

فشنگران

سناست ساه

نوشتہ :

سید ملک محمد مرعشی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گر از فتنه آید کسی در پناه
ندارد جز این دفتر آرامگاه

فتنه گران سیاست سپاه

تحقیق و تألیف:

سید ملک محمد مرعشی

سرشناسه	: مرعشی، سیدملک محمد
عنوان و پدیدآورنده	: فتنه‌گران سیاست سیاه / تحقیق و تالیف سید ملک محمد مرعشی شوشتری.
مشخصات نشر	: تهران: راه نیکان، ۱۳۸۷.
مشخصات ظاهری	: ۵۱۲ص: نمونه.
شابک	: 978-964-2998-07-4
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	: کتابنامه به صورت زیرنویس.
موضوع	: شیعه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها
موضوع	: شیعه -- فرقه‌ها
موضوع	: بهائیگری -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها
موضوع	: ایران -- سیاست و حکومت
رده بندی کنگره	: BP ۲۱۲/۵/م۴ف۲ ۱۳۸۷
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۴۱۷
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۲۶۶۲۲۵



فتنه‌گران سیاست سیاه

تالیف: سید ملک محمد مرعشی

شمارگان: ۲۰۰۰

چاپ اول: ۱۳۸۷

ISBN: 978-964-2998-07-4

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۹۸-۰۷-۴

شماره ثبت مجوز: ۱۰۱۰۰۱۱

قیمت: ۷۰۰۰ تومان

به همهٔ انسانهایی که کوره‌راه
تاریک و ظلمانی را به شاهراه
روشن و نورانی تبدیل می‌کنند.

پیامبر

اکرم فرمود:

لَمَا يَمْتَنُّ أَحَدُكُمْ بِمَخَافَةٍ

النَّاسِ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِحَقِّ إِذَا عَلِمَهُ

چون یکی از شما به حق آگهی یافت، نباید

ترس از مردم وی را از گفتار آن حق باز دارد

«سنن بیهقی: ۹۰/۱۰»

علی

امیر المؤمنین:

سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي زَمَانٌ

بعد از من روزگاری بر شما بگذرد

لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ أَخْفَى مِنَ الْحَقِّ وَلَا أَظْهَرَ مِنَ الْبَاطِلِ

که چیزی پوشیده‌تر از حق و آشکارتر از باطل و ناحق نباشد.

«نهج البلاغه / خطبه: ۱۴۷»

فهرست مطالب

۱۵	پیرامون نام کتاب.....
۱۷	پیش‌نوشتار.....
۲۲	سیاست سیاه.....
۳۰	هدف‌هایی را که سیاست سیاه دنبال می‌کند.....
۳۵	وسائل استعمار در راه انجام اهداف سیاه.....
۴۱	چرا یهودیان به‌ظاهر مسلمان.....
۴۹	بخش اول - ورود فرقه‌سازان به ایران.....
۵۶	اندیشه فرقه‌آوری جدید با حفظ صوفیه و اسماعیلیه.....
۶۲	بازگشت مغزهای علیل تجدید مرام صوفی‌گری در ایران.....
۶۴	رواج وهابیت در کنار فعالیت‌های سیاست سیاه.....
۶۹	نقش انجمن‌های ماسونی در کنار فرقه‌ها و مسلک‌های استعماری.....
۷۴	باستان‌گرایی و کوروش‌زدگی در کنار فرقه‌سازی‌ها.....
۸۰	از زندیه تا شیخیه.....
۹۲	شیخیه حادثه‌ای قابل تعمق در کنار فرقه‌ها و انجمن‌های ماسونی.....
۹۵	راز موفقیت شیخیه.....
۱۰۰	اخباریه و شیخیه در ارتباط با امامیه.....
۱۰۴	نتیجه می‌گیریم فرقه‌سازی وسیله‌ای برای مقابله با تشیع.....
۱۰۷	نوع عملکرد.....
۱۱۱	شیخیه در اختیار عثمانی و روس تزار.....

۱۱۹	بخش دوم
۱۲۲	نیاکان احسائی
۱۲۳	زادگاه احسائی
۱۲۵	اوضاع مذهبی احساء زادگاه شیخ
۱۲۶	تولد شیخ و اوضاع عصرش
۱۲۶	کرامت باقی دوران شیرخوارگی
۱۲۹	هدف از کرامات خیالی
۱۳۰	تحصیلات، دوران خردسالی و جوانی
۱۳۲	تحلیلی از اجازات شیخ
۱۳۸	ازدواج در پی فرار از طاعون
۱۴۰	خشم علماء بصره
۱۴۱	زیارت امام رضا (ع) بهانه‌ای برای اقامت در ایران
۱۴۲	دعوت شاه و عطایای ملوکانه به شیخ
۱۴۵	پارسای زاهد سیاستمدار
۱۵۱	شهرت غلط
۱۵۸	مقدس مآب ثنای‌گوی شاه و شاهزادگان
۱۶۱	شیخ صافی ضمیر مدعی
۱۶۷	شیخ بهشت فروش
۱۷۰	فتنه احسائی که در صوفیه و بهائیت سنت شده
۱۷۳	ادعای تشیع
۱۷۹	راز اخباری‌گری احسائی
۱۸۲	هنگامه تکفیر احسائی
۱۸۶	بخش سوم
۱۸۷	احسائی و تحریف عقیده شیعه
۱۹۱	انکار معراج
۱۹۳	توجیه غیبت امام زمان
۱۹۵	قضاوت پیرامون عقائد احسائی
۲۰۳	وارونه جلوه‌دادن گناه اعتقادی احسائی
۲۰۷	ابداعات احسائی در تشیع
۲۱۰	ابداع رکن رابع

۲۱۴	ادعای این‌که رکن رابع اسم اعظم و باب علم است
۲۱۷	رکن رابع با عنوان نوکر مقرب، ناطق واحد
۲۲۱	مشروعیت دادن به رکن رابع
۲۲۶	اگر مشروعیت شیخیه به رکن رابع است
۲۲۷	اعترافات تکان‌دهنده
۲۳۳	گاهی که با «بخت خدادادی» تعریف شد
۲۳۷	جایگاه «رکن رابع» در تشیع
۲۴۱	نفاق روساء فرقه شیخیه در ارتباط با اظهار عقیده
۲۴۳	رکن رابع وسیله‌ای برای همشانی با امام
بخش چهارم	
۲۵۱	پارسایی تاریکی راز سیاست سیاه
۲۶۰	امن خانه این هنگامه کجا بود؟
۲۶۴	دوره شکل‌دادن استعمار به افکار احساسی
۲۶۶	آموزگار دانش سیاست سیاه
۲۶۸	آدمی اندیشه است
۲۷۰	شریک دشمن، رفیق دوست
۲۷۳	کفر استاد به فتوای شاگرد جانشین
۲۷۵	جاسوس روس تزار در درس کاظم رشتی
۲۷۸	آشنایی جاسوس روس با علی محمد شیرازی
۲۸۲	قلیان فهم‌آور وسیله‌ای برای درک شایستگی
۲۸۳	شاید صاحب‌الامر در درس باشد
۲۸۵	القاء صاحب‌الامری جاسوس روس به علی محمد شیرازی
۲۸۸	
بخش پنجم	
۲۹۳	مدعیان بابیت، مظهریت، ظلمت و نیابت در خدمت استعمار
۳۰۰	مظهریت
۳۰۲	ظلمت
۳۰۵	نیابت
۳۱۲	فهم استعمار از خطر جدی نایبان امام برای سلطه‌گری
۳۱۳	تقلید مشروع در غیبت
۳۲۰	

- ۳۲۲ تبعیت از مدعیان نیابت یا تقلید حرام
- ۳۲۷ چرایی حرام بودن تبعیت از قطب و رکن رابع
- بخش ششم ۳۳۷
- ۳۴۳ توجیه شیخیان از شیعه بودن به شیخی خوانده شدن
- ۳۴۹ گندم‌نمایان جو فروش
- بخش هفتم ۳۵۳
- ۳۵۸ سیاست رشتی در شکل دادن ادامه فعالیت شیخیه
- ۳۶۱ درگیری جانشینان رشتی
- ۳۶۷ سؤال و جوابی بیان کننده حقیقتی پنهان مانده
- ۳۷۰ استمرار جریان شیخیه
- ۳۷۸ زمینه‌سازی‌های آگاهانه احساسی و رشتی
- ۳۸۷ بهائی‌گری فتنه‌ای در ادامه شیخی‌گری
- بخش هشتم ۳۹۱
- ۳۹۶ استعمار و تنها راه علاج
- ۴۰۰ چرایی گرایش‌ها و گرویدن‌ها به شیخیه باییه
- ۴۰۹ شیخیان و پایان کهنه کار می‌دانند، نوبهائیان در بی‌خبری مانند
- حمایت امپریالیسم تزاری از شیخیه تا اهمیت نقش سرپرستی انگلیس و آمریکا از
- بهائیه ۴۱۲
- ۴۲۰ اهداف عثمانی، روس و انگلیس از شیخیه‌سازی و تقویت باییه، بهائیه
- ۴۲۷ منظور از شگردهای استعماری
- ۴۳۰ ایدئولوژی مسلک‌ها
- ۴۳۵ ایدئولوژی شیخیه از دیدگاه مراجع تقلید شیعه
- ۴۴۰ ایدئولوژی باییه
- ۴۴۲ ایدئولوژی بهائیه

پیرامون نام کتاب

تاریخ گواه این حقیقت انکارناپذیر است که باطل پس از مواجه شدن با حق، کوشا بوده، نه تنها به هر نحو ممکن باقی بماند، بل کوشیده حق را از هر صحنه‌ای که مانع پیشرفت او است خارج کرده، با این بیرون راندن موجودیت خویش را از خطر نابودی حفظ نموده، ولو به صبح و شامی در مقابل حق مورد استناد و استدلال آن‌هائی که از حق گریزانند قرار گیرد.

روزی را با خیال این‌که برای ماندن کاری کرده است سپری نماید. و برای رسیدن به چنین آرزوئی برنامه‌ریزی‌ها نموده، سیاست‌هائی به کار بسته، نشان داده شده چگونه یک گروه غیرقانونی اهمیت سیاسی یافته، توانسته در جامعه دینی مطرح شود؛ دست‌کم پذیرفته است با شکست روبه‌رو شود؛ زیرا شکستی که موجودیت او را مطرح کند برای باطل یک نوع پیروزی است.

اگر بخواهیم دور از آن‌چه به استناد آن «سیاه» را در مقابل «سفید» یا هر رنگ دیگر تعریف کرده‌اند، درباره هرچه با پسوند «سیاه» مانند «سیاست» مطرح شده است توضیح داده، سپس منظور از انتخاب نام «فتنه‌گران سیاست سیاه» را که برای رساله حاضر برگزیده‌ایم به شکلی تعریف کنیم که با آن سنخیت داشته باشد، باید اشاره نمائیم اگر «سیاه» را در مقابل «سفید» به آنچه معنا کرده‌اند شناسایی نموده، آن را تعریفی برای «سیاست» بدانیم، باید اشاره کنیم «سیاه و سفید» چون در کنار یکدیگر قرار داده شوند، دارای معانی خواهند بود که گفته‌اند: «کنایه از شر و خیر، کفر و اسلام است» در حقیقت

«سیاه‌کار» که سیاست سیاه را اعمال می‌کند، همان «فاسق و فاجر و ظالم»^۱، می‌باشد که اگر عملکردش بانکار ضروری، دینی از ادیان الهی همراه باشد، مرتد مطرود، کافر مردود می‌شود.

در این صورت «سیاهی» در مقابل «سفیدی» است. یعنی «کفر» در برابر «ایمان» که برای کافر «شر» و جهت مؤمن «خیر» همراه دارد. به همین خصوصیت «سیاه» را «نحس و شوم»^۱ دانسته، «سیاه‌دل» را «بدخواه و بداندیش و بدطینت»^۲ خوانده‌اند.

همان‌طور که شیخ اجل سعدی شیرازی اشاره دارد «مُلک بی سیاست نباید» یا به گفته مؤلف «کليلة و دمنه» امارت بی‌عدل و سیاست ممکن نگردد، بزرگانی چونان امیرسیدعلی همدانی در آداب مملکت داری توأم با «سیاست» «ذخیره الملوک» نوشته، یا چون کمال‌الدین حسین خوارزمی «ینبوع الابرار» تألیف کرده‌اند، روش‌های تأمین مقاصد مملکت‌داری یا پیشوایی نمودن بر فرد و جامعه را شرح داده‌اند. باید به این توجه داشت «سیاست» چون به «الهی» یعنی به تمام معنا دینی و مردمی، و ضد آن تقسیم می‌شود، آن که «الهی» است، یعنی در حفظ و حراست احکام دین و حقوق فرد و جامعه می‌باشد، با «سفید» تعریف می‌گردد. و هرگاه از سر شیطنت و نابکاری، خدعه و تزویر باشد و به سقوط فرد و جامعه بیانجامد «سیاه» خوانده شود.

و ما شیطنت‌های سلطه‌گران قدرت‌طلب جهان را که چون ابرهای سیاه در مقابل شمس سعادت بشری قرار می‌گیرند، چون «سیاست سیاه» اند، به همین خصوصیت شوم اهریمنی پذیرفته تعریف می‌کنیم و آنان را که گرفتار شیطنت‌های استعمار شده‌اند، به دلخواه غریبه‌های شیطان‌زده شیطان، همان مستکبران جهان‌خوار سلطه‌گر، با خدعه و نیرنگ مسلک سازی نموده‌اند، تا در جهت رضای نفس و تأمین ریاست‌خواهی و سلطه چپاولگران بین‌المللی کاری کرده باشند را فتنه‌گران نام نهادیم. آری این تیره بدبختان خودفروخته، بل به خراج گذاشته را که ایمان بر سر بندگی نفس و اطاعت شیطنت دیگران گذاشتند، با جعلیات، خرافات و ابداعات حرام در ادیان آسمانی در مقابل مقدسات الهی ایستادند را با عنوان «فتنه‌گران سیاست سیاه» تعریف کرده‌ایم.

۱. فرهنگ‌های: برهان، آندراج، ناظم‌الاطباء. ۲. فرهنگ برهان.

پیش‌نوشتار

الهی! تو را سپاس گویم، سپاسی به‌اندازه شناخت دانشت و به‌گسترده‌گی مهر و بخشندگیت، سپاسی بی‌آلایش که شایسته خدائی تو و بندگی من باشد. و این چنین نیز به‌درگاہت به‌امید رحمتِ مغفرت از گناہانی که زمینه‌ساز انحراف در مسیر تحقیق و پژوهش می‌شوند آمرزش می‌خواهم. و چنانچه با «ادعونی»^۱ فرمان دادی، نیازم را به‌بارگاہ استجابت آورم، تا همان‌طور که وعده فرمودی، بر من ببخشائی، توفیق را رفیق فرمائی، آنان را که به‌وسوسه شیطنت ابلیسان آدم رو، به‌کج‌راه افتاده‌اند، با حقیقت فطری خویش قهر کرده‌اند، آشتی دهم. که قطب‌المعصومین مولی‌الموحدین علی‌امیرالمؤمنین - سلام‌الله‌علیه - فرموده‌اند: «اصلح الناس اصلحهم للناس»^۲ که این نه صلح بین خود و فطرت توحیدی است، بل صلح بین خلق و خالق است.

الهی! به‌برترین نام کلمات تامه‌ات، در این راه که سراسر لحظاتش قدس است، به‌الهامات قدسی مؤیدم بدار تا بتوانم بکنم آنچه مسیحا می‌کرد.

الهی! برجلوه «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»، پیامبر رحمت، و باب تمام خصوصیات‌های بی‌مثل و نظیرش، ناصر انبیا و امام اولیا، اعنی علی مرتضی و اولین بنیان‌گذار مکتب اعتراض، پاره تن احمدی، محرم خلوت علوی، فاطمه‌زهرا و امامان آسمانی، پایداران تا شهادت و پرهیزکاران ابروی طهارت، که صاحبان عصمت‌الهی و کشتیان نجاتند، خاصه آخرین ایشان، حجة‌بن‌الحسن‌العسکری - روحی‌لتراب مقدم‌الفداه - که فلک به‌او منور، و زمین

۱. و قال ربکم ادعونی استجب لکم (سوره غافر: ۶۰).

۲. یعنی «شایسته‌ترین مردم آن کس است که بیشتر برای ایجاد صلح در میان مردم تلاش کند»، (غررالحکم: ۱/۱۹۰).

به او مطهر است، درود و سلام و صلوات فرست. زیرا آنان را که برتری بر خلق اولین و آخرین زینده‌شان کردی و بر آفرینش پیشتازشان نمودی، شایسته سلام و صلوات خداوندی هستند.^۱

آنان که دل به مصدر جلاله داده‌اند، به مقام صاحب دلی رسیده، از این و آن بریده‌اند، به حرمت التجاء به چنین منزلت و مرتبت خاص، به غمزه مدرس مسأله‌آموز خداجویی شده‌اند، به این که یقین داشته‌اند اسلام و قرآن، محمد و جانشینان چون رب جلیل «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» مثل و نظیری نداشته و ندارند و نخواهند داشت، تعلیم و تربیت طالبان قرب‌الله را که مشتاقان لِقَاللّٰه‌اند آغاز نموده، هشدار داده‌اند اسلام ناب محمدی برنامه‌ای است کامل و مستحکم که نوع بشر را به پایدارترین راه هدایت می‌کند. نه تنها زمینه سعادت دو جهانی را برای او فراهم می‌آورد، بل تفهیم می‌کند قوانین بشری که بر فرض و تخمین متکی است و آورنده‌اش این و آنی بوده و هستند که براوهام و خیالات، بعضاً برپایه و اساس سیاست‌های منفی فراهم آمده، از چنین موقعیتی که قوانین الهی برخوردار است بی‌نصیب و بهره می‌باشد؛ مگر ذواتی که به امر امام قائم غائب موجود موعود «روات مجتهد»ند. فقیهان و عالمان که مست افاضات قرآن و عترت، و مجرای فیوضات اهل عصمتند. پس این و آنی که از طریق آل محمد - صلوات الله علیهم اجمعین - منحرف شده‌اند، به اوهام و خیالات، بعضاً برپایه و اساس سیاست‌های منفی قوانین نیاز بشری را تدوین نموده‌اند، ریسمان گمراهی بافته‌اند، دندان‌ه تیغه ضلالت می‌باشند که از چنین شرافت و موقعیتی بی‌نصیبند.

معارف آسمانی به حکم این که از خداوند می‌باشد، به نعمت جزم و یقین قوی و به اثربخشی حتمی، آن هم نه تأثیر تئوری و نظری، بل الهی مؤید است، اگر آدمی با آن محاذات پیدا کند، نورباران می‌شود. آنگاه هر کجا را فرش قدوم خویش نمود، نورافشانی کرده «يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»^۲ می‌شود.

ولی هزار افسوس که ساعاتی بعد از به رفیق اعلی پیوستن پیامبر اکرم، زنجیره‌ای از

۱. چنان که از معنای لغوی صلوات همین دریافت می‌شود.

۲. بقره: ۲۵۷.

کارشکنی‌ها و نابسامانی‌های سیاسی همراه با تظاهر و پرده‌پوشی بر خراب‌کاری‌ها شروع شده، نطفه انحراف که در میان اختلافی برخاسته از حسادت و رقابت، با گزیده خدا بسته شده بود، از مام سیاهی متولد گردیده، پیروزی قدرت‌طلبان عرب به‌مثابه شکست آرمان‌های انسانی، اجتماعی نهضت آسمانی اسلام بود.

مسلمانان اولیه را که هم از توان تحلیل آنچه رخ داده و هم برخورد با آنان عاجز بودند به‌فلج اندیشه دچار کرد، اگر آن روز ظاهرینان که همیشه همان را درک کرده و می‌کنند، اقدامات سرکوب‌گرانه کودتا را در جهت تثبیت قدرت و استقرار خلافت عربی می‌دیدند، و آنان که در «دوش»‌های زندگی به‌گوش خود از صاحب‌مقام «مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ» رازهایی شنیده بودند که به‌حکم «إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»^۱ عین وحی می‌بود، به‌آنچه می‌اندیشیدند می‌دانستند، توجیه آرمان‌های اسلام است که از همان جا آغاز شد. زیرا اسلام با غدیر، همان توجیه حقایق معارف آسمانی است که به‌ولایت با امامت - مرجعیت فقهی و رهبری سیاسی - در حقیقت نبوت با امامت اختصاص دارد.

درد اندیشمندان بزرگ اسلامی که صحابه و فادار به‌پیمان غدیر بودند و هستند همان دردی بود که تا دوردست‌ترین اجتماعات بشر را با شنیده‌های پیشگویی‌گونه ختمی مرتبت در مقابل دیده ترسیم می‌کردند و می‌دیدند چنین هنگامه‌ای که نوعی استبداد سیاسی توأم با ارتداد و اعتزال سیاسی بود، فقط آن نیست که فردای تاریخ به‌وسیله تعقیب‌کنندگان روش کودتاچیان به‌وقوع می‌پیوندد؛ بل نابسامانی‌های عقیدتی بود که برای حقیقی جلوه دادن کودتا و شخصیت‌سازی کارگزاران سیاست آن، در قالب‌های روائی فراهم می‌آید. چنان‌که احادیث بسیاری در این زمینه ساخته شد و پشتوانه ارتداد قرار گرفت. و در طول تاریخ سراب‌های هولناک الحادی را به‌وجود آورد. که به‌فرموده امام صادق - علیه‌السلام - حسین بن علی - سلام‌الله‌علیه - همان جا به‌شهادت رسید.^۲ آیت‌الله مفسر، جوادی آملی نیز اشاره دارند؛ «اگر به‌جای سقیفه، غدیر حکومت می‌کرد، جریان کربلا ظهور نمی‌کرد.» چنان‌که صدرالمآلهین در رساله خود می‌نویسد:

۱. سوره نجم: ۴-۵.

۲. بحارالانوار: ۲۸/۸.

«قتل حسین بن علی بن ابی طالب یوم السقیفه»^۱

جای کلام نورانی حضرت علی بن موسی الرضا - علیه السلام - این جاست که فرموده‌اند: «مَثَلِ مُؤْمِنٍ فِي قَبُولِ وَلَايَةِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فِي غَدِيرِ مَثَلِ مَلَائِكَةٍ فِي سَجُودِهَا لِلْمَقَابِلِ حَضْرَتِ آدَمَ اسْتَوَى مَثَلِ كَسَانِي كَمَا فِي رُؤْيِ غَدِيرِ وَلَايَةِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ سَرِيحًا زِدْنَاهُ، مَثَلِ شَيْطَانٍ اسْتَوَى»^۲ این شیاطین در کلام امام، هم برای خدا خلیفه ساخته و هم در کنار معارف اسلام ناب محمدی، الحاد کلامی و فساد عقیدتی را که به مثابه دمیدن روح ابلیسی در کالبد ابنای سست ایمان ادوار و اعصار بود دمیدند. که چه ستیزه‌های بی‌امان و قهرآمیز و خونینی همراه داشته است.

از همان روز که زمینه نوعی بیگانگی و جدایی و دوری از رهبران آسمانی تشیع فراهم آمد، هم پارسایانی که در برداشت از اسلام محمدی دچار کژاندیشی و اشتباهاتی بودند، به جز لطمه اثر وجودی نداشتند و هم ابلیسان آدم روی فرصت طلب که آرزوی مقتدائی داشتند، با نوآوری‌های ضداسلامی که ظاهراً پایه و اساس آن براسلام نهاده شده بود، تلخی کفر و الحاد را در شیرینی اسلام پنهان کردند. و در مواقعی که جامعه در تب خستگی می‌سوخت در معرض برخورد مردمان خسته از همه چیز می‌گذاشتند، و می‌بینیم عصر به عصر در بحرانی‌ترین ایام هول و هراس، غارت و کشتار، از تاخت و تاز اموی و عباسی گرفته، تا یورش ترک و تاتار، از هجوم وحشیانه مغول گرفته، تا قاجار خوش‌گذران، در نهایت پهلوی اسیر زرو شهوت، همیشه به صورت مرهمی بر زخم‌های عمیق و جراحات روحی و روانی به کار گرفته می‌شد. تا زمان تولد سیاست مدرن که دوره انتخاب رهبران ضلالت بود، به وسیله مبشران باطل که زهرکشنده بدعت‌های خود را با پوشش اسلامی پنهان داشته بودند، مردم را فریب دادند، در هر گوشه و کناری به نام اسلام، علیه اسلام به فعالیت پرداختند، و مانند تاریک‌خانه‌های مراکز جاسوسی، نقش بهترین خبرگزاری و مجری نقشه‌های شوم و تخریبی استعمار خارجی و استبداد داخلی را به عهده داشتند.

۱. هفته‌نامه افق حوزه: ۱۶/خرداد/۱۳۸۶ سال پنجم، شماره ۱۵۲، صفحه ۲.

۲. ولایت‌نامه آیت‌الله العظمی حاج سیدابراهیم میلانی: ۱۰۲ با قید سند.

در نتیجه اگر آن روز نظام سیاسی اسلام به کلی دگرگون شد و به پیکره‌ای استخوانی تبدیل گردید، از اسلام جز نامی باقی نماند، تا جایی که با سقوط آخرین پادشاهان عثمانی، شکست نهایی آشکار شد. از طرفی هم امت واحده اسلامی با یک قبله و کتاب و پیامبر، به احزاب و گروه‌های متعدد و پراکنده تبدیل شدند. سرگردانی و پریشانی عقیدتی در کنار آن همه مسائل بفرنج سیاسی و اقتصادی و اجتماعی به‌گونه‌ای آنان را فرا گرفت که بلیه آن را در کشور و در سایر کشورهای اسلامی به‌نام‌های «زیدیه» و «اسماعیلیه»، «صوفیه» و «وهابیه»، «شیخیه» و «بابیه» و «ازلیه» و «بهائیه» ادامه پیدا کرده عوام‌فریبانه به‌فعالیت پرداختند. و می‌بینیم چگونه خلقی تشنه‌ی معنویات عالی اسلام ناب محمدی که مصمم شده‌اند از بُعد بین خود و خدا بکاهند یا از زحمات تأمین مایحتاج زندگی خسته شده‌اند، به وعده و وعیدها فریب داده و می‌دهند. آنان را که به لحاظ عدم آگاهی کامل، سراب را آب می‌پندارند - به همین جهت به دنبال سراب می‌روند - گمان می‌کنند آب حیات و شفای هر دردی را کشف کرده‌اند، چنان مکارانه با شعار انسان دوستی و زندگی بهتر، در پی خود می‌کشاند که پس از خسته شدن از وعده‌های خلاف معنوی و وعیدهای مادی - که هر دو نیاز زندگی سالم است - پشت به آن‌ها نموده، مانند صبحی و آیتی، صالح مراغه‌ای و حسن نیکو، اقتصاد و بانو قدس ایران، مسیح رحمانی و این اواخر مهناز رئوفی با نوشتن اسرار پشت پرده فرقه‌های گمراه و گمراه کننده، به فرد و جامعه هشدار می‌دهند که جز فریب و خدعه، حيله و تزویر، شیطنت و بازی، چیزی نیست که نیست. اینان با نوشتن رسائل بسیار خواندنی توجه می‌دهند، ناگهان چشم گشوده، دریافته‌اند آنچه را دیده‌اند. سراب بوده نه آب. و آنچه را درمان درد مادی و معنوی می‌پنداشتند، توهمی بیش نبوده است. که به همان فریب خورده به کجراهه رفته‌اند، بل به گمراهی افتاده کاملاً از اسلام جدا شده مسلمان خوانده نمی‌شود به یاد کلام حکیمانه فقیه آل محمد آیت کبری دین احمد مقام معظم رهبری حضرت آقای حاج سیدعلی خامنه‌ای مدظله العالی افتادم که فرموده‌اند: «بزرگ‌ترین هنر (!) بعض از مذاهب دست ساخته‌ی استعمار است که به بهانه‌های مختلف انبوه جمعیت مسلمین عالم را از دایره اسلام واقعی خارج کنند و عجب آن است که همه این کارها را به نام دین و توحید انجام می‌دهند.»^۱

سیاست سیاه

سیاست سیاه همان هیولای وحشتناک قدرت‌های ضدجامعه توحیدی دوران پیامبران و استعمار امروز است که برای ربودن و تاراج مذهب و ملیت و درهم شکستن عظمت و شکوه دینی انسان‌های دارای هویت دینی و ملی به کار گرفته می‌شود و آن‌ها را نسبت به سرنوشت و آینده‌شان سخت دچار اضطراب و نگرانی کرده، غریبه‌های ملی و مذهبی را حاکم بر مقدرات آن‌ها قلمداد می‌کند.

سیاست سیاه، همان استعمار تجاوزکارانه‌ای است که مسیر رشد تکاملی ملت‌ها را با به کار بستن حيله و نیرنگ سد نموده، ولو با وسایل کهنه قرون وسطائی، مانند دین‌سازی در مقابل ادیان آسمان، ملتی را دچار وسوسه‌های شک‌آور دینی نموده، تا بتواند به زنجیر بردگی و اسارت بکشد.

آری باید به جان باور داشت تیره‌روزی همه جانبه ملتی، آن موقع آغاز می‌گردد که بپذیرد «کجراهه»ی دینی که با تحریف و تحذیف اصول و فروع دینی شکل می‌گیرد، همان راه مستقیم است که پیامبران ترسیم نموده و به رضوان سعادت ختم می‌شود.

امروز آثار سیاست سیاه، در قیافه مبتلایان به مسلک‌های استعماری به خوبی مشاهده می‌شود، این مصیبت وقتی به مرحله خطرناکی می‌رسد که شئون دینی یک ملت به دست هیولای استعمار بیفتد. آئین آسمانی «اسلام» را پاره پاره کرده، مهم‌تر با این که مسلمانی مسلکی شباهتی به اصول و فروع اسلام ندارد باز به نام اسلام به اغوا و فریب پردازند. زیرا بدیهی است که گرداننده چرخ‌های حیاتی هر ملتی، سرمایه‌های دینی و

معنوی آن ملت می‌باشد. و این به‌اثبات رسیده است هرگونه جهت و حرکتی که براساس ایمان پایه‌گذاری نشود، بالاخره دیر یا زود به‌طور آشکار در اختیار کامل استعمار قرار گرفته، آن را با تاراج مذهب و ملیت بشری هدایت می‌کند. استعمار در پی همان سیاست‌های سیاه مخرب دین، که از زمان پیامبران رسم قلندران و سلطه‌طلبان بوده، بعد از تولد هیولای استعمار جدید با نوع جدید آن که بی‌شبهت با همان روش‌های سلطه‌گرانه گذشته‌ها نیست توأم شده است. اگر خورشید، ماه و ستاره‌پرستی را زمانی در مقابل یکتاپرستی، رسم دینداری نموده بودند، یا بت‌های طلایی و نقره‌ای، چوبی و سنگی، مهم‌تر در ادامه آن، مجسمه مسلک‌آوارنی مانند بودا و غیره برای پرستش مرسوم ساخته‌اند، حتی در مسیحیت بعد از حضرت مسیح‌بن‌مریم، صلیب را در محراب عبادات کلیساها قرار داده، در مقابل آن به‌راز و نیاز نشستند...

... با ظهور پیامبر اسلام، دوره تکرار این‌گونه خداتراشی‌های مشرکانه را تمام شده یافته، مجوس، یهود و نصارا به‌نتیجه رسیده بودند باید با تحریف اسلام و وادار کردن مدعیان پیامبری، همان کاری را انجام دهند که خورشید پرستی و بت‌های تراشیده دست بشر، برای مقابله با پیامبران می‌کرد. و لذا می‌بینیم فکر نفوذی داشتن در مرکز اسلام را تقویت نموده، در کنار سلمان و ابوذر، حذیفه و مقداد، یاسر و عمار که - سلام و صلوات بر آن‌ها بادا - کعب‌الاحبار و نظیر او را به‌عنوان مسلمان وادار به‌فعالیت اجتماعی در تمامی صحنه‌های مربوط به جامعه اسلامی نمودند. چنان‌که وقتی می‌خواهد با اظهارنظر در نوع حکومت بعد از عثمان‌بن‌عفان، مقاصد یهود را تأمین کند، ابوذر غفاری با چوب‌دستی خود چنان به‌جان او می‌افتد و با فریادی تکان‌دهنده می‌گوید: کار اسلام به‌جایی کشیده که امثال تو می‌خواهند برای مسلمانان تعیین سرنوشت کنند، کعب‌الاحبار را از دارالخلافة بیرون می‌اندازد.

اظهارنظرهای امثال کعب‌الاحبار همان سیاست سیاهی است که بعدها در مقابل امامت به‌کار گرفته شد نه فقط بهترین وسیله برخورد با امام گردید بلکه توانست قدرت‌های ضداسلامی را تحت نام و عناوین اسلامی شکل داده، تا الگویی برای مخالفان سیاه دل خیره‌سر آینده باشد.

همان سیاست سیاه، زمانی برای مقابله با اسلام در کنار متحدان مجوس و یهود و مسیحی، منافقان به ظاهر مسلمان و زرتشتیان، یهودیان و مسیحیان جدیدالاسلام را به صورت نیروهای اجرائی درآورد و از نام مسجد که پایگاهی تائید شده در اسلام است مسجدی به نام «ضرار» جهت تجمع آنان بنا کرد که با برخورد شدید پیامبر اکرم مواجه شده در حقیقت توطئه یهود و همدستانش عقیم ماند. البته باید توجه داشت پیامبر اکرم با چنین اقدامی، نقش ضدجاسوسی در اسلام را نشان دادند و به مسلمانان در تمامی ادوار و اعصار تفهیم نمودند. دشمن برای پیشبرد مقاصد شوم ضدمسلمانی از تمامی آن چه مربوط به اسلام است استفاده خواهد کرد.

به هر حال این سیاست سیاه زمانی هم همگانی کردن عنوان «امیرالمؤمنین»، را بهترین وسیله مشروعیت دادن به خلافت خلفاء تمامی دوره‌هایی که غیر از معصوم خلیفه خوانده می‌شد نمود. در همین دوران که مردم عوام با عنوان «امیرالمؤمنین» فریب دغلبازی معاویه‌ها و هارون الرشیدهایی را می‌خوردند که نه تنها صلاحیت این جایگاه را نداشتند، بل با معیارهای مربوط به چنین مرتبت و منزلتی مطرود و مردود بودند. حضرت امام صادق «وقتی با عنوان امیرالمؤمنین» مورد خطاب قرار می‌گیرند، می‌فرمایند این از القاب مخصوصه جدم علی امیرالمؤمنین است^۱. یعنی در مقامی که به فرموده رسول خدا - صلوات الله علیه - در زمره دوازده امیری از قریش هستیم که باید بر جهان اسلام امارت کنیم، می‌گوئیم با عنوان «امیرالمؤمنین» مورد خطاب قرار نگیریم، به این معنا، حساب دیگرانی که از خاندان عصمت و طهارت نیستند معلوم است.

ولی چون این سیاست سیاه و نیروهای وابسته به آن در تمامی دوره‌های اسلام کفایت کننده نبودند، یهودیان که با تورات تحریف شده، آن هم توراتی که به پیامبران نسبت‌های ناروا می‌دهد، خویش را در هر صحنه‌ای از زمان و مکان نگاه داشته بودند، با فرقه‌سازی، در حقیقت احداث «کجراهه»هایی در کنار صراط مستقیم که «اسلام»، «قرآن»، «محمد» و «امامان» است، توانستند برای سیاست سیاه ضد مذهب و ملیت

۱. تفسیر عیاشی: ۳۰۲/۱ ش ۲۷۳، تفسیر برهان: ۴۱۶/۱، تفسیر جامع: ۱۲۷/۲، ولایت‌نامه آیه‌الله حاج سیدابراهیم میلانی: ۱۰۹، ولایت‌نامه حجة‌الحق علی محمد همدانی مهرعلیشاه: ۸۹

ملت‌های مؤمن به‌دین اسلام برای همیشه مجریانی فراهم آورند تا آن‌چه در پی رحلت جانسوز پیامبر اکرم توانست بهترین مانع حکومت امامان - علیهم‌السلام - شود، در حقیقت مجوس و یهود و مسیحیت باقی بماند از میان نرود، بل بت‌عیاری باشد که هر زمان به‌شکل و قدرتی، هر چه را ضد اسلام و مسلمانی است حفظ کند.

با این نگاه «زیدی» و «اسماعیلی»، «صوفی» و «شیخی» مانند «وهابی» و «بابی» و «بهائی» همان را سامان می‌دهند که مسجد ضرار به‌لحاظ آن تخریب شد. تا برای آیندگان سندی قوی باشد که جنبش و تحول، بدون تکیه بر اصول معنوی اسلام غیرممکن بوده، جامعه را چون مردابی به‌فساد و تباهی می‌کشاند. و لذا بیشترین نیروی ضد ادیان دوره‌های قبل و بعد اسلام و استعمار کنونی در این راه به‌کار گرفته شد و می‌شود. زیرا «نمرودیان» و «فرعونیان»، «یهودیان و مسیحیان»، «امویان» و «عباسیان» همه و همه‌ی مانند اینان، و در دوره‌های جدید «روس»، «انگلیس» و «آمریکا» و سایر سلطه‌گران از نوع جدید آن، غارتگر قدرت‌طلب، به‌خوبی دریافته‌اند که پایگاه دینی و عقیدتی در میان ملت‌ها به‌منزله محرکی است که با نیروی خلاقه خود چرخ‌های سیاسی و اقتصادی، فرهنگی و اخلاقی را بدون این‌که سلطه‌گران استعمار تقویت شوند به‌نفع ملیت مسلمان که ظرف مذهب او است به‌حرکت درآورده، پیش می‌برد.

پس اگر روزی استعمار با سیاست‌های سیاه، توانست این محرک را با نیرنگ‌های خود که مهم‌ترین آن جداسازی دین از سیاست، یعنی تفکیک میان رهبری سیاسی و مرجعیت دینی است از کار بیندازد، نتیجه همان می‌شود که او می‌خواهد. روحانیت جانشینان دوره غیبت مورد تهاجم بی‌رحمانه قرار می‌گیرند. نقش اداره جامعه اسلامی آن‌ها به‌امامت جماعت و بیان مسائل شرعی خلاصه می‌شود البته در این موقعیت نباید از نقش «صوفیه» و فرقه‌هایی نظیر «شیخیه» غافل بود. که صوفیان، عالمان دینی را با تقسیم‌بندی متخصص در «ظاهر» و «باطن» علوم مربوط به اسلام در همان موقعیتی قرار می‌دهند که طراحان سیاست سیاه، تحت شعار و عنوان «دین از سیاست جداست» با این نهاد ضدسلطه‌گری برخورد می‌کنند. باید توجه داشت در جداسازی دین از سیاست، عالمان از مسئولیت‌های سیاسی کنار گذاشته می‌شوند. و در طرح صوفیه عالمان از

معنویت اسلام بی نصیب معرفی می‌شوند. در معنا یگانه پاسدارانِ حدود و ثغور هر چه به اسلام مربوط می‌شود را از تمامی جایگاه‌ها کنار می‌گذارند تا هر چه می‌توانند و می‌خواهند انجام دهند. در راستای این برخورد با عالمان، فرقه‌سازی کرده به‌امثال شیخ احمد احسائی مأموریت فرقه‌آوری می‌دهند، او نیز در این مأموریت سیاسی طرح «رکن رابع» را با خصوصیت «ناطق واحد» ارائه می‌دهد، دو کار انجام می‌گیرد: نخست این‌که برای امام «باب» تراشی می‌کنند، آن هم در دوره‌ای که چنین منصب رفیعی به‌امر امام قائم غائب موجود موعود به‌کسی اختصاص ندارد. دیگر این‌که حسینعلی نوری مورد احترام درباریان قاجار را^۱ وادار می‌کنند بر علیه برادرش یحیی نوری بشورد مدعی همان ظهوری شود که علی محمد باب بشارتش را داده بود نهایتاً مسلک «بهائیت» را تأسیس کرده تا محلی برای اجرای توطئه‌های استعمارگران و وسیله‌ای جهت تأمین مقاصد ضداسلام و ایران باشند. چنانکه دکتر موسی نجفی و هم‌تایش دکتر موسی حقانی از وقایع تاریخ نتیجه گرفته‌اند: «استعمارگران انگلیسی و روسی در کنار همه تلاش‌هایی که برای تضعیف ایران و ایرانیان کردند، از آنجا که وحدت مذهبی مردم ایران را خطر بزرگی برای خود می‌دانستند کوشیدند تا با ایجاد فرقه‌های مذهبی مختلف وحدت اسلامی مردم را به تفرقه مبدل سازند. مسلک بابیت که ریشه در دوره ضعف بعد از ترکمنچای داشت و نیز بهائیت که در دوره ناصری شکل گرفت در واقع تلاشی در این راستا بود.»^۲

این جاست که هیولای استعمار با سیاست سیاه، دخالت حرام و خائنانه خود را در شکل و شمائل صوفیان زاهد صومعه‌نشین یا سماع‌گران مست جم خانه‌ها که سجاده‌نشینان با ادعای قطبیت توأم با نیابت واسطه‌ای امام - علیه‌السلام - و «مظهریت» مرسوم نزد اهل حق، به‌نمایش گذاشته مسلکی سامان داده و هر کجا که ضرورت داشته با مولودی نظیر «شیخ احمد احسائی»، «کاظم رشتی»، «محمدبن عبدالوهاب»، «علی محمد شیرازی باب»، «ملا سلطان گنابادی قطب»، «بهرام الهی مظهرساز» و

۱. جمال الهی: ۱۲۲

۲. روزنامه کیهان ۸/ اسفند ۱۳۸۵/ صفحه ۸، آغاز ستون سوم

دیگرانی چون گنجویان که در رأس فرقه ذهبیه اغتشاشیه یا جواد نوربخش و خانواده دست‌نشانده عنقا تأمین منظور و مقصود کرده از قطیبت مرسوم در صوفیه، رکنیت در شیخیه گمراه‌کننده‌ای مانند «وهایت»، «بایه» و «بهائیت» را به‌وجود آوردند. و بعضاً از نوع غیراسلامی آن مانند «اوشو» و «سای بابا» استفاده می‌کنند. تا در مقابل آن چه در افغانستان، لبنان، فلسطین و عراق انجام می‌دهند، با اتحاد و انسجام کمتری مواجه باشند. و با خاتمه دادن به دوران استقلال ملی و اصالت دینی ملتی، آن را به عقد خود درآورند. و بیش از همه چیز فساد چند «دین‌طلبی» و «استقلال‌خواهی» که در حقیقت به‌اسارت درآمدن بود را بر آنها تحمیل نمایند. و بالاخره تا قرن‌ها باید همه‌ی شئون آن ملت با پیمانه سیاست سیاه اندازه‌گیری شود. و احیاناً همان‌طور که اگر ملت استعمارزده و به‌زنجیر کشیده‌ای، خود را در مسیر استقلال‌طلبی قرار داده، به فکر پاره کردن زنجیرها بیفتد، پاسخ او را با حوادث و جریانات خونینی - که در افغانستان، لبنان، عراق و فلسطین اشغالی ناظریم - بدهند.

و اگر فرقه‌زده‌ای بخواهد از اسارت فکری که ثمره پایبندی به مسلک‌هایی نظیر صوفیه فرقه‌ای، اهل حق مسلکی یا «شیخیه» و «بهائیه» رهائی یابد، با قتل‌های خرنده بی‌صدا، این قیام را از همگانی شدن باز می‌دارند. ولی باید به این توجه داشت قرن ما، قرن رهائی ملل اسیر از چنگال استعمار است. خصوصاً این‌که مصلح مجدد، حضرت امام خمینی رهبر کبیر ضد استعماری انقلاب اسلامی ایران الگو قرار گرفته، امواج جنبش‌های دینی سهمگین‌تر و خروش آن رساتر می‌گردد.

به‌لحاظ چنین خصوصیت جنبش‌های دینی است که استعمار از توسعه روزافزون اسلام رنج می‌برد و با مشاهده چنین تأثیرات خیره‌کننده‌ای، صهیونیسم یهودی، مسیحی قشری، وهابی با سپاه صحابه، شیخیه و بهائیت را با نقشه‌های خطرناکی تقویت می‌نماید. و این تفهیم‌کننده مهمی است که اگر مستعمره‌ای پس از سال‌ها کشمکش و مبارزات خونین، از چنگال استعمار سیاسی، ظاهراً نجات یافت و دولت مستقلی از افراد همان ملت تشکیل داد، در عین خوشحالی باید توجه داشت که ممکن است مستعمراتی، از استعمار نجات یابند، ولی سالیانی دراز گرفتار استعمار دینی که کارش

فرقه‌سازی با تحریف و تحذیف دینی است شوند. استعمار سیاسی جای خود را به کشمکش‌های فرقه‌ای داده، همان هرج و مرج‌ها - منتهی به شکل و قیافه فرقه‌ای - را فراهم آورد؛ چنان که این وضع در محیط‌هایی که وهابیت و بهائیت، آزادانه با حمایت ملی و همه جانبه سیاست‌های سیاه فعالیت دارند دیده می‌شود.

بدیهی است باید همان‌طور که ورود هر نوع فرهنگی به جامعه دینی شدیداً تحت نظر گرفته می‌شود، هر وارداتی که بارنگ و برجسب دین صورت می‌گیرد. کاملاً مورد شناسایی متخصصان قرار گرفته، تا هزاران مرض مهلک خطرناک‌تر از «ایدز» جای خود را به فرهنگ‌های فلج به ظاهر دینی، آن هم به تعبیر غلط عده‌ای^۱ از نوع عرفان منفی ندهد. و این قبیل تعبیرهای خودساخته که از هر خطری مهلک‌تر است و تردیدی نیست که بیش از هر پدیده القائی نیازمند شناسائی می‌باشد زیرا اطلاع عمیق از طرز نقشه‌های سیاه و ماهرانه استعمارگران را همراه خواهد شد که متأسفانه بدون بررسی ماجراهای فرقه‌سازی و مسلک‌آوری گذشته با به‌کارگیری آن به تزویرهای فرقه‌ای در مقابل دین و رسمیت دینی قرار داده‌اند. کتاب حاضر همان‌طور که از نامش پیداست، محتوی یک بررسی مستند و همه جانبه از فرهنگ وارداتی فرقه‌ساز است که استعمار، با اِعمال سیاست سیاه، طی قرون و با گروه گروه کردن مسلمانان، جهان اسلام را در مسیر جهانی شدن، دچار مشکلات زیادی نموده، تا نتواند در برابر مثنی یهودی که حتی خاخام‌های یهود آنان را به عنوان مرتد از یهود طرد کرده‌اند^۲ به پیروزی نهائی که یکپارچگی اسلامی است دست یابد.

چنانچه اگر به تأثیرگذاری فرقه‌سازی در اسلام توجه شود، به این مهم پی خواهیم برد تمامی فرقه‌های انحرافی در این که مصلحت نیست اسلام به موجودیت خود ادامه

۱. این تعبیر که متأسفانه رائج هم شده است و حتی عده‌ای سرشناس جامعه علمی هم به‌کار می‌برند نمی‌تواند پسوند واژه‌هایی مانند عرفان قرار بگیرد و آن را به مثبت و منفی تقسیم کند. اگر منظور از عرفان منفی «تصوف» است یا مسلک‌های نوظهوری که با شبیه‌سازی عرفانی هرروز مثل قارچ از جایی سر برمی‌آورند، چرا باید با واژه مقدس عرفان مطرح شوند. عرفان را مانند ایمان نمی‌توان با پسوند مثبت و منفی تعریف کرد.

۲. هفت‌نامه گلبنگ مسجد / سال چهارم ش ۲۰۷ یکشنبه ۷ / مرداد / ۱۳۸۶ در صفحه بین‌الملل به راهپیمایی خاخام‌ها علیه صهیونیسم اشاره شده است.

دهد، به هم می‌رسند. زیرا وجود اسلام بزرگترین خطری است برای مصالح همه استعمارگران. پس از آن‌جا که استعمارگر بهتر می‌داند، اگر اتحاد و یکپارچگی مسلمانان دوباره به اسلام بازگردد و مانند مسلمانان قبل از رحلت پیامبر اکرم در کنار هم قرار گیرند، دوباره همان معجزه صدر اسلام تکرار خواهد شد و مسلمانان سراسر دنیا را خواهند گرفت. چنانکه رهبر حکیم و فرزانه انقلاب آیت‌الله العظمی خامنه‌ای به این مهم توجه داده فرموده‌اند: «اتحاد مسلمانان و تشکیل امت واحد اسلامی، برای متکبران طمع‌ورز، بسیار خطرناک و نگران‌کننده است.»^۱

در این صورت موجودیت استعمار که با درهم ریختن وحدت و یکپارچگی به وسیله فرقه‌ها فراهم آمده، به خطر افتاده، راه شکست و بیچارگی خواهد پیمود. لذا استعمار با نیروی هر چه تمام‌تر می‌کوشد تا سطح انحراف اعتقادی را در کنار هر نوع فساد دیگر در اجتماعات بزرگ اسلامی بالا برده، به انواع فسادهای اخلاقی، مالی، ایمان را در روح مسلمانان نابود سازد. و با ترغیب ناآگاهان به فرقه‌گرایی روح یکپارچگی و حمیت دینی را از ایشان بگیرد مانند گوئی در میدان نیرنگ‌ها و حيله‌ها، با به این سو و آنسو کشیدن، خواست استعمار را در جامعه اسلامی تأمین کند، مسلمانی به سبک «اسلام» اموی و عباسی دیروز و «اسلام آمریکایی» قبل از انقلاب را رواج داده کاری در مسیر سیاست سیاه انجام دهند.

در این صورت خطر بذرافشانی شک و تردید در مسائل عقلی اسلام از فساد جنسی یا اعتیاد و نظیر این‌ها کمتر نیست؛ بلکه بیشتر است. زیرا تنها عامل بازدارنده «اسلام ناب محمدی» است، که با این نقشه استعمار، موقعیت تأثیرگذاری اسلام را نزد کسانی که خطر «اسلام» اموی، عباسی و نوع آمریکایی آن را نشناخته‌اند از دست می‌دهد.

هدف‌هایی را که

سیاست سیاه دنبال می‌کند

پی بردن به نقش «کعب‌الاحبار»ها در «اسلام تاریخ» بعد از رحلت رسول خدا، «حسن

بصری» در دستگاه امویان، «زیدیه» در مشوش کردن اذهان عمومی جامعه اسلامی نسبت به طنطنه و صلابت نصی الهی که یگانه تعیین کننده مقام پیامبری و امامت است، «اسماعیلیه» در پیشبرد اهداف ضد امامت عباسیان و «سفیان ثوری»ها در تضعیف امامت، «جنید بغدادی»ها در جداسازی امت از امامت، «شاه نعمت‌الله کرمانی»ها در همگانی کردن مقام «ولی» و اشاعه مذهب جامع در بهم ریختگی اسلام ناب با نوع بدلی آن، «مستر همفر»های استخدام شده وزارت مستعمرات انگلیس در تربیت مؤسس «وهابیت» جهت مقابله با تسنن و تشیع روح اسلام ناب محمدی، «پاشا»های عثمانی در به وجود آوردن «شیخیه» و ادامه آن به وسیله «کاظم رشتی»، و «کینیازدالگورگی»ها در وسوسه کردن علی محمد شیرازی جهت ادعای باب حضرت امام قائم غائب - ارواحنا فدا - و عاقبت «وهابیت» و «بهائیت» که هر دو مسلک استعماری با یک هدف در تسنن و تشیع تقویت شدند تا نقش ضداسلامی استکبار جهانی دنبال شود. تعقیب خواست هدفمند سیاست سیاه است که به صورت زیر دسته بندی می شود:

۱- تحریف و تحذیف اصول و فروع اسلامی به وسیله مستشرقین مزدور و متعصب به استعمار، تحت عنوان دانش، و به نام مباحث علمی که بعضاً با تهمت‌های ناروا برای وارونه جلوه دادن حقایق اسلامی توأم است، نمی توان از کنار امثال «گولدزیر» یهودی که برنامه‌های استعمار را در شرایط به خصوص اجرا می کرد به سادگی گذشت، زیرا این دسته از شناخته شده‌های استعمار که همیشه با نظیر وطنی آن، در کشورهای اسلامی مواجه ایم، حق را با باطل خلط کرده و می کنند و اسم آن را بحث علمی و تلاش برای وصول به حق می گذارند.

۲- ایجاد شکاف در وحدت مسلمانان است. زیرا وحدت و یگانگی که خداوند پیوند آن را در میان مسلمانان زده، و در برگزاری مناسک حج به صورت کنگره عظیمی، اسلام را به نمایش درمی آورد، مهم تر نقش حکام دست نشانده قدرت‌های شیطانی را در پیشبرد اهداف استکبار جهانی به ملت‌ها می نمایاند، «وهابیت» را برای انجام مأموریت‌های استعماری در این مراسم فراهم آورده، مذهب رسمی عربستان نمود. تا در مرکز اسلام، آن هم در بهترین زمان‌ها که تمام مسلمانان جهان حضور دارند، بدون

هیچ مانع و مشکلی می‌توان مقاصد ضداسلامی استعمار را به نتیجه رساند. عده‌ای مسلمان فریب خورده، یا بنا بر گزارشی که از مراسم حج ۱۳۸۶ دادند جاسوسان به ظاهر مسلمان با طرح موضوعاتی که وحدت و یگانگی امت اسلامی را در هم می‌ریزد، و خواست بسیار مهم استعمارگران را تأمین می‌کند، انجام وظیفه کرده، وحدتی را که از عوامل نیرومند در جهت نابودی دشمنان است و نقش حساس آن در جنگ‌های صلیبی تجربه شده بود را خدشه‌دار سازند.

۳- تقویت ملیت پرستی با شعار «ناسیونالیسم» منفی که اسلام بساط آن را برچیده، و از همان نخستین دوران رسالت جاویدان محمدی آن را نابود ساخت^۱ ترک‌ها را در اوائل قرن حاضر به فریادهای «ملیت طورانی» تحریک نمود. و همین‌طور «ملیت فارسی» در ایران، «ملیت فرعون» در مصر، «ملیت فینیقی» در سوریه و «ملیت بربری» در مراکش را به مقابله با وحدت و هماهنگی امت اسلامی فرستاد. تا به این اشاره کند «دین توده‌ها را از هم جدا می‌کند و ناسیونالیسم ملت‌ها را به هم پیوند می‌دهد.» علاوه بر این که «این رشد» فیلسوف و دانشمند بزرگ جهان علم و فضیلت، هشدار داده «به دین‌داران اطمینان داشته باشید ولو غیرمسلمان باشد، از بی‌دین فاصله بگیرید ولو مسلمان بوده باشد» به این اشاره می‌کنیم: چگونه امکان دارد در حالی که دیانت اسلام یکی است، ناسیونالیسم در میان ملت‌ها و توده‌ها، متعدد و مخالف هم، آن‌ها را از هم جدا کند؟!۲

و عجیب است این فتنه را جهت فریب دادن جوانان پاکستانی با همان شعار «ملیت پاکستانی» به کار گرفتند، در حالی که این مسلم تاریخ است پاکستان از هند جدا نشد، مگر به جهت این که مسلمانان پاکستان نمی‌توانستند خود را با هندی‌های مجوس، تطبیق دهند. و این که مسلمانان پاکستان در تمامی شئون فردی و اجتماعی در عقاید و روش‌ها، بالاخره در همه هدف‌ها مخالف آن‌ها می‌باشند.

۱. به این فرمایش رسول خدا توجه کنید: «هرکس که از اطاعت حکومت اسلامی سرپیچی کند و از جامعه همگانی جدا شود، آن‌گاه بمیرد، مانند مردم در دوران جاهلیت مرده است. و کسی که در زیر پرچمی، روی تعصبات جاهلانه و کورکورانه‌ای نبرد کند، روی تعصبات دعوت کند و یا کسی را یاری نماید و در این راه کشته شود، در راه جهالت کشته شده است، و هرکس بر علیه اسلام و من شورش کرده، خوب و بد آن را به هم بیامیزد و از افراد پاکدامن و مؤمن باک نداشته باشد و به پیمان خود پای بند نشود، از من نیست و من نیز از او تبرا خواهم جست.» (ولایت‌نامه / آیت‌الله العظمی حاج سیدابراهیم میلانی: ۱۳۱)

همچنین طرح «ملیت آفریقایی» در قاره آفریقا برای قطع ارتباط مسلمانان آفریقایی از سایر مسلمانان جهان مطرح شد؛ تا به خیال خودشان کار دعوت توده‌های آفریقایی به سوی مسیحیت که دینی در اختیار استعمار شده است آسان گردد. که خوشبختانه کوشش‌های مأموران تبشیر در راه مسیحی کردن آن منطقه با شکست جبران‌ناپذیر مواجه شد...

... آری ملیت اقوام مختلف را تقویت می‌کردند، تا مانند شعار «ناسیونالیست عربی» به مسلمانان در سراسر جهان با ملیت‌های مختلف بگویند ملیت خودمان را دیانت خود قرار داده «به آن، چنان تمسک جویند که مسلمانان به قرآن، و مسیحیان و کاتولیک‌ها به انجیل، و پروتستان‌ها به تعلیمات اصلاحی «لوتر»، «ثورویو» و فرانسه به اصول و مکتب «روسو» تمسک جسته‌اند.»^۱

به هر روی تقویت ملیت‌ها در کنار مسلمانی، به لحاظ این مهم بود که آن را به عنوان یک دیانت و عقیده مستقل، مانند دیانت‌های آسمانی نظیر اسلام قرار دهند. و با این استدلال که ملیت‌های مسلمانان پیش از اسلام به وجود آمده، پس باید بر آخرین دین آسمانی مقدم بدارند، و به هنگام ضرورت به لحاظ اصالتش به میدان اسلام فرستند.

۴- آماده کردن افکار جوانان برای فتوحات فکری استعمار، از جمله اقدامات مهم قابل اعتنایی است که نباید از آن غافل شد. و خوشبختانه حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای مدظله‌العالی در مقام ولایت امری جهان اسلام، مکرر به مناسبت‌های گوناگون، امت اسلامی را نسبت به این خطر استعمار هوشیار نموده‌اند. تأکیدهای حضرت ایشان مانع غلبه فکری استعمار با شکل‌ها و قیافه‌های مختلف و شعارهای جذاب بی‌محتوا شده است. و لذا می‌بینیم «کمونیستی» یا «امپریالیستی» یا «اشتراکی»، همان‌طور که «دارونیستی» نتوانست کاری از پیش ببرد شناخته شده، ملت‌ها فریب این عناوین تأمین‌کننده خواست استعمار را نخوردند. زیرا جوانان زیرک تربیت شده اسلام به این حقیقت رسیده بودند که راه‌های غیراسلامی در یک هدف به هم می‌رسند؛ و آن این است که مصلحت نیست اسلام به موجودیت خود ادامه دهد. زیرا وجود اسلام بزرگترین

۱. عرب چگونه نهضت می‌کند: تألیف عمر فاخوری.

خطرنا بود کننده‌ای است برای استعمارگران و مصالح آن‌ها.

۵- تقویت انحراف اخلاقی در میان جوانان پسر و دختر، از جمله کوشش‌های مهم استعمار است. زیرا مخالفت با آداب و روش‌های اسلامی را در نظر جوانان یک امر مطلوب و انمود می‌کند! با این عنوان که آداب و اصول اسلامی، ارتجاع محض است. هم‌چنان‌که گرایش به هوسرانی و لهویات را به نام تمدن و پیشرفت در نظر آنان یک امر مطلوب می‌نمایاند. سیاست سیاه در پیشبرد این هدف، دائرة ادبیات مزخرف، شعرای یاوه‌گو، خوانندگان و هنرپیشه‌هایی که خود و هنر را دست مایه اهداف استعمار نموده‌اند با هر وسیله و نیروی ممکن و وسیع‌تر گردانیده، تا جوانان را در اختیار اهداف ضد دین و دینداری استعمار قرار دهند، که خوشبختانه برگزاری مراسم اعتکاف با حضور جوانان، نشان دهنده رسوائی استعمار و هوشیاری جوانان در مقابل توطئه‌های استعمار است.

۶- وارونه جلوه‌دادن حقایق اسلامی توسط مستشرقین کهنه کار دوره دیده و تبشیری‌ها که با همه نیروی خود می‌کوشند کاری از پیش ببرند، به صورت‌های مختلفی پی‌گیری شده و هنوز می‌شود. برای نمونه مسأله تعدد زوجات در اسلام را بهانه قرار داده، تا بی‌رحمانه به پیامبر نسبت دهند، او خواسته است بدین وسیله نیاز خود را با ازدواج‌های متعدد تأمین نماید. مهم این‌که مسیحیت را با این عنوان که اگر کسی بیش از یک زن اختیار کند، آن فرد قابل احترام نیست، در مقابل اسلام قرار داده‌اند. مسأله همسر اختیار نکردن عیسی بن مریم را شرافتی افزون بر عملکرد خاتم پیامبران دانسته‌اند. در صورتی که اگر قرآن آن بزرگوار را در زمره پیامبران نام نمی‌برد، بدون تردید مسأله نبوت عیسی به لحاظ‌های گوناگون این چنانی زیر سؤال می‌رفت؛ چنان‌که مرحوم فقیه، حکیم، عارف، علامه سیدابراهیم میلانی به‌هنگام سودجویی استعمار از به‌نمایش درآوردن فیلم سینمایی رسول خدا(ص) به پاپ پل ششم نوشتند: «اگر فیلم تهیه شده بتواند کوچک‌ترین لطمه را به اسلام بزند، تردید نداشته باشید که اساس مسیحیت را متزلزل خواهد کرد زیرا تنها سند قداست مریم قدیسه، قرآن است؛ نه بی‌حرمتی‌هایی که مسیحیت پیرامون این بانوی بزرگ آسمانی دارد.»

به‌علاوه اگر تعدد زوجات، جرمی برای اسلام و پیامبر بزرگوارش شود، تمامی

پیامبران در این زمره قرار دارند. مگر نه این است که حضرت سلیمان از پیامبران قابل احترام است، بنابر اعتراف تورات هفتصد زن آزاد و سیصد زن کنیز داشته است که به هنگام ازدواج دختر و بکر بوده‌اند. یا در میان انبیاء بنی‌اسرائیل احدی از آنان را نمی‌شناسیم که فقط به یک زن کفایت کرده باشد.

وسائل استعمار

در راه انجام اهداف سیاست سیاه

چون استعمارِ بدسگال، جرأت کافی به دست نیاورده تا با مسلمانان رو به‌رو گشته، آنان را آشکارا از مسیر دینشان منحرف سازد، - چنان‌که معاون مؤسسه معارف اسلامی کوثر درباره اقدامات استعماری وهابیت به علت بزدلی وهابیت اشاره کرده متذکر شده‌اند؛ «زیرا می‌دانند کارشناسان شیعی به خوبی آن‌ها را می‌شناسند.»^۱ فوراً ماهیت او را در اختیار عموم می‌گذارند، به لحاظ چنین واهمه‌ای بوده که - وسائل و راه‌هایی را به نام اسلام‌شناسی توسط مستشرقین مزدور و شاگردان فریب خورده آن‌ها، به نام هدایت از راه مبشرین، تحولات اجتماعی مورد نظر را عملی کرده‌اند و بالاخره گاهی هم با نام اجتناب از مسیر انحراف، فساد را انتخاب کرده تا هدف متوقف ساختن مفهوم اسلامی و منحرف کردن مسلمانان از مسیر دیانت اسلامی عملی شود. در حقیقت تسلط و نفوذ استعمار بر کشورهای اسلامی دوام پیدا کند، استعمارگران به اتفاق پیروان شیطانشان از منافع ممالک اسلامی بهره‌مند گشته، ثروت‌های طبیعی آنان را تحت تسلط قرار دهند.

آنچه به موضوع مورد بحث و بررسی کتاب حاضر مربوط می‌شود، حقایق غیرقابل انکاری است که روسیه از زمان تزار جهت برخورد با اسلام و مسلمانان به کار گرفته و بسیار حائز اهمیت می‌باشد. و ما منظورمان را با خبر روزنامه «پراودا» ارگان رسمی حزب سوسیالیست در پایتخت دیروز اتحادیه جماهیر شوروی، قبل از فروپاشی که در مورخه ۵ / فوریه / ۱۹۶۴ منتشر شد آغاز می‌کنیم: «اکنون کنفرانس شوروی تحت

۱. هفته‌نامه افق حوزه: چهارشنبه ۱۷ / مرداد / ۱۳۸۶، صفحه ۲ / مقاله تحت عنوان «روزانه دو کتاب علیه مکتب اهل بیت منتشر می‌شود».

عنوان آموزش‌های ضد دینی در قلب آسیا تشکیل می‌شود، زیرا مسلمانان از نظر آمار رقم بزرگی را تشکیل داده‌اند.» البته برخورد با خبر تکان‌دهنده پیشرفت اسلام کار آسانی نبود که با چند کنفرانس به نتیجه برسد و پیشرفت اسلام را متوقف سازند.

به همین اعتبار برای کشورهای اسلامی به‌طور جداگانه فکری کردند، موانع پیشرفت اسلام را در آن محیط اسلامی شناسایی نمودند. نتیجتاً در هر کشوری با وسایل کاربردی خاص آن وارد عمل شدند. آنچه را در تمامی ممالک اسلامی قابل اجرا تشخیص، تقویت تصوف فرقه‌ای بود. تا جایی که هنوز حتی بین محققان رائج است که اهل تسنن، مسلمانی را که صوفی باشد به مسلمانی قبول دارند. این نوع مسلمان‌شناسی چنان مورد توجه و استقبال استعمار قرار گرفت که عادت کرد، هرگاه بر آن شود در تعیین روش‌های حکومت داری کشوری اسلامی، نقش به‌سزائی داشته باشد، دستجات مخصوصی را پیدا کند - یا به وجود آورد - که از هدف‌های جذاب متافیزیک حرف بزنند. در حالی که جنگ‌های طایفه‌ای و تعصبات نژادی و اختلافات مذهبی را تحریک می‌کند، گروهی را به صورت فرقه‌های به‌ظاهر اسلامی به وجود آورد که با جمعیت خود خدمت به سیاست استعماری را با راه‌های مختلف هدف قرار دهند. در میان این جمعیت‌های مختلف که با هدف واحد در اختیار استعمار بوده و هستند «فراماسون» و محافل فراماسونی و فرقه‌هایی که در مسیر تخریب، تحریف و تحذیف اسلام به وجود آمده‌اند جلب توجه می‌نماید. و ما در این رساله، یکی از آن‌ها را که به نام «شیخیه» مطرح می‌باشد مورد شناسایی قرار می‌دهیم، که چگونه و توسط چه کسی به وجود آمد، چه طیفی با گرویدن به آن باعث گرمی بازار مکاره‌اش شد.

این‌که چگونه و چطور، از کجا و توسط چه کسی، و چرا به وجود آمد، اساس بحث و تحقیق رساله حاضر است که از نظرتان خواهد گذشت. و اما توسط چه طیف مشخص و شناخته شده‌ای به شهرت رسید، باید توجه دهیم دو گروه به لحاظ‌های مختلفی که به آن اشاره خواهیم کرد «شیخیه» را در جامعه اسلامی «ایران» و «عراق» مشروعیت دادند:

اول: گرایش یهودیان جدیدالاسلام مصلحتی به فرقه‌هایی نظیر «صوفیه» و «شیخیه» توجه را به خود جلب می‌کند.

همان‌طور که دست‌اندرکاران «فراماسونری» معتقدند دلیل گرایش یهودیان مسلمان شده به فرقه‌های شبه‌اسلامی توجه به این مهم و دانستن حقیقتی غیرقابل انکار است که فرقه‌سازی در اسلام همیشه به‌خواست «یهود» بوده و دارای شعائر و نشان‌های یهود می‌باشد، مهم‌تر دست‌های مرموزی که آن را به حرکت درمی‌آورند، همان دست‌های یهود است که با تحریک آن می‌کوشند پایه‌ی دین آسمانی اسلام را متزلزل سازند. جالب‌ترین که می‌توان متذکر شد گزارش‌های تاریخی نیز به این توجه می‌دهد، یهودیان جدیدالاسلام در گسترش «بابی‌گری» و «بهائی‌گری» ثمره فکری «کاظم رشتی» مجهول‌الهویه شاگرد و جانشین «شیخ احمد احسائی» به‌ویژه نفوذ منسجم و عمیق آن‌ها در ساختار حکومتی قاجار نقش اصلی را عهده داشته‌اند.

آری نمونه‌های فراوانی داریم که یهودیان تازه مسلمان وفادار به یهود، از جمله رواج‌دهندگان اولیه «شیخی‌گری»، در حقیقت «بابی‌گری» و «بهائی‌گری» بوده‌اند. برای نمونه باید از معروف‌ترین آن‌ها «ملا عبدالخالق یزدی» نام برد که ابتداء در یزد اقامت داشت، از علماء دین یهود بود و پس از مسلمان شدن در زمره اصحاب مقرب شیخ احمد احسائی جای گرفت. حتی احسائی هفت سال در خانه وی سکونت داشت، شب را به‌روز می‌رساندند و هرروز را با هم شام می‌کردند.

گوینو می‌نویسد: «ملا عبدالخالق یزدی از شاگردان شیخ احمد احسائی بود... و از حیث مقام علمی و فضائل، شهرت زیادی داشت.»^۱ البته نباید به این مهم بی‌توجه بود که ملا عبدالخالق بهترین وسیله جمع‌آوری مرید برای احسائی به‌شمار می‌رفته است. آری این «یهودیان» که در سال ۱۸۳۹ میلادی، اندکی پس از استقرار کمپانی «ساسون» در بوشهر و بمبئی پنج سال پیش از ادعای علی محمد شیرازی مدعی بابیت، به‌طور دسته جمعی مسلمان شدند، گروهی در مسلک تصوف درآمدند و به‌ترویج میرزا ابوالقاسم سکوت شیرازی به‌عنوان مرشد خود پرداخته‌اند. گروهی دیگر از یهودیان جدیدالاسلام به «بابی‌گری» که یکی از شعبات، بل نتایج تزویر و فتنه «شیخیه» بود پیوستند. بعد نقش

۱. نقش یهود در تضعیف اسلام / عبدالصمد آل‌طیب: ۹۹

فعالانه‌ای در گسترش «بهائی‌گری» را عهده گرفتند.^۱

آنچه را نباید از نظر دور داشت، توجه به این حقیقت است که گرایش یهودیان به اسلام، واقعی نبوده؛ زیرا محققانی که در این زمینه تحقیقاتی داشته‌اند معتقدند یهودیان جدیدالاسلام به‌طور پنهان، یهودی باقی مانده بودند. چنان‌که دایرةالمعارف یهود، جدیدالاسلام‌های مشهد را در ذیل «یهودیان مخفی» مطرح می‌کند، نه در مدخل «مرتدین»^۲ در جای دیگر نیز تصریح می‌کند: آنان «یهودیانی [بودند که] در لباس اسلام» به حیات خود ادامه دادند.

والتر فیشل محقق یهودی این نظریه را تقویت نموده، می‌نویسد: «این جدیدالاسلام‌ها همچنانکه مخفیانه به‌دین یهود پایبند بوده و هستند.»^۳ مهم‌ترین موضوعی که در کنار «مرتد» بودن یهودیان مسلمان شده می‌توان مورد توجه و دقت قرار داد، این است که جدیدالاسلام‌های یهودی به‌عضویت در فرقه‌های «صوفیه» و «شیخیه» در آمده‌اند. در حقیقت یهودیان بعد از اشتهار به‌مسلمانی به‌شیخیه گرویده‌اند و در پی آن به‌ترویج «بابیه» و «بهائیه» پرداخته‌اند. یا مستقیماً به‌این دو فرقه‌ی نتیجه «شیخیه» پیوسته‌اند. و با همبستگی خود علاوه بر این که به‌نفع استعمار «بابی‌گری»، «بهائی‌گری» را سامان داده دو مهم را تفهیم و تقویت کرده‌اند.

در قسمت اول دو عملکرد توجه را جلب می‌کند:

الف: فرقه‌های منفور در اسلام، بل مردود و باطل را رونق داده‌اند.

۱. تاریخ ظهورالحق: ۲۵۱/۸-۲۵۲.

۲. در یهودیت «مرتد» به‌یهودی اطلاق می‌شود که واقعاً از یهودیت روی گردانیده است. احکام مجازات مرتدان در دین یهود بسیار شدید است. از این‌گونه «مرتدین» در میان یهودیان بوده‌اند، مانند «آبزرغشی» و «اسپینوزا». «یهودی مخفی» به‌یهودی اطلاق می‌شود که برای انجام دادن مأموریت دینی - سیاسی، یا از سر اجبار و تقیه به‌دین دیگر گرویده است. مانند مارانوهای اسپانیا و پرتغال، و دونه‌های عثمانی، و آنوسی‌های ایران. برای مثال، ننان غزه‌ای اعلام مسلمانان از سوی شایبای زوی، بنیادگذار فرقه دونه، را «انجام دادن یک مأموریت جدید» عنوان می‌کند که با «هدف برافروختن اخگر مقدس در میان کفار» [منظور مسلمانان] وارد عمل شده است. او می‌نویسد: شایبای «در حال انجام دادن واپسین و دشوارترین بخش مأموریت خود است و آن تسخیر خلیفه [حکومت عثمانی] از درون است. او برای انجام دادن این مأموریت مانند یک جاسوس عمل می‌کند که به‌درون سپاه دشمن [اسلام] اعزام شده» بنابراین مسلمان شدن شایبای به‌معنی ارتداد نیست، بلکه بغرنج‌ترین چهره مأموریت مسیحیایی اوست.»

۳. تاریخ معاصر ایران: ۲۳/۲۷.

ب: مهم‌تر این که وانمود کرده‌اند مسلمانان دست از مسلمانی کشیده، «شیخی» یا «بابی» و «بهائی» شده‌اند. در صورتی که اسماعیل رائین می‌نویسد: «بهائیان ایران، یهودیان و زردشتیان هستند و مسلمانانی که به این فرقه گرویده‌اند در اقلیت می‌باشند. اکنون سالهاست که کمتر دیده شده مسلمانی به آن‌ها پیوسته باشد.»^۱

دوم: جهت دیگری که «شیخیه» ترویج شد، افرادی بودند که نه از سر اعتقاد، بل غرض و دشمنی با علماء و دستیابی به موقعیت‌های سیاسی منفی، این فرقه نوپا را مورد توجه قرار دادند. و چون دارای شهرت و آوازه‌ای بودند، توانستند «شیخیه» را از تنگنای مشکلاتی که مانع پیشرفتش بود عبور داده، در اندک مدتی عالمان شیخی بیش از علماء شیعه نزد شاهان قاجار و شاهزادگان بی‌شمار آن رفت و آمد داشته، در تصمیم‌گیری‌ها سهم به‌سزایی را به‌خود اختصاص دهند. به‌همین لحاظ دوره جدیدی برای محدود کردن علماء به‌عنوان متنفذترین ساختار سیاسی غیردولتی آغاز شد. و این تلاش در حمایت فتحعلی شاه قاجار از میرزا محمد اخباری تجلی یافت. در حقیقت مسلک اخباری‌گری در مقابل اصولیان قرار داده شد. تا در مقابل مرجعیت نواب عامه در دوران غیبت کبری قرار گیرد و از خطر آن نسبت به‌دربار بکاهد.

چنانکه بررسی تاریخ نشان می‌دهد هدف شاه قاجار از تأسیس نهاد «رئیس‌العلمایی» در ایران برای پایان دادن به نفوذ عالی مردمی «مجتهدین» بود. که قطعاً در این زمینه از نهاد «شیخ الاسلام» در عثمانی الگو قرار گرفته بود. لکن با مقابله علماء و تکفیر دست‌اندرکاران این اقدام، و قتل میرزا محمد اخباری^۲ این تلاش عقیم ماند؛ ولی اندکی بعد با حمایت از شیخ احمد احسائی و کاظم رشتی بنیان‌گذاران فرقه شیخیه، تداوم یافت.^۳

ملا عباس ایروانی معروف به میرزا آقاسی صوفی معروف نعمه‌اللهی که از زمان ولیعهدی محمدشاه قاجار زمینه تقرب به‌او، توسط خارجی‌ها برایش فراهم آمده بود، برای رسیدن به مقام صدراعظمی ایران با دو مانع بزرگ مواجه بود:

۱. انشعاب در بهائیت: ۳۰۲.

۲. قصص العلماء تنکابنی: ۱۸۰.

۳. همان مأخذ: ۴۲.

۱- قائم مقام فراهانی برجسته‌ترین دولتمرد تاریخ معاصر ایران که مقام صدراعظمی حکومت ایران به او اختصاص داشت و چون عارف کبروی نوربخشی سدیری، حاج میرزا حسن کوزه‌کنانی، داماد و شاگرد و جانشین قطب‌الاقطاب عصر حاج میرزا عبدالوهاب نائینی، به‌هنگام پیش‌بینی سلطنت محمدشاه قاجار به او گفته بود که تو عاقبت به دست شاه آینده ایران به قتل خواهی رسید^۱ میرزا آقاسی با یقین به موفقیت نقشه قتل قائم مقام فراهانی به مقام صدراعظمی که خواست استعمار بود دست یافت.

۲- مانع دوم علماء پایتخت بودند که به خوبی حاج میرزا آقاسی را می‌شناختند و موانع رشد و پیشرفتش را با بازگو کردن ماهیت باطنی و وابستگی او به سیاست‌های خارجی استعماری فراهم آورده بودند. میرزا آقاسی از همان دوران صدراعظمی قائم مقام فراهانی، با مخالفت روحانیت همیشه بیدار و پاسدار اسلام و ایران، در حقیقت حامی مسلمانی و ایرانی مواجه بود، به همین لحاظ با تلاش شبانه‌روزی جهت رشد فرقه شیخیه در دربار که طبقه شاهزادگان از عصر فتحعلی شاه به آن حساس بودند، روحانیت را تهدید می‌کرد و به‌طور تلویحی تفهیم می‌نمود اگر روحانیت در مخالفت با او کوتاه نیاید، بیش از آنچه درباره شیخیه صورت گرفته است انجام خواهد داد. خصوصاً این که طایفه ابراهیمی کرمان در حقیقت رواساء شیخیه، با دربار علاوه بر فامیلی معاشرت اعتقادی هم دارند.

علی‌قلی اعتضادالسلطنه، شاهزاده فرهیخته قاجار، این حمایت میرزا آقاسی را تا فرقه نوظهور «بابیه» که نتیجه تفکر شیخ احمد احسائی و کاظم رشتی بود تأیید کرد، می‌نویسد: «اما حاجی میرزا آقاسی هم، چون صوفی بود، از علماء دینی و فقهاء آن، آن هم علمای صاحب نفوذ اصفهان، دل خوشی نداشت؛ ابتدا بدش نمی‌آمد که باب

۱. به همین جهت وقتی شاه از قائم مقام می‌خواهد که محمد میرزا را در رسیدن به پادشاهی ایران حمایت کند و او به پیش‌بینی عارف نائین اشاره می‌کند، شاه برای جلب اعتماد او، هر دو را به خراسان می‌فرستد؛ در کنار روضه منوره حضرت رضوی سوگند بخورند که به یکدیگر خیانت نکنند و محمد میرزا بعد از رسیدن به سلطنت خون قائم مقام را نریزد. به لحاظ این سوگند بود که میرزا آقاسی به محمدشاه گفت برای اینکه نقض عهد در حرم امام رضا - علیه السلام - را نکرده باشید دستور بدهید قائم مقام را خفه کنند، که چنان کردند.

مایه وحشتی برای علماء باشد.»^۱

مرحوم آیت‌الله العظمی حاج سیدابراهیم میلانی نیز به این اشاره داشت، در دوران تحصیلی نجف اشرف آن‌چه را علماء موجب رشد احسانی و کاظم رشتی در دربار قجر می‌دانستند، کینه ریشه‌دار و بیش از حد میرزا آقاسی از علماء بود. سپس خود به این استنباط اضافه می‌کردند: «خصوصاً این‌که در زمان اقامت دوران ولیعهدی محمدشاه در تبریز، آقایان علماء که به خوبی میرزا آقاسی را می‌شناختند و مهم‌تر می‌دانستند صوفی بی‌طرفی نیست، به نزدیکان ولیعهد حتی شخص او نسبت به میرزا آقاسی تذکرات ضروری را می‌دادند.» واکنش این دشمنی را در برخورد با علماء اصفهانی که بی‌نهایت با مخالفت‌های خود او را به غضب و کینه واداشته بودند در گزارش تاریخ می‌بینیم نوشته‌اند بعد از به قدرت رسیدن، محمدشاه قاجار را تحریک نمود با چهل عراده توپ و هزاران نفر نیروی مسلح به اصفهان حمله برد، شهر را به تصرف درآورد، عده‌ای را، که رقم آن بین ۳۰ تا ۶۰۰ نفر گزارش شده، به قتل رسانید. حجة الاسلام شفتی، مجتهد نامدار اصفهان، را خانه‌نشین، پسر و خویشان و همراهانش را زندانی و تبعید کرد.

چرا یهودیان به ظاهر مسلمان؟

این‌که چرا و چه‌طور یهودیان جدیدالاسلام در گرویدن به «صوفیه» و «شیخیه» و تشکیلات استعماری «بایه» و «بهائیه» انتخاب شدند، و چه مهمی را برای دول استعماری تأمین می‌کردند، باید از آن زمان شناسائی کنیم که «وهب این مبنه» و «کعب الاحبار» یهودی برای تحریف اسلام با موهومات و افسانه‌هایی که «اسرائیلیات» نام گرفت، به ظاهر مسلمانی اختیار کردند تا با قصه‌های اساطیری و خرافات الحاقی به اسلام، امتیازات آسمانی آخرین دین نسخ‌کننده ادیان را از میان برده، آن را با یهود و تورات هم‌پایه سازند. مهم‌تر راه را برای هر ایراد و خرده‌گیری و اشکال‌تراشی خیالی بر اسلام هموار نموده، سپس خود به وسیله تکرار عملکرد سیاست سیاه خود به تخریب اسلام پردازند.

این کار در دورانی که نقشه‌های ضداسلامی را سیاست سیاه مشترک بین فرانسه با

۱. فتنه باب با توضیحات مرحوم عبدالحسین نوائی: ۱۲۱.

«هدف ریشه‌کن نمودن اسلام»^۱ و انگلیس دشمن‌ساز مسلمانان^۲ تأمین می‌کرد با ترجمه قرآن بدون متن عربی به زبان فرانسه و انگلیسی آغاز شد تا بتواند اکثر معتقدات اصولی اسلامی را وارونه مطرح کند و شاید بتواند مطالب مبتذل و مشتمزکننده توأم با سخنان واهی و خرافی در تورات^۳، و انجیل را، به قرآن نیز بدون متن عربی آیات اضافه نمایند؛ تا آنان را که با قرآن غریبه‌اند فریب دهند و شریک بی‌آبرویی برای تورات و انجیل که عهد عتیق و جدید می‌خوانند فراهم آورند. و چنین کردند که می‌خواستند. ولی خوشبختانه اصیل ماندن قرآن از تحریف و تحذیف توانست این خیانت و دشمنی را در نطفه خفه کند.

ادامه این‌گونه شیطنت‌های دینی یهود با همکاری مسیحیت که بعدها مورد توجه و تأیید استعمار قرار گرفت، بل خوشحالی و خرسندی استعمارگران را فراهم آورد، در قرن حاضر به وسیله امثال «مایتو پاریس» به صورت کتاب درآمد، او در تاریخ خود جهت علت تحریم گوشت خوک، جسارتی نابخشودنی به پیامبر اکرم می‌نماید که قابل تکرار نیست.

یا «الفر» که او را با عناوین فریائی می‌شناسانند، در کتابی که پیرامون «اسلام» تألیف کرده است می‌نویسد: «سنن و آداب آئین بت‌پرستی آثار پاک‌نشینی زیادی برای اسلام به جا گذاشت که به طور قابل ملاحظه می‌توان در نظارت و قوانین حج اسلام به آن توجه نمود.» (II) ملاحظه کنید چطور مراسم حج را که از آئین حنیف ابراهیم خلیل الرحمن جدا‌اعلای انبیاء بنی‌اسرائیل و عیسی برجا مانده، با مناسک مشرکان جاهلیت برابر می‌سازد.

یا «ارنست ادوار کلت» در کتاب خود «تاریخ مختصر ادیان» ضمن بحث از آئین محمد (ص) تلویحاً «حجر الاسود» را در کعبه بتی می‌پندارد که حاجیان به هنگام برگزاری مناسک حج به آن ادب می‌کنند.

۱. نقش کلیسا در ممالک اسلامی ترجمه مرحوم مصطفی زمانی: ۲۳۳.

۲. جنگ زمانی: ۹۹/۸ به نقل از انگلیس دشمن ما: ۱۱۹.

۳. زنا با زنان نامحرم که به داود نسبت داده‌اند. (سموئیل دوم اصحاح یازدهم آیات متفرقه) یا زنا با دختران خود که به لوط نسبت می‌دهند. (سفر پیدایس اصحاح ۲۹) یا مسأله فریب‌دادن مردم و کشتن آن‌ها پس از ازدواج با همسران آن‌ها که به داود نسبت می‌دهند.

البته این اتهامات ناجوانمردانه‌ای را که یهود به قلم نویسندگان مسیحی انگلیسی یا یهودی انگلیسی به اسلام و حضرت ختمی مرتبت زده‌اند، محققانی نظیر «داون پورت» را چنان متأثر کرد که کتابی به نام «عذر تقصیر یا اعتذار به پیشگاه محمد و قرآن» را نوشت. و فیلسوف اخیر انگلستان «برناردشاو» در کتاب خود «محمدرسول‌الله» متذکر شد «پیش‌بینی می‌کنم و از هم‌اکنون نیز آثار آن پدیدار شده است که آئین محمد و ایمان به او مورد قبول اروپای فردا خواهد بود.»

به هر روی یهود که به تعبیر گوستا ولوبون فرانسوی «مانند پست‌ترین مردم روی زمین زندگی می‌کند»^۱ و «کاسیوس» در کتاب خود «۷۸ فصل ۳۲ در حوادث سال ۱۱۷» می‌نویسد «وقتی رومی‌ها و یونانی‌ها را از دم تیغ گذراندند، خون‌هایشان را آشامیدند و گوشت‌هایشان را خوردند» با مکر و خدعه که آن را سرشتی در طبیعت هر یهودی دانسته‌اند^۲، یا به قول هیتلر «هر دم‌لی را که انسان بشکافد، خواهد دید میلیون‌ها یهودی داخل آن مشغول افساد هستند»، چنان گزارش تاریخ گواه این حقیقت غیرقابل انکار است. در محفل [ماسونی] که در قرن هفدهم تشکیل گردید، یهود توانست برای بقای خود که بهترین وسیله ابزاری دول استعمار است سه هدف:

۱- محافظت یهودیسم.

۲- نابود کردن همه‌ی ادیان جهان.

۳- دمیدن روح اتحاد [ضددینی] در ملت‌ها.

را^۳ سرلوحه برنامه‌های خویش قرار دهد. از آن تاریخ به بعد، برای حفظ «یهودیسم» دست‌های خرابکار یهود در همه جنگ‌ها و کشمکش‌های جهان اثر گذاشت و کسی جرأت فاش کردن آن را نداشت، دکترهای یهودی در آمریکا به بهانه آزمایش میکروب «سرطان» آن را به چند جوان مسیحی تزریق کردند^۴. در ارتباط با انهدام مسیحیت تا جایی پیشرفت کردند که «هنری فورد» در کتاب «یهودی جهانی، یگانه مشکله‌ی جهان»^۵

۱. اليهود فی تاریخ الحضارات الاولی ترجمه عادل.

۲. دنیا و یهود: ۱۷.

۳. الماسونیه منشئه ملک اسرائیل تألیف محمدعلی زعبی چاپ بیروت.

۴. خطر الیهودیه العالمیه علی الاسلام و المسیحیه: ۱۷۴.

۵. این کتاب در سال ۱۹۲۱، از طرف شرکت ماشین‌سازی «فورد» انتشار یافت. و بلافاصله یهود تمامی

می‌نویسد «به عقیده من کشیش‌ها و کاردینال‌ها به حرف‌های خود رسیدگی کنند خواهند دید که هفتاد درصد از حرف‌های آن‌ها از افکار یهودی سرچشمه گرفته است.»^۱ این تسلط یهود بر مسیحیت چنان پیش رفت که چندی پیش صدها کشیش و کاردینال در واتیکان جمع شدند، یهود را از خون مسیح تبرئه کردند!^۲ در صورتی که این تبرئه مخالف صریح انجیل و صدها کتاب و دلیل دیگر نصاری است.^۳

اما در ارتباط با اسلام نقش تخریبی یهود را باید از عصر نبوی که پیامبر اکرم دستور دادند تمام یهود را از جزیره‌العرب بیرون کنند، پی‌گیری کرد؛ تا دانست همان‌طور که آخرین توطئه نجات یهود از خطر «مسیحیت»، سقوط روسیه تزاری زیر پرچم مارکس بود. در اسلام نیز آخرین توطئه‌اش بر مسلمانان سقوط دولت عثمانی نبود^۴، زیرا اسلام تنها دین آسمانی است که با تعالیم عالی آسمانی خود آئین یهود را خرافی و اساطیری می‌شناساند.

به هر روی آنچه که باید قبل از روش‌های برخورد یهود با اسلام مورد توجه قرار گیرد، مسأله مهم اتحاد یهود مسیحیت است؛ «که چگونه با موارد اختلاف بین یهودیان و مسیحیان و بین مذاهب مسیحی»، «با وصف براساس تفاهم و با دوری از تعصب کور، وحدت سیاسی و اجتماعی را پدید آوردند و از همه اختلافات صرف‌نظر کردند»^۵ تا تمام نیروی خویش را در سرکوبی اسلام و مسلمان به‌کار اندازند. چنان‌که در سقوط عثمانی دست به‌دست دادند، مردی یهودی «ماسونی» چون «آتاتورک»^۶ را بر سرکار آوردند.

این برخورد در ارتباط با تشیع روح اسلام اصیل بسیار حساس بود، زیرا مرجعیت شیعه، استمرار امامت معصوم - که یگانه نهاد آسمانی با تمام خصوصیت‌های نبوت ختمی مرتبتی است - برخلاف روحانیت غیرشیعی، اعم از مسیحی و مسلمان که تا سر

← نسخه‌های آن را جمع‌آوری کرده آتش زد و هنری فورد نویسنده آن را مجبور کردند «معذرت نامه‌ای» را که یهود نوشته بودند امضاء کند.

۱. یهودی جهانی، یگانه مشکله‌ی جهان: ۳۱-۳۲.

۲. مسلمانان معتقدند مسیح بن مریم زنده است. ۳. دنیا و یهود: ۱۷۱-۱۷۲.

۴. که البته اگر دولت عثمانی به‌روش اسلام حکومت می‌کرد، هرگز یهود نمی‌توانست با حرکتی ناجوانمردانه آن‌را از پای درآورد.

۵. همبستگی ادیان و مذاهب اسلامی، آیت‌الله محمدابراهیم جناتی: ۴۰۷.

۶. خطرالیهودیه العالمیه: ۲۳۳.

حد شهادت در حمایت از اسلام ایستادگی نموده است و می‌نماید، پیوسته هوشیارانه توطئه‌های ضداسلام را خنثی کرده، لذا برخوردی را که سیاست سیاه به‌دست یهود و مسیحیت در کشورهای اسلامی داشته و در ارتباط با شیعه بی‌نتیجه بوده به‌کار نگرفته، بلکه براساس آگاهی دقیق از تاریخ اسلام سبک برخورد امویان و عباسیان را دنبال کرده، افرادی را مانند «قطب» در تصوف فرقه‌ای یا «مظهر الله» در اهل حق مسلکی انتخاب نموده، بعد از این‌که با شأن‌سازی مورد توجه قرار گرفته‌اند، آن‌ها را به‌نوعی در مقابل مرجعیت شیعه که تنها نهاد محل رجوع امت امام در زمان غیبت امام قائم غائب موجود موعود می‌باشد قرار داده، تا با تشیع نیز همان را کنند که در سایر مذاهب اسلامی یهود با همکاری مسیحیت نموده‌اند.

در این صورت اگر فرانسه کشور اسلامی سوریه را با تأسیس پبجاه شراب‌فروشی و تعداد زیادی فسادخانه اشغال کرد، یا شراب‌های رایگان انگلیس، ملت عثمانی را به‌جان هم می‌انداخت^۱، یا این‌که با وارد کردن تریاک به چین، برجزیره «هنگ کنگ» مسلط شد^۲، برای مقابله با اسلام، نخست در سال ۱۸۰۹ «جمعیت لندن» را تأسیس نمود تا مسیحیت در اختیارش را بین یهودیان منتشر سازد و به‌وسیله آن با عرب و مسلمان مبارزه نماید^۳.

به‌هر حال فتنه‌ای را که شیخ احمد احسائی به‌وجود آورده بود و با حمایت داود پاشا ارمنی از کاظم رشتی تقویت می‌شد مورد توجه روس قرار گرفته^۴ علی‌محمد شیرازی را به‌ادعای باب امام زمان بودن - ارواحنفا - وادار کرد که بعداً انگلیس به‌آن پیوست، پیر دین و سیاست^۵ مرحوم آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی در مقدمه کتاب خاطرات مستر همفر به‌آن‌چه بعد از اعدام علی‌محمد باب انجام شد می‌نویسد: «دو وارث پیش ساخته شده‌او - روی سابقه خدمتگزاری‌شان - بین روس و انگلیس تقسیم شدند که حسین علی‌موجد بهائیت به‌نام بهاء‌الله در سهم روسیه تزاری و برادرش یحیی موجد

۱. نقش کلیسا در ممالک اسلامی: ۲۶۴.

۲. الاستعمار عدو الشعوب: ۱۹، قصة العقاقیر از دکتر محمود سلامه: ۹.

۳. نقش کلیسا در ممالک اسلامی: ۲۳۷.

۴. وسیلة النجاة تألیف آیت‌الله مجاهد شیخ ابوالفضل خراسانی.

۵. تعبیر مرحوم ابراهیم فخرایی (یار و وزیر فرهنگ میرزا کوچک‌خان) در کتاب دکتر ابوالحسن مندرج در فصلنامه مطالعات تاریخی: ۱۴۱.

ازلّیت به‌عنوان صبح ازل در سهم انگلستان قرار گرفتند» ولی «چندی بعد از تغییر رژیم تزاری روسیه به‌رژیم بالاشویکی، بهائیت سهم روس هم نصیب انگلستان شد» البته قابل تذکر است که «در اثر جنگ دوم جهانی و تفوق میراث خوار استعمار، بهائیت ضمیمه دستگاه جاسوسی آمریکا گردید و مانند وهابیسیم و صهیونیسم - مخلوق انگلستان - شش دانگ به‌خدمتگزاری عمو سام و در کنف حمایت بی‌دریغ «دینگی دنیا» درآمد.

این رویدادها وابسته به‌روس «شیخیه» مولود سیاست سیاه را وارد صحنه‌های ضداسلامی استعمار کرد. و با‌گرویدن یهودیان جدیدالاسلام که بردین یهود باقی بودند هم شیخیه شهرتی به‌هم زد و هم صوفیه که برای نجات از نفوذ روحانیت شیعه انتظار چنین مولودی را می‌کشیدند، رفیق گرمابه و گلستان پیدا کرد.

بخش اول

موقعیت تاریخ سیاسی ایران
در پیدایش فرقه‌ها

ورود فرقه‌سازان به ایران

نادر شاه افشار زمانی زمام امور کشور شاهنشاهی ایران را به دست گرفت که تن‌پروران صوفی، جایی برای خویش در جامعه ایرانی ندیده، به هندوستان سرزمین هزار مسلک که برای چنین توده‌های گریزان از مسئولیت بهترین استراحتگاه خوبی بوده و هست پناه بردند.

فرار این مغزهای علیل که توان اداره خویش را نداشتند، ایران و ایرانی را از خطر رواج خانقاه‌نشینی که به ترویج اسلام اموی و عباسی می‌انجامید نجات داده، نه فقط نام و رسم آن‌هایی که مسائل جذاب معرفتی اسلامی را دام، و خیالبافی‌های خویش را دانه نموده، در خانقاه‌ها خزیده، با شعر خوانی - بعضاً اگر از ذوقِ تصوف عاشقانه بی‌نصیب بودند - باورد و ذکر صوفیانه از آن‌چه در جامعه می‌گذشت - حتی محفل خود غافل بوده - را از یادها برد، بل بساط صوفیان ذهبی اغتشاشی را که با خرافاتی نظیر اسرائیلیات و داستان‌های ساختگی خنده‌آور تذکرةالاولیاء - که تردیدی نیست از آن فریدالدین عطار نمی‌باشد - دلخوش می‌داشتند را چنان برچید که مثلث شوم انگلیس فرانسه و روس را از نفوذ در ایران ناامید کرده، وادار نمود به هر شکل و بهانه‌ای موانع استیلا بر ایران و تسلط بر سرنوشت هر ایرانی را از میان برداشته، سیاست‌های استعماری را در تمامی شئون سرنوشت‌ساز ایران به نوعی دخیل سازند.

پایان کار نادرشاه افشار و آغاز سلطنت کریم‌خان زند با عنوان «وکیل‌الرعیایا» اگر ایرانی را دلخوش می‌داشت که پادشاه از جانب او، وکیلی برای حفظ حقوق قانونی اوست، زمینه را برای حکمرانی عقده داری مانند آقا محمدخان قاجار آماده می‌کرد،

مردی که از هر لذت جسمی بی‌نصیب بود، رنج و خستگی روانی بی‌نصیبی از لذات شهوی را با کشورگشائی جبران می‌کرد و عصبیتی را که این محرومیت همراه داشت، با کشتار و قتل عام از میان برداشته، خویش را آرام می‌نمود.

پیشینیان قاجاریه با نسبی که به «سرتاق» فرزند «سابانویان» فرزند «جلایر» فرزند «نیرون» یکی از سرکاران و سرهنگان «هلاکو» مغول می‌رسد، به همان زمان به ایران وارد شدند و به واسطه نفوذ و قدرتی که در زمان «غازان» خان به هم رسانیدند، جمعیت کثیری از ترکان خود را بدان عائله منسوب داشته، معروف به «قاجاریه» گشتند. پس از ضعف دولت «ایلخانیان»، از ایران به حدود شام کوچ کرده، تا این که امیر تیمور گورکانی لنگ، مجدداً آنان را به ایران باز گرداند. و بسیارشان در آذربایجان، گنجه و ایروان رحل اقامت افکندند. ترکمنان آق‌قویونلو که قبل از طلوع کوکب اقبال شاه اسماعیل صفوی در ایران اقتداری به هم رسانیده بودند، قرابت نزدیک با «قاجاریه» داشته، می‌توان آن‌ها را از یک اصل مشترک دانست.

البته باید بدانیم که گذشت زمانی به بلندای دوره «هلاکو» تا «زندیه» اینان را در میان ایرانیان مستهلک نمود و حتی مذهب تشیع را قبول نموده، از جمله طوائفی بودند که شاه اسماعیل صفوی را برای رسیدن به مقصودش مساعدت‌ها کردند. و به‌زیان شاه عباس صفوی شاید به لحاظ کاستن نفوذ امراء قزلباش بود که قاجاریه را نیز از گنجه و ایروان به مرو، گرجستان و استرآباد کوچ داده، مقیمشان ساخت. جمعی از اینان که در قلعه مبارک‌آباد آن سوی رود گرگان اقامت نموده بودند، معروف به «قاجاریخاری باش» شده، و آنان که در طرف دیگر قرار داشتند، «اشاقه باش» ملقب شدند. فرد سرشناس این قوم فتح‌علی‌خان قاجار از امراء «اشاقه باش» - که با فتح‌علی شاه تفاوت دارد - به‌زمان فتنه افغان نزد «شاه طهماسب» ثانی، قرب و منزلتی به هم رسانید تا جایی که به‌مقام سپهسالاری نائل آمده، ولی نادر وسائل قتل او را فراهم آورد و خود زمام لشکر را در دست گرفت.

پس از ماجراهائی که با افول سلطنت نادرشاه، بین محمدحسن خان قاجار و آزادخان و کریم‌خان زند فراهم آمد و عاقبت کریم‌خان زمام امور را به‌دست گرفت، با بزرگترین

دشمنان خود «قاجاریه» مواجه بوده، لکن کوچکترین ظلم و ستمی در حق آنان روا نداشت. بلکه به وسیله ازدواج با دختر محمدحسن خان، خواهر آقامحمدخان قاجار، رشته مودت و الفتش را با قاجاریه مستحکم نمود. ولی حسین خان قاجار برادر آقامحمدخان به این وصلت اعتنایی نکرده، به مخالفت برخاست. عاقبت در مقابله با فرستاده کریم خان زند - شوهر خواهرش - شکست خورده، بر اثر فرار به دست ترکمنان گشته شد. ولی آقامحمدخان که می‌رفت «خواجه تاجدار» شود، به همراه تاریخ آمد تا این که لطفعلی خان زند را اسیر خود نموده، با دست خود چشمان او را از حدقه در آورده، به تهران فرستاد. پس از ارتکاب اعمالی شرم‌آور او را به قتل رسانید. و در سال ۱۲۰۹ طومار سلطنت «زندیه» درهم پیچیده شد. مشهور است که لطفعلی خان پس از این جور و جفای بی‌رحمانه وحشیانه آقامحمدخان قاجار پُر از عقده، شعری را که سروده بود پیوسته زمزمه می‌کرد:

یارب سندی تو تاج را از همچو منی دادی به مُخَنَّثی، نه مردی، نه زنی
از گردش روزگار معلوم شد پیش تو چه دفزنی چه شمشیرزنی

به هر تقدیر آقامحمدخان خواجه پس از درگیری‌های زیاد که تا سال ۱۲۰۱ یا به قولی ۱۲۰۹ طول کشید، با فتح گرجستان، امراء لشکر و اعیان دولت را احضار کرده، مراسم تاجگذاری برگزار نمود. تا این که در شب شنبه ۲۱ / ذیحجه / ۱۲۱۲ با دشنه‌بران سه تن از خادمان خود به قتل رسید.

با مرگ مردی خونخوار و جلاد، دومین فرد از قاجاریه به نام «فتح‌علی» به سلطنت رسید. فتنه‌های گوناگونی که در گوشه و کنار حیطة زمامداری او فراهم می‌آمد، سرکوب می‌شد. تا این که در ۱۲۱۸ تمام آن‌ها فرونشست، بنیان سلطنت فتح‌علی شاه استوار گردید. ولی در همین موقع بود که وقایع سیاسی ایران شگل گرفته، رقابت بین «انگلیس» و «فرانسه» مهم‌تر تجاوزات «دولت روس» به اراضی ایران آغاز شده، تیرگی دولت ایران و عثمانی که پی در پی به وقوع می‌پیوست مسئله آفرینی می‌کرد.

از سوی دیگر «انگلیس» و «فرانسه» به لحاظ غارت «هندوستان» در رقابتی به سیاست بازی‌های استعماری مشغول بودند، تا این که دولت انگلیس به وسیله کمپانی

تجارتی هند در مملکت وسیع آن کشور قدرت و نفوذی به هم رسانید. و در اروپا هم بزرگترین و نامورترین سردار «ناپلئون بناپارت» امپراتور فرانسه مصمم شد از مسیر ایران، هندوستان را از دست انگلیس‌ها درآورد.

به‌همین منظور با فتحعلی شاه وارد مذاکره شد، در ابتداء «ژویر» را در سال ۱۲۲۰ و سپس ژنرال «گاردان» را با بیست و چهار نفر از مردان جنگی در سنه ۱۲۲۲ به ایران مأمور کرده، و متعهد شد اتباع جنگجوی «روس» را وادارد تا بلاد تصرف کرده ایران را آزاد سازند، در مقابل ایران به دولت فرانسه اجازه دهد لشکر خود را از مسیر این مملکت به تسخیر هند روانه کند.

چون پیشنهاد «ناپلئون» به نفع دولت ایران بود، فتحعلی شاه ژنرال «گاردان» را محترم داشت. و پیشنهادهای امپراتور فرانسه را قبول کرد. فرستادگان ناپلئون سپاه ایران را نظمی جدید دادند، جنگ پیاده و استعمال توپ و تفنگ را به نحوی که در اروپا معمول بود به سپاهیان آموزش دادند.

در همین زمان دولت انگلیس که مانند گربه کمین کرده بود، با اطلاع از روابط ایران و فرانسه، تصمیم گرفت به هر نوع ممکن در جلب خاطر پادشاه ایران کوشا شود؛ به‌همین منظور از طرف فرمانفرمای هند «سرجان ملکم» و از جانب انگلستان «هارود جونز» را جهت مساعدت با زرو زور به سفارت ایران فرستادند تا دولت ایران از دوستی با ناپلئون دست بردارد. امناء دولت ایران مجلس مشورت آراسته، به ژنرال گاردان ایراداتی وارد آوردند، منجمله این‌که متعهد شده بود چون ناپلئون با «الکساندر» امپراتور روس عقد مودت بندد، درباره حدود ایران که در دست روس‌ها می‌باشد صحبت نکند، لکن برخلاف عهدی که بسته بودند رفتار کرده، در معاهده «تیلسیت» نامی از ایران نبرده است. این جلسه موجب شد «هارود جونز» سفیر انگلیس به تهران بیاید و در همان زمان «گاردان» از ایران خارج گشت. سفیر دولت انگلیس نیز متعهد شد سالیانه دویست هزار تومان برای جنگ با روسیان به ایران پرداخت کند. ولی به‌جهاتی تأدیه این مبلغ سه سال به تعویق افتاد. در سنه ۱۲۲۶ هجری ششصد هزار تومان زر مسکوک و سی هزار قبضه تفنگ و بیست عراده توپ تسلیم دولت ایران شد. و سی تن مهندس و معلم نظام در خدمت

ایران درآمدند تا سپاهیان را آداب جنگ به طرز جدید بیاموزند. دانستن جزئیات این زمان را به تاریخ می‌سپاریم.

در چنین اوضاع سیاسی، موضوع حفظ حاکمیت «مناطق» که بر آن‌ها دست‌اندازی کرده» بودند و تسلط بر «بخش‌هایی را که هنوز زیر سلطه ما نیستند به مستعمرات خود بیفزاییم»^۱ انگلیس‌ها را وادار کرد تا به شناخت موقعیت‌هایی که چنین منظوری را تأمین می‌کند پردازند.

حفظ مستعمرات در هند با مشکلی مواجه نبود زیرا می‌دانستند مسلک بودا و کنفوسیوس که غالب مردم آن کشور پیرو آن‌ها بودند انگیزه قیامی را در آنان بر نمی‌انگیخت، این‌ها دو دین مُرده‌ای هستند که به مسائل اجتماعی کاری ندارند و تنها به ابعاد درونی انسان می‌پردازند و بعید به نظر می‌رسید که احساسی ملی در میان مردم این دو منطقه پدید بیاید»^۲ ولی متقابلاً همان‌طور که اشاره کرده‌اند: «وضع کشورهای اسلامی ما را نگران می‌کرد» از اسلام و مسلمانی بیمناک بودند زیرا یقین کامل داشتند «یک فرد مسلمان در پیروی از اسلام استوار است به گونه‌ای که اسلام در جان یک مسلمان چونان مسیحیت در دل کشیش‌ها و راهبان می‌باشد» و خلاصه «خطر مسلمان شیعه در ایران از این هم بیشتر است زیرا آنان مسیحیان [و هر غیر مسلمانی را] کافر و نجس می‌دانند»^۳ مهم‌تر به نتیجه رسیده بودند که «علماء الازهر، عراق و ایران دشوارترین سد در مقابل خواسته‌هایشان محسوب»^۴ می‌شوند، البته قابل توجه است که به استناد گزارش جاسوسان خود به این حقیقت غیرقابل انکار و بسیار حساس دست یافته بودند که «اهل تسنن نسبت به شیعیان کمتر از علمای خود فرمانبری دارند [زیرا]، آنان، هم سلطان را حاکم می‌دانند و هم شیخ‌الاسلام را؛ در حالی که شیعیان حکومت را شایسته عالمان می‌دانند و به سلطان اهمیت کافی نمی‌دهند.» مستر همفر جاسوس سرشناس انگلیسی سپس به این اشاره دارد «ما کنفرانس‌های بسیاری تشکیل دادیم تا برای این نگران کننده، راه‌حل‌هایی بیابیم.» زیرا «گزارش‌های رسیده از جاسوس‌ها و

۲. همان مأخذ: ۸.

۴. همان مأخذ: ۱۱.

۱. دست‌های ناپیدا: ۷.

۳. همان مأخذ: ۹.

مزدوران نیز ناامید کننده بود. هم‌چون نتایج کنفرانس‌ها که صفر بود و یا زیر صفر؛ اما ناامیدی در ما راهی نداشت چرا که ما خود را با تلاش پیوسته و صبر بی‌پایان^۱ عادت داده بودیم.

تحلیل‌گران مزدور استعمار از این نوع گزارش‌ها نتیجه‌گیری کرده بودند، چون تنها مانع و خطر، عالمان اسلامی، خاصه پیشوایان دینی شیعه به‌شمار می‌روند، جهت پیشبرد اهداف سلطه‌گرانه خود می‌باید اسلامی در خدمت استعمار داشته باشند. و این جز با فرقه‌سازی و عالمانی مروج اسلام فرقه‌ای امکان‌پذیر نیست. چنان‌که امویان و عباسیان برای تطبیق اعمال خود و رسیدن به مقاصد ضد اسلامی چنین عمل کردند.

اینجا بود که وزارت مستعمرات انگلیس، دستورالعملی تحت عنوان «چگونه اسلام را درهم کوبیم» تنظیم نموده، آن‌را در اختیار مأموران خود گذاشت تا با به‌کارگیری آن در اجرای طرح تسلط بر سرنوشت مسلمانان موفق باشند^۲. این طرح در عربستان با مسلک «وهابیت» با قید این‌که شباهتی به تسنن و تشیع نداشته باشد به‌اجرا درآمد. عالمانی به‌ظاهر دینی فراهم آورد که به‌روزگار ما، در عصر به‌خاک و خون کشیدن عراق، لبنان، افغانستان و مسلمانان فلسطین اشغالی با صدور فتاوی شیطانی وحدت اسلامی، فراهم آمده را به‌نفع استعمار دچار مشکلات زیادی نموده است.

و چون روحانیت آزاده شیعه هیچ‌گاه قدرتی را به‌رسمیت نشناخته، زیرا خود براساس دین مبین اسلام دارای سیاستی مستقل، آن‌هم به‌تمام معنا ضد استعمار بوده، تا بتواند در مقابل تجاوزات قدرت‌های حاکم که هر زمان به‌کشوری نظیر روس، انگلیس، فرانسه، آمریکا مربوط می‌شود، ایستادگی نماید. استعمارچی راحتی با حمایت استبداد داخلی هم دچار مشکلات زیادی می‌نمودند. به‌لحاظ چنین مانع با قدرت و صاحب نفوذی به‌نتیجه رسیده بودند دستیابی به‌کشوری مانند ایران که مرکز تشیع باشد با حضور شجاعانه، بی‌باکانه بل هوشیارانه، مدبرانه و حکیمانه روحانیت آشنای به‌نوع اسلام دستکاری شده که تأمین‌کننده مقاصد شوم دشمنان اسلام و مسلمین است کاری بس دشوار، بل غیرممکن می‌باشد.

۲. همان مأخذ: ۷۵.

۱. همان مأخذ: ۱۲.

حیفم آمد از کنار این جملات مرحوم حاج شیخ حسین لنکرانی بی تفاوت بگذرم و به این که می فرمود: «در ضرورت و به جا نظریاتم را خرج کنید» بی توجه باشم. او علاوه بر این که بارها قبل و بعد از استقرار جمهوری اسلامی فرمود: «استعمار غرب و شرق، شرق و غرب، همیشه کمر به جنگ با شیعه بسته بوده و بسته است و خواهد بست و خدای واحد و آحد را شاهد می گیرم که اگر استقلال کامل ایران شیعه برود، ایران می رود و اگر ایران شیعه برود اسلام رفته است، برای این که تجربه نشان داده که شیعه به طور روزانه، بهانه های تحرک دارد و همیشه در حال امید و انتظار است و به هیچ چیز هم غیر از اصلاح کامل جهان اکتفا نمی کند»^۱ و تردیدی نیست که این بهره بری هوشیارانه، مدبرانه و شجاعانه روحانیت شیعه حفظ شده است. به همین خصوصیت روحانیت شیعه است که استعمارگران در دشمنی با آن نفع مشترک داشته، یعنی در قدرت نمایی روحانیت ضرر مشترک دارند به همین جهت مشترکاً به هر نوع ممکن در تضعیف این نهاد پاسدار شیعه کوشیده اند، صوفیه، شیخیه، باییه، بهائیه، وهابیت را در مخالفت با شیعه که عیناً مخالفت با روحانیت می باشد. هماهنگ کرده اند تا نسل معاصر را از تاریخش که مجموعه ای از دینش، وطن دینی اش، روحانیت که حافظ همه حیثیت او است جدا نمایند.

به همین اعتبار امثال روس و انگلیس و فرانسه به این یقین رسیده بودند رهبران دینی شیعی در هر کجا از دنیا اقامت داشته باشند، در سرنوشت تمامی نقاط جهان که معتقدان ایشان سکونت دارند مؤثرند. مهم تر درآمدی از آن کشور به عنوان حقوق واجبه دینی، نظیر خمس یا ذکات خواهند داشت که با تصویب هیچ قانونی قابل تغییر نیست. در حقیقت هیچ قدرتی نمی تواند مانع انجام آن شود. پس ایران اگر مرجع نشین باشد، بر تمام حکام و پادشاهان و روسای جمهور کشورهای اسلامی، نوعی تسلط و آقائی خواهد داشت. و این خطری است بزرگ، و لذا اگر ندیدیم، خواندیم یا شنیدیم به زمان زعامت و مرجعیت آیه الله الاکبر میرزای شیرازی قدس سره - حکم تحریم تنباکو که در مبارزه با استعمار انگلیس از سامرا شرف صدور پیدا کرد، تا میان درباریان

۱. فصلنامه مطالعات تاریخی ویژه نامه بهائیت: ۷۰.

خصوصاً زنان شاه و نزدیکان او تأثیر گذاشت.

انگلیس قبل از دریافت اخباری این چنین کوبنده به‌زمان شاه طهماسب که مصمم شد به‌بهانه ایجاد ارتباط بازرگانی راه آمد و شد خود را بدون ممانعت و درگیری باز کند، به‌جهت دینی با خواسته‌شان موافقت نشد،^۱ این حقیقت را فهم کرده بود، روحانیت شیعه در میان طبقات مختلف دارای نفوذ کلام می‌باشد. مرحوم آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی نقل می‌کردند در سفری که ناصرالدین شاه به‌انگلیس داشته و طبق رسم استقبال از ارتش‌سان می‌بیند. ملکه انگلیس از وضع ارتش ایران جو یا می‌شود تا به‌این وسیله شاه ایران را شرمنده سازد، ولی او در جواب ملکه می‌گوید: ما ارتشی جهت برقراری امنیت داخلی کشور داریم، اگر دشمن خارجی قصد تجاوز به‌تمامیت ارضی و اقتصادی ایران را داشته باشد میرزای شیرازی داریم.

انگلیس به‌لحاظ چنین قدرتی مصلحت خویش را در راه نفوذ به‌ایران شیعه در این دید کارمندان وزارت مستعمرات که می‌باید به‌کشورهای اسلامی خصوصاً ایران عازم شوند، اگر نمی‌توانند ملبس به‌لباس روحانیت شوند، در شکل و شمائل افرادی مؤمن وارد شوند و خود را به‌روحانیون نزدیک سازند. تا دو مهم را تأمین کرده باشند:

نخست با نزدیک شدن به‌روحانیت جلب اعتماد فرد و جامعه که فرصت فعالیت بدون مزاحمت را فراهم می‌آورد نموده باشند، و هم با طرح مسائلی مربوط به‌امامت، ساده‌لوحان ناآگاه را به‌سمت و سوئی هدایت کنند که منظور سیاست انگلیس است. در کنار این اقدام تصمیم گرفته شد با حفظ تشکیلات خدمتگزار اسماعیلیه نزاری و صوفیه فرقه‌ای، دست به‌حرکتی جدید زده، نیروی تازه نفسی را به‌میدان عزت و سربلندی اسلام بفرستند.

اندیشه فرقه‌آوری جدید

با حفظ صوفیه و اسماعیلیه

ولی قبل از به‌اجرا در آمدن چنین توطئه‌ای، باید به‌این توجه داد، مثل «نو که آمد

به بازار کهنه شود دل آزار» همیشه و همه جا خصوصاً در ارتباط به برنامه‌های استعماری مصداق ندارد. چنان‌که در تاریخ اسلام آنچه توطئه‌گران قدرت‌طلب در ارتباط با مسأله پیشوائی جهان اسلام انجام دادند، نه تنها آن‌را کهنه نکرد، بلکه از آن حمایت نمودند و آن جریان را در کنار توطئه‌های جدید مورد استفاده قرار دادند. مانند بهره‌گیری از «زیدیه» فرقه‌ای در کنار «اسماعیلیه» و اکتفاء نکردن به این دو، با به‌وجود آوردن «تصوف» فرقه‌ای، توطئه‌های مقابله‌کننده با رهبری امام - علیه‌السلام - را، هم رفق تازه بخشیدند و هم از خطر جدی وحدت و یکپارچگی امت اسلامی در مقابله با مجوس و یهود و مسیحیت کاستند؛ بلکه از میان برداشتند، و امت را از امام جدا کرده، متوجه مرجعیت دینی بدلی نمودند. انگلیس با الگو قرار دادن این مقطع کوشید در کنار تقویت فرقه‌های «زیدیه» و «صوفیه» در کشورهای اسلامی تا فراهم آوردن مسلکی جدید برای منظوری دیگر «اسماعیلیه» را در ایران که سروصدایی داشت تقویت نماید. با توجه به این حقیقت که بعد از حسن صباح «اسماعیلیه» رعب و وحشتی نداشت تا مورد استفاده قرار گیرد، فرقه‌ای برای اختلاف افکنی در تشیع بود، سعی شد اگر شاهان ترسی از «اسماعیلیان» ندارند، تا فدائیان با نشان دادن سر دشنه خون چکان آن‌ها را به یاد «قلعه الموت» اندازند، پادشاهی را فراموش کرده، مطیع و فرمانبردار شوند؛ لاقبل، امر جاسوسی را به عهده داشته باشند. در مسیر تأمین چنین منظوری محمدحسن حسینی را که مشهور به حسنعلی شاه، فرزند خلیل الله معروف و مسمی به شاه خلیل الله سوم^۱ رئیس گروه اسماعیلیان نزاری بعد از دوره الموت بود و در یزد میان جنجال‌های موافق و مخالف برای داعیان مترسکی مستعلی طیبی و سلیمانی محسوب می‌شد به لحاظ این‌که شاه خلیل الله با فتحعلی شاه روابط خوبی داشت، - حتی می‌گفتند شاه مخفیانه به کیش اسماعیلی درآمده بود که البته صحت نداشت^۲ - مورد توجه و استفاده دولت انگلیس قرار گرفت. استخدام شده‌های جاسوسان تحرکاتی که منجر به قتل خلیل الله سوم شد،

۱. درباره او رجوع شود به «روضه‌الصفاء: ۵۵۱/۹، ناسخ‌التواریخ: ۱۱۶/۳، صدرالتواریخ: ۸۴، خطابات علیه شهاب‌الدین شاه: ۴۳.

۲. سرگذشت مسعودی: ۱۹۷، درباره نظریه و سیاست دینی این شاه ایران به دین و دولت در ایران - ۵ - ۷۲ رجوع شود.

زمینه را چنان فراهم آوردند تا محمدحسن معروف به‌حسن علی شاه به‌مقام دامادی فتحعلی‌شاه رسد و از جمله نزدیکان شاه شود؛ تا به‌وسیله او سه کار صورت پذیرد:

اول: اخبار داخلی دربار که کمتر کسی می‌توانست تمام جزئیاتش را به‌دست آورد به‌انگلیس‌ها گزارش شود.

دوم: رجال سیاسی وابسته به‌دول خارجی را شناسایی کرده، تحت مراقبت قرار دهد.

سوم: مقاصد دولت انگلیس را بدون اتلاف وقت در اسرع زمان، زیر گوش شاه بیان کرده، تأثیر آن‌را گزارش داده، تا کاملاً خواست انگلیس تأمین شود. تردیدی نیست او باید فرقه اسماعیلیه را نیز در دست قدرت خود داشته باشد و به‌وسیله آن از خصوصیت‌هایی که بین فتحعلی قاجار شاه ایران و خلیل‌الله به‌اصطلاح امام اسماعیلی نزاری وجود دارد به‌نفع استعمار انگلیس استفاده کند. چنان بازی سیاسی خود را ادامه می‌دهد که به‌نتیجه می‌رسد. و لذا می‌بینیم پسر سیزده ساله شاه خلیل که به‌جای پدر می‌نشیند،^۱ ظاهراً به‌اعتبار این‌که فتحعلی شاه با خانواده شاه خلیل‌الله اسماعیلی ارتباط دوستانه داشت، لکن در حقیقت برای آرام کردن اسماعیلیان که در مقابل چشمانشان، مقتدایشان را به‌قتل رسانده‌اند و مهم‌تر اگر رئیس جوان بی‌تجربه‌ی پدر مُرده فرقه اسماعیلی در دسترس مریدان باشد، احتمال شورش بیشتر است، به‌اتفاق مادر جوانش بی‌بی سرکاره دختر محمدصادق محلاتی به‌دربار برده شد، فتحعلی‌شاه در کنار این‌که براملاک آنان در محلات افزود، بیست و چهارمین دختر خود سرو جهان را با ۲۳ هزار تومان هزینه عروسی به‌عقد حسن علی‌شاه، فرزند شاه خلیل‌الله درآورد.^۲ در همان حال او را به‌حکومت قم منصوب کرده، به‌او لقب افتخاری «آقاخان» داد.

در این دوره از ایران، که به‌تعبیر عزیزالوجودی «علی» مآل و «صابر»ی خصال، انگلیس مانند گربه‌ای بود که طعمه را زیر نظر می‌گیرد تا زمان خیز برداشتنش فرا رسد، بهترین وسیله تسلط بر‌دربار ایران را یافته، آقاخان محلاتی را که بعد از حکومت قم برای

۱. عبرت‌افزاء درج در کتاب آقاخان محلاتی و فرقه اسماعیلیه: ۲۵-۶۸، جزئیات زندگی او آورده شده است. البته باید به‌این تذکر توجه داشت برخلاف این‌که مشهور است عبرت‌افزاء به‌قلم آقاخان اول می‌باشد به‌قلم وقار شیرازی فرزند وصال است.

۲. آقاخان اول - عبرت‌افزای ویراسته حسین کوهی کرمانی: ۶-۷.

خود یک نیروی نظامی ترتیب داده^۱. جاه و جلالی فراهم آورده بود مهم‌تر انگلیس او را بهترین مجری مقاصد خود می‌دانست، دستورات لازم را به‌طور غیرمستقیم به او داد تا وارد صحنه جاسوسی گردید.

بعد از مرگ فتحعلی شاه که فرزند شاه خلیل‌الله اسماعیلی را در مقام به‌اصطلاح امام اسماعیلیان عزیز داشته بود، آقاخان جهت عرض تبریک با تحف و هدایا عازم تهران شد، محمد شاه با صلاح‌دید و مشورت صدراعظم، حکومت کرمان را به او که شوهر عمه‌اش نیز بود سپرد^۲. پس از شهادت قائم مقام فراهانی میرزا آقاسی که داعیه قطبیت، مهم‌تر صدراعظمی دربار را در سر داشت، میرزا زین‌العابدین شیروانی را با لقب دهان پُرن «مست علیشاه» مانعی مانند قائم مقام می‌دانست که رفاقت او با آقاخان والی کرمان، مهم‌تر داماد دربار قاجار، و میزبانی و پرستاری آقاخان از شیروانی^۳ موجب گرمی بازار آقاخان شده - به‌زعم میرزا آقاسی - خطرناک‌تر این‌که به‌چه منظوری آقاخان پذیرفته، مست علیشاه نزد شاه او را مرید خود معرفی کند^۴ در حالی که چنین ادعائی صحت ندارد. علاوه میرزا آقاسی از خود می‌پرسید اگر آقاخان قصد دشمنی با او را ندارد، چرا وقتی شاه قطبیت او را پذیرفته و حاجی شیروانی از دربار رانده شده، آقاخان به‌پشتیبانی از او پرداخته است^۵...

این حوادث میرزا آقاسی را واداشته بود به هر نوع ممکن، موجبات خفت و خواری آقاخان را فراهم آورد. به‌همین منظور یکی از دختران او را جهت همسری پسر شخصی به‌نام عبدالمحمد محلاتی^۶ که سابقاً در زمره خدمتکاران آقاخان بود خواستگاری کرد. جواب منفی او نمکی شد بر روی زخم‌های غیرقابل درمان گذشته؛ فرصت‌ها را بررسی می‌کرد تا سخت‌ترین ضربه را بر موقعیت آقاخان وارد کرده، او را مانند قائم مقام فراهانی

۱. عبرت‌افزاء: ۹-۵۶.

۲. روضة‌الصفاء ناصری: ۱۶۹/۱۰، ناسخ‌التواریخ چاپ تبریز: ۲۹۱/۲ حقایق الاخبار ناصری: ۲۵ و ۲۸ و ۳۱، امیرکبیر و ایران، چاپ سوم: ۲۵۱، ۲۵۸، حقوق بگیران انگلیس در ایران / اسماعیل رانین: ۳۳۲، ۳۵۰، فرمانفرمای عالم / باستانی پاریزی: ۳۰۵-۳۲۳.

۳. سلسله‌های نعمة‌اللهیه در ایران / دکتر همایونی: ۱۸۵.

۴. عبرت‌افزاء: ۱۳. ۵. همان مأخذ: ۱۲.

۶. هدایت المؤمنین / فدائی: ۱۵۳، ناسخ‌التواریخ چاپ تبریز: ۳۳۱/۲.

از سر راه خود بردارد. که مطلع شد علی‌رضا مستوفی از جانب آقاخان جهت گزارش و پرداخت مالیات کرمان به‌دربار فرستاده شده است؛ چنان او را تحت تأثیرالقائات خود قرار داد که حاضر شد ذهن شاه را نسبت به آقاخان مشوش سازد و چنان کرد^۱. مهم‌ترین که توانست سبب برکناری او از حکومت کرمان شود^۲.

شاه، آقاخان را با نصب میرزا نصرت‌الدوله به حکومت کرمان^۳ عزل کرد. لکن آقاخان از قبول عزل خود سرپیچید و با سپاهیانی که فراهم آورده بود، در ارگ بم متحصن شد^۴ و سعی کرد گزارشی از توطئه میرزا آقاسی به‌شاه دهد که امکانش فراهم نشد.

تا این‌که بعد از چهارده ماه اقامت در ارگ بم برایش یقین شد مقاومت بیش از این بی‌فایده است، سردار ابوالحسن‌خان را به‌شیراز فرستاد تا از فریدون میرزا حاکم فارس نزد شاه استدعای شفاعت نماید. چون چنین شد، به‌محض این‌که آقاخان از ارگ بم بیرون آمد، او را گرفته، اموالش را تصرف کردند^۵. تا این‌که مقارن بازگشت محمدشاه - از لشکرکشی بی‌نتیجه‌ی هرات - آقاخان که در شاه عبدالعظیم متحصن گردیده بود، مورد عفو قرار گرفت^۶. به‌شرط آن‌که در کمال آرامش به‌سر املاک خانوادگی خود در محلات بازگردد. او نیز از حکم صادره اطاعت کرده بعد از توقف کوتاهی در قم به‌محلات رفته، در مجموعه مسکونی مفصلی که داشت ساکن شد^۷. این اقامت دو سال طول کشید که عبدالمحمد محلاتی، به‌لحاظ این‌که آقاخان دخترش را به‌نکاح فرزند او درنیاورده بود^۸ به‌تحریک میرزا آقاسی که می‌دانست اگر آقاخان آسوده خاطر باشد به‌انتقام از او دست به‌کاری خواهد زد^۹، شایعه ساخت آقاخان در صدد جمع‌آوری و انسجام سربازان

۱. آقاخان اول: ۹-۱۳.

۲. سرگذشت مسعودی / ظل‌السلطان: ۱۹۷-۱۹۸، ریاض‌السیاحه / شیروانی: ۶۹۰، طرائق‌الحقایق: ۲۸۰/۳ به‌بعد، اسماعیلیان و نعمة‌اللهیان / پورجوادی: ۱۲۵، ۱۳۱، سلاطین عشق / پورجوادی: ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۸.

۳. تاریخ ایران / پیرنیا و اقبال: ۸۱۳.

۴. سفرنامه کرمان و بلوچستان / فیروز میرزا فرمانفرما: ۷.

۵. تاریخ نائین / عبدالحججه بلاغی: ۱۴۲.

۶. ناصرالدین شاه در سفرنامه «عراق عجم» صفحه ۳۱ متذکر می‌شود به‌هنگام گذر از محلات ویرانه‌های این مجموعه مسکونی را دیده است.

۷. عبرت‌افزاء: ۲۵-۲۶.

۸. خودفروخته‌ها / دکتر حمید حمیدیان: ۱۹۸.

مزدور، مرکب از نزاریان و غیرنزاریان برای قیام است. محمدشاه با شنیدن چنین شایعه‌ای، به بهانه تفرج به دلیجان نزدیک محلات رفت، آقاخان نیز با شنیدن این خبر به بهانه شکار از محلات خارج شد، قاصدی نزد میرزا آقاسی فرستاد، استدعای اجازه شاهانه برای رفتن به مکه کرد. بعد از دریافت اجازه ابتداء مادر آقاخان و بستگان نزدیک به عتبات فرستاده شدند و خود نیز در اوایل رجب ۱۲۵۶ / سپتامبر ۱۸۴۰ به استناد جعل سندی که به مهر شاهی نیز ممهور بود، ادعا کرد مجدداً به حکومت کرمان منصوب شده است^۱ و آنگاه به اتفاق برادران، برادرزادگان، بستگان و پیروانش^۲ محلات را به بهانه زیارت بیت‌الله الحرام ترک کرده، به «مهریز» یزد رسید. میرزا آقاسی که برخی او را صریحاً آلت دست انگلیس می‌دانستند^۳ و البته بر اثر زیرکی که داشت برای «روس» و «فرانسه» هم جاسوسی می‌کرد، نامه‌ای مبنی بر جعلی بودن فرمان ادعائی آقاخان به بهمن میرزا بهاء‌الدوله حاکم یزد نوشت و او با دریافت نامه، آقاخان را مورد تعقیب قرار داد و مانع رسیدن به مقصود او شد^۴ ولی آقاخان راه رسیدن به حکومت کرمان را ادامه داد، افغان‌ها در شهر بابک تسلیم او شدند^۵. به «رومنی» دهکده‌ای نزدیک شهر بابک رفته تا تدارک آذوقه ببیند، سپس به سوی کرمان حرکت کند، در این لحظه حساس، بریتانیا دو قبضه توپ برای او فرستاد^۶. ولی با آنچه به ثبت رسیده شکست خورد. عاقبت پس از یک دوره فعالیت بی‌نتیجه، برای تجدید قدرت در سال ۱۲۵۷^۷ از مسیر قائن به افغانستان فرار کرد^۸. به‌طور آشکار و کامل در مقام امام اسماعیلیان نزاری به حمایت از سیاست انگلیس، چون نوکری که بر حقوقش نق نق هم کرده است،^۹ مقاصد شوم سیاست سیاه را در مبارزه با اسلام، خاصه تشیع تأمین می‌کرد.

۱. تاریخ وزیری: ۶۰۹-۶۰۸، فرمانفرمای عالم: ۳۰۵ و ۳۰۹.

۲. عبرت‌افزاء: ۲۷.

۳. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس / محمود محمود: ۵۱۱/۲، سیاستگران دوره قاجار، خان ملک ساسان: ۱۲۱/۲.

۴. ناسخ‌التواریخ: ۳۵۲/۲، حقایق اخبار ناصری، محمد جعفر خورموجی: ۳۰.

۵. عبرت‌افزاء: ۳۰، ۴۷.

۶. خودفروخته‌ها: ۱۹۸.

۷. عبرت‌افزاء: ۴۷-۵۴.

۸. آقاخان اول: ۴۹.

۹. خودفروخته‌ها: ۱۹۹.

تا این‌که در جمادی‌الاول ۱۲۶۳ دولت ایران به‌موجب ماده دهم ۱۲۲۹ (ه‌ق) درباره استرداد مخالفان، خواستار آقاخان شد،^۱ ولی دولت انگلیس به‌لحاظ خدمات او، از قبول تقاضای ایران خودداری کرده، از آن پس آقاخان و جانشینان فرقه‌دار او، به‌رسم سنت دیرینه فرقه اسماعیلیه هر روز در خدمت کشوری استعماری از هیچ کوشش و خدمتی در مسیر براندازی اسلام کوتاهی نکرده‌اند.

بازگشت مغزهای علیل

تجدید مرام صوفی‌گری در ایران

تاریخ فرار ذیلانۀ صوفیان نعمة‌اللهی - در کنار استقامت و پایداری وابستگان به‌تصوف کبروی نوربخشی سدیری - که توان ایستادگی در مقابل سخت‌گیری هوشیارانه صفویه را نسبت به‌حرکت‌های خود در جامعه نداشتند، به‌زمان سلطنت محمدشاه قاجار رسید. که میرزا آقاسی سرشناس‌ترین نوکر استعمار - چهره مرموزی که بر اثر شیطنت، هر روز در خدمت سیاستی سیاه به‌خدمتگزاری مشغول بود - متوجه شد همان سیاست استعماری که او و میرزا نصرالله اردبیلی نصرت علیشاه نعمة‌اللهی را از دوران ولیعهدی محمدشاه قاجار در کنار شاه آینده ایران قرار داده، تا بین تصوف و شاه پس از سخت‌گیری‌های صفویه، افشاریه، زندیه و حتی اوائل قاجاریه پلی برقرار سازد و صوفیان آزادانه مانند سایرین فعالیت فرقه‌ای داشته باشند. برای او رقیبی را در دستگاه شاهی تقویت می‌کنند که اگر از چنین تزویر استعماری غافل شود بین قطبیت و صدراعظمی دربار جدائی خواهد افتاد. و این اگر هم به‌صلاح قدرت‌های سه‌گانه انگلیس و فرانسه و روس باشد، به‌دلخواه او نیست؛ زیرا ننگ تعدد قطبیت، در دربار در کنار او که ادعای قطبیت نعمة‌اللهی را داشت - ولو از فرقه نعمة‌اللهیه - باشد، قابل تحمل نیست. به‌همین لحاظ با میرزا زین‌العابدین شیروانی مست علیشاه، به‌دشمنی پرداخت. خصوصاً این‌که متوجه شده بود او از همان لحظات همراه محمدشاه جهت تاجگذاری به‌تهران آمده و مورد توجه وزیر مختار انگلیس قرار گرفته بود، تا شاید به‌وسیله این

مدعی قطبیت نعمة‌اللهی روزگاری به کام سیاست انگلیس باشد. خصوصاً این که نتیجه این توجه را در حرکات و رفتار میرزا زین‌العابدین شیروانی فهم کرده بود.

میرزا آقاسی که به گواهی تاریخ، کمتر در استنباط‌های شیطانی اشتباه می‌کرد. تصمیم گرفت به هر نوع ممکن که برایش فراهم می‌شود، این رقیب آماده مسندنشینی ریاست نعمة‌اللهی را از صحنه رقابت قطبیت وابسته به دربار کنار زده، ضمناً به انگلیس سودجو تفهیم کند در ارتباط من با یک دست چند هندوانه نمی‌توان برداشت. مهم‌تر در حالی که مسئولیت صدراعظمی ایران را به حراج می‌گذارد، دولتمردانی لایق و دلسوز چون قائم مقام فراهانی را از سر راه سیاست‌های استعماری برمی‌دارد؛ در مقام قطبیت نیز به خیانت‌ها که مربوط به اسلام و ایران می‌شد جنبه معنوی داده، مانع گردد درباریان مست مقام و قدرت مزاحم شوند. در صورتی که اگر هم بوئی از آنچه میرزا آقاسی در مسیر منفعت استعمار خارجی به آن مشغول بود به مشام علیل و مریض درباریان می‌رسید، برای برقراری بخوربخوری که داشتند از کنار آن بی‌هوش و بی‌گوش می‌گذشتند. چنانکه سیل‌های از بناگوش دررفته آنان دلیل بر جلب توجه او می‌باشد.

میرزا آقاسی در این شیطنت هم پیروز شد. قطبیت دربار را در کنار مقام صدراعظمی به خود اختصاص داد؛ ولی دست پنهانی آن‌هایی که میرزا زین‌العابدین شیروانی را برای حفظ آنچه توسط شاه علی‌رضا دکنی از هند مرکز استعمار آن روز به وسیله معصوم علیشاه به ایران فرستاده شده بود - چون شیروانی را فردی مناسب تشخیص داده بودند - او را در جایگاه قطبیت با لقب مست علیشاهی حفظ کرده، زمینه قطبیت خارج از دربار را در میان جنجال‌های صوفیانه که مرسوم دستیابی به قطبیت فرقه‌های موجود است برایش فراهم آورده، او را بدون داشتن هیچ مدرکی که دال بر جانشینی مجذوب علیشاه کیودرآهنگی باشد به قطبیت رساند. نتیجه این اقدام جهت به قطبیت رسیدن میرزا زین‌العابدین شیروانی با لقب مست علیشاه را در ادامه فرقه نعمة‌اللهی می‌بینیم و متوجه می‌شویم آنچه میرزا آقاسی تحت ادعای قطبیت به آن مشغول بود، ادامه پیدا نکرد؛ لکن مست علیشاه شیروانی توانست مبداء ادامه قطبیت عده‌ای خدمتگزار به سیاست مسلک‌ساز انگلیس گردد.

و این مهمی است که اغلب استعمارشناسان فهم کرده اشاره داشته متذکر شده‌اند: «چون استعمارگران بشری برای پیشرفت مقاصد شومشان همیشه از همه چیز به‌خصوص از دین می‌خواسته‌اند به‌نفع خود استفاده کنند و از طرفی مسلک تصوف دارای بهترین وسائل استعماری از قبیل وحدت وجود و وحدت موجود و جبر انزوا و بی‌بندوباری بوده است آن را با همه ادیان مخلوط کرده و قوانینش را در مذاهب مختلف جهان به‌کار انداختند.»^۱

با طرح مسائل تحریف و تحذیف‌کننده مبانی اعتقادی شیعی، عده‌ای را فریب داده، در مقابل مرجعیت روات مجتهد قرار دهند. در حقیقت استعمار کنه‌کار، همیشه برای مقابله با روحانیت آزاده شیعه، زر خریدانی چون اقطاب صوفیه فرقه‌ای و به‌اصطلاح امامان اسماعیلی یا مدعیان مظهریت اهل حق مسلکی، مانند اتباع نورعلی‌الهی داشته، که مانع پیشبرد اهداف عالی مرجعیت شیعه شوند. که بدین وسیله خدمت شایان تجلیل و پاداشی به‌استعمار کرده‌اند.

به‌هر تقدیر با بازگشت مغزهای علیل چند صوفی از هند، که زایشگاه سیاست سیاه است، بدین وسیله قطبیت فرقه‌ای در کنار تمامی توطئه‌های دیگر هیولای استعمار حفظ شد. تا انگلیس و به‌روزگار ما آمریکا هم به‌وسیله زیدیه و اسماعیلیه، صوفیه و وهابیه، شیخیه و بابیه، ازلیه و بهائیه بکنند آنچه امویان و عباسیان با اسلام ناب محمدی کردند.

رواج وهابیت

در کنار فعالیت‌های سیاست سیاه

درست همان زمان که وزارت مستعمرات انگلیس حلقه‌های صوفیه را در کشورهای اسلامی - خاصه ایران - گسترش می‌دهد^۲، در حقیقت خانقاه‌سازی و روش مسلک‌آوری عصر اموی و عباسی را مورد توجه قرار داده، علاوه بر دمیدن به‌آتش‌های فرقه‌بازی که زیر خاکستر حوادث رفته بود، تصمیم می‌گیرد فرقه‌هایی را به‌وجود آورد^۳. همان زمان که

۱. وارونه و خرافات در آخرالزمان / ابوالفضل مشیری: ۱۹۹

۲. همان مأخذ: ۷۲.

۳. دستهای ناپیدا: ۶۴.

دستور می‌دهد به امامان جماعات نسبت فسق بدهند، و مردم را از نماز خواندن با آنها بازدارند^۱، روسای فرقه‌های صوفیه و غیرصوفی با خصوصیت‌های کرامت‌بافی مطرح می‌شوند. وارونه‌نویسی صوفیه به اوج خود می‌رسد^۲. قانون «عشریه» یهود^۳ که در مسیحیت نیز مرسوم بود^۴ حتی عیسی و یونس می‌پرداختند^۵ در صوفیه تجدید شده، علاوه بر این که تصوف را خودکفا می‌سازد، تحت عنوان این که پرداختش مکفی از خمس است^۶، یکی از فروع دینی را که نشانه شیعه بودن است مرموزانه دستکاری می‌نمایند تا شاید علاوه بر تحریف احکام دینی تشیع بتوانند به یگانه تأمین کننده روحانیت آزاده شیعه لطمه زده، نهاد از هر جهت مستقل مرجعیت شیعه را دچار مشکل اقتصادی نموده شاید اگر وابستگی پولی با استعمار پیدا نمی‌کنند لااقل از جهات دیگر ضربه‌پذیر شوند. همان زمان که استعمار متوجه این حقیقت می‌شود «نیروی اسلام در جان‌های فرزندان در پیروی از اسلام استوار است»^۷ با اینگونه تزویرهای خائنانه کاری از پیش نمی‌برند. در کنفرانسی که نمایندگان انگلیس، فرانسه و روسیه شرکت داشتند، جدا نمودن مسلمانان از باورهایشان در کنار گسترش مسیحیت از جمله نتایجی می‌گردد که باید عملی شود^۸.

برای انجام آنچه در کنفرانس مثلث استعمار تصمیم گرفته شده بود محمدبن عبدالوهاب، جوانی که سنی بود، لکن تعصب سنیگری نداشت^۹، چنانکه مؤلف تاریخ ذوالقرنین درباره وهابیون به نتیجه رسیده: «در اصل مذهب سنت و جماعت دانستند ولی در احکام اصول و فروع با قاطبه اهل اسلام از شیعه و سنی متفاوت بودند»^{۱۰} به قرآن و سنت عمل می‌کرد، در حقیقت به آرای فقهاء و مذاهب چهارگانه اهل سنت بی‌اعتناء

۱. انگیزه فرقه‌سازی در اسلام / حسین عبدالاعلی: ۱۱۰.

۲. در کوی صوفیان تألیف آقای سید تقی واحدی دیده شود.

۳. تورات: سفر اعداد ۱۹ باب ۱۴، از شماره ۳۴ به بعد.

۴. انجیل متی باب ۲۳ جمله ۲۳. ۵. چشم دل بگشا: ۱۲۷.

۶. مؤلف کتاب در کوی صوفیان به اسناد این ادعا اشاره نموده و آرای فقهاء امامیه را در این زمینه آورده

است. ۷. دست‌های ناپیدا: ۹۳.

۸. انگیزه فرقه‌سازی در اسلام: ۸۸. ۹. انگیزه فرقه‌سازی در اسلام: ۹۹.

۱۰. سرگذشت فتحعلی شاه، به کوشش ناصر افشار: ۲۶.

بوده، حتی آرای ابوبکر و عمر را به نقد می‌کشید و اگر نظرش با نظرات آنها متفاوت بود گفته‌های آنان را به چیزی نمی‌گرفت^۱، و معتقد بود «گفتار علی هم مانند عمر و دیگران معتبر نیست، تنها کتاب و سنت اعتبار دارند»^۲، توجه وزارت استعمار را جلب نموده، او را برای اجرای طرح اتخاذ شده کنفرانس بین فرانسه، روس و انگلیس انتخاب کرده، مأموریتش دادند فرقه‌ای را که شباهت به سنی و شیعه نداشته باشد به وجود آورد^۳. چنان‌که محققان فرقه‌شناسی نیز به این نتیجه رسیده‌اند، وهابیت، فرقه‌ای نه سنی و نه شیعی است^۴.

جاسوس انگلیس بعد از شناسایی و انتخاب محمدبن عبدالوهاب، در حالی که او را به شرب خمر و ادار نموده بود، با زن مسیحی هم‌خوابه‌اش می‌سازد^۵ تا با ارتکاب محرمات اسلامی، هتک حرمت مسلمانی کرده، به طور کامل در اختیار باشد. در پی این مرحله که رخنه در مسلمانی محمدبن عبدالوهاب بود، با خوابی ساختگی که پیامبر اکرم به او می‌گفته‌اند: «نترس تو بلند مرتبه‌ای»^۶ او را در ایجاد مسلک استعماری مورد نظر فرانسه و انگلیس و روس تشویق نموده، با تکرار آرای کهنه شده ابن تیمیه، مسلکی را به دست خاندان آل سعود در عربستان فراهم آورد که بنا بر سفارش وزارت بریتانیا نه سنی است و نه شیعه. بل در خیلی موارد حتی با مبانی اعتقادی و فقهی اهل سنت نیز مغایرت دارد. گذشت زمان این مسلک استعماری را به لحاظ «عبدالوهاب» که نام پدر مسلک ساز بریتانیا بود، به «وهابیت» مشهور و معروف ساخت.

مسلک وهابیت را با آب و رنگ مسلمانی، به مناسبت اسلامی بودن ایران، و این‌که با مبانی زیربنائی اعتقادی شیعه در اصول و فروغ مغایرت دارد، برای تضعیف تشیع و فراهم آوردن جمعیتی که در جامعه و جمع شیعیان به مقابله با شیعه بپردازد، به ایران صادر کردند. و بنا بر استنادی که در دست داریم، در روزهای نخستین، عده‌ای وابسته به استعمار که برای غریبه‌ها، جاسوسی هم می‌کردند، مأمور شدند با گرویدن به وهابیت،

۱. دست‌های ناپیدا: ۳۳.

۲. دست‌های ناپیدا: ۳۴، چرا بازگشتم: ۹۹.

۳. وهابیت ایده استعمار / دکتر حمید رستگارمنش، ۱۰۰.

۴. تاریخچه، نقد و بررسی وهابی‌ها: ۵. ۵. رهبران ضلالت / علی امیرمستوفیان: ۳۷۷-۳۷۸.

۶. نقش استعمار در فرقه‌سازی / دکتر رفیع‌الدین وفائی: ۱۰۳.

علاوه بر این که آن را مطرح می‌کنند، موجبات تشویق دیگران را که نسبت به دین خود چندان حساس نبودند فراهم آورند. در پی این اعلام موجودیت، در کنار منورالفکرهای وطنی، که «فرنگ» هم رفته بودند و بعضی از ناآگاهان که وهابیت را پذیرفتند، ابلسانی آدم روی، مانند شیخ ابراهیم زنجانی به لحاظ سنخیت دینی سیاسی از آن استقبال کردند. مردی که درباره‌اش فرموده‌اند: «معروف به یهودیت بود»^۱ عضو سرشناس «لژ بیداری ماسونری»^۲ و «جامع آدمیت»^۳ که دنباله فراموشخانه ملکم به‌شمار می‌رفت^۴ بود، به لحاظ وابستگی است که شب عید فطر ۱۳۲۵ قمری باهیتی از جانب «جامع آدمیت» به‌دربار محمدعلی شاه رفته، با تشریفات مخصوص، شاه را به عضویت در می‌آورند.^۴ چنان‌که نام و نیز مهر او با علامت مشخصه «یا ابراهیم» در ذیل و حاشیه ورقه عضویت شاه قاجار دیده می‌شود^۵ و این وابستگی را تأیید می‌کند.

این نوکر اجنبی همان روحانی‌نمای خریداری شده است که در سمت دادستان دادگاه محاکمه شیخ شهید فضل‌الله نوری، شاگرد برجسته، بلکه خواص اصحاب میرزای شیرازی^۶ بر اعدام او اصرار داشت، اهداف سیاست سیاه را دنبال می‌کرد. چنان‌که شهید سیدحسن مدرس در مورد نتیجه شهادت شیخ شهید معتقد بودند: «کشتن شیخ فضل‌الله که از اعلم علمای وقت بود، هم پیروزی بلشویک‌های اعزامی به ایران بود [اشاره به مجاهدین وارداتی مشروطه قفقازی و روسی است]، هم پیروزی انگلیس، و هم ضایعه برای علمای نجف و ایران»^۷.

به هر حال چنین فردی با سابقه‌ای سیاه، وهابیت را پذیرفته، با نظریاتی نظیر: «آنچه

۱. زندگینامه و خدمات علمی فرهنگی آیه‌الله حاج شیخ محمدتقی آملی: ۱۲۶-۱۲۷.

۲. فراموشخانه و فراماسونری در ایران / اسماعیل راثین: ۷۵/۲، شرح رجال ایران: ۱۵/۱.

۳. زیرا مرامنامه آن را تحت عنوان «اصول آدمیت» میرزا ملکم‌خان بنیانگذار فراماسونری در ایران نوشته بود. (فراماسونری در ایران / محمود کتیرایی: ۸۳، ۸۸۸۶)، فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت / فریدون آدمیت: ۲۴۲-۲۴۴.

۴. فکر آزادی: ۲۸۲-۲۸۳.

۵. فراموشخانه و فراماسونری در ایران: ۶۷۲/۱-۶۷۴.

۶. حیات یحیی دولت‌آبادی: ۱۳۵/۱، تذکره مدینه‌الادب / عبرت نائینی: ۶۸۰/۲، منتخب‌التواریخ محمدهاشم خراسانی: ۳۲۱، علماء معاصرین / خیابانی: ۴۸.

۷. پراکنده‌نگاهی به کتاب زرد / علی مدرسی درج در مجله یا در سال ۶ ش ۲۱، ص ۹۳.

فعالاً هست اصلاً به اسلام و هیچ چیز دخل ندارد»^۱، اساس اسلام قبل از وهابیت را زیر سؤال می‌برد و با «چیزی که فعلاً خصوصاً در ایران، اسلام می‌نامند، تماماً برضد اساس اسلام است»^۲، تشیع را که اسلام ناب محمدی است مغایر با اسلام معرفی می‌کند، علاوه به‌طور جدی‌تر به پیروی از وهابیت که عقائدی مانند وسائط فیض بودن پیامبر و ائمه طاهرین - علیهم‌السلام - را در تکوین نفی کرده است، می‌گوید: هرگز واسطه تکوین و مقدرات نیستند و مداخله در حوادث کون ندارند.^۳ عجیب است چنان نسبت به انبیاء و ائمه معصومین بی‌اعتقاد است که ایشان را در ردیف انسان‌های معمولی قرار داده، پس از این‌که واسطه فیض بودن ذوات قدسی را مغایر با مساوات مرسوم و مخصوص بین طبقات جامعه می‌داند، می‌نویسد: «هیچ واسطه فیض میان خدا و خلق نیست»^۴ و با یک تردستی که در نوشتن به‌کار می‌برد، مرتبت ولایت تکوینی را با خرافات و شرک و بت‌پرستی، سحر و نیرنگ، کنار هم قرار داده، می‌نویسد: «در اسلام ممنوع و حرام است.»^۵

تأیید و ترویج افکار فلج، بل انگلیسی مآبان‌های مؤسس وهابیت در ایران نه به‌شیخ ابراهیم زنجانی لامذهب بی‌دینی که برای کوبیدن اسلام تظاهر به مسلمانی می‌کرد^۶ آغاز شد، و نه به‌او ختم گردید؛ زیرا تا به‌امروز که مشغول نگارش این سطورم^۷ افرادی نظیر ابوالفضل برقی مطرود روحانیت شیعه، که به‌وهابی وطنی شهرت داشت، را انتخاب کرده تا وانمود نماید شیعه، خرافات و جعلیات و بی‌اعتباری‌های فرقه تروریسم وهابیت را - که خوشبختانه جمهور علماء جهان اسلام فرقه‌ای در مقابل اسلام و قرآن و پیامبر دانسته‌اند - تأیید کرده است، رسماً برای حقانیت خود به‌او - آنهم با لقب آیت‌الله العظمی - استناد می‌کند^۸، دیگرانی چون سیدجواد غروی که شهادت ثالثه را از مجهولات غلاة می‌شمرد، یا شیخ محمدصادقی تهرانی که در جواب ایرادهای فقهی حضرت آیت‌الله

۱. خاطرات شیخ ابراهیم زنجانی: ۳۰.

۲. همان مأخذ: ۷۶.

۳. خاطرات شیخ ابراهیم زنجانی، ۳۰.

۴. همان مأخذ: ۵۳.

۵. همان مأخذ: ۷۷.

۶. علی‌ابوالحسنی در «شیخ ابراهیم زنجانی» به‌طور جامع مطالبی دارد که ادعای ما را ثابت می‌کند.

۷. روز جمعه ۲ / شهریور / ۱۳۸۱ مطابق ۱۱ / شعبان‌العظم / ۱۴۲۸.

۸. آنگاه که صحابه را شناختم، ابوخلیفه علی بن محمد قضیبی: ۶۶.

حاج شیخ ابوطالب تجلیل تبریزی - دام‌ظله‌العالی - عترت را از کتاب الله جدا کرده، براین‌که حدیث ثقلین «کتاب و سنت» است اصرار می‌ورزد^۱. در راستای همین منظور در بیان مسائل مربوط به نماز «اذان» و «اقامه» را حذف می‌کند؛ زیرا با «شهادت ثالثه» که به امامت و ولایت علی‌امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - شهادت داده می‌شود مشکل اعتقادی دارد...

... و دیگران بوده‌اند و هستند که برحفظ قانونی به قول شیخ ابراهیم زنجانی «مساوات» آن هم بین انبیاء، ائمه‌طاهرین و انسان‌های معمولی که عرشیان خاک‌نشین برای هدایت آنان به‌مقام نبوت و امامت منصوب شده‌اند. اصرار می‌ورزند در صورتی که مساوات به این معنا در هیچ کدام از ادیان آسمانی معنی نداشته است.

نقش انجمن‌های ماسونی

در کنار فرقه‌ها و مسلک‌های استعماری

این نوع تشکیلات غیردینی کاملاً استعماری، وسیله بل جایگاهی جهت تحریف عقائد مذهبی و درهم ریختن ملیت‌هائی است که در مقابل هیولای استعمار ایستاده‌اند، از دین و ملیت خود که ظرف دینداری است دفاع کرده، تحت هیچ عنوانی حاضر

۱. آیت‌الله حاج شیخ جعفر سبحانی به این توجه داده‌اند: «روایتی که در آن به جای «عترتی اهل بیتی» لفظ «ستی» وارد شده، از نظر سند باطل است» سپس به تحقیق پیرامون «عترتی» پرداخته درباره سند «کتاب الله و سستی» که به حدیث ثقلین معروف کرده‌اند می‌نویسند: «حدیثی مجهول است که علاوه بر ضعف سند، عوامل وابسته به امویان آن را ساخته و پرداخته‌اند»، بعد متن روایت را می‌آورند که ساخته‌اند: «یا ایها الناس اتی قد ترکت فیکم، آن اعتصمتم به فلن تضلوا ابدأ کتاب الله و سته نبیه» * با اشاره به سلسله روایت که اسماعیل بن ابی اویس، ابی‌اویس، ثوربن زید دیلمی مکرمه و ابن عباس اضافه می‌کنند: «اسماعیل بن ابی اویس و ابواویس، پدر و پسر نه تنها توثیق نشده‌اند، بلکه متهم به کذب و فعل روایت هستند» و به آن‌چه روایتی که ابوهریره در این زمینه نقل کرده «انی قد ترکت فیکم شیئین لن تضلوا بعد هما، کتاب الله و سستی و لن یفرقا حتی یرداعلی الحوض» ** اشاره کرده درباره این سند نیز نخست می‌نویسد: «به‌سان حدیث پیشین، مجهول است» بعد درباره رجال این سند به اقوال بزرگان علم رجال اسناد می‌کند که معتقدند صالح بن موسی قابل اعتماد نیست ***.

* مستدرک حاکم نیشابوری: ۹۳/۱

** حاکم مستدرک ۹۳/۱

*** هفته‌نامه افق حوزه، چهارشنبه ۲۸ / آذر / ۱۳۸۶ صفحه ۳ ستون آخر

نشده‌اند غریبه‌های دینی - ملی در لباس وابستگی ظاهر به‌دین و ملیتشان آن‌ها را به‌اسارت استعمارگران درآورند.

تشکیلات مختلف فراماسونری که در قرن ۱۹ به‌یک جمعیت مرموز، مقتدر قدرت‌طلب افزون‌خواه پرشاخ و برگ و جهان شمول تبدیل می‌شود به‌صورت شبکه‌های محلی در کشورها درآمده به‌زنجیره‌ای از لژهای متعدد در سراسر جهان تبدیل می‌شود که همه گوش به‌فرمان، مطیع محض لژ مادر هستند به‌طوری که از اسناد موجود به‌دست می‌آید لژهای فراماسونری در این زمان به‌سه دسته تقسیم شده‌اند. یک دسته لژهای سه درجه‌ای هستند که عمدتاً در انگلستان و اسکاتلند رواج دارند.

دسته دوم لژهای سی و سه درجه‌ای هستند که عمدتاً در فرانسه و آمریکا فعالیت دارند. دسته سوم هفت درجه‌ای می‌باشند.

در شناخت این گروه فراموشخانه‌ای باید به‌موضوعات گوناگونی پرداخته شود که ما به‌لحاظ فشرده‌نویسی به‌دو موضوع مهم آن به‌طور گذرا اشاره می‌کنیم، نخست آنکه با شعارهای جذاب، فریب دهنده برادری، برابری و آزادی نه فقط آن را تعریف می‌کنند بلکه از ننگ استعماری بودن پاک می‌نمایند. که می‌توان برای هر سه شعار توخالی ادعا شده مطالبی جالب توجه ارائه داد مثلاً «مونتسکیو» که فراماسون‌ها کتاب «روح‌القوانین» او را مانیفست فراماسونری می‌دانند درباره‌ی نژاد سیاه می‌نویسد: «من باور نمی‌کنم خدا با شعوری که دارد این موجود کپریه را با این موهای وزوزی و لب‌های کلفت و بینی پهن به‌عنوان انسان خلق کرده باشد» این نمونه‌ای از معنای برادری و برابری مرسوم در فراماسونری است.

موضوع قابل‌اعتنا دیگر مسأله مبانی نظری فراماسونری، در قانون اساسی آن است که توسط «جیمز اندرسن» کشیش پروتستان با سابقه یهودی تدوین گردیده این مهم جلب توجه می‌کند که: موضوع مذهب و سیاست در فراماسونری جایی ندارد پیروان همه مذاهب می‌توانند به‌عضویت فراماسونری درآیند، به‌شرط این که اصرار به‌مذهب خود نداشته باشند. در معنا فراماسونری مروج پلورالیسم است.

و این که باید بپذیریم براساس آنچه اصول قانون اساسی فراماسونری را تشکیل

می‌دهد مسأله ترویج اومانیسم است زیرا فراماسون‌ها خود را مروج تربیت انسان، نه مبتنی بر دین می‌دانند، زیرا فراماسونرها عمدتاً بی‌دین هستند و بخشی از آنها فقط به خدا اعتقاد دارند یعنی «دئیست» هستند، البته فراماسونرهای فرانسوی به خدا هم اعتقاد ندارند. قابل تذکر و یادآوری است که ترویج لیبرالیسم و سکولاریسم هم از جمله تفکرات و برنامه‌های فراماسونرهاست.

در ارتباط با ورود فراماسونری به ایران باید به دو ارتباط که وسیله تشکیل فراماسونری در ایران شد توجه داد. زمانی که ایرانیان به هندوستان سفر کردند برای نخستین بار با فراماسونری آشنا شدند و این کلمه وارد ادبیات ما شد. و مهم‌ترین که سفرای ایران پس از اعزام به کشورهای خارجی اغلب فراماسون باز می‌گشتند، و به این اشاره کرده‌اند که در فراماسونری نمودن ایران «میرزا ابوالحسن خان ایلچی» یهودی‌زاده مربوط به خانواده کلانتری نقش اصلی را ایفا کرده است.

به‌هرروی «سرگوراوولی» سفیر انگلیس با دو مأموریت وارد ایران می‌شود: یکی این که «جرج سوم» پادشاه وقت انگلیس از او خواسته بود اطلاعات جامعی از ایران تهیه و ارسال کند. مأموریت دوم او تأسیس لژ فراماسونری در ایران به نام «لژ اصفهان» بود. در ادامه این حرکت که به تأسیس «فراموشخانه میرزا ملکم خان» و عضویت چند چهره علنی مانند جلال‌الدین میرزا و حاج سیاح و یک چهره پنهان ختم شد...

...تا این که در سال ۱۳۱۷ هجری بعد از مرگ ناصرالدین شاه یک انجمن به نام «اخوت» تشکیل می‌شود که تحت پوشش صورت ظاهری درویشی محل تجمع و تشکیل جلسات فراماسونری است. این انجمن نتیجه قطبیت شیخ محمدحسن اصفهانی صفی‌علیشاه نعمه‌اللهی است، مهم‌تر از آن «لژ بیداری ایران» که «انجمن بیداری ایرانیان» نیز خوانده شده است، وابسته به «لژ گرانداوریان فرانسه» که با اجازه رسمی «شرق اعظم فرانسه» «گرانداوریان» و «شورای عالی ماسونی فرانسه» در ایران بنیاد نهاده شد، به‌رغم ساختار ظاهری فرانسوی خود، درست در خدمت انگلستان، به‌اشاره‌ای دقیق‌تر، در خدمت اهداف صهیونیسم جهانی قرار داشت و «جامع آدمیت» که برخی از

پژوهشگران، آن را «فراموشخانه سوم» نامیده‌اند^۱، به‌وسیله عباسقلی‌خان قزوینی، مشهور به آدمیت دوست نزدیک^۲ بلکه «یکی از مریدان»^۳ یا بنابر قولی از «پیروان»^۴ و به‌اعتباری خدمتکار^۵ میرزا ملکم، برای مقام ریاست. «جامع آدمیت» انتخاب شد^۶.

نقش و کاربرد این‌گونه تشکیلات ماسوئی که به‌نام‌های مختلفی بل شکل‌های گوناگونی در ایران ادامه یافته، با عضویت امثال شیخ ابراهیم زنجانی به‌خوبی فهم می‌شود و می‌توان تشخیص داد، چنین پایگاه‌های سیاست سیاه چه مقصود و منظوری را لااقل در ایران اسلامی دنبال کرده‌اند. و به‌شکرانه الهی بعد از انقلاب شکوهمند اسلامی به‌رهبری حضرت امام خمینی - قدس‌الله روحه‌العزیز - و زعامت نایب‌الامام فقیه اهلیت حاج سیدعلی آقاخامنه‌ای - مدظله‌العالی - در مقام ولایت امری مسلمین، این‌گونه فعالیت‌های سیاه در ایران وجود ندارد. به‌امید روزی که دست چنین وابستگی‌هایی صاحب تشکیلات از تمامی کشورهای اسلامی قطع شود!

باید برای پی‌بردن به‌نقش استعماری فراماسونری و تشکیلات وابسته به‌آن تا قبل از انقلاب شکوهمند ایران، افراد عضو آن شناسایی شوند که چه هدف یا اهدافی را در جامعه اسلامی ایران شیعی دنبال می‌کرده‌اند. زیرا تردیدی نیست اعضاء این‌گونه شبکه‌های استعماری، مقاصدی را با گفتار و برخوردهای اجتماعی تعقیب می‌کردند که از اهداف تشکیلات وابسته به‌آن بوده است. جهت شناخت این مهم کارساز که شریکان دزد و رفیقان قافله شناسائی می‌شوند، باید روش و برخورد دینی افرادی که گفتار و کردار آن‌ها، نه تنها مطابق اسلام نبوده، بلکه مخالف محسوب می‌شده، مورد دقت‌نظر قرار داد. که به‌صورت زیر به‌آن اشاره می‌کنیم:

۱. فراموشخانه و فراماسونری در ایران / اسماعیل رائین: ۶۳۲/۱.

۲. ایران بین دو انقلاب / پروانه آبراهامیان ترجمه کاظم فیروزمند: ۷۱.

۳. پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت / منصوره اتحاد (نظام مافی): ۱۳۰.

۴. انقلاب مشروط ایران / ژانت آفاری / ترجمه رضا رضایی: ۱۰۸.

۵. زیرا نوشته‌اند وقتی ملک‌خان در ذی‌حجه ۱۳۰۳ به‌تهران آمد و ۶ ماه در خانه میرزا یحیی‌خان مشیرالدوله اقامت داشت او به‌مهمانداری گماشته شده بود. (فکر آزادی: ۲۰۷، فراماسونری در ایران / محمد کتیرائی: ۸۴).

۶. تاریخ معاصر ایران: سال سوم شماره دهم تابستان ۷۸ صفحه ۸ دیده شود.

۱- همکاری عده‌ای با علامت مشخصه فوق، با جاسوس‌های استعماری نظیر اردشیر ریپورتر، بزرگ جاسوس بریتانیا در ایران که با نام‌های فریب‌دهنده پُرمعنا در اسلام، مانند «نورالانوار» که به‌اعتباری مخصوص خدای تعالی، و بنابر قولی زیبنده حضرت ختمی مرتبت است، به‌اجرای مقاصد شوم انگلیس مشغول بوده و در انجام وظائف ضداسلام و ایران کوتاهی نکرده است. یا «مسیو کارنجی» عضو شبکه‌ای به‌غایت پنهان، همان کانونی که در ۱۳۲۵ قمری سازمان ماسونی بیداری ایران را بنیاد نهاد و محل تجمع توطئه‌گرانی بود که تروریست‌های نامداری چون ابراهیم‌خان منشی زاده و اسداله‌خان ابوالفتح زاده که گرایش به‌مسلك استعماری بهائیت داشت و از ظل‌السلطان اخاذی می‌کرد^۱، رهبری ترورهای کمیته مجازات را عهده‌دار بود^۲ در آن عضویت داشتند^۳.

که در میان تمامی اقدامات اینگونه‌ای جاسوسان ضداسلام و ایران باید به «اردشیرجی» عضو ایترلیجنت اشاره کرد که کاشف و معرف رضاخان برای کودتا به‌انگلیس‌ها است^۴ که تمایل زیادی به‌حذف علماء داشته است.

۲- در پست‌های کلیدی ایران به‌نفع دشمن فعالیت نمودند. مانند آنچه سیدحسن تقی‌زاده^۵ در مجلس شورای ملی انجام داد که آیات عظام زمان، آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی به‌لحاظ فساد مسلك او حکم اخراجش از مجلس را صادر کردند^۶. مهم، از بین بردن قبح پناهندگی به‌سفارتخانه‌های اجنبی بود که توسط او شکسته شد؛ زیرا پس از خرابی مجلس در سفارت انگلیس متحصن می‌شود و تحت حمایت انگلستان به‌اروپا می‌رود^۷.

۱. اوراق تازه‌یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده به‌کوشش ایرج افشار: ۱۷۰ به‌بعد.

۲. رجال عصر مشروطیت، ۱۶.

۳. زندگی و زمانه شیخ ابراهیم زنجانی نوشته تاریخ‌شناسی معاصر / عبدالله شهبازی مندرج در زمانه سال ۲، ش ۱۰: ص ۱۸-۱۹.

۴. مقاله ابوالحسنی تحت عنوان مشروطه و رژیم پهلوی در تاریخ معاصر سال چهارم زمستان ۷۹.

۵. برای شناخت او به‌زندگی طوفان خاطرات سیدحسن تقی‌زاده رجوع شود.

۶. اوراق تازه‌یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده: ۲۰۷-۲۰۸.

۷. حیات یحیی: ۱۱۹/۳.

۳- نه تنها مخالفت با علماء ایران را که مهم‌ترین خواست استعمارگران بوده و هست، تأمین کردند، زیرا یگانه نیروئی که توان ایستادگی در مقابل سلطه‌گران خارجی تجاوزگر را داشته و دارد، سلسله جلیله روحانیت بوده و هست. که با هوشیاری مخصوص به‌خود، پرده از روی توطئه‌های غیرقابل فهم عامه مردم برمی‌داشتند. افکار عمومی را نسبت به خیانت بیگانگان داخلی که سرسپرده بودند روشن می‌ساختند. نظیر احمد کسروی که عناد او با روحانیت شیعه مشهور آفاق است؛ وی کار دشمنی با اسلام و روحانیت را به‌جایی رسانده بود که بی‌پروا به امامان پاک تشیع نیز توهین می‌کرد.^۱

دقت به آن‌چه اشاره شد، بیان‌کننده این حقیقت است که انجمن‌های ماسونی در کنار فرقه‌های استعماری صوفیه، اسماعیلیه، وهابیت، شیخیه و بهائیت جایگاهی برای خود فروخته‌های ایرانی بوده، تا با اظهار نظرهای خویش، مبانی اصولی - فروعی اسلام، خاصه تشیع را زیر سؤال برده، طبقه عوام جامعه اسلامی را تحت تأثیر قرار داده، کاری به‌نفع استعمار دنیاخوار خون‌آشام بی‌رحم خارجی و استبداد داخلی انجام دهند. مهم در کنار انجام این مأموریت با تهمت‌ها و برداشت‌ها و استنباط‌های خائنانه، در تضعیف روحانیت، یگانه مانع سلطه استعمار کوشا باشند. و عجیب است آن‌جا که این قشر خود فروخته، با دربارهای قاجار و پهلوی هم‌صدا شدند، نه تنها به هر نوع ممکن با روحانیت شیعه مقابله می‌کردند، بلکه دیده شده است افرادی را با استفاده از لباس روحانیت، در زمره سلسله جلیله مطرح می‌کردند تا کمبود تائید روحانیت در دستگاه حاکمه وابسته را تأمین کنند.

باستان‌گرایی و کوروش‌زدگی

در کنار فرقه‌سازی‌ها

اگر در کنار تاریخ‌پردازی ماسونی به تاریخ‌نگاری تحلیلی و علمی دقت شود، تردیدی نیست که ارتباط حلقه‌های تشکیل دهنده زنجیره اتفاقات و حوادث سرزمینی که از آغاز سلطنت قاجار اسیر عیش و عشرت در تیررس مطامع نامشروع کانون‌های استعماری و

۱. روزنامه کیهان ۱ / شهریور / ۱۳۸۶ شماره ۱۸۸۸۲، ص ۵، تحقیق از ظهیرالدوله ابوالحسنی.

شیکه‌های فراماسونی همصدا با صوفیه معاصر^۱ و همراه با فرقه‌سازی شیخیه روشن شده بلکه حلقه‌های اتصال دهنده مفقوده مابین آنها شناخته می‌شود.

باستان‌گرایی افراطی که می‌کوشد با کهنه‌پرستی خاص خود، اسلام را تضعیف نماید، مهم‌تر مسلمان کوروش‌زده‌ای که بدون تفکر و تعقل در خدمت مقاصد شوم استعمار خارجی بوده از کنار استبداد داخلی قاجار و پهلوی بی‌تفاوت بگذرد. بلکه باید پذیرفت با جذابیت توجه دادن به پیشینه پرافتخار ملت ایران که برای هرایرانی جذاب است، او را به باستان‌گرایی حساس نموده نه تنها مسلمانی او را تحت‌الشعاع ملیت او درآورد، بلکه بهترین دستاویز حمله به‌اندیشه و فرهنگ و تمدن دیرین ایران مسلمان را که دوران کوروش‌زدگی را پشت سر گذاشته فراهم ساخته به‌دشمن ایران و ایرانی مسلمان هدیه بدهد. در صورتی که مسلمان ایرانی به‌اعتبار «حب‌الوطن من الایمان»^۲ از افتخارات وطنی خود همانند دینش پاسداری نموده و به‌این توجه داشته که «ملیت مسلمان ظرف دیانت» اوست، و این خصوصیت در جنگ تحمیلی که عراق وسیله اعمال غرض دولت‌های هم‌پیمان علیه ایران شده بود این حقیقت را به‌اثبات تاریخ رساند.

به‌هرروی دست‌اندرکاران پیشبرد این هدف شوم ضد ایران و ایرانی کوشیده و می‌کوشند با چنین ترفند به‌ظاهر پسندیده بل خوش‌آیند هرایرانی را از ایدئولوژی رهائی‌بخش او که افتخارش است جدا سازند. و باید دانست درست در همین ایام که باستان‌گرایی و کوروش‌زدگی با پنهان‌داری واقعیات تاریخی، خدمات علمی و فرهنگی

۱. ملاقات سلطان حسین تابنده با استاد اعظم لژ ماسونی اسکاتلند* و عضویت صفا علیشاه در فراماسونری که فرقه نعمت‌اللهی صفی علیشاهی را فرقه‌داری شعبه نعمت‌اللهی صفی علیشاه به‌انجمن اخوت وابسته به فراماسونری تغییر داد و عضویت مشاهیر اقطاب صوفیه مانند میرزا عبدالحسین ذوالریاستین و گنجویان دو به‌اصطلاح قطب نعمت‌اللهی و ذهبی در لژهای فراماسونی، همکاری تنگاتنگ بهرام الهی و گروهک عنقا پشت تابلو مشکوک مکتب‌داری و همصدائی جواد نوربخش با سیاست‌های خارجی، یا پناهندگی رئیس فرقه نعمت‌اللهی کوثرعلیشاهی به‌سیاستمداران استعماری همه و همه مؤید این استنباط است.

۲. سفینه‌البحار: ۵۲۸/۸، میزان‌الحکمه: ۶۸۷۰/۴، تحفة السنیة / سیدعبدالله جزایری: ۳۴۰، اعیان‌الشیعه: ۳۰۱/۱ و ۵۱۱/۳، عمل‌العامل / شیخ حر عاملی: ۱۱/۱

* سند در کتاب تحقیقی «در کوی صوفیان» تألیف آقای سیدتقی واحدی دیده شود.

اسلام به ایران^۱ را کم‌رنگ می‌سازد، تا نسل جوان بی‌اطلاع از تاریخ ملیت و مذهبی خویش را به بیراهه کشاند و بدون این که بخواهد در خدمت بیگانگان ضدایران اسلامی باشد و به صورت گروه و دسته‌ای مانند صوفیه و شیخیه از اسلام دور شود، مانند وابستگان سیاست سیاه که کسانی را در اسرائیل جمع کرده‌اند ملت یهود می‌خوانند از ایشان که مسلمان صوفی و شیخی شده‌اند برای مقابله با تشیع استفاده کنند و همانطور که با کوچ دادن یهودیان آواره یا هرکسی که حاضر شد به‌استخدام یهود درآید تا آئین کهنه شده یهود، آن هم با توراتی که عزیز یا دیگران نوشته‌اند و بارها به وسیله سیاست‌های سلطه‌طلب به نفع حکومت‌های وقت دستکاری شده است را به نام «یهود» برپا نگاه داشته‌اند حتی بیش از نیم قرن برای اثبات آن جنگیده‌اند. از مسلمانان صوفی یا شیخی آن هم به نام شیعه عده‌ای را در مقابل شیعه به وجود آورند و راه را برای پاره پاره کردن تشیع هموار سازند.

البته باستان‌گرایی که در ایران با کوروش‌زدگی رسمیت پیدا می‌کند فقط روشی برای تسلط بر ایران نیست بلکه به‌کارگیری چنین ترفند استعماری در سایر کشورهای اسلامی تفهیم‌کننده این مهم تلخ است که استعمار سلطه‌گر، دین مبین اسلام و تعصب مسلمانی پیروان دین محمدی را یگانه مانع تسلط کامل خود بر کشورهای اسلامی می‌داند، زیرا سیاست تجدید کهنه‌پرستی در سایر ممالک اسلامی نیز عملی شده است. برای نمونه در مصر اهرام و قبرهای فسیل شده فراعنه ظالم را افتخار مصریان وانمود کرده، حتی جنازه پنج هزار سال پیش فرعون‌ی از فسیل شده‌ها را در وسط یکی از میادین قرار داده با چنین شگرد استعمارگرانه روح باستان‌گرایی را در مصریان با فرعون‌زدگی زنده کرده‌اند. غافل از این که اغلب مسلمانان آن هم در عصر بیداری ملت‌های مسلمان که ناظر جهانی شدن اسلام می‌باشند کورکورانه در پی ترفندهای استعماری - خصوصاً با یقین به استعمارزدگی کشورشان - نخواهند رفت بلکه با تکرار این مُرده چندین هزارساله وقتی زنده بود چه کتافتی بود که حالا مردارش سمبل باشد، ملتش را نسبت به خدعه و تزویر استعمار بی‌رحم ضدبشر در چنین اقداماتی بیدار می‌کند تا فریب ترفند بی‌رنگ

۱. کتاب ارزشمند خدمات متقابل اسلام و ایران تألیف استاد شهید مرتضی مطهری دیده شود.

استعمار خارجی و استبداد داخلی گوش به فرمان او را نخورد.

به همین لحاظ آنان که از انگیزه باستان‌گرایی و علت کوروش و فرعون‌زدگی در ایران و مصر آگاه بوده‌اند، این تزویر استعمار را با طنز تعریف کرده‌اند از دوستی شنیدم که می‌گفت: در قطار مترو به سمت کرج می‌رفتم متوجه شدم دو نفر که با یکدیگر صحبت از تجدید بنای تخت جمشید داشتند می‌گفتند: یک ایرانی و یک مصری که به گذشته خودشان خیلی باد و پروت دارند با هم بحث می‌کردند. مصری به ایرانی می‌گفت: در این خرابه‌های اهرام ما، وقتی که گفتند، مقبره و سیم و نخ و... مال پنج هزار سال پیش پیدا کرده‌اند، فهمیدیم ما در آن موقع تلگراف بی‌سیم داشته‌ایم. ایرانی هم در جواب او گفت: در تخت جمشید ما هم تاکنون که کاوش‌گری صورت گرفته نه مقبره‌ای نه سیمی و نه چیز دیگری پیدا نکرده‌اند، پس معلوم می‌شود ما تلگراف بی‌سیم داشته‌ایم. یادم از نوشته جناب عبدالله شهبازی تاریخ‌شناس معاصر آمد که تحت عنوان «تاریخ و تاریخ‌نگاری جدید» به مسأله آریایی‌گرایی اشاره کرده می‌نویسد: «... اگر توجه کنیم، می‌بینیم موج آریایی‌گرایی که از دهه ۱۸۷۰ میلادی در ایران ایجاد شد سرآغاز این موج آثار میرزا فتحعلی آخوندزاده است و آثاری چون «نژادنامه» رضاقلی خان هدایت و «نامه خسروان» شاهزاده جلال‌الدین میرزا و «فرهنگ انجمن آرای ناصری» (که همگی از آثار برجسته ماسونی می‌باشد) یک ایدئولوژی جدید می‌سازد که شاخص آن ایجاد تضاد میان دو دوره از تاریخ ایران است: ایران باستان و ایران اسلامی. ایران باستان را در اوج درخشش و عظمت قرار می‌دهد و ظهور اسلام را سرآغاز انحطاط ایران و حضور اسلام را علت‌العلل همه بدبختی‌ها عنوان می‌کند. و در نهایت یک پیام مسیحایی دارد: «اعاده مجد و عظمت کیان!» این همان ایدئولوژی است»^۱ که ما را وادار می‌سازد به آزادسازی یهودیان توسط کوروش و ورودشان به سرزمین ایران افتخار کنیم در صورتی که ایدئولوژی باستان‌گرایانه سوغات استعمار توجیه‌گر و قوام‌بخش تئوری حکومت‌هایی است که با جعل وقایع و حوادث و ساختن قهرمان‌های مقوائی زمینه را برای رخنه سیاست سیاه در ایران فراهم می‌کند تا از اهداف و مقاصد خود نتیجه بگیرد مهم‌تر

۱. متن کامل در روزنامه ایران، بهمن ۱۳۷۶ دیده شود.

طرح‌های آینده‌اش را تئوریزه کند. در عملی کردن: تضعیف و کم‌رنگ ساختن فرهنگ و تمدن اسلامی، برجسته ساختن تمدن موهوم باستانی و جستجوی آرمان شهر در سطوح فرهنگ و آداب غربی خدمت به استعماری که در خدمت یهود است نموده باشد.

و اگر بخواهیم بدانیم صوفیه بعد از قاجار در کنار وهابیت و شیخیه زشت‌تر بل ننگبارتر، بایه و ازلیه نهایتاً بهائیت شیطان که برای برپائی و برقراری خود به هیچ دین و آئینی، حتی شوقی افندی که مقتدای معلوم‌الحال آبروریز او بود رحم نکرد، با همکاری و همدستی فراماسونری برای جدایی ایران و اسلام کوشیده‌اند، نیاز به تألیفی جداگانه داریم تا به دست آوریم چگونه براساس مبنای همین نگرش با تفکر باستانی‌گرایی موهوم در کشورهای اسلامی ملیت‌ها را وسیله ضداسلامی کردن ممالک مسلمان‌نشین نموده‌اند، باید سبک عملکرد فراماسونی در حقیقت صهیونی را در حذف اسلام ناب و قرآن از اسلام، که به قول آن انگلیسی همیشه عامل مقاومت در برابر استعمار بوده است را به دست آوریم، تا بدانیم فراماسونری تجدیدکننده مسأله کهنه شده باستان‌گرایی یا آرکایسم در کشور ایرانی اسلامی است. که یکی از راه‌های رسیدن به چنین مهم، پنهان نگاه داشتن ارتباط صوفیان سرشناس یا شیخیان با شاهان قاجار و پهلوی است.

برای نمونه طبق گزارش تاریخ قاجار بعد از مرگ فتحعلی شاه، مست علیشاه شیروانی و رحمت علیشاه شیرازی دو قطب نعمة‌اللهی به اتفاق سفیر مختار انگلیس و روس محمدشاه قاجار را جهت جلوس برتخت شاهی تا دربار تهران همراهی کردند و اینکه میرزا آقاسی معلوم‌الحال که از مصادیق «بت عیار همدم به شکلی درآمد» به شمار می‌رفت در رسمیت دادن به فرقه نعمة‌اللهیه، مهم‌تر صدور فرمان نایب صدری با تمام مزایای آن جهت رحمت علیشاه شیرازی که درآمدی برای اشاعه تفکر صوفیه وابسته به انگلیس و روس بود نقش اساسی داشت یا بی تفاوتی ملاسلطان گنابادی در جنبش مشروطه ضد استبداد داخلی دست نشانده استعمار خارجی، یا ارتباط ملاعلی گنابادی با سفارت آلمان در ایران و قالیچه فرستادن محمدحسن گنابادی برای رضاشاه برگزیده «اردشیر جی» برای حکومت ایران به نفع بهائیان و ارسال تحفه و هدایای متقابل شاه جهت ملا محمدحسن، دید و بازدیدهای سلطان حسین تابنده در ایران و سفرهای

خارجی با مقامات حکومتی محمدرضاشاهی، ارتباط و کمک‌های مالی همسران شاهزادگان پهلوی به محمد و صادق عنقا، مهم‌تر ملجا رمل و طلسم بودن برای والاحضرت‌ها و متقابلاً ارتباط‌های جواد نوربخش، ناصر ملک‌نیا و گنجویان با شبکه‌های جاسوسی همه و همه نشان همفکری واسطه‌ای سران تصوف فرقه‌ای با فراماسونری تجدیدکنندهٔ هرمرام ضداسلامی در ایران است.

استمداد کمک‌رسانی عباس میرزا برای به‌پادشاهی رسیدن محمدشاه قاجار از حاج میرزا حسن نائینی کوزه‌کنانی^۱ تشریف ادوارد براون ناشر سرشناس فراماسونری در ایران نزد حاج میرزا محمدعلی پیرزاده و مفتخر شدن به لقب مظهرعلی^۲ صوفی شدن میرزا حسین خان سپهسالار از بنیانگذاران فراماسونری در ایران نزد حاج میرزا صفا قنبرعلیشاه^۳ و این که حاج شیخ عبدالله حائری رحمت علیشاه از جمله حقوق‌بگیران سفارت انگلیس در عراق، رضا سوادکوهی را از دوران سربازی با پیشگونی این که شاه ایران خواهی شد، کاندید پادشاهی وابسته به انگلیس می‌کند^۴ و عجیب اینکه گنابادیان این را در زمرهٔ کرامات یکی از ماذونین فرقه مطرح می‌کنند یا پادوئی سیدحسین جابری معروف به میرطاهر خاکسار برای نظام حسن‌البکری و صدامی عراق^۵ یا نوکری کردن بی‌قید و شرط بهرام الهی برای سیاست سیاه و... همه و همه بهترین گواه و گویاترین دلیل غیرقابل انکار هم‌آهنگی فرقه‌داران صوفیه با فراماسونری و همکاری با سرشناس‌ترین ایادی نظام سلطهٔ حاکم بردنیا می‌باشد و اگر خواننده‌ای عزیز که از وقایع استعمارگری آگاه است با خود حدیث نفس کند که چرانشانی از وابستگی شیخیه ارائه نداده‌ایم، به این تذکر می‌دهیم برای ارتباط شیخیه با سیاست سیاه همین دلیل و برهان بس که بایه، ازلیه و بهائیت شیطان‌زدهٔ شیطان مولود طبیعی او است.

۱. سیاستگران دوره قاجار / خان ملک ساسان: ۴۰

۲. سفرنامه پیرزاده / صفحه ۲۸ مقدمه

۳. یادبودهای سفارت استانبول / خان ملک ساسان: ۲۴۰

۴. ماجرائی است مشهور که فصلنامه‌نویسان عرفان گنابادی هم به آن اشاره دارند.

۵. مرحوم میرافضل با داشتن پست حساس در سازمان اطلاعات دوران طاغوت از نزدیک با این پرونده برخورد نموده بود و پیوسته به زبان می‌آورد.

به‌هرروی رسومات دوران ایران باستان که عده‌ای قائلند معنویت آن را شکل می‌دهد در نوع ارائه و محتوای هریک از آنها با دیگری اختلافات جزئی و گاه کلی وجود داشته که تمامی آنها در یک مورد قابل توجه و درخور تأمل است و آن به‌تائید مذهب نرسیدن می‌باشد، مهم‌این که بعدها به‌صورت بدعت و نوآوری در لباس مذهب با یافت و پوشش مذهب علیه مذهب و به‌عنوان ابزار فریب^۱ و کارآمد عناصر ضد‌مذهبی و عوامل قدرت، به‌کار گرفته شده هدف و غایت نهایی آنهایی گردیده که تخریب دین و به‌انحراف کشاندن دین‌باوری در میان مردم را تعقیب می‌کنند.

از زیدیه تا شیخیه

هر چند می‌طلبد بحث جامع مستقل پیرامون «زیدیه» و «اسماعیلیه»، مهم‌تر این‌که چه انگیزه‌هایی ضد شیعی این دو جنبش علوی را به‌صورت فرقه درآورد صورت گیرد، تا دانسته شود به‌لحاظ اشارات پیامبر اکرم از زمان فرمان الهی درباره‌ هدایت عشیره جسمانی ختمی مرتبت که تعیین‌کننده وزیر، وصی و جانشین پیشوای بزرگ اسلام بود، عده‌ای نسبت به‌مسأله رهبری بعد از رسول خدا حساس شده، حتی آن‌گاه که نخبگان قدرت‌طلب مورد اشاره و هدایت قرار می‌گرفتند، با امید و آرزوی جانشینی تشریف به‌اسلام را می‌پذیرفتند، و بعضاً با شنیدن یا پی‌بردن، این‌که مسأله رهبری بعد از پیامبر اکرم مربوط به‌اراده‌ الهی است حاضر به‌مسلمانی نمی‌شدند.

در کنار این گروه قدرت‌طلب، آن‌هایی که به‌مسلمانی تظاهر می‌کردند و آنانی که با حفظ یهودی یا مسیحی بودن مسلمانی می‌نمودند، به‌خاص بودن مسأله پیشوایی در اسلام، تحت عنوان خلیفه خدا و پیامبر می‌اندیشیدند و از آن‌چه پیامبر بزرگوار اسلام پیرامون رهبری بعد از خویش بیان داشته و می‌داشتند، به‌نتیجه رسیده بودند جایگاه جانشینی ختمی مرتبت در اسلام همانند مقام پیامبری است که به‌خدای تعالی مربوط می‌شود. و همین استنباط موجب شده بود تا نسبت به‌سرنوشت خود در ارتباط آینده‌ای که علی بن ابی‌طالب با عنوان و مقام «امیرالمؤمنین» و در پی او امامانی چون حضرتش،

۱. کتاب ابزار فریبکاری صوفیان خواندنی است.

زمام امور جهان اسلام را به دست می‌گیرند، نه فقط بی‌تفاوت نباشند، بل سیاست برخورد با چنین خطری را که کمتر از موقعیت نبوت، آن هم با عنوان ختمی مرتبتی نیست در مجالس سرّی با سران مذاهب خود به مشورت گذارند، چنان‌که وقایع بعد از رحلت رسول خدا تأییدی بر چنین استنباطی از گزارش‌های تاریخ است.

به هر تقدیر حضور علویان در کنار مقام جانشینی پیامبر اسلام و حمایت تا سرحد شهادت از علی بن ابی طالب - سلام الله علیهما - یگانه امیرالمؤمنین جهان اسلام، از روز رحلت جانگداز پیامبر اکرم تا آخرین روز حیات عثمان بن عفان، امویان را متوجه خطر جان‌برکفان علوی نموده، آن‌چه می‌گذشت تفهیم می‌کرد فدائیان جانشین واقعی نبوی در حمایت از اصل امامت، نه تنها بی‌باکانه در هر صحنه‌ای حضور دارند، بلکه از هیچ قدرت مقابل‌کننده‌ای هراس نداشته و مسلماً نخواهند داشت. الحق علویان وفادار به رسول خدا نشان داده بودند به آن‌چه پیامبر اکرم پیرامون استمرار نبوت در ارتباط با امامت دستور داده‌اند وفادار خواهند بود. و آن‌چه در دوران خلافت کوتاه مدّت علی امیرالمؤمنین - علیه السلام - و پیشوایی امام حسن مجتبی و اما حسین - سلام الله علیهما - پیش آمد تأییدی بر استنباط آنان بود.

مهم‌تر این‌که مخالفین امامت به یقین کامل رسیده بودند جز با امام تراشی، یعنی طرح مرجعیت بدلی، آن هم وابسته به خاندان امامت، کاری از پیش نخواهند برد، چنان‌که تبدیل جنبش ضد اموی «زیدیه» و قیام «اسماعیلیه» علیه جائران اموی و عباسی به دو فرقه، که حضرت زید بن علی بن حسین، و حضرت اسماعیل بن جعفر صادق - علیهم السلام - را امام در مقام امامت قرار می‌داد، بیان‌کننده این حقیقت است که بنی‌امیه و بنی‌عباس نه تنها غصب خلافت را در برنامه سیاسی حکومت خود داشتند، بلکه بر این تصمیم بودند که امامت را به هر نوع ممکن دچار مشکل و متزلزل نمایند چنان‌که شناساندن زیدیان و اسماعیلیان با عنوان شیعه چهار یا هفت امامی که هم نشان‌دهنده سیاست امویان و عباسیان در مقابل رهبری آسمانی جهان اسلام است و هم تفهیم‌کننده خطر ادامه چنین خدعه و تزویری در پاره پاره کردن اسلام می‌باشد که متأسفانه در دوره‌ای از ادوار شیعیان نیز اشتباهاً آن را تکرار کرده‌اند.

آنچه منظور ما را تأمین می‌کند، مسأله بازنویسی تاریخ نیست، بل دریافت یا تحلیلی از این وقایع ضد ولایت با امامت است که در فرقه‌شناسی بسیار مهم و حائز اهمیت می‌باشد.

از فتنه تبدیل جنبش ضد اموی «زیدیه» به فرقه، تا زمان به وجود آوردن «شیخیه»، آنچه صورت گرفته، توجه دهنده این حرکت ضداسلامی است که کوشیده‌اند اصل امامت را، آن هم با اتهام ادعای «امام» بودن، به مقام معظم شخصیتی مانند زیدبن علی و اسماعیل بن صادق - علیهم‌السلام - تضعیف نموده، رکن امامت را با امام قلمداد نمودن دو سردار شجاع جنگ که فرزندان بلاواسطه دو امام می‌باشند، به هر نوع ممکن تخریب کرده، یکپارچگی امت اسلامی را که برای سلطه‌گرانی خائن و جانی چون امویان و عباسیان خطر جدی بوده و هست، به چند دستگی مبتلا نماید چنان‌که برقراری حکومت ولی فقیه، نشان می‌دهد با استبداد جهانی که در امتداد حکومت‌های غاصب دوران امامت معصوم است همان را می‌کند که امامت با اسلام‌ستیزان صدر اسلام نمود.

مروری بر این خیانت به اسلام و مسلمانی، حقیقتی را برملا می‌سازد که کمتر به آن پرداخته‌اند، این‌که طرح خائنانه امامت زیدبن علی و اسماعیل بن صادق - علیهم‌السلام - در روزهای اولیه پیروانی جز وابستگان نفوذی اموی و عباسی، متقابلاً عده‌ای عوام فریب‌خورده که بعضاً تأمین مایحتاج زندگی، آن‌ها را به‌گدائی از هر قشری، حتی امویان و عباسیان وادار می‌کرد نداشت. البته علویانِ راسخ‌تر از کوه، نه این‌که بی تفاوت از کنار چنین فتنه‌ای می‌گذشتند، بلکه طبق گواهی تاریخ با توجه به صحنه‌سازی‌های عوام‌فریبانه تأثیرگذار در کنار امام باقی ماندند. این جا بود که زیدیه و اسماعیلیه را الگو قرار دادند. «تصوف» غریبه با اسلام را وارد جامعه اسلامی کردند و از سست ایمانان فریب‌پذیر، زاهدان صوف پوش ضد اشرافیت اموی، گروهی به‌نام «صوفی» فراهم آورده، با کرامت‌تراشی برای تعریف و بزرگ‌نمایی ایشان، آن‌ها را بر سر راه امامت قرار دادند.

آری مسندنشینان صوفی، حکومت حاکمانی مانند امویان و عباسیان بر جهان اسلام را با عنوان «خلیفه» یا «امیرالمؤمنین» که مخصوص و در انحصار علی بن ابی‌طالب -

سلام‌الله‌علیهما - است را مشروعیت دادند، به‌ایمان فروشانی که صوفی خوانده می‌شوند، با لقب «ولی‌الله» در مقابل امام که «ولی» حقیقی، بل برگزیده خدا می‌باشد نیز جاه و جلالی دادند. تا به‌وسیله آنان مانع ارتباط امت با امامی که در مقام استمرار نبوت است بشوند. و لذا بعد از دفع شر و فساد امویان و عباسیان، آنچه در زمان آنان برای مقابله با رکن ایمانی «امامت» مؤثر بود کاربرد نداشت، روسای جرگه‌های صوفیان، با عنوان «قطب» که در انحصار امام معصوم می‌باشد مطرح شدند و همان خطر را برای امامت داشتند که بنی‌امیه و بنی‌عباس به‌عهده «زیدیه» و «اسماعیلیه» فرقه‌ای گذاشته بودند. ولی این برای تمام دوره‌های اسلامی کفایت‌کننده نبود؛ زیرا بررسی گزارش‌های تاریخی تا قبل از فتنه «وهابیت» و «شیخیه» این مهم را ثابت می‌کند صوفیه فرقه‌ای، نه صوفیان دل‌بسته به تصوف علمی مردمانی را که تمایل به بی‌دینی نداشتند و از دینداری مرسوم و معمول اهل دیانت که به‌تقلید شرع خلاصه می‌شد نیز فراری بودند، با حلقه‌های ذکر جلی و مجالس سماع که توام با رقص و پای‌کوبی و دست‌افشانی بود جذب کرده، خانقاه‌ها را برقرار می‌داشتند و عجیب نیست اشاره کنیم شاهان و حاشیه‌نشینان آنان که دلخوشی از تذکرات عالمان دینی نداشتند، با معاشرت خانقاهی دو منظور را تأمین می‌کردند: در انظار مردم از تهمت بی‌دینی خویش را در امان می‌داشتند. مهم‌تر، کمبود عالمان دین را در دستگاه حکومتی جبران می‌نمودند. چه این‌که نقش مرجعیت دینی نواب عامه مقام‌های ولایت حضرت امام قائم غائب موجود موعود - ارواح‌نفاذ - به‌طور جدی در تعیین سرنوشت جهان اسلام برای سلطه‌گران غیرقابل انکار بود. زیرا به‌این یقین رسیده بودند که مرجعیت دینی در ایام غیبت کبری، همان خطر را دارد که حضور امام برای امویان و عباسیان داشت و قطبیت و مظهریت مرسوم در فرقه‌ها برای سلطه‌گران جهانی همان را می‌کند که امامان زیدیه و اسماعیلیه برای مخالفان ولایت با امامت کردند.

پس از این توجه، در برنامه‌ریزی برای مقابله با خطر ضداستکباری مرجعیت دینی، به‌تقویت «قطبیت» در تصوف توجه نموده، قطب را همانند پیشوای دینی زیدیان و اسماعیلیان برای تضعیف تشیع مفید دانستند و به‌همین خصوصیت آن را تقویت کردند.

رؤسای فرقه‌دار صوفی نیز به هر نوع ممکن، در امور دینی اتباع فرقه مداخله نموده، با این‌که به ظاهر تقلید از مرجعیت را وظیفه شرعی می‌دانستند و آن عده از نبار روساء صوفیه که نوشتن می‌دانستند، می‌نوشتند و می‌گفتند که ما خود نیز قلاده اطاعت از نواب عامه را برگردن داریم؛ باز جهت بقا و حفظ منافع خود در امور دینی اتباع فرقه مداخله می‌کردند. برای نمونه می‌توان به ابداع قانون «عشریه» مخصوص یهود و مرسوم در حکومت‌های جائر اشاره نمود، که آن را با بدعت مکفی از پرداخت خمس است، وظیفه اتباع فرقه قرار داده، مهم‌تر با این‌که حضرات مراجع تقلید «عشریه» را بدعت در دین دانسته‌اند^۱، برخلاف رأی ایشان که امام زمان - ارواحنا فداه - فرموده‌اند «حجت من بر شما هستند»^۲ عمل کرده و می‌کنند.

به هر حال فرقه‌داران صوفی، با سبک و روش مختلف در انجام وظیفه قطب‌تراشی که تأمین خواست دشمنان قسم خورده اسلام ناب محمدی بود وارد صحنه شدند. بل خوش‌رقصی‌ها کرده و می‌کنند.

۱- طرح بی‌سابقه و ابداعی «اسلام دارای علم ظاهری و باطنی است» و این‌که عالمان دینی متخصص در علوم ظاهر دین به‌شمار می‌روند، اقطاب دارای علوم باطنی اسلام می‌باشند، دو کار برای دشمنان اسلام انجام داد که بسیار حائز اهمیت است:

الف: خویش را در مقامی قرار دادند که مخصوص و در شأن امامت است، و به همین منظور مدعی شدند که حتی روایت مجتهد حدیث باید طبق آداب تشریف‌فرق صوفیه مشرف شوند.

ب: نهاد مرجعیت دینی را که براساس فرمان حضرت امام قائم غائب موجود موعود در صدر مسئولیت‌های دینی دوران غیبت کبری قرار دارد، و به‌اعتبار فرموده حضرت امام صادق - علیه‌السلام - ردّ ایشان، ردّ امام و نهایتاً ردّ خدای تعالی است^۳، در رتبه‌ای

۱. درکوی صوفیان: ۱۲۸ به بعد.

۲. به متن کامل روایت اشاره شده است. به اعلام حدیث در رساله حاضر رجوع نمائید.

۳. ترجمه حدیث به این شرح است: «هر کس از شما بتواند نقل حدیث کند، درباره حلال و حرام ما نظر دهد [اجتهاد کند]، احکام ما را بشناسد، به رأی و حکم وی راضی شوید که من او را بر شما حاکم کردم. هرگاه به حکم ما حکم کرد و شما نپذیرفتید، حکم خدا را سبک شمرده‌اید و [حکم] ما را رد کرده‌اید، ردّ ما ردّ خدا است، و آن در حد شرک به خداوند است.» (اصول کافی: ۶۷/۱).

پائین تر از جایگاهی که امام - علیه السلام - اراده نموده قرار دادند؛ تا به خیال خود «قطبیت» مرسوم تصوف را در اسلام رسمیت دهند. از سوی دیگر فرقه‌گرایی را حتی برای عالمان دینی که در جایگاهی رفیع قرار دارند لازم بدانند. خوشبختانه بعد از انقلاب شکوهمند اسلامی، فرار فرقه‌داران موجب شد محققان، اصالت تصوف را مورد بحث و بررسی قرار دهند و با نتایج بسیار عالی و قابل توجه، براسلامی بودن تصوف فرقه‌ای خط بطلان کشیده شد.

۲- جعل و ابداع «بیعت» مرسوم در تصوف فرقه‌ای را در غیبت کبری که با تقلید از نواب عامه امام زمان - ارواحنا فداه - تأمین می‌شود حتی برای عالمان ضروری وانمود کردند.

۳- با آداب و سنن خاص که نزد صوفیه اصل تصوف است، نه تنها آداب و سنن اسلامی را تحریف و تضعیف کردند، بلکه با جعل موضوعاتی نظیر لوازم بیعت با مرشد صوفیه دین مبین را دستکاری کردند. و بادستور «تجسم صورت مرشد» در عبادات، خاصه به هنگام نماز، نه تنها بت‌پرستی دوران جاهلیت را رواج دادند، بلکه اقطاب خیالی صوفیه را در مقام خدا، پیامبر و امام فرض کرده، دستور گرفتند چون نمی‌توان در «ایاک نعبد و ایاک نستعین» صورتی از خدا و پیامبر یا امام را در نظر گرفت، صورت شیخ وقت صوفی، کفایت کننده است. و بعدها این شیوه با دستورالعمل شیخ احمد احسائی در شیخیه و در بهائیت رسم، بلکه لازم‌الاجرا گردید.^۱

ضدیت این‌گونه اختراعات صوفیه، و شیخیه با دین مبین، بعد از مدتی نه تنها این‌گونه فرقه‌ها را در مقابل اسلام قرار داد و زمینه‌ساز به وجود آوردن «بابیه» و «بهائیه» گردید، بلکه بهترین وسیله مخالفت با تصوف و شیخیه شد، از جذابیت‌های مجازی آن که عوام را فریب می‌داد کاست. با توجه به این مهم که روساء فرقه‌دار صوفیه برخلاف نیای فرقه‌ای خویش، که اغلب از لباس عالمان دینی استفاده می‌کردند، به لحاظ ناآشنائی با علوم و معارف اسلامی از این سعادت و شرافت محروم شدند و...

به لحاظ چنین کمبودی بود که امثال «سرکار آقاخان»های کرمان یا روساء شیخیه

۱. آقای مهدی عمادی در کتاب «دیدنی که راز پنهان آخر شد آشکارا» با قید سند آورده‌اند.

«احقاقیه» و دیگران از این تبار، کجراهه را تقویت کرده، شیخیه را برسر زبان‌ها انداختند. در معنا با افکاری نو به میدان اقتدار مهدویت آمدند.

نتیجه را باید با توجه به این تطبیق فرقه‌ای به دست آورد و فهم کرد که مخالفان اقتدار مهدویت جز مقابله با امامت، ادامه‌دهنده نبوت راه و چاره دیگری نداشتند. مقام و مرتبه‌ای که عالمان ادیان پیش از اسلام را، از همان روزهای نخستین بعثت به وحشت و چاره‌سازی واداشته بود.

اگر امامان بدلی «زیدیه» و بعداً «اسماعیلیه» فرقه‌ای، دو کار مهم را به نفع امویان یا عباسیان، در حقیقت به نفع یهود و مسیحیت انجام دادند، در دراز مدت به لحاظ‌هایی که ذیلاً به آن‌ها اشاره می‌شود وسیله‌ای برای ضدیت استعمار، علیه اسلام گردیدند:

الف: با امام تراشی، امامت را همگانی کردند بل این را برای همیشه تعلیم دادند.
ب: در مقابل مهدویت که مقام خاتم‌الولایه است، با ادامه رشته امامت ساختگی، تشیع را که یکپارچه مانده بود پاره‌پاره کردند و آن را به بلایاتی که اهل تسنن گرفتار شده بود مبتلا نمودند.

ج: صوفیه از دوران ننگین اموی، مانع رجوع طیف سست ایمانان به امام آن عصر می‌شدند، و در کنار قدرت‌های حاکم به خلافت و سلطنت معاویه‌ها و یزیدها، هارون‌ها و مأمون‌ها رسمیت می‌دادند و مأمور بودند برحسب ظاهر با خدعه و تزویر کار امامان را انجام داده، مردم را فریب دهند.

شیخیه در پی این فریبکاران فرقه‌ای مطیع زرو زور حاکمان سلطه‌گر مأموریت یافت هدفی را دنبال کند و طرحی را بریزد تا در غیبت امام با یگانه قدرت تعیین‌کننده امام که مرجعیت شیعه است. با ابداع حرام، ولی جذاب «رکن رابع» که در مقام «نوکر مقرب» امام زمان - ارواحنا فداه - تعریفش کرده‌اند، با طرح این‌که وسیله ارتباط امت و امام است، ساده‌لوحان را فریب داده، شرف نام مسلمانی را از او گرفته، «شیخی» خواندند.

نتیجه‌ی مطلوبی را که نصیب استعمارگران گردید می‌توان در این استنباط از گزارش تاریخ فهم کرد. امامت بدلی مرسوم در «زیدیه» و «اسماعیلیه» زمینه را برای «ولی» تراشی صوفیه مهیا کرد و مقدمه «قطبیت» تصوف فرقه‌ای گردید. «رکینت» شیخیه با تعلیم‌گیری شیخ احمد احسائی از صوفیه جایگزین قطبیت تصوف تشکیلاتی شده،

«بایت» بایه، بستری برای «بهائیت» در خدمت استکبار غارتگر خونخوار جهانی گردد. هرچند فرقه‌سازان استعمار با تقویت قطبیت صوفیه که ادعای نایب خاص واسطه‌ای امام را دارد به تضعیف نیابت نواب عامه پرداخته و شیخیه را نیز با همین مسئولیت و ادعا تحت عنوان «رکن رابع» به میدان اقتدار دینی و عظمت ولایتی مرجعیت شیعه فرستاده‌اند، لکن با عنوان «ناطق واحد» که مخصوص «رکن رابع» نمودند، حتی «قطبیت» همراه و همراز خود را بی‌اعتبار کردند. و استعمار با طرح ادعای «باب» بودن علی محمدشیرازی «نوکر مقرب» شیخیه و «نایب» واسطه‌ای، صوفیه معاصر را دچار مشکل نمودند. زیرا «نایب» و «نوکر مقرب» باید از «باب» مقامی بر آن مقام وارد شوند. البته نباید فراموش کرد بیداری مرجعیت شیعه، گره از تزویر و خدعه گروهک‌هایی که با ادعای نیابت واسطه‌ای، خویش را در حریم خاص مهدویت قرار می‌دادند تا اصالت مسائل عالی مربوط به «نیابت» دوران غیبت امام را خدشه‌دار کنند، بازکرده، گروه‌های نظیر صوفیه را دچار مشکل کرد. به‌همین لحاظ از عصر مظفرالدین شاه قاجار برای مشروعیت دادن به نایب بودن قطب، برای جنید بغدادی سنی، موقعیت‌سازی نمودند. تا این‌که مدعی شدند در مقام نیابت خاص از ناحیه مقدسه امام - ارواحنا فداه - مأمور به‌اخذ بیعت و تعیین جانشین شده است.^۱

از توجه به‌چنین جعل و اختراعی، به‌مهمی دست می‌یابیم اگر «زیدیه» و «اسماعیلیه» تا عصر حاضر دارای امام هستند، صوفیه را به‌لحاظ برملا شدن صحنه‌های خلاف‌کاری امامان زیدی و اسماعیلی - که این نیز از سیاست‌های تضعیف‌کننده استعمار است - با ادعای این‌که نایب خاص واسطه‌ای می‌باشند تقویت کردند.

در همین ایام برای این‌که عنوان نیابت واسطه‌ای را با نیابت خاصه نواب اربعه هم رتبت سازند، «شیخیه» را با طرحی جدید به‌وجود آوردند. تا علاوه بر این‌که با سخنانی تازه پیرامون «معاد جسمانی»، «اصل عدل» در اصول دین، «معراج»، «امامت» و «امام زمان» مسائل اعتقادی اسلامی را دست‌کاری کند، برای توحید، نبوت و امامت که سه

۱. جزئیات این موضوع در کتاب «آسیب‌شناسی» تألیف آقای عبدالرضا بارفروش مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

رکن اصلی دیانت اسلام است، رکن چهارمی به‌عنوان «رکن رابع» اضافه نماید. و در تعریف آن کمبود چشمگیر ارتباط مستقیم قطب تصوف فرقه‌ای با امام زمان - ارواحنا فدا - را جبران کنند. به‌لحاظ این مأموریت مدعی می‌شوند «رکن رابع» نوکر مقربی است که در ارتباط با حضرت امام قائم غائب موجود موعود می‌باشد و به‌همین خصوصیت عنوان «ناطق واحد» برای او دو مهم را به‌نفع سیاست‌های سیاه استعمار تأمین می‌کند:

الف: این‌که انشعابات دیگر چنین ادعائی نداشته باشند. به‌همین جهت «شیخیه احقاقیه» با مسأله رکن رابع برخورد می‌کند. البته باید توجه داشت - و اشاره خواهیم کرد - این در تبرئه آن‌ها مؤثر نیست؛ زیرا در تائید بدعت‌های شیخ احمد احسانی و کاظم رشتی، مربی مدعیان «مهدویت» و «نیابت» با شاخه شیخیه کرمان، وجه اشتراک دارند، با این تفاوت که «شیخیه» شاخه احقاقی خطر عوام‌فریبی بیشتری دارد. زیرا به‌اعتبار این‌که «رکن رابع» همان روایت مجتهد ایام غیبت هستند، با نوشتن رساله «احکام شیعیان»، خویش را در کنار مرجعیت شیعه مطرح می‌سازند.

که بهترین دلیل و نشان چنین استنباطی عملکرد آقای نورالدین شاهروردی^۱ در تدوین کتاب «المرجعية الدينية و مراجع الامامیه» است. زیرا نامبرده در کنار شرح حال مراجع عظیم‌الشان تشیع، برای مرحوم حاج میرزا حسن احقاقی وابسته به‌شاخه شیخیه احقاقیه شأن‌سازی می‌نماید.^۲ موضوع جالب توجه این‌که متذکر شده است نامبرده از مرحوم آیت‌الله‌العظمی شیخ‌الشریعه اصفهانی اجازه روایتی داشته، ولی فقط پدرش او را مجتهد می‌دانسته است.^۳ که هزار نکته باریکتر از مو اینجاست.

به‌هر حال این موقعیت‌سازی اگر برای آگاهان از وابستگی طایفه احقاقی به شیخیه خطر گمراهی نداشته باشد، تردیدی نیست که عوام بی‌اطلاع از این ماجراها را به‌ضلالت می‌کشاند. چه بسا حتی به‌تقلید از به‌اصطلاح مجتهد شیخی احقاقی بیانجامد.

ب: تضعیف مرجعیت دینی را که خواست استعمار است تأمین می‌نماید. زیرا وقتی

۱. فرزند مرحوم حاج شیخ محمد شاهرودی و برادرزاده حاج شیخ احمد شاهرودی امام جماعت مسجد گوهرشاد قبل از انقلاب اسلامی.

۲. المرجعية الدينية و مراجع الامامیه: ۲۲۰.

۳. همان مأخذ قبل

رکن رابع را «ناطق واحد» آن هم با عنوان و موقعیت «نوکر مقرب» امام معرفی کردند، مسأله اجتهاد و استنباط که اصل فقاہت است بی اعتبار می‌گردد. و این همان مهمی می‌باشد که با به وجود آوردن «شیخیه» تأمین می‌شود.

باید توجه داشت در کنار این ساخت و ساز فرقه‌ای، استعمار در بازسازی فرقه‌های ماقبل شیخیه، به گروه «اهل حق» توجه داشته، توسط بهرام‌الهی به تقویت سوءاستفاده از «مظهریت» که در انحصار پیامبر اسلام و امامان - علیهم‌السلام - می‌باشد پرداخته است و توانسته کثیری را به خرافاتی قومی محلی که اساس فرقه‌های اهل حق را تشکیل می‌دهد دچار انحرافات اعتقادی نماید.

با توجه به آن‌چه فهرست‌وار و فشرده در این قسمت به قید تحریر در آمد، نتیجه می‌گیریم نیابت فقهاء اهل بیت در غیبت کبری، برای استکبار جهانی با خواسته‌های ضد بشری، یگانه خطری است همانند خطر امامت برای امویان و عباسیان که در پی «زیدیه»، «اسماعیلیه» با تصوف فرقه‌ای و «شیخیه» و اهل حق مقابله کرده‌اند.

شیخیه

مولود سیاست سیاه

داق که از قرن دهم هجری به بعد، منطقه‌ای حد فاصل دو قدرت سیاسی مهم در جهان اسلام بود بعد از این که صفویان دو بار در فاصله‌های سال‌های ۹۱۴-۹۴۰ (۱۵۰۸-۱۵۳۳) و ۱۰۳۱-۱۰۴۸ (۱۶۲۲-۱۶۳۸) بغداد را به کنترل خود درآوردند از دست آنان خارج شد^۱ در قرن یازدهم که عثمانیان به سرزمین‌های ایرانی تجاوز کردند، بخش مهمی از منازعات به بغداد کشیده شد دو دولت صفوی و عثمانی تلاش می‌کردند تا عتبات را در اختیار خود داشته باشند. و عاقبت بین نسل‌کشی سلطان مراد تا نادر^۲ پایه‌های دولت عثمانی در عراق استوار شد، و این موجب گردید حاکمان سنی عثمانی، شیعه را به عنوان یک اقلیت دشمن دولت عثمانی بشناسند. و با او برخوردی خصمانه

۱. شیعه العراق / اسحاق نقاش ترجمه عبدالاله النعیمی: ۳۳

۲. الشیعه و الدوله القومیه فی العراق / حسن العلوی: ۵۵-۵۶

داشته باشند.

در چنین وضعیتی تشیع عراق گرایش به ایران شیعه داشت و تسنن به سمت عثمانی. مهم این بود که اهمیت عتبات^۱ در اوضاع کشمکش‌های وحشتناک سیاسی بعضاً با اختلافات ریشه‌دار سنی و شیعه توأم می‌شد، ولی حوزه‌های علمیه به لحاظ توجه زیارتی و علمی هیچگاه لطمه ندید بلکه بر اثر فشار نادرشاه افشار به علمای شیعه مهم‌تر پراکنده ساختن حوزه علمیه اصفهان و دیگر شهرهای ایران و مهاجرت علماء، طلاب شیعه ایرانی به عراق رونق بیشتر بل چشمگیری یافت. حقیقت «عدو شود سبب خیر» کاملاً درک می‌شد.

در این دوره که رهبری علمی تشیع به علمای ایران انتقال می‌یافت، دولت عثمانی با پشتوانه مذهبی که از سال ۳۶ هجری در بصره داشت از قرن شانزدهم به فکر جلوگیری نفوذ تشیع بود، به جای برخورد حکومتی با شیعیان با اختلاف‌افکنی‌های سستی مشکل‌آفرینی می‌کرد، زیرا سیاستمداران عثمانی نتیجه درگیری فیزیکی با نفوذ چهل درصدی عراقی‌های شیعه را به صلاح نمی‌دیدند و یقین داشتند تعصب شیعیان به اماکن مقدسه از سوئی و پیشوایان دینی از سوی دیگر نه اینکه ممکن است سخت‌ترین ضربه را به ایشان بزند بلکه یقیناً به نفع شیعیان تمام خواهد شد، به همین لحاظ اعزام ملایان سنی از استانبول به عراق را پیشنهاد کرده بودند تا با تعلیم و تعلم کار خود را پیش ببرند نه با شمشیر سلطان سلیم.^۲

در چنین وضعیتی که عثمانیان می‌بایست در جبهه دینی تشیع، دولت عثمانی را از خطر سقوط یا دست‌نشانده‌گی حفظ کنند، سبک فرقه‌آوری حکومت‌های سنی گذشته که دنباله روش برخورد ظالمانه امویان و خائنانه عباسیان بود را بهترین سبک برخورد با تشیع تشخیص دادند و مصمم شدند در مرکز علمی تشیع آن هم زمانی که حوزه‌های علمیه ایران به لحاظ فشار نادرشاه از رونق افتاده و متقابلاً شخصیت‌های بلندپایه شیعه عتبات عالیات را مرکز فعالیت‌های علمی قرار داده بودند، فرقه‌سازی آن هم در یکی از

۱. منظور نجف، کربلا، کاظمین و سامرا

۲. مبارزه با تشیع در عراق در دوران عبدالحمید دوم ترجمه نصرالله صالحی در مجله تاریخ پژوهان / شماره ۵۲ تابستان ۱۳۸۴

حوزه‌های علمی عتبات مقدسه تمامی مقامات عالی‌رتبه تشیع را سرگرم می‌سازد، در حقیقت حکومت‌های غیرشیعی نفس راحتی کشیده مهم‌تر مانع پیشرفت شیعه می‌شوند.

با توجه به گزارشات تاریخ و ارتباط کاظم رشتی قبل از پیوستن به شیخ احمد احسائی با مسئولان عثمانی، مهم‌تر استخدام یکی از پسرانش در دستگاه حکومتی پاشاهای عثمانی، می‌توان باور داشت که او از جمله راپورتچی‌های عثمانی در جمع روحانیت شیعه ساکن عتبات عراق بوده است. و در انتخاب شخصی که توانائی فرقه‌داری را داشته باشد نقش بسزائی را ایفا کرده در حقیقت عثمانی را از معضل گیج‌کننده‌ای نجات داده است. مهم‌تر در بلوائی که شیخ احمد احسائی دانسته یا ندانسته جهت برخورد عثمانی با شیعه فراهم آورد او واسطه‌ای بین عثمانیان و بلوا بود چنانکه به‌هنگام تهاجم بیرحمانه عثمانیان به عتبات و کشتار شیعیان خانه او در مقابل حرمین شریفین بست قرار گرفت و معروف خاص و عام بود هرکس به‌خانه کاظم رشتی پناهنده شود در امان است. به‌رروی از جزئیات این که دولت عثمانی چگونه احسائی را بهترین فرد جهت فرقه‌سازی تشخیص داده بود چیزی جز نگارش شرح‌الزیاره و پیشکش کردن به پاشای عثمانی اطلاعی در دست نیست.

با دستیابی تاریخی به این که کاظم رشتی دور از چشم ساکنان کربلا و شخصیت‌های دینی اجتماعی کربلا با دولت عثمانی ارتباط مخفی داشته و اینکه یکی از پسرانش در حساس‌ترین مرکز دولتی عثمانی استخدام بوده، مهم‌تر بعد از مرگ رشتی همین پسر به‌اعتبار پدر از جمله مدعیان مهدویت بوده و کسانی که بعد از مرگ او در سراسر کشورهای اسلامی مدعی مهدویت یا بابیت شدند همه و همه شاگردان و مقربان او بودند، می‌توان پذیرفت کاظم رشتی جاسوس عثمانی در عراق به‌شمار می‌رفته که مانند کینیاز دالگورگی جاسوس تزار روس و مستر همفر جاسوس انگلیس مأموریت داشته فرد فرقه‌سازی را یافته او را در پیشبرد اهدافش همراهی کند. چنانکه دقت به‌عملکرد او قویاً این استنباط و استدلال را تائید می‌کند و فهم می‌شود شیخ احسائی به‌دستیاری و حمایت‌های همه‌جانبه کاظم رشتی نخست اخباریگری را در مقابل اصل اجتهادی فقهی

سیره نواب عامه در استنباط و استخراج احکام قرار داد سپس، **غالی‌گری** را که بدترین و خطرناک‌ترین روش بدنام کردن تشیع است و ائمه طاهرین با آن شدیداً مخالفت کرده، غالیان را طرد نموده‌اند را در مقابل موقعیت عترت در مقام امامت آن هم در کنار معارف آسمانی قرآن، مذهبی در شیعه یا حقیقت تشیع معرفی کرد. و آنگاه ساخت اعتقادی بی‌اعتبار «رکن رابع» که «نوکر مقرب» امام زمان - ارواحنا فداه - می‌باشد با عنوان «ناطق واحد» عصر عدم حضور امام قائم غائب موجود موعود در مقام نیابت نواب مجتهد که روایات احادیث نیز نام دارند را به میدان مرجعیت شیعه، یگانه نهاد مشروع حافظ دین و مجری احکام که باید در بروز حوادث محل رجوع شیعیان قرار دهند رسمیت داد.

شیخیه

حادثه‌ای قابل تعمق

در کنار فرقه‌ها و انجمن‌های ماسونی

نتیجه‌ای که متأسفانه از اظهارات صاحب‌نظران یا دائرةالمعارف نگاران و تذکره‌نویسان نصیب محقق می‌گردد، یک نظریه کوتاهی است که متفقاً به آن اشاره داشته و نوشته‌اند: شیخیه، پدر بابیه، در معنا جدِ بهائیه «از فرقه‌های شیعی اثنی عشری منسوب به شیخ احمد احسائی است»^۱ که در استنباط مسائل فقهی، روش اخباریان را پذیرفته، به‌همین لحاظ با اجتهاد از طریق اعمال اصول فقه مخالف هستند.^۲ که این روش مرموزانه شیخیه، گویای مخالفت آنان با شیعه است. زیرا با تظاهر به دوستداری و عمل به اخبار اهل بیت - علیه‌السلام - علیه روش فقهی عالمان مذهب اهل بیت را تخطئه می‌نمایند.

آن‌چه قابل توجه و تذکر است و می‌باید با دقت نظر دور از حساسیتی که از تعصب خیزد به آن پرداخت، موضوع نسبت شیعی است که به فرقه «شیخیه» داده‌اند. و مسلماً به‌چنین استنباط غلط، که بعضاً چند تنی از پژوهشگران اندیشمند اسلامی داشته‌اند.

۱. دائرةالمعارف فارسی: ۳/۳۳۱۵، دانشنامه قرآن: ۲/۱۳۴۵.

۲. فرهنگ معین: ۵/۹۴۹.

تردیدی نیست که نتیجه نوشته‌های تظاهر مآبانه، بل متعصبانه سران فرقه‌ی شیخیه می‌باشد که خویش را شیعه، آن هم افراطی - غالی - شناسانده‌اند.^۱

البته جای دارد با سپاس از زحمات این طبقه‌ی اهل تحقیق و پژوهش، به‌عنوان قدردانی و تشکر، به‌خواننده‌ی تحقیقات ایشان تذکر داد، به‌طور حتم و یقین باور دارند ادعای چنین گروهک‌هایی را که مقدمه مدعیان دروغین گمراه شده‌اند، و ناباورانه در سراسر کشور به‌فعالیت پرداخته‌اند، نمی‌توان صددرصد باور نموده، تحقیقات خود را بر مبنای ادعایشان گذاشت. بل احتیاط ایجاب می‌کند لااقل درصدی نسبت به آنچه این افراد مدعی نوشته‌اند و به‌جامعه تحویل داده‌اند شک و تردید داشت. که از جمله همان موارد، موضوع ادعای تشیع روسای شیخیه است. به این معنا با مطالعه آثار آنها و به‌دست‌آوردن افکار و عقائدشان که در خیلی موارد با مبانی اعتقادی شیعه در اصول و فروع هماهنگی ندارد، بل به‌طور کلی مغایر است، مهم‌تر وسیله‌ای برای پیشبرد اهداف سیاست‌های ضداسلامی بوده‌اند. ولو اگر نشانی از تشیع هم در اعتقادات زیربنایی آنان دیده شود، آیا می‌توان به‌طور قاطع گفت: این نوع گروهک‌ها از جمله فرقه‌های شیعه به‌شمار می‌روند؟! و آیا اصولاً شیعه با کسانی یا دستجاتی که تشیع را فرقه‌فرقه می‌سازند موافق است؟ آن هم با در نظر داشتن این حقیقت غیرقابل انکار تاریخ که محققان تاریخ‌شناس معاصر به‌نتیجه رسیده‌اند: «قدرت‌های خارجی از همان زمان تا کنون همیشه از این فرقه‌ها در جهت مقاصد و مرام‌های خود استفاده سیاسی و فرهنگی کرده‌اند.»^۲

آیا اگر کسی نسبت به‌خاندان عصمت و طهارت، خاصه علی بن ابی‌طالب - سلام‌الله علیهما - ادعای محبت کرد او را می‌باید شیعه دانست؟! که اگر اقرار به فضائل آن بزرگواران نشانه تشیع باشد، پس می‌باید دانشمندان اهل سنت^۳ که در امر دوستداری

۱. درباره تظاهر به تشیع این فرقه اشاره خواهیم کرد.

۲. روزنامه کیهان: ۸/ اسفند ۱۳۸۵/ صفحه ۸، ستون سوم مقاله تحولات سیاسی ایران نوشته دکتر موسی نجفی و دکتر موسی حقانی

۳. نظیر ابن‌شعبه نشانی (م ۳۰۳)، ابن‌مردویه (م ۴۱۰)، ثعلبی (م ۴۲۷) ابونعیم (م ۴۳۰)، ابن‌مغازلی (م ۴۸۳)، حاکم سکانی (م حدود ۴۷۰)، ابن‌شیرویه (م ۵۰۹) خطیب خوارزمی (م ۵۶۸)، ابن‌عساکر (م ۵۷۳)، گنجی شافعی (م ۶۵۸)، محمدبن طلحه (م ۶۵۲)، سبط ابن جوزی (م ۶۵۴) و...

خاندان رسالت با ما مشترکند شیعه معرفی شوند. در صورتی که آنچه جدا کننده اعتقاد شیعی از آن‌ها یا دیگرانی مانند شیخیه، صوفیه، اسماعیلیه و زیدیه می‌باشد، علاوه بر اعتقاد به خلافت ائمه اهل بیت - علیهم‌السلام - توجه به لزوم تبرا در کنار تولا و مطابقت قوانین اصولی و فروعی گروه مدعی با قوانین آسمانی تشیع است.

و آیا اگر شخصی امامت و خلافت امامان آل بیت - علیهم‌السلام - را پذیرفت، لکن آن ذوات مقدسه را خالق و رازق دانست، می‌توان گفت اینان با چنین عقیده‌ای، به لحاظ این‌که امامت و خلافت بلافصلی علی بن ابی طالب و فرزندان بزرگوارش را قبول دارند شیعه اثنی عشری هستند؟!

آیا اگر شخصی در گفتن و نوشتن بیش از حد متعارف و معمول به نشر فضائل آل رسول - علیهم‌السلام - پرداخت، به طوری که توانست ادعای تشیع را برای خود و قوم و خویش به اثبات رساند، لکن معراج ختمی مرتبت را نه جسمانی و نه روحانی دانست، می‌تواند شیعه باشد؟!

آیا اگر شخصی توحید و نبوت و امامت را همان‌گونه پذیرفت که شیعیان معتقدند، لکن معاد را نه جسمانی و نه روحانی پذیرفته بود، چون در آن سه اصل با شیعیان هم عقیده است، می‌توان او را شیعه خواند؟!

مهم‌تر اگر گروه و دسته‌ای مانند «شیخیه» برخلاف مبنای اصل نیابت امام قائم غایب موجود موعود - ارواح‌ناده - شخصی را بدون هیچ امتیازی یا فضیلتی به نام «رکن رابع» آن هم با قید «ناطق واحد» واسطه بین امت و امام قرار داد و این را لازمه اعتقاد به خدا، پیامبر و امام دانست، در صورتی که چنین عقیده‌ای در تشیع جایگاهی ندارد، می‌تواند شیعه باشد؟!

علاوه گروهی که زایشگاه افکار ضاله «بابیت» برای علی محمد شیرازی شده، و «بهائیت» ضد تشیع را به وجود آورده‌اند، می‌توانند شباهتی به شیعه داشته باشند، که معتقدند این‌گونه دعاوی در ایام غیبت کبری بنابر فرموده حضرت امام قائم غائب باطل می‌باشد.

به گمان نمی‌رسد شیعه‌شناس، گروه یا شخصی را با این اعتقادات ضدشیعی، شیعه

بشناسد و بر تشیع او اصرار داشته باشد، زیرا از آن چه مربوط به «شیخیه» و امثال این فرقه مدعی تشیع است خلاف آن ثابت می شود. مگر با مقصود شیعه تراشی بنخواهیم طوائفی را در زمره شیعیان قرار داده، تشیع را با این ترفند به ظاهر دلسوزانه بی اعتبار سازیم. والا با ادعای تشیع برای فرقه‌هایی مانند زیدیه و اسماعیلیه که برای خود امام جداگانه دارند و هر کدام چند تنی از ائمه طاهرین را به امامت پذیرفته‌اند و صوفیه که با قطب‌داری نیابت مورد نظر امام قائم غائب را در ایام غیبت کبری نمی‌پذیرند، بلکه قطب را نایب واسطه‌ای برگزیده امام غائب - ارواحنفا - می‌دانند.

و شیخیه که اصل اصالت تشیع را دستکاری نموده در معنا زمینه را برای فتنه بابیه و بهائیه فراهم آورده‌اند شیعه دانستن آنان ثابت شدنی نیست.

این ماهیت «شیخیه» است که ظاهری آراسته به تشیع دارند و تظاهر به مسئولیت شیعه بودن می‌کنند، در صورتی که با دقت به نوع اعتقادات آن‌ها فهم می‌شود، اولاً شیعه را با شکل غالی مطرح ساخته‌اند، مهم‌تر در مسأله نیابت در ایام غیبت، دارای بدعتی هستند که برخلاف اراده امام قائم غائب موجود موعود است. زیرا مسلم است امام - علیه السلام - با آغاز دوران غیبت کبری، امت را به روایت مجتهد که مراجع هر عصرند ارجاع داده‌اند، در معنا هرگونه اعتقادی مانند «قطبیت» مرسوم در تصوف فرقه‌ای و «رکنیت» شیخیه و «مظهریت» اهل حق مسلکی را باطل نموده‌اند.

راز موفقیت شیخیه

توجهی گذرا به تاریخ پرنشیب و فراز دوران دو صدساله این فرقه که سران آن شدیداً کوشیده‌اند خویش را شیعه معرفی کنند و متأسفانه محققان نویسنده ما براساس آنچه از ایشان به چاپ رسیده است، اینان را به آرزویشان رسانده، یعنی تحت عنوان «فرقه‌ای از شیعیان به شمار می‌روند» به آنان شأنیت واقعی بخشیده‌اند، در حقیقت برای بی‌اصالتی اینان در شیعه روح اسلام اصیل، شناسنامه‌ای به بلندای تاریخ تشیع ساخته‌اند. گروهی که نشانه‌های غیردینی آن‌ها را تعریف می‌کند و اعتقادشان در جایی که به حسب ظاهر شباهت به اصول تشیع دارد، لکن کجراه‌های در شیعه شناخته می‌شوند، شیعه، آن هم از

نوع خالص الولاية معرفی می‌کند، بلکه متأسفانه هر کجا امکانش فراهم بوده به عمد یا به سهو آن‌ها را با خصوصیت‌های ضد شیعی که در افکار و عقائدشان دیده می‌شود شیعه شناسانده‌اند و با این‌که در اثبات تشیع این گروهک مرموز عاجز بوده‌اند، باز نسبت به شیعه بودن شیخیه اصرار نموده‌اند. که این فقط به لحاظ و اعتبار ابراز ارادتمندی، بل افراط عاری از حقیقت مؤسس فرقه و روسای بعد از او بوده که در حق ائمه طاهربین - علیهم السلام - غلو کرده‌اند. و شیعیان نیز به لحاظ ارادت شدید نسبت به آل رسول که با ایشان عجین شده است، این‌گونه ادعاهای بی‌اساس را پذیرفته، «فتنه را در آستین خود پرورش داده» خویش را با مشکل «بابیت» و «بهائیت» مواجه ساخته‌اند.

البته باید به این مهم اذعان داشت با گذشت زمان که شنیده‌ها و خواننده‌های این گروه به ظاهر شیعه را مورد بررسی و پژوهش قرار داده‌اند، به حقایق پنهان شده لابه‌لای ادعاها دست یافته، چنان‌که در مورد شیخ احمد احسائی مؤسس شیخیه با چنین اوضاعی برخورد می‌کنیم، تمام کسانی که به اعتبار قواعد علمی اسلامی او را مجتهد شناخته، حتی اجازه‌اش داده‌اند، آن‌گاه که او را با اظهار عقاید پنهانش می‌شناسند، فوراً برخلاف اجازه خود حکم به خروج او از تشیع می‌نمایند.^۱

آری آن‌جا که آرای شیخ احمد احسائی مورد بررسی و پژوهش قرار می‌گیرد و با مبانی اصولی فروعی تشیع سنجیده می‌شود، متوجه می‌شویم نامبرده «غلو» درباره ائمه اطهار - علیهم السلام - آن‌هم خارج از حد عرف و شرع را راهی برای مطرح شدن خویش شناخته، و لذا امامان را «علل اربعه آفرینش» - علت فاعلی و صوری و مادی و عالی - معرفی کرده^۲ به ظاهر - آن‌هم در نظر عوام - چیزی افزون از سایرین را مطرح نموده که امام - مشیت خدا و قدرت خدا و دست خدا در اجرای جمیع امور وجودیه کونیه و شرعیه بدون استثناء است و صاحب ولایت عامه مطلقه بر جمیع ماسوی الله می‌باشد.^۳ البته چنین مقاماتی که با دون خالق و فوق مخلوق تعریف می‌شود، برای ائمه طاهربین - علیهم السلام - با مراعات حدود تعیین کننده حد بین عبودیت کامل و ربوبیت بیان شده

۱. به آن اشاره خواهیم کرد.

۲. علل اربعه و اصول دینی: ۳.

۳. دائرةالمعارف فارسی.

است...

... به هر حال اشاعه چنین اعتقاداتی، شیخیه را شیعی امامی غالی معرفی نمود. و معتقدند: «فهم حقیقت آن از اندازه عقول عامه ناس بالاتر است و بیان آن بوجه حقیقت و کمال شأن حکمای کاملین است.»^۱

از طرح این گونه‌ای مسائل علمی که شیعیان شیفته اهل بیت - لکن ناآگاه از حقیقت امر - را به وجود و می‌دارد، نه تنها رایحه ارادت اعتقادی قلبی به امامان - علیهم‌السلام - استشمام نمی‌شود، بل متوجه می‌شویم طرح چنین مسائلی که بعضاً به تأیید معصوم - علیه‌السلام - هم نمی‌رسد، به لحاظ مقاصدی دور از روند عادی به شمار می‌رود. زیرا تاریخ به اثبات رسانده، اولیاء اشقیاء که همت «يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ»^۲ داشته‌اند، اولیاء طاغوتی بوده‌اند که در کنار سایر طاغوتیان با شعار افراط در دوستی و اعتقاد به خاندان وحی به طور مرموزانه عاشقانِ دلباخته آل بیت را از آن ذوات مقدسه جدا نموده، به راه شیطانی خود کشیده، گرفتار شرک و کفر کرده‌اند.

فتنه این متظاهران به دوستی خاندان رسالت که همیشه با گذشت زمان ماهیت حقیقی و وضعیت واقعی آنان روشن شده است، آن روز که شناخته شده‌اند با لعن و نفرین از جامعه اسلامی طردشان نموده‌اند، فتنه‌ای را می‌ماند که عده‌ای را با خود همراه ساخته برگمراهی و ضلالت اصرار می‌ورزند تا مقاصد شوم ضد آل بیت را در اظهار دوستی اهل بیت - علیهم‌السلام - به نتیجه رسانند. و اگر انحراف عقیده‌ای این گروه تعریف نشود، تردیدی نیست دجال را می‌ماند که رخنه در ایمان خلق نموده، ایشان را از صراط مستقیم امامت امامی که طریق اسلام یعنی قرآن و نبوت است منحرف می‌سازد. چنان‌که حضرت امام رضا - علیه‌السلام - به آن اشاره نموده فرموده‌اند: «إِنَّ مِمَّنْ يَتَّخِذُ أَهْلَ الْبَيْتِ لَمَنْ هُوَ اللَّهُ فِتْنَةً عَلَى شَيْعَتِنَا مِنَ الدَّجَالِ»^۳ «از میان کسانی که دوستدار ما اهل بیت هستند کسی است که فتنه او در جمع شیعیان ما از فتنه دجال شدیدتر است.»

و اما فتنه دجال چیست و او کیست؟ همین بس که بدانیم پیامبر اکرم هیچ فتنه‌ای را در

۲. سوره بقره: ۲۶۰.

۱. علل اربعه و اصول دین: ۱۴.

۳. صفات الشیعه: ۵۰ ح ۱۴.

روی زمین از فتنه دجال بزرگتر نمی‌دانند^۱ و درباره حقیقت او فرموده‌اند: «كَافِرٌ بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِ اللَّهِ يَخْرُجُ وَ يَدْعِي أَنَّهُ الرَّبُّ...»^۲ یعنی «کافر به خدا و به رسول خدا است، خروج و ادعا می‌کند که پروردگار است.»

امام صادق - علیه السلام - نیز در معرفی دجال فرموده‌اند: «با صدای بلند در حالی که جن و انس بشنوند، فریاد کشد این بهشت من است، برای کسی که مرا سجده کند. و هر کس از سجده من امتناع نماید او را به آتش درمی‌افکنم.»^۳ که واقعاً گروه فرقه‌سازان با چنین ترفندهای دجالی در دل مردمان صاف‌اندیش رخنه می‌کنند.

این دجالان در کلام پیامبر و امام، موقعی بیرون می‌آیند که دین مردم ضعیف شده باشد؛ ساده لوحی خصوصیت عده‌ای از اهل زمان شود، یا به تعبیر آیت‌الله حاج شیخ مهدی فیاض از مراجع ساکن نجف: در چنین موقعیتی است که این طبقه جامعه را به مزخرفاتی اسرائیلی فریب داده، از دین آسمانی جدا می‌شوند. پیامبر اکرم فرموده‌اند: «يَخْرُجُ الدَّجَالُ فِي خَفَقَةِ مِنَ الدِّينِ»^۴ «دجال به هنگام ضعیف شدن دین بیرون آید.»

حدیث صحابی بزرگوار از نبی اکرم روایت کرده که فرموده‌اند: «مَعَهُ جَنَّةٌ وَ نَارٌ فَنَارُهُ جَنَّةٌ وَ جَنَّةُ نَارٍ»^۵ «با او بهشت و آتش است، آتش او بهشت و بهشت به او آتش باشد» که به راستی مسلک‌آوران دروغین که به تحریک هوای نفس به‌استخدام سیاست‌های این و آنی در آمده‌اند، وقتی با هیبت دینی به مأموریت فرستاده می‌شوند، ظاهرشان بهشت می‌نماید در حالی که دوزخ سوزنده‌اند. اما آنچه مهم‌تر می‌نمایاند، کلام نبوی - صلوات‌الله علیه و آله - است که فرموده‌اند: «هرکس ما اهل بیت را دشمن بدارد، خدایش او را در روز قیامت یهودی برمی‌انگیزد.» عرض شد چگونه یا رسول‌الله؟ فرمود: «وقتی که دجال را ببیند به او ایمان آورد.»^۶

در این صورت آنان که فریب هر دجالی را تا ظهور حضرت امام قائم غائب موجود موعود می‌خورند، او را به مقتدائی قبول می‌کنند، افکار و عقائد او را می‌پذیرند، یهودی

۱. یوم الخلاص: ۷۱۵، سنن ابن ماجه: ۱۳۶/۲. ۲. همان مأخذ پیشین: ۷۱۷.

۳. الزام الناصب: ۲۶۱. ۴. عقد الدرر: ۱۳۳.

۵. در انتظار ظهور / سیدرضا مصطفوی تفرشی: ۹۹

۶. بحار الانوار: ۱۹۲/۵۲.

محشور می‌شوند. که هزار البته آن‌چه از لابه‌لای افکار و آرای امثال شیخ احمد احسائی به دست می‌آید، اگر شخص به آن ساخته‌های ضد اسلامی معتقد باشد، به‌طور حتم به اسرائیلیات محشور خواهد شد.

به جهت همین خطرهای گمراه کننده بوده است که علی مرتضی، امیرالمؤمنین عالم اسلام فرموده‌اند: «إِيَّاكُمْ وَالْغُلُوَّ فِينَا قُولُوا إِنَّا عَبِيدٌ مَّرْلُوبُونَ وَ قُولُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ»^۱ «از گزافه‌گویی [مانند گفتار احسائی] درباره ما پرهیز کنید، ما را بنده خدا و تحت سرپرستی او بدانید و [با قید این خصوصیت] در فضائل ما هر چه خواستید بگوئید.» در جای دیگر فرموده‌اند: «هَلَكَ رُجُلَانِ وَ مُحِبُّ غَالٍ وَ مُبْغِضٌ قَالٍ»^۲ «[در اعتقاد به من] دو نفر هلاک و گمراه شدند کسی که مرا دوست دارد ولی در [مقام] من غلو می‌کند و کسی که با من دشمن بوده در دشمنی افراط کند.»

با مطالعه آثار «شیخیه» متوجه می‌شویم، کلام مبارک علوی تعریفی از همین افراد است، که برای مطرح کردن خود، نه از سر اعتقاد، بل مصلحت‌های فرقه‌ای نسبت به علی بن ابیطالب - سلام الله علیهما - به غلوگوئی مبتلا شده‌اند. البته بوده‌اند افرادی مانند نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی با این‌که «غلو» را خوب فهم کرده‌اند، لکن به آن عقده‌گشائی نموده، حتی افکار و عقائدی که شخص را به «غالی‌گری» نمی‌کشاند، نوعی «غلو» شمرده‌اند، تا با این خلاف‌گوئی درد کمبودهای اجتماعی خود را درمان کردند.

به هر حال از کلام حضرت مولی‌الموالی علی امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - فهم می‌شود هرکس آن ذات نازنین کبریا و سایر معصومین - علیهم‌السلام - را از حد مخلوق فوق خلق بالاتر برده یا ببرد، مانند شیخ احمد احسائی برخلاف امرشان عمل کرده، و باید دانست «این‌گونه اندیشه‌ها مربوط به ولایت نبوده، غلو و چه بسا شرک و باعث خروج از اسلام شده.»^۳

۱. خصال صدوق: ۶۱۴/۲، بحارالانوار: ۲۷۰/۲۵، ۱۵۶.

۲. نهج‌البلاغه: حکمت ۱۱۳ و ۴۶۱.

۳. عروة‌الوثقی مرحوم آیت‌الله العظمی حاج سیدمحمد کاظم یزدی: ۶۸/۱ مسأله ۲.

اخباریه و شیخیه در ارتباط با امامیه

گروهی از تبار نویسندگان محقق که پیرامون فقه امامی تحقیقاتی ولو فشرده داشته‌اند، استنباط‌های خود را براساس یافته‌های تحقیقی مدون نموده، به صورت کتاب، مقاله در سایت‌های مختلف به زبان‌های مورد استفاده انتشار داده‌اند، معتقدند شیعه اثنی عشری به سه گروه اخباری، اصولی و شیخی تقسیم می‌شود. که البته نباید از کنار این مهم، پیرامون چنین استنباط‌هایی بی تفاوت و بدون توضیح گذشت. زیرا روش استنباطی احکام اخباریان و اصولیان دو سبک با اصالتی است که سیره علمی پیشوایان دینی شیعه بوده، و هنوز نوع توجه اخباریون متقدم به احادیث در استنباط احکام نزد اصولیون معتبر و از جمله ادله اربعه می‌باشد. و اگر نگوئیم مطرح کردن «شیخیه»ی بدعت گذار - که در طرح مقاصد دینی خود با اخباری‌گری دوره جدید همصدا است - در کنار اخباری و اصولی قرار دادن بی‌انصافی است، باید توجه داشت که بی‌ذوقی خنک می‌باشد. زیرا مشرب استنباطی اخباری متقدم و اصولی، یک سیره علمی عالمان دینی شیعی است. هیچ‌گاه مانند «شیخیه» و «اخباریه» معاصر به صورت مسلک و فرقه‌ای که اساس آن در مقابل مبانی تشیع بی اعتبار است و روش تحریف و تحذیف آن را دارد عمل نکرده، بل مطرح نبوده است.

به هر حال اخباری‌ها به پیروی از اخبار و احادیث، اعتقاد دارند، و روش‌های اجتهادی و اصول فقه را که برای استنباط احکام شرعی به وسیله ادله تفصیلی تهیه و تمهید شده است نمی‌پسندند. و در امامت و نیابت دوران غیبت کبری حضرت امام قائم غائب - ارواحنا فدا - بافته‌های خیالی و اوهام سلیقه‌ای خویش را مربوط به مبانی دینی تشیع ندانسته‌اند.

از اخباریان متقدم مثل مرحوم کلینی، ابن بابویه و ابن قوله که با اخباریون متأخر تفاوت دارند بگذریم، در اوایل قرن یازدهم به پدیده اخباری‌گری در قالب نو مواجه‌ایم که به وسیله محمدامین استرآبادی مطرح گردید. اخباریان، ادله را به کتاب و سنت منحصر می‌دانند. برخلاف اصولیان که عقل و اجماع را دارای حجیت دانسته، در کنار

قرآن و سنت مورد استفاده قرار داده، موضوع اصول را برادله اربعه نهاده‌اند. در صورتی که اخباریان تمسک به ظاهر قرآن را تنها در صورت وجود تفسیری از معصوم - علیه‌السلام - مجاز می‌دانند.

این دو جریان علمی جهت استنباط فقه امامیه، شیعه را به صورت دو گروه اخباری و اصولی تقسیم نمود. که متأسفانه بعدها دست‌های مرموزی، اخباریان را به صورت مسلک و فرقه‌ای در مقابل تشیع قرار داد. به هر تقدیر جنبش اصول‌گرائی مربوط به علماء شیعه ایران در مقابل گروه اخباری که بعضاً علماء شیعه عراق از آن تبعیت می‌کردند، به صورت نزاع علمی درآمد، عاقبت عملاً جریان عقل‌گرائی یا به تعبیری همان جریان اصول‌گرا موفق شده تا سبک استخراج احکام اخباری را منزوی نماید. و به‌روزگار ما که تمامی ادیان برای بیان احکام شرعی دین، با موضوعات بغرنج و گیج‌کننده‌ای که به زندگی دینی مربوط می‌شود، با مشکل استنباطی براساس مبانی دینی مواجه‌اند، مکتب اصول که از آزادی تفکر بیشتر نسبت به اخباری بهره‌مند است، در ارائه نظر فقهی، از قدرت اجتهادی یا تفسیری گسترده‌تری برخوردار است و تأکید می‌کند هر فرد شیعه باید از مجتهد، به تبع از امام عصر خود تبعیت کند.

مرکز علمی قم که نقطه تمرکز اصول‌گرائی شیعی بوده است، از سال ۱۷۶۰ میلادی موفق به توسعه روش استنباط علمی خود از احکام شرعی گردید، آنرا به دو حوزه مهم و استراتژیک شیعه، یعنی نجف و کربلا انتقال داده، تا سال ۱۷۸۵ میلادی که آغاز حاکمیت قاجار در ایران است مکتب اصولی موفق شد رهبری خود را در حوزه‌های عتبات عالیات مستقر نماید و تفکر خود را به اقصی نقاط شیعه‌نشین جهان اسلام گسترش دهد.

با توجه به مهماتی که سبک اصولی را از اخباری جدا می‌کند. - و در جای خودش به آن‌ها پرداخته شده است - باید به این مهم اشاره کرد، همان‌طور که اصول‌گرائی مبنای تبعیت مُقلد از مُقلد را براساس زنده بودن مجتهد جامع‌الشرائط گذاشته است - درست مقابل موضعی که در شیعه اخباری اجازه داده شده - این را نیز اصل روش علماء اخباری قرار داده که طرفدار ترویج سیاست شیعه نیستند، به همین لحاظ معتقدند روحانیون

اخباری باید صرفاً در صورت مشاهده هرگونه عملی خارج از شرع، به دولتمردان تذکر دهند؛ نه این‌که حکومت کنند. به همین اعتبار ملامحمدامین استرآبادی - منوفی ۱۶۲۳ میلادی - و شیخ یوسف بحرینی، روحانی پراواز اخباری، پس از قتل عام افاغنه از ایرانی‌ها در سال ۱۷۲۴ میلادی، مشروعیت هرگونه جنگ در زمان غیبت امام را به‌چالش کشانید. درست برخلاف عالمان اصولی که براساس ولایت با امامت، برای ولی فقیه به‌عنوان نیابت عظمای صاحب ولایت کبرای مطلقه الهیه، شئون حکومتی قائل هستند. و در معنا این همان اقدامات حکومتی پیامبر اکرم بعد از هجرت و غدیر خم و... می‌باشد.

به هر تقدیر در اواخر قاجار، مجتهد اصولی بلندآوازه حضرت آیه‌الله‌العظمی شیخ اعظم حاج مرتضی انصاری - قدس سره - ذوق استخراج احکام به‌روش اصولیون را در مقابل اخباریون جدید که از صورت سیره علمی گروهی عالمان شیعی، به‌شکل فرقه‌ای در مقابل اصولیون شیعه درآمده بودند، همه‌گیر نمود. و اخباری‌گری نو، منزوی گردید. شیخ احمد احسانی در چنین دورانی که اخباری‌گری به‌انزوا کشیده می‌شد، خود را بین دو پدیده علمی، اخباری جدید و اصولی تقویت نمود، با بی‌اعتنائی به هر دو مشرب اخباری و اصولی، خویش را در هر دو حوزه مطرح کرد. عاقبت با بیان مطلبی که به‌ظاهر متکی به اخباری و اصولی بود، لکن باطناً در کنار هر دو مشرب علمی بزرگان حوزه‌های شیعه، «شیخیه» را به‌لحاظ پایه‌گذاری مبنائی مخصوص به‌همان پدیده ابداعی که شخصاً در مقابل اخباری‌گری جدید و شیعه آورده بود، مهم‌تر با هیچ‌کدام از آن دو مبنای سیره‌ای شیعی مطابق نبود شکل داد.

در ارتباط با اخباری‌گری، همان‌طور که اخباریون در موضوع فروع دینی با شیعیان امامی اصولی اختلاف داشتند به‌اخباری‌گری شباهتی نداشت، در ارتباط با اصولیون با ابداع نیابت برای «نوکر مقرب» که «ناطق واحد» است، کمبود وجود امام - علیه‌السلام - را در ایام غیبت جبران می‌کند، مخالف شد، در معنا برفرمان لازم‌الاجرای امام در مورد نیابت روات مجتهد، که نواب عامه ایام غیبت می‌باشند، گردن ننهاد. زیرا آنچه به‌سلیقه شیخ احمد احسانی و تائید کاظم رشتی به‌نام «رکن رابع» رواج داده شده است، رکن

چهارم ایمان در کنار ارکان سه‌گانه توحید، نبوت و امامت، لازمه دینداری اسلامی شیعی دانسته‌اند.

شیخیه به لحاظ این ابداع سلیقه‌ای، مربوط به شیخ احمد احسانی که با مخالفت پیشوایان شیعه مواجه شده است، معتقد می‌باشد «رکن چهارم»، شیعه کامل در مقام واسطه بین شیعیان و امام قائم غائب است که احکام را بلاواسطه از امام می‌گیرد و به دیگران می‌رساند. باید توجه داشت که این ابداع نه تنها دو اصل معاد و عدل را از اصول دین حذف نموده، بل طرحی نیز در مقامی همچون مقام موقعیت نیابت خاصه، برای منصبی که به فرمان امام دوران سرآمده ریخته است، اصل «رکن رابع» ساخته شیخ احمد احسانی را که به شاخه شیخیه کرمان مربوط می‌شود جایگزین نیابت روات احادیث فقیه که امام - ارواحنا فداه - به آن ارجاع داده‌اند می‌نماید. البته به موقعیت «رکن رابع» در شاخه‌های دیگر اشاره خواهیم کرد. تا تزویر «سرکار آقا»های کرمان که مسأله ابداعی «رکن رابع» شیخیه را نوعی دیگر تعریف و تأیید می‌کند جنبه حقیقی به خود نگیرد و منشاء یک سلسله اشتباهات تحقیقی نشود.

نتیجه این که اخباری‌گری جدید در نحوه استنباط احکام به روش اصولیون شیعه مخالف بوده، شیخی‌گری نیز از سونی با روش استنباط احکام اخباریان و نیابت عامه روات مجتهد اصولیان شیعی برخوردار کرده است. مهم‌تر این که با ابداع «رکن رابع» در مقابل اعتقاد اصولی شیعه، با حذف معاد و عدل از اصول دین قرار گرفته است. در حقیقت اخباریه و شیخیه علاوه بر این که با هم مغایرت دارند، در مقابل شیعه اثنی عشری به دور روش مختلف موضع گرفته‌اند. شاید اذهان را این سؤال سرگرم نماید، مگر اخباریون و شیخیان، شیعه دوازده امامی نیستند که آن‌ها را از شیعه اثنی عشری جدا کرده‌ایم!! این تردیدی نیست شیعه اثنی عشری به جماعتی از معتقدان به اصل امامت اطلاق می‌شود که طابق النعل بالنعل به آن چه در شیعه دوازده امامی اصل و اساس است معتقد بوده و به آن عمل کنند. اخباریون جدید و شیخیه از هر گروه و دسته‌اش، در حالی که امامت حضرت حجة بن الحسن العسکری - ارواحنا فداه - را قبول دارند، با اضافه‌های سلیقه‌ای عقیده‌ای که مذهب امامیه را تحریف و تحذیف می‌کند و در تشیع

جایگاهی ندارد، بدعت‌آوری کرده‌اند.

نتیجه می‌گیریم:

فرقه‌سازی وسیله‌ای برای مقابله با تشیع

اگر بعد از مطالعه مطالب این بخش بخواهیم جهات و علل تأسیس فرقه‌ها و مسلک‌های ضددینی با نام دین را خوب فهم کنیم، باید به گزارش بسیار حساس محمدرضا آشتیانی‌زاده، سیاستمدار آگاه و پُر اطلاع عصر پهلوی توجه داشته باشیم، او به یک نکته مهم که بسیار حائز اهمیت می‌باشد و در خور دقت است اشاره دارد می‌نویسد: «در سفارت انگلیس اگر می‌خواستند از ایرانیان استمداد کنند، حتماً یهودی یا ارمنی یا بهائی یا زردشتی [انتخاب می‌کردند] و برای مشاغل نازل‌تر از قبیل فراشی یا نامه‌رسانی، باغبانی و غلامی از پیروان فرقه علی‌اللهی برمی‌گزیدند و به عبارت دیگر مستخدمین بومی سفارت انگلیس، از هر فرقه‌ای بودند غیر از شیعه اثنی‌عشری.»^۱ چنان‌که در مسانید تاریخی می‌خوانیم بعد از انقراض سلطنت قاجاریه، از اردشیرجی - راپورتچی و جاسوس بریتانیا - می‌خواهند برای سلطنت، شخصی را معرفی کند که ظاهراً مسلمان شیعه مذهب، ولی پایبند به مبانی تشیع نباشد.

ریشه‌یابی سیاست‌های ضد اقتدار تشیع، پیرامون این‌که شیعه به‌تمام معنا از برقراری حکومت اسلامی دور نگاه داشته شود، یا اگر حکومت براساس مبانی حکومتی اسلام نیست، حکمرانی از تبار شیعیان در رأس کشوری مسلمان قرار نگیرد، به دوران‌های بعد از رحلت رسول خدا برمی‌گردد که امثال کعب‌الاحبار یهودی در شکل‌گیری شورای تعیین خلیفه مؤثر بودند. چنان‌که به‌استناد گزارش دقیق تاریخ، ابوذر غفاری صحابی وفادار به رسول خدا و حامی وصی او علی مرتضی، چوب دستی‌اش را در حالی که کعب‌الاحبار یهودی نسبت به خلیفه بعد از عثمان اظهارنظر می‌کرد بفرق او فرود آورد، فریاد کشید کار اسلام و مسلمانان به‌جائی کشیده که تو یهودی درباره شکل

۱. ایام، ویژه تاریخ معاصر از نشریات جام جم، شماره ۲۹، ۶ / شهریور / ۱۳۸۶، صفحه: ۱۷، ستون اول.

شورای تعیین خلیفه اظهار نظر می‌کنی!^۱

به هر حال وقایعی نظیر آنچه اردشیرجی - راپورتچی انگلیس - خواسته‌اند، یا آشتیانی سیاستمدار ایرانی عصر پهلوی اشاره کرده است، نشان‌دهنده حقیقتی غیرقابل انکار است که هدف اصلی قدرت‌های استکباری به‌چالش کشیدن، موقعیت رهبری تشیع در تعیین سرنوشت سیاست کشورهای اسلامی است. زیرا مقام ولایت امر مبارزه با هیولای استعمار در هر کجای دنیا را وظیفه حکومتی دانسته، به هر نوع ممکن جنبش‌های ضد استکباری را حمایت یا دلالت و هدایت می‌کند. چنان‌که ائمه طاهرین - علیهم‌السلام - نیز این روش را داشته‌اند.

پس این مهم باید مورد توجه قرار گیرد که دشمنان مقتدر و کینه‌توز، خصوصاً کانون‌های استکباری از تزار روس و پادشاه انگلیس و فرانسه تا روساء جمهور آمریکا و اسرائیل با صرف هزینه‌های گران و تبلیغات گسترده، به اشکال مختلف کوشیده‌اند ضمن مخالفت با آموزه‌های اصیل اسلام، علمای راستین شیعه را که نواب حضرت امام قائم غائب موجود موعود دوران غیبت کبری می‌باشند، و مانع تحریف دین و گمراهی مسلمین می‌شوند هدف قرار دهند. در حقیقت مهم‌ترین، خطرآورترین و سخت‌ترین مانع را از سر راه تسلط خویش بر ذخائر زیرزمینی و منابع مردمی که باید غارت شود بردارند.

اما چرا این خصوصیت بارز را مخصوص «علمای راستین شیعه» دانستیم و با عنوان «راستین» مشخص نمودیم، زیرا این مهم است، بدانیم دشمن همیشه کوشیده است نفوذی‌های خیرچین و جاسوسان را پورتچی خود را بازبان، ملیت و مذهب آن هم در لباس عالمان آن دین یا تجار مقرب و مورد توجه پیشوایان دینی انتخاب کند. چنان‌که «پاتینجر» همراه «مانکجی لیمجی» هوشنگ هاتر جاسوس کار کشته، حافظ منافع انگلیس در هیئت یک مولوی، با لباس روحانی به هرات رفته، خود را مولوی هندی معرفی نموده، در مدرس هرات به تدریس و در مسجد هرات به پیشنمازی مشغول شده، اهالی را علیه ایران مسلمان شیعه تحریک می‌کرده. و عجیب است که این طور به نظر

۱. به کتاب «تهمت‌های ناروا به شیعه» مراجعه شود.

می‌رسانده از الهامات روحانی بهره‌مند و مطلع می‌شود.^۱ یا پارسای زاهد مجاهد مرحوم آیه‌الله حاج شیخ ابوالفضل خراسانی در وسیله‌النجات که به شکل‌گیری فتنه «بهائیت» می‌پردازند، اشاره دارند گینیاز دالگورگی کردار روس در ایران، آن‌گاه که مأمور یافتن شخص فرقه‌سازی در نجف اشرف می‌شود، به شکل یک روحانی مأموریتش را آغاز می‌کند. مهم‌تر مسلک‌آوران شیخی در تمامی شاخه‌هایی که در ایران فعالیت داشته و دارند، مانند شیخ احمد احسائی و کاظم رشتی با لباس عالمان دینی اعتماد مردم را جلب کرده، رخنه در ایمان آنان نموده، آن‌ها را به کج‌راهه کشیده‌اند. چنان‌که صدیق اهل فضل و دانشم، علی‌امیر مستوفیان در مقدمه کم‌نظیر «خاطرات انحطاط و سقوط»^۲ برای این‌که چرا بهائیان مرتد دین اسلام از لباس مخصوص عالمان دین مبین استفاده کرده‌اند، به نوع علت‌ها و جهت‌ها اشاره نموده‌اند. مهم این است که محققان دینی - سیاسی در بررسی تاریخ و قضاوت پیرامون مهماتی نظیر این‌که چه انگیزه‌ای موجب شده فرقه‌سازان با لباس روحانیون معظم معزز مسلک‌آوری نموده، با این نشان معنوی به اغوا و فریب مردم عوام بپردازند. دقت نظر داشته، فرد و جمع را متوجه این تزویر و نیرنگ استعمارگران نموده‌اند. در حقیقت پرده از روی این مهم برداشته‌اند که تحریف و تضعیف تشیع، اقدامی چندان سهل و آسان نبوده و نیست که بتوان به دست فلان مستشرق مسیحی یا غرب رفته‌ی فارغ‌التحصیل «سوربن فرانسه» انجام داد. بل همان‌طور که مخالفان سوگند خورده اسلام، در صدر اسلام، به وسیله‌ی عده‌ای به ظاهر مسلمان، حتی نزدیک به پیامبر اکرم مقاصد خویش را عملی کردند، بعد از چهارده قرن استعمار سلطه‌گر همیشه در کمین اسلام و مسلمانی، برنامه‌های ضدپیشرفت و گسترش اسلام را به دست روحانی نماها در حقیقت قیافه‌های عوام فریب دینی از قبیل اقطاب فرقه‌های صوفیه، و مروجان مسلک «شیخیه» انجام داده است.

۱. تاریخ سیاسی افغانستان، سیدمهدی فرخ: ۱۶۶.

۲. که مجموعه دو کتاب فضل‌الله مهتدی معروف به صبحی کاتب وحی عبدالبهاء به «نام خاطرات» و «پیام پدر» رد بر بهائیت نوشته است و انتشارات علم منتشر نموده، مطالعه‌اش در این عصر و زمان مفید، بل ضروری است.

نوع عملکرد

بررسی تاریخ خونین تشیع، روح اسلام ناب محمدی، حقایقی را روشن می‌سازد که علت تأسیس «اسلام تاریخ» توسط قدرت‌طلبان بعد از رسول خدا و «اسلام اموی»، «اسلام عباسی» به تعبیر مصلح مجدد امام خمینی «اسلام آمریکایی» تاریخ معاصر در مقابل «اسلام اهل بیت» است که پیروان، معتقدان و مروجان آن توسط پیامبر اکرم شیعه نامیده شده‌اند.

تورقی در تاریخ صدر اسلام، روشن کننده بل تفهیم کننده این حقیقت تلخ است، از همان هفته سیاه تاریخ اسلام که علی بن ابی طالب - سلام‌اله‌علیهما - یگانه امیرالمؤمنین بعد از پیامبر اکرم، از منصب خلافت کنار گذاشته شد در حقیقت سیاست را از دین جدا نمودند تا مرجعیت دینی به لحاظ اشراف و آگاهی کامل ائمه طاهرین - علیهم‌السلام - به خودی خود برخلاف میل قدرت‌طلبان به حکومت رسیده، به ایشان واگذار شود و امور سیاسی به دیگری که بین شیطنت و سیاست فرقی نمی‌گذاشتند تفویض گردد. زیرا توسط بیگانگان دینی به آن‌ها تفهیم شده بود وظیفه دارند در هر برهه از زمان به نوعی با امامت مخالفت کنند و این به شیطنت افراد عملی بود، نه سیاست دینی.

به هر حال توجه توأم با بررسی تاریخ صدر اسلام، نشان‌دهنده نوع عملکردهای کینه‌توزانه با اصل امامت است.

۱: تبدیل مکارانه دو جنبش ضدحکومتی «زیدیه» و «اسماعیلیه» به فرقه‌ای که برای دو فرزند بزرگوار امام برخلاف میل و عقیده‌شان، امامت قائل شدند و آن‌را در کنار امامت شیعه برای تضعیف امامت حفظ کردند.

۲: تأسیس فرقه‌هایی جهت تأمین مقاصد حکومت‌های غاصب که در عصر امامت وجود داشتند، خلافت اسلامی را به سیستم سلطنت مرسوم در ایران و رم تبدیل کرده، برخلاف اراده الهی و خواست ختمی مرتبت، زمام سیاسی و دینی جامعه بعد از رسول خدا را به دست گرفته، و به ناحق لقب «خلیفه‌الرسول» یا «امیرالمؤمنین» را به خود مربوط ساختند. بررسی ماهیت فرقه‌ها، بیان کننده جهت به وجود آوردن آن‌ها می‌باشد:

الف: توجه به انگیزه‌ی فرقه‌آوری‌ها، نشان‌دهنده این حقیقت است که به وسیله

فرقه‌سازی‌ها به تحریف اسلام پرداخته‌اند و به واسطه اوهام ذهنی و خیالبافی‌های شیطنت مآبانه، اسلام را دستکاری کرده‌اند.

ب: این‌که امویان جهت تطبیق رفتار و کردارشان که مغایر با مبانی اسلام بود، عده‌ای مانند حسن بصری را استخدام کرده تا مرجئه را برای تبرئه کردن سلاطین اموی تقویت کنند.

ج: پایداری تا پای زندان، شکنجه، تبعید و شهادت وفاداران به پیمانی که رسول خدا جهت خلافت بلافصلی علی بن ابی طالب و امامان گرفته بودند، موجب شده بود مخالفان سرسختی چون ابوذر غفاری، عمار یاسر، کمیل بن زیاد، حجر بن عدی، قنبر و... خواب راحت را از مدعیان «امیرالمؤمنین» سلب کنند. در حقیقت همان‌طور که تاریخ گزارش می‌کند، مشکل و خطر، بل مانعی بزرگ برای غاصبان خلافت، که حق الهی ائمه طاهرین - علیهم‌السلام - را به خود مخصوص کرده بودند، به‌شمار روند، زیرا توانستند مردم را جهت احقاق حق آل علی و فاطمه، وارثان پیامبری حضرت ختمی مرتبت به قیام وادار کنند. به همین لحاظ غاصبان حکومت، فرقه‌هایی را با آرای علمای خریداری شده امویان به نام اسلام به وجود آوردند تا به استناد احادیث جعلی، قیام علیه خلیفه وقت و مخالفت با احکام حکومتی اموی را خلاف شرع وانمود کنند.

د: چون اساس خلافت بر موقیعت استثنائی ولایت با امامت - مخصوص امامان از دودمان نبوت گذاشته شده بود - که رسول خدا به صورت‌های گوناگون به این خصوصیت الهی امامت اشاره کرده بودند، یا جعل احادیث که غاصبان خلافت را تا همسری کردن با آل رسول مطرح می‌کند مؤثر واقع نشد، به همین لحاظ دشمن طرح تعمیم دادن ولایت را ارائه نمود. این نقشه اگر برای مشروعیت‌سازی خلافت مؤثر واقع نمی‌شد، لااقل می‌توانست در طرح «امام تراشی»، بدون توجه به سابقه ننگین آن‌هایی که با فریب و نیرنگ خود را در رأس حکومت اسلامی قرار داده‌اند، «ولی» تراشی نموده، با جذب مردم ناآگاه و همسری کردن با امام معصوم از خطر امامت بکاهد.

عاقبت در کنار تبدیل جنبش ضدی اموی «زیدیه» به فرقه‌ای که بنا بر تزویر امویان دارای امام شده و کارائی خود را از دست داده بود، با به انحراف کشیدن نهضت زاهدان

صوف پوش ضد اشرافیت اموی و به حرکت در آوردن ارباب «تصوف» که نتیجه «صوفی» خواندن قیام کنندگان زاهد صوف پوش بود، تصوف را با «ولی» داری که بعدها به صورت «قطبیت» درآمد، در مقابل امامت قرار دادند. که این در عصر غیبت با تقویت مالی و سیاسی «زیدیه» و «اسماعیلیه» از عصر قاجار به بعد «شیخیه» و در دوران پهلوی «مظهر» سازی اهل حق مسلکی، کار و رواج قطب‌های نعمة‌اللہی، ذہبی و این اواخر اویسی ادامه یافته، به عصر مهدویت در مقابل زعامت روات مجتهد - مرجعیت شیعه - یگانه نهادی شناخته شود که به تائید و امر مطاع حضرت امام قائم غائب موجود موعود سرپرستی جامعه اسلامی را عهده دار است، در معنا باید پذیرفت همان نقش را برای استکبار جهانی دارد که در صدر اسلام برای مشروعیت‌سازی و دفاع حکومت‌های غیرقانونی داشته است.

۳: نوع دیگر از شیطنت‌های مقابله کننده با اصل امامت که در عصر قدرت‌طلبی استکبار جهانی مورد توجه هیولای استعمار قرار گرفته، تقویت ادیان تحریف شده یهود و مسیحیت، حتی زرتشتی‌گری و رواج آداب و سنن بودایی است. چنان‌که از جمله وظائف «مانکجی هارتر» تقویت زرتشتی‌گری در ایران و دور کردن آنان از امتزاج فرهنگی با هموطنان مسلمان خود بود. در همین راستا او در یزد «انجمن زرتشتیان» را پی‌افکند تا اختلافات درونی جامعه زرتشتی به محاکم عرف و شرع - که دومی زیرنظر فقهای پارسا و صاحب نفوذ اداره می‌شد - راه نیابد^۱.

۴: رواج مسیحیت واتیکانی، که با آوازهای مهیج کلیساها و مراسم ابداعی عشاء ربانی در آئین مسیح بن مریم و نظائر آن - که تا امروز مسیحیت بی‌محتوای غیردینی را حفظ کرده - می‌توانست برای جوانان جذاب باشد، لااقل آن‌ها را به جمع کلیسا بکشاند. به همین منظور مبلغان مسیحی را که در خدمت سیاست انگلیس و فرانسه کهنه‌کار بودند، و بعدها به خدمتگزاری دیگران هم مشغول شدند، در سراسر ایران مأمور نشر و تبلیغ مسیحیت ساخته کلیسا نمودند.

مرحوم آية الله العظمی حاج سیدایراهم میلانی در تائید این جریان مزورانه

۱. ایام - ویژه‌نامه تاریخ معاصر از نشریات جام‌جم، ش ۲۹، ۶ / شهریور / ۱۳۸۶، صفحه ۱۸.

می‌گفتند: در یک سفر زمینی از تهران به تبریز، در خارج از شهر میانه با کشیش مسیحی برخورد کردم که مأمور تبلیغ در آن مسیر بود. از او پرسیدم: میانه مسیحی دارد؟! جواب داد: خیر. خواستم در صورت امکان علت توقف او را بدانم، در جوابم گفت: ما مأمور هستیم خود را در سراسر ایران در معرض دید قرار دهیم و جزواتی را که تهیه شده است در اختیار مردم گذاشته، به رد و قبول آن کاری نداشته باشیم. سؤال کردم نتیجه؟ جواب داد: زنده نگاه داشتن مسیحیت.

می‌طلبید به رساله کوچکی که به نام «تولد نو» تألیف آقای علی شیخی با ترجمه جناب سیدمسلم مدنی^۱ اشاره کنم که مطالعه آن روشن‌کننده حقایق جالبی است و در کنار این مطالعه برای پی‌گیری آنچه اشاره کردیم، به کتاب «نقش کلیسا در ممالک اسلامی»^۲ رجوع نمائید تا به جزئیات خیانت استعمار نسبت به بشر تشنه دینی آسمانی پی‌برده، بدانید چطور بر سر راه سعادت انسان‌ها قرار گرفته، به اغوا و فریب می‌پردازند. ۵: تقویت فرقه‌های به ظاهر دینی که با فعالیت‌های مسلکی اتحاد، یکپارچگی و هماهنگی جامعه اسلامی را از میان برمی‌دارد، راه را برای استکبار جهانی هموار ساخته و می‌سازد. و هیولای استعمار را در رسیدن به اهدافش همراهی کرده و می‌کند. چنان‌که تاریخ‌شناس معاصر، جناب دکتر موسی حقانی آن‌جا که محورهای فعالیت‌های «مانکجی» در ایران را دقیق و محققانه مورد بررسی و پژوهش قرار می‌دهد، «حمایت از فرقه‌های صوفیه» را در کنار «تأسیس» سازمان فراماسونری در ایران»^۳ نام می‌برد و با اشاره به دو موضوع، چنین حقیقتی را شفاف می‌نماید:

الف: این‌که مانکجی در تأمین منظور تقویت صوفیه، با میرزا زین‌العابدین شیرازی «رحمت علی‌شاه قطب دراویش نعمه‌اللهی روابط دوستی عمیقی به هم زده و از جانب وی لقب درویش فانی، گرفت.»^۴

۱. این رساله به وسیله انتشارات جمکران منتشر شده است، جای دارد هرکس ولو جلدی را خریداری نموده، در آن‌جائی که ضرورت می‌داند به مصرف رساند.

۲. تألیف دکتر مصطفی خالد استاد دانشگاه آمریکایی بیروت و دکتر ع. فروخ نویسنده مشهور لبنانی ترجمه دانشمند سخت‌کوش در عصر طاغوت مرحوم مصطفی زمانی.

۳. ایام، ویژه تاریخ معاصر، وابسته به روزنامه جام‌جم، شماره ۲۹ / شهریور / ۱۳۸۶، صفحه ۱۸، ستون چهارم.

۴. همان مأخذ ماقبل، به نقل از پارسی‌نامه.

مهم این که طبق مدارک موجود، «مانکجی» جاسوس کهنه کار بعد از دریافت لقب درویش فانی از رحمت علیشاه قطب فرقه نعمة اللہیہ در اکثر مکاتبات، خود را به این لقب معرفی می کند.

ب: ادامه مسأله ارتباط سازمان فراماسونری با به اصطلاح اقطاب تصوف فرقه ای، نظیر شیخ محمدحسن اصفهانی معروف به صفی علیشاه از روساء نعمة اللہی، و ملاقات استاد لژ فراماسونری اسکاتلند در سفر به ایران با سلطان حسین تابنده^۱ رئیس فرقه گنابادی و دیگرانی که قبلاً اشاره شد، توجه می دهد که صوفیه در مسیر اهداف فراماسونری نیز قرار گرفته است.

۶: استعمارگران در قرن نوزدهم میلادی به این مهم حساس شدند، پیشرفت های همه جانبه چنان سهم و نصیب جهان اسلام و مسلمین شده است که با دام و دانه های گذشته، فریبکاری ها و شیطنت های کهنه شده نمی توان کاری از پیش برد، و لذا همان طور که برای مناطق سنی نشین اسلامی، محمدبن عبدالوهاب را تربیت کردند تا فرقه ای نه بر اساس سنی و نه شبیه شیعه بیاورد، که او با مسلک استعماری «وہایت» خدمتش را به انگلستان تمام کرد، جهت تشیع نیز شیخ احمد احسانی را تقویت نمودند. تا مسلکی را به وجود آورد که بتواند در تحریف و تضعیف و مشکل آفرینی برای تشیع کاری از پیش برد. او نیز مانند تمامی فرقه سازان که مأمور بودند مهدویت را با ساخته های خود تضعیف کنند، با «رکن رابع» که اصل اصول مسلک شیخیه است. نه تنها خدمتی تقویت کننده به نقشه های شوم اربابان خود نمود، بل زمینه ای برای ادعاهای کفرآور علی محمد شیرازی و بهائیت گردید.

شیخیه

در اختیار عثمانی و روس تزار

آن گاه که کانون های استکباری با عقیم ماندن طرح های استعماری خود مواجه شدند،

۱. روزنامه کیهان، چهارشنبه ۱۲ / شهریور / ۱۳۸۶، شماره ۱۶۰۲۱، صفحه ۸، ستون اول. تحت عنوان «دزدان با چراغ».

به این مهم پی بردند، ولایت با امامت در اسلام باور «حیات بخش»ی است که شیعه روح آئین محمدی را در طول تاریخ پرنشیب و فرازش - به رغم تحمل آزار و آسیب های فراوان دشمنان قلدر و کینه توز بی رحم خویش را حفظ کرده، خاصه اعتقاد به وجود منجی جهانی که آخرین امام شیعه است و انتظار ظهور، از شیعه چهره ای ضد استکبار سلطه گر ساخته مانع پیشرفت بل تسلط بیگانگان دینی سیاسی بر کشورهای اسلامی می شود.

این شیعه شناسی دشمن همیشه در کمین، او را برانگیخت با دو طرح به مقابله شیعه ای همیشه مظلوم که مظهر ایستادگی و استقامت، صبوری و شجاعت بوده و هست، پردازد:

اول: رواج مسأله انکار وجود امام قائم غائب موجود موعود - ارواح نافداه - که با صرف هزینه های گران و تبلیغات گسترده، به اشکال مختلف موفقیتی نداشتند.
دوم: مسخ آنچه به مهدویت مربوط می شود.

دو شگرد موازی که با هدفی واحد جهت مخدوش ساختن این باور حیاتی در ذهن مسلمین، خاصه شیعیان از دوره قاجار تعقیب شد:

در شگرد نخستین، روایات مربوط به امام موجود موعود که انتظار «حیات بخش» او، امت امامت را به جنبش و تکاپو واداشته و می دارد، سست و مجعول! قلمداد نماید و وجود حضرتش را، امری موهوم! و ساخته پندار شیعیان یا مسلمانان تلقی می کند.

در شگرد دوم - که خطرناکتر است - ادعا می شود، امام قائم غائب موجود موعود، در قالب میرزا علی محمد باب یا حسینعلی بهاء یا قادیانی سالها است آمده و رفته است. آنچه در این زمینه مهم تر است و می باید در تدوین رساله حاضر به آن اشاره شود، موضوع مهمی است که اولین دولت فزون خواه و استعمارگر امپراتوری روس تزاری بر اثر عقیم ماندن دو شگرد موازی «تضعیف» نمودن باور آخرین امام و «سرخ» کردن مهدویت، فهم کرده بود جهان غیر اسلام باید در مقابل اقتدار مرجعیت شیعه خویش را چنان مجهز نگاه دارد تا از همگانی شدن مسلمانی در امن بماند. به همین لحاظ تزار روس و امپراتوری متجاوز و دراز دست عثمانی که همواره سد راه آزادی و پیشرفت

ایران اسلامی بود، بعد از توجه به موقعیت استثنائی نواب ایام غیبت کبرای حضرت مهدی آخر زمان - روحی فداه - به چاره‌اندیشی پرداختند، که نواب غیبت نه تنها مانع تحریف دین و گمراهی مسلمانان می‌شوند، بل قدرت خشتی کننده‌ی دو شگرد موازی بوده و هستند که با هدفی واحد مخدوش ساختن باور حیاتی «مهدویت» را دنبال می‌کنند.

توجه به قدرتی که مانند رسالت، امامت و قائمیت، همیشه حضور داشته و دارد، و تنها مانع سلطه قدرت‌های استکباری است، تزار روس را قبل از امپراتوری انگلیس برانگیخت تا با مخدوش نمودن «نیابت» امام زمان - ارواحنا فداه - از قدرت بی‌مثل و نظیر نواب عامه که بی‌استثناء به «وارستگی» و «ظلم‌ستیزی» شهره تاریخند بکاهد.

طبیعی است گروه تخریب‌کننده چنین قدرت مذهبی، نخست با مروری بر تاریخ اسلام، راه‌های آغازین این حرکت یا وسیله‌های آنرا شناسایی می‌نمایند. در پی آگاهی کامل از گذشته قوم و ملتی، شگردی را جهت تضعیف مذهب و ملیت او انتخاب کرده، آنرا دنبال می‌کنند.

بررسی تاریخ تصوف نشان‌دهنده، بل تفهیم‌کننده این مهم بوده و هست؛ همان‌طور که «قطبیت» توانسته بدون اعتبار علمی اسلامی، عالمان دینی اسلامی را به متخصصان علوم ظاهری و باطنی تقسیم نماید، اقطاب را به‌عنوان صاحبان علوم باطنی اسلام در مرتبه‌ای فوق تصور قرار دهد، نخست با تحریف اصل «نیابت» دوران غیبت امام موجود موعود آنرا «مسخ» می‌نماید، سپس شخصی را با ادعای «نیابت خاصه» در مقابل مقام «نیابت عامه» یگانه نهاد دینی مشروع غیبت کبری قرار داده، آنرا تضعیف می‌کند، مهم‌تر وحدت عقیده مؤمنان به قائمیت را از میان برداشته، خویش را به هر نوع و میزان ممکن به مقصود رساند.

درست همان زمان که شیخ احمد احسائی برای سرکوبی عالیترین، بل پرنفوذترین مرکز علمی شیعه عراق مورد استفاده دولت عثمانی قرار گرفت و با مذمت خلفاء مورد احترام حکومت عثمانی^۱ زمینه حمله داود پاشا به عراق^۲ را فراهم آورد، تزار روس با

۱. شرح‌الزیاره جزء دوم، صفحه ۲۱۶، سطر ۲۶ دیده شود.

۲. سرزمینی که به لحاظ اماکن مقدسه و مشاهد مشرفه امامان شیعه نزد شیعیان از موقعیت خاصی

اعزام پرنس دالگورکی به حوزه نجف اشرف مسأله «نایب‌سازی» را که تنها راه رهائی از قدرت «نواب عامه» امام قائم غائب بود آغاز کرد.

از این مقطع تاریخ دو جریان ضدشیعی شکل گرفت که دانستن آن در آنچه تحت فتنه «شیخیه»، «بابیه»، «ازلیه» و «بهائیت» شکل گرفت نقش مهمی را عهده‌دار است.

۱- آنچه را دولت عثمانی تعقیب می‌کرد که به‌کشتار شیعیان مظلوم و هتک حرمت حرمین شریفین کربلا خلاصه شد.

۲- نایب‌سازی جهت مقابله با اصل نیابت «نواب عامه» وجود نازنین حضرت حجة بن الحسن العسکری - ارواحنا فداه -

هر دو جریان در یک کانون منحرف که به سرپرستی احسانی و در پی او توسط شاگرد و جانشین او کاظم رشتی اداره شد تلاقی کرد. احسانی درست زمانی که مخالفت سرسختانه علماء بزرگ حوزه مقتدر شیعه عراق مانع سلطه عثمانی برعراق شده بود، با مذمت خلفا، راه را برای تسلط عثمانی هموار کرد. البته نباید فراموش نمود در همان ایام با خیالبافی خاص خود مسائلی را در ارتباط با دوران غیبت کبری امام زمان - روحی فداه - مطرح کرد که زمینه‌ای برای «باب» سازی و «نوکر مقرب» آوری گردید.

کاظم رشتی نیز بعد از فرار استادش شیخ احمد احسانی در حالی که دانسته یا ندانسته «باب» و «نوکر مقرب» پروری می‌نمود، مورد توجه روس تزار بوده، و به‌لحاظ مخالفت با علماء شیعه عراق مورد تائید حکومت عثمانی قرار گرفته، سعی داشت به هر نوع ممکن زمینه‌ای برای قدرت نمایی «محمد نجیب پاشا» فراهم آورده تا در کنار آنچه بنا بر وظیفه در ارتباط دولت عثمانی انجام می‌دهد، پیروان و حوزه درسی خویش را که به‌لحاظ وابستگی به شیخ احمد احسانی با نام «شیخی» مشخص شده بودند از خطر حکم فقهای آزاده امامیه در امان بدارد.

به‌همین منظور «شیخیه» به سرکردگی کاظم رشتی، محیط کربلا را به‌صورتی درآورد که شیخ احمد احسانی با مطالب کتاب «شرح‌الزیاره» به‌وجود آورده بود. نجیب پاشا

← برخوردار بوده و هست، و به‌همین اعتبار و قداست یکی از مراکز علمی مهم شیعه در نجف، کربلا و سامرا به قدمت هزار سال برقرار بود.

با دریافت گزارشات روزانه از عراق اختلاف میان شیعیان و شیخیه را که به دستور عثمانی توسط کاظم رشتی صورت می‌گرفت، بهانه قرار داد؛ روز ۱۸ ذی‌القعدة ۱۲۵۸ برای سرکوبی مردم کربلا^۱ دو کس را جهت حمله به کربلا انتخاب کرد، اولی «نعمان الوسی زاده» بغدادی نام داشت، که در کشتن و مصادره نمودن خوف و بیمی از او دیده نشده بود^۲ و دومی مردی بود که نسبت به شیعیان کینه داشت^۳ او را به اتفاق مناخور [امیرآخور] مأمور حمله کربلا کرد. پس از محاصره شهر باقشونی وارد کربلا شد، چهار هزار نفر از زن و مرد شیعه کربلایی را به شهادت رساند^۴.

حاج محمدکریم‌خان کرمانی به این حمله ناجوانمردانه، بل بی‌رحمانه اشاره دارد می‌نویسد: «کسانی که در روضه‌ی مقدسه حضرت عباس بودند، ایمن نبودند از قتل^۵ در صورتی که منزل کاظم رشتی امن و ایمن بود حتی آن را که در رواق و حرم بود کشتند. کسی را هم که اندرون ضریح پناه برده بود، در داخل ضریح گلوله زدند و کشتند. و از قرار مذکور پاشا خود با اسب داخل رواق مطهر سیدالشهداء شده بود^۶.

به‌رحال شرح و تفسیر حاج محمدکریم «سرکار آقا» رئیس «شیخیه» کرمان از جنایتی که به دست شیخ احمد احسائی و شاگرد جانشینش، کاظم رشتی صورت گرفت، بیان‌کننده «ماهیت» «شیخیه» است. زیرا او در واقعه حمله «داود پاشا»، امپراتور عثمانی را با «پاشای ناصبی کافر متعصب»^۷ تعریف می‌کند و با شکوه از سرِ درد می‌نویسد: «آه آه قلم اینجا رسید، سر بشکست. ببینید که هیچ شیعه این عمل [در حق غیرخود] می‌کند، سعایت شیعه‌ی دیگری»^۸.

همین شخص «سرکار آقا» کرمانی در حمله «محمد نجیب پاشا» که به لحاظ اختلاف پیروان کاظم رشتی و علماء شیعه صورت می‌گیرد، چهار هزار زن و مرد شیعه به شهادت

۱. شهر حسین، محمدباقر مدرس: ۴۱۷. ۲. دائرةالمعارف بستانی: ۵۷۷/۶ چاپ بیروت.

۳. روضةالصفاء: ۵۸۲/۹، ناسخ‌التواریخ قاجار: جزاول، حوادث ۱۲۳۵-۱۲۳۷.

۴. شهر حسین: ۴۱۷.

۵. فهرست: ۱۰۱، عبدالرضا ابراهیمی این مقام رشتی را مربوط به حمله اول می‌داند، آن‌چه مسلم است در هر دو حمله هرکس به‌خانه رشتی می‌رفته تحت‌الحمایه عثمانی قرار می‌گرفته است.

۶. هدایة الطالبین: ۱۵۲. ۷. همان مأخذ ماقبل: ۱۵۲.

۸. همان مدرک: ۱۲۳.

می‌رسند.^۱ خانه کاظم رشتی بست امن قرار می‌گیرد. حمله «نجیب پاشا» را به این دلیل می‌داند که شیعیان کربلا، خاطر کاظم رشتی را رنجانیده، عقائد و افکار او را مغایر با تشیع می‌دانستند. به همین لحاظ ناجوانمردانه رواج داد، برخورد علماء شیعه با کاظم رشتی معلوم الحال «خداوند را به غضب» درآورد. «رسول خدا را به خشم آوردند. و ائمه طاهرین را به انتقام واداشتند.» آن هم به وسیله مخالفین غداری مانند «نجیب پاشا»ی سنی بغداد! سپس اضافه می‌کند: «حکم از مصدر، قضا و قدر انگیزخته شد. کربلا را محاصره کرد و مدتی مدید قریب سی هزار توپ به آن بلد زدند و بسیاری از آن بلد را خراب کردند.»^۲

آنچه حاج محمد کریم کرمانی شیخی در شرح حمله‌های دوتن از «پاشا»های بغداد ارائه داده است، نشان بی‌اعتقادی او به حرمین شریفین کربلا نیست؟ زیرا نتیجه برخورد علماء شیعه با کاظم رشتی جاسوس عثمانی را بی‌حرمتی به کربلای حسین بن علی وانمود می‌کند و مهم‌ترین نوع تحلیل ناجوانمردانه نشان‌کنیه و عداوت او نسبت به مردم و علماء شیعه نیست؟ زمینه‌ای را که احسائی و رشتی در پیشبرد اهداف شوم حکام عثمانی فراهم آوردند اراده الهی دانستن، بی‌انصافی نیست؟ زیرا کشتار شیعیان را به دست «نجیب پاشا» انتقام رسول خدا و ائمه طاهرین در حمایت از کاظم رشتی می‌داند.^۳

در حالی که عبدالرضا ابراهیمی از جمله روساء شیخیه درباره این «پاشا»ی بغداد می‌گوید: «آن ملعون، کمال عداوت را با جناب سید [کاظم رشتی] داشته»^۴ و عجیب است محمد کریم خان که «محمد نجیب پاشا» را انتقام گیرنده‌ای از ناحیه خدا و پیامبر و ائمه می‌داند، او را با «نجیب پاشای خبیث» تعریف می‌کند.^۵ این‌گونه ضد و نقیض‌گویی از ناحیه کس یا اشخاصی که اهانت به حرمین شریفین کربلا را ناشی از غضب خدا و رسول اکرم و ائمه طاهرین - علیهم‌السلام - می‌دانند چندان بعید نیست، زیرا حاج محمد کریم خان در بیان این‌که چرا خانه کاظم رشتی در مقابل حرم ابا عبدالله الحسین و قمرینی

۱. شهر حسین (ع): ۴۱۷.

۳. همان مأخذ ماقبل: ۱۵۵.

۵. هدایة الطالبین: ۱۵۵.

۲. هدایة الطالبین: ۱۵۲.

۴. پاسخ به کتاب مزدوران استعمار: ۱۸.

هاشم - سلام الله علیهما - امن و بست بوده است، معتقد می باشد این! «فضلی بود ظاهر و دلیلی بود با هر، برجلالت شان آن بزرگوار [کاظم رشتی] که ائمه - علیهم السلام - خواسته بودند که از آن عالی مقدار بروز کند»!!^۱

بعد از این که توجه می دهیم، این رئیس شیخی به چه وسیله ای به دست آورده که بنابر ادعای او حمله «محمد نجیب پاشای خبیث»^۲ از ناحیه ائمه طاهرین بوده است، سؤال می کنیم: با این اظهار حاج محمد کریم خان شیخی، باید بپذیریم که ائمه معصومین جلالت شأن کاظم رشتی معلوم الحال را از حرم حضرت سیدالشهداء و قمر بنی هاشم افزون می دانستند؟! آن هم با حساسیت بی مثل و نظیری که امامان به امام حسین و ابوالفضل عباس دارند، خواسته اند توسط حکام «خبیث» و «ملعون» هم عقیده با یهودیان، حرمین شریفین تخریب گردد و شیعیان قتل عام شوند؟! تا شأن کاظم رشتی بالا رود؟!^۳

مسئلاً چنین نیست، بلکه محمد نجیب پاشا با به خاک و خون کشیدن کربلا، قصد حمایت از کاظم رشتی پدر سیداحمد را داشته که از جمله ی چهار نفر صاحب کرسی ثابت در دربار و مجلس امپراتور عثمانی بود.^۴ چنان که گزارش های تاریخ بیان کننده این واقعیت است. بعدها که دست سیاست خارجی ضد عثمانی، سعی داشت عراق را از عثمانی انتزاع نماید^۵، احمد فرزند کاظم رشتی را پس از مرگ پدر با طپانچه به قتل می رسانند.^۶

در هر صورت نمی توان انکار کرد پیدایش مسلک شبه دینی «شیخیه» که براساس یافته های صوفیه و اخباری گری، خلاف عقل گرایی و اصول گرایی شکل گرفت، به رواج موهومات و لاطائلات مبهم سران «شیخیه» خلاصه نشد، بلکه یافته های به ظاهر دینی احسائی و رشتی بستر مناسبی را برای پیدایش فرقه ای بدعت آمیز، که مبتنی بر نسخ شریعت اسلام و اباحه گری مطلق باشد فراهم کرد. در پی این زمینه سازی، گام نخستین را بایان برداشتند، که خصوصاً در جریان دشت «بدشت» رسماً نسخ شریعت اسلام و

۱. همان مأخذ، ۱۵۴. ۲. همان مأخذ: ۱۵۵.

۳. شیخی گری و بابی گری، مرتضی چهاردهی: ۱۳۸.

۴. مقدمه خالصی بر گزارش کیناز دالگورکی: ۹. ۵. شیخی گری و بابی گری: ۲۳۸.

مباح شدن محرمات را اعلام کردند.

گام دوم که تأکید فراوان و شک‌انگیزی بر ملت و احیای هویت ملی و باستانی داشت، توسط ازلیان، و نظیر آقاخان کرمانی به همراه روشنفکران سکولار بی‌دین برداشته شد. گام سوم را نیز بهائیان برداشتند که به همزیستی با همه ادیان و کثرت‌گرایی دینی و «جهان‌وطنی» تأکید داشتند.

آری «رکنیت» شیخیه که مساوی با «قطبیت» صوفیه و «مظهریت» اهل حقِ فرقه‌ای است بعد از انقلاب اسلامی، بهترین ابزار در دست دولت‌های استعماری و حکومت‌های استبدادی بود که مقدمه‌ای برای فتنه استکباری بهائیت شد تا با هدف ریشه‌کن ساختن مفاهیم شیعی، با ادعاهای «بابیت»، «قائمیت»، «نبوت» و نهایتاً «الوهیت»! که همه، باب طبع انگلیس، روس، آمریکا و استبداد پهلوی بود اقدام نماید. به اعتقاد جناب دکتر مقدم نامدار این حرکت استعماری سه هدف اصلی را دنبال کرد:

- ۱- خارج کردن دین از حوزه اجتماعی، و در رأس آن سیاست و حکومت.
- ۲- توجیه حضور استعمار در کشور به‌عنوان یگانه عامل تجدد و ترقی.
- ۳- تثبیت نیروهای غرب‌گرا در ارکان سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری کشور.^۱

۱. جام جم، ایام ویژه تاریخ معاصر، شماره ۲۹، ۶/ شهریور ۱۳۸۶، صفحه ۴۸، ستون اول.

بخش دوم

در شناخت و رویدادهای
زندگی مؤسس شیخیه

در شرح احوال نگاری چنین اشخاصی که منشاء تحولات مثبت و منفی بوده‌اند، توانسته‌اند چنان زندگی کنند که هم گورشان مطاف عده‌ای مغرض و ناآگاه فریب‌خورده باشد، و هم صفحاتی از تاریخ ملتی را به‌خود اختصاص دهند، می‌باید تا حدودی که تاریخ رسمی و نوشته‌های پراکنده متفرقه، محقق جوینده حقیقت را یاری می‌دهند کوشا بود تا آنچه را ضرورت دارد به تفحص و پژوهش یافته به‌آنانی که چنین افرادی را ندیده، لکن درباره آن‌ها موضوعاتی را قصه‌وار شنیده یا وقایعی را در آثاری خوانده‌اند به‌ذهن بسپارند. شاید ولو به‌سطری از نوشته‌ او حجابی از چهره واقعی برداشته شود، به‌ماهیت حقیقی مفسدی که قرن‌ها به‌عنوان مصلحی دلسوز مطرح بود پی برده، مانع فریب دیگران شوند. متقابلاً مصلحی که زمان‌های طولانی مورد لعن و نفرین بوده، به‌لحاظ تحقیقات جامع و کاملی، از نکبت چنین سرنوشتی شوم رهائی یابد.

پس شرح احوال نگاری هر چند از موقعیت بالائی برخوردار نیست، لکن بسیار حساس و سرنوشت ساز است. زیرا چه بسا محققان نویسنده براساس و اعتبار آنچه شرح احوال‌نگاری، پیرامون شخصیتی تدوین نموده، او را مصلح یا مفسد، خادم ملتی یا خائن به‌دین معرفی کند، در این صورت اگر محققان که هم تاریخ آفرینند و هم اصلاح‌کننده خطا و لغزش شرح احوال‌نگاران یا مورخان می‌باشند، اجتهاد در مطالب و موضوعاتی را که با تاریخ پیش آمده، آموخته نداشته باشند، همان خلاف واقعیت‌ها را تکرار کرده، تاریخ قوم و ملتی را تحریف و تحذیف می‌نمایند و چه بسا مصلحی را مفسد و مفسدی را مصلح بشناسانند. اینجا است که فهم می‌شود در کنار قصه‌نویسان یا شرح احوال‌نگاران، رجال‌شناس هر قوم و ملتی بهترین محققان با قلم آشنائی هستند که

گاهی به تاریخ و آنچه در آن مطرح شده است شأن حقیقی بخشیده، حتی آنچه را که مورد استناد قرار گرفته است، چنان بی‌اعتبار می‌نماید که سرنوشت جمعیتی به‌طور کلی تغییر می‌یابد. برای نمونه علامه محقق اسلامی مرحوم علامه سید مرتضی عسکری پس از قرن‌ها اعتبار ماجرای شخصی به‌نام «عبدالله بن صبا» را زیر سؤال برده، موضوعی را که جنجال‌های علمی تحقیقی به‌پا کرده بود، برای همیشه دفترش را برهم نهاد. یا با تحقیق جامعی که پیرامون یک صد و پنجاه صحابی دروغین داشته‌اند، معضل مهمی را که مورد استناد دشمنان اسلام، خاصه تشیع قرار می‌گرفت از بین بردند.

در این صورت شرح احوال نگار از اهمیت و موقعیت خاصی برخوردار است. و اصولاً چون وقایع تاریخی، علمی و سیاسی به‌شخصیت‌ها بستگی پیدا می‌کند، می‌توان گفت شخصیت‌شناسی زیربنای حقیقتی است که در جامعه مطرح می‌باشد.

نیاکان احسانی

شناخت نیاکان افراد به‌لحاظ تأثیرات وراثتی در خلق و خوی اشخاص حائز اهمیت است، یعنی همان‌گونه که حضرت علی بن ابی‌طالب - سلام‌الله‌علیهما - فرموده‌اند: «فرزند آدمی از لحاظ شکل و شمائل شبیه دانی و عمو می‌شود»^۱ درباره تأثیرات روحی قبیله‌ای در آدمی نیز روایاتی از ائمه معصومین - علیهم‌السلام - شرف صدور یافته است. چنان‌که علی امیرالمؤمنین در ازدواج با فاطمه ام‌النبین - که جان عالمی فدای او و فرزندان‌ش باد! - مشخصاتی را به‌همین جهت بیان فرموده‌اند.^۲ و تردیدی نیست شیخ احمد احسانی از این مهم مستثنی نیست. خصوصیت‌های محیط خانوادگی و مذهب، جامعه‌ای که در آن قدم به‌عرصه وجود گذاشته، بدون هیچ تردید در ساختار موقعیت‌های مربوط به او که هرکدام خصوصیتی شخصیت‌ساز شده‌اند، مؤثر بوده‌اند. و آنچه در رابطه با شخصیت او به‌طور مختصر در اختیار گذاشته‌اند اینست که در خاندانی غیرشیعه به‌دنیا آمده با خصوصیت‌های ضد «اسلام اهل‌بیت» انس داشته است و مسلماً

۱. علل الشرائع: ۹۵ ح ۴، کنزالدقائق: ۳۱/۳

۲. ام‌النبین ستاره درخشان مدینه تألیف حجة‌السلام والمسلمین، ربانی خلخالی دیده شود.

این دوره از زندگی او در حال و هوای فرقه‌سازی که براو چیره شده نقش مؤثری داشته است هرچند در زمره شیعیان قرار می‌گیرد، ولی باز در امر مهم مهدویت دچار اعوجاج می‌شود. به‌هرروی پدران احسانی از بادیه‌نشینان سنی متعصب عربستان بودند.^۱ که این خصوصیت اگر با تعصب سنی‌گری در احمد احسانی دیده نشد، در ترویج اخباری‌گری و غالی‌گری به‌نمایش درآمد.

زادگاه احسانی

«احساء» یا به‌تعبیری «لحساء» که از شهرهای مشهور «بحرین» می‌باشد، به‌دست «ابوطاهر حسن»^۲ بنا نهاده شد.^۳ و امروزه ایالتی در شرق عربستان سعودی در ساحل غربی خلیج فارس است که از مرز «نجد» در امتداد «دهنا» ساحل شرقی خلیج سلوی در خلیج فارس - که جزایر بحرین را در خود گرفته - گسترده است. و به «ایالت شرقی» یا «منطقه الشرقیه» مشهور و مرکز آن شهر «هفوف» است. از جنوب مجاور «ربع الخالی» و سرحدات قطر است، کویت نیز در شمال آن قرار دارد. طول کرانه‌های آن در خلیج فارس به‌حدود ۴۰۰ کیلومتر می‌رسد. از آن‌جا که جغرافیای تاریخی این سرزمین به‌طور دقیق و قطعی مشخص نیست، مصداق و مدلول واقعی نام «احساء» در ادوار مختلف و بتاب منابع متعدد متفاوت بوده است.

پیشینه تاریخی این سرزمین خصوصاً تا «قرامطه» هم‌چون جغرافیای تاریخی آن در پرده‌ای از ابهام و چندگونی پیچیده است. برخی منابع از تاریخ این ناحیه پیش از «قرامطه» به «تاریخ هجر» تعبیر کرده‌اند، دین اسلام در همان سال اول هجری - ۶۲۲ میلادی - توسط العلاء بن الخضر می‌صحابی فرستاده رسول اکرم (ص) به‌این سرزمین راه یافت. در اواخر قرن سوم هجری - ۲۸۶ قمری - پیروان «حمدان قرامط» از طرف رهبر خود که «صاحب‌الظهور» نامیده می‌شد و محل اقامتش مجهول بود، دولتی در بحرین تشکیل دادند که مرکزش در احساء بود.

این شهر که سابقاً «المؤمنیه» و «دارالقرامطه» و گاهی «احساء بنی‌سعد» خوانده

۱. تحلیلی بر تاریخ و عقاید فرقه شیخیه، احمد خدایی: ۲۵

۲. بن‌الی ساعد قرامطی.

۳. معجم‌البلدان: ماده احساء.

می‌شد، در ابتدا قلعه‌ای بود که چهار حصار تو در تو داشته، فاصله هر یک از دیگری یک فرسنگ راه بوده، و امروزه به «بطالیه» منسوب به «بطلان بن مالک» است. ابوطاهر جنایی، بناکننده «احساء» در سال ۳۱۷ هجری قمری به‌مکه یورش برده، حجرالاسود را بدان خیال که به‌تعبیر ناصر خسرو «مغناطیس مردم است که مردم را از اطراف جهان به‌خود می‌کشد»، از دیواره کعبه جدا کرد و به‌احساء برد، قرمطیان این سنگ مقدس را شکستند و شکسته‌های آن را که ۱۴ تا ۱۵ قطعه می‌شد مدت ۲۲ سال در احساء نگاه داشتند و سرانجام در سال ۳۳۹ به‌مکه بازگرداندند.

سلطه قرامطه بر احساء در سال ۴۶۶ - قمری - با ورود امیر عبدالدین علی‌العیونی الاحسانی آل ابراهیم از قبیله ربیعہ برچیده شد و تا زمان سلطه ترک‌های عثمانی، امیرنشینی غیرمستقل بوده. در اواخر قرن هجدهم میلادی - دوازدهم قمری - بحرین و احساء حوزه حکمران واحدی بود که گاهی حکمران اصلی در بحرین و زمانی در کرانه‌های احساء سکنی داشته‌اند تا این‌که وهابی‌ها در سال ۱۸۰۰ میلادی مطابق ۱۲۱۵ قمری قطیف و احساء را تصرف کردند. تقریباً بیست سال پس از یورش وهابی‌ها که هر کجا رفتند دین مردم را خراب کردند و ملک ایشان را به‌غارت بردند، در سال‌های ۱۸۱۷-۱۸۱۸ میلادی مطابق ۱۲۳۳-۱۲۳۴ قمری نیروهای مصر به‌فرمان محمد علی پاشا تمام ناحیه احساء را گرفتند و از این زمان، تا سال ۱۸۴۰ میلادی - ۱۲۵۷ هجری قمری - که تحت فشار انگلیس‌ها «احساء» و «نجد» را تخلیه کردند، تاریخ بازگوینده ستیز مستمر وهابی‌ها برای سلطه بر این سرزمین بوده است.

ترک‌های عثمانی دیگر باره در سال ۱۸۷۱ میلادی - ۱۲۸۹ هجری قمری - یا بنا بر برخی منابع ۱۸۷۵ میلادی - ۱۲۹۳ ق - «احساء» را تصرف کرده، ضمیمه امپراتوری خود ساختند ولی سرانجام در سال ۱۹۱۳ میلادی - ۱۳۳۲ ق - بر اثر فشار انگلیس‌ها برای همیشه این شهر را ترک کردند. از سال ۱۹۱۴ میلادی - ۱۳۳۳ ق - «احساء» جزو قلمرو امیر نجد که بعداً به‌نام ملک عبدالعزیز بن سعود بر تمام عربستان سعودی تسلط یافت، درآمد.^۱

۱. برگزیده مشترک یاقوت حموی: ۱۳۲۷، ۲۰، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم ترجمه فارسی؛ ۴۱، التنبیه و الاشراف: ۳۶۹، تاریخ حبیب‌السیر، ۲۹۵/۲، خلیج فارس، آشنائی با امارات آن: ۲۶-۲۷، ۶۹، ۷۰،

اوضاع مذهبی احساء

زادگاه شیخ

شاید در اولین برخورد با چنین عنوانی، طرح آنرا ضروری ندانسته، و حتی با ایراداتی آنرا در دور شدن از اصل موضوع دخیل بدانید، ولی به طور حتم و یقین، با نقل شواهدی که اشاره خواهد شد، به مهمی پی می‌برید که آنچه شیخ احمد احسائی برای پاره پاره کردن اسلام، تحت نام «شیخیه» طراحی کرده است، چیز تازه‌ای نبوده، چون در «زادگاهش» چنین حرکاتی زیاد دیده شده، بدون تردید دین‌سازانی نظیر انگلیس به آنجا توجه داشته‌اند. - زیرا دین‌آوران انگلیسی را می‌باید در چنین جاهایی از کره زمین شناسایی کرد - و هم زمینه پذیرش بی‌دینی را در این نوع اماکن و طوائف بیش از جاهای دیگر می‌شناسیم.

وقتی با تاریخ این محیط انس می‌گیریم، متوجه می‌شویم در قرن سوم هجری که زمان زعامت و امامت جانشیان رسول خداست، «حمدان قرمط» خود را «صاحب‌الظهور» می‌نامد.

در سال ۳۰۱ هجری قمری نیز «ابا سعید حسن»^۱ نماز و روزه را از مردم برداشته، و خود را یگانه مرجع ایشان قرار داده است.

در سال ۳۱۷ هجری قمری «ابوطاهر جنایی» به مرکز وحی یورش می‌برد و حجرالاسود را از جایگاهش حرکت داده و به احساء می‌برد.

به هر حال ناصر خسرو که در سال ۴۴۳، از احساء دیدن می‌کند و ۹ ماه در آنجا می‌ماند، وصفی شنیدنی از این شهر به دست می‌دهد؛ می‌گوید: «چون از مردم شهر پرسند که چه مذهب داری؟ گویند ما بوسعیدی هستیم. در شهر احساء مسجد آدینه [منظور جامع] نبود، زیرا خطبه و نماز [جمعه] نمی‌کردند. در شهر لحساء [= احساء] گوشت همه حیوانات فروشند، چون گربه و سگ و خروگاو و گوسفند و غیره».^۲

پس شیخ احمد احسائی که اجداد مادری و پدریش در چنین محیطی زندگی

← ۷۶، ۴۷۰، سیاستنامه خواجه نظام‌الملک: ۲۵۰، سفرنامه ناصر خسرو: ۱۰۴، ۱۰۸، معجم‌البلدان:

۱. بن بهرام جنایی. ۱۴۸/۱، مقدمه ابن‌خلدون: ۱۱۵/۱.

۲. دایرةالمعارف تشیع: ۴۹۸/۱، ۴۹۹.

کرده‌اند، و خود دوران کودکی و نوجوانی را با مردمانی که می‌گویند مذهب «بوسعیدی» دارند گذرانیده، می‌باید دچار اعوجاج عقیده‌ای شده، زمینه‌ساز مسلک استعماری بابی‌گری و بهائی‌گری باشد.

تولد شیخ و اوضاع عصرش

نادرشاه افشار که با سه شرط^۱ - سلطنت در خانواده‌اش موروثی باشد. ۲- هیچ‌گونه مساعدتی به‌اعضاء خانواده صفویه که مایل به تصاحب تاج و تخت هستند نشود. ۳- سب خلفاء ثلاث متروک شود، و مذهب جعفری، خامس مذاهب اهل سنت^۲ گردد؛^۳ زمام ایران را در حساس‌ترین دوران به‌دست گرفت، اکنون اواخر عمرش را سپری می‌کرد. ایران میدان رزم خواسته‌های لشکر نادر و احمد ابدالی افغان، و افواج ازبک و محمدحسن قاجار در استرآباد و مازندران، و آزادخان افغان سردار نادری در آذربایجان، و هدایت‌الله‌خان در گیلان، و هراکلیوس در گرجستان شده بود. درست زمانی که قسمت مهمی از ایران به‌دست زندیه افتاد، و در خراسان امرائی که باعث قتل نادرشاه شده بودند، برادرزاده‌اش علیقلی‌خان را به‌سلطنت انتخاب کردند و او به‌نام عادل شاه یا علیشاه برتخت نشست^۴. همان ایامی که کریم‌خان زند، آزادخان افغان را شکست داده، خود را به‌اصفهان می‌رساند، ولی چون مطلع می‌شود محمدحسن‌خان قاجار عازم اصفهان است، آن‌جا را ترک می‌کند^۵. در ماه رجب همان سال ۱۱۶۶ هجری قمری در قریه «مطرف» از قراء «الحساء» فرزندی به‌دنیا می‌آید^۵ که بعدها با شهرت شیخ احمد احسانی منشاء یک سلسله حوادث تاریخی می‌شود.

کرامت‌بافی دوران شیرخوارگی

در حالی که تاریخ پرحادثه ایران تدوین می‌شد، زمینه انتقال قدرت از افشاریه

۱. منظور این است که می‌باید فرقه‌های اربعه اسلامی نیز دین رسمی شناخته شوند. زیرا مذهب رسمی

ایران «شیعه جعفری» بوده است. ۲. تاریخ کامل ایران: ۲۴۱.

۳. همان مأخذ: ۴۴۶-۴۴۷. ۴. تاریخ ده هزار ساله ایران: ۴۶/۴.

۵. مجله یغما: ش ۹ / سال ۱۴ دیماه ۱۳۴۰: ۴۴۰.

به زندیه فراهم می‌آمد، فعالیت‌های پیروزمندانه محمدحسن خان قاجار توأم با شکست‌های فاحش او، اذهان را برای شناسائی بیشتر قاجاریه آماده می‌کرد. با مرگ علی مردان‌خان و آزادخان، تاج و تخت ایران به دست دو مدعی سرشناس مانند محمدحسن‌خان که برسواحل بحر خزر و شمال ایران تا اصفهان حاکم بود، و خان زند که برفارس و قسمتی از غرب ایران حکومت داشت افتاده بود. «احمد» آرام‌ترین دوران حیاتش را تا ۵ سالگی می‌گذرانید، در همین اوقات که کریم‌خان از کار آذربایجان آسوده‌خاطر شده بود و به لحاظ خشونت و سخت‌گیری در امور مالیات ارومیه و قفقاز، دستور نابینا کردن شیخ علی‌خان زند را صادر کرد، و از طرفی «شیخ سلیمان بن کعب» سر به شورش گذاشته بود، بیم خطرانی هولناک عراق عرب را تهدید می‌نمود. به حدی که عمر پاشا والی بغداد از کریم‌خان زند درخواست مقابله با «شیخ سلیمان» را کرده، او نیز به دست زکی‌خان زند چنان سرکوب شد که میرزا محمدعلی صدرالممالک را شفیع قرار داد تا با پرداخت خراجی کافی به دربار ایران، در آسودگی به سر برد....

.... کارگردانان بعد از شیخ احمد احسانی که کوشیده‌اند زندگی موسس فرقه «شیخیه» را در چنین ایامی با کرامت نشان دهند، خارق‌العاداتی را که مصادف با چنین زمانی است به صورت قصه در آورده، سینه و ذهن ارادتمندان فرقه را بهترین جایگاه ثبت و ضبط آن‌ها قرار دادند. چون علاوه بر این‌که از هر نوع خطر نابودی و محوسازی محفوظ و مصون نگاه داشته می‌شد، بهترین وسیله انتشار بود؛ زیرا با در اختیار نداشتن وسائل ارتباط جمعی، آن هم در دوران تکفیر شیخ که حتی فتحعلی شاه هم از عواقب هرگونه حمایت بیمناک شده، می‌ترسید به حمایت‌هایش ادامه دهد، بدون این‌که مخارجی هم به مصرف برسد، نقل کرامات ساخته و پرداخته شده، به صورت قصه‌های محلی، روش سیاست مدارانه بسیار به جا و خوبی محسوب می‌شد.

اما چرا کارگردانان سیاست فرقه «شیخیه» بعدها این دوران خاموش زندگی موسس فرقه را با این جعلیات پُر کرده‌اند، موضوعی است که می‌باید در طول مطالعه رساله فشرده حاضر به آن دست یافت. اتباع کارگزار فرقه شیخیه در صدد برآمدن با کرامات ساختگی تفهیم کنند شیخ احمد احسانی اگر مانند تمام ابناء بشر یا به عرصه وجود

گذاشته، باید توجه داشت او به‌ظاهر مانند سایرین می‌باشد، لکن در حقیقت از تبار مردان آسمانی است، و لذا به‌صورت قصه در اذهان جای دادند «شیخ هنگام به‌دنیا آمدن سجده نموده و به‌تلاوت قرآن مشغول بوده است» درست همان خصوصیت استثنائی که مخصوص معصومین خاصه علی امیرالمؤمنین^۱ است. و یا ادعا کرده‌اند «شیخ وقتی مادرش روی به‌قبله نداشت، او را نهیب می‌زد که چرا روی از قبله برداشته‌ای!» تا به‌اثبات رسانند شیخ در ایام بارداری مادر هم روی به‌قبله داشته است. و یا ساختند «چون مادرش او را شیر می‌داد اگر می‌دید خوردنی یا آشامیدنی را که مورد استفاده قرار می‌دهد از مال شبهه است، فوراً مانع می‌شد که مادرش از آن مصرف کند» تا ثابت کنند شیخ، هیچ‌گاه حرام از گلویش فرو نرفته است.^۲

و یا مدعی شده‌اند: «به‌واسطه ذکاوت و فطانتی که خداوندش نصیب داشته، قضایای دوسالگی را در بزرگی به‌خاطر می‌آورد.» یا قصه ساخته‌اند «وقتی تنها می‌شد در عمارات ویرانه و اوضاع زمانه نظر کرده، عبرت می‌گرفت» و خلاصه در همان «زمان صباوت متذکر این بود که انسان برای امر مهمی خلق شده است.»

البته نباید فراموش کرد که صوفیه برای ملاسلطان گنابادی و مجدالاشراف ذهبی و بهرام الهی درباره پدرش نورعلی چنین ادعاهائی بی‌اصل و اساس را نموده‌اند تا بتوانند مدعی شوند قطبیت در امتداد امامت قرار دارد.

به‌هر حال چنان با تردستی عوام فریبانه، این‌گونه جعلیات را در شخصیت‌پردازی به‌کار گرفتند که حتی توانستند در عقل و یقین بعضی از محققان که با تاریخ‌زندگانی قدسین ابرار آشنائی داشتند رخنه کنند و ساخته‌های بی‌پایه و اساس خود را به‌وسیله این گروه که تصور می‌رود کمتر گرفتار اشتباه شوند به‌دیگران دیرباور بقبولانند. و به‌هر نوع ممکن عده‌ای زودباور در کنار تیزهوشان باریک‌بین جامعه که مانند سیدمحمدعلی جمال‌زاده به‌جای تکرار این‌گونه بافته‌ها در مقاله خود چند نقطه پشت سر هم گذاشته^۳، تفهیم کرده‌اند. فهم چنین ساخته‌ها را قصه‌های اساطیری می‌دانند، به‌نشر این جعلیات

۱. اثبات الهداه / مرحوم شیخ حرعاملی: ۴۶۵/۲ + امالی شیخ طوسی: ۸۰ + بحارالانوار: ۳۷/۳۵.

۲. مرتاضان مسلمان / حمیدرضا حمیدی: ۱۵۲.

۳. مجله یغما: سال ۱۴، ۹ دیماه ۱۳۴۰ ش مسلسل ۱۶۲، ص ۴ پاورقی.

و ادار نمایند. تا برخلاف افراد فهیم که باورشان نمی‌آید قدیسی این چنانی زمینه‌ای برای فساد عقیده‌ای دینی شود، گروهی زودباور که از قاعده «گندم از گندم بروید، جو ز جو» غافلند، کمتر توجه دارند «از کوزه همان برون تراود که در اوست.» و لذا خویش را مورد سؤال قرار نمی‌دهند که مگر امکان دارد. او که مادرش را در شکم نهیب می‌زند چرا پشت به قبله دارد، روزی با تمام همت، علیه اهل قبله برانگیخته شود و مروج مسائلی الحادی گردد!

هدف از کرامات خیالی

سیاست سیاه در هر دوره که مصمم می‌شود از خطر دینی نسبت به حکومت‌های جائر و جابر بکاهد، دفع آن را در مسلک‌آوری تشخیص می‌دهد سپس در دو مورد دقیق بوده سعی می‌کند هوشمندانه اقدام به فرقه‌سازی نمایند تا مصلحان جامعه دینی هوشیارانه در مقابلش قرار نگیرند.

نخست در انتخاب فردی که باید اقدام به مسلک‌سازی کند خصوصیت‌های خاصی را در نظر می‌گیرند، برای مثال شخص مؤسس باید کاملاً مذهبی باشد و اگر از این خصوصیت بی‌نصیب است، مدتی مذهبی زندگی نموده در کنار فراگیری موضوعات ضروری که زیربنای فرقه را تشکیل می‌دهد، حرکات و رفتار خویش را شبیه اهل مذهب سازد. در محاوره‌هایی که جهت تقویت و آمادگی فرقه‌ساز برگزار می‌شود، راه پاسخگوئی به اشکالات را بیاموزد و...

...در کنار مهماتی که به قسمت انتخاب فرد مسلک‌ساز مربوط می‌شود کرامت‌بافی نیز نه این که فقط از اهمیت خاصی برخوردار است بلکه تنها راه دستیابی به خواست فرقه‌آوری ضددینی می‌باشد. زیرا تنها با قصه‌سازی‌ها است که می‌توان یک فرد معمولی آماده به‌هرنوع شیادی را (در نظر عوام) با عرشیان خاک‌نشین که اهل عصمت و طهارت می‌باشند هم‌شان ساخت. که سابقه‌ی این نوع عملکردها در شکل دادن شاخه انسانی تصوف تشکیلاتی بهترین دلیل و برهان ما است. و ساخته‌های خیالی کتاب بی‌اعتبار

«تذکره‌الاولیاء»^۱ نشان دهنده اهمیت این مهم در شکل دادن به کسانی است که مأموریت دارند مقابل دین و رجال آسمانی آن دکانی باز کرده با متاع کرامت‌بافی به اغفال و گمراه کردن خلق ناآگاه از حقایق دینی و بی‌اطلاع از دسیسه‌های سلطه‌گران اجتماعی پردازند. مروری به کراماتی که جهت موقعیت‌سازی معرکه‌گیران فرقه‌ای ساخته‌اند^۲ نشان دهنده این حقیقت غیرقابل انکار است که هدف از فرقه‌سازی تعمیم دادن ولایت با امامت است تا بتوانند به استناد این اقدام خائنانه دو کار کرده باشند:

۱- از خطر دین و امام دین بکاهند و جائزانی نظیر امویان و عباسیان و به‌روزگار ما روس و انگلیس، آمریکا و فرانسه بل هر استعمارچی سلطه‌گر به‌خواستش که اربابی بردنیاست برسد.

۲- همانطور که مسأله امامت در دوره امامان را با مشکل نفاق و اختلاف مردم مواجه کردند به وسیله «زیدیه»، «اسماعیلیه» و «صوفیه» امام‌تراشی کرده، مرجعیتی بدلی را در مقابل امامت قرار دهند، همچنانکه خود را تأمین کردن در زمان غیبت کبری نیز با قطب‌تراشی، رکن رابع‌سازی می‌خواستند با مرجعیت دینی که یگانه نهاد وابسته به امامت دوران عدم حضور عینی امام قائم غائب است مقابله کنند. چنانکه استاد محقق آیت‌الله جعفر سبحانی اظهار داشته اند: «فرقه‌هایی مانند بهائیت، وهابیت و صوفیه با درست کردن معجزه و کرامات خیالی، ولایت واقعی را هدف قرار داده‌اند»^۳

تحصیلات،

دوران خردسالی و جوانی

زین‌الدین بن شیخ ابراهیم، پدر احمد، نخستین آموزگار اوست، زیرا قرآن آموزی را در پنج سالگی نزد او فرا می‌گیرد. و آن‌گاه که برای مکتب رفتن و تلمذ کردن آمادگی سنی

۱. تردیدی نیست این کتاب از شخصیتی چون فریدالدین عطار نیشابوری نیست.

۲. چون نقل نمونه‌هایی از آن مابین بحث رساله حاضر فاصله بیش از نیاز می‌اندازد به کتاب «در کوی صوفیان» تألیف آقای سیدتقی واحدی ارجاع می‌دهم. مؤلف این اثر وزین بی‌سابقه به مقدار کفایت، پیرامون این مهم مطالبی جالب توجه را ارائه داده است.

۳. روزنامه همشهری: ۱۳۸۷/۲/۷ صفحه ۲ ستون سیاسی

پیدا می‌کند، به نزد شیخ محمدبن شیخ محسن احسائی و دیگران از شخصیت‌های علمی آن عصر «اجرومیة» و «عوامل» را فرا می‌گیرد. تا سال ۱۱۸۶ هجری قمری که در آستانه بیست سالگی قرار گرفته، مصمم می‌شود به قصد استفاده از شخصیت‌های عالی‌رتبه علمی بزرگترین مرکز علمی شیعی در عراق، از بحرین عازم «کربلا» می‌شود که بعدها موجب کشتار و خونریزی وحشتناکی در آن محیط مقدس می‌گردد.^۱ در این صورت به گفته دکتر غلامحسین رضانژاد، تحصیلات و تربیت شیخ ساده لوح [= احمد احسائی] در محیطی بوده که جز تفسیر قرآن و حفظ احادیث و اخبار، ادبیات و بلاغت عرب، زهد خشک و تقدس بسیط، علم ظاهر و قشری چیزی دیگر را مصداق علم نمی‌دانستند، چه رسد به حکمت و فلسفه و عرفان و تاویلات علمی و عقلی، نکته‌یابی و رمزگرایی در معارف آل علی - علیهم السلام - به همین جهت تا این دوره که بیست سالگی است، شیخ احمد «مردی مقدس و زاهد، ظاهرین و بسیط و غیرمحصل در علوم حقیقی بوده» و این کالا اگر چه در محیط عربستان رائج می‌باشد، اما در ایران و در رسته حکماء و فلاسفه و عرفا و متصوفه^۲ و متکلمان، کاسد، و به قول سعدی شیرازی «شهروا» بوده و با آن همه ظرافت و دقت نظر و باریک بینی و ژرف‌نگری علمی و اصطلاحی بزرگان حکمت و عرفان و معارف حقیقی به منزله متاعی کم‌بها در بازار عوام‌الناس بیش نمی‌باشد.^۳

در این صورت شیخ احمدبن زین‌الدین احسائی تا بیست سالگی در «احساء» اقامت داشته و به خواندن علوم اولیه همت به کار می‌گرفته، بدیهی است استادان و آموزگاران وی همان مدرسان محلی، آن هم در سطوح ابتدایی و متوسط بوده‌اند که در شرح زندگانی او نامی از آنان برده نشده است.

نخست باید توجه دهیم شخصی که از دوران کودکی و نوجوانی دارای ذکاوت و فطانتی که مدعی هستند خدای تعالی نصیبش کرده، تا از دوران دو سالگی یادآورده چرا سابقه‌ی خود را مجهول گذاشته؟! و یا این که اساساً این نسبت‌ها و تعریف‌ها دروغ است. ولی ای کاش! کرامت‌سازان به این دوران توجه می‌داشتند، نوزادی که قبل از تولد

۱. در قسمتی دیگر از کتاب حاضر جزئیات چنین واقعه‌ای نقل می‌شود.

۲. قابل تذکر است چون «عارف» و «صوفی» دو کس هستند به صورت دو گروه عنوان شده‌اند.

۳. حکیم سبزواری: ۱۸۰.

وجودش محل بروز خارق‌العادات بوده، با سجده به دنیا می‌آید، و پیوسته از همان دوران شیرخوارگی سیر در عوالم بالا داشته است، نباید دوران خردسالی او تا جوانیش در پس پرده‌هایی از ابهام قرار گیرد. زیرا اصولاً نوابع عالم که از دوران اولیه زندگی سر و گردنی از دیگران بالاترند، و شعار داده‌اند «ماز بالائیم و بالا می‌رویم»، با دیگر هم‌عصران خویش تفاوت دارند. و همین فرق موجب می‌شود رویدادهای زندگی او به‌طور کامل‌تری ثبت شده، و به‌آیندگان سپرده شود. چنان‌که ما در عصر خودمان با نمونه‌هایی از این افراد استثنائی برخورد داریم و ناظریم چطور و چگونه برای فردای او دقایق توأم با لطائف و طوائف زندگیش را ثبت و ضبط می‌کنند.

به هر تقدیر اگر چنین جهاتی جلب نظر ننماید، تشخیص بین قصه اساطیری و حقایق حتمی بدون نقص و خدشه‌کاری بس دشوار خواهد بود. و لذا چون درست و نادرست هم تاریخ شده‌اند، صحیح و ناصحیح هم رنگ و هم‌شان گردیده، باطل و حق همیشه کنار هم مطرح شده‌اند. اعتبار، فهم و تشخیص موضوعات ساختگی، به‌زیرکی خاص نیازمند است که دور از حب و بغض صورت گیرد. احمدبن زین‌الدین احسائی با ورود به کربلا و نجف، صاحبان کرسی دروس عالی اسلامی را شناخته، پس از گذشت ایامی کوتاه که به زندگیش سر و سامان می‌دهد، روند عادی فراهم می‌آید تا به‌حوزه درس آقا باقر بهبهانی [۱۲۰۵ق] راه یافته، و هم‌چنین از حوزه درس سیدعلی طباطبائی صاحب ریاض و میرزا مهدی شهرستانی و سیدمهدی بحرالعلوم و شیخ جعفر کاشف‌الغطا که همگی از عالمان برجسته و مقامات عالی علمی محسوب می‌شدند بهره‌مند گردیده، به‌مرتب‌های از مراتب علمی نائل آمده، طبق سنت تمامی مراکز علمی دنیا، پس از طی مراحل ضروری، به‌دریافت اجازاتی افتخار می‌یابد.

تحلیلی

از اجازات شیخ

شناخت مراتب و انواع اجازات مرسوم نزد شخصیت‌های علمی اسلامی، از جمله ضرورتی است که ما را در بحث پیرامون موضوع مورد نظرمان به‌سوی دریافتی صحیح و

دور از تعصب کمک می‌نماید.

بدون این‌که به بحث پیرامون اجازه پردازیم^۱، به معنایی از آن اکتفا می‌کنیم که مربوط به منظورمان می‌شود. اجازه به معنی «اذن» و «رخصت» و روا دانستن است که انواع مختلفی از آن بین علماء مرسوم و متداول بوده و هست، به اشخاصی که احراز صلاحیت آن را کرده‌اند داده می‌شود. و دارای اقسام گوناگونی می‌باشد که این نیز بر اثر مرتبت علمی اجازه گیرنده است.

اجازة اجتهاد: تصدیق و تائید فارغ‌التحصیلانی است که علوم لازم را برای استنباط فروع احکام شرعی از منابع اصلی [= قرآن، سنت، اجماع، عقل] فرا گرفته‌اند. در حقیقت به مرتبه عالی فقاهت رسیده باشند. که سابقه آن به دوران رسول خدا برمی‌گردد. زیرا حضرتشان به اولین فرستاده خود که عازم مکه می‌شود، می‌فرمایند در پاسخ به مسائل چه روشی خواهی داشت؟ عرض کرد: به قرآن رجوع می‌کنم. می‌پرسند: اگر جواب نیافتی؟ عرض می‌کند: به سنت شما استنباط می‌نمایم. می‌پرسند: اگر پاسخ نیافتی؟ عرض می‌کند: به استنباط عقلی خویش حکم می‌نمایم.

امام باقر - علیه السلام - نیز به ابان^۲ صحابه بزرگوارشان اذن داده‌اند «در مسجد مدینه بنشینید و برای مردم فتوا بدهد.» مهم این‌که فرموده‌اند «دوست می‌دارم که در شیعیانم همچون توئی دیده شود.»^۳

اجازة امامت: نوشته‌ای است که صلاحیت شخصی را برای امامت جماعت مؤمنین تائید می‌نماید، در معنا گواهی دادن بر عدالت و صحت قرائت اوست.

اجازة تعدی امور حسبه: این نوع اجازه سند معتبری است که صلاحیت شخصی را

۱. می‌توانید به لمعه شهید اول، شرح لمعه شهید ثانی، شرایح محقق اول و جواهرالکلام علامه فقیه حاج شیخ محمدحسن نجفی مراجعه نمایید.

۲. ابان بن تغلیب بن ریاح که بعضاً نقل کرده‌اند (اعیان‌الشیعه: ۹۶/۲) ریشه در قبیله «کنده» داشته. (اختصاص شیخ مفید: ۲۴۹) کنیه‌اش «ابوسعید» (اللباب فی تهذیب الانساب: ۱۱۵/۳) یا «ابوامیمه» (اعیان‌الشیعه: ۳۲/۵) که با اطلاع قبلی امام در سال ۱۴۱۵ وفات کرده است (رجال ابی داود: ۲۹). امام صادق (ع) در مرگش فرموده‌اند: «خداوندا او را رحمت کندا به خدا قسم مرگ ابان قلبم را به درد آورده است.» (رجال نجاشی: ۱۰ تا رجال کشی: ۲۱۲).

۳. فهرست طوسی: ۱۷، رجال نجاشی: ۷، جامع‌الرواة: ۹/۱.

در مداخله امور حسبه - کارهائی - که خداوند می‌خواهد همیشه در جامعه برقرار باشد، مانند دریافت حقوق شرعیه - خمس و زکات - و به‌مصرف رسانیدن آنها در موارد خود و حفاظت از موقوفه‌هایی که متولی خاص ندارند، و نگهداری از اموال مسلمانی که غایب یا قاصر است. در زمان غیبت امام - علیه‌السلام - فقیه عادل متصدی این امور می‌باشد و می‌تواند کسی را که شایسته بدانند برای رسیدگی و انجام این امور تعیین کند و به‌او اجازه تصدی امور حسبه بدهد.^۱

اجازه روایت حدیث: یکی از نتایج فراگرفتن و تحصیل علوم مربوط به حدیث دریافت «اجازه» به‌شمار می‌رود که از دیر باز بین علمای امامیه متداول و متعارف بوده است. و تنها افراد معدودی - از غیر شیعه - آنرا منع کرده‌اند. که دلایل آنان برای عدم جواز مطلق اجازه کافی نیست. از طرفی چنین روشی سیره معصوم - علیه‌السلام - بوده است، چنان که نخستین بار حضرت امام صادق - علیه‌السلام - به‌شخصیتی از اجله صحابه می‌فرمایند: «به‌نزد ابان تغلب برو که همانا او حدیث بسیاری از من شنیده است، هر چه از من برای تو روایت نمود، تو آنرا از من روایت کن.»^۲

این اذن ادامه یافته و سبکی از اجازه گردیده، به‌صورت سنت درآمده، به‌روشی خاص نگارش می‌یابد.

اجازه روایت کتاب: دارنده چنین اجازه‌ای، می‌تواند صحت سند معتبری است که صحت انتساب کتاب‌ها را به‌مؤلفین گواهی کند و از وقوع تحریف و تصحیف در متون آنها جلوگیری به‌عمل می‌آید.

اجازه قرائت قرآن: علم قرائت از علوم مهم قرآن مجید است که در طول تاریخ مورد اهتمام و عنایت خاص مسلمین بوده، از جمله کسانی که چنین اجازه‌ای دارا بوده‌اند فقیه شیعه شیخ شمس‌الدین محمدبن مکی عاملی شهید اول می‌باشد که اجازه او معنعن تا رسول خدا - صلوات‌الله علیه و آله - می‌رسد.^۳

اجازه استخاره: چون بعضی از بزرگان امامیه اجازه در استخاره کردن برای غیر را

۱. مکاسب شیخ اعظم انصاری: ۱۵۴.

۲. رجال نجاشی: ۱۰.

۳. بحارالانوار: ۲۰۱/۱۰۷، الذریعه: ۲۴۸/۱.

طبق دلایل و شرائطی خاص لازم می‌دانند، به‌همین اعتبار اقدام به‌دادن شفاهی یا کتبی آن کرده‌اند.

اجازة دعا: از جمله مواردی است که صوفیه توانسته‌اند به‌جهت نقل آن در متون اجازات سوءاستفاده کنند و بگویند سالک اگر ذکر و دعائی را بدون اجازة مرشد متذکر باشد بی‌تأثیر است. در صورتی که ادعیه مأثوره به‌خودی خود اذن عام دارد، ولی لابد به‌لحاظ حفظ سنت و این‌که غیراهل فن به‌چنین مهمی مداخله ننمایند، افرادی نظیر محقق بزرگ مرحوم شیخ علی بن عبدالعالی که به‌شیخ محمد اصفهانی جد مادری پدر علامه مجلسی نسبت به‌دعای صباح و دعای سمات اجازة داده است.^۱

اجازة خرقه: از قرن چهارم و پنجم در پس جعل عبدالرحمن سلمی صاحب طبقات الصوفیه، بین متصوفه معمول گردید جهت اتصال صوفیان فرقه‌ای اجازة‌ای که گویای خرقه‌پوشی باشد نوشته شود. و آن را بدون این‌که دلیل و برهانی تائید کند، به‌ساحت قدس معصوم برسانند تا به‌مسندنشینی در تصوف فرقه‌ای مشروعیت داده باشند. بعدها این سند را که جهت خرقه‌پوشی نوشته می‌شد، با اعمال نظری غلط توضیح دادند، منظور از خرقه، دوش‌اندازی نیست که روساء فرقه‌های صوفیه مورد استفاده قرار می‌دهند، بل اشاره به‌اذن ارشاد و هدایت، تلقین ذکر که نوعی بدعت در دین است می‌باشد.^۲ که البته از دوره قاجار با نوع جعل آن مواجه می‌شویم؛ مانند اجازة‌ای که جهت شیخ کاظم اصفهانی معروف به‌سعادت علی‌شاه رئیسی از روساء فرقه نعمة‌الله گنابادیه ارائه داده‌اند.^۳

با این مقدمه کوتاه‌تر از فشرده که فقط به‌طور فهرست‌وار به‌انواع اجازات مرسوم در اسلام اشاره کردیم، به‌شناسائی اجازة شیخ احمد احسائی می‌پردازیم. آقای عبدالمجید موسوی قره‌باغی در شرح احوالی که زیر نظر حاج زین‌العابدین خان کرمانی رئیس وقت

۱. بحار الانوار: ۸۴/۱۰۸.

۲. برای شناخت نمونه‌هایی از آن به‌روضات الجنان و جنات الجنان تألیف حافظ حسین کربلانی و دو رساله عرفانی از نجم‌الدین کبری و بحرالمحیط رجوع شود.

۳. دلیل جعل بودن در کتاب‌های «فرقه صوفیان» تألیف آقای سید محمد محدث، «در کوی صوفیان» تألیف آقای سید تقی واحدی، «خرقه مستوجب آتش» تألیف آقای سید محمد حسین فقیه ایمانی آورده شده است.

شیخیه تدوین نموده، می‌نویسد: شیخ احمد احسانی «از مرحوم حاج سید مهدی بحرالعلوم اجازه روایت خواش کرد و سید چون شیخ را نمی‌شناخت برحسب مرسوم پرسید تصنیف و تألیف چه دارد؟ شیخ اوراق چندی را که در شرح تبصره مرحوم علامه حلی مرقوم داشته بود ارائه داد و این اوراق در نظر بحرالعلوم پسند افتاد به‌شیخ گفت: تو سزاواری به‌من [اجازه] بدهی، پس اجازه نوشت.»^۱

نخست باید گفت بعید به‌نظر می‌رسد با بودن شخصی که تقاضای اجازه کرده است، بگویند اگر تألیف و تصنیفی دارید بیاورید تا براساس آن اجازه نوشته شود. اصولاً رسم چنین بوده است با تقاضا کننده اجازه، مذاکره علمی نمایند. علاوه از شخصیت عظیم‌الشانی چون بحرالعلوم بعید به‌نظر می‌رسد به‌کسی بفرمایند: «تو باید به‌من اجازه دهی!» لکن دوباره اجازه‌ای جهت او بنویسد. خصوصاً این‌که اصولاً چنین روشی زمانی به‌کار می‌برند که مصمم هستند اجازه‌ای قلمی نکنند. و لذا چون چند سطری کوتاه در این زمینه به‌قید تحریر در آورده‌اند.^۲

نتیجه می‌گیریم جمله «تو سزاواری به‌من اجازه بدهی»، از جمله حرکات زشت و ناپسندی است که پیروان شیخ احسانی در خیلی از موارد جهت تجلیل او مرتکب شده‌اند. و اما منظور از طرح چنین بحثی: اگر بخواهیم به‌تحلیل اجازات صادره از ناحیه بزرگان حوزه نجف که به احسانی داده‌اند بپردازیم و بدانیم کاربرد اجازات صادره در چه حدی است، باید به‌دو موضوع حائز اهمیت که به‌آن کمتر توجه شده دقت نظر داشته باشیم:

یکم: اجازات جنبه تخصصی دارند و صاحب اجازه را به‌همان تخصص تایید می‌کند، تا تخصص خود را در اختیار فرد و جامعه بگذارد. مانند اجازاتی که پیرامون روایت حدیث و قرائت قرآن و استخاره یا نظیر این‌ها نوشته شده و می‌شود. هرکس در هر

۱. مجله یغما سال ۱۲ ش ۹ - دیماه سال ۱۳۴۰ صفحه ۴۴۰. البته باید متذکر شد که احسانی از مرحوم شیخ حسین بحرانی و رازی آل عصفور و شیخ احمد بحرانی و میرزا مهدی شهرستانی و مرحوم سیدعلی آقا طباطبائی و شیخ جعفر بن شیخ خضر نجفی اجازه روایت داشته که صورت آن‌ها آخر کتاب در شرح حالات شیخ احسانی به‌طبع رسیده است.

۲. علامه محدث ملاآقا بزرگ تهرانی در کتاب گرانقدر «الذریعه» می‌نویسد: «اجازه مزبور مختصری بیش نیست و سال تاریخ آن ۱۲۰۹ هجری است.»

رتبتی به هر شکل و قیافه، منصب و عنوانی از دانش دین را آموخته داشته باشد، به اعتبار آن دانش اجازه دریافت می‌دارد، به همین خصوصیت از اولیاء اتقیاء بودن شرط دریافت اجازه نیست بلکه اشقیاء هم به لحاظ تخصص مدرک تحصیلی علوم را که فراگرفته‌اند می‌توانند دارای اجازه باشند، زیرا این اجازات برای دارندگان آن شأنیت علمی نه معنوی دارد.

دوم: اجازاتی است که شأن علمی عالی دارند و به همین اعتبار عوام مردم برای پی بردن به وظائف دینی خود به صاحب آن رجوع نموده، رأی او را عیناً نظر امام - علیه السلام - می‌دانند. که موضوع تقلید در کنار همین استغنائی علمی فقیه و نیازمندی مبرم غیرمجتهد مطرح می‌شود. این‌گونه اجازات به «اجازة اجتهاد» شهرت دارند. استادی که اول شخصیت مرکز علمی اسلامی شیعی است، شاگرد خویش را که دارای قوه رفیعة استنباط احکام از ادله اربعه شده است به جامعه معرفی می‌کند.

آنچه در این جایگاه می‌باید مورد توجه قرار گیرد و از اهمیت خاص برخوردار است، موضوع ملکه عدالت می‌باشد که اگر امام جماعت یا مجتهدی دارای این نعمت نبود، بدون تردید. اگر هم امام جماعت است، نمی‌شود به او اقتدا کرد. و اگر از نظر علمی مجتهد جامع‌الشرایط باشد لکن در مقام عدالت تعریف نگردد، جایزالتقلید نیست؛ اگر چه مراتب علمی او به تائید عالی‌ترین مقامات علمی رسیده باشد. زیرا برای فرد یا افرادی مسلم گردیده از نعمت عدالت که شرط اصلی مقتدا قرار گرفتن به شمار می‌رود بی‌نصیب است.

و ما در تاریخ اسلام عزیز با افرادی که در علوم اسلامی دارای فوق تخصص بوده‌اند لکن از عدالت نصیب نداشته‌اند مواجه بوده و هستیم. برای نمونه می‌توان از حسن بصری نام برد که نسبت به او فضائل‌سازی‌ها نموده‌اند، لکن علی بن ابیطالب - سلام الله علیهما - یگانه امیرالمؤمنین عالم اسلام به او فرموده‌اند «برادرت شیطان»^۱ به هر تقدیر آنچه در ارتباط با اجازات، از ناحیه مقامات عالی دینی، شرف صدور

۱. برای شناخت او به کتاب «حسن بصری چهره جنجالی تصوف» تألیف آقای مهدی عمادی، از انتشارات کتابخانه سنائی تهران رجوع شود.

یافته، باید گفته شود این مهم است، اجازات نشان دهنده مراتب علمی شخصی که اجازه به نامش نوشته شده است می‌باشد؛ لکن زمانی گویای شأن معنوی صاحبش محسوب می‌شود، یعنی می‌تواند به استناد آن در مقام مقتدائی قرار گیرد که به اصل عدالت مزین باشد. چنان‌که تاریخ گواه این حقیقت است، آن‌گاه که اجازه دارانی نظیر ابوالفضل برقی پنهان‌های عقیدتی درون خود را برملا کردند، مطالبی در قالب معارف اسلامی لکن کفرآمیز را به زبان آوردند، همان شخصیت‌های علمی که برای چنین اشخاصی اجازه صادر کرده‌اند، یا اگر در قید حیات نبودند، دیگران که در مقام پیشوائی قرار داشته‌اند، بدون توجه به اجازه، صاحب منحرف شده او را به استناد مبانی فقهی از جامعه اسلامی طرد کرده، هرگونه رجوع به او را جایز ندانسته‌اند. که بهترین مصداق آن شیخ احمد احسائی است. زیرا زمانی که شخصیت‌های فرزانه عصرش متوجه شدند به‌کجراهه کشیده شده، خود و اندوخته‌های علمی خویش را در خدمت تائید و ترویج موضوعات الحادنی قرار داده است، بدون هیچ ملاحظه‌ای فتوا به انحراف او داده‌اند. به طوری که به ثبت تاریخ رسیده است. حتی ارتباط پدر و فرزندی هم در این رابطه نادیده گرفته شده، فرزند شیخ احمد احسائی نیز با پدر، همان برخورد را می‌نماید که پاسداران کیان تشیع نمودند. پس ارزش اجازات به موقعیت اعتقادی دارنده آن می‌باشد. اگر برفرض محال اجازه دهنده، معصوم - علیه‌السلام - باشد، لکن اجازه گیرنده از حریم ایمان خارج گردد، آن اجازه چون به شرط ایمان و سلامت اعتقادی صادر گردیده، وقتی دارنده‌اش از حیطة ایمان خارج گردید، سلامت اعتقادی را از دست داد، اجازه که به شرط ایمان صحیح شرف صدور یافته، به خودی خود باطل خواهد شد. که چنین حقیقت غیرقابل انکاری درباره شیخ احمد احسائی ثابت است.

ازدواج

در پی فرار از طاعون

تقریباً پس از بیست سال اقامت و هم‌جواری معصومین - علیهم‌السلام - در عتبات عالیات، در سال ۱۲۰۹ که تقاضای اجازه روایتی از علامه فقیه پارسا مرحوم سیدمهدی

بحرالعلوم^۱ نموده بود، با شیوع مرض طاعون در کنار مردمان ضعیف الایمان که اعتکاف در جوار امامان - علیهم السلام - را حصن حصین نمی ساختند، و «هرکس به گوشه‌ای فرار می نمود، شیخ هم به طرف وطن خود مراجعت»^۲ کرد.

عجب می نمایاند کسی که قائل است امورات الهی به امامان تفویض گردیده، آنان را رازق و خالق و... می شناسد، و همگان از عصر او تاکنون او را به همین ارادتمندی و اعتقادات به امامان تجلیل و تکریم کرده اند، و به لحاظ چنین شایستگی واجب التعظیمش دانسته اند، چطور به هنگام بروز طاعون، فرار از جوار ائمه طاهرین - علیهم السلام - را برقرار ترجیح می دهد! در صورتی که بوده اند مؤمنانی در چنین مواقعی بر حریم ائمه آل البیت - علیهم السلام - پناهنده شده اند و سلامتی خویش را از هرگونه بلیه و خطری دور نگاه داشته اند. باید پذیرفت در چنین مواقعی است که آدمی متوجه می شود نقل کننده های فضائل امامان نظیر شیخ احمد احسانی که آن ذوات مقدسه را «علل اربعه» خلقت دانسته اند و برای اثباتش تقریر و تحریر نموده اند، ادعائی دور از یقین و اعتقاد داشته اند و دارند. در حقیقت به آن چه اشاعه داده اند باور قلبی نداشته، بلکه با نقل فضائل ائمه - علیهم السلام - کسب شهرت و آوازه نموده اند. به زبان عوام، معصومین را خرج شخصیت خویش کرده، به این وسیله از تنگه گمنامی عبور نموده، به مقصود، که خود مطرح کردن است دست یافته اند.

شیخ احمد احسانی در همین سفر که از ترس طاعون، مانند دیگرانی از عوام الناس، فرار به سوی «الحساء» را برقرار در «عتبات» ترجیح داده، در حقیقت «الحساء» را از مشاهد مشرفه کربلا و نجف، سامرا، و کاظمین امن تر تشخیص داده بود. در سن ۴۳ سالگی به وطن مراجعت نموده، با «زنی از آل عصر»^۳ که نخستین همسر شیخ بود^۴ ازدواج می کند. پس از چند صباحی در حالی که دارای اطفالی هم بوده است به «بحرین»

۱. علامه محدث رجالی آقابزرگ تهرانی در الذریعه این سال را زمان تقاضای اجازه از بحرالعلوم دانسته اند.
 ۲. مجله یغما سال نهم - ش چهاردهم / دیماه / ۱۳۴۰، ص ۴۰.
 ۳. مجله یغما با همان مشخصات ماقبل: ۴۱ قابل تذکر است «آل عصر» همان طایفه شیعه «آل عصفور» بحرین می باشد. که به نام جد اعلای خود عصفورین احمد بن عبدالحسین بن عطیه خوانده شده اند.
 ۴. شیخگیری بایگیری: ۱۷.

کوچ می‌نماید و مدت چهار سال^۱ در آن جا می‌ماند. تا در ماه رجب ۱۲۱۲ دوباره به عتبات عالیات مشرف می‌شود. متأسفانه از این دوره اقامت او، اطلاعات کافی در دست نیست.

خشم علماء بصره

پس از چندی همجواری با امامان نجف و کربلا، کاظمین و سامرا، بصره را جهت مسکن دائمی خویش انتخاب نموده، در محله «جسدالعید» رحل اقامت می‌افکند، در همین ایام که برای اولین بار در جاهای مختلف عباراتی معماگونه و مرموز^۲ در بین مردم به‌زبان آورده، به شرح و بسط آن می‌پردازد. مردمان چون بدون هیچ سابقه ذهنی و نخستین بار این مطالب نوظهور او را می‌شنیدند، به‌عالمان دینی خود که پیشوایان مذهبی بصره به‌شمار می‌رفتند انتقال داده، جویای صحت آن می‌شدند.

مدت زمانی از نقل مطالب مرموزانه معماگونه او نگذاشته بود که اشاعه آن بین عوام مردم، موجب خشم علماء بصره گردید و زمینه برخورد تند شیخ محمدبن مبارک قطفی احسانی حاکم آن سامان با شیخ را فراهم آورد، لکن زیرکی خاص شیخ که از جمله خصوصیت‌های چنین اشخاصی است، در بحران‌آفرینی که می‌رفت به‌ضرر جانی و بی‌آبرویی دینی او ختم شود، توانست با ترک بصره به‌سوی «قریه‌الجبارات» و «تنویه» به‌این ماجرای بسیار خطرناک خاتمه دهد.

در همین ایام که شیخ احسانی متوجه خطر اظهار عقیده‌اش شده بود، یقین حاصل کرد فعلاً هیچ‌گونه زمینه‌ای برای طرح افکار و عقائد بی‌سابقه‌اش که با مبانی اسلامی خاصه شیعه، سازگار نیست وجود ندارد، به‌همین لحاظ در پی تقاضای سید عبدالمنعم بن سیدشریف جزایری که از علماء آن سامان بود در سال ۱۲۱۹ قمری به‌قریه شخصی او رحل اقامت افکند^۳. دو سال دور از جنجالی که در بصره به‌پا کرده بود، در انزوای کامل، به‌تعبیر آن‌هائی که شرح احوال احسانی را نوشته‌اند به‌ریاضت پرداخت

۱. همان مأخذ لکن اگر سال خروج از عتبات را ۱۲۰۹ بدانیم و مراجعت به کربلا را ۱۲۱۲ مدت اقامت در بحرین سه سال می‌شود.

۲. دائرةالمعارف تشیع: ۵۰۰/۱.

۳. شیخگیری بایگیری: ۱۷.

لکن دوره این اقامت بیش از یک سال به طول نکشید. با سرودن قصیده‌ای پیرامون بدی آب و هوا، مهم‌تر مردم آن دیار، خانواده‌اش را به فرزند خود شیخ علی سپرده، به همراه فرزند دیگرش شیخ عبدالله به «سوق الشیوخ» رفت. پس از دیدار با شیخ محمدتقی فرزند دیگرش، عبدالله را جهت ادامه تحصیل به او سپرده، خود به بصره مراجعت کرد.^۱

زیارت امام رضا (ع)

بهانه‌ای برای اقامت در ایران

به موضوع بسیار حساس و بااهمیتی که در تدوین احوال و شناخت، بل ماهیت شیخ احسانی کمتر و شاید اصلاً توجه نشده است، مسأله مسافرت‌های کوتاه و پی در پی او به نقاط مختلف ایران و عراق عرب است که نمی‌توان از کنار آن به‌طور عادی و بی تفاوت گذشت. زیرا به‌طور حتم و یقین این گشت و گذارهای غیرعادی، به‌منظوری صورت می‌گرفته است که کمترین تأثیر و فایده آن، آشنائی با مردمان مختلف در نقاط گوناگون بوده که بعداً می‌توانسته زمینه مرید و مرادی را هم فراهم آورد.

شیخ احمد احسانی با برنامه‌ریزی بسیار دقیق و حساب شده، در هر کجای از عتبات عالیات، بصره، بحرین و احساء حتی قراء و قصبات اطراف آن شهرها، خود را مطرح کرده، یاد و خاطره‌اش را در جمع مردمان، مانند حادثه‌ای فراموش نشدنی باقی گذارد. و آن‌گاه که یقین حاصل می‌کرد یادش چیزی نیست که از خاطرهای مردمانی که در جمع آنان زندگی می‌کرد محو شود، جانی دیگر را برای سیاحت، در حقیقت تأمین منظوری که در سر داشت انتخاب نموده، به بهانه‌هایی که از قبل شناسائی کرده بود مورد بازدید قرار می‌داد. به سال ۱۲۲۱ قمری، در حالی که ۵۵ سال بیش نداشت به اتفاق زنان و فرزندان و چند تن از نزدیکان خود به بهانه زیارت حضرت علی بن موسی الرضا - علیه السلام - وارد ایران شده، در یزد رحل اقامت افکند. مرحوم شیخ جعفر بن شیخ خضر نجفی که از مشاهیر علماء شیعه به‌شمار می‌رفت، و در سنه ۱۲۰۹ به شیخ احسانی اجازه روایت داده بود، قدم شیخ را گرامی داشته، او را تجلیل نمود. پس از

مدت زمانی کوتاه، شرافت عتبه بوسی حضرت علی بن موسی الرضا - علیه السلام - نصیبش شده، آن‌گاه که به فرض زیارت نائل آمد، با همراهان به یزد مراجعت نموده، پس از تجدید دیدار دوستان و آشنایان یزدی، زمزمه بازگشت به بصره را به زبان‌ها افکند، تا بدین وسیله به میزان علاقه اهالی یزد نسبت به خود پی برده، همان را بهانه ادامه اقامت در یزد قرار دهد، و چون یزدیان شیخ را به اقامت در یزد مجبور کردند^۱، او دعوت ایشان را پذیرفت. تنی چند از خانواده خود را با شیخ علی و همراهان از مسیر اصفهان و شیراز روانه بصره کرد و خود با یکی از زنان اقامت کرده، مشغول بحث و درس و وعظ شد. کم‌کم آوازه‌ای به هم زد، نظریاتش که سابقه اسلامی در جامعه دینداری نداشت، با مخالفت و موافقت کسانی که بر اثر گشت و گذارهای او فراهم آمده بودند به اطراف و اکناف انتقال داده شده، زمینه توجه را نسبت به او فراهم آورد.

دعوت شاه

و عطایای ملوکانه به شیخ

اشاعه افکار و عقائد به ظاهر اسلامی احسانی که با مبانی دین مبین اسلام ناسازگار بود، نه تنها مؤمنین تربیت یافته مجالس معارف عالمان را متحیر کرده بود، بلکه موجب نگرانی شخصیت‌های روحانی شده، رفته رفته به صورت معضل دینی درآمده، حتی به صلاحدید مقامات روحانی، در منابر و مجالس تدریس حوزه‌ها، جهت مغایر بودن این نوع افکار با مبانی اسلامی، به مقتضای زمان و مکان و افراد سخن گفته می‌شد.

دربار قاجار که با به سلطنت رسیدن فتحعلیشاه محل رفت و آمد غریبه‌های غیروطنی و دینی نیز شده بود، و تفکر تضعیف روحانیت، در حقیقت تشیع - بدون این‌که مسئولان حکومتی غیروابسته مطلع باشند - دنبال می‌شد، و به اعتبار این خصوصیت‌ها بود که نتیجه گرفته‌اند: «دربار قاجار را رسم بر آن بود که برای مقابله سیاسی زمینه دوستی را با اهل دین برقرار می‌ساخت روی همین اصل^۲. مسأله شیخ احمد احسانی بهترین

۱. مجله یغما: شماره نهم سال چهاردهم، دیماه، ۱۳۴۰، ص ۴۴۲.

۲. تاریخ جامع بهائیت چاپ دهم: ۳۶

سوژه‌ای بود که می‌توانست هم مقدمهٔ بلوای دینی موردنظر روس و انگلیس و فرانسه باشد، و هم زمینه‌ساز مسلکی وابسته به قدرت‌های شیطنی ضداسلامی آن روز محسوب شود. به همین لحاظ‌ها چون موضوع شیخ احسانی به‌دربار، نهایتاً فتحعلیشاه رسید، اطرافیان وابسته به‌غریبه‌ها به‌طوری که حساسیت برانگیز نشود، شاه قاجار را برای دعوت و دیدار احسانی تحریک کردند تا فتحعلیشاه مکتوبی به‌مضمون ذیل جهت شیخ ارسال داشت:

«اگر چه مرا واجب است که به‌زیارت آن مقتدای انام و مرجع خاص و عام مشرف شوم، چرا که مملکت ما را به‌قدوم بهجت لزوم خود منور فرموده، لیکن مرا به‌جهاتی مقدور نیست و معذورم. و اگر بخواهم خود روانه یزد گردم، لااقل باید ده هزار نفر سرباز همراه آورم. و شهر یزد وادی است غیرذی ذرع، و از ورود این قشون، اهل آن ولایت به‌قحط و غلامتلا خواهند گشت و آشکار است که آن بزرگوار راضی به‌سخت‌پروردگار نیست، و الا من کمتر از آنم که در محضر انور مذکور گردم، چه جای آن که نسبت به‌آن بزرگوار تکبر ورزم، پس از وصول این مکتوب، هرگاه ما را به‌قدوم میمنت لزوم سرافراز فرموده، فهوالمطلوب و الاخود به‌ناچار ارادهٔ یزد خواهم کرد.»^۱

پی‌بردن به‌علل و جهات این همه دل‌باختگی، از پادشاهی که دوران سلطنتش با رخدادهای ظالمانه توأم بوده است، آن هم نسبت به‌روحانی تازه‌واردی که کوچک‌ترین آشنائی با او نداشته، از جمله موضوعاتی به‌شمار می‌رود که می‌تواند ترسیمی از حساس‌ترین فرازهای زندگی شیخ احسانی باشد. از طرفی اصرار پادشاه در دعوت از یک شخصیت روحانی ناآشنا، که اظهار افکار و عقائدش با مخالفت عالمان دینی و طبقهٔ مؤمنین مواجه گردیده، بدون تردید با جهات و عللی همراه بوده که کوچک‌ترین آن، مطرح نمودن شیخ در مقابل دیگر علمائی بوده که خطاها و لغزش‌های دینی - سیاسی دربار را به‌هنگام ضرورت تذکر می‌دادند، در حقیقت مانع تسلط کامل قدرت‌طلبان روس و انگلیس بر دربار می‌شدند. و مهم‌تر این‌که رفت و آمد با دربار را در شأن

۱. شیخی‌گری و بابی‌گری: ۱۸. شرح حال شیخ عبدالله: ۲۴. کشکول حاج سیدعلی میدی: ۲۰۹، هزار واقعه تاریخ / علی جان کاشانی: ۱۹۸

روحانیت نمی دانستند. عالمانی که شاه را غاصب می شناساندند و به مؤمنین تفهیم کرده بودند مصوبات حکومتی با اذن حاکم شرعی قابل اجرا می باشد، و بدون هیچ بیم و هراسی اگر خلاف شرعی صورت می گرفت تذکر می دادند. چنانکه نوشته اند فتحعلی شاه به لحاظ چنین جو حاکمی در آغاز حکومت، از میرزای قمی اجازه گرفته است.

به هر روی ارادتمندان شیخ احسانی که شرح احوال او را به قلم کشیده اند، بدون این که دلیلی ارائه دهند، متذکر شده اند «دعوت پادشاه ایران کار را بر شیخ دشوار نمود و تصمیم گرفت یزد را از مسیر اصفهان و شیراز به جهت رفتن به بصره ترک کند. یزدیان آن گاه که از تصمیم شیخ مطلع شدند، به منزلش اجتماع نمودند و به زبان آوردند اگر شیخ آنچه اتخاذ کرده عملی سازد، بدون تردید اهالی یزد مورد غضب شاه قرار گرفته، که شاید پندار اهل یزد موجب چنین مسائلی گردیده است»^۱.

اگر بخواهیم علت عدم تمایل شیخ در ملاقات پادشاه را بررسی کنیم، نخست می باید مبداء و منشاء این موضوع را شناسائی نمائیم که به رساله احوالات شیخ به قلم فرزندش شیخ عبدالله مربوط می شود. در چنین مواقعی عجب نیست اگر بگوئیم به جهات قرابت، دروغی طرح کرده، تا بازار قهرمان زندگی خویش را برای همیشه ی تاریخ گرم نگاه دارد. بلکه از سیاق آنچه به قید تحریر در آمده فهم می شود، اگر هم چنین واقعه ای به وقوع پیوسته باشد، بدون تردید صلاح دیدی بوده است که شیخ احمد به لحاظ چشم گیرتر نمودن موقعیت خویش این اوضاع را به وجود آورده. و هم این که مبادا مردمان از راز اشتیاق او به دربار قاجار آگاهی یابند. در معنا اگر حقیقت امر همان باشد که شیخ عبدالله نوشته است، خواسته دو منظور را تأمین کند: این که برای پدرش موقعیت سازی نماید، و هم در مقابل اعراض علماء از دربار، وانمود نماید اگر شیخ ارتباطی با دربار فتحعلیشاه قاجار داشته، بر اثر اصرار و پافشاری پادشاه بوده است، والا دعوتی دوستانه، بل مریدانه که تولید مشکلی شرعی نماید و برخلاف سیره علماء با دربار محسوب شود نبوده است.

و اگر غیر از آنچه استدلال شد به نظر آید، و به صورت پرسش مطرح شود که شما

برای چنین استنباطی چه دلیلی دارید؟! پاسخ می‌دهیم، شیخ اگر واقعاً تمایل به ملاقات با پادشاه ایران را نداشت، بدون شک پیشنهاد اقامت در دربار را قبول نمی‌کرد. مهم‌تر تحف و هدایای ملوکانه یا حقوق مستمری و... از شاه را نمی‌پذیرفت. به همین دلیل رفتار سیاست‌مآبانه و مزورانه شیخ احسانی، تیری شده که دو منظور را هدف گرفته، اولاً شاه را به ملاقات او حریص‌تر ساخته، و ثانیاً نزد عامه مردم به ارتباط با دربار برخلاف سیره علماء هم عصرش متهم نشود.

به هر تقدیر شیخ با ورود به تهران، از ناحیه رجال سیاسی، امرای لشکری و کشوری مورد استقبال قرار گرفت. در دربار اقامت گزید. و از ناحیه فتحعلی‌شاه یک عباى مرواریددوز و مبلغی هنگفت که رسم پا اندازی شاه بود به شیخ احسانی پیشکش شده و با دستور ملوکانه مستمری برای جنابش معین گردید.^۱

پارسای زاهد سیاستمدار

زه‌د و پارسائی^۲ و سیاستی که از شیطنت نفس برمی‌خیزد و به سیاست منفی مشهور شده است، هیچ‌گاه به رفاقت با یکدیگر تن در نداده‌اند، بل همیشه هرکجا یکی از آن دو به کار گرفته شده، دیگری منفور و منکوب گردیده، تعیین کننده مرتبه ایمانی او و شرافت انسانیش بوده است.

باری هر روز که از اقامت احسانی در دارالخلافة تهران می‌گذشت، بیش از پیش مورد علاقه شاه، شاهزادگان و درباریان قرار می‌گرفت. و مردم نیز به این ارتباط دوستانه تعجب‌انگیز که مخالف برخوردار علماء با قدرت حاکم بود بیشتر دقیق می‌شدند. و هر کس از این همه نزدیکی بین احسانی و پادشاه تفسیر و توجیهی داشت.

گروهی فرصت‌طلب که همیشه در کمین هستند تا وسیله‌ای برای دست یافتن به امورات دنیائی و آبادانی مسائل نفسانی یافته، آنرا پل رسیدن به آرزوهای محال قرار دهند، خود را به عنوان مریدی آن هم شیفته و دل‌باخته به احسانی نزدیک می‌نمودند، تا

۱. دائرةالمعارف تشیع: ۵۰۰/۱.

۲. مرتضی چهاردهی او را با این القاب جامی اندازد (شیخی‌گری بابی‌گری: ۱۰)

در زمان مناسب از این عرض ارادت و تقرب بهره‌گیری کنند. این طیف از جامعه که نه مشروعیت سلطنت پادشاهی برای ایشان مهم است و نه این‌که چرا فردی در لباس روحانیت برخلاف سیره سلسله جلیله با صاحبان زر و روز ارتباطی دوستانه دارد، علاوه بر این‌که خواسته‌های خویش را تأمین می‌کردند، موجب گرمی بازار احسائی نیز به‌شمار می‌رفتند. در حقیقت زمینه‌گرایش و توجه بیش از پیش دربار را فراهم می‌آورند. در همین زمان اقامت شیخ احمد احسائی در دربار که عده‌ای جهت تقرب به دربار و جلب توجه شاه نسبت به شیخ تظاهر به ارادتمندی می‌کردند تا شاید با خطاب فلان‌الدوله و فلان‌السلطنه از حاشیه‌نشینی سودی برده، با تحف و هدایای گرفتاران، گره از کار بسته‌آشنایان بردارند، خاطر شیخ را پریشان کردند، به‌حدی که فتحعلی‌شاه متوجه شده به شیخ احمد پیشنهاد می‌دهد: «اگر میل مبارک به اقامت طهران باشد، خانه‌ای تعیین شود؟»

شیخ در جواب می‌گوید: «اگر من در جوار سلطان باشم باعث تعطیل امر سلطنت خواهد شد!» شاه سبب می‌پرسد، او می‌گوید: «آیا با احترام و عزت بایدم بود یا با خواری و ذلت؟» پادشاه جواب می‌دهد: «با کمال عزت و استقلال و جلال باید زیست کنید، رضایی به‌جز رضای آن بزرگوار و سخطی جز سخط او نیست.»

شیخ می‌گوید: «سلاطین و حکام به عقیده من تمام اوامر و احکام را به‌ستم جاری می‌کنند! و چون رعیت مرا مسموع‌الطاعه دانسته، در همه امور رجوع به‌من کنند، پناهنده خواهند گشت، حمایت مسلمانان و انجام حاجت ایشان نیز بر من واجب، چون در محضر سلطنت میانجی‌گری کنم، خالی از دو صورت نیست»^۱ شما از تقاصیر آن‌ها عفو کنید امر سلطنت تعطیل ورزد، و اگر [شاه] حرف اینجانب را نشنود، خواری و ذلت بخشد.»^۲ پس «بهتر به‌حال شما و من آن است که در شهر دورتر به‌سر برم. چرا که این همه بلاد متعلق به‌شما است، هر جایی که باشم جوار شماست.»^۳ دقت به‌آن‌چه بین شیخ احمد احسائی و پادشاه رد و بدل شده، ما را متوجه موضوعاتی مهم و حائز اهمیت

۲. مجله یغما با مشخصاتی که قبلاً ذکر شد: ۴۲۲.

۱. شیخی‌گری بابی‌گری: ۲۰.

۳. دلیل‌المتحیرین از کاظم رشتی.

می‌سازد:

۱- شیخ زاهد پارسا!! با علم به این که «سلاطین و حکام تمام اوامر و احکام را به ستم جاری می‌کنند»، دعوت شاه ایران را پذیرفته، مدتی از خوانی که با صدور احکام ظالمانه تأمین شده استفاده کرده است.

۲- شیخ زاهد پارسا!! به جای ماندن و دفع ستم از مظلومان، مهم‌تر به اتمام امور مسلمین پرداختن، که رسول خدا فرموده‌اند: «هر که فریاد و استغاثه مرد مسلمانی را بشنود و اجابتش ننماید مسلمان نیست»^۱ ترجیح داده با طرح سیاستمداران‌های که به نفع شاه و خود او بوده، آن هم به صورت ظاهر از دربار کنار باشد.

۳- شیخ زاهد پارسا!! همان‌طور که خواندید رفع حاجت مسلمانان، در حقیقت رفع ظلم از ایشان را واجب می‌داند، ولی به خاطر حفظ و بقاء سلطنت و آبروی خود ترک واجب می‌نماید.

۴- شیخ زاهد پارسا!! همان‌طور که کاظم رشتی نوشته، با تملق به شاه می‌گوید: «هرجائی که باشم در جوار شماست» این جمله از یک زاهد و پارسا شایسته است؟! پادشاه که در مدت اقامت شیخ احسانی در دربار به خیال و تصور خویش از تأثیر بخشی مخالفت علماء با حکومت کاسته بود و هم با ورود شیخ به دربار از خطر مقبول نظر عامه واقع شدن او آسوده شده، مهم‌تر با میزبانی دربار از شیخ، آب طهارتی برنجاست‌هائی که مورد استناد علماء محسوب می‌شد ریخته بود، با شنیدن سخنان مزورانه شیخ، به ماهیت او پی‌برده، در جواب گفت: «امر بسته به اختیار»^۲ شماست.

شاه که به ماهیت شیخ پی‌برده بود، سلیقه و روش دینداری او را برخلاف مخالفت‌های نفس‌گیر علماء وقت، در راستای حکومت داری وابسته به سیاست‌های حاکم بردنیا تشخیص داده، به یقین رسیده بود شیخ در حالی که به ظاهر روحانی است، لکن بهترین وسیله برای مقابله با منویات علماء وقت به شمار می‌رود، او را با عبائی ترمه اعلا، مرواریددوزی شده و پولی هنگفت، مهم‌تر حقوق مستمری که با بی‌نیازی از غیر،

۱. اصول کافی: ۲۲/۳، وسائل‌الشیعه: ۵۶۰/۶.

۲. شیخی‌گری بابی‌گری: ۲۰، مجله یغما با همان مشخصات که ذکر شد: ۴۴۲.

روزگار بگذارند بدرقه نموده، عازم یزد شد.

به هر حال شیخ زاهد پارسا!! که به لحاظ اقبال مردمی بیچاره و ستمدیده از عمال قاجار، مورد توجه شاه قرار گرفته بود، در حالی که مردم مظلوم ایران در پی ملجاء و پناه می گشتند، آن‌ها را رها نموده، با خاطری آسوده خود را در اختیار برنامه‌هایی گذاشت که جهت تأمین و اجرای آن انتخابش نکرده بودند. آری نباید فراموش کرد شیخ به این نتیجه رسیده بود اگر برای رفع معضلات و مشکلات مردم واسطه بین آن‌ها و شاه یا دربار و مسئولین حکومتی شود، دستگاه جائر سلطنت دچار آسیب می‌شود و عزت او به ذلت و خواری مبدل می‌گردد. در صورتی که رسول خدا فرموده‌اند: اگر کسی به استغاثه کننده‌ای بی توجهی کند مسلمان نیست، و امام صادق - علیه السلام - نیز فرمایشی دارند که موضوع عزت و ذلت را حل می‌نماید و نشان‌دهنده این حقیقت است که امثال شیخ احسائی که به غلط زاهد و پارسا شناخته شده‌اند، چه خودفروخته‌هایی بوده‌اند؛ حضرت فرموده‌اند: «زاهد کسی است که آخرت را بردنیا برگزیند، و ذلت را بر عزت و خستگی را بر آسایش، و گرسنگی را بر سیری...»^۱

و ما می‌بینیم شیخ دنیا را در ارتباط با دربار بر آخرتی که از حمایت مظلوم آباد می‌شود ترجیح داده، از ذلت و خواری نزد درباریان که به واسطه حمایت از ستمدیدگان فراهم می‌آمد، بر عزتی که از احقاق حقوق پایمال شده مردمانی رنج دیده نصیب می‌شد عوض می‌کند، یعنی درست برخلاف آنچه امام مفترض الطاعه بیان فرموده‌اند.

این عملکرد احسائی که نخواست است به واسطه تقاضاها از حرمت و منزلت نزد درباریان کاسته شود، دلالت بر حقیقتی غیر قابل انکار دارد، که مایل نبوده است بین او و دربار به لحاظ حمایت از حقوق ملت ایران، اختلافی فراهم آید. به همین جهت به طور سیاستمدارانه رندانه، خود را از معرکه‌ای که ارتباطش را با دربار و مردم تیره می‌کرد خلاص نمود. و به همین خصوصیت مزورانه، هم از خزینة حکومت می‌خورد و هم از جیب مردمانی خوش‌باور. آری لقمه‌های دربار عیاش قاجار با شیخ احسائی چنان کرد که شخصاً به آن اشاره نموده گفته است: «تا آنکه مرا گذار به دیار عجم افتاد. با حکام و

ملوک آن بلوک که معاشر شدم و اعتیاد به البسه و اقمشه و اشربه و مساکن ایشان نمودم. پس آن حالت اولی از من مسلوب گشت و الحال ائمه را کمتر در خواب می بینم»^۱

به هر تقدیر درباریان فتحعلیشاهی همان طور که در ورود شیخ، استقبال شایان توجهی داشتند، و در مدت اقامتش در جرگه شاهزادگان با پذیرایی شاهانه از وی، لذت دین به دنیا فروختن را به او چشانند^۲، به هنگام رفتن او نیز بدرقه بی سابقه فراموش نشدنی نمودند.

گزاره گوئی شیخ در وصف خاندان شاه قاجار هرچند جهت شناخت کامل مسلک آورانی که دین آسمانی را پاره پاره می کنند نمی توان آنطور که حقایق وقایع را تدوین نموده اند **طابق النعل با النعل** گفت یا نوشت زیرا تزویر و نیرنگ وابستگان جباران روزگار برناظران حوادث ایام تأثیر منفی داشته، فشار حاکمان سلطه گر که به شکستن قلمها، پاره کردن ورقها، سوزاندن صحیفهها حتی بریدن زبانها و دوختن دهان می انجامید. نه فقط وقایع بیان کننده حقایق را در سینهها به گور برده، بل از مردمانی که باید اخبار و رخدادهای زمان را همانطور که به وقوع پیوسته ضبط کنند ثابت شود بدون کم و کاست به آیندگان انتقال دهند جرأت و شجاعت، مهم تر احساس مسئولیت را می گیرند.

در این معرکه های هولناک تاریخ، سخت تر از آنچه صورت گرفته و انسان واقعاً انسان را از هموعان خود دل زده ساخته، نقش غیرقابل انکار ابناء بشر که متأسفانه انسان هم خوانده می شوند مانند شیخ احمد احسانی و جانشین او کاظم رشتی باشند براساس شهرت غلط به عنوان عالمان با فضیلت مورد توجه عوام الناس قرار گرفته، مهم تر توانسته اند در دین و ایمان عوام رخنه نموده، عملکردشان را ملاک رد و قبول دین بدانند. این طبقه از روحانی نماهای صاحب شهرت غلط که همیشه در تمامی ادیان دارای منصب و جاه و جلالی بوده اند یک روز مانند حسن بصری در مقام فقیه دستگاه حجاج بن یوسف خونخوار، مردم را از قیام بر علیه امویان عیاش بی غیرت بی دین ظالم پیشه باز می دارند و زمانی هم مانند شریح قاضی فتوای خروج حضرت اباعبدالله

۱. قصص العلماء تنکابنی: ۳۷

۲. بهائی گری نوشته کسروی: ۱۷ دیده شود.

الحسین - علیه السلام - را از دین صادر کرده‌اند، گاهی نیز در نقش جنید بغدادی‌ها با اتکاء به خلفاء عوام فریب مزور بنی‌العباس، سند بی‌اعتباری‌های مسلک صوفیه شده، در مقطعی از تاریخ نیز مانند ابن تیمیه خیالبافی‌ها نموده تا امثال محمد بن عبدالوهاب بتوانند با تکرار آن تحریف‌های از دین در مرکز وحی به‌خواست استعمار کهنه‌کار دغلباز انگلیس مسلمانان را به‌جان یکدیگر انداخته، با تخریب حرم جنة البقیع، کربلا و کشتار مسلمانان همان را انجام دهد که وهابیت در تأمین سیاست استعمارگران خون‌آشام می‌نماید. و خلاصه به‌زمان قاجار که روس و انگلیس در پی فتنه‌گرانی بودند، امپراطور عثمانی به‌طور غیرمستقیم شیخ احمد احسائی را جهت تحریف دین و مقابله با نهاد مرجعیت شیعه که استمرار امامت است انتخاب کرده با یک تیر، دو هدف مسلک‌سازی با «رکن رابع» آوری و مشروعیت دادن به‌دربار قاجار که وسیله‌ای برای اعمال اغراض استعمار خارجی بود نشانه گرفت.

شیخ احمد احسائی به‌سبک و روش‌های مختلفی انجام وظیفه کرده تا اندازه‌ای برای امثال خود و مریدانی که داشت مشروعیت از دست رفته‌ی دربار قاجار را احیا نمود. او نه تنها با سکونت در دربار و قبول ماهانه از فتحعلی شاه و شاهزادگان دربار خود را تأمین کرد بلکه با نوشتن نامه‌های متعدد ننگ ارتباط استعمارآبانه خود با دربار قاجار را به‌ثبت تاریخ رساند.

یکی از نامه‌هایی که مدح و ثناء بالابلندی از فتحعلی شاه و خاندان قاجار نموده به‌شرح زیر است او می‌نویسد:

«...چون در زمان سعادت قران دولت جاوید مدت اعلیحضرت ظل‌الله دین پناه اعنی سلطان عدالت گستر و خاقان عطوفت سیر حامی حوزه اسلام و مسلمین، مشید ارکان ملت و دین، مؤسس بنیان مذهب و آئین جامع هردو ریاست یعنی سیف و قلم و مالک هردو یعنی علم و علم عزت بخشای اهل ایمان و وفاق و ذلت قرای اهل طغیان و نفاق، کشت‌زار آمال مؤلف را با رنده سحاب گهرریز روان بدسگال مخالف را سوزنده شهاب شررخیز، معدن فضل و کرم و منبع حزم وهم، دادگر شهریار با عدل و داد و کرم گستر کامکار عطوفت نهادالسلطان بن‌السلطان بن‌السلطان و الخاقان بن الخاقان بن ابوالفتح و

النصر و الظفر ناصرالدین شاه، شاه غازی و فتح‌الله الوید سلطنه و شیدالله بنیان ملکته.^۱ لطمه این گزافه‌گوئی و حمد و ثناء بالابلند احسانی در وصف شاه و خاندانی خوش‌گذران که اسلام و ایران را خرج عیاشی خود نمودند در کنار ادعای احسانی که مدعی است «هروقت اراده کنم به حضور ائمه اطهار مشرف می‌شوم» قابل توجه می‌باشد. زیرا مورد استفاده آنهایی قرار می‌گیرد که پیوسته در صدد هستند با نزدیک سازی دین و حکومت‌هایی نظیر قاجار به امورات جاری و رسوم حکومت‌داری شاهان و حاکمان بنده زر و زور که قلدران یکه‌تاز عرصه میدان سلطه‌گری و غارتگری بوده‌اند مشروعیت دینی دهند و این همان مهمی است که پیشوایان آسمانی و رهبران دینی شیعه پیوسته با آن در ستیز بوده و هستند.

شهرت غلط

تا قبل از تحقیقات بی‌غرضانه محققانه‌ای که پیرامون وقایع زندگی و شناخت افکار و عقاید شیخ احمد احسانی صورت بگیرد، هر کجا نامی از او برده می‌شد، شیخ را به‌دارا بودن انواع علوم از قبیل فقه و اصول، حدیث و طب، نجوم و ریاضی قدیم، علم حروف و اعداد، طلسمات و فلسفه ستوده‌اند. برای نمونه به نظریه‌ای که رجال‌نویسی دارد توجه کنید، او می‌نویسد: «ترجمان حکماء و متألهان و زبان‌عارفان و متکلمان بود، روزگار نقطه سپید پیشانی و فلاسفه دهر را نام و نشانی بود، از مبانی اسرار باخبر و از معانی آثار مستحضر، در این اواخر کسی به پایه معرفت و میزان فهم و مکرمات او نرسیده، با قدم خرم و احتیاط سیر مراتب نمود. با وجودت سلیقه و حسن طریقه پرده از رخسار مطالب گشود، با حقیقتی صافی و معنویتی کافی رشته بیان و بنان در دست اختیار داشت. و با آگهی کامل از عربیت، تخم دانش در سرزمین دل طالبانش کاشت.»^۲

محقق مدقق مرحوم حاج شیخ محمدباقر ساعدی خراسانی، مترجم کتابی که مؤلفش شیخ را با چنین تعبیری ستوده مورد سؤال قرار دادم: شما در این‌گونه مواضع

۱. تاریخ جامع بهائیت / چاپ دهم: ۳۸ به نقل از جوامع‌الکلام: ۲۴۵/۲ چاپ سنگی رحلی تبریز
 ۲. ترجمه روضات الجنات فی‌اصوال‌العلماء و السادات: ۱۳۰/۱.

کتاب که مطالب را به تذکری استنباطی شخصی توضیح نداده‌اید، موافق چنین برداشت‌هایی هستید؟ گفت: اگر می‌خواستم در موضوعاتی نظیر تعریفاتی که مؤلف - روضات الجنات - از شیخ احمد احسائی کرده توضیحاتی بدهم، یقین بدانید کار ترجمه سامان نمی‌گرفت. زیرا این‌گونه موارد که باید با توضیحاتی توأم باشد، کم نیست. البته امثال میرزا محمدعلی مدرس، مانند دیگران جمع بین آرای مخالف و موافق شیخ را نموده، با همان القاب ذکر شده شیخ احسائی را ستوده‌اند، ولی اقرار هم داشته‌اند: «اظهار عقیده در امثال این‌گونه تألیفات ما که فقط برای تراجم احوال و شرح ادوار زندگانی اشخاص نگارش یافته قضاوت ما بین مقاصد خلافیه منافی وضع کتاب بوده.»^۱

خاطر دارم در زمستانی که توفیق دیدار علامه بی‌مثل و نظیر، شیخ محمد صالح حائری مازندرانی در سمنان دست داد، مرحوم آیت‌اله حاج شیخ عبدالحسین لنکرانی از حوصله و استقامت مرحوم آیت‌اله زیارتی در ارتباط با فتنه بهائیت در سنگسر صحبت داشت خطاب به علامه مازندرانی کرده و گفت: عجیب است چرا شیخ احسائی با تعریفاتی که نظیر صاحب «روضات» از او نموده است، مقدمه فتنه کبری بابی‌گری شد؟! علامه فرمود: به دو موضوع باید توجه داشت: اول این‌که او را مقدمه این فتنه کردند و دیگر این‌که صاحب روضات تحت تأثیر مسمومات خود قرار گرفته. بر فرض صحت آن‌چه اشاره کرده، با وجود کاظم رشتی و شاگردانی که هر کدام به نوعی مدعی مقاماتی شدند که مخصوص معصوم - علیه‌السلام - است، فهم می‌شود به القابی که تعریفش کرده‌اند آراسته نبوده، یا در مسیر خلاف استفاده کرده است. که در هر دو صورت دلالت بر اشتباه مؤلف «روضات» می‌باشد.

و آیا به راستی این وصف کردن‌ها دور از غلو و گزافه‌گوئی صورت گرفته است؟! از گفتار مؤلف ریحانة‌الادب چنین مُسَلِّم می‌شویم دیگران در پی امثال مؤلف روضات الجنات رفته‌اند و نخواسته‌اند متوجه شوند آیا فتوکیبی یعنی تعریف‌هایی که از احسائی صورت گرفته با اصل برابر است؟! یعنی شیخ احسائی در خور آن همه تعریف



عکس مجلس انس علامه

و ثناگوئی هست؟! ای کاش! ثناگویان به قاعده «تا مرد سخن نگفته باشد / عیب و هنرش نهفته باشد.» به این توجه داشتند و آن‌گاه که شخص نوشتن و گفتن را آغاز کرد، عیب کفر و هنر نشانه‌های ضد کفر خویش را برملا می‌سازد و برای قضاوت در اختیار فرد و جامعه قرار می‌دهد. شیخ احمد احسائی در برخورد با این موضوع مهم، روشی را اتخاذ نموده که بسیار حائز اهمیت و قابل توجه است، او مدت‌ها از گفتن لب فرو می‌بندد و هنر نوشتن را اگر هم آموخته داشته به کار نمی‌گیرد. در معنا عیب افکار و عقائد و هنر نوآوری - بدعت‌های نوظهور - خویش را از دسترس مردم دورنگاه می‌دارد. ولی وقتی برای نخستین بار در بصره عقده دل می‌گشاید و معماگونه نظریاتش را مطرح می‌کند، به مردم رخصت می‌دهد تا پیرامون آن‌چه از او شنیده‌اند که با باورهای دینی آنان سازش ندارد بیندیشند. یا مورد بررسی و پژوهش قرار داده، به تائید پیشوایان مذهبی رسانده، سپس بپذیرند.

اینجاست که حقیقت القاب و عنوان‌های به او داده شده فهم می‌شود، اگر عقائد و افکار او به تائید مبانی اسلامی برسد، حتماً آن همه تعریف و تمجید شأنیت پیدا می‌کند، یعنی نخست باید بررسی کرد پس از انتشار آراء و افکار و عقائد او صاحب نظران چه تشخیص داده‌اند، در معنا او را چگونه شناخته، به کلام یا قلم تعریف کرده‌اند.

حاجی ملا صالح برغانی برادر شهید ثالث از شخصیت‌های علمی هم عصر با شیخ احسائی درباره او به واقعه‌ای که دیده است استدلال کرده، می‌گوید: «در خواب شرفیاب حضور نبی اکرم شدم، سنوالاتی از حضرتش نمودم» سپس درباره شیخ احمد احسائی جو یا می‌شود، عرض می‌کند: «نمی‌دانیم که احوال او چون است، از او بعض کلمات کفرانگیز صادر گشته»، آن جناب تبسم نموده، فرمود: «که شیخ احمد غلط می‌کند این سخنان را می‌گوید.»^۱

حکیم نابغه: ملاهادی سبزواری که مدت ۵۳ روز^۲ درس او می‌رفته است، می‌فرماید: «فضل ایشان پیش فضلالی اصفهان نمودی ندارد.»^۳ و آن‌گاه که مطلع می‌شود

۲. حکیم سبزواری: ۶۶.

۱. قصص العلماء / تنکابنی: ۵۲.

۳. همان مأخذ: ۷۰.

ملاّ آقا حکیم قزوینی، کتاب احسانی را شرح می‌کند با کمال تعجب فرموده است: «شیخ احمد [احسانی] را آن پایه و مایه نیست که کتاب او را شخص فاضل تدریس کند.»^۱

ملا عبدالله حکیم زنوزی که به اتفاق هم دوره تحصیلی خود حکیم سبزواری به درس شیخ احمد احسانی می‌رفته پس از امتحان و آزمون شیخ محضر او را ترک گفته، در پاسخ استادش که از او می‌پرسد: شیخ را چگونه یافتی؟ می‌گوید: «عامی صافی ضمیری است.»^۲

علامه حکیم ملا اسماعیل بن ملا سمیع اصفهانی معروف به واحد العین شارح عرشیه که از اکابر علمای قرن سیزدهم هجری است درباره شرحی که احسانی نوشته و شیخیان دلیل برفضل و جامعیت او دانسته‌اند می‌نویسد: «شرحی بود مفصل، لیکن همه‌اش در حکم دُم‌ل و آماس و جراحت بود زیرا وی مراد از الفاظ و عبارات را نفهمیده است چون اطلاع بر اصطلاحات نداشته است»^۳

ملانصرالله دزفولی از معاریف و مشاهیر علمای دوره ناصری درباره احسانی می‌گوید به اخبار متشابه استناد می‌کرده، قرآن را تأویل می‌نموده به اخبار غیر موثق در شأن دادن به ائمه و غلو در حق ایشان استناد می‌کرده است به همین جهت حادث گردید مذهبی که آن را شیخی می‌گویند.^۴

مرحوم آیت‌الله حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی که از اعظام فقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً لهواه و مطیعاً لامر مولا بود بعد از اینکه اشاره دارند طایفه‌ای از متکلمین علمای به ظواهر بعضی از اخبار استدلال نموده‌اند در صورتی که آیات و اخبار و دعاهائی که وارد برخلاف مذاق آنان دلالت دارد می‌نویسند: «این مذاق صریح کلمات شیخ احسانی و تابعین او است»^۵

آیت‌الله حاج سید محمد حسین حسینی تهرانی نخست می‌نویسد: «احسانی مردی عالم و زاهد» بود سپس درباره «علت انحراف عقیدتی او» دو جهت نقل می‌کند یکی:

۲. حکیم سبزواری: ۷۰.

۱. قصص العلماء: ۴۵.

۳. الله شناسی: ۳۶۶/۳.

۴. شرح و ترجمه نهج البلاغه ابن ابی الحدید، آخر ترجمه جلد ششم

۵. رساله لقاء الله با مقدمه و ترجمه سید احمد فهری: ۵.

«حکمت نیاموخته»، «فلسفه ندیده» لکن به این کار مداخله نمودن و این که «بدون تربیت و تعلیم استاد» ریاضت کشیدن.^۱ و آنگاه براساس دلایل موجود در آثار احسانی او را تعریف می‌کند که از اهل تنزیه^۲ بوده.

در همین رابطه می‌نویسد: «بعضی از جماعتی هم که قائل به اینگونه تنزیه هستند گرچه شیعه هستند و خودشان را هم از علمای بزرگ و طراز اول محسوب می‌دارند» در ادامه احسانی را نام می‌برد^۳ سپس آنجا که درباره قائلین به «اصالة الوجود و الماهیه» مطالبی دارد متذکر می‌شود «شیخ احسانی همچون مجوسیان در این مهلکه و دام افتاده است»^۴ به این اکتفا نکرده، اشکال احسانی به حکیم متاله صمدانی شیرازی را مورد توجه قرار داده به حمایت از ملاصدرا می‌نویسد: «به قدری وی [احسانی] از فهم

۱. الله‌شناسی: ۳۶۲/۳

۲. به معنای دور کردن چیزی از چیزی است^(۱) در اصطلاح اعتقاد به تعالی خداوند از مخلوقات و سلب صفات خلق از خالق را تنزیه می‌گویند و قائلان به تنزیه را منزّه گفته‌اند. اولین فرد گروهی که قائل به تنزیه بوده‌اند «جعده بن درهم» و پس از او مهم‌ترین فرد «جهم بن صفوان» بوده که فرقه «جهمیه» به او منسوب است. این افراد احتمالاً تحت تأثیر مکتب نوافلاطونی برتنزیه تأکید کرده و معلطه خوانده شده‌اند^(۲) و شیعیان براساس تعالیم ائمه - علیهم‌السلام - نه با تنزیه مطلق اسماعیلیه موافقتی داشتند نه نظر تشبیهی را درست می‌دانستند، اهل تصوف مانند احمد غزالی^(۳) جمع میان تشبیه و تنزیه کرده‌اند. لکن عین‌القضاة همدانی برای جمع تشبیه و تنزیه و رفع تعارض آنها را ناشی از فهم خوانندگان می‌دانسته می‌گوید: این فهم خوانندگان می‌باشد که به علت تفاوت عمق آنها با یکدیگر با هم تعارض دارند، آیات و روایات، با یکدیگر تعارض ندارند^(۴) مولوی خراسانی نیز در مثنوی، تشبیهی یا تنزیهی نگریستن را در تفاوت ادراک می‌داند و در داستان موسی و شبان‌رهایی را در جمع میان این دو دیدگاه نشان می‌دهد^(۵) نظر ابن عربی هم در کنار این نوع نظریات مخصوص خود او است تشبیه را محدود کردن خدا می‌داند، تنزیه را هم مقید کردن خدا می‌داند و می‌گوید تنزیه در نزد اهل حقایق در جناب الهی عین تحدید و تقید است و کسی که چنین می‌کند یا نادان است یا بی‌ادب، به همین اعتقاد جمع میان تشبیه و تنزیه را درست می‌داند^(۶) اگر ادامه کار پاورقی به درازا نمی‌کشد جای داشت با این که تنزیه بحثی کلامی و عرفانی است و در فلسفه جایی نداشته است، می‌طلبد توجه می‌دادیم که اهل فلسفه نیز از دو جهت به این بحث پرداخته‌اند.

۳. الله‌شناسی: ۲۳۷/۳

۴. همان مأخذ: ۷۴/۳

(۱) کتاب المصاادر / حسین بن احمد زوزنی: ۲۱۳/۲

(۲) رساله تأثیر عقائد نوافلاطونیان در اسلام / تقریرات مرحوم آیت‌الله سیدابراهیم میلانی / نوشته حجة‌الاسلام و المسلمین ابوالقاسم محمدی: ۸۲

(۳) مجموعه آثار فارسی احمد غزالی چاپ جناب احمد مجاهد: ۱۴۵-۱۴۶

(۴) نامه‌های عین‌القضاة همدانی: ۴۰۸، ۴۰۵/۱

(۵) مثنوی دفتر دوم

(۶) فصوص‌الحکم / تصحیح عقیقی: ۶۸/۱ و ۷۰

اصطلاحات عرفا و فلاسفه بالله، عاری و تهی بوده است که مایه تعجب و تأسف و ننگ برای اسلام گشته که چگونه وی [احسانی] را که تهی مغز و پوچ‌گرا و خشوی‌المذهب است، اسلام به خود راه داده؛ با انتحال بدین آئین رفیع و قواعد حکمیّه مرصوصه، خود را در ردیف ملاصدرا و شیخ اسماعیل خواجه‌نوی اصفهانی و حکیم متاله حاجی سبزواری قرار داده و جا زده است.^۱ در بحث این که احسانی فرق بین قدیم زمانی زُتبی تشخیص نمی‌داده می‌نویسد: «اگر این شیخ گمراه مستبد به‌رأی کور باطن چند لحظه در برابر مکتب حکمت متعالیه زانو به‌زمین می‌زد و به‌ادب استماع می‌نمود...»^۲ تا اینکه می‌پذیرد: «احسانی دارای ذهنی وقاد و شعله‌ور و حافظه‌ای شگفت‌انگیز بود»، «اما با کوری چه توان کرد؟ آن هم کوری باطن»^۳

محقق مترجم مرحوم حاج شیخ محمدباقر ساعدی خراسانی درباره شرح زیارت جامعه به‌قلم شیخ احسانی معتقد است: «مطلب نامناسب بسیاری دارد که مرحوم ملاعبدالصمد مازندرانی در کتاب فاروق نقل، و رد کرده است.»^۴ محقق معاصر جناب بهاء‌الدین خرمشاهی می‌نویسد: «نه چندان اهل حکمت و دوستدار علوم عقلی محض بود که حکیم و فیلسوف شود، و نه چندان اهل علوم منقول و فقه یا حدیث بود که فقیه و محدثی بزرگ گردد.»^۵ دکتر نوشین مؤلف کتاب ارزشمند حکیم سبزواری براین عقیده می‌باشد. «حق هم این است که شیخ مزبور با توجه به محیط تربیت و تحصیل و زندگیش اطلاعی از علوم عقلی نداشته»^۶ است. و گویا پس از بررسی آرای موافق و مخالف شیخ احسانی است که به نتیجه می‌رسد: «فلاسفه و حکماء و بزرگان علوم عقلی عصر او نیز شیخ را صافی ضمیری عوام و عابدی بدون تحصیل علمی و عقلی دانسته، و این عقیده پس از مذاکراتی حضوری و شفاهی و نیز پس از خواندن آثار عقیدتی شیخ احمد در آنان قوت گرفت و در نتیجه همگان برعاری بودن شیخ متفق شده بودند.»^۷

محقق معاصر جناب سیدمحمد باقر نجفی بعد از آن که اشاره دارد: «مسلم است

۱. همان مأخذ: ۳۸۷/۴

۲. همان مأخذ ماقبل

۳. همان مأخذ: ۳۶۵/۳

۴. ترجمه روضات‌الجنات: ۱۳۱/۱

۵. دانشنامه قرآن: ۱۳۴۵/۲-۱۳۴۶

۶. حکیم سبزواری: ۶۳

۷. همان مأخذ: ۷۱

مرحوم شیخ احمد در هنگام اقامت خود در دربار قاجار از نعمات مادی بهره‌مندی زیادی داشته و معلوم نیست که قبول چنین نعماتی با دعاوی مرحوم شیخ که «هروقت اراده می‌کنم به حضور ائمه اطهار مشرف می‌شوم»^۱ چگونه سازش^۲ دارد، جای دیگر که با ماجرای اقامت شیخ احمد در دربار قاجار مواجه می‌شود، جواب شیخ را در رد تقاضای فتحعلی‌شاه مورد دقت نظر قرار داده، می‌نویسد: «شیخ احمد با این استدلال جاری شدن ظلم را برتوقف خود در تهران ترجیح داده است. چه ممکن بود، توقفش در جریان ظلم و ستم [دربار نسبت به ملت مظلوم ایران] ایجاد مانعی کند. ولی [به لحاظ استدلالی که دارد،] نخواست.»^۳

مقدس مآب

ثنای گوی شاه و شاهزادگان

تردیدی نیست تیزهوشان از خواص و خوش‌فهمان عوام، مقدس مآبی عده‌ای ظاهرالصلاح را به دریافت‌ها و استنباط‌های خویش که کمتر در آن اشتباه دیده شده است می‌پذیرند و به تعریف می‌کشند.

از برخورد عالم و عوام عصر احسانی این مهم به خوبی فهم می‌شود که از برخوردهای کرنش مآبانه او با دربار قاجار دانسته بودند، شیخ احمد احسانی در زمره جو فروشان گندم نما می‌باشد، احسانی اوئی نیست که خویش را به نمایش می‌گذارد، زیرا چون به خلوت صاحبان زر و زور می‌رود، مردم مظلوم رنج کشیده ستم‌دیده را

۱. این ادعا را از قصص العلماء مرحوم تنکابنی: ۱۳۷ نقل کرده است.

۲. بهائیان: ۱۹-۲۰.

۳. احسانی در قبال تقاضای شاه می‌گوید: «اگر من در جوار سلطان منزل گزینم باعث تعطیل امر سلطنت خواهد بود. [شاه سبب پرسید] فرمود: آیا با احترام و عزت بایدم بود یا خواری و ذلت: [شاه جواب می‌دهد:] با کمال استقلال و عزت و جلال باید زیست و ما را رضائی جز رضای آن بزرگوار و سخطی جز سخط او نیست. [شیخ احسانی می‌گوید:] سلاطین و حکام به عقیده‌ی خود تمام اوامر و احکام را به ظلم جاری می‌نمایند و چون رعیت مرا مسموع الکلمه داشتند در هر امری امور رجوع به من نموده، ملتجی خواهند گشت و حمایت مسلمانان و رفع حاجت ایشان نیز بر من واجب است. چون در محضر سلطنت وساطت نمایم از دو صورت خارج نیست اگر بپذیرد تعویق و تعطیل امر سلطنت است، اگر نپذیرد مرا خواری و ذلت...» (بهائیان، ۲۱).

فراموش کرده، به رسم شاهان و شاهزادگان رفتار می‌کند. و هنگامی که بر سر سفره رنگین آن‌ها قرار می‌گیرد، لقمه‌ی شبهه، بل حرام که به صورت مالیات و خراج، رشوه و باج از مردم گرفته شده است می‌خورد. چنان‌که خود اثر لقمه حرام را حس کرده، می‌نویسد: «هر زمانی که یکی از امامان را قصد می‌کردم در عالم رؤیا به دیدار او مشرف می‌گشتم»^۱ «تا این‌که مرا گذار به دیار عجم افتاد، با حکام و ملوک آن بلوک معاشر شدم و اعتیاد به البسه و اقمشه و اطعمه و اشربه و مساکن ایشان نمودم، پس آن حالت اولی از من مسلوب گشت. والحال کمتر ائمه را در خواب می‌بینم»^۲

به هر تقدیر به همین نوع اعترافات امثال شیخ احسانی هم اعتمادی نیست. زیرا این‌گونه سخنان را نیز به لحاظ تعمیر موقعیت و بازسازی شخصیت به زبان می‌آورند، و الا مگر امکان دارد شخصی چون شیخ احسانی با دعاوی آن چنانی، مهم‌تر در سن ۵۴ سالگی، آشنای به تمام معنا به اوضاع دینی دربار و این‌که از مسیر ظلم و تعدی، رشوه و باج‌گیری‌های قلدرمآبانه تأمین می‌شود، نداند لقمه حرام دربار با او چه می‌کند؟ او از نزدیک ناظر اوضاع سیاسی و اجتماعی زمانش بوده، نفوذ مأموران خارجی، دست‌اندازی روسیه و انگلیس، فرانسه و عثمانی به سرحدات ایران مرکز تشیع جهان را ببیند، ماجرای «ایروان» و «نخجوان» را بشنود، در مقام یک روحانی صاحب نفوذ در دربار قاجار به جای سفارش‌هایی پیرامون برخورد شدید با اجانب به سئوالات بی‌ربط فتحعلیشاه که حکایت از بی‌توجهی او به اوضاع حساس کشور می‌کند، نظیر «کیفیت نکاح اهل جنت» یا «اهل جنت می‌توانند بیش از چهار زن عقدی» داشته باشند^۳ جواب بدهد. و دشمن غارتگر آسوده‌خاطر هر چه می‌خواهد انجام بدهد.

مهم‌تر شیخ احسانی سئوال‌ها را بهانه قرار داده، با تملق و گزافه‌گویی از کنار حوادث قابل توجه‌ای مانند جنگ‌های شدید با سرداران روسی، چون «کروبیج» بگذرد و شاهی معلوم‌الحال چون فتحعلیشاه را «عز المؤمنین»، «حافظ الامان»^۴، «حافظ الاسلام و

۱. فهرست / سرکار آقا کرمانی: ۱۷۳.

۲. قصص العلماء: ۳۷.

۳. بعدها پاسخ‌های احسانی در رساله‌ای بنام «خاقانیه» به چاپ رسید که در جلد اول «جوامع الکلم» صفحه

۱۲۰ الی ۱۳۰ موجود است.

۴. رساله سلطانیه مندرج در جوامع‌الحکم: ۲۴۴/۲.

الایمان»^۱ بخواند. شاهزاده‌ی دست‌پرورده‌ی همان حال و هوا را با «معزالدین و ناصرالمؤمنین»^۲. «حامی حوزه‌المسلمین، ناصرالدین و معزالؤمنین»^۳ تعریف کند. یا شاهزاده محمود را که در ناز و نعمت فتحعلیشاهی روزگار گذرانیده، گرسنگی، آوارگی و بیچارگی فقرا را نمی‌شناسد، «ملجاء المضطربین» دانسته^۴ ...

.... دعای «ادام‌الله دولته و خلد سلطنه و حفظه و القی فی قلوب العباد محبة»^۵ بدرقه سلطنت نماید! آیا این مدح و ثناء، تملق‌گوئی سلطان و شاهزادگان که در ظلم و فساد غوطه‌ور بودند، با ساحت معنویتی که برای احسانی قائل شده‌اند منافات ندارد؟ و آیا این بهترین دلیل برای تظاهر به مقدس‌مآبی احسانی نیست؟

بدون هیچ تردیدی به‌استناد گزارش تاریخ باید پذیرفت انسانی که قدس اعتقادات دینی و قداست دینداری با او عجیب شده است - همان‌طور که احسانی شخصاً اعتراف می‌کند: - «اعتیاد به‌البسه و اقمشه و اطعمه و اشربه» درباریان پیدا نمی‌کند. یعنی از آنچه با قدس طهارت منافات دارد استفاده نمی‌کند. زیرا حال چنین صاحب مقامی او را از آنچه مرسوم شاهان و اطرافیان آنها می‌باشد دور نگاه می‌دارد. در صورتی که طبق شواهد و دلایل موجود در گزارش‌های تاریخ، احسانی نه تنها از دعوت فتحعلیشاه ناراضی نبوده، بلکه مصداق عینی مثال «با دست پس می‌زند و با پا پیش می‌کشد» به‌شمار می‌رفته است. یعنی با تزویر و حيله‌ای که بعد از دریافت دعوتنامه دربار فتحعلیشاهی به‌کار گرفته، ننگ ارتباط با شاه قاجار را آن هم نزد عوام بی‌نصیب از فهم و شعور، پنهان داشته است. زیرا بعد از ورود به‌دربار، کوچک‌ترین کراهتی از احسانی نسبت به اقامت در دربار و معاشرت با درباریان به‌ثبت نرسیده است. بلکه براساس شواهدی با آسوده خیالی دور از هر اجتناب دینی به‌موقعیت‌سازی برای خویش می‌پردازد. و اگر دربار را ترک می‌کند، برای بقاء سلطنت و حفظ حیثیت خویش

۱. رساله خاقانیه مندرج در جوامع‌الحکم: ۱۲۰/۱.

۲. رساله صومیه مندرج در جلد اول جوامع‌الحکم.

۳. رساله عصمة رجعت، رساله دوم در جوامع‌الحکم.

۴. رساله شاهزاده محمود، مندرج در جوامع‌الحکم: ۲۰۰/۱.

۵. رساله خاقانیه در جوامع‌الحکم.

می‌باشد، در حقیقت احسانی به جهات موازین دینی یا حمایت از مسلمانان مظلوم زجرکشیده زندگی دربار را ترک نکرده^۱.

شیخ صافی ضمیر مدعی

نزد اهل معرفت، آنان که قطع مسالک ناسوت نموده‌اند و به مقصد اقصی آرزوی معنوی رسیده‌اند، صافی ضمیری را با مدعی بودن در یک شخص جمع ندیده‌اند، زیرا جمع بین این دو غیرممکن است و ما در این بحث کوتاه که می‌توان از لابه‌لای آثار شیخ احساء بیش از آنچه به قید تحریر درمی‌آید اشاره کرده، به چند ادعائی که با صافی ضمیری و آن همه تجلیل و تکریم از او منافات دارد اشاره می‌نمائیم.

موضوع اول: نوشته‌اند که شیخ احساء مدعی بوده است «من قطع به احادیث دارم و از نفس حدیث برای من قطع می‌شود که کلام امام است و حاجت به رجال و نحو آن ندارم»^۲

نخست یادآور می‌شویم که چنین ادعائی را از صوفیان آموخته است، زیرا محدثان عالم اسلام که بعد از شیخ ابوالحسن خرقانی آمده‌اند به این قصه مربوط به او آشنا بوده‌اند، با این که از علوم اسلامی چیزی آموخته نداشته می‌توانسته صحت و سقم روایات را با تأملی بفهمد. چنانکه نوشته‌اند: جمعی از محدثین احادیث صحیح را با ساخته‌های خویش توأم کردند، در خرقان با ابوالحسن خرقانی ملاقات نموده، تقاضا کردند احادیث صحیح و جعلی را از هم جدا نماید، و او احادیث صحیح را از ساختگی جدا می‌ساخت.

بعد از این تذکر که ما را فعلاً با قصه بودن چنین ادعاهائی کاری نیست، توجه می‌دهیم، آنچه را احسانی در این زمینه مدعی شده است، مسأله‌ای بوده که قبل از او دیگری به خود مخصوص ساخته؛ و عجیب است که دیگران بدون تحقیق پیرامون این‌گونه گزارش‌های تاریخ، آن را بازگو کرده‌اند. علامه فقیه، نادره عصر، فرید دهر، حاج شیخ محمدحسن نجفی صاحب کتاب گرانسنگ «جواهر الکلام» چون می‌شنود که شیخ

۱. به پاورقی شماره ۳ صفحه ۹۳ رجوع شود. ۲. قصص العلماء: ۵۴

احسانى چنین ادعائى نموده است، با کلمات مغلقه حدیثى مى‌سازد، آنرا برکاغذى مى‌نویسد، ورق را کهنه کرده و بالای دود و غبار نگاه مى‌دارد، و آنگاه نزد شیخ احمد مى‌برد و مى‌گوید: حدیثى پیدا کرده‌ام، شما ببینید آن حدیث است یا نه، و معنی آن چیست؟

شیخ احسانى آنرا گرفته بعد از مطالعه به شیخ محمدحسن گفت: «که این حدیث و کلام امام است.» شیخ محمدحسن ورقه را گرفت و بیرون رفت آنرا پاره کرد^۱ دانست ادعای او استوار برحقیقت نیست.

موضوع دوم: از جمله موارد بی‌سابقه‌ای است که در طول تاریخ اسلام، هیچ یک از مفاخر علمى مدعى نشده‌اند. بر فرض محال اگر هم به هر شکلی مورد عنایت قرار گرفته، سعادت شرفیابی حضور معصوم - علیه‌السلام - را نصیب برده‌اند، بدون این‌که بازگو کرده باشند، با خود به‌خانه گور حمل کرده‌اند مسأله ادعائى شیخ احمد احسانى است که با «سمعت عن الصادق - علیه‌السلام» شنیدم از [امام] صادق (ع) آنرا به دیگران انتقال داده، یا پا را فراتر گذاشته، با «سمعت مشافهة» مدعى دیدار با معصوم در بیداری شده است^۲. به‌طور حتم و یقین عالمان دینی که از عقل سلیم و ایمان بی‌ریب بهره‌مند بوده‌اند، در طول تاریخ نه تنها چنین ادعائى نکرده‌اند، بلکه با مدعیان به‌مخالفت برخاسته، به هر نوع ممکن، خدعه و تزویر بودن این‌گونه دعاوی بی‌پایه و اساس را اثبات نموده‌اند. و از طرفی باید توجه داشت، درست در همین اوقات که متأسفانه عده‌ای به این‌گونه ادعاها حیثیت داده، با خیالبافی‌ها تعریف کرده‌اند، عالمان دینی بسیار حساب شده به هر وسیله ممکن در باطل نمودن آن کوشیده‌اند. و اگر موضوعات این چنانی مربوط به احسانى دقیقاً مورد توجه قرار گیرد، متوجه خواهیم شد آنچه را شیخ احمد احسانى در ارتباط با معصوم برای خود قائل بوده، با ادعائى که على محمد شیرازی شاگرد و دست‌پرورده کاظم رشتى نموده - با تفاوت این‌که احسانى مدعى دیدار معصومین مى‌باشد - فرقى نداشته است. البته اگر این‌گونه مقدمات توسط شیخ احسانى و شاگردش کاظم رشتى فراهم نمی‌آمد، بازار باییت حضرت امام قائم غائب موجود موعود - ارواحنا فداه - بی‌مشتری مى‌ماند.

موضوع سوم: مسأله دانش «کیمیا» است که از جنجالبرانگیزترین مسائل نزد طوائف صوفیه می‌باشد. و افرادی مانند شیخ احمد احسانی مدعی شده‌اند. آموخته دارند. و خوشبختانه به عصر ما چنین موضوعی آب و رنگ نداشته، تقریباً هم فهم شده است. مسأله زراندود کردن فلزات یک صنعت است و هیچ ربطی به معنویت داننده آن ندارد. چنان‌که چند صوفی منصف به آن اشاره نموده، گفته‌اند، کیمیائی که باید اهل معرفت از خود رسته به خدا پیوسته داشته باشند، این است که مس وجود ترا تبدیل کنند. و این با کیمیاگری که عده‌ای با به‌کارگیری چند مواد، محلولی فراهم می‌آوردند، به هر فلزی می‌زدند تا شکل طلا به خود گیرد و با فروش آن کمبودهای زندگی مادی خویش را تأمین می‌نمودند فرق می‌کند و بدون تردید چون ارزش حقیقی طلا را ندارد، نوعی تزویر در عمل محسوب می‌شود.

علی اکبرخان زمانی که بر اثر کهولت سن، عده کثیری از صاحبان ادعاهای این چنانی را دیده بود، و بیش از بیست و هفت دفتر به نام جنگ از این ملاقات‌ها تدوین نموده، می‌نویسد: «در جنب حسینیه سادات شیرازی به کسب اشتغال داشتم، عالم عارف مرحوم حاج سید جواد آقا شیرازی در کنار حسینیه منزل داشتند به این که فن کیمیا را می‌داند معروف شده بود و افرادی مانند میرزا عبدالحسین ذوالریاستین و شمس‌العرفا، دو مدعی قطبیت نعمة‌اللهی با او رفت و آمد می‌نمودند، روزی به حاج سید جواد آقا عرض کردم: اینان چه می‌خواهند، که بیش از حد معمول مزاحم شما می‌شوند؟ در جوابم گفت: «ابلهان در پی کیمیا هستند» و نمی‌دانند آنان که گفته‌اند، داریم، خواسته‌اند گفته باشند صاحب‌نظریم، نه این که علم پدرسوخته بازی آموخته داریم»^۱

شیخ احسانی برای این که به‌ننگ حیل و تزویر مبتلا نشود، از طرفی وانمود کند از علم کیمیاگری - که در عصرش شهرت داشت و در زمره اسرار ولایت شمرده می‌شد - بی‌بهره و نصیب نیست، مدعی بود این فن مخصوص صاحبان اسرار ولایت است، و چون چنین ادعائی با فقر چشمگیر مادی او - تا قبل از پیوستن به دربار - منافات داشت، در جواب آن‌هائی که تنگدستی او را دیده، مورد سؤال قرارش می‌دادند: چرا به وسیله

کیمیای قروض خود را نمی‌پردازد! می‌گفت: «من علم کیمیا را دارم، اما عمل آن را ندارم.»^۱

او که از نعمت عقل بهره‌ای دارد، می‌داند چنین جوابی فقط پاسخی است که شر سئوال کننده را دفع می‌کند. والا علم آن را دارم، لکن عملش را ندارم، جوابی لغو و بی‌اعتبار می‌باشد. و نزد عقلاء قوم، لاطائلاتی به‌شمار می‌رود که رندان قلاش روزگار، در چنین مواقعی به‌وسیله آن از چاه درماندگی‌ها خود را بالا می‌کشند. زیرا او که صنعت کیمیای را دارد، فرا گرفته است تا در کنار نازشست نشان دادن، امرار معاش نیز داشته باشد. در این صورت من علمش را دارم، لکن روش به‌یکارگیری و استفاده‌اش را نمی‌دانم، سخن لغو بی‌معنایی است که با ادعای دارا بودنش سازش ندارد. زیرا علم و دستورالعمل را توأمان به‌دفتر سپرده‌اند.

موضوع چهارم: مهمّ دیگری که هنوز بازار ادعایش گرم و پرمشتری است و کثیری به آن برای عده‌ای فضیلت‌سازی نموده، مهمّ‌تر به آن چه خود بی‌نصیب هستند دل‌خوش داشته، فخر و مباهات می‌فروشند که فلانی دارد، مسأله «طی الارض» می‌باشد.

عده‌ای بر این عقیده بوده و هستند، مردمانی وجود داشته و دارند که بدون تحمل رنج و زحمتی مسافتی را در طرفة‌العین طی کرده‌اند. و در شاهدآوری این مقام به‌ماجرای تاریخی سلیمان و تخت بلقیس استناد نموده‌اند. که بنابر ارادة «أصف بن برخیا» به چشم برهم زدنی خواسته سلیمان نبی - علیه‌السلام - برآورده شد.

در صحت ماجرای طی الارض، ما را حرفی نیست، زیرا با تائید قرآن، کسانی مانند آصف بن برخیا وزیر سلیمان، با داشتن «علم‌الکتاب»^۲ به‌چنین نیروی مجهز بوده‌اند. شبی فراموش نشدنی که به‌اتفاق عزیزانی نادرالوجود، در منزل دانشمند پارسا مرحوم حاج سید مرتضی کتابچی - که از نوادر روزگار به‌شمار می‌رفتند - در محضر دو شخصیت بی‌مثل و نظیر زمانمان، شریف‌المیلة والدین که از عرفای کاملین و اصلین عصرش محسوب می‌شد و آیت‌الله حاج سید مرتضی مرتضوی - رحمة‌الله علیهما - ماجرای

۱. قصص‌العلماء: ۳۶.

۲. مرحوم آیت‌الله العظمی حاج سیدابراهیم میلانی درباره مسأله «علم‌الکتاب» در کتاب «منشور مقدس ولایت» مطالب قابل توجه‌ای بیان کرده‌اند.

«طی الارض» به زبان آورده شد، مرحوم مرتضوی فرمود: به وسیله حکیمی الهی عارف به اهلیت، نه صوفی، در طرفة العین تربت علی بن موسی الرضا و فاطمه معصومه و احمد بن موسی - شاهچراغ - را در سه شهر مشهد و قم و شیراز زیارت کردم. و اضافه نمودند ولی بیشترین کسانی که به دارا بودن چنین شرافتی شهره شده‌اند، از این نعمت بی نصیب هستند. سپس گفتند: از سوخته راهی که مقام خامی و پختگی را پشت سر گذاشته بود سؤال کردم، چنین زیدگانی را به چه نشان می‌توان از مدعیان آن باز شناخت؟ جواب داد: بدانند چرا سلیمان در مقام پیامبری خواست کسی تخت بلقیس را به طرفة العین نزد او حاضر کنند. در واقع باید باور داشت سلیمان با آن همه خصوصیت‌های نبوت که برای او وجود داشته، از نیروئی که آصف بن برخیا به آن تخت بلقیس را حاضر نموده، بی نصیب بود...

شیخ احسانی در پی این که می‌گوید: «علم کیمیا را دارم، لکن عمل آنرا ندارم»، با اعتراض مگر چنین چیزی امکان پذیر است مواجه می‌شود، به جوابی سخیف و بی‌معنا متوسل می‌شود که بیان کننده ادعای او در دارا بودن مقام طی الارض است. می‌گوید: «من عمل طی الارض را دارم، که به این نحو است»، بعد از آن که خود را جمع می‌کند و یک دفعه بازی نماید، اضافه می‌کند: «طی الارض... نیز به همین قسم است، عمل آنرا ندارم»^۱.

نیاز به تذکر ندارد که مدعیان چنین مقامات و مراتبی، با این توجیهاات، هم خویش را از معرکه‌های آزمایش افراد نجات داده‌اند و هم برای ادعای خیالی باطل خود جوابی در آستین داشته‌اند. والا چنین استدلالی در مقابل این که صاحب مقام «طی الارض» است قابل پذیرش نیست.

موضوع پنجم: مسأله‌ی بسیار رایجی است که بعد از غیبت کبری حضرت حجة بن الحسن العسکری - ارواحنا فداه - عده‌ای مدعی بوده‌اند با آن نازنین کبریا، نتیجه انبیاء، خلاصه ائمه بدا، ارتباط حضوری دارند.

این ادعا علاوه بر این که در عصر ما به صورت دکانی درآمده که گروهی شیاد بیش از

گذشته به آن مردم‌فریبی نموده، با دریافت مبالغی، هم مایحتاج دنیائی خویش را تأمین می‌کنند و هم خواسته یا ناخواسته استعمارگران را در تخریب اسلام و تضعیف اعتقادات مسلمانی کمک می‌کنند، دستمایه قطبیت صوفیه نیز شده است. چنان‌که ملاسلطان گنابادی با چنین تزویر و خدعه‌ای که از جمله مشرفین حضور حضرت است، بسیاری از مقاصد دنیائی خویش را تأمین می‌کرد^۱.

شیخ احسانی که با چنین ادعائی از زمان ارتباط با صوفیه آشنائی داشت آن‌گاه که در دستورالعمل مسلک‌سازی با آن مواجه شد^۲، اظهار می‌داشته به‌حضور حضرت بقیة‌الله شرفیاب شده است^۳. لکن آن‌چه زمینه‌ساز، بل مقدمه ضروری این مرتبت و منزلت می‌باشد، رسیدن به‌قله رفیع «سلمان منا اهلیتی» است، ایمانی که مخصوص افراد خالص الولایه و کاملین شیعه می‌باشد، در معنا شخص به‌مرتبه‌ای از مراتب عصمت دست می‌یابد که تالی تلو معصوم خوانده می‌شود، نفس از درون و ابلیس از بیرون قدرت تصرف در او را ندارد. در این مقام با چنین منزلتی مجاری ادراکی و تحریکی او مظهر ظهور علم خدای سبحان در بخش معرفت نشده و اراده و قدرت خدا در عمل می‌شود.

آن‌چه لازمه این مقام می‌باشد، توجه به‌این مهم است، که باید مجرای ادراکی طیب و طاهر باشد. تا مجاری ادراکی ما، یعنی بخش اندیشه شایسته تجلی معرفت خدا گردد. در چنین موقعیتی خطا نمی‌کنیم یا خطای ما بسیار محدود خواهد بود. در این مقام چون انسان کاری را که انجام می‌دهد، در حقیقت خدای سبحان به‌وسیله مجاری او انجام می‌دهد، امام را در عصر غیبت درک می‌کند و در زمره مشرفین قرار می‌گیرد. در حقیقت او که از افق طبیعت خود بالا رفت، از منظر فراطبیعی جهان را دید، می‌تواند سرورش غیب را شنیده، در جنه‌اللقاء به‌زیارت امام قائم غائب موجود موعود رسد. نه او که نظیر شیخ احسانی و شیادان معرکه‌گیری چون ملاسلطان گنابادی با رواج عقائد و افکاری ضداسلامی راه را بر عوام ساده اندیش ناآگاه از حقایق اسلامی بسته، آن‌ها را به‌بیراهه می‌کشد تا به‌دوزخ روند.

۱. مقدمه آقای محمود عباسی بر «رازگشا» تألیف شیخ عباسعلی کیوان قزوینی مطالعه شود.

۲. فرقه‌سازان در اسلام / از دکتر محمدکاظم مینا: ۱۳۱.

۳. مدعیان دروغگو / رضا قدس تبریزی: ۱۰۲.

و بهترین دلیل ما، شیطنت این نوع اشخاص شیاد حرفه‌ای در حراج دین و تاراج ایمان امت اسلامی است. که برای عده‌ای شغل به‌شمار می‌رود، به‌همین اعتبار تردیدی نیست امثال شیخ احمد احسائی، کاظم رشتی، علی محمد شیرازی باب، محمدکریم کرمانی، ملاسلطان گنابادی، نورعلی الهی و... بنابراین چه در نوشته‌هایشان دیده می‌شود از جمله تحریف کنندگان دین محمدی می‌باشند نه اینکه به‌حرم امام دین احمدی راهی نیست بلکه اینان مورد لعن آخرین فرد از دودمان امامتند.

شیخ بهشت فروش

مطالعه آثار شیخ یا اقوال پراکنده شیخ احسائی، گویای این حقیقت غیرقابل انکار است، او نیز مانند تمامی کسانی که تمایل دارند با مطالب نوظهور، سروگردنی از مردمان فهیم تعیین کننده جامعه بلندتر باشند، کوشیده با اظهاراتی جلب توجه نماید. در این مسیر بعضاً در کنار طرح ساخته‌های خود، کهنه شده‌های تاریخ را که اغلب مردم بر اثر گذشت زمان آن‌ها را نمی‌شناسند، از لابه‌لای متون تاریخ یافته، با آب و تاب دیگری مطرح نموده، مدت‌ها اذهان مردم کم آشنا با این‌گونه مسائل را به‌خود سرگرم می‌کرد. رد و قبول که لازمه این نوع حرکات غیرمعقولانه است شهرت موردنظر او را فراهم آورده خواستش را تأمین می‌کرد.

بعضاً در این راستا، نوآوری‌های شهرت‌خیز از اعتقاداتی که نزد پیروان سایر ملل و ادیان اعتبار دارد نشأت می‌گیرد. چنان‌که در مورد شیخ احمد احسائی صادق است. زیرا کسانی که نظیر مرتضی مدرس چهاردهی او را شناسائی کرده‌اند، معتقدند: «اصالت وجود و اصالت ماهیت» را از زردشت اقتباس کرده است.^۱

یا طرح «رکن رابع» را بالگو قرار دادن قطبیت مرسوم در تصوف فرقه‌ای فراهم آورده، او را انسان کاملی می‌داند که در ارتباط با مسلک‌سازی موردنظرش، صاحب چنین مقام ساختگی را رابط بین امت و امام فرض کرده، علاوه بر این‌که با چنین ابداعی اصول دین را دستکاری نموده، آنرا به‌صورت: توحید، نبوت، امامت و رکنیت

۱. شیخی‌گری بابی‌گری: ۶۰.

درمی‌آورد، در صورتی که در تشیع پنج اصل توحید، عدل، نبوت، امامت، معاد، اصول دین اسلام را تشکیل می‌دهند و شیخیه اصل دوم و پنجم که عدل و معاد است را لغو نموده‌اند. مهم‌تر به تضعیف محوریت روات مجتهد در غیبت امام قائم غائب موجود موعود، که مراجع تقلید می‌باشد می‌پردازد. مهم‌تر با عنوان این‌که «رکن رابع»، «ناطق واحد» است، یگانه نهاد مورد تائید امام زمان - ارواحنا فدا - در غیبت کبری را که امام به آن ارجاع داده است به مقام خیالی ساخته ذهن علیل خود خلاصه می‌کند.

مسئله بهشت‌فروشی «احسائی گدای مشهور بحرینی»^۱ نظیر طرح نوظهور «رکن رابع» از اختراعات و ابداعات بی‌پشتوانه دینی احسائی در شیعه می‌باشد. او همان‌طور که «اصالت وجود» را از زردشت اقتباس کرده است، بهشت‌فروشی را که در کنار فروش «بخشش‌نامه»^۲ کشیشان به صورت یک اعتبار در آئین رسمی کلیسا مراعات می‌شود، و برای اولین بار توسط معاویه در اسلام انجام شده به کار گرفته است.

کلیسا و معاویه و احسائی با بهشت‌فروشی دو منظور را عملی کرده‌اند: کمبودهای مادی را برطرف نموده‌اند و اگر کمبودی نبوده، حرص و آژشان را جواب مثبت می‌دادند. مهم‌تر به عوام‌الناس که همیشه فریب جهل خود را خورده‌اند، تفهیم می‌کردند در مقامی از معنویت قرار دارند که می‌توانند به اعتبار آن گناهان افراد را نادیده گرفته، بهشت‌فروشی کنند.

شیخ احسائی نیز به‌هنگام فشارهای مالی، دست به چنین عملی زده است. میرزا محمد تنکابنی شخصیت سرشناس عصرش که قدم به قدم جزئیات زندگی او را تعقیب نموده، می‌نویسد: «در بعضی از ازمنه شیخ را قروضی پیدا شده بود، شاهزاده محمدعلی میرزا به شیخ گفت: یک باب بهشت به من بفروش من هزار تومان به تو می‌دهم که

۱. تاریخ ایران از مجموعه تاریخ کمبریج / ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، دوره افشار، زند و قاجار: ۲۱۰/۱۱

۲. جان‌الدر در کتاب تاریخ اصلاحات کلیسا ترجمه از انگلیسی صفحه ۱۰۱ می‌نویسد: «چون پاپ در صدد ساختمان دهلیز و گنبدی در کلیسای سن پتر در روم برآمد و دید این کار پول زیادی لازم دارد، نماینده خویش را برای جمع‌آوری وجوه روانه نمود، راهی که برای جمع‌آوری وجوه اندیشیده بود، این بود که نامه‌هایی مبنی بر عفو و بخشش از طرف پاپ به دست اشخاص گناهکار داده شود...»

علامه یحیی نوری متذکر شده‌اند: مقامات کلیسا برای بستن دهان مردم به فقرانی که وسیله ادای قیمت نداشته‌اند، مغفرت نامه مجانی می‌دادند.

به قروض خود داده باشی. پس شیخ یک باب به او فروخت و به خط خود وثیقه نوشته، آن را به خاتم خویش مختوم ساخته به شاهزاده داد؛ هزار تومان از او گرفت، قرض خود را پرداخت.^۱ و حتی بعضی به این اشاره کرده‌اند که درهای [ورودی] بهشت را به شاهزاده فروخت.^۲

پیشنهاد فروش بهشت شاهزاده قاجار، نشان‌دهنده حقیقتی حائز اهمیت و حساس است که دربار قاجار وظیفه داشته یا به طور غیرمستقیم مأمور بوده که شیخ احمد احسائی را جهت تأمین منظور تحریف و تخریب مبانی اعتقادی اسلامی تقویت کند. زیرا مسأله بهشت فروشی که توسط شاهزاده قاجار به شیخ پیشهاد می‌شود در اسلام بی سابقه بوده، و اگر در مقطعی دیده شود توسط امثال معاویه صورت گرفته است زیرا تردیدی نیست رواج این تفکر ضداسلامی در جامعه هرج و مرج به وجود آورده، آن را در مقابل خواسته‌های استعمار ضعیف کرده به زانو درآورده و خواست استعمارگران غارتگر را برآورده می‌سازد.

اما تحلیل و استنباط ما پیرامون آغاز مسأله‌هایی نظیر «بهشت فروشی» به دست احمد احسائی آن هم بعد از تقاضای شاهزاده‌ای که در عصر پادشاهی پدرش، توجه به این نکته مهم است که استعمارگران با نقشه‌های حساب شده ضداسلامی در ایران وارد عملیات شده‌اند چنانکه برخورد تند و شدید عالمان آزاده دوران پیش با تقاضاهایی نظیر محمدعلی میرزا قاجار نشان و دلیلی غیرقابل انکار می‌باشد. خاطر دارم پیر دین و سیاست مرحوم آیه‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی می‌گفتند: وقتی شاهزاده محمدعلی میرزا از ابن بحر العلوم استدعا می‌کند، ملکی در بهشت به قیمت هزار تومان به او بفروشد نمی‌پذیرد.

آری این‌گونه امور مسلم می‌نماید اقدام به چنین اموراتی، مانند اسرائیلیاتی می‌باشد که جهت زیرسئوال بردن اصالت‌های اصیل شیعه از زمان امویان ضد «اسلام اهل بیت» مرسوم گردیده، و در هر دوره‌ای به نوعی انجام پذیرفته است. مرحوم آیت‌الله العظمی حاج سیدابراهیم میلانی، زمانی که منورالفکرهای وطنی با نقاب‌های مختلف و

۱. قصص العلماء: ۳۶.

۲. تاریخ ایران از مجموعه تاریخ کمبریج: ۲۱۰/۱۱.

روش‌های محبوبیت‌آور، در پی وهابی‌های داخلی به‌راه افتاده بودند، جبهه به‌اصطلاح ملی و نهضت آزادی را برای گرمی بازار خود به‌هم‌گره می‌زدند. بنابر تقاضای عده‌ای از تجار محترم بازار تهران مجالسی را جهت روشن نمودن افکار^۱ برقرار کردند، که الحق پُربار و قابل استفاده بود. در آغاز که به‌مقدمه‌ای پرداختند، به‌این مهم توجه دادند «استعمار در برخورد با اسلام، تمامی روش‌های یهود و مسیحیت را مرور نموده، و آگاهانه با به‌وجود آوردن فرقه‌هایی با آن اصول و سنن که برگرفته از یهود و مسیحیت بود اقدام به تحریف و تضعیف اسلام نمودند.»

سپس برای این‌که شاهد مثالی آورده باشند، اضافه کردند: «برای نمونه «عشریه» مرسوم در یهود را از اصول فرقه‌ای صوفیه قرار داده، تا اصالت اسلام را نیازمند آئین منسوخ شده یهود نمایند. یا بهشت فروشی را به‌وسیله شیخ احمد احسائی مؤسس شیخیه که مقدمه فتنه بابیه، در حقیقت بهائیه است، در اسلام مرسوم نمودند تا عنوان خاتمیت اسلام در پی ادیان الهی را با عنوان این‌که بهشت فروشی از سنن کشیشان مسیحی است مخدوش سازند. و وانمود کنند اسلام با کمک ادیان ماقبل نیازهای پیروانش را تأمین می‌کند که این تخریب خاتمیت اسلام است. تا در حالی که خاتمیت پیامبر و دین اسلام را خدشه‌دار می‌سازند، یاد و موقعیت یهود یا مسیحیت منقرض شده را زنده نگاه دارند...»

فتنه احسائی

که در صوفیه رواج داشت و در بهائیت سنت شد

مدت‌ها بود به‌طور مدام ریشه تجسم چهره مرشد در نماز را که از جمله آئین‌های مرسوم و مورد توجه اتباع فرقه‌های صوفیه محسوب می‌شده، در فرقه نعمه‌اللهی و اویسیه، از جمله آداب زمان عبادت به‌شمار می‌رود^۲ جستجو می‌کردم، که این بدعت

۱. در منزل حاج علی‌آقا ناظم‌زاده که از تجار مورد وثوق محسوب می‌شدند.

۲. دانشمند کتاب شناس معاصر جناب حاج سیدمحمد علوی طباطبائی بروجردی می‌فرمودند: در بروجرد روزی که میهمان دکتر صالحی بودم چون قصد نماز کردیم و سجاده برایمان گشودند، عکس صالح علیشاه گنابادی را در سجاده دیدم متوجه اهمیت تجسم صورت مرشد نزد طایفه صوفیه شدم.

شرک‌آور را چه کسی بنا نهاده، و چنین روش بت‌پرست مآبانه از کجای تاریخ در چه زمانی مرسوم شده است.

پس از تفحص زیاد، به‌استناد مدارک مستند و تحقیقات محققانه، عده‌ای سخت‌کوش، ریشه آنرا در آداب بومی هندیان یافته، که صوفیان چشتیه جهت تقویت رابطه مرید با مراد از جمله آداب قرار دادند. لکن رواج آن در بین مسلک‌هایی نظیر صوفیه ایران و شیخیه یا بهائیه از زمانی است که احمد احسائی رساله‌ای در این زمینه تدوین کرد و در آن متذکر شد «باید در ایاک نعبد حضرت امیرالمؤمنین را قصد کند. زیرا که خداوند مجهول‌الکنه است و آنچه در ذهن آید، مخلوق ذهن است. پس باید وجه او را اراده نمود که امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - باشد.»^۱

مرحوم تنکابنی پس از نقل دلیل احسائی برای تجسم صورت امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - می‌نویسد: «همچنان که خدا مجهول‌الکنه است، امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - نیز در اذهان مجهول‌الکنه است، پس اگر امیرالمؤمنین را در ذهن بگذرانیم آن هم مخلوق ذهنی می‌باشد و همان سخن نیز در این جا وارد آید. و چنان‌که خدا مجهول‌الکنه است برای ما، هم‌چنین مجهول‌الکنه برای امیرالمؤمنین نیز می‌باشد. پس امیرالمؤمنین، در وقت گفتن ایاک‌نعبد که را قصد می‌کرد؟ مجملأً این سخن خارج از مذهب شیعه است.»^۲

افرادی از صوفیه مانند حاج میرزا حسن صفی‌علیشاه و ملاسلطان گنابادی که بعد از پی بردن به نظریه احسائی تمایل به این دستورالعمل پیدا کردند، رویه مرحوم تنکابنی را مورد توجه قرار داده، با یک تیر دو نشان را هدف گرفتند، دستور دادند بهتر است در «ایاک‌نعبد» صوفیان برای این‌که مبتلا به مجهول‌الکنه نشوند، صورت شیخ را که زنده و حاضر می‌باشد در نظر گیرند، بدین ترتیب استدلال «مجهول‌الکنه» به صورت یک اصل کلی عبادی در تصوف فرقه‌ای آمده، صوفیان صورت مرشدان خود را^۳ و بهائیان صورت عبدالبهاء^۴ را در نظر می‌گیرند که بدون تردید نوعی شرک به‌خدا و بت‌پرستی است. و

۱. قصص العلماء: ۵۵.

۲. قصص العلماء: ۵۵.

۳. بت‌پرستی مدرن.

۴. شوقی افندی در نامه‌ی ۳۱/ژانویه/۱۹۴۹ می‌نویسد: نماز روزانه را هر کس منفرداً تلاوت کند، اگر در

به‌طور حتم انگیزه وضع کردن یا قانون عبادت قرار دادن آن، به‌جهت انهدام و خرافی جلوه دادن آئین موحدان است. برای نمونه به‌نام «بیان حقایق» و «خرافات را از مغزها بیرون» کردن و «مشکلات اخبار را شرح و توضیح» دادن و «تحریفات جهال و مأولین را نفی» نمودن^۱ این‌گونه خرافات را زیر سایه و شعار محبت اهل‌بیت عصمت و طهارت - علیهم‌السلام - که به‌هیچ مبنای علمی مرسوم در تشیع استوار نیست، در میان شیعیان رواج دادند، و عجیب این‌که ابوالقاسم‌خان ابراهیمی کرمانی برای این‌گونه خرافات شأن ساخته و معتقد است احمد احسائی مُخرِب اسلام شیعی با آنچه برای اولین بار مطرح کرده، خواسته است «دین مبین را از لوث این کدورت‌ها پاک نماید و غبار آن اوهام را از مغزهای شیعیان بزدايد و پیرایه‌ها [را] که بر دین مبین بسته شده است باز فرماید و جمیع اصول و فروع را بر ماخذ خود قرار دهد و ظاهر شرع احمدی را که در آن ایام کاملاً جمع و تدوین گردیده بود و متفرقات آن به یکدیگر ملتحم شده بود و...

... را توجیه و توضیح نماید و روح آن الفاظ و معانی آسمانی را آشکار فرماید.»^۲ که ای کاش چنین زحمتی را تحمل نمی‌کرد و این محبت را در حق اسلام مبذول نمی‌داشت! توضیح این مهم، ادعای رئیس شیخیه را در توجیه اقدامات تحریف‌گرانه‌ای که احمد احسائی نسبت به‌مبانی عبادی اسلامی نموده بی‌اعتبار می‌نماید. زیرا بنابر ادعای ابوالقاسم‌خان ابراهیمی کرمانی، تا زمان احسائی که حدوداً هزار سال می‌باشد، اصول و فروع دین مبین اسلام بر ماخذ اصلی قرار نداشته، احسائی با تحریف مبانی اصولی - فروعی اسلام که خدمتی شایان سپاس و تقدیر استعمارگران بوده است، کاری در خور توجه انجام داده، در صورتی که برای خواننده عزیز ما شک و تردید نیست، مسلک استعماری بهائیت که جهت وارونه نمودن اصل امامت ادامه دهنده نبوت در اسلام به‌وجود آمده، در حقیقت هر اقدامی که به‌وسیله این مسلک گمراه‌کننده مانند تجسم صورت عبدالبها در عبادتی مثل نماز بهائی صورت گرفته، اقدامی یا دستورالعملی در

← حین نماز خود را محتاج می‌بیند که کسی را پیش چشم خود مجسم کند، عبدالبهاء را در نظر آورد. (بهائیان: ۴۳۵ به نقل از مجله اخبار امری نشریه ملی بهائیان ایران شماره ۶ سال ۱۳۲۸ مهر ماه.
 ۱. تنزیه‌الاولیاء: ۱۱، نظریاتی است که ابوالقاسم ابراهیم کرمانی رئیس شیخیه برای توجیه خرافات احسائی بیان کرده است.
 ۲. همان مأخذ.

راستای تحریف و تخریب اسلام که خواست و آرزوی استعمار است می‌باشد و چون انجام چنین دستورالعملی در بهائیت با آنچه شیخ احمد احسائی به آن دستور داده، و در صوفیه نیز سنت است مطابق می‌باشد، باید بپذیریم گروه شیخیه و صوفیه با پذیرفتن چنین عملی مانند بهائیت در مسیر تحریف اسلام قرار داشته‌اند.

ادعای تشیع

روسای انشعابات فرقه شیخیه برای شیخ احمد احسائی ادعای تشیع نموده‌اند، و تردیدی نیست، اگر آثار بازمانده از او مورد مطالعه قرار گیرد، چاره‌ای جز تأیید ادعای تشیع برای او نیست، بلکه با چنان تعصبی از ناحیه احسائی مواجه می‌شویم که او را خالص‌الولایه، حتی در زمره غالیان نسبت به اهل بیت عصمت و طهارت بپذیریم. و اگر بخواهیم به استناد نوشته‌های افراد، مذهب او را شناسائی کنیم، باید غیرمسلمانان را که با عشق درباره اسلام و شخصیت‌های آن تحقیقی داشته، رساله‌ای مطابق مذاق اسلامی نوشته‌اند، مسلمان بدانیم. در صورتی که اعتقادات دینی شخصی محقق غیر از این را ثابت نموده، بیان‌کننده این حقیقت غیرقابل انکار است که غیرمسلمانی درباره اسلام و شخصیت‌های آن تحقیقات جامع بدون غرض‌ورزی را انجام داده است.

به همین اعتبار می‌طلبید به لحاظ چنین استنباط‌هایی، به طور اختصار لکن منظم به موضوعاتی که موجب اعتبار این نوع تصورات شده است بپردازیم تا این نوع استنباط‌های شخصی جنبه حقیقی به خود نگیرد و منشاء یک سلسله اشتباهات تحقیقی نشود.

طبقه یکم: کسانی هستند که بدون رجوع به نوشته‌های شیخ احمد احسائی و شناسائی افکار و عقاید او به دنبال آنچه صحیح یا غلط انتشار یافته، او را شیعه خوانده‌اند. برای نمونه **ظل السلطان معلوم الحال** می‌نویسد: من نمی‌دانم «او چه می‌گوید؟ آخوندها چه می‌گویند؟ و چون اطلاع ندارم نمی‌نویسم.» ولی در عین حال متذکر می‌شود «اما همین قدر می‌گویم طرفین شیعه و محب خانواده طهارت‌اند.»^۱ ملاحظه

۱. خاطرات ظل السلطان: ۳۸۵/۱.

نموده، دقت داشته باشید نویسنده، خود اعتراف دارد که نمی‌داند شیخیه چه می‌گویند، ولی معتقد است چون محب خانواده عصمت و طهارت‌اند شیعه‌اند. البته ما از این نوع شیعیان نه فقط در جمع اهل تسنن، بلکه میان اقلیت مسیحی و زردشتی فراوان داریم.

طبقه دوم: نویسندگانی به‌شمار می‌روند که به‌آثار شیخ دسترسی داشته، بعضاً اطلاعات کلی را به‌دست آورده‌اند، حتی به‌آنها اشاره کرده‌اند؛ ولی مغایرت آن‌را با مذهب تشیع تشخیص نداده‌اند. یا برعکس می‌دانسته‌اند، لکن برایشان اهمیت نداشته است. به‌همین لحاظ شیخ احسائی را شیعی مذهب معرفی کرده‌اند. مانند مرحوم دکتر معین که می‌نویسد: «شیخیه در استنباط مسائل فقهی جزو اخباریون و مخالف با اجتهاد از طریق اعمال اصول فقه‌اند.» یا معتقد است «از مختصات شیخیه ضروری ندانستن اعتقاد به عدل و معاد بالاستقلال در اصول دین است.» با این حال اشاره دارد که «شیخیه منسوب به شیخ احمد احسائی فرقه‌ای است از شیعه اثنی‌عشری.»^۱ در صورتی که ما اگر شیعه را با همان مشخصاتی بشناسیم که نزد شیعیان از شرایط شیعه بودن است، بدون تردید کسی را که دارای آن نشانه‌ها نباشد شیعه اثنی‌عشری نمی‌دانیم. زیرا مگر امکان دارد شخصی با آن همه تحریف‌آوری و تحذیف‌کاری در تشیع و معجون آفرینی اعتقادی که طعنه به بدعت می‌زند باز شیعه باشد؟!

طبقه سوم: محققانی آشنا با مبانی عالی و روش بسیار حساس و حائز اهمیت تحقیق می‌باشند که با آرای شیخ احسائی کاملاً آشنا هستند، نشانه‌های تشیع را در آثار او یافته و شناخته‌اند و با آنچه در شیعه امامیه اساس قرار دارد تطبیق کرده، سپس نتیجه گرفته‌اند. مانند جناب بهاء‌الدین خرمشاهی که می‌نویسد: «در مجموع شیخیه را می‌توان شیعی امامی عالی شمرد.»^۲ بلکه بنا بر اعتقاد صاحب روضات الجنات «در حقیقت از بسیاری از غلات تندتر رفته‌اند»^۳ حال، آیا غالیان را می‌توان شیعه شناخت یا نه، با روایاتی که در متون اسلامی موجود است، غالیان هیچ نصیبی از اسلام ندارند. زیرا دشمن خدا و رسول و امام معرفی شده‌اند. مهم‌تر این‌که در خیلی از موارد، امام -

۲. دانشنامه قرآن: ۱۳۴۷/۲.

۱. فرهنگ معین: ۹۴۹/۵.

۳. الله‌شناسی: ۷۰/۳.

علیه‌السلام - فرموده‌اند این طایفه بر اثر اعتقاداتشان به هلاکت عقیدتی رسیده‌اند.^۱ شکی نیست با در نظر داشتن آنچه نسبت به غلاة در دسترس می‌باشد، آن‌ها شیعه نیستند، بلکه مسلمان غالی محسوب می‌شوند. مانند مسلمان شیعه، مسلمان سنی.

طبقه چهارم: محققانی هستند که با افکار و آرای شیخ احسانی به‌خوبی آشنائی دارند و می‌دانند او بیراهه رفته است، زیرا جزئیات زندگیش را نقل کرده‌اند. ولی باز به آنچه رهبران شیعی که در موقعیت عالی علمی دربارهٔ احسانی بیان فرموده‌اند توجهی نداشته، با تعابیری از او تجلیل و افکارش را تأیید کرده‌اند، حتی از نوشته آن‌ها متوجه می‌شویم که او را شیعه خالص و مخالفانش را لکه‌دار کنندگان تشیع شناخته و می‌شناسانند. مانند حاج سیدمحمدباقر خوانساری^۲ که عمل مخالفان را توجیه کرده، و معتقد است غرض اصلی آنان این بوده «تا به کلی موقعیت شیخ را منحل کرده، حیثیت او را بر باد دهند. بلکه باید گفت نامبردگان نه تنها با نسبت‌های نابجا مقام شیعه را لکه‌دار ساختند...»^۳ به‌راستی اگر بنا باشد آیات عظام که روایت مجتهدند و نواب عامه حضرت امام قائم غائب موجود موعود - ارواحنا فدا - محسوب می‌شوند، به‌اعتبار گفتهٔ مؤلف «روضات الجنات» از لکه‌دار کنندگان شیعه باشند، باید جویا شد چه کسی یا کسانی از طبقهٔ مروجان هستند! در صورتی که مرحوم میرسید محمدباقر صاحب «روضات» متقابلاً مخالفان احسانی را هم با تعابیر والائی می‌ستاید.

طبقه پنجم: که متأسفانه در زمرهٔ اهل دانش تحقیق می‌باشند، مانند مُرده‌شوی که فقط وظیفه دارد بشوید، عمل کرده‌اند. زیرا به‌خوانندهٔ آثارشان فهمانده‌اند در مسیر تحقیقات خود توجهی به معیاری نداشته، فقط نقل وقایع تاریخ نموده، مزد این زحمت را هم از موسسه‌ای انتشاراتی گرفته‌اند. همان‌طور که غسل مُرده‌ای را می‌شود، مزد هم می‌گیرد.

این دسته از نویسندگان محقق، کاری به‌وظیفه دینی ندارند. حتی زنده‌ها را با

۱. به‌روایات اشاره می‌شود.

۲. با آیات عظام حاج سیدمحمدتقی و حاج سیداحمد خوانساری به‌لحاظ تشابه در شهرتشان اشتباه نشود.

۳. ترجمه روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات: ۱/۱۳۶.

اعتقادات مُرده‌خوری می‌شناسند و متأسفانه می‌شناسانند. مانند مرحوم دکتر جواد مشکور با تمام تحقیقات جامعی که پیرامون این طایفه دارد، چنان وظیفه‌مند قلم زده که آدمی را متحیر می‌سازد، گویی کاری به‌درست و نادرست، حق و باطل ندارد، فقط فرقه‌ای را با مشخصاتش از لابه‌لای تاریخ‌شناسی می‌کند تا بگوید چنین می‌گویند، چنان می‌کنند.^۱ یعنی بدون این‌که کوچک‌ترین توجهی به‌آراء و عقاید شیخ احمد احسائی داشته باشد او را از علمای بزرگ شیعه معرفی می‌کند.

یا مرتضی مدرس چهاردهی که به‌طور جسورانه زندگی احسائی را سطر به‌سطر در بین نوشته‌های او و دیگران تعقیب کرده، مخالفت‌ها را با انگیزه‌هایش که منجر به تکفیر شیخ شده است شناخته، ولی باز او را «دانشمند روحانی در جهان تشیع» می‌شناسد. و با لفظ «ظهور نمود»^۲ که در موقعیت مردان آسمانی به‌کار گرفته می‌شود^۳، تجلیل خویش از او را به‌بالا‌ترین مرتبه می‌رساند.

طبقه ششم: محققانی هستند که بدون تعصب تحقیق کرده‌اند، نتیجه تحقیقات خویش را با معیارهای اصلی که برپایه اسلام شیعی می‌باشد سنجیده‌اند و آنگاه رأی نهائی خود را براساس آن نتیجه، گفته یا نوشته‌اند. نظیر جناب غلامحسین رضائزاد معروف به دکتر نوشین که در مورد شیخ احمد احسائی می‌نویسد: «به‌دعوی هدایت مردم به‌سوی شریعت راستین و مذهب ائمه‌اطهار، بنای تبلیغ و گردآوری مردم به‌دور خود و اظهار منافرت و مخالفت با برخی از...»^۴ نهاد. از این نوشته مخصوصاً با توجه به‌واژه «دعوی» فهم می‌شود که ایشان، احسائی را به‌دیده‌یک مبلغ و مبشر حقیقی خالص و مخلص از تبار شیعه نمی‌شناسد. خصوصاً تعلیمات او را در داعیه نابخردانه علی‌محمد شیرازی و استادش کاظم رشتی که شاگرد احسائی بوده مؤثر می‌داند.^۵ و حتی ادعای او را در فلسفه‌دانی نپذیرفته، با اقامه دلیل جانی دیگر نیز به‌کلام میرزا سیدحسین، داماد حکیم سبزواری که احسائی را طلبه وارسته^۶ علوم اسلامی^۷

۱. ترجمه فرهنگ فرق اسلامی: ۲۶۶. ۲. شیخی‌گری و بابی‌گری: ۹.

۳. متأسفانه این اواخر معیارهائی که باید مراعات شود از میان برداشته شده است.

۴. حکیم سبزواری: ۵. ۵. همان مأخذ: ۱۰.

۶. این‌گونه تعاریف نسبت به‌احسائی زمانی بوده که هنوز عقائد و آرای خویش را پنهان می‌داشته است.

می‌شناساند و درباره‌ او می‌نویسد: «اگر چه نمی‌توانست استاد حقیقی طلاب علوم الهی در حکمت و کلام و فلسفه اشراق باشد، و ذهن او از این معانی و اصطلاحات خالی بود...»^۸ مهمّ این‌که دکتر نوشین معتقدند: شیخ احسائی آنچه کرده، برای این بوده که مردم را گرد خود جمع کند.^۹

طبقه هفتم: محققان تاریخ‌شناس، آشنا با معارف اسلامی، بل صاحب‌نظر در مبانی اسلامی که با سیاست عجیب است می‌باشند. که در شناسائی آراء و عقائد احسائی و برخورد با نظریات موافق و مخالف و سوءاستفاده استعمار از افرادی معلوم‌الحال مانند احسائی را که برای به‌کارگیری مذهب در راه مقاصد شوم استعمارگران انتخاب می‌شوند به‌خوبی شناخته‌اند. نظیر شخصیت علمی سرشناس معاصر جناب هاشمی رفسنجانی که می‌توان به‌نظرشان استناد کرد، ایشان نوشته‌اند «شخصی که نه معلوم است از کجا آمده و نه کسی می‌داند که به‌کجا می‌رود»^{۱۰} این مرد یک دفعه در حوزه علمیه نجف سبز شد، و پس از تکمیل تحصیل به‌گشت و گذار پرداخت و پس از سال‌ها سیاحت، در اطراف ایران و شیخ‌نشین‌های خلیج فارس به‌نجف برگشت و در آن‌جا عده‌ای شاگرد به‌دور خودش جمع کرد و با ادعای رابطه با مقامات عالیه روحانی و ادعاهای بسیار بزرگ که خودش را از ائمه و پیغمبران هم‌گاهی بالاتر می‌برد اختلافی در حوزه نجف به‌وجود آورد.^{۱۱}

طبقه هشتم: اتباع شیخیه و بهائیان هستند که با آگاهی کامل از نقش او در پیشبرد مقاصد استعمار و علت بدعت‌آوری‌های او در جهان اسلام، باز از او دفاع کرده‌اند و به‌دلایلی که مخالفان اقامه نموده‌اند توجهی هم اگر داشته‌اند در حمایت از شیخ احسائی - چون مأمور بوده‌اند - در آن‌ها مؤثر واقع نشده است. مانند ابوالقاسم خان ابراهیمی کرمانی رئیس شیخیه که احسائی را «یگانه مرد میدان، شخص مقدس» می‌داند. و معتقد است «تمام عمر را با تمام قوا به‌انجام خدمت و نشر فضیلت پرداخت و انقلابی عجیب

۷. حکیم سبزواری: ۶۹. ۸. همان مأخذ: ۷۰.

۹. همان مأخذ.

۱۰. منظور ایشان این نیست که از کدام شهر آمده، بل خواسته‌اند به‌جهات مرموزانه این حرکت اشاره کنند.

۱۱. امیرکبیر یا میرزاتقی خان فراهانی قهرمان مبارزه با استعمار: ۲۶۹-۲۷۰.

در میانه انداخت و وحشتی غریب در اذهان پدید آورد که منجر به اختلافات و مشاجرات شدید گردید. و بالاخره کار به لعن و تکفیر کشید و امتحانات سخت پیش آمد نمود.^۱ و برای این‌که ننگ اختلاف انگیزی را از او بردارد، اضافه می‌کند: «نه این‌که از ایشان عمدی بر اختلاف بود و تأثیر حرف حق در دنیا در گوش‌های مردمان اسیر طبیعت و پابند اخلاق جاهلیت همیشه همین‌طور بوده، و چاره جز این نیست.» به‌جاست حاشیه‌ای که محقق کتاب‌شناس معاصر جناب سید محمد علوی طباطبائی بروجردی بر این کلام دارند نقل شود؛ ایشان مرقوم داشته‌اند: «به‌طوری‌که از متن فهم می‌شود عموم مردمان مؤمن به‌بنای اعتقادی اسلامی را جاهل به حقایق اسلام سیره پیامبر و ائمه - علیهم‌السلام - معرفی می‌نماید. تا بتواند تلویحاً اشاره کند مردمان احسائی را درک نکردند و الا او چیزی خلاف علماء امامیه رواج نداده است! در معنا احسائی برخلاف قرآن و سنت مطلبی را اظهار نکرده است، در صورتی که تحقیق پیرامون آنچه انجام داده است و دقت روش‌های تبلیغی او نشان می‌دهد آنچه را گفته و به‌صورت مرام‌نامه‌ی فرقه‌ای درآمده، برای پیشبرد مقاصد شوم بیگانگان تشیع با معارف اسلامی شیعی تلفیق می‌شود.»^۲

آری شاخه شیخیان کرمان معتقدند: «عالم تشیع محتاج به‌رادمردی بزرگ با همتی بزرگتر از زمین و آسمان و سینه‌ای گشادتر از عرش رحمن و در حقیقت به‌عالمی ربانی به‌معنی واقعی محتاج است که بیان حقایق نماید و خرافات از مغزها بیرون نماید»^۳ ولی مسأله تجسم صورت علی امیرالمؤمنین در نماز را که مخصوص صوفیان چشتیه هند بود بدعت گذاشت.

طبقه نهم: از تبار شیخیه فرقه‌ای به‌شمار می‌روند، لکن با مسائلی که از اصول مرام‌نامه شیخیه کرمان است مخالف هستند. ولی در تکریم و بزرگ جلوه‌دادن احسائی وجه اشتراک داشته، در بدعت‌زدائی یا توجیه افکار و عقاید ضداسلامی او و شاگردش **کاظم رشتی** کوشا بوده‌اند. نظیر میرزا موسی اسکویی وابسته به‌شیخیه شاخه احقاقی‌های اسکو، که با تدوین کتاب «احقاق الحق»^۴ اعتقاد به «رکن رابع» را مربوط

۱. تنزیه‌الاولیاء: ۱۲.

۲. حاشیه همان صفحه و مأخذ.

۳. تنزیه‌الاولیاء: ۱۱.

۴. با احقاق‌الحق تألیف علامه شهید قاضی نورالله شوشتری که مرحوم آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی

به شیخیه کرمان دانسته، در موارد دیگر مانند معاد جسمانی که نتوانسته آراء نوظهور احسائی را رد کند، با توجیهاتی اختراعی آنها را با تشیع وفق داده است. این شاخه شیخیه اگر رکن رابع را قبول ندارند در پذیرش احسائی و رشتی دو مأمور استعمار خارجی وابسته به استبداد عثمانی و ایران با سایر شاخه‌ها وجه اشتراک دارند.

راز اخباری‌گری احسائی

تمامی آن عده از تبار «دائرةالمعارف» نگاران یا «دانشنامه» نویسان و نویسندگان تذکره‌ها که به جهاتی ناگزیر می‌شوند با امثال شیخ احمد احسائی برخورد داشته باشند به این موضوع اشاره کرده‌اند، او دارای عقائد متناقضی است که عمده آن‌ها اول «در برداشت دوگانه او از معاد است. دوم در معامله او با اخباری‌گری است؛ که هم تمایل اخباری دارد و هم تمایل اصولی و اجتهادی، سوم این‌که هم دوستدار فقه و حدیث و منقول است، و هم دوستدار فلسفه و معقول، چهارم در غلو او راجع به ائمه است.»^۱ از آنچه دکتر بهاء‌الدین خرمشاهی اشاره داشته‌اند و در جای خودش مورد استفاده قرار می‌گیرد، به موضوع اخباری‌گری احسائی توجه نموده، به آن می‌پردازیم.

اخباریه فرقه‌ای از علمای شیعه امامیه‌اند که عمدتاً اخبار اهل بیت را مأخذ و اساس عقائد و احکام دین می‌دانند و به سایر مدارک فقط در صورتی که با احادیث ائمه تأیید شده باشد استناد می‌کنند.

در مقابل اخباریان، طایفه «اصولیین» پیروان مکتب اجتهاد قرار دارند که احکام را از کتاب، سنت، اجماع، و عقل استنباط می‌کنند و معتقدند تنها اخبار نمی‌تواند مصدر همه تکالیف و جوابگوی همه نیازهای جامعه در هر عصر و زمان باشد. پیش از غیبت امام دوازدهم (۲۶۰ ق) وظایف مکلفین شیعه از سوی امامان به صورت شفاهی یا کتبی، مستقیماً یا توسط اصحاب و شاگردان ابلاغ می‌گردید و به‌ظواهر آن عمل می‌شد و مشکلی هم پیش نمی‌آمد. اصول کلی این تعالیم در زمان حضور ائمه، ضمن چهارصد اصل (الاصول الاربعه) یا «الجوامع» تدوین و در بلاد اسلامی منتشر شده، ملاک عمل

← برآن تقریض دارند اشتباه نشود.

۱. دانشنامه قرآن: ۳۴۷/۱.

شیعیان بود. ولی رفته رفته با گذشت زمان و پیدا شدن مسائل و مباحث جدیدی که در عهد انمه متبلی به نبوده است، مانند موضوعات تلقیح نطفه، پیوند اعضا و جوارح، اهداء اعضا بدن و...

مهم دیگر این که اخبار متناقض بسیار توسط صاحبان غرض جعل شد، گروهی از فقهای شیعه، ظواهر کتاب و سنت را برای صدور فتوا کافی ندیدند، کمر به اجتهاد و تحقیق بسته، و به علم کلام و اصول و علوم عقلی روی آوردند و احکام شرع را با احکام عقل تطبیق نمودند. یعنی علاوه بر قرآن و اخبار، اجماع و عقل را نیز لازم و مناط اعتبار برای صدور احکام شرعی دانستند.

این طبقه از علما، رسیدن به پایه اجتهاد را واجب کفائی یا واجب عینی، و تقلید عامی را از مجتهد در فروع دین واجب عینی شمردند. از این رو آنان را اهل «اجتهاد» گفتند. و چون به خواندن اصول فقه و اصول حدیث - اصولیین - اهتمام می ورزیدند به «اصولی» مشهور شدند.

البته قابل توجه است قبل از فقهای شیعی، از دیرباز فقهای سنی هم به دو دسته تقسیم شده، گروهی به پیروی از ابوحنیفه نعمان بن ثابت (۱۵۴ ق) برای استنباط احکام شرع به رأی و قیاس توسل جستند، و بعضی دیگر اهل حدیث و «ظاهری» بودند. ضروری است به این موضوع توجه داشته باشیم، در تبار اخباریون نیز نوعی اجتهاد و تقلید وجود دارد؛ زیرا تمامی اخباری ها که قوه تشخیص صحیح و مستند را از جعل و نادرست ندارند، به همین جهت می باید کسی که به تفحص در این فن رسیده است، اخبار را شناسائی نموده، در اختیار اتباع اخباری بگذارد. که این خود نوعی تقلید کردن محسوب می شود. چه حکم را به نیروی اجتهاد اصولی استخراج کرده در اختیار مقلدین خود قرار دهند، چه روایت را به نیروی استنباطی که از شناخت احادیث دارند به فرد

۱. جهت آگاهی بیشتر به منابع زیر رجوع کنید: «الذریعه: ۳۳۷-۳۳۰/۱۶، بحث اخباری گری وحید بهبهانی، الملل والنحل ترجمه صابن الدین ترکه اصفهانی، النقض به اهتمام محدث ارموی ۱۷، ۲۵۶، اعیان الشیعه: ۱۳۷/۹، روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، نقدی بر تفکر اخباریه تألیف آیه الله حاج سیدابراهیم میلانی: ۱۰۵، ترمینولوژی حقوق تألیف آقای جعفر لنگرودی: ۱۸، ۱۹، ریحانة الادب: ۵۶۴۱/۱ و کیهان اندیشه / شماره ۱۳، ۱۴، مجله معارف: شماره اول سال ۱۳۶۶.

اخباری ارائه دهند تا به آن عمل کند. هر دو این روش تقلید از متخصص است. اما چرا شیخ احمد احسائی با این که تمایل به روش «اصولیین» که اجتهاد است داشته، روش اخباری‌گری را مورد پسند قرار داده و به آن مشهور گردیده. باید بدانیم جایی که پای اجتهاد در میان است، رأی مجتهد کارساز می‌افتد و مقلدان تابع حکم او خواهند بود، در چنین موقعیتی هیچ کس از صاحبان قدرت سیاسی تا پائین‌ترین طبقات اجتماعی مصونیت نداشته، هرگاه دچار انحراف و لغزشی شوند، فقهای امامیه مجاهدانه، جان برکف در مقابل انحراف می‌ایستند. که اگر قصه‌هایی چون حکم تحریم تنباکوی میرزای بزرگ شیرازی را شنیده بودیم، به‌زمان مرجعیت فقیه عارف مجاهد مصلح آیه‌الله العظمی نایب‌الامام، امام خمینی با چنین موقعیت حساس اجتهاد آشنا شدیم.

احسائی بنا بر اعتراف آنان که از سر دوستی و ارادت، شرح احوالش را قلمی کرده‌اند، به مرتبه رفیعۀ اجتهاد نائل نیامده، چنان‌که در میان اجازات او نیز به‌اجازۀ اجتهادی برخورد نمی‌کنیم یا لااقل اینجانب ندیده‌ام، در چنین موقعیتی شیخ احسائی ناگزیر تحت‌الشعاع فقیه عصرش قرار می‌گرفته است و ارادتمندانش در هر مرتبه‌ای از علاقه و اعتقاد به شیخ بودند می‌بایست در امورات شرعی تابع نظریات مرجعی از مراجع می‌شدند که از او تقلید می‌کردند. چنین علاقمندی هرچند به شخصی معتقد هم باشد، به فتوائی برخلاف میل فردی که به او ارادت دارد عمل می‌کند. از طرفی اگر احسائی روش اجتهادی را که به آن علاقمند هم بود می‌پذیرفت، بدون تردید با نقشه‌ای که برای اجرای تفکراتش داشت، و یقین داشت آخر الامر پیشوایان دینی شیعه او را تکفیر خواهند کرد، به دست خویش کفر خود را امضاء کرده بود. زیرا مُقلد باید تابع فتوای مجتهدی باشد که از او تقلید می‌کند. لطمه‌ای که می‌توانستند وارد نمایند، اعلام می‌کردند این نظریات به تائید اخبار نمی‌رسد. پس شیخ احمد احسائی با این که به روش «اصولیین» اعتقاد داشته، به لحاظ محفوظ ماندن از خطر فتوای کفر، خود را به اخباری‌گری مشهور ساخته است تا هم خود از حکم فقهای امامیه در امان بماند و هم افرادی را که به فریب و تزویر به خود اختصاص داده با فتوائی متزلزل نشوند. که

خوشبختانه چنین نعمتی نصیبت نشد. و پیشوایان شیعه که شخصیت‌های عالی مرتبه مراکز علمی شیعه بودند، برخلاف میل و انتظارش او را از حریم مصونیت بیرون راندند و حکم به کفر او کردند.

آن چه را در این رابطه نباید از نظر دور داشت مسأله دستکاری سلیقه‌ای احسائی در ارتباط با به‌کارگیری مشرب اخباری‌گری است. احسائی چون یقین داشت در اظهار عقیده‌اش با معارضه اخبار مواجه می‌شود و این می‌تواند مقدمه‌ای جهت اعتراض و مخالفت اخباری به‌او گردد، همانطور که علامه سیدمحمدحسین تهرانی نیز اشاره نموده‌اند «اخبار و احادیث را به مشرب فلسفی خود توجیه و تشریح می‌کرده» است. در معنا احسائی اصولی که نبوده است در استفاده از سبک و سلیقه اخباری‌گری نیز به سلیقه خود روایات را مورد استناد قرار می‌داده است.

هنگامه تکفیر احسائی

پس از تصمیم سیاستمداران که شیخ زاهد پارسا!! به نفع خود و دربار فتحعلیشاهی گرفت، به یزد مراجعت کرده، با گذشت زمانی، محمدعلی میرزا دولت‌شاه، فرزند پادشاه وقت با ارسال مبلغ هزار تومان به عنوان هزینه سفر، شیخ را به کرمانشاه دعوت نمود. و با ورود احسائی به کرمانشاه علاوه بر حقوق مستمری ماهانه، قریه‌ای بزرگ در حومه مقر حکمرانی خود به‌او پیشکش کرد. این آسایش و آرامش و آقائی تا سال ۱۲۳۷ که دولت‌شاه از دنیا رفت ادامه داشت. آن‌گاه احسائی به قزوین رفت. نخست مورد استقبال علماء شهر قرار گرفت. در منزلی که از قبل برای وی تهیه شده بود با اهل و عیال و حاشیه‌نشینان خود رحل اقامت افکند.

میرزا عبدالوهاب قزوینی دائی **قره‌العین** که از بزرگان علماء دینی شهر و از اکابر شاگردان شیخ احمد احسائی بود، محراب و سجاده خود را در مسجد شاه قزوین به استاد خود تفویض کرد. احسائی از همان روز اول در مسجد شاه به امامت پرداخت. و در همین اوقات به بازدید علماء شهر مشغول شده بود، تا این‌که یک‌روز به بازدید حاجی ملا تقی - شهید ثالث - رفت. این‌جا بود که برای اولین بار به‌طور رسمی احسائی را مورد

سؤال قرار دادند و عقیده‌اش را نسبت به معاد پرسیدند، او گفت: «معاد را جسم هور قلیائی می‌دانم که آن در همین بدن عنصری است، مانند شیشه در سنگ.» حاجی محمدتقی فرمود: «بدن هور قلیائی غیرعنصری است و ضروری دین اسلام است که در روز قیامت همین بدن عنصری عود می‌کند، نه بدن هور قلیائی.» احسائی گفت: «مراد من همین است.» بالجمله هنگامه مناظره در میان ایشان گرم شد.^۱ در حالی که احسائی بر عقیده‌اش اصرار داشت، آخوند ملاآقا حکمی و آخوند ملایوسف حکمی متخصصین در فلسفه الهی و دیگر علماء فن حدیث و فقاہت کوشیدند احسائی را مجاب نمایند، ولی سودی نداشت، او هم چنان بر صحت عقیده خویش اصرار داشت که حاجی ملاتقی او را تکفیر کرد.^۲

از همان روز احسائی که جهت نماز جماعت عازم مسجد شد، برخلاف روزهای پیش، علماء او را همراهی نکردند مگر ملا عبدالوهاب که شدیداً مورد اعتراض مؤمنین واقع شد. شهرت فتوای شجاعانه حاجی محمدتقی، دهان به دهان می‌گشت. همه جا سخن از تکفیر احسائی بود، شاهزاده رکن‌الدوله علی‌نقی میرزا حاکم شهر مجلس آشتی‌کنانی برقرار کرد. علماء شهر منجمه حاجی محمدتقی و احسائی را نیز دعوت نمود. ولی ملا محمدتقی بین خود و او فاصله فراهم آورد. حتی از سفره‌ای که احسائی غذا می‌خورد استفاده نکرد. وقتی پیشنهاد صلح با احسائی را دادند، گفت: «میان کفر و ایمان اصلاح و آشتی نیست.»

شاهزاده علینقی میرزا هر چه اصرار می‌کرد، فایده‌ای نبخشید تا مجلس تمام شد.^۳ آوازه حکم تکفیر به حوزه‌های علمیه شیعه رسیده، شخصیت‌های برجسته آن عصر مانند سید مهدی فرزند مؤلف کتاب «ریاض» ملا محمد جعفر استرآبادی، ملاآقا دربندی مؤلف کتاب «اسرار الشهادة»، شریف‌العلماء مازندرانی استاد شیخ اعظم مرتضی انصاری، آقا سیدابراهیم قزوینی مؤلف کتاب «ضوابط الاصول»، شیخ محمدحسن نجفی مؤلف کتاب «جواهر الکلام» و شیخ محمدحسین مؤلف کتاب «فصول در اصول فقه»

۲. دائرة المعارف تشیع: ۱.

۱. قصص العلماء: ۴۲.

۳. قصص العلماء: ۴۳.

شیخ را تکفیر کردند.^۱

احسائی ناچار از قزوین به مشهد و پس از زیارت به یزد رفت و از آنجا عازم اصفهان، سپس به کرمانشاه روی آورد. در تمام شهرها با سردی از او استقبال شد. حتی شاگردان و برخی از اهل علم که قبلاً نسبت به او اظهار ارادت می‌کردند و از وی ستایش می‌نمودند تغییر روش دادند.

فتحعلیشاه و جمعی از شاهزادگان، وقتی با چنین قائله‌ای علیه احسائی مواجه شدند، در وهله اول سعی نمودند که این حادثه را به‌ترتیبی تدارک نمایند. ولی از شدت خشم علماء و مردم کنار کشیدند. احسائی وقتی به عراق می‌رسد در آنجا نیز با همان روش علماء و مردم ایران روبرو می‌شود. ناچار از کربلا به مکه می‌رود و سپس از راه مکه عازم موطن خود می‌گردد؛ لکن در قریه «هدیه» سه منزلی مدینه روز یکشنبه ۲۱ / ذی‌قعدة / ۱۲۴۱ از دنیا می‌رود.^۲

۱. همان مأخذ: ۴۱-۳۱ دیده شود.

۲. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به اعیان‌الشیعه: ۵۸۹/۲ - ۵۹۳، مقدمه شواهد ربوبیه بقلم استاد سیدجلال‌الدین آشتیانی، الکرام‌البیره: ۹۱۸۸/۱، مقدمه موسوعة البرغانی فی فقه‌الشیعه: ۲۸۲۶/۱، قصص‌العلماء ۳۴ به بعد، دائرة‌المعارف فارسی: ۳۳۱۵/۳.

بخش سوم

در شناخت افکار و عقائد
احسائی

در قسمتی از وقایع زندگی شیخ احمد احسائی که از نظر گذشت به افکار و عقائد او اشاره کردیم، در این قسمت از رساله حاضر نیز مصمم هستیم به نقل ضروریات پردازیم. همان طور که از نظر گذشت، افکار و عقائد احسائی با مبانی غیرقابل تغییر مذهب حقه تشیع منافات داشته، و به تائید اسلام ناب محمدی نمی رسد به همین لحاظ تصمیم گرفته شد، به طور فهرست وار و کوتاه همان عقائدی را شناسائی کنیم که با اسلام منافات دارد تا در شناخت مذهب احسائی به اشتباه گرفتار نشویم.

نتیجه آن چه را احسائی در ارتباط با شیعه نموده است، می باید با توجه به چنین شناختی مورد بررسی قرار داد.

۱- تعریف با برداشت های شخصی بدون پشتوانه اسلامی شیعی، پیرامون موضوعاتی، مهم نظیر معاد، شناخت امام و معراج که با آنچه در این زمینه نوشته است عقاید شیعه را تحریف نموده، زمینه مسلکی مانند شیخیه را ریخته، در مقابل شیعه قرار داده است.

۲- ابداع اعتقاداتی نظیر «رکن رابع» که مشروعیت دادن به نوعی نیابت ساختگی در ایام غیبت کبری می باشد. و ما این دو مهم را دنبال کرده، قضاوت درباره احسائی، با این نوع تفکرات را به عهده خواننده عزیزمان می گذاریم.

احسائی و تحریف عقیده شیعه

قبلاً باید بدانیم افرادی چون مرتضی چهاردهی که متعصبانه درباره شیخ احسائی نوشته اند، به این نتیجه رسیده اند، احسائی توجه خاصی به اخبار داشته، بر اثر ممارست

و مطالعه حدیث ذوقی مخصوص پیدا کرده، که از سایر علماء و دانشمندان روحانی ممتاز گشته است.^۱ آری احسانی از یک سو به حدیث دل بستگی و علاقه داشت و از سوی دیگر به فلسفه یونان. مطالعه پیرامون جمع این دو علاقه در افراد، نشان داده است، این دو ویژگی، درون یک قالب نمی‌گنجد. زیرا کسانی که در علوم مذهبی قدم می‌نهند، اگر به فلسفه با دیدگاه‌های افلاطون و ارسطو بپردازند، باید از این دو راه یکی را برگزینند. به همین اعتبار چون روح حدیثی با فلسفه یونان سازشی نداشت، از طرفی «احسانی هم به هر دو دل بستگی پیدا کرده بود، لاجرم دگرگونی‌هایی در احوالات و افکارش پدید آورد. اگر چه وی به‌طور وضوح نمی‌توانست عقائد فلسفی‌اش را ابراز دارد، اما در لفافه آنچه را در درون پرورانده بود بروز می‌داد. از این رو طرز فکرش را نتوانست مخفی نگاه دارد. لذا شیوه فکری احسانی بر سرزبان‌ها افتاده، زمینه‌ساز تکفیرش شد. به‌طوری‌که وی و شاگردانش از دید علماء ایران کافر محسوب شدند.

سخنان تازه‌ای که شیخ احسانی بنابر مطالعات فلسفی و عقائد ساخته استدلال‌هایش توأمآ ارائه می‌داد، بسیار طویل و خارج از بحث ما می‌باشد؛ به همین لحاظ در این بخش، فقط جهت آشنائی با چگونگی آنچه وی در این مورد اظهار کرده، به نمونه‌هایی اشاره می‌کنیم.

غلو درباره امامان: نخست باید به این مهم توجه داشت، تردیدی نیست غالیان دسته‌ای از کسانی می‌باشند که برخلاف مخالفان ائمه طاهرین - علیهم‌السلام - با تعریف و تجلیل و تکریمی که معصومین، آن روش را نهی کرده‌اند، همان کار مخالفان ائمه اهل بیت را انجام داده‌اند. و بهترین دلیل ما، مخالفت امامان با این گروه و تفکر آن‌ها نسبت به آن ذوات مقدسه است. چنان‌که وقتی ابوبصیر به حضرت امام صادق - علیهم‌السلام - عرض می‌کند اهل غلو معتقدند شما دانه‌ها و قطره‌ها و شماره ستارگان و برگ درختان و وزن آب‌های دریاها و شماره خاک‌های عالم را می‌دانید، حضرت دست مبارک را به سوی آسمان بلند کرده، فرموده‌اند: پاک و منزّه است خدا، پاک و منزّه است خدا، نه

۱. شیخی‌گری بابی‌گری: ۱۰-۱۱.

به خدا قسم این‌ها را جز خدا، هیچکس نمی‌داند.^۱

تردیدی نیست اگر کسی در این مقام ائمه طاهرین - علیهم‌السلام - را شناخته یا تعریف کند، نه تنها از مسیر امام‌شناسی که امامان مشخص و معین نموده‌اند منحرف شده، و برخلاف ایشان آن ذوات الهی را شناسانده است، بلکه به فرموده علی امیرالمؤمنین به یکی از چهار شعبه یا هر چهار آن که ذیلاً اشاره شده گرفتار می‌گردد.

تعمق: که موشکافی‌های وسوسه‌انگیز است. و حضرت فرموده‌اند «هرکس تعمق کند، اندیشه را خارج از توانائی فکرت رها سازد، به حق نرسد. و جز غرق شدن در گرداب‌های حیرت چیزی نیفزاید. و هیچ فتنه‌ای ننشیند، جز آن‌که موج فتنه‌ای دیگر او را فرو گیرد. و پرده‌ای از نادانی کنار نرود، مگر این‌که پرده‌ای دیگر فرو افتد. و او پیوسته در افکاری سردرگم و پیچیده است.

نزاع: که کجروی و انحراف از راه راست است، و هر قوم پیش گیرد سستی و ضعف میان آنان جدائی و تفرقه اندازد. و بر اثر لجاجت‌های پیاپی کارشان به تباهی کشد. هرکس کجروی کند، نیک را بد بیند و بد را نیک شمرده، مست گمراهی می‌شود.

شفاق و نفاق: بلای کوره راه‌ها را فراهم آورد که علی امیرالمؤمنین فرموده‌اند: هر کس شفاق [و نفاق] را پیش گیرد به کوره راه‌ها افتد، کارش مشکل و راه چاره به‌رویش بسته شود. [زیرا] آن‌که راهی غیر از راه اهل ایمان پیماید، نتواند از آئین خود دست بردارد.^۲ و ما نتیجه این سرنوشت شوم را در زندگی امثال احسانی که به‌بلیه غلو گرفتار آمده‌اند، در معنا خواسته‌اند مقاصد ضد تشیع خویش را در قالب غلو پیش برند دیده‌ایم. به‌لحاظ چنین سیه‌روزی و تیره‌بختی بوده است که امام صادق - علیهم‌السلام - فرموده‌اند: «جوانان خود را از غالیان و زیاده‌روان برحذر دارید که مبادا فاسدشان کنند. زیرا غالیان و زیاده‌روان بدترین خلق خدایند.» سپس اضافه کرده‌اند «به‌خدا قسم! غالیان بدتر از یهود و مسیحی و آتش‌پرست و مشرکان می‌باشند.»^۳ پس او که ثابت شد غالی است، از یهود و نصارا و آتش‌پرست بدتر است. مهم‌تر چنین افرادی به فرموده

۱. شُبْحَانَ اللَّهِ شُبْحَانَ اللَّهِ، لَا وَاللَّهِ مَا يَعْلَمُ هَذَا إِلَّا اللَّهُ (آثارالصادقین: ۵۴۰/۱۵ ح ۲۴۰۸۱ به نقل از

۲. تحف‌العقول: ۱۷۷.

بحارالانوار: ۲۹۴/۲۵.

۳. سفینه‌البحار: ۳۲۴/۲.

حضرتشان «دروغ می گویند، تا آن جا که شیطان در دروغ نیازمند به آنها می باشد.»^۱ به هر تقدیر طرح این که چرا عقائد احساسی انسان را به کجروی و انحراف از راه راست می کشاند نیاز توجه به بحثی در فلسفه دارد که به نام «شوندهای چهارگانه» یا «علل اربعه» مورد بحث قرار گرفته است. افلاطون یا ارسطو یا دیگران معتقدند که برای پدید آمدن چیزی چهار «علت» ضروری است. مثلاً لباسی که پدید آورده اند و مورد استفاده قرار گرفته است. چهار علت را در خود دارد.

الف: «علت مادی» پارچه ای که لباس از آن است.

ب: «علت فاعلی» یا خیاط آن را دوخته است.

ج: «علت صوری» یا رویه و شکلی که دوخته شده است.

د: «علت غائی» پوشیدن که لباس را به سبب آن دوخته اند.

این فراز که مبحثی است در فلسفه، مورد توجه احساسی قرار گرفته، آن را دنبال کرده گفته است: «شوندهای چهارگانه امامان هستند. شوندهای چهارگانه آفریده شده امامان ما بوده اند.» و ادامه می دهد «که آفریننده های این جهان هم امامان بوده اند، روزی دهنده و گرداننده نیز آنها هستند. خدا رشته کارها را به دست آنان سپرده است.» سپس نتیجه می گیرد: «این تن های ما نیز از آن امامان است، از این رو هر امامی هرگاه که خواست به تن هر کسی که مایل باشد تواند درآید.» و دلیل می آورد «از این رو بود که در جنگ جمل، چون مروان تیری انداخت، طلحه را کشت، او می گفت: علی مرا کشت.» که البته این دلیل نه آن جهتی است که احساسی با خیالبافی خود استنباط کرده از علل اربعه دانسته، بلکه اشاره به علت جنگ جمل می باشد که علی بن ابیطالب - سلام الله علیهما - یک طرف آن قرار داشته است. و به جهت مسأله حلول هیچ گونه شباهتی با تشیع ندارد. این تفکر احساسی برگرفته از غلات است که معتقدند خدای تعالی در ائمه طاهرین - علیهم السلام - حلول کرده است. در صورتی که این عقیده باطل است زیرا ذات مقدس حضرت اله محدود نیست که در یک نفسی که ظرف برای او قرار گیرد وارد شود. موجودات همگی مظاهر خداوند هستند، غیر او نیستند تا عنوان ظرف و مظروف، و

یا حال و محل صادق آید. چنانکه جمیع فلاسفه و بزرگان عالم، پنبه این ادعا را زده‌اند و از مسلمات می‌دانند که حلول، گفتار نادرستی است.

احسائی با طرح «علل اربعه» طرحی ریخته است که عده‌ای نتیجه‌گیری کنند ائمه در تن‌های ما حلول می‌کنند. در این طرح کلنا محمد جایگاهی چون خدا دارند و تن‌ها مانند ابدان مقدسه معصومین - علیهم‌السلام - می‌باشد و همانطور که گروهی از غلات معتقدند خدا در ائمه حلول کرده، ائمه طاهرین در تن‌ها حلول کرده‌اند.

انکار معراج جسمانی:

شیخ احمد احسائی بنابر ابتلاء به فلسفه، معراج را نپذیرفته، و از طرفی با توجه به این‌که پذیرش معراج از ضروریات دین شمرده می‌شود، و یک مسلمان نمی‌تواند آن را انکار کند، به‌ویژه فردی مانند احسائی که خود پای‌بند محکم و استوار اخبار بوده، لذا به فکر چاره‌جویی افتاده است که چنین مهمی را با فلسفه توجیه و تطبیق دهد. در کتاب‌های یونانی گفته شده، زمین ما از خاک است، و روی آن کره‌ای از آب پدید آمده که دریاها است، و روی آن کره‌ای از باد باشد، منظور هوا است. پس از همه، کره‌ای آتشی که گرد جهان را فرا گرفته، پس از کوه‌ها آسمان قرار دارند.

شیخ احسائی از این گفتارها سود جسته، چنین گفته است «پیغمبر ما چون به معراج می‌رفت در گذشتن از کره خاک، عنصر خاکی خود را، و در گذشتن از کره آب عنصر آبی خود را، و در گذشتن از هوا عنصر هوایی خود را، و در گذشتن از کره آتش عنصر آتش خود را انداخت، از این رو تن مادی رها گردیده، توانست از کره‌های آسمان درگذرد.»^۱ آنچه در این نظریه نهفته است، دریافت مهمی است که در مذهب تشیع جایگاهی ندارد. زیرا بیان‌کننده این است که پیغمبر اکرم فقط، روانش به آسمان‌ها رفته است و تردیدی نیست چنین تفکری با عقیده علماء و شیعه که متفقاً قائل بر معراج جسمانی می‌باشند^۲ مغایر است. زیر از عنوان «عبد» در آیه که می‌فریاد «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ»

۱. رساله قطیفیه در مجموعه‌ای که حاوی ۹۲ رساله از او می‌باشد و در سال ۱۲۷۳ به نام «جوامع‌الحکم» به چاپ رسیده است.

۲. تفسیر مجمع‌البیان: ۳۹۵/۱ و تفاسیر دیگر.

لَيْلًا^۱ چنین مُلهم می‌شویم «عبد» که شخصی با جسم و روح را تعریف می‌کند به معراج رفته است.

اما مهمّ این است که ریشه تفکر احسائی، آن هم در حالی که خود را شیعه خالص می‌شناساند کجائی است؟ و دانستن این که چنین تفکری مربوط به کسانی می‌باشد که شیعه در حساس‌ترین دوران‌های تاریخ «اسلام اهل بیت»، با نشر آن به مبارزه برخاسته و کوشیده است چنین ساخته‌های یهود پسند در افکار نورانی شیعه گنجانده نشود. چنان که نقل کرده‌اند: «عایشه و معاویه و حسن بصری معتقد بوده‌اند رسول خدا جسمش در خواب بوده است، لکن روحش [همان روانی که احسائی می‌گوید] را به سلاء اعلی برده‌اند»^۲

علامه طباطبائی از ابن اسحاق و ابن جریر نقل نموده‌اند: «معاویه بن ابی سفیان هر وقت از مسأله معراج رسول خدا پرسش می‌شد، در جواب می‌گفت رویای صادقه از پیش خدا بود. و عایشه هم می‌گفت: من بدن رسول خدا را از بسترم غایب ندیدم»^۳ البته صحت قول عایشه در رابطه با همین ادعای او بستگی به آن دارد که رسول خدا هر شب را در خانه او به صبح رسانده باشند، در حالی که می‌دانیم پیامبر اکرم همسران دیگری داشتند که به نوبت شبی را در منزل آنان می‌گذرانیدند. در این صورت ادعای عایشه مبنی بر این که «من بدن رسول خدا را از بسترم غایب ندیدم» حجیت ندارد.

به هر تقدیر احسائی با ادعای شیعه خالص بودن مانند عایشه، معاویه و حسن بصری می‌گوید: «رسول خدا با بدن برزخی هور قلیایی^۴ به معراج رفته است»^۵ در صورتی که ابن عباس می‌گوید: «معراج رسول خدا در حالت بیداری بوده و آنچه دیده است. به چشم بوده، نه در خواب. و در این مورد دلایل واضح فراوان است»^۶.

آیت‌الله حاج شیخ جعفر سبحانی، پس از نقل رأی و باور احمد احسائی می‌نویسد: «افراد روشن و حق‌جو و دور از تعصب، این نظر را مانند نظر [= روحانی بودن معراج]

۱. سوره اسراء آیه اول.

۲. تاریخ حبیب السیر: ۳۱۸/۱.

۳. ترجمه تفسیرالمیزان: ۴۲/۲۵.

۴. بدن برزخی مانند آن بدنی است که انسان در عالم خواب همه‌گونه فعالیت را انجام می‌دهد.

۵. رساله قطیفیه.

۶. نه‌ایة‌الارب فی فنون الادب: ۲۷۹/۲.

بی‌ارزش و مخالف قرآن و ظاهر احادیث می‌دانند.» سپس اقامه دلیل نموده، می‌نویسند: «شما آیه معراج را به دست هر زیان‌دانی بدهید، خواهد گفت منظور گوینده همان بدن دنیوی عنصری است که از آن قرآن با لفظ «عبد» تعبیر آورده است، نه «هور قلیائی» که اساساً جامعه عرب با چنین لفظ و امثال آن آشنائی نداشتند. و طرف خطاب در سوره «اسراء» همین گروه و افراد عادی بوده است.» سپس به موضوع مهمی اشاره دارد. که تأثیرگذاری فلسفه یونان را بر احسائی تأیید می‌کند؛ می‌نویسند: «وانگهی عاملی که او را [احمد احسائی] را بر این تاویل خنک واداشته است، همان افسانه یونانی درباره نظام هستی بوده که تصور کرده است به سان لوح محفوظ پابرجاست، اکنون که جامعه هیئت‌دان همگی آن را تکذیب می‌کنند، هرگز روا نیست ما به تقلید کورکورانه‌ی خود ادامه دهیم. و اگر روزی هم مشایخ بر اثر خوش‌بینی به هیئت قدیم حرفی زده‌اند، تا حدی معذور و یا کم‌تقصیر بودند. ولی اکنون برای ما سزاوار نیست بر اثر یک فرضیه که مورد انکار جامعه بشر است حقایق قرآنی را زیر پا بگذاریم.»^۱

و اگر بخواهیم حکم اسلامی صاحب چنین اندیشه سخیف را بدانیم، به قرآن بهترین بیان‌کننده این‌گونه مهمات رجوع نموده می‌فرماید: کافران معراج پیامبر را که قرآن با «عبد»^۲ [= جسم و روان] تعریف می‌نماید، انکار می‌کنند. «فَأَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدِي مَا أَوْحَىٰ مَا كَذَّبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ أَفْتَمَا رُوْنَهُ عَلَىٰ مَا يَرِي وَيَلْقَدُ رَاهُ... أُخْرَىٰ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ عِنْدَ هَا جَنَّةِ الْمَاوِي إِذَا يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَىٰ مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ»^۳ یعنی: «خدا به بنده خود آنچه را که هیچ‌کس درک آن نتواند کرد وحی نمود. آنچه [در غیبت عالم] دلش دید حقیقت یافت، کذب و خیال نپنداشت. آیا کافران آنچه [رسول در شب معراج] به چشم مشاهده کرد را انکار می‌کنند؟...»

توجیه غیبت امام زمان:

مطالعه و بررسی مجموعه‌های شیخ احمد احسائی بیان‌کننده این حقیقت است که

۲. سوره اسراء، آیه اول.

۱. فروع ابدیت: ۳۱۴-۳۱۵/۲.

۳. سوره نجم: ۱۸۱.

نامبرده هزار سال زنده ماندن امام قائم غائب موجود موعود را با فلسفه سازگار نمی‌دیده است، لذا درباره این مهم اعتقادی شیعه می‌گوید: «و اما مولای صاحب‌الزمان مخاف من اعدائه و فرو دخل فی العالم الهور قلیائی» یعنی «آقای من صاحب‌الزمان چون از دشمنان خود ترسیده گریخت و به جهان هور قلیائی رفت.» که منظور از جهان هور قلیائی همان جهان برزخ است.

توجه به چند موضوع در این جایگاه حائز اهمیت است:

۱- شروع بیان عقیده با «آقای من» با آنچه در شرح غیبت کبری اظهار داشته سنخیت ندارد؛ زیرا تزویری است که با آنچه شیعه پیرامون موقعیت امام موجود موعود در ایام غیبت بیان داشته و باید معتقد بود مغایر است.

۲- امر غیبت را که به اراده الهی بستگی دارد قبول نداشته، معتقد است حضرت از ترس فرار کرده‌اند. در صورتی که امام هیچ‌گاه ترسان نیست، همان را انجام می‌دهد که خداوند تبارک و تعالی به آن اراده نموده است. یک روز مانند علی بن ابیطالب - سلام‌الله علیه - خانه می‌نشیند، یک روز مانند امام حسن مجتبی حاضر می‌شود به لحاظ این که دست معاویه را از سر نوشت آینده اسلام با عدم تعیین جانشین برای خود قطع کردند، قراردادی امضاء کند. یک روز مانند امام حسین کربلا می‌آفریند، یک روز مانند امام باقر و امام صادق حوزه درس علمی برقرار داشته، شاگردان بی‌مثل و نظیر را تربیت می‌کند، یک روز مثل امام موسی کاظم زندان‌نشین می‌شود، یک روز هم، همانند حضرت علی بن موسی الرضا - علیهما السلام - ولیعهدی می‌پذیرد. این همان اراده الهی است که هر روز به نوعی در عملکرد امام به ظهور می‌نشیند و تفهیم‌کننده این حقیقت است، امام آنچه را که خداوند به انجام آن مأمورش کرده عمل می‌نماید. و این با تعریفات نظیر آنچه بیان‌کننده ترس امام از شخص یا موضوعی باشد منافات دارد.

۳- از آنچه احسانی پیرامون حضور امام در ایام غیبت مطرح نموده است، فهم می‌شود چون در صدد بوده، با جلب توجه خلق، یک شبه راه صد ساله‌ی شهرت و بلندآوازی را طی کند، تصمیم گرفته است بانوآوری اعتقادی و به‌کارگیری اصطلاح

«هور قلیایی» که مربوط به پیروان مسلک «صائبی»^۱ می‌شود و در موضوع جسم لطیف که قدیمیان آن را قالب مثالی خوانده‌اند، به کار برده شده است، رفع گمنامی خویش کند، به همین لحاظ برخلاف اعتقاد اسلامی عقیده شیعه امامیه معراج رسول خدا و مسأله مهم حضور امام قائم غائب موجود موعود را در ایام غیبت کبری با ربط دادن آن به مسأله «هور قلیائی» مطرح کرده است.

قضاوت

پیرامون عقائد احسائی

بعد از خواندن نظریات احسائی پیرامون چند موضوع مهم، به‌جا است دور از هر بغض و عداوتی که از علاقه و تعلق مسلکی و تعصب غیر معقولانه^۲ برخاسته می‌شود، به خوانندگان عزیزمان که حکم «هیئت منصفه» در قضاوت پیرامون هر نوشته‌ای را دارند واگذار نموده، آنچه را نقل شد از نظر گذرانیده، به تحلیل پردازند. و نتیجه را که تعیین کننده حق و باطل است با مراعات جانب انصاف، مشخص نموده تائید کنند.

صاحب این قلم و شما، با شناختی که از مبانی حقیقی و دست نخورده تشیع داریم، با مطالعه عقائد احسائی متوجه این حقیقت خواهیم شد که آنچه احسائی پایه و اساس اعتقادات خویش قرار داده است، با دانسته‌های ما از تشیع مغایر است. و چنین فردی ولو به شیعه بودن شهرت داشته باشد، نمی‌تواند شیعه باشد. بل خطرش از اوئی که شیعه نیست بیشتر است، زیرا امثال احسائی مانند دزدانی هستند که با چراغ به‌دزدی می‌آیند. و شهرت می‌دهند که مفاخر علماء شیعه، مبانی تشیع را مغایر با مبانی اسلام می‌دانند. خاطر دارم بعد از اینکه حاج شیخ علی پناه اشتهاردی در کتاب «کشکول زمان» مطالبی برخلاف مذاق شیعه نوشت سردمداران وهابیت که عالمان این مسلک استعماری معرفی می‌شوند در سایت‌های خبری وابسته به وهابیت اعلام کردند، آنچه را ما

۱. احسائی در کنار رود بصره که صائیان زندگی می‌کردند، با آنان ملاقات نموده، از ایشان تأثیرپذیری داشته است.

۲. تعصب معقولانه، دفاع از حقیقی است که ضایع شدنش نقص در ایمان به‌شمار می‌رود؛ مانند تعصب به امامت.

می‌خواستیم ثابت کنیم «امام فیضیه» گفت.

پس باید بپذیریم آنهایی که به نام شیعه و عنوان عالم شیعی در جزوه پاره‌هائی، اصول اعتقادی شیعه را تحریف می‌کنند خطرشان از امثال وهابیت کمتر نیست بلکه بیشتر است. به هرروی تشیع احسانی و امثال او مانند ادعای مسلمانی حسینعلی بهاءالله مؤسس مسلک استعماری بهائیت قبل از امام، پیامبر و خدا شدن او است. ما نیز تمامی آنچه را احسانی جد عقیده‌ای بهاءالله^۱ اظهار داشته و با تشیع مغایر می‌باشد نادیده گرفته، با طرفداران احسانی همصدا می‌شویم. و از محققان و نویسندگان و هرکس که مدعی تشیع بنیانگذار فرقه شیخیه می‌باشند، سؤال می‌کنیم: می‌شود گفت فلانی شیعه است، ولی علی - علیه‌السلام - را خدا می‌داند؟! یا فلانی شیعه است امامان را رازق می‌داند؟! فلانی شیعه است اما معراج جسمانی را قبول ندارد؟! فلانی شیعه است اما برخلاف اراده امام زمان - ارواحنا فداه - در ایامی که نواب عامه دارای حکومت شرعی می‌باشند، با طرح «رکن رابع» به سبک عوام فریبانه «نوکر مقرب» که واسطه بین امام و امت می‌باشد، خود را نائب و باب مخصوص می‌داند؟! اگر شخصی با چنین عقائدی که در تشیع جایگاهی ندارد شیعه است، ما را حرفی نیست؛ ولی با طرح سئوالی چند می‌پرسیم:

۱- اگر احسانی خویش را شیعه می‌داند، یعنی در زمره کسانی است که رسول خدا نامشان را «شیعه»^۲ گذشته است و فرموده‌اند: «ان هذا» = یقصد علیاً و شیعه هم الفائزون»^۳ به‌رستگاری شیعیان که پیروان علی امیرالمؤمنین به‌شمار می‌روند اشاره نموده‌اند. و علی - علیه‌السلام - نیز در جنگ جمل نیز پیروان خود را به همین نام خوانده، فرموده‌اند: «قتلو شیعتی و عمالی»^۴ یعنی پیروان و کارگزاران مرا کشتند.

آیا جای سؤال ندارد، یعنی ممکن است برای شما این سؤال پیش نیامده باشد، چرا

۱. بهائیت ثمره، ادعای بابت علی محمد شیرازی او دست پرورده کاظم رشتی، و این فرد جانشین احسانی

۲. حضرت حق تعالی این لقب را به موحدانی که پیروان پیامبران می‌باشند داده است. به سوره‌های صفات

آیه ۸۴ و قصص آیه ۱۵ رجوع شود. ۳. تفسیر در المنثور، ذیل آیه «اولئک خیرالبریه».

۴. وقعه صفین تألیف نصرین مزاحم.

اتباع احسانی در مقابل نامی که رسول خدا و علی مرتضی و امامان - علیهم السلام - به پیروان علی بن ابیطالب داده‌اند، نام «شیخیه» را برای خود ساخته‌اند؟! آیا این یک نوع مخالفت با اراده خداوند که موحدان عالم را «شیعه» خوانده است، نیست؟! آیا اختیار نام «شیخیه» مخالفت با نامی که رسول خدا برای پیروان واقعی خود و علی امیرالمؤمنین انتخاب کرده‌اند، نیست؟! آیا این نوع اسم‌گزاری‌ها که مرسوم مسلک‌سازان است، با ادعای تشیع مغایرت ندارد؟! مهم‌تر مخالفت با رسول خدا نمی‌باشد؟!

علاوه، مگر احسانی و اتباع مدعی تشیع او، نخوانده‌اند که ائمه اهل بیت - علیهم السلام - پیروان خود را با همین نامی که رسول خدا برای ایشان انتخاب نموده، خوانده‌اند. چنان‌که عمر بن ابان می‌گوید، شنیدم امام صادق - علیه السلام - فرمود: «يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ إِنَّكُمْ قَدْ لُسِبْتُمْ إِلَيْنَا...»^۱ یعنی: «ای گروه شیعه! شما به ما منسوب هستید.» و هر کس خود را شیعه می‌داند، باید به امر آن ذوات مقدسه گردن نهد. چنان‌که امام رضا - علیه السلام - فرموده‌اند: «شَيْعَتُنَا الْمُسْلِمُونَ لِأَمْرِنَا الْأَخِذُونَ بِقَوْلِنَا...»^۲ یعنی: «شیعیان ما به امر ما گردن می‌نهند و به گفتار ما عمل می‌کنند.» آیا انتخاب نام «شیخیه» در مقابل «شیعه» نوعی مخالفت نیست؟!

ولی امر مسلمین حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای - مد ظله العالی - در پاسخ به این سؤال که مربوط به شرکت در مجالس صوفیه می‌شود بعد از اینکه فرموده‌اند «جایز نیست» مرقوم داشته‌اند: «کسانی که اوامر و نواهی قرآن کریم را قبول داشته و به امامت ائمه - علیهم السلام - معتقدند چه بهتر است که اسم جداگانه‌ای را که لازم نیست بلکه مضر است کنار گذاشته و در جماعت عظیم ملت بزرگ و مسلمان باشند»^۳

۲- آیا استنباط غلط احسانی از معراج که اشاره شد، نافرمانی یا کج‌فهمی از آیه معراج^۴ نیست؟! در حقیقت مخالفت با نص صریح قرآن نمی‌باشد؟ یعنی طرح «هورقلیائی» اندیشه‌ای نیست که به تائید قرآن برسد. بلکه این ساخته ذهن متأثر از فلسفه

۱. مشکاة الانوار: ۱۷۲.

۲. بحار الانوار: ۱۶۷/۶۵، جامع احادیث الشیعه: ۳۱۰/۱.

۳. عرفان اسلامی و عرفان التقاطی / استاد رضا مدنی: ۱۹۸.

۴. سوره اسراء: ۱.

یونانی است که احسائی به آن مبتلا بوده و او را از مسیر قرآن و عترت منحرف نموده است. کلام نورانی امام باقر - علیه السلام - به خاطر خطور کرد که فرموده‌اند: «روش‌ها شما را از راه به در نبرد، به خدا قسم! شیعه ما نیست مگر کسی که فرمان بردار خدای عزوجل باشد.»^۱

۳- آیا این که احسائی ائمه طاهرین - علیهم السلام - را «علل اربعه» دانسته، مخالفت با امر پیامبر اکرم نیست، که دستور اکید داده‌اند: «مرا برتر از حق من مبرید، زیرا خدای تعالی قبل از آن که مرا پیغمبر قرار دهد بنده خود ساخت.»^۲

اگر خواننده یا فردی از اتباع شیخیه بگوید، معصوم - علیه السلام - فرموده است «بگوئید ما بندگان خدا ائیم»، یعنی ما را از حد عبودیت و بندگی خدا بیرون نبرید، سپس آنچه می‌خواهید درباره فضیلت ما بگوئید^۳، جواب می‌دهیم آیا امامان را خالق و رازق و... دانستن یا با اعتقاد این که «علل اربعه» اند، به همین اعتبار حلول در ابدان می‌کنند فضیلت‌گویی محسوب می‌شود؟! مسلماً جواب منفی است. این همان مرتبتی می‌باشد که معصومین از آن فراری بودند. چنان‌که علی امیرالمؤمنین - علیه السلام - فرموده‌اند: «اللَّهُمَّ إِنِّي بَرِيٌّ مِنَ الْغُلَاةِ كِبْرَاءَةَ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ مِنَ النَّصَارِيِّ الَّذِينَ أَخَذُوا لَهُمْ أَبَدًا وَلَا تَنْصُرْ مِنْهُمْ أَحَدًا»^۴

یعنی: «بار خدایا! من از غالیان و زیاده‌روان بیزارم، هم چنان‌که عیسی بن مریم از مسیحیان [که او را خدایا فرزند خدا می‌دانند] بیزار بود. بارالها! آن‌ها را خوار بدار و احدی از آن‌ها را یاری مده.»

امام صادق - علیه السلام - نیز در حدیثی که این افراد را بدترین خلق می‌دانند، و سفارش می‌نمایند که جوانان خویش را از اینان برحذر دارید، عملکرد اینان را در جمله‌ای کوتاه خلاصه کرده، فرموده‌اند: «عظمت و بزرگی خدا را کوچک می‌کنند و ربوبیت خدائی را برای بندگان خدا ادعا دارند.»^۵

۱. «لَا تَذْهَبُ بِكُمْ الْمَذَاهِبُ فَوَاللَّهِ مَا شَبِعْتُنَا إِلَّا مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ» (جامع احادیث الشیعه: ۹۱/۱۴).

۲. لَا تَرْفَعُونِي فَوْقَ حَقِّي فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِتَّخَذَنِي عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَنِي نَبِيًّا (بحار الانوار: ۲۶۵/۲۵).

۳. خصال صدوق: ۲۴۰/۲، بحار الانوار: ۲۷۰/۲۵، اثبات الهداة، ۵۳/۳، غرر الحکم: ۱۵۹/۱.

۴. بحار الانوار: ۲۹۲/۲۵. ۵. سفينة البحار: ۳۲۴/۲.

احسائی به لحاظ‌های دنیائی نسبت به‌ائمه طاهرین - علیهم‌السلام - راه افراط اعتقادی را پیش گرفته، آن ذوات مقدسه را «علل اربعه» آفرینش شناسانده است. تا با این خلاف مبانی اعتقادی اسلامی، به‌شهرت دلخواه خود دست یابد. بتواند در حالی که یک روحانی معمولی وابسته به‌دربار قاجار خارجی زده است، با آنچه در سر و سر می‌پرورانده، جایگاهی در کنار شخصیت‌های برجسته علمی - روحانی شیعه برای خویش فراهم آورد.

نباید از نظر دور داشت احسائی تحریف مبانی اصولی تشیع را به‌دو دلیل نوعی دوستداری و احقاق حق ائمه اطهار وانمود کرده است:

الف: این‌که طرح افکار و عقائدی که از نظر گذشت در مذهب اهل تسنن به‌لحاظ‌های مخالفت با اصل امامت قابل طرح نیست و مورد قبول واقع نخواهد شد.

ب: آنچه از همان زمان رحلت پیامبر اکرم موجب ترس و وحشت، بل مانع اجرای مقاصد قدرت‌طلبان به‌شمار می‌رفته است، مسأله «امامت» با پشتوانه غدیرخیم، که بیان‌کننده موقعیت امام در مقام مسئولیت پیامبری و رهبری جامعه اسلامی می‌باشد. با فرق‌این‌که شیعیان معتقد بوده و هستند که امام دارای مقام نبوت نیست. به‌همین اعتبار از همان لحظه رحلت پیشوای عظیم‌الشان اسلام تا امروز، امام در مقام امامتی که استمرار مسئولیت پیامبری است، هدف اماج گوناگون غاصبان خلافت اسلامی بوده، به‌همین لحاظ پس از غیبت امام قائم غائب موجود موعود، که حجت بالغه الهی امت خویش را با ارجاع به‌روای مجتهد، مشروعیت و حکومت ولی فقیه را تأیید نموده، آن‌را تنها نهاد مشروع قابل رجوع دوران غیبت شناسانده‌اند. قطبیت، رکنیت، مظهریت و هر نوع ادعای این چنانی را مقابله‌کننده‌ای با نیابت روات مجتهد که فقهاء اهل بیت مهم‌تر برگزیدگان امام می‌باشند دانسته‌اند. و به‌همین خصوصیت، مهدویت و مرجعیت، مورد هر نوع تهاجمی از قبیل فرقه‌سازی که تضعیف‌کننده امامت و مرجعیت در غیاب امام می‌باشد قرار گرفته است. به‌همین لحاظ استعمارگران دوره‌گرد که همیشه از تشیع و پیشوایان دینی آن سبلی خورده است، کوشیده مرجعیت را از امامت جدا نموده، شکافی در امت امام در زمان غیبت به‌وجود آورد. با فرقه‌سازی از آب گل‌آلود، ماهی منظور و

مقصود خویش را بگیرد. رسیدن به چنین آرزویی را در بازگو کردن کهنه شده‌های غالیان نسبت به امام دانسته، امثال احسانی را وادار نموده‌اند با تکرار نسبت رزاقیت و خلاقیت، احیاء اموات بهائمه اطهار - علیهم‌السلام - که عوام‌پسند نیز بوده و هست، یکپارچگی و وحدت کلمه، هماهنگی در مبارزه با استعمار سلطه‌گر را دچار مشکل و اختلاف سازند. در صورتی که می‌طلبند عوام شیعه قبل از این که با غلو در حق پیشوایان آسمانی خود تحت تأثیر روش مزورانه امثال احسانی قرار بگیرند، به آن چه معصومین - علیهم‌السلام - در این رابطه بیان فرموده‌اند توجه نموده، بدانند با آن چه مسلک‌آوران در مسیر تأمین خواسته‌های مخالفان اسلام تحت لوای دوستداری پیشوایان دین مبین فرقه‌سازی نموده، گروهکی از طبقه عوام مسلمانان یا منورالفکران جامعه اسلامی را به عضویت در آورده، در مقابل مسلمانی قرار می‌دهند، خدعه و تزویری بیش نیست. زیرا حتماً امثال احمد احسانی به این روایت برخورد داشته‌اند که امام صادق - علیه‌السلام - فرموده‌اند: «هرکس بگوید ما انبیاء و پیغمبریم لعنت خدا بر او، هرکس در این گفتار شک کند لعنت و نفرین خدا بر او باد!»^۱ چه رسد نسبت‌هایی داده شود که در انحصار خدای تعالی است.

یا این که علی بن ابیطالب - سلام‌الله علیهما - دو طایفه را نسبت به خود - در حقیقت بهائمه معصومین - چنین معرفی می‌کند: «دو طایفه درباره من هلاک و نابود می‌شوند و من بی گناهم، دوستی که خارج از اندازه مجاز ابراز دوستی کند، و دشمنی که بیش از حد مجاز دشمنی نماید.»^۲ در معنا باید توجه داشت معصوم - علیه‌السلام - در حق امثال احسانی که انمه ظاهری را از حد خودشان بالاتر برده، تفکراتی نظیر «علل اربعه» را بیان کرده‌اند، فرموده‌اند: «فَإِنَّ بَرِيءٌ مِنَ الْغَالِيْنَ»^۳ من از غلو کنندگان بیزارم. و تردیدی نیست این کلام تمامی معصومین - علیهم‌السلام - است. به این اکتفا نکرده، جای دیگر فرموده‌اند: «دو صنف از امت من در اسلام بهره‌ای ندارند، غلو کنندگان [= کسانی که در

۱. إِنَّا أَنْبِيَاءُ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ مَنْ شَكَّ فِي ذَلِكَ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ (اثبات الهداة: ۷۷۲/۳).

۲. لِيَهْلِكَ فِيَّ إِثْنَانٍ وَ لَا ذَنْبَ لِي مُجِبٌ مُفْرِطٌ وَ مُبْغِضٌ مُفْرِطٌ (اثبات الهداة: ۷۷۶/۳ نظیر آن در بحار الانوار:

۳. بحار الانوار: ۲۷۴/۲۵. (۲۸۵/۲۵).

حق ائمه زیاده روی می کنند^۱ و جبریان^۱.

امثال احمد احسائی در زمره کسانی هستند که به لحاظ زیاده روی در حق ائمه معصومین - علیهم السلام - آن ذوات مقدسه از آن‌ها بیزار هستند. و مهم‌تر از اسلام بهره‌ای ندارند. زیرا به افراط مبتلا شده‌اند. چون در حق پیشوایان آن گفته‌اند و نوشته‌اند که راضی نبوده‌اند. و به همین گناه مورد لعن امام - علیه السلام - واقع می‌شوند. زیرا امام صادق فرموده‌اند: «لَعَنَ اللَّهُ الْغُلَاةَ»^۲ غلو کنندگان را خدای تعالی لعنت کند. در پی ابتلاء گروه به چنین افکار گمراه کننده که اسباب گمراهی دیگران فراهم می‌آورد اشاره کرده، می‌فرمایند: «همه این جنایات را برای فرار از انجام واجبات و اداء حقوق مرتکب شده‌اند»^۳.

با توجه به روایات، به این نتیجه می‌رسیم که آراء و عقائد احمد احسائی، مسلمانان را از حریم اعتقادات مربوط به امامت منحرف می‌سازد. زیرا حضرت ختمی مرتبت - صلوات الله علیه و آله - فرموده‌اند: «شِيعَتُنَا مَنْ شِيعْنَا وَ تَبِعْنَا فِي أَعْمَالِنَا»^۴ در این صورت امثال احمد احسائی که مسلک‌آوری نموده، با غلو در حق امامان شیعه فرقه‌سازی کرده، عده‌ای را از پیکره اسلام جدا نموده، گرفتار ابداعات و موهومات و اراجیف ساخته خود کرده‌اند، شیعه ادعائی می‌باشند. زیرا در آن چه معصومین - علیهم السلام - نسبت به موقعیت خویش بیان داشته‌اند مخالفت نموده، برخلاف اراده آن ذوات مقدسه، ایشان را در حد الوهیت تعریف می‌نمایند. که این خواست دشمنان بل نوعی مبارزه با اسلام راستین و تضعیف پیشوایان آسمانی آن می‌باشد.

جای کلام امام صادق - علیه السلام - که بیان کننده واقعیتی پیرامون این طیف از مدعیان تشیع می‌باشد، این جاست، فرموده‌اند: «کسی که به زبان اظهار ولایت می‌کند، ولی در کارها و آثار ما مخالفت ورزد، از شیعیان ما نیست. ولی شیعه ما کسی است که با زبان و دلش با ما موافقت کند و از آثار ما پیروی نماید و به اعمال ما کار کند، اینان از شیعیان ما می‌باشند»^۵.

۱. سفینه البحار: ۳۲۴/۲.

۲. همان مأخذ: ۳۲۵/۲.

۳. ولایت نامه آیه الله حاج سیدابراهیم میلانی: ۱۲۰.

۴. بحار الانوار: ۵۵/۶۵.

۵. جامع احادیث الشیعه: ۲۶۹/۱۴.

اگر دفاع کننده‌ای به لحاظ تعصب فرقه‌ای، ما را مورد اعتراض قرار دهد که شیخیه مدعی تشیع می‌باشند، می‌گوئیم همین‌طور است، مدعی شیعه بودن هستند، ولی در خیلی از مواضع اعتقادی با تشیع و شیعیان موافقت ندارند. چنان‌که امویان و عباسیان نیز مانند صوفیه، شیخیه، وهابیه با ادعای مسلمانی اسلام را تحریف کردند و در مقابل خاندان رسالت قرار گرفتند. حتی در راستای تثبیت حکومت غاصبانه خود، از به‌شهادت رساندن عترت رسول خدا که به‌استناد حدیث ثقلین هم‌کفو با قرآن بودند کوتاهی نکردند. بلکه می‌گوئیم مثال مسلک‌آوران شیخیه و روساء شاخه‌های آن که این فتنه منشاء فتن بایه و بهائیه را تا به‌امروز حفظ کرده، به‌اغفال مردمانی ساده، شیفته و دلباخته ائمه پرداخته‌اند، مانند کسانی است که به‌قصد دیدار حضرت امام رضا - علیه‌السلام - اجازه ملاقات خواستند و خویش را از شیعیان علی مرتضی معرفی نمودند، حضرت فرمودند: «وای بر شما! شیعه علی (ع) امام حسن و امام حسین - صلوات الله علیهما - و سلمان، ابوذر، مقداد و عمار یاسر، محمد بن ابی‌بکر بودند که خلاف فرمان او هیچ کاری انجام ندادند.»^۱

از این برخوردار امام رضا - علیه‌السلام - با کسانی که خویش را شیعه معرفی می‌کردند، مُلهم می‌شویم باید در صراطی باشیم که ائمه طاهرین - علیهم‌السلام - آن را مستقیم، یعنی دور از اعوجاج و کجی تشخیص داده‌اند. و در اطاعت و اعتقاد به‌ولی نعمت‌مان می‌باید چون سلمان و ابوذر، عمار یاسر و محمد بن ابی‌بکر باشیم. و اگر مدافعان چنین مسلک‌سازانی که به‌فلج اندیشه دچار شده‌اند، پرسند پس تشیع اینان چه می‌شود؟ جواب می‌دهیم: امثال احسانی از لحاظ اعتقاد با قواعد و ضوابطی که در دست داریم شیعه نیستند. لکن سخنان شیعیان را به‌مصلحت روزگار و به‌جهت اغراض دنیائی به‌زبان و قلم آورده و می‌آورند. و این نه نتیجه‌ای است که ما گرفته‌ایم، بل امام باقر - علیه‌السلام - می‌فرماید «شیعیان بر سه قسم اند: یک قسم به‌وسیله ما زینت و آرایه می‌گیرند. یک قسم با تکیه به‌ما مردم را می‌خورند. و قسم دیگر که از ما هستند و به‌سوی ما برمی‌گردند، به‌امنیت ما ایمن‌اند و به‌ترس ما می‌ترسند، نه راز ما را فاش

می‌کنند و نه ستمکار و ریاکارند، اگر غائب شوند گم نمی‌گردند و اگر حاضر شوند کسی آن‌ها را یادآور نمی‌شود، آنان چراغ‌های راه هدایت می‌باشند.»^۱

حضرت صادق - علیه‌السلام - نیز فرموده‌اند: «الشَّيْعَةُ ثَلَاثَةٌ وَ مُحِبُّ وَ إِذَا فَهُوَ مِنَّا، وَ مُتَّزِينَ بِنَا وَ نَحْنُ زَيْنٌ لِمَنْ تَزَيْنَ بِنَاءٍ وَ مُشْتَكَلٍ بِنَا النَّاسَ وَ مَنْ أَسْتَاكَلَ بِنَا إِفْتَقَرَ»^۲ یعنی: «شیعه بر سه قسم است: دوستدار واقعی که از ما است. [همان معتقدی می‌باشد که ما به آن معتقدیم و به همان عمل می‌کند که ما دستور داده‌ایم] و کسی که به وسیله دوستی با ما زینت و آرایه می‌گیرد و ما زینت کسی هستیم که به ما زینت پذیرد. و کسی که به وسیله ما مردم را می‌خورد و ما را وسیله معاش خود قرار دهد [مانند مسلک‌آوران که با تظاهر به دوستداری اهل بیت و غلو در حق ایشان مردم را فریب می‌دهند تا دنیایشان را آباد کنند] فقیر و تنگدست خواهد شد.»

اگر افکار و عقائد و آرای احمد احسائی با آنچه که در تشیع اصل است مطابقت نکند - که نمی‌کند - تازه باید بینم از کدامین طبقات سه گانه شیعیان می‌باشد. و اصولاً فرقه‌داران اگر شیعه باشند، از طبقه‌ای هستند که ائمه طاهرین را وسیله شخصیت‌سازی خود، زشت‌تر امرار معاش خویش قرار داده‌اند.

وارونه جلوه‌دادن

گناه اعتقادی احسائی

آن‌هایی که میزان سنجش و معیار صحت و سقم و تراز حق و باطل افکار و آراء احسائی را با تعصب خام براساس ادعای روساء فرقه شیخیه و نویسندگانی ناآشنا با قانون تحقیق مورد بررسی قرار داده‌اند، گناه اعتقادی غیرانکار او را فنای در محبت اهل بیت توجیه کرده، بی‌هیچ سند و مدرکی این شیوه مذموم و ناپسند را به دفتر سپرده‌اند. و به تبعیت از روشنفکران عصر مشروطه که در مقابل مشروطه مشروع، خودی نشان می‌دادند، تحت عنوان آزادی قلم و زبان «فرق ملاحظه و زنادقه نشر کلمات خود را در منابر ولوایح» اشاعه داده «القاء شبهات در قلوب صافیه عوام بیچاره» می‌نمودند.^۳ با

۱. مشکاة الانوار: ۱۶۸. ۲. بحار الانوار: ۱۵۳/۶۵، مشکاة الانوار: ۲۰۲.

۳. تذکرة الغافل و ارشاد الجاهل / حاجی میرزا ابوتراب شهیدی قزوینی به نقل از رسائل اعلامیه‌ها، مکتوبات و روزنامه شیخ فضل‌الله نوری: ۶۰.

این‌گونه توجیحات خنک، امثال احسانی را در طریق اهل بیت دانسته، به عقائد ضد آن ذوات مقدسه ائمه دین، بهتر بگوئیم مخالف تشیع مشروعیته شیعی می‌دادند. این گروه علاوه بر وارونه جلوه دادن حقایق مسلم غیرقابل انکار تاریخ با مطرح کردن امثال احسانی که مقدمه فتنه کبری بایه و بهائیه بوده‌اند. سعی و اقدام در اضمحلال دین نموده، مهم‌تر رفع حکم از افراد مرتد کرده‌اند، و هم پژوهشگر را به کژ راهه و بیراهه می‌کشانند.

جالب آن‌که چنین برداشت‌های متفاوت و وارونه‌نویسی در تبرئه نمودن مسلک‌آوران ضد شیعی، زمانی صورت می‌گیرد که اسناد و مدارک فراوان موجود مربوط به فرقه‌ها، می‌تواند بیان‌کننده حقایق درباره امثال احسانی باشد. عجیب است، باز عده‌ای که با روش تحقیق آشنائی کامل دارند و می‌دانند رد و قبول افرادی نظیر احسانی نیاز به اقامه دلیل و برهان دارد، مهم‌تر فقهاء عصرش او را تکفیر نموده، افکار و عقائدش مقدمه فتنه کبری بایه و بهائیه گردیده که منجر به شهادت آیت‌الله العظمی حاج ملامحمد تقی بزرغانی معروف به «شهید ثالث» شده، و رادمرد بزرگواری چون آیت کبری شیخ شهید فضل‌الله نوری معتقد است، بایه «مثل شیطان مشغول وسوسه و راهزنی و فریبندگی عوام اضل من الانعام هستند»^۱ در حقیقت علت تکفیر احسانی را به دست آورده، دانسته‌اند، شیطنت‌های اعتقادی او موجب کفرش شده است، ولی باز با کمال... اشاعه داده‌اند. «شیخ از دو جهت متهم به انحراف بود، یکی جمود^۲ او به اخبار و ظواهر آن، و دیگری فانی بودن او در محبت به اهل بیت رسالت.»^۳

نخست باید به این اشاره داشت مؤلف «معارف و معاریف» در سلیقه دفاع از احسانی، گرفتار تعصب خام بی‌معنا شده است. زیرا صفت «جمود»ی را جرم سبحانه فانی در محبت آل بیت - علیهم السلام - فرض کرده، در حالی که اگر کسی در این مقام قرار گیرد و به چنین شرافتی که عالیترین مرتبه دوستداری است نائل آید، نشانه این است که در والاترین مراحل ایمان و ایقان قرار داشته، از گذرگاه‌های افراط و تفریط رهائی یافته است. در حقیقت نمی‌توان صاحب چنین شرافت و منزلتی را گرفتار خشکی و افسردگی

۱. رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات، و روزنامه شیخ شهید فضل‌الله نوری: ۲۵۶.

۲. اینجا، خشکی معنا می‌دهد. ۳. معارف و معاریف: ۱۴۲/۱.

که معنای واژه «جمود» می‌باشد دانست. مهم‌تر مگر امکان دارد مقام و مرتبه دوستداری خاندان عصمت، آن هم در حد فنا در محبت ائمه طاهرین - علیهم‌السلام - که شرط قبولی اعمال است و به اعتبار فرمایشات رسول خدا، انجام فرائض دینی که از جمله وظایف مسلمانی به‌شمار می‌رود، بدون آن مورد پذیرش الهی قرار نمی‌گیرد، در نظر شیعیان «انحراف» باشد؟! که مؤلف معارف و معاریف در تعریف احسانی به‌کار گرفته است.

علاوه این مهم نیازی به‌تذکر ندارد، دوستداری آل رسول را که در جامعه شیعی عالی‌ترین مقام محسوب می‌شود نباید در زمره موضوعات یا ابتلائاتی فرض کرد که شخص را تا تکفیر می‌کشاند. البته اگر به‌استناد دو روایت منقول، از امام باقر و امام صادق - سلام‌الله علیهما - که از نظر گذشت نباید به‌نام فنای در محبت معصومین به‌کفر و الحاد گرفتار شده، معاش خویش را از این مسیر فراهم آورد، بلی احسانی نه به‌جهت فنای در محبت اهل بیت، بلکه به‌لحاظ سوءاستفاده از محبت نسبت به‌آل رسول مؤاخذ می‌شود. به‌هر حال شناخت و به‌دست آوردن این‌که احسانی به‌جرم فنا در محبت اهل بیت مورد بی‌مهری مفاخر عالم تشیع قرار گرفته، تصور چند تن نویسنده، به‌سهو یا از روی عمد، که متأسفانه نتیجه هر دو یکی است، می‌باشد. زیرا مناظرات شخصیت‌های علمی شیعی با احسانی، بیان‌کننده این واقعیت غیرقابل انکار است که او به‌لحاظ انحرافات عقیده‌ای به‌عنوان مرتد طرد شده، افکار و عقائدش که زمینه‌ساز مسلک نوظهور «شیخیه» گردید، نه فقط نشان‌گمراهی او بلکه بهترین گواه برگمراه‌کننده بودن آن‌ها است. درست مانند فرقه «وهابیت»، نه شباهت به‌آن‌چه اهل «سنت» می‌گویند دارد، و نه با تشیع مطابق است.

فهم این مهم برای پژوهنده تاریخ‌شناس که هیچ‌گاه درک خود از واقعیت‌ها را صد در صد «تام و مطلق» نمی‌داند، به‌استناد واقعیت‌های موجود به‌کاوش پیرامون اعتقادات افراد مسلک‌ساز می‌پردازد، کاری سخت و دشوار نمی‌باشد. به‌همین اعتبار بدون هیچ تردیدی روستا فرقه «شیخیه»، با انحرافات عقیده‌ای احسانی آشنا بوده، همان‌طور که احسانی شناسنامه‌ای، را خوب شناخته به‌تعریف کشیده‌اند، می‌دانند چگونه با شعار

«شیعه‌ام» کار دشمنان تشیع را به‌سامان رسانده، در تضعیف نهاد مرجعیت روات مجتهد به‌میل و خواست غریبه‌های دینی سلطه‌گر کوشیده است. چنان‌که ابوالقاسم ابراهیمی کرمانی رئیسی از روساء شیخیه آن‌گاه که کتاب شریف «اعیان‌الشیعه» تألیف علامه مجاهد جناب سیدمحسن جبل عاملی را مطالعه می‌کند در تعریف از ایشان می‌نویسد: «در حقیقت بهترین و مفیدترین تألیفی است که برای نصرت شیعه نوشته شده و واقعاً شیعیان را مرهون این احسان ساخته است.»^۱

در حقیقت با مطالعه «اعیان‌الشیعه»، مؤلف بزرگوار آن‌را بهترین شیعه‌شناس دانسته، او را مورد تجلیل و تکریم قرار داده، ولی همین‌که با نظریات نامبرده، نسبت به احسائی برخورد می‌کند، لحن کلام را عوض کرده، به‌شخصیتی که معتقد است «شیعیان باید مرهون احسان او باشند» حمله نموده، می‌نویسد: «اتفاقاً به‌ترجمه احوال مرحوم عالم جلیل شیخ اوحد^۲ شیخ احمدبن زین‌الدین رسیدم و دیدم که سید مزبور [علامه سیدمحسن جبل عاملی] عبارات عجیبه درباره آن شیخ بزرگوار نوشته، که دال بر منتهای نقشف^۳ و جهل سید مزبور است. و یا محمول^۴ بر کمال تعصب و عناد او است. و این رویه‌ای است که در جمیع ریاست مداران مذهبی در این قرن اخیر عادت جاریه شده، و شکر احسان و اِتِّزاق از طرف اجانب و دشمنان اسلام را به این کیفیت می‌نمایند.»^۵

دقت کنید ابوالقاسم ابراهیمی رئیس فرقه‌ی شیخیه که کاملاً با افکار و عقائد ضد شیعی احسائی آشناست، چگونه رنگ عوض می‌کند، علاوه بر این‌که اظهارنظر مؤلف «اعیان‌الشیعه» را درباره احسائی نمی‌پذیرد، آن‌را با «جهل سید مزبور» علامه جبل عاملی را که از مفاخر شیعه است رد کرده نظریه آن بزرگوار را عناد و تعصب قلمداد نموده، مهم‌تر روحانیت مخالف احسائی وابسته به غریبه‌های ملی دینی را با تهمت وابسته به دشمنان اسلام تعریف می‌کند؛ در صورتی که می‌داند بهائیت ثمره ادعای «بابیت» علی محمد شیرازی، و او دست‌پرورده کاظم رشتی جرثومه مجهول‌الهویه‌ای که

۱. تنزیه‌الاولیاء: ۲۹. ۲. یگانه.

۳. معانی مختلف دارد؛ لکن به‌اعتبار لغت‌نامه دهخدا، اینجا معنای «تیرگی و خشونت» می‌دهد.

۴. اینجا نتیجه برداشت و استنباط معنی می‌دهد.

۵. تنزیه‌الاولیاء: پاروقی صفحه ۳۲.

نتیجه افکار و عقائد احسائی است می‌باشد. در حقیقت دفاع از گمراه گمراه کننده‌ای می‌کند که در مسلمانی معیوب است و امام باقر علیه‌السلام - خطاب به شیعیان می‌فرمایند: «شیعیان ما شخص معیوب را نمی‌ستایند و با دشمنان ما دوستی نمی‌کنند و با خصم ما همنشین نمی‌شوند»^۱ و اگر مدعی شوند «معیوب» به شخصی می‌گویند که اعضاء و جوارح او ناقص باشد، می‌گویم به لحاظ «وَلَا يُوَصِّلُ لَنَا مُبْغِضًا» که در ادامه حدیث آمده، «معیوب» کسی است که نسبت به اهل بیت - علیهم‌السلام - با گفتن و نوشتن به دشمنی برخیزد. و این دشمنی به اعتبار روایات موجود بردونوع است. آن ذوات مقدسه از شأن و منزلتی که دارند تنزل داده شوند و بیش از حدشان تا مقام الوهیت بالا برده شوند که شیخ احسائی از این گروه است.

ابداعات احسائی در تشیع

در آغاز بخش سوم به این اشاره کردیم، می‌طلبید بررسی پیرامون آنچه را به دست شیخ احمد احسائی انجام گرفته است به دو عنوان مهم تقسیم‌بندی کنیم:

۱- تحریف و دستکاری اصول و فروعی که شیعه بر آن استوار می‌باشد. نظیر آنچه درباره معاد جسمانی می‌بافد و یا در ارتباط با اصل نبوت توجیه خنکی که از معراج جسمانی دارد.

۲- ابداعات احسائی در تشیع؛ که تردیدی نیست خطر آن کمتر از دستکاری مبانی شیعی نمی‌باشد. در شناسائی این جهت، مهم‌ترین ابداع عقیده‌ای که جلب توجه می‌نماید، مسأله «رکن رابع» است که با مرتبت «ناطق واحد» در عصر غیبت کبری عنوان شده، و برای این که به تشیع مربوط سازد به وجود نازنین حضرت امام قائم غائب موجود موعود ارتباط پیدا کند، صاحب چنین مقامی را «نوکر مقرب» نام‌گذاری کرده، که رابط بین امت و حضرت می‌باشد.

توجه به آنچه باواژه‌ها درباره چنین صاحب مقامی اختراعی، جعل کرده است، پرده از مقاصد شومی نسبت به اصل امامت در تشیع برمی‌دارد، که بسیار حائز اهمیت

۱. جامع‌احادیث الشیعه: ۴۳۹/۱۴ «شِيعَتِنَا مَنْ لَا يَمْدُحُ لَنَا مَعِيًّا وَلَا يُوَصِّلُ لَنَا مُبْغِضًا...»

می‌باشد. زیرا بیان‌کننده انگیزه‌های مسلک‌آوری و فرقه‌سازی در تشیع به‌شمار می‌رود و می‌تواند در نتیجه‌گیری محقق پژوهشگر مؤثر واقع شده، او را چنان یاری دهد که تیر را به‌هدف بنشانند.

۱- عنوان رکن رابع که غیر معصوم را در مقام معصوم جایگزین می‌نماید.

۲- ناطق واحد، تفهیم‌کننده این مهم است، در هر عصری که شیخیه «رکن رابع» را مشخص و معین کند، حتی قولِ روات مجتهد که در مقام مرجعیت زمان غیبت امام موعود قرار دارند حجیت ندارد.

۳- عنوان نوکر مقرب به‌او دادن که بیان‌کننده ارتباط انحصاری رکن رابع ناطق واحد با حضرت امام قائم غائب است که در زمان غیبت، باب مراجعات در ارتباط با امام محسوب می‌شود.

دقتِ حتی سطحی به‌آن‌چه اشاره شد، خواننده جوینده حقیقت را متوجه این مهم می‌سازد که انگیزه مسلک‌آوری در تشیع، با توجه به‌امامت بدلی در «زیدیه» و «اسماعیلیه» که مقابله کردن با امامت بوده نوعی مخالفت با اصل نیابت امامت ادامه دهنده مسئولیت ختمی مرتبتی نبوت و امامت می‌باشد. زیرا همان‌طور که امام تا آغاز غیبت کبری، تأمین‌کننده نیاز جوامع بشری و یگانه وسیله بقاء آفرینش است، نیابت روات مجتهد در مقام نواب عامه امام قائم غائب موجود موعود، تا غروب آخرین روز دنیا، یگانه نهاد مقابله‌کننده با سلطه‌گری قدرت‌های استعماری و استبدادی است. به‌لحاظ چنین موقعیتی سرنوشت ساز بوده که قدرت‌های حاکم به‌سرنوشت جهان اسلام همان‌طور که از دوره امویان و عباسیان در مقابل خطر حضور امام در جامعه اسلامی به‌فرقه‌سازی پرداختند، و با ولی تراشی به‌دست صوفیان، قطبیت را در کنار اصل آسمانی امامت قرار داده، عوام جامعه دینی را از امام بی‌نیاز نموده، به‌درب‌خانه ابوهاشم کوفی صوفی، داود طائی، حسن بصری، سفیان ثوری و جنید بغدادی که همگی در مقابل امام قرار گرفته بودند، دلالت کردند. از دوران غیبت کبری به‌دست مدعیان قطبیت، رکنیت و بابیت، مردم را از رجوع به‌نواب عامه که حکمشان لازم‌الاجرا است و در عدم حضور امام قائم غائب - ارواحنا فداه - مفترض الطاعه می‌باشند باز داشته،

از آغاز حکومت فتحعلیشاه قاجار که نقطه عطف توطئه‌ها و تجاوزات استعماری به ایران شیعه به‌شمار می‌رود، تا مشروطه که نقش روحانیت همیشه بیدار تا پایداری برپای چوبه‌های دار، سیاه چال‌های مخوف، شکنجه‌گاه‌های غیرقابل تحمل دیده شد، در کنار انواع توطئه‌های مقابله‌کننده با نهاد نیابت عامه در غیبت امام قائم غائب، علاوه بر تشکیل لژهای وابسته به استعمار خارجی و فریبکاران داخلی است که از همان آغاز پیدایش استعمار در جهان اسلام به‌صورت تقویت جرگه‌های سابقه‌دار صوفیانه و به‌وجود آوردن مسلک وهابیت، یا به‌شهرت رساندن امثال شیخ احمد احسانی ایجاد شده، و به‌نحو مستمر تا امروز ادامه یافته، توانسته در کنار تحریف احکام، نظیر «خمس» به «عشیریه» مرسوم در یهود، یا تجدید بت‌پرستی دوران قبل از اسلام با دستور «تجسم صورت» مخلوقی از مخلوقات در ایاک نعبد و ایاک نستعین^۱ و ادعای نیابت خاصه تحت عنوان قطبیت صوفیه و رکنیت شیخیه، چنان عمل کردند که نتیجه‌اش ناسازگاری دین و ملیت، ایران و اسلام، جدائی دین از سیاست و دینداران از سیاستمداران بود، در صورتی‌که به‌استناد نظر ملاصدرا، سیاست هیچ راهی ندارد مگر این‌که در ظل شریعت قرار گیرد. زیرا این‌ها مانند روح و جسد در یک کالبد هستند.

یعنی سیاست عاری از شریعت مانند جسدی است که روح در وی نباشد^۲ به‌تعبیر جالب و قابل توجه مرحوم آیه‌الله حاج سیدابراهیم میلانی: «طرح جدائی دین از سیاست، اسلام را برخلاف ضرورت قانون رهبری در اسلام که باید الی‌الابد اصل قرار گیرد به‌صورت جدی درمی‌آورد. پس، همانطور که نبوت جامعه اسلامی را براساس آن به‌صورت حکومتی دینی اداره کرد باید امامت و در غیبت نیابت روات فقیه زعامت کنند، تا اسلام و مسلمین از تهدید هرخطر و تعدی، تحریف و توجیه مصون بماند. در معنا ضامن اصالت اسلام ناب محمدی غدیر است و محفوظ ماندن غدیر از هر توطئه تضعیف‌کننده دشمن خارجی با مرجعیت فقهاء می‌باشد زیرا برقراری حاکمیت دینی برپایه اصل ولایت نیابت ولی فقیه است. پس نبوت بدون رهبری شرعی سیاسی یعنی

۱. در صوفیه صورت مرشد و در شیخیه صورت امیرالمؤمنین و در بهائیه صورت بهاء‌الله.

۲. سکولاریسم و عوامل شکل‌گیری آن در ایران: ۱۱۳.

مرجعیت شرعی به‌عهده امام و زعامت سیاسی با غیرامام باشد تحریف اراده الهی است، به‌همین اعتبار نیابت شرعی محض، بدون مداخله نایب ایام غیبت در امور سیاسی مربوط به جهان اسلام و هرآنچه به‌مسلمین مربوط می‌شود طرح خائنانه‌ای است که اسلام را به‌نفع دشمنان آن تعریف می‌کند^۱ مهم‌تر دین را که از مقوله معرفت و بینش است و به‌عنوان یک جهان‌بینی و زیربنا، مبنای همه ارزش‌ها و کنش‌ها و روش‌ها است به‌صورت مسلک داری با آداب و سنن خرافی فرقه‌ها درآورده، فرد نتیجه همان می‌شود که دشمنان اسلام می‌خواهند.

ابداع رکن رابع

شیخ احمد احسانی همان‌طور که در گشت و گذارهای سیاحتی به‌صیادی قلوب ساده‌لوحان می‌پرداخت، عالمانی را که زمینه حمایت از او را داشتند شناسائی می‌نمود، در برخورد با فرقه‌ها و مسلک‌ها، دانستنی‌هایی که او را در تأسیس مسلکی یاری می‌کرد بهره می‌گرفت. در آشنائی با تصوف ذهبی اغتشاشی و دریافت ارشادنامه از قطب‌الدین نیریزی^۲ طنطنه قطبیت، توجه‌اش را جلب نموده، آن‌را با آنچه برای پیشوائی در سر داشت مطابق دانست و به‌این یقین کرد تأمین طمطراق مقتدائی، در تأسیس مسلکی که می‌باید توسط او انجام شود و در مقابل امامت شیعه قرار گیرد، با الگو قرار دادن «قطبیت» مرسوم در تصوف فراهم می‌آید، به‌همین اعتبار در گفتارها به‌مقاماتی نظیر «نجبا» و «نقبا» که قانون «نقابت» و «نجابت» را شکل می‌داد اشاره کرده، تا جایگاه طرح مقامی را که افضل بر «قطبیت» در تصوف فرقه‌ای باشد فراهم آورد. در حقیقت به‌نوعی نه مانند «قطبیت» و «مظهریت» مرسوم نزد طوائف «اهل حق» مسلکی، که دلیل بر ادعای «نیابت» امام قائم غائب نیز می‌باشد، جستجو می‌کرد.

هر چند این اندیشه را در آثارش دنبال نکرد، لکن به‌این توجه می‌داد که می‌باید در ایام غیبت واسطه‌ای بین امت و امام - ارواح‌نفاذ - وجود داشته باشد. به‌همین لحاظ در اذهان شاگردان او، از جمله کاظم رشتی چنین واسطه‌ای مطرح بود. چنان‌که

۱. ولایت‌نامه همو: ۱۲۱.

۲. به‌درکوی صوفیان صفحه: ۲۷۷ و ۲۷۸ رجوع شود.

ابوالقاسم خان ابراهیمی، رئیس شیخی می نویسد: «امام بی نایب نمی شود و خانه بدون باب معنی ندارد.» «این محال است که مُلک خدا بی امام و پیشوایی باشد و محال است که امام باشد و مظهر و نماینده نداشته باشد.»^۱

حاج محمدکریم خان کرمانی، جامع تر به قید تحریر در آورده، می نویسد: «در هر عصری بالغ کاملی که به حقیقت معرفت عارف، و به حقیقت عبادت و بندگی نماید، باید باشد تا خلقت لغو نباشد. و از فضل او عیش سایر خلق برقرار بماند. زیرا اگر غرض وجود او نبود، حکیم برای سایر خلق قبضه‌ای نمی گرفت... پس کاملان در هر عصری همیشه موجودند و اگر ایشان نبودند دنیا و مافیها برپا نمی ایستاد. پس با خلوص نیت و پاکی فطرت خودت، تسلیم ایشان بشو تا رستگار شوی.»^۲

دقت در این متن به شناخت چند موضوع توجه می دهد که هر کدام شیخیه را در مقابل امامت شیعه تعریف می کند، در حقیقت توجه می دهد این فرقه چگونه با چنین ساخت و سازی با اصل ولایت فقیه که تعریفی برای بیان مرجعیت روات مجتهد برگزیده امام در ایام غیبت است برخورد نموده و استمرار امامت را دچار مشکل رقیبی بی هویت که جایگاهش توسط معصوم مشخص نشده است می نماید:

۱- حضور چنین فردی را چنان ضروری مطرح می کند که نبودش خلقت را لغو می سازد.

۲- موقعیت چنین فردی را در ایام غیبت امام، همانند امام دانسته است. زیرا معتقد است وجودش مانند امام - علیه السلام - لازمه تمامی اعصار بعد از غیبت باشد.

۳- اگر چنین افرادی در ایام غیبت نباشند، همان طور که بدون امام معصوم زمین اهلش را می بلعد، دنیا و مافیها برپا نمی ایستد.

۴- رستگاری مورد نظر الهی را که پیامبر و امام به آن توجه داده اند و نتیجه تبعیت از قرآن و نبوت و امامت است، در تسلیم به چنین فرد ساخته‌ی ذهنش می داند.

به همین لحاظ نتیجه می گیرد «کاملان در هر عصر و زمانی در دنیا موجودند. و زمان از وجود ایشان خالی نمی ماند. و ایشانند علت غائی خلق عالم، و علت توجه مشیت

پروردگار مشاء - گرداننده - است و علت دعوت انبیاء و مرسلین، و اگر ایشان نبودند عالم برپا نمی‌ایستاد... پس بدان که ایشان نزدیکترین خلقتند به‌خداى سبحان، زیرا که ایشان واصل شده‌اند به‌اعلی درجات ایمان که جزای آن متتهای نزدیکی است. پس ایشان سابقان مقربان اند| و ما سوای ایشان، دون ایشان هستند برحسب درجه و سبقت و تأخیر هر یک در اجابت و ایمان، پس نمی‌رسد فیض به‌آن‌ها که به‌واسطه نزدیکان از جنس فیض نزدیکان نیستند» سپس در تعریف این افراد که تراشیده ذهن ضداسلامی صوفیه و شیخیه است. اضافه می‌کند «بنابراین هیچ فیض نمی‌رسد به‌خلق مگر به‌واسطه‌ی سابقین، و برکتی و نعمتی و چیزی نازل نمی‌شود مگر به‌سبب ایشان. و ایشانند اصل هر چیز، معدن آن و مأوی و متتهای آن»، «پس ایشانند اولیاء نعم و اسباب وصل آن به‌سوی تو و شکر منعم عملاً و شرعاً واجب است و شکر او ممکن نیست، مگر با معرفت امام، پس معرفت ایشان واجب است و تولای ایشان لازم و برائت از دشمنان ایشان متحتم است.»

در تعریف این کامل که صوفیه «قطب»ش خوانند و شیخیه «رکن رابع»ش نام نهاده‌اند، و اصرار دارند در هر عصر باید باشد، قدم را بالاتر نهاده، مدعی شده است «توجه به‌سوی ایشان فریضه است، زیر هرکس اعراض کند از ایشان، هیچ خیری به‌او نمی‌رسد و هرکس توجه به‌دشمنان ایشان نماید و پشت کند به‌ایشان، پس متوجه شیطان شده است و به‌خدا پشت کرده است.»^۱

شخصاً باورم نمی‌شد این تعاریف درباره‌ی غیرمعصوم به‌کار گرفته شود؛ تا این‌که در ادامه برای اثبات «هرچه از هر کدام ظاهر شود از دیگری هم ظاهر می‌شود»، آنان را با آل محمد - علیهم‌السلام - سنجیده نوشته بود: «هم‌چنان‌که آل محمد متعددند و متحد و همه کلی هستند مگر این‌که تفاوت در مقام ایشان کمتر است و در مقام کاملان بیشتر است.»^۲ عجیب این است نام مجموعه‌ای را که با چنین خزعبلاتی تدوین نموده «رجوع الشیاطین» گذاشته، مخالفان بدعت «رکن رابع» را که با جعل «قطبیت» برای غیرمعصوم تفاوتی ندارد شیطان نهاده است.

۲. همان مأخذ.

۱. رجوع الشیاطین: ۷۴.

به هر روی در کتابی به نام «رکن رابع» متذکر، بل مدعی می‌شود «بعد از حجت‌های خدا واسطه‌گانی باید باشند که دین خدا را در اطراف زمین و اشخاص عباد پهن کنند تا محبت خدا بر همه کس تمام شود و به همان وجود امام در شهر مدینه قبلاً بر مردم تمام حجت نمی‌شود، مگر به توسط واسطه‌گان»^۱ فشرده‌نگاری موجب می‌شود از تکرار نقل اقوال در این زمینه خودداری نموده، به این مهم پردازیم که جایگاه «رکن رابع» کجاست؟ هر چند تعریف او جایگاهش را در نگاه شیخیه مشخص و معین می‌نماید، لکن بهتر است منظورمان را با استفاده از آراء و نظریات روساء شیخیه شناسائی کنیم.

حاج محمدکریم خان شیخی، بعد از بیان مسأله «رکن رابع» می‌نویسد: «چهار امر در اینجا پیدا شد که همه را باید شناخت و اعتقاد کرد. اول: خداوند عالم که خالق ماست از عدم، رازق و مالک ماست. دوم: حجت او و خلیفه‌ی او در میان خلق که می‌تواند از او بگیرد و به ما برساند پیغام آور اوست به سوی خلق. سوم: ولیعهد آن پیغمبر که او را جانشین خود و قائم مقام خود می‌کند در رحلت خود و بعد از خود و همچنین جانشینان در هر عصری همه باید معصوم و مطهر باشند و این‌ها حجت‌های آن پیغمبرند. چهارم: راویان اخبار و حاملان آثار و دانشمندان عالی تبار و رسانندگان به اطراف عالم. که این‌ها حجت‌های ولیعهد [پیامبری] هستند بر سایر ضعفا که دسترسی ندارند که به خدمت ولی برسند، و مدار تدین و دین بر معرفت این چهار است.» سپس در ادامه به دو موضوع مهم اشاره می‌کند: «در هر مذهبی و دینی این چهار امر را باید شناخت، و الا انسان به آن مذهب متدین نیست... معرفت این چهار واجب و این چهار رکن دین‌اند که اگر یکی نباشد بنیاد دین منهدم می‌شود.»

سپس چون می‌داند، ابداع «رکن رابع» در کنار سه رکن «خدا»، «پیامبر» و «امام» در اسلام جایگاهی ندارد، می‌نویسد: «حال نمی‌دانم لفظ «رکن» سبب وحشت است یا چهار بودن سبب اضطراب شده است.»^۲

از آنچه نقل کردیم فهم می‌شود که اصول دین را تحریف نموده، به صورت دلخواه که ذیلاً به آن اشاره می‌شود در آورده‌اند:

۲. رکن رابع: ۱۱.

۱. رکن رابع: ۱۱ چاپ دوم کرمان.

۱- توحید، ۲- نبوت، ۳- امامت، ۴- رکنیت، که به نام «رکن چهارم» همشان سه رکن دیگر قرار داده شده است و این برخلاف اصول دین است.

در این صورت علاوه بر این که نام گذاری «رکن» بر ابداع و اختراعی در دین موجب تعجب گردیده، اضافه رکن چهارمی بر ارکان سه گانه اسلامی، به لحاظ دستکاری اصول دین سبب وحشت غیر شیخی شده است. زیرا فرد چهارم را که «رکن رابع» نام گذاری شده با خدا و پیامبر و امام که «لیس کمثله شی» قرآن می باشند، هم شأن و هم رتبت می سازد و سفارش می کند «بر همه کس تسلیم امر او فرض است» و هر کس «او را ببیند و بشناسد، از او تخلف ورزد»، «از دوستی امام خارج است و کافر است مثل سایر کفار». سپس به معرفی آن شخص که «رکن رابع» خوانده است، معرفت به او مقدمه معرفت به امام، پیامبر و آنگاه خدا می باشد، می پردازد، نخست بدون این که نامی از امام - علیه السلام - ببرد، نسبت می دهد که فرموده است: «خدا عالم را نمی برد مگر این که نایبی برای او می گذارد و خود او هم ملهم می شود که نایب کیست.» و آنگاه اضافه می کند «پس از شیخ [احمد احسائی] سید مرحوم [کاظم رشتی] در سلسله [شیخیه] نایب ایشان بود و بعد از سید مرحوم آقای مرحوم [محمد کریم کرمانی] بودند و خود ایشان هم اظهار می فرمودند که یک نفر نایب دارند.»^۱ بر اساس این استدلال علی محمد شیرازی، میرزا طاهر حکاک و دیگر شاگردان کاظم رشتی که مدعی مهدویت و بابت امام زمان و رکنیت بودند، همه از نایبان با واسطه احسائی هستند.

ادعای این که

رکن رابع اسم اعظم و باب علم است

بررسی آثار شیخیه، این حقیقت غیر قابل انکار را به نمایش می گذارد که «رکن رابع» نه فقط با نام «نایب خاص» به عنوان «چهارم» با تعریف «ناطق واحد» در کنار سه رکن «توحید»، «نبوت» و «امامت» مطرح شده است، و بیان کننده این اضافه بر دین مبین است که بی وجود او، خدا، پیامبر و امام افاضه فیض نمی کنند و مؤمن به اصل ولایت با امامت

۱. همان مأخذ ماقبل.

مستفیض نمی‌شود. به همین لحاظ برای هم‌سنگ‌سازی و هم‌شان نمودن «رکن چهارم» با دو رکن دوم و سوم که پیامبر و امام است مقاماتی جعل نموده‌اند تا بتوانند با معصوم - علیه‌السلام - هم سری کنند. به این معنا، سنخیتی بین فردی که کوچک‌ترین رتبت و منزلتی برای همسری کردن حتی با نواب خاص دوران غیبت صغری را ندارد فراهم آورند. برای مثال او را مانند معصومین که براساس دلائل نقلی و عقلی مظهر الهی یا داننده اسم اعظم می‌دانند با نصیب سازند. و به‌چنین سنخیت‌سازی بین معصوم و فردی که با شرف مسلمانی در مقام امتِ امام قرار دارد، ارتباط مقامی فراهم آورند. چنان‌که حاج زین‌العابدین خان کرمانی رئیس شیخی مدعی می‌شود «رکن رابع اصل غرض است و این اسم اعظم است.» سپس برای این‌که چنین عنوان ساختگی ذهن علیل و مریض خود را که در تعریف مقام «رکن رابع» آورده، با موقعیت معصوم در یک ردیف قرار دهد، می‌نویسد: «سایر شروط ایمان، از فروع و اصول، همه متفرع بر همین [رکن رابع] است. پس علت غائی ملک همین است؛ لاغیر.»^۱

عجیب است طرح موقعیت چنین اختراع و ابداع بی‌اعتبار در تشیع را با نام‌گذاری «رکن رابع» با سه رکن اعتقادی اسلامی شیعی، هم رتبت ساخته، آن‌جا که می‌خواهد برای او شأن‌سازی کند، اسم اعظمش می‌شناساند؛ لکن در بیان این‌که چرا «ناطق واحد» را در کنار شیخ احمد احسائی مطرح کرده، می‌نویسد: «چون نشر امر و اظهار فضائل با وحدت ناطق بهتر می‌باشد و اختلاف کمتر می‌شود»، «این‌جا امر این‌طور شده است که سلسله مخلصین ایشان علم را از یک نفر باید اخذ کنند.» یعنی «حامل علم شیخ [احسائی] یکی است، چرا که شیخ مرحوم یک نفر عالم بوده‌اند و یک نفر نایب دارد.»^۲

در جایگاه این بدعت باید به دو موضوع توجه داشت:

الف: در سطور بالا به دو مهمّ اشاره شده که در بطلان باب تراشی جهت احسائی کفایت می‌کند.

۱. مجمع‌الرسائل فارسی / رساله در سلوک: ۱۱.

۲. مجمع‌الرسائل فارسی: ۳۳۴ رساله در جواب چند نفر از دوستان اهل همدان.

نخست این که معتقدند و رائج ساخته‌اند مخلصین احسائی «علم را از یک نفر باید اخذ کنند» و دیگر این که «شیخ یک نفر عالم بوده‌اند و یک نایب دارد». هر دو تذکر توجه می‌دهد تا از شیخیه جو یا شویم: احسائی خود نیز می‌باید علم را از یک نفر کسب می‌کرده و نایب او می‌بوده آن فرد چه کسی بوده است؟ و چرا به نام و مشخصاتش اشاره‌ای نکرده‌اید؟ این مهم بیان‌کننده حقیقتی است که مسأله «رکن رابع» جعل احسائی می‌باشد ریشه اسلامی ندارد، از زمان قاجاریه توسط او اختراع شده است.

ب: توجه به این مهم است که شیخیه برای اصالت دینی دادن به «رکن رابع»، با عنوان باب امام قائم غائب - ارواح‌نفاذ - می‌باشد که به مقام باب‌اللهی سلمان استناد نموده‌اند که باید در هر عصری باشد. به همین جهت بدون ارائه دلیل و برهانی نقلی و عقلی که ثابت کند رکن رابع در مقام و جایگاهی نظیر سلمان قرار دارد. این ادعا را کرده، پیرامون آن داد سخن داده‌اند.

سپس برای علم شیخ احمد احسائی باب تراشی نماید، او را با حضرت سلمان فارسی - علیه‌السلام - مقایسه کرده، و به تفصیل کاظم رشتی که در «حجة‌البالغه» آورده، استناد می‌کند؛ مدعی می‌شود امام فرموده‌اند: «سلمان باب‌الله من عرفه کان مؤمناً و من انکره کان کافراً»^۱ یعنی «رکن رابع» که باب علم شیخ احسائی است با حضرت سلمان فارسی که باب‌الله است در یک شأن قرار می‌گیرد و همان‌طور که انکار چنین مقامی برای سلمان کفرآور است، انکار باب علم احسائی که منظور کاظم رشتی - امام تراش کارگزار امپراتوری روس - است، هم کفرآور می‌باشد!!! و برای این که استدلالی هم داشته باشد، می‌نویسد: «آنکه علم شیخ مرحوم را دارد یک نفر است. و از جهت این که او دوست خداست و دوست ائمه هدی، دوستی او واجب است و دشمنی او حرام، و چون که او حامل این علم است، پس باب این علم اوست. و خداوند مقدر فرموده است که هر چیز را از بابش بگیرند. و اگر از غیر باب او بگیرند به مطلب نمی‌رسند.»

دقت در این متن ادعائی چند موضوع سؤال برانگیز مهم را همراه دارد و مسلماً توجه به آن‌ها مسأله ابداعی و جعلی بودن «رکن رابع» در اسلام را ثابت می‌کند:

۱. مجمع‌الرسائل فارسی مشتمل بر پنج رساله: ۵۰.

۱- «رکن رابع» ریشه اسلامی ندارد، زیرا شیخیه آن را جعل و اختراع کرده، ناجوانمردانه به تشیع مربوط ساخته‌اند. زیرا همان‌طور که از نظر گذرانیدید «رکن رابع» را جهت تعریف باب علم شیخ احمد احسائی ابداع نموده‌اند.

۲- دلیل آورده شده، چون «رکن رابع» دوست خدا و دوستدار ائمه طاهرین می‌باشد، دوستیش واجب و دشمنی او حرام است.

اولاً باید تذکر داد اولین رکن رابع که **کاظم رشتی** می‌باشد، دین خدا را تحریف کرده، سپس پرسید: می‌توان تخریب و تحریف کننده دین خدا را در عالی‌ترین مقام که دوستی خدا است باور کرد؟!

ثانیاً: از کجا به این که او دوست خدا و دوستدار ائمه هدی است، پی برده شده، در صورتی که شاگردان کاظم رشتی، باب علم احسائی در معنا «رکن رابع»، تمامی مانند علی محمد شیرازی و میرزا طاهر حکاک و حاج محمدکریم خان کرمانی و... همه و همه مدعی مقاماتی در ارتباط با ائمه معصومین - علیهم‌السلام - شده‌اند که آن‌ها و استادشان را از حریم دوستداری ائمه دین طرد می‌کند.

رکن رابع

با عنوان نوکر مقرب، ناطق واحد

شاید کمتر شخصی به علت و انگیزه بعضی از القاب که برای «رکن رابع» ادعا کرده‌اند توجه داشته باشد. زیرا چنان مزورانه در لابه‌لای نوشته‌ها مطرح کرده‌اند که حتی پیروان آنان با شرح و توضیحی که روسای شیخیه می‌دهند، به جهات آن القاب پی نمی‌برند.

نخست باید بدانیم چرا «رکن رابع» را «ناطق واحد» دانسته‌اند؟ جز این نیست که نتوانسته‌اند و چون نمی‌توانند مقام ناطق واحد بودن امام را انکار کنند - از طرفی ادعای آنان بستگی به همین اظهار اعتقاد به معصوم دارد - لذا اظهار داشته‌اند «ناطق واقعی امام است» سپس مزورانه مسأله غیبت امام قائم موجود موعود - ارواحن‌افداه - را بهانه قرار داده، زمینه را برای «نوکر مقرب» که خود ساخته‌اند مهیا نموده، اضافه می‌کنند: «ولی چون نطق آن سرور به شیعه نمی‌رسد، پس این شیعی [نوکر مقرب = رکن رابع] واسطه

است، حال تو را به خدا انصاف ده که این مسأله، مخالف با چه مذهب و ملت است که گاهی کفرش می‌خوانند...»^۱

البته ما این ادعا را نه کفر می‌خوانیم و نه رد می‌کنیم، ولی تقاضا داریم بدانیم این ناطق واحد که «رکن رابع» نیز هست، زبان حال چه کسی را به امام - علیه‌السلام - رسانده؟! هر چند به قول مرحوم خطیب توانا مرحوم حاج شیخ محمدتقی فلسفی اگر چنین ادعائی صحت داشت، تردیدی نیست که از آن مانند سایر موضوعات، رساله‌ها می‌ساختند. علاوه حاج محمدکریم خان کرمانی معتقد است: در زمان غیبت هیچ کس به خدمت امام نمی‌رسد^۲. چنان‌که در برخورد با جوانی مؤمن، داماد خانواده‌ای از طایفه «شیخیه» جویا شدم تاکنون این «ناطق واحد» در مقام «نوکر مقرب» بودن، که باید حوائج و عرایض شیعیان را به حضرت امام زمان - ارواحنا فداه - برسد کاری برای شما انجام داده است؟ جواب داد: اتفاقاً چون از داشتن فرزند بی‌نصیب هستیم، به سرکار آقا عرض حاجت بردیم، ولی متأسفانه فائده‌ای نداشت.

تذکر دادم: در واقع جوابی از امام - روحی فداه - نیاورد؟ که خجل و شرمنده گفت: همین‌طور است.

به هر حال در راستای مسأله «ناطق واحد» بودن رکن رابع، به آن‌چه باید توجه داشت، علت ابداع چنین مرتبت و مقامی برای «نوکر مقرب» است. که به نظر می‌رسد دو موضوع مهم زمینه‌ساز این اختراع عقیده‌ای گردیده است:

الف: نایبان خاص دوران غیبت صغرا که «نواب اربعه» خوانده شده‌اند، در زمان چنین شرافتی اگر هم با معارضی مواجه بوده‌اند با شواهدی که ظاهر می‌شده است، یک تن افتخار تشرف داشته و انجام وظیفه می‌نموده است. شیخیه پس از گذشت تقریباً هزار سال، آن هم در زمان حکومت شرعی نیابت نواب عامه که خواسته‌اند «نوکر مقرب» تراشی کرده او را در مقام نواب اربعه قرار دهند با مشکل مهم مشروعیت زعامت دینی نواب عامه که روات مجتهد فقیه هستند مواجه شده‌اند برای این که یگانه مقام مشروع دوران غیبت کبری را تحت الشعاع «نوکر مقرب» قرار داده باشند، عنوان «ناطق واحد» را

۱. مجمع‌الرسائل فارسی: ۵.

۲. تیرشهاب، راندن باب خسران مآب: ۱۹۶.

نیز برای آن بدعت جعل کرده‌اند. یعنی دیگری وجود ندارد. و اگر بعد از رسمیت یافتن و شناسائی «رکن رابع» فرقه شیخیه، شخصی مدعی چنین مقام و مرتبتی شد، کذاب است.

ب: حساسیت شیخیه شاخه کرمانی به چنین اصلی که ابداع کرده‌اند بیان کننده این مهم غیرقابل انکار می‌باشد، باب ادعای «رکنیت» را برای غیر خود مسدود داشته، بدین وسیله «نوکر مقرب» را به خود اختصاص دهند. به لحاظ چنین استنباطی می‌توان تصور کرد شاید یکی از علل مخالفت شیخیه احقاقیه اسکو، با ابداع «رکن رابع» این باشد که نتوانسته‌اند در مقابل اصرار و نفوذ شیخیه کرمان دلیلی برای «رکن رابع» بودن خود اقامه کنند. به همین علت مخالفت با «رکن رابع» را که در مسلک شیخ احمد احسائی اصل است با این که خود نیز شیخی هستند، تنها راه نجات از تحت نفوذ شیخیه کرمان قرار گرفتن دانستند. و در مقابل «رکن رابع» شیخیه، «فقیه شیخی» را به وجود آوردند. البته چون اتباع شیخیه احقاقیه باید از فقیه شیخی تقلید کنند، باز رجوع به رکن رابع ناطق واحد می‌شود.

به هر روی شیخیه کرمان آن‌جا که با مدعیان جانشینی کاظم رشتی مواجه می‌شوند برای انحصار نمودن «رکن رابع» مطرح درآراء و عقائد شیخیه، بسیار ماهرانه نخست مدعی شده‌اند «این نایب خاص [امام در ایام غیبت کبری که باب آن از ناحیه امام مسدود می‌باشد] یک نفر است. حال ما اصطلاح کردیم اسم او را ناطق واحد گذاریم.» سپس توضیح می‌دهد «این ناطق است نسبت به سایر خلق، اگر چه صامت است نسبت به امام خود، بلکه او صامت است نسبت به ارکان و ارکان صامتند نسبت به امام.»^۱ که البته این‌گونه اصطلاحات از فرقه «اسماعیلیه» گرفته شده است.

آری شیخیان شاخه کرمان برای این که خصوصیت «ناطق واحد» بودن «رکن رابع» را ثابت کنند، بعد از بیان «نشر امر و اظهار فضائل با وحدت ناطق بهتر می‌باشد و اختلاف کمتر» می‌شود^۲، می‌نویسند: «به فرمایش امام برای هر عصری سلمانی است. در

۱. مجمع‌الرسائل فارسی: ۲۳۴ / رساله در جواب سئوالات دوستان از اهل همدان.
۲. فهرست: ۱۲۷.

اصطلاح او را ناطق نامیده‌اند و آینه ناطق واحد هم هست، زیرا فرد اکمل در میانه متعددین و نقطه‌ی مرکز و قطب آنها یکی است.^۱

خوشبختانه مدعیان «رکنیت» با اشاره به این که «خلاصه مطالب ایشان [مشایخ و علمای شیخیه] اثبات وجود چنین کسی است»، این مهم را تفهیم کرده‌اند، تفکر «رکن رابع» با مقام «نوکر مقرب» و «ناطق واحد» بودن، از جعلیات «شیخیه» است. چنان که متذکر شده‌اند «برای حضرت امام زمان - عجل الله فرجه - یک همچو نوکر مقربی که تمام امر و اراده و قدرت خود را در جمیع آنچه که خداوند محول به او فرموده به وسیله آن نوکر اجرا می‌فرمایند»^۲ وجود دارد. سپس در تعریف این نوکر مقرب که فقط اسمی دارد و پیامی از ناحیه امام زمان - ارواحنا فداه - به احدی از اتباع شیخیه نیاورده است، می‌نویسد: او «نایب خاص امام و ناطق واحد و باب امام است [که مشایخ و علمای شیخیه قائل هستند] نیابت مطلقه دارد از امام - علیه السلام - همان طور که شعله چراغ از آتش غیبی نیابت دارد و محل بروز تمام صفات آتش است».^۳

دقت به متن بالا به دو موضوع مهم در ارتباط با «رکن رابع» توجه می‌دهد:

۱- رکنیت ابداعی دوره قاجاریه به بعد را مقامی برابر نیابت خاصه در ایام غیبت کبری می‌داند. در صورتی که حاج محمدکریم خان کرمانی می‌نویسد: «ابدأ در آثار اهل بیت دیده نشده است که در زمان غیبت نایب خاص خواهد آمد».^۴ یا ابوالقاسم خان ابراهیمی می‌نویسد: «در زمان غیبت امام و خاصه بعد از وفات حضرت علی بن محمد سمری دیگر نایب خاصی بر حضرت امام زمان تعیین نشد».^۵

۲- رکن رابع را با مثال آوردن شعله چراغ در مقام نیابت آتش غیبی محل بروز تمام صفات امام معرفی می‌کنند. در صورتی که چنین ادعائی برای نایب خاص نشده است. علاوه حاج محمدکریم خان کرمانی معتقد است نایب خاص نص خاص می‌خواهد.^۶

بنابراین باید توجه داشت طبق نظریه دو تن از روساء شیخیه، مسأله رکن رابع که با اضافه «ناطق واحد» او را در مقام نیابت خاصه قرار می‌دهد مشروعیت دینی ندارد.

۱. همان مأخذ: ۱۲۸.

۲. همان مأخذ ماقبل.

۳. همان مأخذ: ۱۲۹.

۴. تیر شهاب در راندن باب خسران مآب: ۱۹۷.

۵. فهرست: ۱۱۰.

۶. تیر شهاب در راندن باب خسران مآب: ۱۹۶.

مشروعیت دادن

به رکن رابع

در این تردیدی نیست در مسیر فریب دادن مردم که بر اثر بی‌سوادی، قادر به نوشتن «مار» نیستند، لاقلاً باید کشیدن شکل «مار» را آموخته داشته باشند تا بتوانند مردم ساده‌لوح و ناآگاه را به تبعیت کورکورانه از خود وادار کنند.

شیخیه یقین داشتند و دارند، آنچه را شیخ احمد احسائی ابداع کرده و به لحاظ الحادی بودن آنها، از ناحیه مشاهیر علماء شیعه که احسائی شاگردشان بوده تکفیر شده است، نمی‌تواند زیر بنای مسلکی قرار گیرد که می‌خواهد مدعی تشیع باشد. به همین جهت ناچار پذیرفته بودند با دلائلی عوام‌پسندانه و تاوئل‌آراء و عقائد ضداسلامی، احسائی را با تشیع مطابق نمایند، که از اهم آنها مسأله «رکن رابع» است، که به صورت زیر می‌توان به آنها اشاره کرد:

اول: در کتاب «رکن رابع» بعد از این که واسطگانی را برای جهت‌های خدا ضروری دانسته‌اند، به این استدلال کرده‌اند به حضرت بقیة‌الله عریضه نوشته شده است: «چون به شما دسترسی نداریم در حوادثی که واقع می‌شود، چه کنیم؟» فرمودند: «و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة‌الله» یعنی: در حوادث رجوع به راویان حدیث ما کنید که ایشان حجت‌مند بر شما و من حجت‌خدایم. سپس اضافه می‌کند «پس راویان اخبار و دانشمندان آثار، حجت‌های حجت‌خدایند بر خلق. و با وجود ایشان حکمت کامل و حجت تمام و عذر خلق بر طرف می‌شود.» در ادامه بعد از کلماتی نیش‌دار که بازگشت آن به روایت مجتهد است، متذکر می‌شود: «اگر راویان پیدا کردی، آنها را حجت‌های امام زمان بر خلق و باید دین خدا را از آنها آموخت و پیروی ایشان کرد.»^۱

در این استدلال جهت مشروعیت دینی دادن به ابداع «رکن رابع»، از حدیث «حوادث واقعه» استفاده کرده، در معنا «رکن چهارم» را همان راوی حدیث معرفی می‌کند که باید در عدم حضور عینی امام - علیه‌السلام - به او مراجعه کرد. که البته غرض فرقه‌ای را در

جمله اگر این «راویان پیدا کردی آنها را حجت‌های امام زمان بر خلق» اعمال کرده، به این وسیله ارجاع به روایات احادیث در غیبت نواب خاص را برخلاف منظور امام زمان - ارواحنا فدا - به رکن رابع مورد نظر شیخیه خلاصه می‌کنند. و این با تعاریفی که از «رکن رابع» دارند، اصول دین را به صورت «توحید»، «نبوت»، «امامت» به اضافه رکنیت «رکن رابع» درمی‌آورد که مشروعیت دینی ندارد. مهم‌تر کسانی که به عنوان روایت مجتهد در این مقام قرار داشته و دارند، این مقام را مانند دست‌اندرکاران شیخیه به صورت فرقه در نیآورده‌اند تا در مقابل امامت قرار دهند. و باید توجه داشت هیچ کدام از روایات مجتهد ادعای نیابت خاصه ننموده‌اند. و مدعی ارتباط در حد نوکر مقرب امام زمان نشده‌اند. در صورتی که امام رد و انکار ایشان را رد و انکار خود دانسته^۱، برخلاف شیخیه که می‌گویند اگر تسلیم رکن رابع نشوی، از دوستی امام خارج شده‌ای، کافر می‌شوی، چنین ادعائی نکرده‌اند. هر چند فقهای نظیر مرحوم آیه‌الله العظمی حاج سیدابراهیم میلانی فتوا داده‌اند: اگر جسارت و انکار فتاوی فقهاء امامیه مقدمه انکار ضروری دین باشد کفرآور است^۲.

علاوه‌گویا روساء شیخی فراموش کرده‌اند که خود متذکر شده‌اند «کسی منکر علماء و فقها هم [که روایات مجتهدند] نیست، ایشان هم هستند، لکن نایب خاص امام یک نفر است و در سلسله ما [شیخیه] حامل علم شیخ هم یک نفر است^۳». این دلیلی برای ادعای «ناطق واحد» بودن «رکن رابع» است. و مهم‌تر توضیح و اشاره‌ای بر این که در «حوادث واقعه» باید به راوی حدیثی که دارای علم شیخ احمد احسائی می‌باشد و رکن رابع نام‌گذاری شده است رجوع کرد. و تردیدی نیست این ادعا با حدیث ارجاع به روایات مجتهد مطابق نیست؛ بلکه ادعای نیابت خاصه است که زمان آن به وسیله امام قائم غائب موجود موعود - ارواحنا فدا - به استناد همین حدیث «واقعه» به اتمام رسیده است. و

۱. امام صادق فرموده‌اند: «هرکس از شما بتواند نقل حدیث کند، درباره حلال و حرام ما نظر دهد [اجتهاد کند]، احکام ما را بشناسد، به رأی و حکم وی راضی شوید که من او را بر شما حاکم کردم. هرگاه به حکم ما حکم کرد و شما نپذیرفتید، حکم خدا را سبک شمرده‌اید و [حکم] ما را رد کرده. رد ما رد خدا است و آن در حد شرک به خداوند است.» (اصول کافی: ۶۷/۱)

۲. مسائل روز.

۳. مجمع‌الرسائل فارسی: ۲۳۴.

شکی نیست اگر کسی مدعی چنین مرتبتی شود، برخلاف امر مطاع امام عمل کرده است.

علاوه به‌هنگام بروز حوادث، به‌روایت حدیث رجوع کردن، کسب تکلیف نمودن، وظیفه شده است؛ نه کسی که دارای علم شیخ احمد احسائی می‌باشد. ولو اگر بر فرض محال او که دارای علم احسائی است، بنابر ادعای شیخیه همان نایب خاص باشد، که درباره‌اش توضیح داده‌اند «امام یک نفر نایب خاص دارد که فیوض از امام به‌واسطه او به‌خلق می‌رسد»^۱ زیرا چنین فردی، اگر در زمره روایت حدیث هم قبول شود - یعنی دارای نعمت قوه قدسی استنباط احکام و اجتهاد باشد - چون برایش ادعای نیابت خاصه شده است نمی‌تواند همان راوی حدیثی باشد که امت امام وظیفه دارند به‌هنگام بروز حوادث به‌او رجوع کنند.

دوم: جهت اغوای اهل دیانت که بدون غل و غشی به‌آن‌چه دین برای ایشان بیان داشته دل بسته‌اند، تزویر کرده، گفته‌اند: «اما رکن رابع که عرض شد، همه دوستان آل محمد - علیهم‌السلام - و خاصه علماء اعلام و محدثین و فقها [می‌باشند] معرفت همه‌ی آن‌ها از «رکن رابع» است. و چه مانع است که معرفت عالم شیخی هم از رکن رابع باشد.»^۲

نخست باید متذکر شویم به‌استناد دلائل و شواهدی که در دست داریم و به‌آن اشاره کردیم، شیخیه در حالی که مدعی می‌شوند «کسی منکر علماء و فقهاء هم نیست، ایشان هم هستند.» معتقدند: حامل علم شیخ [احسائی] یک نفر است که نایب خاص می‌باشد^۳ و سپس به‌این گوشزد می‌کنیم:

اولاً: تفکر رکنیت ریشه اسلامی نداشته، و در موضوعاتی که به‌مهدویت مربوط می‌شود جایگاهی ندارد، که معرفت به‌علماء اسلامی به‌عنوان نیابت یا دوستان آل محمد به‌اعتبار شرافت دوستداری ایشان، همان «رکن رابع» باشد.

ثانیاً: هیچ شخصیتی از مقامات عالیه علمی شیعه برای محدثان و فقیهان چنین

۲. فهرست: ۱۱۲.

۱. فهرست: ۱۱۲.

۳. مجمع‌الرسائل فارسی: ۲۳۴.

مرتب‌تی ادعا نکرده است.

ثالثاً: روساء شیخیه با جعل و اختراع این نوع اباطیل هم نتوانسته‌اند مدعی شوند عالم شیخی همان «رکن رابع» می‌باشد. لکن اگر واقعاً اتباع شیخیه محدثان و فقیهان شیعه را «رکن رابع» بدانند، با مشکل این‌که صاحب این مقام ابداعی «ناطق واحد» یا «نوکر مقرب» است، مواجه‌اند. به‌همین اعتبار، بیان این‌که فقیهان شیعه «رکن رابع» به‌شمار می‌روند، از دو منظور خارج نیست:

الف: خواسته‌اند با چنین ادعائی از حساسیت شیعیان نسبت به‌مسأله جعلی «رکنیت» مرسوم در شیخیه بکاهند. که مسلماً اشتباه کرده‌اند. زیرا بر فرض اگر عوامی از ناآگاهان شیعه بخواهد فریب این‌گونه تزویرها را بخورد، بدون تردید اظهارنظر عالمان شیعی او را روشن و آگاه می‌سازد.

ب: یا این‌که مصمم‌اند تفکر انحرافی «رکنیت» را شیعی جلوه دهند. که در این منظور هم سودی نخواهند داشت. زیرا شیعیان به‌لحاظ حساسیتی که به‌مهدویت دارند، آن‌چه را که به‌چنین مهمّ شیعی مربوط می‌شود پی‌گیری نموده، هرگونه اضافه ابداعی را از آن هرگروه و دسته‌ای باشد شناسائی کامل می‌نمایند. دیده شده است بر بسیاری از موضوعات این چنانی مربوط به‌مهدویت خط بطلان کشیده‌اند.

سوم: همین رئیس شیخی می‌نویسد: «بزرگان کم‌لین شیعه ناطق هستند، منتهی آن شیعه اعلم و اکمل و آن‌که از همه جهت شخص اول آن‌ها و باب اعظم امام - علیه‌السلام - است ناطق حقیقی شیعیانی است که دون درجه‌ی اویند، زیرا بلاواسطه از امام می‌گیرد و به‌دیگران می‌رساند.»^۱

چون چنین بیانی مسأله «رکن رابع» را از اختصاص داشتن به‌روای احادیث خارج می‌سازد، در حقیقت استناد و استدلال شیخیه را به‌حدیث «حوادث واقعه» که تعیین‌کننده‌ی مقام نیابت عامه روات مجتهد است، نه تنها بی‌اعتبار می‌نماید، بل تزویری برای شیعی کردن آن می‌شناساند. در صورتی‌که این ابداع و اختراع خیالی که هر کدام از شاگردان کاظم رشتی به‌نوعی داشته‌اند، از «قطبیت» مرسوم در صوفیه الگو گرفته شده

است. زیرا متصوفه نیز رئیس فرقه را نایب واسطه‌ای امام - علیه‌السلام - می‌دانند. که شیخیه برحسب ظاهر به نوعی دیگر بازگو نموده، نوشته‌اند: «معنی رکن رابع به‌طور اجمال معرفت شیعه است و اسم کسی نیست. و موضوع این معرفت همه‌ی شیعیان از عالی و دانی، عالم و جاهل، صغیر و کبیر می‌باشند [البته] رجحان این معرفت به تفاوت افراد موضوع و انواع آن از پائین‌ترین درجه انواع استحباب تا بالاترین درجه‌ی انواع وجوب فرق می‌کند.»^۱ پس فرقه‌سازی برای چیست؟ مسلمین را به نام «شیخی» از اسلام و مسلمانی جدا کردن چه جهتی دارد؟

چهارم: در اختراع مسأله «رکن رابع» و اثبات این دروغ در تشیع، به فرموده‌ی امام صادق - علیه‌السلام - توجه داشته‌اند که حضرت فرموده‌اند: «با هر امامی بابی است، در هر عهد و زمانی از عهد آدم تا ظهور مهدی ارواحنا فدا» یا این که فرموده‌اند: «برای ائمه دوازده در [باب] قرار داده‌اند که مؤمنان از آن در داخل شوند به علم امام، پس هر که انکار کند بابی را، منکر امام شده است.» و برای این که ابواب را در یک سطح قرار دهند، این حدیث را روایت کرده‌اند که مفضل بن عمر از امام صادق نقل نموده: ابواب ما اول ایشان مثل آخرشان است و آخرشان مثل اولشان. در فضیلت و منزلت یکی هستند و ایشان دلالت کنندگانند مرشیعیان مؤمن ما را به سوی خداوند و به سوی ما.»

در پس شواهدی از قبیل ابو‌خالد کابلی که به عنوان باب امام سجاد (ع) معرفی شده است، یا محمد بن سنان که باب امام کاظم و امام صادق^۲ می‌باشند، «رکن رابع» را باب امام قائم غائب ساخته‌اند. لکن اگر در این ادعا به دو موضوع توجه نشود، تردیدی نیست که آدمی فریب چنین شیادانی را می‌خورد:

الف: امام فرموده است: «ابواب ما اول ایشان مثل آخرشان و آخرشان مثل اولشان» به استناد این کلام امام - علیه‌السلام - روستاء شیخیه مدعی شده‌اند ابواب امام معصوم به‌شمار می‌روند، در حقیقت فرقه‌داران شیخیه خود را مانند سلمان و خالد کابلی می‌دانند.

ب: باب بودن ابواب معصومین - علیهم‌السلام - به ادعای ایشان نبوده است، بل

۲. مجمع‌الرسائل فارسی / رساله در سلوک: ۶۳.

۱. سیاست مدن: ۱۲۵.

به‌تائید ائمه طاهرین، باب علم و هدایت و ارشاد بوده‌اند. در صورتی‌که باب بودن «رکن رابع» در ایام غیبت از بافته‌ها و اوهام روساء مدعی شیخیه است. به‌همین اعتبار قابل اعتناء نخواهد بود. و این بی‌انصافی است ما شیعیان و کمترین را با سلمان که به‌فرموده رسول خدا در جایگاه استثنائی «منا اهلیتی» قرار گرفته یکی دانسته، جهت اعتبار دادن به‌دعاوی بی‌پایه و اساس شیخیه مدعی شویم: «لفظ ناطق درباره بعضی شیعیان، هم، یعنی کمترین و بزرگان ایشان مانند حضرت سلمان یا امثال آن بزرگوار هم اطلاق می‌شود.»^۱ در صورتی‌که هزاران هزار فرد نظیر شیخ احمد احسائی در مسیر قرب به‌حضرت سلمان، افتان و خیزان طی طریق نموده‌اند....

اگر مشروعیت شیخیه به‌رکن رابع است

در این شکی نیست فرقه‌های انحرافی که در ادیان آسمانی شکل گرفته‌اند، به‌لحاظ سلیقه‌های سودجویانه‌ی افرادی بوده‌اند که خواسته‌های خویش را به‌آن وسیله تأمین کرده‌اند. و همان‌طور که بررسی‌های صورت گرفته پیرامون فرقه‌شناسی نشان داده است، فرقی جدا شده از ادیان با اصول دینی که آن‌را فرقه فرقه نموده‌اند تفاوت داشته‌اند. شیخیه از این نقص بزرگ مستثنی نبوده، زیرا اگر به‌حسب ظاهر با پیروی از احسائی که به‌مذهب تشیع و افراط در دوستداری آل‌علی و فاطمه - علیهم‌السلام - تظاهر می‌کرد، و به‌همین اعتبار از فرقی وابسته به‌شیعه معرفی شده است، بخواهیم شیخیه را با مشروعیت دینی بپذیریم با مشکلی مواجه هستیم و به‌همین لحاظ نمی‌توان انکار کرد شیخیه به‌جهت تبعیت از افکار و عقائد ابداعی و اختراعی احسائی است که در تشیع جایگاهی ندارد، لذا فرقه‌شناسان پذیرفته‌اند شیخیه فرقه‌ای است که در جهت تحریف و تحذیف بل تضعیف و تخریب تشیع به‌وجود آمده، تا به‌نام شیعه با ادعای تشیع به‌تحریف مبانی اصولی شیعه پردازد.

چنان‌که اختراع مسأله «رکن رابع» تحت عنوان جذاب رابط بین امت و امام قائم غائب

- ارواحنافدها - آن هم با نام «شیعه کامل»، «شیعه خالص» که «نوکر مقرب» آخرین امام است، اثبات تشیع «شیخیه» را نموده‌اند. در صورتی که «رکن رابع» در کنار سه رکن اسلامی شیعی «توحید»، «نبوت»، «امامت» بهترین دلیل ناسازگاری فرقه شیخیه با تشیع می‌باشد. زیرا چنین کسی که احسانی و کاظم رشتی سپس جانشینان آنها را «رکن رابع» قلمداد می‌کند، ضد مبانی اعتقادی تشیع عمل می‌نماید.

در این صورت اگر مشروعیت فرقه شیخیه براساس اصل اختراعی «رکن رابع» است، حتماً همانطور که ادعا کرده‌اند «ناطق واحد است تا رقیبی نداشته باشد. و چون این ادعا در زمان غیبت کبری نظیر نیابت خاص نواب اربعه زمان غیبت صغرا است که زمانش سرآمده، ثابت کننده‌ی انحراف از موازین اصل اصیل مهدویت در تشیع است و امکان اثباتش نیست به همین لحاظ می‌باشد که ابوالقاسم‌خان ابراهیمی، مدعی «رکنیت» نیز برخلاف آنچه در فرقه‌اش اصل می‌باشد، می‌نویسد: «و اما معرفت ابواب و نواب و کاملین از شیعه در این ایام بر ما میسر نیست. و باب مخصوص ایشان در غیبت ایشان غایب است. همان‌طور که در حدیث فرماید و دلیلی نیست که خداوند هیچ وقت ایشان را معرفی نفرماید؛ بلکه در اصل خلقت ایشان را خلق فرموده است که معرفی فرماید. نهایت در این زمان‌های غیبت که معرفی نفرموده، می‌گوئیم مصلحت نبوده و مقتضی نبوده. اگر یک وقتی مصلحت اقتضاء کند معرفی می‌فرماید. باز اگر مصلحت تغییر کرد مخفی می‌شوند.»^۱ در معنا کارگردانان فرقه «شیخیه» برای چیزی که فعلاً وجود خارجی ندارد فرقه‌سازی کرده‌اند تا اگر روزی مصلحت اقتضاء کرده خداوند رکن رابع را معرفی نمود، شاید فرقه شیخیه به کار افتد.

اعترافات تکان‌دهنده

این روش غیرمنتظره فرقه‌سازان تاریخ هیچ‌گاه به دست فراموشی سپرده نشده است که به‌هنگام فشارِ سئوال و جواب‌های عالمانه پیرامون دعاوی آنها، با انکار آنچه مدعی بوده‌اند خویش را از تنگنای اعتراضات کمرشکن مخالفان نجات داده‌اند. برای مثال

۱. همان مأخذ: ۱۳۷.

سلطان حسین تابنده گنابادی فرقه دار دوره اخیر که مدعی است حقیقت تشیع نزد آنان می باشد^۱ در سفر به بغداد که احمد حامد صراف - رئیس دعاوی ارضی بغداد - از او جويا می شود صحت دارد که شما هشت امامی هستید؟ او جواب می دهد: این انتساب تهمتی از سوی دشمنان و مغرضین است. حامد صراف می پرسد: پس چرا انتساب شما توسط معروف کرخی به امام رضا - علیه السلام - می باشد؟ سلطان حسین تابنده تمامی ادعاهای پدران خویش و خود را که دلالت بر ادامه خلافت رسته امامت است، انکاری می کند^۲ و می گوید: «این انتساب تربیتی است نه خلافت و وصایت»^۳

علی محمد شیرازی مدعی بابت، توبه نامه می نویسد و از این که مدعی «باب» حضرت امام قائم غائب موجود موعود شده است، اظهار ندامت و پشیمانی می نماید. سپس روز جمعه در شیراز منبر می رود در حضور مردم می گوید: «لعنت خدا بر کسی که مرا وکیل امام غائب بداند. لعنت خدا بر کسی که مرا باب امام بداند»^۴

رئیس فرقه شیخیه - در حالی که برمسند رکنیت تکیه زده، خویش را در حدّ یک شیعه عوام معمولی نمی داند در حالی که مدعی است «امام بی مأموم نمی شود و خانه بدون باب معنی ندارد. بلکه می گوئیم امام بی مأموم نمی شود» تذکر می دهد «مأموم امام امثال ماها نیستیم»^۵ یعنی نفی رکن رابع از خود نمودن و این عجیب بازی است! علی محمد شیرازی درباره ادعای این که باب حضرت امام زمان - ارواحنا فداه - می باشد، توبه نامه می نویسد، ولی یحیی نوری را با لقب «صبح ازل» به جانشینی تعیین می کند. سلطان حسین تابنده گنابادی به مصلحت، ادعای ولایتی نیابتی را که خود و اجدادش نموده اند انکار می کند. ولی براساس آنچه در دست است مدعی می شود رشته اجازه بی اعتبار مرسوم در فرقه اش یداً بید به امام زمان می رسد.

حاج محمد کریم خان کرمانی که براساس ادعای رکنیت مورد رجوع اتباع شیخیه

۱. رساله باب ولایت، چاپ اول: ۳۰.

۲. کتاب آسیب شناسی عرفان تألیف آقای عبدالرضا بارفروش مطالعه شود، در این اثر کم نظیر ادعای روساء صوفیه، خاصه فرقه گنابادی درباره نیابت خاصه واسطه ای به وسیله جنید بغدادی مطرح شده است.

۳. رساله خاطرات سفر حج: چاپ دوم: ۱۳۵۷: ۸۷.

۴. تلخیص تاریخ بنیل زرنندی: ۱۴۱. ۵. فهرست: ۱۱۷.

قرار گرفته است، با اعترافاتی که او را حتی پست‌تر از مردمان عامی بومی می‌سازد، «رکن رابع» بودن خود را انکار می‌نماید؛ ولی باز در رأس فرقه «شیخیه» به رتق و فتق امور می‌پردازد و با تعیین جانشین، برای بعد از خود «رکن ایمان» معین می‌نماید، ولی باز اصرار دارد «خدای واحد قهار می‌داند که این لفظها برزبان من جاری نشده و از قلم من صادر نشده»، «من در گرو معاصی خود می‌باشم و ترسانم از عقاب خدا و عتاب معصومین، چگونه خود را مفترض الطاعه می‌گیریم. و بودن من رکن رابع اگر مقصود از کاملین شیعیان باشد والله خیال آنرا نکرده‌ام. و ادعای بودن از کاملین شیعه را با وجود معاصی و روسیاهی که دارم از اکبر معاصی می‌دانم برای خود؛ بلکه والله ادعای تشیع را ندارم.»

این نوع مظلوم‌نمائی‌ها را ادامه می‌دهد تا این که می‌نویسد: «خدایا تو را گواه می‌گیرم و پیغمبران و خلفای تو را که من چنین امری را خیال نکرده‌ام. و چنان که گفتم خود را در زمره شیعیان خالص نمی‌دانم؛ بلکه اگر از جمله‌ی موالیان شیعیان کامل باشم به آن افتخار می‌کنم، من کجا و هوس لاله به دستار زدن! خدایا حکم کن میان ما و این جماعت. و اما لزوم معرفت یک نفر از اشخاص رکن رابع، خدایا تو می‌دانی که اعتقاد ندارم و هر کس از دوستان چنین گوید او را برخطا می‌دانم و هر کسی از دشمنان چنین افترائی بر ما بندد، تو احکم الحاکمین.»^۱

برای این که از آنچه به نظر رسید کمال استفاده شود، به لحاظ موضوع بندی، دو مهم جلب توجه می‌کند که ذیلاً به‌طور فهرست‌وار و جداگانه به آن اشاره می‌نمائیم:

الف: حاج محمدکریم خان کرمانی رئیس شیخیه با این اعتراف، نخست خود را تعریف می‌کند، او در مقام مقتدائی اتباع شیخیه متذکر می‌شود «در گرو معاصی» است و ترسان از «عقاب خدا و عتاب معصومین» می‌باشد، و سپس درباره «رکن رابع» که اساس فرقه شیخیه بر آن نهاده شده است، به مطالبی اشاره دارد که به‌طور دسته‌بندی مورد دقت نظر قرار می‌دهیم:

۱- با «والله» سوگند می‌خورد خیال این که در زمره کاملین شیعیان باشد نکرده است،

یعنی خود را رکن رابع نمی‌داند.

۲- می‌نویسد: «والله ادعای تشیع را ندارم»!!، به همین لحاظ ادعای «رکن رابع» بودن را برای خود «از اکبر معاصی» می‌داند.

۳- و اگر از جمله موالیان [=بندگان] شیعیان کامل باشد، افتخار می‌کند.

۴- مهم‌تر این‌که اشاره دارد معتقد به لزوم معرفت به «رکن رابع» نیست.

البته از جوانمردی و مروت دینی به‌دور است، با این سوگندهای تکان‌دهنده به‌آن‌چه اعتراف نموده، بی‌اعتنائی کرد، و ما نیز مایل هستیم آن‌چه را حاج محمدکریم‌خان کرمانی رئیس شیخی به‌زبان آورده است بپذیریم، ولی با چند مغایرت، که با تأکید ایشان صورت می‌گیرد مواجه‌ایم.

الف: با اعتراف به این‌که خود را «رکن رابع» نمی‌داند، و اساس شیخیه بر این اختراع است، پس چرا فرقه شیخیه را منحل نمی‌نمایند.

ب: برای چه منظوری خود و اتباع وابسته به شیخیه را از جامعه اسلامی جدا کرده، به‌جای نام مسلمانی خویش را شیخی می‌خوانند.

ج: چون معتقد است «رکن رابع» وجود ندارد، چرا برای بعد از خویش جانشین تعیین کرده، و این انتخاب براساس چه اعتباری است؟ مگر هر مسلمان برای خود جانشین مشخص می‌نماید؟ که او به تبعیت این سنت، یا تعیین جانشین، فرقه اختراعی شیخیه را قوام و دوام می‌بخشد.

د: حاج محمدکریم‌خان که خود را رکن رابع نمی‌داند، از طرفی حضرات فقهاء شیعه امامیه را در این مقام پذیرفته است؟ چرا شخصاً از این نظریه تبعیت نکرده، یا دست ارادت و اطاعت به فقیه جامع الشرایط هم عصرش نداده است؟! در حالی‌که از زمان تأسیس فرقه شیخیه تا کنون روساء شیخیه، فقهاء عظیم‌الشأنی را درک کرده‌اند که در اعلمیت علمی و ارجعیت تقوایی مثل و نظیری نداشته‌اند.

ه: مهم‌تر اگر غیر از آن‌چه در کتاب خود نسبت به انکار رکن رابع نوشته‌اند، زیرگوش اتباع شیخیه و سوسه دیگری نکرده‌اند، چرا وابستگان شیخیه برخلاف نظر رئیس خود عمل کرده، و هنوز به فرقه‌داری تعصب دارند؟ آیا این تخلف دلیل بر خروج اتباع شیخیه

از فرقه نیست؟!۱

به هر حال باید توجه داشت این‌گونه سخنان زمانی اداء شده است که حاج محمدکریم‌خان کرمانی در مقام «رکنیت» فرقه شیخیه قرار دارد و از تعظیم و تکریم شیخیان برخوردار است. پس می‌طلبد با دقت شدن به این مهمّ سنوال برانگیز فهم کرد نامبرده با به‌زبان آوردن چنین انکارهای تکان‌دهنده، برخلاف عملکردهای ضد آن - چه منظور و مقصودی داشته است. مهمّ‌تر نتیجه گرفت؛ تردیدی نیست این‌گونه افراد به لحاظ‌های دنیایی که آنها را بین مرگ و حیات قرار می‌دهد با چنین مظلوم‌نمائی‌ها و اعترافاتی که به گفتن خلاصه می‌شود، خویش را از خطر ارتداد و ننگ خروج براسلام نجات داده، چون به خلوت می‌روند زیرگوش فریب‌خوردگان خود همان زمزمه‌های ملحدانه را تکرار نموده، افراد عامی را به این‌که تقیه کرده، برای نجات از مرگ ناگزیر به اداء انکار اصول فرقه شده است چند صباحی آرام می‌کند، تا در کفر و الحاد با برچسب فرقه‌ای روزگار گذرانند، در مقام رئیس صوفی یا شیخی، بابی یا بهائی، مقتدائی نمایند.

در معنا باید یقین داشت چنین انکار و توبه، مظلوم‌نمائی و به‌خدا پناه بردن، بنابراین‌شان تقیه برای موضوعی بوده که چون بدعت است، حکم تقیه بر آن ثابت نمی‌گردد. به همین جهت نتیجه می‌گیریم، این رد ادعا زبانی مصلحتی جز نفاق امثال حاج محمدکریم‌خان کرمانی علتی ندارد. چنان‌که می‌نویسد: «این افترا را به دو لحاظ جعل کرده‌اند یکی به جهت رنجانیدن خاطر سلاطین و حکام، خواسته‌اند به ایشان برسانند که فلانی خود را مفترض‌الطاعه می‌داند و جمعی به او گرویده‌اند و اگر بخواهد خروج برسلطان کند، جمیع مصدقین او اطاعت او را می‌کنند و خروج خواهد کرد و خود را رکن ایمان می‌داند، و هرکسی معتقد به او نباشد کافر است. و یکی به جهت رنجانیدن خاطر علماء و سایر مؤمنان که فلانی خود را مفترض‌الطاعه می‌داند و اطاعت شما را لازم نمی‌داند، مردمی که اطاعت او نمی‌کنند ایشان را کافر می‌داند.»^۱

از این نوشته استفاده می‌شود حاج محمدکریم کرمانی رئیس فرقه شیخیه را ترس

حکومتی و در کنارش کفر دینی و آدار کرده است ادعای «رکنیت» را که تمامی روساء شیخیه براساس و اعتبار آن مقتدائی کرده‌اند، «افترائی عظیم [دانسته بگوید] بر ما بسته‌اند» و جهت نجات از چنین خطر مرگ‌آور ملحدانه به‌ناچار بگوید: «اعتقاد ما آن است که رکن رابع ایمان علماء و اکابر شیعه‌اند.»^۱ حال چرا حاج محمدکریم خان کرمانی که معتقد به رکن رابع ایمان است، از طرفی علماء را در این مقام قبول دارد، به تبعیت از ایشان کفایت نکرده، فرقه‌ی شیخیه را منحل نموده است، دلیل واضح و روشن برتفاق او می‌باشد. خصوصاً این که می‌نویسد: «من امروز بابی مخصوص میان امام و خلق نمی‌دانم و از دین من نیست و مدعی را کذاب و مفتری می‌دانم، مرجع در زمان غیبت همین علماء هستند و در اخبار ندیده‌ایم و احدی از علماء روایت نکرده است که بابی در زمان غیبت خواهد آمد.»^۲ و برای این که خود را از اعتراض شیخیان هم دور نگاه داشته باشند، به کلام ابولقاسم خان ابراهیمی استناد کرده که می‌گویند (!) «مراد ما و مشایخ ما - اعلی‌الله مقامهم - این بوده که عالم شیخی یعنی آن باب و نایب خاص امام و همان شخص اول بعد از امام - علیه‌السلام - همان «ناطق واحد» است، به خدا قسم که منظور این نبوده و نیست.»^۳

عبدالرضا خان ابراهیمی که از جمله روساء شیخیه است نیز می‌نویسد: «عرض می‌کنم ابدأ چنین مرادی نداشته‌ام که این ناچیز و مشایخ من به مقام امثال حضرت سلمان - العیاذبالله - رسیده‌ایم، اما خود این ناچیز که خود را در زمره‌ی علماء نمی‌شمارم، و اگر خاک راه بزرگان دین باشم افتخار می‌کنم، و اگر چهار کلمه می‌نویسم خوشه‌ای از خرمن علم ایشان، و مأخوذ از پیغمبر و ائمه‌ی اطهار - علیهم‌السلام - است و بدون شکسته نفسی عرض می‌کنم که از خود چیزی نمی‌دانم، و خداوند را بر این عرض شاهد می‌گیرم. و اما درباره‌ی مشایخم اعتقاد این است که از علمای بزرگ شیعه‌اند، ولی ابدأ نگفته‌ام نوشته‌ام؛ نه در این کتاب درهای بهشت و نه در هیچ کتاب دیگر، که آن بزرگواران هم شأن شیعیان بزرگ امثال حضرت سلمان - صلوات‌الله علیه - بوده‌اند.»^۴ بلکه ادعای نقابت

۱. همان مدرک جواب سؤال سوم.

۲. رساله سی فصل: ۳۶.

۳. برائة‌الابراز: ۱۹۷.

۴. فهرست: ۱۱۳.

و نجابت هم نداشته‌اند.» پس اگر «مقصود از رکن رابع نقیب و نجیب است به‌طورهایی که وصف شده است در اخبار، و در بعضی کتاب‌ها نوشته‌ام [اگر] مرا کسی از شما نقیب بگوید یا نجیب، از او و الله‌العظیم که بیزارم و ملعون است او، چرا که غلو است در شأن من. و والله من قابل آن مقامات نیستم. و هرگز برزبان من و برقلم من و برخاطر من جاری نشده است. و خدا مرا لعنت کند اگر چنین ادعائی کرده باشم؛ یا داشته باشم.»^۱

توجه نمودن به چند موضوع در ارتباط با اعترافات شیخ عبدالرضاخان ابراهیمی پرفایده است:

الف: نامبرده می‌نویسد: «اعتقادم درباره‌ی مشایخم این است که از علماء بزرگ شیعه‌اند.» متذکر می‌شویم اگر مسأله رکن رابع را متفی می‌دانید، فرقه شیخیه که بر اصل «رکن رابع» استوار است به‌خودی خود منحل می‌شود، مشایخی وجود نخواهد داشت. بلکه عالمانی خواهند بود که نباید با چنین عنوانی که رسم و سنت فرقه شیخیه است خوانده شوند.

علاوه منظور از مشایخ که در زمره علماء بزرگ شیعه‌اند چه کسانی هستند؟ اگر مقصود شیخ احمد احسائی و کاظم رشتی است، که مفاخر علماء شیعه آنها را تکفیر کرده و طرد نموده‌اند.

ب: باید به‌اعتبار کلام نامبرده که می‌گوید: اگر کسی «مرا نقیب و نجیب» بخواند «از او و الله‌العظیم بیزارم و ملعون است»، اتباع فرقه شیخیه را مورد خطاب قرار دهیم: شیخ عبدالرضاخان ابراهیمی، رکن فرقه شیخیه از شما بیزار است. و ای ملعون چرا بساط فرقه‌بازی را جمع نمی‌کنید!؟

گناهی که با «بخت خدادادی»

تعریف شد

این‌گونه اعترافات که از ترس تیغ بران حاکمان بی‌رحم و فتوای تکفیر عالمان آئین محمدی، به‌زبان چند تن از روساء شیخیه جاری شده یا به‌قید تحریر درآمده و انکار

صریح «رکن رابع ایمان» است که شیخیه در ایام غیبت کبری «ناطق واحد»ش می‌خوانند، تا حق گفتن وظائف مسلمانی را از عالمان که نواب عامه‌اند سلب نمایند، اعتباری ندارد، بل روش منافقانه است که برای حفظ جان اداء کرده‌اند. زیرا اگر واقعاً در این اعتراف صداقت داشتند، می‌بایست سفره‌ارتزاق از فرقه شیخیه را جمع کرده، کار امت امام را به اطاعت از فرمان حضرت امام قائم غائب موجود موعود به نواب عامه واگذار می‌کردند. و این تنها دلیل و نشان صدق روساء شیخی بود که نیست. چنان‌که خود به این اشاره نموده‌اند: «حرف من آن است که رکن رابع ایمان که فقهاء و علمای شیعه‌اند، باید غیرفقها تقلید ایشان کنند و هر یک را که عالم و عادل و فقیه دانند، هرکس تقلید هر یک از ایشان را می‌خواهد بکند مجزی است.»^۱ در این صورت اتباع شیخیه باید بدانند حاج محمدکریم کرمانی خود را مجتهدی که بشود از او تقلید کرد نمی‌داند؛ زیرا می‌نویسد: «و اگر مقصود [از رکن رابع] فقاہت است اختصاص به من ندارد.»^۲ یا شیخ عبدالرضا ابراهیمی صریحاً می‌نویسد: «اما خود این ناچیز خود را در زمره‌ی علما نمی‌شمارم و اگر خاک راه بزرگان دین باشم افتخار می‌کنم.»^۳

حال که روساء شیخیه اعتراف دارند در زمره فقهاء نیستند، یعنی باید خود نیز عنان امورات خویش را به فقیه جامع‌الشرایط سپارند، ما را در این‌که از چه کسی تقلید و تبعیت کرده‌اند سئوالی نیست، و اگر مدعی اجتهاد، هم باشند چون درباره علماء هم عصر خویش اعتراف کرده‌اند: «ایشان را در عصر خود اعلم از کل» می‌دانند^۴ باید تقلید کنند. و اتباع شیخیه باید از این اعترافات که بنا بر گفته ابوالقاسم خان کرمانی «تقیه در این اظهارات نیست»^۵، بدانند «رکن رابع ایمان» در زمان غیبت، حضرات فقهاء امامیه‌اند که باید از ایشان اطاعت کرد؛ در غیر این صورت شیخی نیستند؛ زیرا از دستورالعمل رئیس فرقه سرپیچی کرده‌اند.

به هر تقدیر مصمم بودیم به این اشاره کنیم، حال که مشاهیر روساء شیخیه دامن خویش را از فتنه «رکنیت» پاک می‌سازند و خود را «رکن رابع» ایمان نمی‌دانند. حتی

۱. رساله سی فصل: ۲۶.

۳. برائة‌الابراء: ۱۹۷.

۵. سیاست مدن: ۱۱۶.

۲. همان مأخذ

۴. رساله سی فصل / فصل چهارم: ۳۱.

از کسانی که آنها را در این مقام قرار می‌دهند. بیزاری جسته‌اند. ایشان را ملعون می‌خوانند. این سنوال ذهن را به خود مشغول می‌دارد، پس گناه این فتنه که فرقه‌سازی نموده است از آن کیست؟

ابولقاسم خان ابراهیمی با اشاره‌ای این معضل را حل کرده، او می‌نویسد: «این شهرتی را که مخالفین ما می‌دهند که مسأله رکن رابع با بیان وحدت ناطق را شیخ مرحوم [احسانی] و سید مرحوم^۱ [کاظم رشتی] نفرموده‌اند دروغ محض است؛ یا بی‌اطلاعی صرف می‌باشد.»^۲ جای دیگر به کاظم رشتی استناد نموده، می‌نویسد: «به فرمایش سید مرحوم برای ظهور و تشبیه امر رکن رابع اسبابی خداوند قرار داده که ایشان از اسبابند. و این یک نعمت ابتدائی است و خداداد است و مرحمتی است.»^۳

اگر اینان اسباب ظهور «رکن رابع» باشند، حتماً افرادی مانند علی محمد شیرازی و دیگران از شاگردان کاظم رشتی «رکن رابع ایمان» می‌باشند. در صورتی که حاج محمد کریم خان کرمانی برخلاف ابوالقاسم خان ابراهیمی می‌نویسد:

«شیخ مرحوم^۴ [احسانی] و سید مرحوم [کاظم رشتی] رکن رابع بوده‌اند هر یک در عصر خود، اما بودن ایشان رکن رابع به آن‌طور که گفتیم که ایشان فقیه جامع‌الشرائط و جایز‌التقلید و عالمی از علماء شیعه بودند. شک و شبهه در آن ندارم و تماشای از آن نمی‌نمایم و اقرار به آن دارم.» ولی برای این که همین نظریه را نیز اصلاح کرده باشد، اضافه می‌کند «اما رکن رابع را در عصر ایشان مخصوص ایشان دانم. حاشا و کلا! منحصر به ایشان نبوده است. بلکه اشخاص عدیده بوده‌اند. و همه عالم و همه متقی و همه عادل و جایز‌التقلید و حامل دین و احکام آل محمد - علیهم‌السلام - و خدای یگانه گواه است که من ابدأ این ادعا را از سید مرحوم [کاظم رشتی] نشنیده‌ام. با وجودی که نهایت محرمیت را به ایشان داشته‌ایم. و درباره شیخ مرحوم [احسانی] هم این ادعا را نشنیده‌ام ابدأ و در کتب ایشان ندیده‌ام؛ بلکه کتاب ایشان پر است از دلیل تعدد «رکن رابع» در هر عصر.

۱. در به‌کارگیری واژه «مرحوم» و «سید»، جهت حفظ امانت در نقل قول مراعات شده است؛ والا «مرحوم» مخصوص اهل ایمان است و در این که کاظم رشتی «سید» نبوده، براساس مستندات موجود شکی نیست.

۲. فهرست: ۱۴۲.

۳. فهرست: ۱۳۲.

۴. پاورقی شماره ۱ صفحه ما قبل ملاحظه شود.

چنان‌که شیخ مرحوم [احسائی] در کتاب «رجعت» و سید مرحوم در «شرح قصیده» و غیر آن نوشته‌اند.^۱

از مطالب حاج محمدکریم خان کرمانی شاگرد کاظم رشتی دو موضوع مهم پیرامون فتنه «رکن رابع» فهم می‌شود:

اول: مسأله بی‌سابقه «رکن رابع ایمان» را احسائی و رشتی ابداع و اختراع کرده به آن پرداخته‌اند، به‌ظاهر مدعی چنین مقامی نشده‌اند، لکن دیگرانی نظیر حاج محمدکریم کرمانی که وارثان فکری آن‌ها بوده‌اند در حالی که خود را «رکن رابع» نمی‌دانند، آن‌ها را چون فقیه جامع‌الشرائط می‌دانسته‌اند «رکن رابع» فرض نموده، معرفی کرده‌اند.

در صورتی که اگر احسائی و رشتی را به‌اعتبار فقه اسلامی شیعی، در مقام «رکن رابع» قبول کرده‌اند، باید توجه می‌داشتند فقهاء هم عصر آن‌ها که حاج محمدکریم خان کرمانی اعتراف دارد: «همه عالم و همه متقی و هم عادل و همه جایزالتقلید و حامل دین و احکام آل محمد» بوده‌اند، احسائی و رشتی را تکفیر نموده، به‌عنوان مرتد طرد کرده‌اند. و این امر عنوان علمی فقه‌های آن دو را بر فرض این‌که فقیه بوده‌اند بی‌اعتبار می‌سازد. زیرا بعد از تکفیر، از مقام مقتدائی دینی هبوط و حداکثر به‌عنوان متخصص در علمی از علوم اسلامی می‌توانند صاحب نظر باشند.

دوم: این‌که حاج محمدکریم خان کرمانی به‌استناد تعدد فقهاء امامیه، به‌تعدد «رکن رابع ایمان» معتقد است. البته با این تفاوت که اگر مورد اعتراض قرار گیرد بساط ارتزاق دست‌اندرکاران شیخیه و ریاستی که در خاندان کرمانی‌های کرمان به‌ارث درآمده بود را به‌هم ریختی، و چرا چنین کردی؟! جواب خواهد داد: عنوان «واحد ناطق» بودن را برای چنین مواقع جعل کرده‌ایم که اگر مجبور شدیم بگوئیم فقهاء جایزالتقلید نیز «رکن رابع» می‌باشند با اصل «واحد ناطق»، رکن رابع را مخصوص شیخیه سازیم. در صورتی که اگر بنا بر ادعای بعضی روساء شیخیه، حضرات فقهاء امامیه رکن رابع باشند «ناطق واحد» همانند اعلیت در مرجعیت شیعه است که با رجوع عامه مردم تحقق می‌یابد. درست برخلاف آن چه در شیخیه اصل و قانون است که با تعیین رئیس وقت شیخی مقام «ناطق

واحد» به صورت وراثت فرقه‌ای تعیین می‌شود.

جای تحقیق دارد که دانسته شود «شیخیه» نتیجه چه افکار و حرکت وابسته به تشیع است؟! مهم‌تر براساس چه اعتبار، هنوز به صورت مشروع فرقه‌ای - که با مشروعیت دینی تفاوت دارد - موجودیت خویش را حفظ کرده‌اند حتماً ادامه فتنه‌ای که احسانی و رشتی به وجود آورده بودند، هم «بخت خدا دادی است»^۱ که این بدترین نوع تعریف از بدعتی ست که در تشیع به وجود آورده‌اند. اینان همان کسانی هستند که شیطان در مصاحبه‌ای می‌گوید: «در اختیار ما و تسلیم ما هستند و به هر جا که بخواهیم آنها را می‌کشانیم»^۲

جایگاه «رکن رابع» در تشیع

آنچه را نباید از نظر دور داشت این مهم است، همان‌طور که عالمان دینی بر آن اشراف کامل دارند و دیگران نیز اگر نمی‌دانند، ضرورت دارد توجه داشته باشند، طرح «رکن رابع» مربوط به دوران غیبت کبری حضرت امام قائم غائب موجود موعود - ارواحنفا - می‌شود. این جایگاه‌شناسی روش تحقیق و بررسی را مشخص و معین می‌نماید تا بدانیم «رکن ایمان» همان‌طور که شیخیه نام‌گذاری کرده‌اند، «نوکر مقربی» است بین امت و امام. و این‌که او را «رابع» چهارم خوانده‌اند، به قانون زمان نیابت در ایام غیبت اشاره نموده، تفهیم کرده‌اند تکمیل‌کننده توحید، نبوت و امامت است. و به‌چنین لحاظی این ابداع اختراعی شخصی را «رکن رابع» در پی سه رکن ایمان دانسته‌اند.

اما این‌که او را «ناطق واحد» نام کرده‌اند به این جهت است که چنین مقامی مانند «نواب اربعه» دوران غیبت صغری در زمان خویش فرد باشد. پس بنا بر اعتقاد شیخیه «رکن رابع ناطق واحد» شخصیتی است در ایام غیبت کبری همانند «نواب اربعه» که در زمان نیابت واحد بوده‌اند. این نیز «ناطق واحد» است. اما این‌که چنین یافته خیالی به ظاهر پسندیده و ضروری در تشیع که در ارتباط با اصل امامت، به آن اصالت و مشروعیت الهی دارد جایگاهی داده‌اند یا خیر، می‌باید از دوران نیابت خاصه که به واسطه چهار تن از

۱. فهرست: ۱۳۲.

۲. مصاحبه با شیطان / اصغر بهمنی: ۳۴

نواب در غیبت صغری سپری شد پی‌گیری کرد.

نخست می‌باید به توقیع شریف که جهت «علی بن محمد سمری» شرف صدور یافته اشاره کنیم.

محدث جلیل‌القدر پارسا، شیخ صدوق روایت می‌کند: حسن بن احمد گفت در سالی که ابوالحسن علی بن محمد سمری وفات یافت من در بغداد بودم، چند روز پیش از رحلتش به خدمت وی رسیدم، ایشان توقیعی را که از ناحیه‌ی مقدسه صادر شده بود برای من چنین خواند: «بسم‌الله الرحمن الرحیم ای علی بن محمد سمری! خداوند پاداش برادرانت را در مرگ تو بزرگ گرداند، چه که تو تا شش روز دیگر خواهی مُرد، پس به کارهای خود رسیدگی کن و به هیچ کس به‌عنوان جانشین خود وصیت منما که غیبت کامل واقع شده است.

من آشکار نمی‌شوم مگر بعد از اجازه پروردگار عالم. این بعد از گذشت. زمان‌ها و قساوت دل‌ها، و پُر شدن زمین از ستم خواهد بود. عنقریب در میان شیعیان کسانی پیدا می‌شوند که ادعا می‌کنند مرا دیده‌اند، آگاه باش که هرکس پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعا کند مرا دیده، دروغگو است و افترا می‌بندد. ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم.»

آنچه در توقیع مبارک بیش از هر چیز جلب توجه می‌نماید، سه موضوع بسیار مهم و حائز اهمیت است:

اول: این که دوران هر نوع ارتباط هر شخصی به هر نام و عنوان با امام تمام شده است. یعنی نوکر مقربی که رکن رابع شود وجود نخواهد داشت.

دوم: هشدار داده‌اند عده‌ای از شیعیان ادعای رؤیت می‌کنند که علاوه بر مدعیان «نوکر مقرب» مرسوم در فرقه شیخیه، مکرر در اخبار، برخوردها مقامات حکومت اسلامی را با شیادانی که مدعی ارتباط با امام زمان - ارواحنا فداه - می‌باشند، در جراند رسمی یا صدا و سیما خوانده و شنیده و دیده‌ایم.

سوم: این که حضرت حجة بن الحسن - ارواحنا فداه - چنین افرادی را دروغگو معرفی کرده‌اند.

اما این که عده‌ای گفته‌اند اگر چنین افرادی در جامعه دینی حضور نداشته باشند، امت بی‌سرپرست به‌هنگام بروز حوادثِ سئوال‌انگیز سرگردان خواهند ماند، و به‌همین کمبود چه بسا به‌گمراهی و ضلالت کشیده شوند، باید بدانیم چنین بی‌توجهی از لطف امام - علیه‌السلام - به‌دور است. چنان‌که ابوجعفر محمد طوسی در اثر جاوید خود^۱ از ابن قولویه، و ابوغالب زراری از شیخ کلینی، نقل کرده است^۲ محمدبن عثمان عمری در عریضه‌ای که به‌حضور حضرت ولی‌الله الاعظم تقدیم داشته، جویا شده است تکلیف شیعیان در ایام غیبت کبری چیست؟ حضرت در جواب او مرقوم فرموده‌اند: «و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة احادیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله علیهم» و اما حوادثی که برای شما پیش می‌آید، به‌راویان حدیث ما رجوع کنید، زیرا آن‌ها حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر آنان می‌باشم. و اگر در بعض روایات مانند «ولا بد من باب مع کل امام فی کل عهد و زمان من عهد آدم الی ظهور المهدی»^۳ یا حدیث «لکل زمان سلمان»^۴ آمده است، باید بدانیم منظور عالمان روایت مجتهدند که کفایت کننده از «نواب اربعه» می‌باشند و لاغیر.

و اگر بخواهیم چنین مقام و مرتبتی را به‌مدعیانی نظیر کسانی در «شیخیه» که قائل به‌رکن رابع شده‌اند تعبیر کنیم یا ربط دهیم، باید توجه داشته باشیم چون در مقام روایت مجتهد نیستند، و مهم‌تر ادعای شرفیابی می‌کنند، امام ایشان را دروغگو معرفی نموده‌اند.

علامه مجلسی در شرح کلام مبارک حضرت، در ذیل تویح شریف، عقیده شیعه‌ی امامیه را چنین آورده: «این که فرماید کسانی پیدا می‌شوند، ادعا می‌کنند مرا دیده‌اند، شاید مقصود کسانی باشند که ادعا می‌کنند حضرت را دیده‌اند و از جانب وی نیابت دارند و بخواهند مانند سفراء، اخبار آن حضرت را به‌شیعیان برسانند.»^۵ البته می‌طلبند

۱. کتاب «الغیبة».

۲. البته شیخ صدوق در کتاب «اکمال‌الدین» از «ابن‌عصام» او نیز از «کلینی» روایت کرد. و همچنین «شیخ طبرسی» در کتاب «احتجاج» از کلینی روایت کرده‌اند.

۳. یعنی: «در هر روزگار و زمان از خلقت آدم تا ظهور مهدی با هر یک از امامان بابی ضروری است.»

۴. «برای هر زمانی سلمانی است.»

۵. بحارالانوار: ۱۵۱/۵۲.

کلام مجلسی بزرگوار را تکمیل کرده اشاره نمائیم، این اواخر عده‌ای نیز مانند فرقه داران صوفیه گنابادیه، ادعای اجازه از ناحیه مقدسه امام زمان - روحی فداه - برای جنید بغدادی سنی کرده‌اند، تا جانشین تعیین کرده، به نیابت از حضرت اخذ بیعت نمایند.^۱

در ارتباط موضوع با فرقه شیخیه باید یادآور شویم ابوالقاسم خان ابراهیمی با توجه به این مهم سرنوشت‌ساز که: «محمد بن علی سمري گفته است: من مأمور نیستم کسی را بعد از خود به عنوان نایب امام به مردم معرفی کنم»^۲، می‌نویسد: «به‌علی بن محمد اجازه نفرمودند که نص برنایبی نماید. و امر، علی‌الظاهر راجع به علماء و فقهاء شیعه است که رجوع به ایشان باید بکنیم»^۳ این تائید همان اعتراف حاج محمدکریم خان کرمانی است که تشریحاً می‌نویسد: «ابداً در آثار اهل بیت دیده نشده است که در زمان غیبت نایب خاصی خواهد آمد»^۴ جای دیگر با تأکید بیشتر می‌نویسد: «من امروز بابی مخصوص میان امام و خلق نمی‌دانم و از دین من نیست و مدعی را کذاب و مفتری می‌دانم و مرجع در زمان همین علماء هستند»^۵ پس همان‌طور که درباره‌ی علی محمد شیرازی مدعی بابت معتقد است «ادعای نیابت خاصه در زمان غیبت امام - علیه‌السلام - خلاف طریقه و سیرت شیعه است»^۶ باید توجه داشت متقابلاً مشروعیت «رکن رابع» را به استناد حدیث «حوادث واقعه» مخصوص حضرات فقهاء امامیه می‌سازد تا سه کار انجام داده باشد:

الف: برای ادعای رکنیت پشتوانه نقلی و عقلی داشته باشد.

ب: با این که به استناد حدیث «حوادث واقعه» رکنیت ابداعی و اختراعی را ثابت می‌کند، ادعای امثال علی محمد شیرازی را که بر اساس رکنیت صورت گرفته را باطل اعلام می‌نماید.

ج: بتواند روساء شیخیه را که ملبس به لباس روحانیت بوده‌اند در کنار فقهاء شیعه مطرح سازد. چنانکه شاخه «احقاقیه» شیخیه با این ترفند رکنیت را به صورت فقاہت که

۱. جناب عبدالرضا بازفروش پیرامون بی‌اعتباری این ادعا در اثر تحقیقی خود «آسیب‌شناسی عرفان» بحثی جامع دارد و اقوال مشاهیر فقهاء معاصر را در زمینه آورده است.

۲. غیبت طوسی ترجمه شیخ محمدرازی: ۳۱۰ و بحار الانوار: ۳۶۰/۵۱.

۳. فهرست: ۱۱۰. ۴. تیر شهاب در راندن باب خسران مآب: ۹۵.

۵. تیر شهاب در راندن باب خسران مآب: ۱۹۵. ۶. همان مأخذ ماقبل.

با مشروعیت فرمان «حوادث واقعه» دارای جایگاهی رفیع در تشیع است در آورده‌اند ولی چون فقیه شیخی، یگانه مجتهدی می‌باشد که شیخیان باید به او رجوع کنند قواعد مرسوم مربوط به تقلید از روای فقیه حدیث مراعات نشده، بازگشت چنین توجیهی به همان رکنیت ابداعی است.

وی با تردستی خاص عنوان «ناطق واحد» بودن «رکن رابع» را که مربوط به «شیخیه» است و نزد فقهاء جایگاهی ندارد مطرح کرده، بدین وسیله فقهاء امامیه را نیز کنار زده، مقام «ناطق واحد» بودن را به رئیس فرقه شیخیه ربط می‌دهد. زیرا برخلاف آن اعتراف تکان دهنده که از نظر گذشت ابوالقاسم خان ابراهیمی می‌نویسد: «خلاصه مطلب ایشان (مشایخ و علماء شیخیه) اثبات وجود چنین کسی [زا] در هر زمان فرموده‌اند و برای حضرت امام زمان توجه یک همچو نوکر مقربی که تمام امر و اراده و قدرت خود را در جمیع آنچه که خداوند محول به او فرموده، به وسیله‌ی آن نوکر اجراء می‌فرمایند.»^۱ در صورتی که حاج محمدکریم خان کرمانی در رد علی محمد شیرازی که مدعی شده بود «باب» امام می‌باشد، معتقد است در زمان غیبت «هیچ کس به خدمت امام نمی‌رسد.»^۲

در حالی که بین آن چه «شیخیه» و «صوفیه» نظیر روساء فرقه «گنابادیه» ادعا کرده‌اند، با آن چه علی محمد شیرازی مدعی گردیده فرقی نیست. بلکه باید قبول کرد همان طور که مطالعه آثار رقبای علی محمد باب تأیید می‌کند، در ادعای خود مقامات بیشتری را به خویش اختصاص داده‌اند.

نفاق روساء فرقه شیخیه

در ارتباط با اظهار عقیده

ای کاش فرصتی بود در این زمینه تحقیق مستقل جامعی صورت می‌گرفت، حال که نصیبی نیست باید از ساحت قدس الهی نیازمند بود که توفیق رفیق شخص یا اشخاصی سازد تا تحت توجهات و عنایات آل محمد - علیهم السلام - خاصه حضرت

حجة بن الحسن العسکری - ارواحنفاذاه - آثار «صوفیه» معاصر و «شیخیه» را بررسی نموده، نفاق آنان را در ارتباط با اظهار عقیده‌شان به صورت مجموعه‌ای در آورده، به این مهم اشاره کنند بین مدعیان «قطبیت» صوفیه نظیر *نعمة اللهی و ذهبی*، و «رکنیت» شیخیه، و «مظهریت» اهل حق فرقه‌ای، با امثال *علی محمد شیرازی* یا *یحیی صبح ازل* و *بهاء الله فرقی* نیست. همه مدعی مقام و منزلتی هستند که به نفاق از آن توبه کرده‌اند؛ و چون به خلوت رفته‌اند در مقابل مریدان و سرسپردگان با همان ادعاها برمسند آقائی و ریاست نشستند. روساء شیخیه با این که مسأله نایب مرسوم در این فرقه را انکار کرده‌اند، حتی با قسم جلاله، خویش را از ننگ مخالفت با فرمان امام زمان - ارواحنفاذاه - پاک کرده‌اند، خدای تعالی را با این که «*تو احکم الحاکمین*»^۱ به حکمیت طلبیده‌اند که مدعی «رکنیت» نیستند. و آنرا «تهمت و افترا» بر خود دانسته‌اند^۲، با «*العیاذ بالله*» از این که گفته باشند نظیر امثال سلمان هستند^۳، تبرا جسته‌اند.

ولی حاضر نشده‌اند از رأس فرقه شیخیه کنار رفته، امور دینی مردم را همان طور که به زبان و قلم آورده‌اند به روایت مجتهد که نواب عامه‌اند بسپارند. یا در حالی که نوشته‌اند «اگر مرا کسی از شما نقیب بگوید یا نجیب، از او *والله العظیم* که بیزارم و ملعون است او» «*والله من قابل آن مقامات نیستم*»^۴ باز اتباع فرقه را می‌پذیرند، قانون مراد و مریدی مراعات می‌شود. در حقیقت با کمال بی‌اعتنائی به آن همه مظلوم‌نمانی و نادیده گرفتن اعترافات تکان‌دهنده، منافقانه مدعی هستند در زمان غیبت کبری باید «*نوکر مقربی*» باشد^۵. در حقیقت ثابت می‌کنند با تمام آن بی‌اعتقادی که نسبت به قواعد و اصول «شیخیه» دارند، معتقدند: «ابواب و نواب تشریف دارند»^۶ و دلیل می‌آورند: «امام بی‌نایب نمی‌شود و خانه بدون باب معنی ندارد»^۷ سپس تأکید می‌کند «محال است [زمین] از وجود آن‌ها [رکن رابع که باب و نایب هستند] خالی شود»^۸ به همین لحاظ سفارش می‌کنند اگر شخصی با همان صفاتی که برای نایب خاص امام فرموده‌اند یک

۲. فهرست: ۱۱۳.

۱. رساله سی فصل / فصل سوم: ۲۶.

۴. تکریم الاولیاء: ۳۱.

۳. برائة الابرار: ۱۹۷.

۶. فهرست: ۱۱۷.

۵. فهرست: ۱۲۸.

۸. همان مأخذ: ۱۳۸.

۷. همان مأخذ ماقبل.

وقتی در کسی دیدیم و ادعا هم کرد، شکی بر ما باقی نماند، البته از او قبول می‌کنیم و چرا نباید قبول کنیم.^۱ یعنی ما آن نشانه را داریم، ادعا کرده‌ایم، زیرا فقط ما هستیم که قانون «نوکر مقرب» را آورده‌ایم، پس بیائید «رکن رابع» بودن ما را بپذیرید و بدانید «همیشه امثال این بزرگواران تا ظهور حضور قائم در میانه‌ی خلق هستند».^۲

اولاً پس این‌که پذیرفته‌اید حضرت امام زمان - ارواحنا فداه - به محمد بن علی سمی اجازه ندادند که نص برنایی نماید^۳، یا اعتراف کرده‌اید: «ابدأ در آثار اهل بیت دیده نشده است که در زمان غیبت نایب خاصی خواهد بود»^۴، یا گفته‌اید: «من امروز بابی مخصوص میان امام و خلق نمی‌دانم و از دین من نیست»^۵، همه و همه نفاق با خدا و پیامبر و امام زمان - ارواحنا فداه - بوده است.

علاوه این ادعا که شما نوکر مقرب هستید، با آنچه علی محمد شیرازی گفته است چه فرقی دارد که او را «خسران مآب» خوانده‌اید! شما هم مانند او - که خود را باب رجوع به امام زمان - ارواحنا فداه - خواند، وقتی دلیل و نشان خواستند توبه نمود، ولی باز همان ادعا را داشت - عمل کرده‌اید، خود را نوکر مقرب دانسته، سپس توبه می‌کنید ولی باز همان ادعا را دارید.

انسان وقتی شما را در لباس اهل توحید می‌بیند، به جای شما خجالت می‌کشد که قبول کند این مظاهر به‌مریدان پاک باطن خود، منافقانه برخورد کرده و می‌کند. به چیزی که معتقد نیستند و خویش را در آن مقام نمی‌دانند مردم را دعوت می‌کنند. و سپس شعار می‌دهند از این مراجعه کنندگان بیزار هستند، مردمانی مرید که به جرم لبیک گفتن به دعوت شما، ملعون خوانده می‌شوند.

رکن رابع

وسيله‌ای برای همشانی با امام

دانستن این که شیخیه برای «رکن رابع» ساخته و پرداخته «احسائی» و «کاظم» رشتی

۲. نکریم‌الاولیاء: ۱۳۹.

۴. تیر شهاب: ۹۵.

۱. همان مأخذ.

۳. فهرست: ۱۱۰.

۵. فهرست: ۱۱۷.

چه جایگاهی قائل هستند، بحثی است که باید به آن پرداخت و تا حدود حوصله رساله حاضر با استفاده از کلمات به اصطلاح «سرکار آقا» های شیخی کرمان آنرا شناسائی کرد. به همین منظور نامه‌ای را که حاج محمدکریم خان کرمانی با خط خود به استادش کاظم رشتی مربی مدعیان مهدویت، بابت، و نیابت نوشته است و به مسأله مهمی اشاره نموده، ملاک قرار داده، موضوعاتی از آنرا مورد دقت قرار می‌دهیم.^۱

حاج محمدکریم خان کرمانی به استادش کاظم رشتی می‌نویسد: «از جمله مطالب، اعتقاد دارم»: «هرکس نشناسد که بین او و ائمه - علیهم السلام - قرای آشکاری قرار دارد، نه موحد است و نه شیعه، نه از ملت اسلام است و نه از موالی. اگر چه در ظاهر شرع با این نام [موحد، شیعه، مسلمان] نامیده می‌شود.»^۲

به طوری که ملاحظه می‌شود حاج محمدکریم خان در این نامه، به واسطه بین امت و امام قائل شده، او را در عقائد نویسی شیخیه «نوکر مقرب» نام کرده، و با «ناطق واحد» حتی وی را از روایت مجتهد ایام غیبت کبری - که حضرت امام قائم غائب فرموده‌اند: «ایشان حجت من بر شما و من حجت خدا بر ایشان هستم»^۳ - افضل دانسته. مهم‌ترین ساخته احسانی و رشتی را، هم شأن سه رکن توحید، نبوت و امامت می‌داند. که اگر کسی او را با عنوان «نوکر مقرب» شناخت، یا شناخت و قبول نداشت، به گفته حاج محمدکریم خان کرمانی «نه موحد است و نه شیعه نه از ملت اسلام است و نه از موالی.»^۱ به همین علت می‌گوید: مثل این خواهد بود که «نماز نخوانده، روزه نگرفته، زکات نداده، خمس نداده، مکه نرفته، در هیچ عملی نکوشیده، همه‌ی اعمالش گرد و غبارهای پراکنده‌ای خواهد شد.»^۴ در صورتی که این خسران‌زدگی به استناد دلایل عقلی و نقلی، در انکار چهارده معصوم - علیهم السلام - نصیب منکرشان می‌گردد. فرقه‌داران اعم از «اسماعیلیه» و «صوفیه»، «شیخیه» چون مصمم بوده‌اند خود را در مقامی تعریف کنند که در انظار مخصوص معصوم است چنین ساخته‌اند و پرداخته‌اند. چنانکه حاج

۱. می‌توانید به «برهان قاطع» ۲۴۰ و «اسحاقیه»: ۱۸۰، ۲۰۳، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۵ مراجعه نمایید.

۲. احقاق الحق، میرزا موسی حائری اسکویی، ترجمه محمد عیدی خسروشاهی: ۲۸۴.

۳. به مدرک اشاره شد. ۴. احقاق الحق: ۲۸۴.

محمدکریم خان در ادامه همین نامه به کاظم رشتی می‌نویسد: هر کس «با اقرار به او^۱ و با محبت جاذب او به او متوجه شود و از او مدد بخواهد، سعید و رستگار می‌شود، و هر کس به سوی او توجه نکند و از وی روی بگرداند، شقی و زیانکار می‌شود. هر کس بوده باشد و به هر مقامی رسیده باشد، سید قریشی باشد یا غلام حبشی فرقی نمی‌کند.»^۲ در صورتی که عالمان عارف به حقوق اهل بیت - علیهم السلام - به استناد حدیث نبوی که شقی و سعید را از شکم مادر سعید و شقی می‌دانند^۳، برخلاف حاج محمدکریم کرمانی معتقدند این «سعید» شدن و «شقی» گردیدن، در بطن ولایت معصوم نصیب می‌شود، به این معنا ولایت، فرد مخالف امام راشقی، و موافق دوستدار مطیع امام را سعید می‌سازد. شاید روایتی که عثمان بن صهیب از پدرش نقل کرده، دلیلی بر تائید گفته آنان باشد، او می‌گوید: پدرم از رسول خدا شنیده است: شقی‌ترین آیندگان کسی است که به فرق علی امیرالمؤمنین ضربت می‌زند.^۴

حاج محمدکریم خان از این توضیح عارفانه عالمان برجسته شیعی استفاده کرده، ناجوانمردانه «نوکر مقرب» را که «رکن رابع» نام گذاشته و واسطه بین امام و امت معرفی نموده، در جایگاه معصوم قرار داده، ادعا کرده که قبول و انکار او «سعید» و «شقی» را مشخص می‌کند. البته به فرموده مرحوم آیت‌اله العظمی حاج سیدابراهیم میلانی «اگر بی‌حرمتی یا بی‌توجهی نسبت به علماء، بازگشتش انکار ضروری دین باشد، تردیدی نیست که انسان در این مقام شقاوت را نصیب برده است.»^۵ و تردیدی نیست روستاء شاخه‌های شیخیه که با ادعای رکنیت ایمانی آرای علماء شیعه را رد کرده‌اند....

چنان که حاج میرزاموسی حایری اسکویی - مدافع احسانی و کاظم رشتی - نیز می‌نویسد: «وصیت مرا بشویند، و بدانید که هر کس به یکی از نایبان عام افترا ببندد، و نسبت به او با آنچه سزاوار نیست جسارت کند، به خدای تعالی و اولیای او استخفاف کرده، و وکالت نایبان منصوص، و نواب چهارگانه‌ای مخصوص را منکر شده، و مورد

۱. منظور از «او» که نوکر مقرب واسطه بین امت و امام می‌باشد کاظم رشتی است.

۲. احقاق الحق: ۲۸۵.

۳. بحار الانوار: ۹/۵.

۴. مسائل روز: ۹۲.

۵. تفسیرالمیزان: ۴۳۲/۲۰.

لعنتی قرار گرفته که در توقیع مبارک آمده است.^۱

و تردیدی نیست «قطب» صوفیه، «رکن رابع» شیخیه، «باب» بابیه، و «مظهر» اهل حق فرقه‌ای و «بهائیه» بر اثر مراعات نکردن مقام خاص‌الخاص روات مجتهد در ایام غیبت کبری و ادعای مقاماتی که مخصوص معصوم می‌باشد، در بطن اعتقاد به «نیابت» ولایت با امامت که حدود آن را معصوم مشخص نموده، به شقاوت رسیده، گمراه و گمراه کننده خواهند بود.

حاج محمدکریم‌خان رئیس فرقه‌شیخی در نامه‌ای که به کاظم رشتی نوشته است، درباره «احسانی» می‌نویسد: «خدا با او بندگی می‌شود و بهشت به وسیله او کسب می‌گردد».^۲

در صورتی که به استناد روایات زیادی از جمله امام صادق - علیه السلام - فرموده‌اند: «وبنا عبد الله ولولنا ما عرف الله» به وسیله ما خداوند مورد پرستش قرار گرفت و اگر ما نبودیم خدا شناخته نمی‌شد»^۳ و در «جامعه کبیره» که حدیثی به صورت «زیارتنامه» در بیان مقامات ائمه طاهرین - علیهم السلام - می‌باشد، معصومین را در چنین مقامی انحصاری می‌شناسیم: «مَنْ أَتْبَعَكُمْ فَأَلْجَأَهُ مَاوَاهُ»^۴

مهم‌تر این که «نوکر مقرب» ایام غیبت کبری را که وسیله ارتباط بین امت و امام می‌شناساند، از جنس حضرت قائم غائب موجود موعود - ارواحنا فداه - دانسته، می‌نویسد: «نایب باید در حد منسوب عنه و از جنس او باشد، آنان باید از یک روح، یک نور و یک طنیت باشند».^۵ نیازی به تذکر و دلیل نیست که چنین مهمی در ارتباط با صاحب ولایت عظمی و رسول خدا بیان شده است؛ نه صاحبان مقام خیالی، بل ساختگی دست بشر که مقاصد شوم فرقه‌سازان و مسلک‌آوران را تعقیب کرده‌اند. چنان‌که حاج محمدکریم‌خان کرمانی در شرح این ادعای بی‌ربط «رکن رابع» را «مثل پیامبر و ائمه و هر یک از ایشان»^۶ می‌داند. علاوه در همین نامه به کاظم رشتی می‌نویسد: «پس به نص

۱. احقاق الحق نوشته همو: ۳۰۶. ۲. همان مأخذ: ۲۸۶.

۳. بصائر الدرجات: ۶۱ ح ۳، بحار الانوار: ۱۰۶/۲۶ ح ۹.

۴. شرح زیارت جامعه کبیره علامه محمدتقی مجلسی توسط آیت‌الله رضا استادی: ۱۲۶.

۵. احقاق الحق / اسکونی: ۲۸۷. ۶. همان مأخذ.

جلی تو نایب او [احسائی] هستی، و نایب در حد منسوب عنه است. بنابراین تو همان هستی که خدای رحمان با تو عبادت می‌شود، [!!!] و بهشت با تو به دست می‌آید. تو راه خدا هستی. تو باب‌الله هستی که جز از آن نمی‌شود وارد شد.^۱ همان‌طور که از نظر گذشت، حاج محمدکریم‌خان کرمانی در نامه خطاب به رشتی می‌نویسد: «بهشت با تو به دست می‌آید.» یعنی ای اتباع شیخیه، امروز بهشت به وسیله من و فردا توسط جانشینم و فرداها به لحاظ جانشینان جانشینی من، به دست خواهد آمد.

در صورتی که در آئین مقدس اسلام، بهشت با انجام وظائف مسلمانی که با دوستداری معصوم و بی‌زاری از دشمنان ایشان توأم باشد در معنا مورد قبول امام - علیه السلام - واقع شود به دست می‌آید. چنان‌که نقل کرده‌اند شخصی همراه حضرت امام سجاد - علیه السلام - طواف بیت‌الله الحرام می‌کرد، حال نمازگزاری جلب توجه‌اش نموده، او را به امام نشان داد. حضرت فرموده‌اند: چه فایده! ما در نماز او نیستیم. یعنی بر اثر مخالفت با ما ترک صلوات واجب در نماز کرده است و لذا نمازش فایده‌ای ندارد. به هر تقدیر حاج محمدکریم‌خان، موضوع «نوکر مقرب» ساخته مسلک احسائی و رشتی رادر مقام و مرتبه معصوم می‌پذیرد؛ زیرا می‌نویسد: «در فقه‌الرضا آمده است: «هرگاه خواستی نمازت را آغاز کنی، یکی از امامان را در جلوی چشمت قرار بده»، من در تمامی حالاتم ترا [کاظم رشتی] مقدم می‌کنم و باب روبرویم قرار میدهم و بر آن اعتقاد دارم و به همان تفصیلی که گفتم عمل می‌کنم.»^۲

نخست باید تذکر داد صوفیه و شیخیه، با تزویر این‌که بدون واسطه نمی‌توان به چنین حریم والائی وارد شد، نیاز به دلیل و هادی هست، شناسائی شیخ وقت را وسیله‌ای برای معرفت به پیامبر و وصی می‌دانند. چنان‌که در مشروعیت دادن به بدعت تجسم صورت شیخ در عبادات، خصوصاً به هنگام اداء «ایاک نعبد و ایاک نستعین» گفته‌اند این در شأن خدای تعالی است، ولی چون برای ذات احدیت صورتی نمی‌شناسیم باید جمال پیامبر و امام را در نظر آوریم و چون از این نعمت نیز بی‌بهره و نصیب می‌باشیم، صورت «قطب» یا «رکن رابع» را که «شیخ وقت» می‌باشد در نظر می‌گیریم.

۱. همان مأخذ ماقبل.

۲. همان مأخذ ماقبل: ۲۸۸.

عارفی بی‌فرقه که شیخی بی‌خانقاه بود، به‌اعتبار این‌که خلق کثیری از دست او شراب توبه و انابه نوشیده بودند، «هادی‌المضلین» لقب گرفته، اشاره داشت: «صوفیه که در عبادات صورت قطب را در نظر می‌گیرند، شیخیه نیز که در شروع نماز، و بهائیان که در دستورالعمل خود صورت عبدالبهاء را مجسم می‌سازند^۱، به‌این توجه نکرده‌اند که مقام اداء «ایاک نبعد و ایاک نستعین» حصر است، حتی پیامبر و امام را به‌آن حریم راهی نیست. به‌همین جهت تجسم هر صورتی شرک است. نمازگزار به‌استناد حدیث «فقه‌الرضا» - اگر مستند باشد - در ارتباط با معصومین باید جز برآن‌چه مانند صلوات در نماز دستور داده‌اند، و در تشهد مأمور به‌شهادت است، یا در قنوت توسل به‌معصوم را جائز دانسته‌اند، عملی را خودسرانه انجام ندهد. علاوه از روایت «فقه‌الرضا» که دستور داده‌اند به‌هنگام نماز یکی از امامان را جلوی چشم مجسم کنید، این مهم فهم می‌شد «بر غیر هر آن‌چه هست تکبیر بزن» یادم از سروده حافظ شیراز آمد که چه خوش آمد:

من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق چهار تکبیر زدم یک‌سره بر هر چه که هست
 شاید آن عده از علماء برجسته که تکبیرة الاحرام را با سلام بر اهلیت نبوت به‌زبان آورده‌اند، خواسته‌اند به‌این دستور عمل کرده باشند. که تردیدی نیست نه تنها مانند تجسم صورت مرشد کفرآور و شرک‌آور نیست، بل مانند استعاذه، شیطان را از حریم نمازگزار فراری می‌دهد.

به‌هر حال حاج محمدکریم‌خان در ادامه همین نامه که کاظم رشتی معلوم‌الحال را به‌انه مرتبه‌سازی برای «رکن رابع» قرار داده است، می‌نویسد: «هر کس شیخ را بشناسد، خدا را، پیامبر را و وصی را شناخته است.»^۲ در صورتی‌که کلام نورانی رسول خدا «یا علی! ما عرف الله إلاّ انا و انت» ای علی! خداوند یکتا را جز من و تو کسی نشناخته است، «و ما عرفنی إلاّ الله و انت» و مرا جز خدا و تو کسی نشناخته است، «و ما عرفک إلاّ الله و انا» و تو را غیر از خدا و من کسی نشناخته است»^۳، تفهیم می‌کند شناخت خدا، پیامبر و امام به‌وسیله همان سه رکن ایمان امکان‌پذیر است. به‌این معنا که ادعای شناخت «قطب»

۱. به‌کتاب «دیدنی که راز پنهان آخر شد آشکارا» تالیف جناب مهدی عمادی از انتشارات «مهتاب» تهران مراجعه نمایید.
 ۲. احقاق‌الحقائق: ۲۸۸.

۳. تاویل آیات: ۲۲/۱ ح ۱۵، مختصر البصائر: ۱۲۵، مختصر: ۱۶۵، مدینه‌المعاجز: ۲/۲۳۹ ح ۶۶۳.

در صوفیه و «رکن رابع» در شیخیه معادل شناخت خدا، پیامبر و امام است، بی ربط و بی معنی می باشد.

جالب توجه این که به استناد «حب علی حسنه لاتضر معها سیئه»^۱ ادعا کرده است: «اگر احیاناً از عمل او چیزی از بین رفت، محبت همان شیخ آنرا جبران می کند.»^۲ به همین استدلال بی معنا، حاج محمدکریم خان در نامه خطاب به کاظم رشتی «نسوالله فتسیهم»^۳ را فراموش شدن «رکن رابع» می داند. سپس با تکرار این که «هرکس شیخ زمانش را نشناسد، امامش را نشناخته است، زیرا شیخ، سبیل امام است، صورت او است، شناخت او است، و هرکس امام زمان خود را نشناسد، مرده‌ی او مرده جاهلیت است»، اضافه می کند «چاره‌ای برای شناخت شیخ نیست» و این را به استناد «نص شیخ گذشته»^۴ مشروعیت می دهد که اثبات موقعیت شیخ گذشته از محالات است.

با توجه داشتن به ادعاهائی که برای «رکن رابع» نموده تا او را در مقام امام قرار دهد، باید توجه داشت به لحاظ این که «شیخ» را صورت امام می داند، او را امام زمان معرفی می کند. چنان که جای دیگر مدعی می شود: «امام زمان، همان نقیبی است که در عصر خود ولایت دارد.»^۵ تا همان طور که گفته اند: «مَنْ مَاتَ وَ هُوَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةَ الْجَاهِلِيَّةِ»^۶ مدعی شود: «مُرده‌ی او [که رکن رابع را نشناخت] مرده جاهلیت است». و این موضوع ضلالت آور فقط نزد دکان داران صوفی و شیخی پیدا می شود. زیرا می گویند: «امام غایب مثل امام مُرده است و کفایت نمی کند، حی حاضر [رکن رابع] ضروری است.»^۷

ملا علی گنابادی نیز که در ذیل همین روایت توضیح می دهد: «اگر کاملی در روز نباشد ظاهر ظهور نپذیرد، پس مربی و محرک لازم است»^۸ تا جائی که می گویند: «اگر نباشد قوالم عوالم نباشد» سپس شرح می دهد اگر این فرد نباشد «انسان بی دیده و جهان

۱. ولایت نامه مرحوم آیت الله العظمی حاج سیدابراهیم میلانی: ۱۲۰، با قید سند و شرح و توضیحاتی که این گونه دعاوی امثال شیخیه و صوفیه را رد می کند.

۲. احقاق الحق: ۲۸۸. ۳. سوره توبه: ۶۷.

۴. احقاق الحق: ۲۹۲. ۵. مجمع الرسائل: ۸۶/۲۳.

۶. بحار الانوار: ۷۶/۲۳ «هرکس بمیرد در حالی که امامش را نشناخته، به مرگ روزگار جاهلیت مرده است.»

۷. ارشاد العوام: ۱۱:۴ و ۲۱. ۸. صالحیه: ۲۱۶ حقیقت ۲۶۹.

بی‌انسان و دائره بی‌مرکز و کثرت بی‌وحدت باشد، متعلم بی‌معلم و ظلمت بی‌نور و جهل بی‌عالم خواهد بود»^۱

به‌هرروی حاج محمدخان کرمانی فرزند حاج محمدکریم‌خان، در شرحی که بر «ناطق واحد» دارد، «رکن رابع» را بر علماء برتری داده، مدعی می‌شود و «او نایب خاصی است که امام در هر زمانی دارد.» در پی این ادعای بی‌دلیل و برهان می‌گوید: «وقتی امام نایب خاصی داشته باشد، وی نسبت به همه نقبا مرجع خواهد بود.» سپس در بیان موقعیت او می‌نویسد: «این نایب خاص، همان ناطق به نقبا است و همه باید مطیع و منقاد او باشند و به فرمان او تسلیم شوند و از وی اخذ کنند.»^۲ این ادعای بی‌اصل و اساس را در صوفیه به صورت این‌که باید حتی عالی‌ترین مقامات دینی مشرف شوند از ارکان می‌بینیم.^۳

با آنچه از نظر گذشت نتیجه می‌گیریم صوفیه و شیخیه بقاء دین را به «قطب» و «رکن رابع» می‌دانند و معتقدند برای بقاء، وجود امام کافی نیست. بلکه به شریعت در کنار طریقت و انسان زنده و ظاهر که منظور «قطب»، «رکن رابع» و «مظهر» است، بستگی پیدا می‌کند. در معنا می‌گویند: امام غائب کافی نمی‌باشد «بدون حی ظاهر یعرف طریقت بقاء نیابد.»^۴ و «اگر پیر بر سر نباشد و به خودسری ریاضت کشد، اگر صفایی دست دهد و نمایشی به هم رساند، به اتصال به ملکوت سفلی و القاء شیطان است.»^۵

۱. همان مأخذ ماقبل: ۲۱۸ / انتهای حقیقت: ۲۷۲

۲. مجموعه رسائل: ۷۲/۷۳ و ۱۵۵.

۳. به بحث سلسله در «طریق مستقیم» تألیف حیدر آقا تهرانی معروف به معجزه: ۷۴ به بعد رجوع شود.

۴. صالحیه، ملاعلی گنابادی: ۳۴۸.

۵. همان مأخذ: ۱۸۰.

بخش چهارم

بهره‌برداری استعمار از

احسائی و رشتی

تاریخ گواه این حقیقت است که استعمارگران در تمامی ادوار زمان برای کسب اطلاعات ضروری از درون تشکیلات قوم و ملتی عوامل نفوذی به جمع آنان اعزام داشته، حتی در مسیر پیشرفت و پیشبرد مقاصد خود به کیش و آئین آنان در آمده، تا جلب اعتماد نموده، بتواند تا جایی که هم‌کیشی و هم‌مذهبی شرط آن است پیش بروند و آزادانه به وظیفه خویش عمل کرده باشند. نمونه‌هایی از آن را با ورود «کعب‌الاحبار» یهودی در جمع مسلمانان، تا امروز در تاریخ اسلام با آن مواجه بوده‌ایم، با این تفاوت که آن مقطع تاریخ رهبر پیشوایان معصوم - علیهم‌السلام - بوده‌اند و این نوع از جاسوسان نفوذی شناسائی شده‌اند. صحابه نیز به لحاظ اتصال با منبع وحی و الهام و آگاهی الهی از تیزهوشی و درایت خاصی برخوردار بوده، در ارتباط با نفوذی‌ها هوشیارانه برخورد کرده‌اند.

آن‌چه قابل توجه است وجه اشتراک عوامل دشمن در انتخاب نفوذی‌های مذهبی می‌باشد، که از جمله مشخصات آن، موضوع تظاهر چشم‌گیر آنان به دین‌داری و مراعات قوانین و قواعد دینی است، مهم‌تر سعی داشته‌اند مشهور به زهد و کرامات باشند و لذا با مرور سطحی در تاریخ متوجه می‌شویم تمامی نفوذی‌ها به این خصائص آراسته بوده‌اند، که لااقل به خاطر خوب انجام گرفتن مأموریتشان به عنوان مردمانی مذهبی مطرح باشند. چنان‌که در مورد محمدبن عبدالوهاب مؤسس وهابیت تروریسم به این موضوع مهم برخورد می‌کنیم، چگونه انگلیس قدم به قدم او را حمایت و هدایت و دلالت می‌کرد تا در مسیری که می‌باید قرار گیرد و فردی پخته به امورات محوله خود باشد. به تحریک مستر همفر مأمور جاسوسی انگلیس در مراکز علمی نزد اساتید اسلامی، معارف عالی اسلام

را فرا گرفته، در حالی که ظاهراً ملبس به لباس شریف و مقدس عالمان اسلامی نبود؛ لکن به خوبی در حدّ عالی‌ترین شخصیت‌های علمی - شیعه و سنی - اطلاعات ضروری را فرا گرفته و آنگاه وارد صحنه عملیات گردید.

پس چنین کسانی که می‌خواهند در مقابل اسلام، در حقیقت رهبران دینی جهان اسلام قیام نمایند، باید هم از اسلام آموخته‌هایی داشته باشند و هم تظاهر به دینداری کنند. تعصب شدید به مذهب را، که گاهی بر اثر تکرار، حتی ملکه آنان می‌گردد از خود به نمایش گذارند. این نشانه‌ها را با مطالعه سطحی زندگی امثال محمد بن عبدالوهاب به خوبی به دست می‌آوریم که چطور در مقابل تشیع و تسنن به نام و عنوان منادی توحید بدون شریک قیام کرده، در کنار خدمات ارزنده سیاسی که برای بیگانگان دینی انجام داده است، دو مهم را به نمایش در آورده:

الف: شیعه و سنی را موحدانی مشرک معرفی کرده.

ب: از تخریب حرم جنة البقیع - که تاریخ است نه گورستان - و حرم عبدالله بن عبدالمطلب پدر بزرگوار رهبر آسمانی اسلام که لطمه به تمامی فرق اسلامی است تا برخورد با تمام اعتقادات شیعه انجام وظیفه نموده است.

برای نمونه ظاهراً توسل و تمسک به تربت مطهر ختمی مرتبت و ائمه طاهرین - علیهم السلام - را بهانه تخریب‌ها نموده، تا گفته باشند، وسیله تقرب قرار دادن ایشان به خدا نوعی شرک است. و لذا می‌بینم با همین عوام فریبی - البته توأم با حمایت‌های همه جانبه انگلیس - توانستند در مرکز توحید ابراهیمی با اساسی‌ترین رکن اعتقادی اسلامی مبارزه کنند. ابداعات و اختراعات اعتقادی ضد شیعه و سنی را اصل دین، و قانون حکومتی آل سعود را پشتوانه ترویج و اجرا و تقویت آن سازند. تا بتوانند آنچه، رهبران معصوم آخرین دین الهی - پیامبر و امام - را انسان‌هایی دون خدا و فوق خلق می‌شناساند از میان برداشته، اسلامی انگلیس پسند را رائج سازند. بل مقدمه‌ای برای تأسیس اسلام آمریکائی شوند.

مسلمانان را در دوره بسیار حساس غیبت نسبت به امام موجود موعود بی‌اعتقاد نمایند. در معنا زمام امور جامعه را از دست عالمان آزاده خارج نموده، به عوامل تابع

خود سپارند. و لذا می‌بینم بن‌باز^۱ مفتی وهابی سعودی با کمال وقاحت و بی‌شرمی در خطبه‌های نماز جمعه می‌گوید: از جمله سعادت‌های من این است که پس از مثلاً پنجاه سال امامت در مدینه و مکه هنوز به زیارت قبر رسول خدا نرفته‌ام. و یا بی‌شرمانه مدعی می‌شود خاک ته عصای من به حرم... شرف دارد.

این حرکت‌های تند دوره «بن‌بازی» در روزهای اول تولد چنان متشرعانه به صورت قدم‌های آهسته و آرام در دنیای اسلام برداشته شده است که کمتر به اسلام‌ستیزی آن توجه داشته‌اند. در همین ایام که چنین سعادت و افتخاری نصیبم گردید تا به اندازه بضاعت، لکن با عشقی که شب و روز تحقیق را برایم یکسان نموده است، این مجموعه را تنظیم کنم، نامه‌ای از صدیقی محقق دریافت داشتم که تلویحاً تفهیم می‌کرد «باید به جناح‌ها در تاریخ توجهی نکرد و با استناد به دلایلی فهماند که شیخ احمد احسائی در آنچه زمان حیاتش و پس از او به وسیله شاگردانش فراهم آمده مقصر نیست، بل مردی معتقد، زاهد پیشه، پارسا بوده است.» بسیار تعجب کردم چطور گزارش‌های غلط عده‌ای فرقه‌دار موجب شده، صاحب نظری را از موضع اصلی که سال‌ها با آن مانوس بوده عدول دهند! در صورتی که افرادی نظیر او می‌دانند:

چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا

به یاد دارم تقریباً پنج سال قبل از انقلاب شکوهمند اسلامی، در ایام جوانی که ذوق تحقیق و بررسی دامن جانم را گرفته بود، «اخباری» را دیده بودم و «شیخی» را شناخته، «بهائی» را شناسائی می‌کردم، با کتابی به نام «امام غائب» برخورد نمودم که تقریباً مانند کتاب «بیست و سه سال» در دست همه نبود، به‌طور خصوصی دست به دست می‌گشت، روحانی فاضل و دانشمندی به نام آقای ملکی تبریزی «هر کجا هست خدایا به سلامت دارش» نسخه‌ای از آن را در بیروت یافته بود به مخلص داد تا شاید «دست به کاری زنیم که قصه‌اش سرآید» برای جامعه شیعی غصه نشود. کتاب بیش از پانصد صفحه داشت، تمامی خصوصیات را که شیعیان نسبت به وجود نازنین حضرت حجة‌بن‌الحسن العسکری - ارواحنا فداه - قائل هستند بیان کرده بود، در صفحات آخرین کتاب طرح

۱. بن‌باز نام مفتی کهنسال کور عربستان است که خوشبختانه در اوائل ۱۳۷۸ مُرد.

سؤال را ریخته، از خواننده پرسش می‌کرد: «با این حال برای من [= نویسنده] سئوالی پیش آمده بود که منجر به این مطالعات وسیع گردید و هنوز به جواب دلخواه دست نیافته‌ام، عسکر را بی‌دانه معنی کرده‌اند، یعنی مردی عقیم، آن وقت چطور امکان دارد مردی عقیم دارای فرزند باشد.

ملاحظه کنید نویسنده مأمور، آغاز کارش را با آن همه اعتقاد و دلبستگی شروع می‌نماید، لکن پس از جلب اعتماد خواننده با این سؤال جاهلانه مکارانه مغرضانه، بذری نوعی شک و تردید، دودلی را در ذهن می‌نشانند. در صورتی که «عسکری» منسوب به محله‌ای لشکر و سپاه‌نشین بوده است. و او با معنائی که در فارسی به نوعی انگور سبزرنگ می‌گویند تأمین منظور خصمانه نموده است. پس دینداری و تعصبات مذهبی آن عده از افراد معلوم‌الحال که مأموریت دارند و در پی کاری آمده‌اند، به‌دانه ارزنی ارزش ندارد؛ زیرا تظاهر به دینداری این نوع پادوهای استعمار نیز نوعی نقشه است برای پیشبرد مقاصد شومی که دنبال می‌کنند. و از طرفی به‌وسیله همین حرکات مزورانه می‌توانند دو دستگی فراهم آورده، با درهم‌ریزی وحدت اعتقادی جامعه اسلامی به‌نان و نوائی رسیده، پیروانی عربده‌کش داشته باشند.

مطاع کفر و دین بی‌مشتری نیست گروهی این، گروهی آن پسندند

توجه به تاریخ اسلام از هجرت تا عصر حاضر، این حقیقت را یادآور می‌شود که یهود از همان لحظه اجلال نزول پیامبر اسلام به‌مدینه و دستورات اولیه رسول خدا متوجه می‌شود با دین قومی و محلی که قابل سرکوبی باشد مواجه نیست، بل عملکرد پیشوای اسلام در هفته‌های اول هجرت که حدود و ثغور شهر مشخص گردد و آمارگیری دقیق مسلمانان مهم‌تر اقوام دینی دیگر که طبقات اتباع دینی را در اسلام دسته‌بندی کرد، مهم اینک مدینه را همانند مکه معظمه حرم خواننده با مراعات همان مقررات قداست بخشید.^۱

پیروان ادیان تحریف شده از این اقدامات پیشوای اسلام نتیجه‌گیری کردند که

۱. در کتاب محمد تصویر جمال خدا از انتشارات علم دقیقاً این موضوعات مهم مورد توجه قرار داده شده است.

مجوس، یهود و مسیحیت با یک دین آسمانی که برای برقراری حکومت الهی آن هم در سطح جهان فرستاده شده است مواجه‌اند. به همین لحاظ از همین لحظه در هردوره‌ای با شگرد و ترفند و سیاستی مخربانه با اسلام برخورد کرده‌اند. در کنار بنی‌امیه و بنی‌عباس که به ظاهر مسلمانی می‌کردند، امثال کعب‌الاحبار یهودی را قرار دادند و به این نیز اکتفا نکرده برای حسن بصری و سفیان ثوری کرامت‌سازی کرده تا سخنان آنها که در راستای منافع غیرمسلمانان است تأثیربخشی داشته باشد با داستان ساختگی درباری معروف بن فیروزان کرخی^۱ و جنید بغدادی سنی تصوف را شکل دادند به تعبیر تاریخ‌شناس معاصر رسول جعفریان: «مشکل دیگری بر مشکلات»^۲ این چنانی افزود و درست همین ایام مثل ابوهریره، ابن ابی‌العوجا و... را برای جعل حدیث استخدام نمودند، تا بکنند آنچه را که کردند.

این سیاست سیاه بعد از غیبت کبری در مقابل نواب حضرت امام زمان - ارواحنا فداه - تحت نظارت استعمار خارجی و استبداد حکومت‌های دست‌نشانده داخلی به شکل تقویت «زیدیه» و «اسماعیلیه» و «صوفیه» و مسلک‌سازی «شیخیه» که به «بابیه» نهایتاً ازلیه و بهائیه انجامید تشیع را از یکپارچگی درآورد.

و جامعه سنی را با بلای وهابیت و سلفی‌گری تروریست و وجود افرادی نظیر سر سید احمدخان هندی طبیعت‌گرا که از میراث ارسطویی خدا را علت‌العلل همه اشیاء می‌دانست^۳ و اعتقاد به ظهور مهدی را انکار می‌کرد^۴ دچار مشکلاتی کرد که امروز ناظر و شاهد آن هستیم.

موضوعی خاطریم را به خود مشغول نموده که نقل آن، ما را در شناخت حرکت‌های خزنده، متوجه قضایائی مهم و حساس می‌نماید: روزهای قبل از انقلاب اسلامی ایران، تهاجم به ساحت مقدس تشیع و شخصیت‌های شیعی که حافظان کیان شیعه بودند به صورت‌های مختلفی در گوشه و کنار ایران با نغمه‌های ناموزون همسو شده جلب توجه می‌کرد، در همین ایام شخصی که تفکر روشن مآبانه هم داشت با طرح دوباره

۱. معروف کرخی ناموس تصوف تألیف آقای مهدی عمادی دیده شود.

۲. نزاع سنت و تجدد: ۱۴۸.

۳. مجموعه آثار سر سید احمدخان: ۶۳/۱.

۴. همان مأخذ: ۸۹/۱.

کهنه‌هایی که پاسخ گفته شده، تز خلافت منهای علی بن ابیطالب - سلام الله علیهما - را که کارگزاران شورای جنجال‌برانگیز بعد از پیامبر فراهم آورده بودند دوباره برسر زبانها انداخت، تا اگر در صدر اسلام قدرت‌طلبان با تشویق و ترغیب جاسوسان یهودی^۱ در مقابل برنامه‌های آسمانی تنها وصی و خلیفه رسول ایستادند و مانع شدند سیل خروشان فضائل برگزیده خدای تعالی، یگانه امیرالمؤمنین عالم اسلام، دنیای بشریت را از جهل و نادانی برهاند و به اسلام فراخواند، امروز نیز استعمار در مقابل پیروان معتقد و جان برکف به ولایت با امامت که به زعامت و پیشوائی رهبران دینی خاصه نایب‌الامام امام خمینی مشعل برافروخته‌اند تا دور دست‌ترین نقاط اجتماعات بشری را به نور خصوصیت‌ها و تعالیم حیات‌بخش «اسلام نایب‌محمدی» از جهل و تاریکی استعمارزدگی برهاند، به دنبال هر فرصتی است تا با ترفندهای سرگرم کننده مانع این جریان بزرگ و شکوهمند که یادگار فقیهی از فقهای آل محمد است شود که خوشبختانه عده‌ای، از مشاهیر عالمان دینی، چون ابوذرها، عمار یاسرها، میثم‌ها، جابرین عبدالله‌ها، حجرین عدی‌ها، کمیل‌ها، مالک‌اشترها و محمدبن ابوبکرها و... در قالب مخلصان معتقد به تشیع نقشه‌های شوم دشمنان را خنثی کردند، بلکه مانند آیت‌الله حاج شیخ قاسم اسلامی با شهادت خود این مجاهدت پیروزمندانه را به ثبت رساندند. نه تنها استعمار را از ایران بیرون راندند، بل نسل جوان جهان اسلام را به استعمارشناسی و ایستادگی در مقابل توطئه‌های استکبار به قیام و شهادت واداشتند.

در همین دوران که انقلاب ضد استعماری ایران به رهبری قائد خستگی‌ناپذیر نایب‌الامام حضرت امام خمینی با اصحاب و یاران سازش‌ناپذیرش می‌رفت به نتیجه رسد، نوآموخته‌ای که به کج راه کشیده شده بود، نه با خصوصیت وابستگی به بیگانگان دینی وطنی، بل کج سلیقه‌گی، موقعیت سیاسی امامت را چنان از معنویت دور نمود که از نوشته‌اش مقصود جدائی دین از سیاست در قیام حضرت اباعبدالله الحسین - علیه السلام - فهم می‌شد؛ و این دریافت غلط بی سابقه در تشیع حرکت‌های ضدحکومتی ائمه طاهرین را صرفاً یک حرکت سیاسی محض وانمود می‌کرد، در صورتی که امام با دو

۱. علی مظلومی گمشده در سقیفه، تألیف شهید دکتر پاک‌نژاد دیده شود.

منصب رهبری سیاسی و مرجعیت دینی حکومت می‌نماید. که بیدارگر بزرگ، مصلح مجدد، فقیه مجاهد نایب الام، حضرت امام خمینی - قدس الله روحه العزیز - آگاهانه موضوع را شناسایی کرده، فوراً دستور تدوین کتابی را دادند، که به نام «پاسداران وحی» تألیف شد.

این شکست در آغاز انقلاب زمینه‌ای برای طرح کارنامه «تز اسلام منهای روحانیت»^۱ با استدلال «من ژان پل سارتر یهودی» را از فلان مرجع شیعه، شیعه‌تر می‌دانم و «گانندی آتش پرست را از علامه مجلسی شیعه‌تر می‌دانم» گردید. ولی خوشبختانه شخصیت‌های بلند پایه علمی شیعه در مقابل این طرح خائنانه صف‌آرایی کوبنده‌ای نمودند. استاد خطیب متفکر شهید مرتضی مطهری در نامه‌ای که به سال ۱۳۵۶ به مرحوم امام خمینی - قدس الله روحه العزیز - ارسال داشته، می‌نویسد:

عجبا می‌خواهند با اندیشه‌هایی که چکیده افکار ماسینون مستشار وزارت مستعمرات فرانسه در شمال افریقا و سرپرست مبلغان مسیحی در مصر و افکار گوروویچ یهودی ماتریالیست و اندیشه‌های ژان پل سارتر اگزیستانسیالیست ضدخدا و عقاید دورکهایم جامعه‌شناس ضد مذهب، اسلام نوین بسازند پس و علی الاسلام السلام. «به خدا قسم اگر روزی مصلحت اقتضا کند که اندیشه‌های این شخص حلاجی شود و ریشه‌هایش به دست آید و با اندیشه‌های اصیل اسلامی مقایسه شود صدها مطلب به دست می‌آید که برضد اسلام است و علاوه بی‌پایگی آن‌ها روش می‌شود»^۲

به هر تقدیر باید توجه داشت برای تضعیف، تحریف و تحذیف «اسلام اهلیت» که با اصل امامت و نام تشیع از حضور رسول خدا تا عصر حاضر در کنار اسلام‌های «تاریخ»، «اموی»، «عباسی» و «آمریکایی» پیش آمده دوراه را می‌توان شناسائی کرد:

۱- اظهار نظرهای تخریبی که اگر وابسته به فرقه‌های ضد اسلام اهلیت نباشد، سلیقه‌ی عقیده‌ای است، که نهایتاً دشمنان را تقویت می‌کند.

۲- در بررسی فرق و مسلک‌های ابداعی چنین فهم می‌شود که اگر مانند «زیدیه» و

۱. ولایت فقیه از علامه مفسر جوادی آملی: ۱۶۳.

۲. نزاع سنت و تجدد / آقای رسول جعفریان به نقل از سیری در زندگانی استاد مطهری: ۸۳.

«اسماعیلیه» توأم با امام تراشی نباشد، به‌طور حتم و یقین مثل «صوفیه» توأم با «قطب» یا «شیخیه» با «رکن رابع» است، که اصل نیابت عامه روات مجتهد - تنها نهاد مشروع دوران غیبت امام - را به‌چالش می‌کشاند که باعث گمراهی و ضلالت فرد در جامعه هدایت می‌شود.

پارسایی تاریکی

راز سیاست سیاه

فضیلت اندوزان آن‌گاه که به‌افراط و تفریط مبتلا می‌شوند، یا چون غالیان، امامان را به‌خدائی می‌رسانند، و یا مانند کوردلان، فرد و جامعه را از روشنائی ایمان به تاریکی کفر می‌کشاند، آن روز که توانسته‌اند مسیر هدایت را به‌نام دین و روش دینداری تغییر دهند، چنان با چهره حق به‌جانب عمل می‌کنند که جز با پارسای تاریکی تعریف نمی‌شوند. افرادی چون شیخ احمد احسائی که به پارسائی شهرت داشته و تحت عناوینی فریب دهنده رخنه در ایمان مردم نموده‌اند معیاری مستند به تاریخ می‌سپارند که چطور کارگردانان سیاست سیاه امثال احسائی را که با شهرت تقوا و پارسائی به میدان ایمان انسان‌های آماده فریب خوردن می‌فرستند تا با تظاهر به دینداری آنها را به تاریکی اعتقادی کشانده، آماده فتنه‌ای مانند حمایت از بابیت کنند به این اکتفا نکرده پیروان پارسای تاریکی را به شعبات گوناگون درآورده هرشاخه‌ای را در مقابل دیگری به رقابت وا می‌دارد و امان از آن روز و زمانی که شیطان زده‌ای نابغه در این دار و دسته‌ها پیدا می‌شد، جریان و بلوایی به‌راه می‌افتاد که البته گاه محدود به مناطق خاصی بود و زمانی هم در کل عالم اسلام اثراتی را از خود برجای می‌نهاد.

صوفی‌گری و شیخی‌گری، وهابیت که مانند بهائیت است از این نمونه بلوآهائی می‌باشد که استعمار خارجی آنها را در پی یک نقطه مشترک تقویت می‌نماید که به قول شیطان: «رفته رفته تحت تأثیر برنامه‌های من قرار گرفته و نهایتاً عضو رسمی»^۱ حزب شیطان می‌شوند.

محقق یا هر تیزهوشی که او را با تحقیق و پژوهش، نگارش و تدوین این رساله کاری نیست، آن‌گاه که با عملکرد و ادعای فانی بودن در محبت آل بیت - علیهم‌السلام - امثال احسانی مواجه می‌شود، فوراً خود را مورد سؤال قرار می‌دهد چطور ممکن است نتیجه‌ی محبت و دوستداری آل محمد - علیهم‌السلام - به تعبیر قرآن کریم «يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ»^۱ باشد؟! مگر امکان دارد انسانی با چنین ادعائی انسان‌ها را به ظلمات ضلالت و تاریکی‌های گمراهی بکشانند؟!!

ولی اگر به‌روزهای تولد سیاست سیاه در اسلام که یهود به واسطه نفوذی‌هایش در شکل‌گیری آن نقش داشت توجه شود، متوجه خواهیم شد چطور و چگونه معتقدانی در پی شبی از نور ایمان به ظلمت کفر کشیده شدند، ماهیت باطنی خود را نشان دادند، پارسایانی که تعریف کامل «پارسائی تاریکی» شدند، ضلالت بعد از هدایت را شرحی گردیدند. آن‌ها هم مانند شیخ احمد احسانی نخست به همه ارکان ایمان مؤمن بودند، حتی برایمان خود سوگند خورده، میثاق وفاداری بسته بودند؛ ولی فریب شیطان درون و بیرون را خوردند. کج راه‌های در کنار راه راست به وجود آوردند؛ مهم‌تر الگوی ضلالت شدند.

پس باید بپذیریم آن‌هائی که مانند احسانی به‌زهد و پارسائی مهم‌تر دوستداری خاندان شهره می‌شوند، بعضاً ناخواسته سرنخ‌هائی از ریشه دنیاخواهی و ریاست‌طلبی را در معرض دید کمین کرده‌ها قرار می‌دهند، که برای اجرای طرح‌های استعماری انتخاب می‌شوند. این‌ها هم می‌کنند آنچه که دیگران در طول تاریخ برای تضعیف اصل حیات بخش امامت کردند. با این تفاوت که آن‌ها مردم را از رجوع به امام زمان خود باز می‌داشتند، اینان با «قطب» سازی و «نوکر مقرب» آوری، نه تنها امت ناآگاه را از نواب عامه دوران غیبت دور می‌سازند، بل با فرقه فرقه کردن تشیع خواسته‌های استعمار سلطه‌گر را تأمین می‌کنند.

آنان که در صدر اسلام تظاهر به خوردن نان و سرکه می‌کردند، در صف اول جماعت رسول خدا شرکت می‌نمودند، دختران خود را که همسر رسول خدا بودند به لحاظ

مراعات نکردن جزئیات احترام در حضور پیامبر اکرم توبیح می‌کردند، به لحاظ این که دشمنان کمین کرده می‌دانستند در باطن همانی نیستند که به آن تظاهر می‌کنند، آن‌ها را به بیراهه کشاندند امت محمدی را دچار مشکلی کردند که امروز ادامه دارد.

امثال احسانی و شاگردش کاظم رشتی نیز به اعتبار این که برای کج راه‌سازی در تشیع انتخاب شدند، تفهیم کردند با همان قدرت‌طلبان صدر اسلام که مسیر امامت را به خلافت تغییر دادند تفاوتی ندارند. هر دو گروه با «اسلام اهل بیت» همان کردند که خارجی‌ها در صدر اسلام نمودند و استعمار تاریخ معاصر در تجدید آن بوده و هست، هر دو گروه با تظاهر به دینداری و عوام‌فریبی، در حالی که نشان می‌دادند از مکروهات فراری هستند، مستحبات را مو به مو انجام می‌دهند، نه این که بر او امر مطاع و لازم‌الاجرای پیامبر اکرم و امام گردن اطاعت نگذاشتند، بل مردم را در مخالفت خود با خدا، پیامبر و امام همصدا می‌کردند و می‌کنند. واقعاً عجب زاهدان و پارسایانی! که...

یادم از داستان طنزگونه‌ای آمد که نقل آن خالی از حُسن نیست، روزی مهمانی بدون اطلاع قبلی برکسی وارد شد، میزبان نان تخم‌مرغ نیمرونی برایش مهیا نمود، در همین اثناء مهمان به جمع مرغان داخل حیاط توجه کرده، متوجه شد خروس همسایه از دیوار پائین پرید با مرغ خانه نزدیکی کرد و رفت، مهمان از میزبان پرسید: آیا این تخم‌مرغ‌ها از همین مرغ‌های خانه است؟ میزبان گفت: آری. سپس میهمان گفت: به من اجازه دهید نان خالی مصرف کنم. میزبان متحیر، علت را جویا شد. او گفت: تخم‌مرغ‌های شما ولدالزنا هستند و خود، این زنا را دیدم. ماجرای میهمانی و میزبانی گذشت، زهد و تقوای میهمان، میزبان را چنان فریفته او کرده بود که در وصیت‌نامه خویش او را قیم برصغار قرار داد، تا حق و حقوق فرزندان صغیرش به دست کسی از بین نرود. ولی این آقائی که از تخم‌مرغ ولدالزنا پرهیز کرده بود، بعد از مرگ میزبان، حق فرزندان صغیر او را بلعید.

پس بعید نیست او که شهرت به دینداری دارد «هم بکند کاری که بی‌ایمانان کرده‌اند»^۱ خصوصاً آن عده از دین‌داران که در مباحث علمی یا مناظرات بر بی‌دینی خود سماجت می‌کنند، و استدلال علمی را که عین مبانی دینی می‌باشد نمی‌پذیرند. این طبقه‌ی خاص

۱. شیخ بی‌خانقاه: ۱۹۲.

که همیشه دیده شده‌اند، یا می‌دانند مأمورند و باید برکفر خوداستقامت و سماجت نمایند، یا بر اثر حب جاه و نظیر آن دست از انحراف برنمی‌دارند، تا عاقبت به‌استخدام استعمار درآمده با مسلک‌آوری یا فرقه‌سازی راه پیشرفت دشمن ضد دین را هموار سازند. چنان‌که در مورد شیخ احمد احسائی به‌چنین روحیه و روش برخورد می‌کنیم، زیرا هرچند ملاآقا حکمی و ملایوسف حکمی متخصصین در فلسفه و دیگر علمای فن حدیث و فقهت به‌رهبری شهید ثالث کوشیدند احسائی را مجاب کنند، هنگامی‌که وی اصرار به‌رأی خویش کرد، شهید ثالث احسائی را تکفیر نمود.^۱ چون به‌نتیجه رسیده بودند که این پافشاری برابطیل عقیده‌ای بر اثر کج فهمی یا سلیقه‌ی ناسازگار با مبانی دینی نیست، بل به‌لحاظ وظیفه‌ای می‌باشد که برعهده گرفته است. در معنا این سماجت‌ها بهترین آزمایش است برای شناخت استقامت در مأموریت‌ها که استعمارگران از دور ماجرائی را هدایت و دلالت می‌کنند. وقتی کار شیخ احمد احسائی به‌آن‌جا کشیده شود که در مقابل رهبران اسلامی شیعی برابطیل و خیالات خود ایستادگی کند و همان کفرگوئی‌ها را تکرار نماید، پیشوایان زمامدار امور دینی به‌این مُلهم شدند زمان بهره‌برداری از پارسائی که در تاریکی طی طریق نموده، فرا رسیده است و باید منتظر حادثه‌ای باشند. در همین روزگار رشد شهرت‌سازی برای احسائی، پادوهای استعمار که کارهایی در سطح و توان موقعیت خود را به‌عهده داشتند، فوراً مأموریت پیدا کردند شرح زیارت جامعه‌ او را که در آن، خلفاء ثلاثه مورد تکریم اهل سنت و جماعت مرا سخت مورد حمله قرار داده بود، به‌نزد «داودپاشا» والی بغداد ببرند و موضوعات کتاب را به‌او نشان داده، او نیز «الشکرخونخواری به‌کربلا فرستاد و یازده ماه کربلا را به‌محاصره کشید. عده زیادی را کشت. به‌حرم‌های مطهر امام حسین و ابوالفضل آسیب وارد کرد. و بدین ترتیب جنگ داخلی شیعه و سنی، همان چیزی که استعمارگران به‌آن عشق می‌ورزند، عداوت‌ها و کینه‌ها را بار دیگر برای مدتی مشتعل کرد.»^۲

شیخ احمد در این ماجرای ننگین که به‌نام او به‌ثبت رسیده است، تا «هنگامی‌که کار به‌دشنام و از بین بردن ثروت بود صبر کرد، وقتی کار به‌جان رسید»^۳ و «یقین کرد جان

۱. قبلاً با جزئیات و قید مدرک اشاره شد. ۲. امیرکبیر قهرمان مبارزه با استعمار: ۲۷۰.

۳. شیخی‌گری بابی‌گری: ۳۴.

خود و شیعه در معرض نابودی است و هرآن در انتظار نزول بلا بود» که «با فروش تجملات زندگی با زن و فرزند»، «فرار را برقرار اختیار کرد و به‌عنوان زیارت حج بیت‌الله»، «به‌جانب خانه خدا روان شد»^۱ شیعه را برای تاراج و غارت و شهادت تنها گذاشت.

امن خانه این هنگامه کجا بود؟

از دیر زمان اماکن مقدسه در شهرها دارای حرمت بوده‌اند، مردمان ستم‌دیده، رنج کشیده که مورد زجر و ظلم قرار می‌گرفتند به آن اماکن پناهنده می‌شدند. و تا لحظه‌ای که در آن محیط اقامت داشتند از هرگونه تعرضی در امان بودند. در ایران به‌زمان آغاز حکومت پهلوی توسط رضاخان سواد کوهی، اغلب این امن‌خانه‌ها که به‌نام «بست» شهرت داشت هتک حرمت گردید، حتی در خیلی از موارد مانند دستگیری عالم پارسای مجاهد حاج شیخ محمدتقی با فقی، مأموران حکومتی بنابر دستور دختران رضاخان با چکمه به‌درون حرم مطهر حضرت معصومه - سلام‌الله علیها - وارد شدند در واقعه خونین کربلا که شیخ احمد احسانی برخلاف مروت فرار را برقرار ترجیح داد، در خوشی‌ها با مردم مانوس بود و سهیم می‌شد، به‌هنگام نزول بلائی که خود باعث آن شده بود، با بی‌مروتی آنان را ترک گفت، تمام «بست‌های» کربلا که امن‌خانه بود بی‌حرمت شده، فقط خانه کاظم رشتی شاگرد و جانشین احسانی خانه امن - بست - بود. مأموران داود پاشا حاکم بغداد در حالی که پناهندگان حریم شریفین کربلا را به‌قتل می‌رساندند، به‌کسانی که در خانه کاظم رشتی پناهنده شده بودند تعرضی نداشتند. این ماجرای قابل توجه، حتی مرتضی مدرس چهاردهی را که درباره شیخ احسانی دو پهلوی نوشته است - و بعضی معتقدند از تحقیقاتش حمایت بیشتر فهم می‌شود تا مخالفت - متحیر نموده، می‌نویسد: «بارگاه، صحن‌ها و حرم‌های حضرت اباعبدالله (ع) و حضرت ابوالفضل العباس با آن همه جلال و شکوه که دارای صحن و حجره‌های فوقانی است و شهرت و

۱. ترجمه روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات: ۱۳۶/۱ و شیخی‌گری بابی‌گری: ۳۴.

عظمت کربلا برای آن است،^۱ همه ساله چندین هزار نفر از شیعیان علی از اطراف دنیا به زیارت حسین (ع) نایل می‌شوند، چگونه مرقد امام سوم شیعیان بست نشد؟ خانه شاگرد شیخ [احسانی] که ناشر افکار شیخ بود و محرک کشتار عمومی کربلا کتاب او بود در امان بود! پیروان شیخ که عقاید خود را از مندرجات کتاب شرح الزیارة او اقتباس کرده‌اند با نشر افکار سید از کشتن محفوظ بمانند و دیگران که برخلاف عقاید شیخ و سید بودند کشته شوند؟!^۲ به فرموده علامه فقیه، فیلسوف و حکیم متأله مرحوم سیدابراهیم میلانی: «چون روس تزار می‌خواست به وسیله کاظم رشتی، باب تراشی کند و نهایتاً بهائیت را به وجود آورد، می‌بایست رشتی همراه و همراز و همفکر احسانی را برای فردایی که ادامه این هنگامه است از هر خطری حفظ کند.» و لذا نه تنها حفظ کرد، بلکه با «بست» قرار دادن خانه‌اش او را بر سر زبان‌ها انداخت.

جناب سید حسن کیانی این موضوع را در خور دقت و توجه دانسته، می‌نویسد: «در همین ماجرا خانه کاظم رشتی مروج افکار شیخ احمد بست بوده است که هر کس به آن خانه پناهنده می‌شده از تعقیب معاف بوده است و علت را چنین ذکر کرده‌اند که رابطه کاظم رشتی با پاشای سنی بغداد خیلی محرمانه و خوب بوده است و پسرش در سلک کارکنان باب عالی عثمانی قرار داشته»^۳ است، سپس نتیجه می‌گیرد «شیخ [احمد احسانی] و سید [کاظم رشتی] هر دو از یک کوزه آب می‌خوردند، اولی رسائل اختلاف سنی و شیعه و بمباران کربلا را بوجود می‌آورد، دومی خانه‌اش برای ازدیاد نفوذ و جلب مرید بست می‌شود، سپس سنی و شیعه با هم آشتی می‌کنند.»^۴ و به قول جناب مصطفی توراتی اردبیلی: «چطور شده در میان آن همه علماء، منزل سید کاظم مورد امان شده، با حرم برابری کرد!»^۵ پیردین و سیاست مرحوم آیة‌اله حاج شیخ حسین لنکرانی هرگاه صحبت از این قوم می‌شد می‌گفت: همکاری رشتی و پول روس، خلاصه خیانت به اهل

۱. این نوع اظهارنظرهای مرتضی چهاردهی نشان همان حرف‌هایی است که درباره ارتباط او با وارثان احسانی و رشتی می‌گفتند. والا از یک شیعه معتقد به اصل امامت بعید است. شکوه صحن و حجره‌ها را دلیل شهرت و عظمت کربلا بدانند.

۲. شیخی‌گری بابی‌گری: ۸۲.

۳. همان مأخذ: ۳۴.

۴. بهائی از کجا و چگونه پیدا شده: ۳۳.

۵. بررسی عقائد وادیان: ۴۶۷.

بیت در قالب دوستی اهل‌بیت، این‌هم یک جورش است. یک روز مرحوم کیا سرشناس دوره مبارزات تاریخ معاصر که از یاران نزدیک و هدایت شدگان به‌دست او بود با تیزهوشی خاصی که داشت اضافه کرد: «بدتر، زشت‌تر، ادامه این جوری است که شما اشاره می‌کنید».

دوره شکل‌دادن استعمار به افکار احسائی

در بوستان باطراوت و سرسبزی که هزاران نهال ثمربخش در آن روید و بالید، به‌برگ و بار نشست و جامعه اسلامی از میوه آن، هم در آن عصر و هم در دوران‌های بعد بهره برد، مردی از تبار نامحرمان که به کلام و لباس محرمان مدت‌ها همدم بوستان نشینان شده بود، میراثی برای امت اهل‌بیت - علیهم‌السلام - برجا نهاد که نظام فکری و تربیتی او چون زهری کشنده روح معنویت‌ها را در کالبد و اجسام - فریب‌خوردگان - مسموم نموده، آدمی را چون خاری در کنار گل‌های بوستان همیشه با طراوت مؤمنان به‌آل‌بیت قرار داد. یاران احسائی آنان که کلام و عقائد را از او فرا گرفته بودند، حدیث، فقه و کلام را به‌مذاق استاد تکفیر شده خویش در کوچه پس‌کوچه‌های زمان بازگو می‌کردند و هم در سکوت و هیأت تاجران و پیشه‌وران و صاحبان حرفه و مشاغل نقش مبلغان مذهبی را داشتند تا قلمرو پهناور کشور اسلامی را به‌زیربال فتنه استاد خویش کشند. چنان‌که حاج میرزا محمدخان مجدالملک آن زمان را چنین ترسیم می‌کند: «شیخیه این اوقات یک علت مزمونی شده و به‌جسد دولت و ملت ایران حلول کرده، قوای ملت را مثل مزاج دولت علیل نموده است. پیشوایان ملت و پیشکاران دولت را مسئولیت خاطر از علاج علت نیز قاصر کرده است، عن‌قریب ولیعهد دولت ایران را تشریفات اندرونی و بیرونی از منسوبان امی او که امت معتبری شده‌اند یک شیخی مقتدر خواهد کرد.»^۱

آری اینان که بر اثر گشت و گذار احسائی در همه جای ایران و بیست سال اقامت او در عتبات عالیات^۲ زیاد شده بودند، گوش مخالفان احسائی را بریدند و تاجران مخالف

۱. رساله مجدیة: ۱۰.

۲. دانشنامه ایران و اسلام، تألیف احسان‌یار شاطر: ۱۲۰۲/۸.

او را هزار تومان جریمه کردند. خلاصه فتنه و آشوب^۱ به راه انداختند. تا جایی که میرزا احمد مجتهد تبریزی بر اثر شرارت‌های شاگردان شیخ احمد احسائی و ترویج افکار و عقائد ضالّه او به کفر آنان فتوا داد و فرمان کرد که ایشان را به درون حمام مسلمین راه ندهند، مردم، ملاقات ایشان را با مس رطوبت^۲ به پرهیزند^۳. مردم نیز در پی فتوای مجتهدان چنان کردند که وظیفه شرعی ایشان بود.

توجه به این مقطع از دوره شکل دادن استعمار به افکار و عقائد احسائی، سه مهم را یادآور می‌شود:

الف: این که قاجاریه محیطی برای به اجرا در آوردن توطئه‌های خارجی علیه اسلام و ایران مرکز تشیع اسلام به شمار می‌رفته است.

ب: درباریان از شاه و شاهزادگان و حرم‌سراها گرفته تا مقربان دست به سینه بله قربان‌گو و حقوق بگیران صاحب منصب، حتی عالمان درباری، بنا بر خواست استعمار همه و همه مجریان طرح فتنه احسائی به شمار می‌رفته‌اند.

ج: این که مخالفت روحانیت اصیل و آزاده با شکل‌گیری افکار احسائی، دلیل بر شناخت کامل ایشان از فتنه احسائی و همکاری دربار قاجار با استعمار در ترویج شیخیه است.

ولی باید به استناد «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد» متذکر شد، حمایت وابستگان به استعمار اعم از درباری، روحانی، تاجر و شاگردانش بدنامی شیخ احمد احسائی را دو صد چندان کرد. چنان که شیخ علی فرزند احسائی درباره پدر می‌گوید: «ان ابی ضیعوه تلامذته»^۴ پدر مرا شاگردانش ضایع کردند. که باید زنده می‌بود و به او می‌گفتیم: پدر تو نیز چنین شاگردانی را تربیت کرده بود. تا شاید بتوانند تشیع را ضایع کنند، که مسلمانی چند مسلمان عوام ساده لوح را ضایع کرد. و به لحاظ دو مسلک

۱. شیخی‌گری بابی‌گری: ۴۵.

۲. چون نجاست فردی به لحاظ انکار ضروری دین به اثبات رسید و فقهای دینی او را مرتد شناختند ملاقات هر چیز خیس با او موجب انتقال نجاست می‌گردد. در اصطلاح فقهی «مس رطوبت»، با دست خیس نجس را لمس کردن است.

۳. ناسخ‌التواریخ قاجار: ۱۰۳۷/۳.

۴. هدایة السبیل: ۱۲۸.

استعماری بابیه و بهائیه که در فتنه رکنی‌گری ابداع او به وجود آمد، مورد استفاده سیاست سیاه قرار گرفت و برای همیشه مورد لعن و نفرین قرار گرفت.

آموزگار

دانش سیاست سیاه

آن‌گاه که می‌خواهیم کاظم رشتی را براساس اطلاعات شناسنامه‌ای شناسائی کنیم، دچار معضلات و مشکلات لاینحل که همیشه در تاریخ گنگ نگاه داشته شده و حتماً می‌ماند می‌شویم. در کنار آرای آن عده که او را «سید^۱ کاظم‌بن قاسم حسین رشتی گیلانی حائری یعنی کربلانی می‌شناسانند که در ۱۲۱۲ به دنیا آمده و در ۱۲۵۶ مُرده است^۲ و می‌گویند: «چون سری پرشور داشته و طالب مردی بود که نفس او را ترقی دهد، چهل شبانه‌روز در سر قبر شیخ صفی‌الدین جد سلاطین صفویه معتکف بوده» تا این‌که در همان خلوت خانه «در عالمی مرموز به‌شیخ احمد احسائی که در یزد اقامت داشت راهنمائی شد؛ به یزد آمد و در بیرون خانه شیخ رحل اقامت افکند». شیخ احمد «بیش از چهل روز بدو اعتناء نکرد، زیرا که کاظم رشتی در پیش خود خیالاتی ماوراء ظاهر درباره شیخ تصور می‌کرد، بالاخره ناامید شد و تصمیم گرفت که بار سفر به کربلای معلی ببندد، ملتجی به عتبه مقدسه حضرت سیدالشهداء - صلوات‌الله علیه - گردد» در این موقع شیخ به او توجه کرد و از او دیدن نمود. و بدو تلویحاً و تصریحاً فهمانید «تا وقتی که توجه توبه من بود، من تکلیفی جز رد تو نداشتم و اینک که فهمیدی من هم سادات و پیشوایانی دارم که ائمه باشند به ملاقات تو شتافتم.»^۳

البته باید تذکر داد افرادی که برای آدمک‌های مقوائی تاریخ سرگذشت‌سازی کرده‌اند با این نوع حرف‌های همه‌جائی که در شرح احوال روساء صوفیه و شیخیه

۱. هر کجا لفظ «سید» را برای کاظم رشتی به کار می‌بریم، نقل قول است و آن‌جا که خود او را مطرح می‌کنیم بدون این جلالت می‌باشد، زیرا سیادت او برای اهل فن ثابت نشده است. چون مجهول‌الهویه‌ای بیش نیست.

۲. فرهنگ فرق اسلامی: ۲۶۶.

۳. شیخی‌گری بابی‌گری: ۱۳۶-۱۳۵.

به طور یکسان دیده می‌شود استفاده نموده‌اند که یکنواخت و یک مضمون و یک نوع بودن آن‌ها بهترین دلیل ساختگی آنهاست.

به هر روی احسانی به ملاقات او شتافت تا او را با این تزویر مکارانه از رجوع به ائمه طهرین - علیهم‌السلام - بازدارد و شاید اگر در آن ایام که هنوز نانی از سفره سیاست استعمارگران نخورده بود، به عتبات عالیات می‌رفت به ضلالت و گمراهی نمی‌افتاد. هر چند که الهام مزورانه خلوت خانه «صفی‌الدین» اردبیلی و هدایت به یزد خود نشانه آن است که از همان روزها برای فتنه‌ای در اسلام انتخاب شده است. یعنی این بهترین دلیل و نشان می‌باشد که سیاستگران مذهب ساز، این دو استاد و شاگرد را که می‌توانستند مسلک‌آوران دین ستیر خوبی باشند به هم رسانده‌اند. تا آنها هم بکنند آنچه اخبار یهود با تورات و حواریون مسیح با انجیل کردند. احسانی «از میان انبوه شاگردان فاضل و عالم!! همت به تربیت این شاگرد جوان گماشت و بالاخره او را به آنچه که می‌دانست وارد و آشنا ساخت.»^۱

جای دارد به این تذکر اشاره کنیم: احسانی که چهل روز به تفقد و دلجوئی کاظم رشتی، یک جوان بیست ساله غریب در یزد نمی‌پردازد و بعد می‌گوید به خاطر اندیشه‌های پراکنده او بوده است، چطور عاقبت به سرنوشت او توجهی نیافته که بداند چه فتنه‌ای ضد سیره و مکتب علمی عملی اهل بیت و طهارت - علیهم‌السلام - از او سر می‌زند که منشأ ضلالت هزاران هزار نفر عوام از اهل دیانت می‌شود! شاید هم شده است، لکن چون چنین نقشه ضلالت‌آوری را دنبال می‌کرده، در اندیشه مسلک‌سازی ضد شیعی مانند «بایه»، «ازلیه» و «بهائیه» بوده، تا ماموریتش را برای آنچه انتخاب شده است به سامان رسانده اعتنائی به این ماجرای آشنائی او و کاظم رشتی که به کجا می‌انجامد نداشته است.

ولی کار کاظم رشتی با این نوع تعریفات سامان نمی‌گیرد، زیرا محققانی دلسوز که به آنچه در تاریخ درباره او به ثبت رسیده اکتفا ننموده، به قیمت آرامش و آسایش، کوچه پس کوچه‌های تاریخ را پشت سر می‌گذارند تا حقیقت این نوع ماجراهای مرموز را که

گمشده‌ای مشکل‌گشااست بیابند، می‌نویسند: «این مرد اصلاً رشتی نبوده، بلکه از اهالی «ولادی وستک» و مأمور سیاسی سفارت روسیه تزاری در تهران بوده است.»^۱ چنان‌که مؤلف محقق مدقق «امیرکبیر قهرمان مبارز با استعمار» مطالب قابل توجهی را در این زمینه ارائه داده می‌نویسند: «اصل و نسب او ابدأ در رشت معلوم نیست و کسی خاندان او را نمی‌شناسد به‌احتمال قوی از روسیه تزاری به‌نجف رفته است.»^۲ و اگر بر ما خرده گیرند و بگویند این شخص با چنین موقعیتی که به‌اعتبار مستندات تاریخ، او را یک جاسوس روس تزاری معرفی می‌کنید، مگر امکان دارد ملبس به لباس روحانیت باشد، می‌گوئیم محققانی که سال‌ها به تحقیق و جستجوی زادگاه «بهائیت» قدم زده‌اند، نوشته‌اند: «کینیاژ دالگورکی» مأمور سیاسی روسیه که سرنخ [بهائیت] در دستش بود، آن زمان در کسوت آخوندی در کربلا به‌نام شیخ عیسی لنکرانی شده بود.»^۳ تا بهتر بتواند به‌مأموریتش پردازد و نتیجه دلخواه بگیرد.

آدمی اندیشه است

شناخت انسان و تعریف از او را می‌باید بر مبنای عقائد و آرای او آغاز کرد. زیرا جسم جز پوست و استخوانی نیست که همیشه در پی همان اندیشه در حرکت است. شناخت شناسنامه‌ای در جایی به‌کار افتد که آدمی در تحقیقاتش به نتیجه رسد، اندیشه و تفکری که بر پایه و اساسی استوار نیست. یعنی گویای معنائی نباشد، انسان را در عالی‌ترین مقام تعریف نکند، آدمی را در مرتبه پوست و استخوان تعریف می‌کند و این خاصیت آن دسته از بنی‌آدم است که مانند کاظم رشتی «اصل و نسب او ابدأ»^۴ در جایی شناسائی نمی‌شود و تفکرش آدمی را از شرافت دین ساقط کرده از او عفریتی می‌سازد که جامعه را به‌اسارت و بردگی استعمار درآورد.

کاظم رشتی بدون هیچ تردیدی در «همه عقاید افراطی پیرو، و هم مشرب با شیخ

۱. بهائی از کجا و چگونه پیدا شد: ۳۵.

۲. امیرکبیر قهرمان مبارزه با استعمار، تألیف آقای هاشمی رفسنجانی: ۲۷۱.

۳. بهائی، از کجا و چگونه پیدا شد: ۳۷. ۴. امیرکبیر قهرمان مبارزه با استعمار: ۲۷۰.

احمد احسانی بود^۱؛ لکن بعضی را عقیده بر آن است که «سید!! کاظم هر چند پیرو، شاگرد شیخ احمد [احسانی] به شمار می‌رفت، ولی «استادِ دریاوندگی بود و از وی چرندبافی‌هایی در دست است که انسان از شنیدنش بسیار حیرت زده می‌شود.»^۲

در این صورت باید به این یقین داشت افرادی با هنر بافندگی مطالب، بیش از دیگران توانائی رخنه در ساده‌لوحان را دارند. و به‌خوبی مردم عامی را به‌ارادتمندی خویش وادار می‌کنند. مردم ناآگاهی که بیشترین ایام عمر خویش را «قصه» شنیده‌اند نیز افرادی چون کاظم رشتی را پذیرا می‌شوند، موجبات گرمی بازارشان را فراهم می‌آورند. محقق سخت‌کوش در مسیر به‌دست آوردن حقایقی که در تاریخ گنگ مانده‌اند به‌قدری که از تحقیقات فشرده و کوتاه محققان به‌دست می‌آید و می‌شود مورد استناد قرار می‌دهد، از لابه‌لای قصه‌ها حقایق را استنباط کرده به‌دقت می‌سپارد. ما در این مسیر، به‌این نتیجه بارور می‌شویم که کاظم رشتی با مهارتی بیش از استادش، راه ریاست و مسلک‌سازی در مقابل دین را طی کرده است؛ زیرا هم برای آنان که از کلماتش لذت می‌بردند مطالبی قصه‌وار گفته، و هم به‌لحاظ فردای شاگردان فتنه‌آور خویش رساله دستورالعمل عقیده‌ای نوشته است. می‌نویسند: یکی از خدام نجف اشرف، خوابی دیده که علی امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - به‌او فرموده بودند شمشیری با درفشی از نجف برای والی فرستاده شود، این دستور به‌کار بسته شده، پاشا عبدالباقی افندی عُمری که یکی از شاعران به‌نام آن زمان بوده، قصیده‌ای در ستایش والی بغداد و پیرامون این داستان ساخته که در دیوان^۳ او موجود است. کاظم رشتی غالی - به‌قول طرفدارانش فانی در محبت اهل بیت - چون با عبدالباقی سنی دوستی داشته!!! آن قصیده را شرح کرده و به‌صورت کتابی درآورده است.

شعر با این مطلع آغاز می‌شود:

هذا رواق مدینة العلم انی
من بابها قد ضل من لایدخل

یعنی: «این رواق شهر دانش است» چون عبدالباقی جمله «انا مدینة العلم و علی بابها»

۱. دانشنامه قرآن: ۱/۱۳۴۷.

۲. بهائیت به‌روایت تاریخ: ۲۸.

۳. بهائی‌گری، احمد کسروی، بابی‌گری، بهائی‌گری و کسروی‌گرایی: ۳۱.

کلام مبارک نبوی را در شأن علی بن ابیطالب - سلام الله علیهما - آورده است، کاظم رشتی در شرح آن بافته‌هایی دارد که برای اولین و آخرین بار گفته شده «مدینه‌العلم شهری در آسمان است که هزاران کوی دارد و به هر کوئی هزاران هزار کوچه می‌باشد، و من نام‌های همه این کوی‌ها و کوچه‌ها را می‌دانم» ولی گویا چون برشمردن همه آن‌ها بسیار دراز می‌شده، تنها به‌شمارش برخی از آن‌ها پرداخته، و جملاتی نوشته که بیشتر به‌پندار دیوانگان شباهت دارد؛ مثلاً نوشته است «عقد صاحب رجل اسمه شلحلهون» کوچه‌ای است که دارنده‌اش مردی به‌نام «شلحلهون» است. یا «عقد صاحب کلب اسمه کلحلهون» است. در کوچه چهل و دوم زنی است که میمون‌ها با او جماع می‌کنند. در کرچه صد و سی و نهم زنی است که دعوت می‌کند تا بیایند با او مقاربت کنند. و در کوچه دویست و هفتاد و هفت زنی است که با زن دیگری مشغول است. و در کوچه دویست و هشتاد و هشت مردی است که در دهانش نی و در دستش طبل است.»

آری کاظم رشتی، بیست و یک محله از آن شهرها را با نام‌های عجیب و غریب می‌شمارد و می‌گوید: محله بیست و دوم «نیران» است که در زیر بحر قرار دارد که تدبیر کننده جهان پائین است. در ناحیه‌ای از آن محله که در وسط آن است سیصد و شصت کوچه وجود دارد - که چون دانستن این کوچه‌ها و صاحب آن‌ها نام‌های کاملاً عجیبی است که بر کوچه‌ها و افراد خیالی نهاده، جالب توجه می‌باشد. - چند نمونه دیگر آن‌را ذکر می‌کند: چهارم کوچه‌ای است به‌نام «سقطون سحویلا». کوچه پنجم «ده در ده» دیگری «ارهوط» به‌صورت گوسفند. دیگری کوچه‌ای می‌باشد که صاحب آن عقابی است به‌نام «لطوناسده». و کوچه دیگر «سمپور» صاحبش دارای دو شاخ است و در دست خرچنگی دارد. کوچه دیگر صاحبش «ماری» است دارای دو بال و نامش «طالوریا»^۱.

با توجه به این مهمات که مرتضی مدرس چهاردهی معتقد است: «ستاره کتاب‌های سید کاظم رشتی»^۲ می‌باشد، به‌موضوعاتی باید توجه داشت:

۲. شیخی‌گری بابی‌گری: ۱۳۹.

۱. شرح‌القصیده: ۱۰۰.

الف: با خواندن این اراجیف بی‌سر و ته می‌توان آثار دیگر او را نخوانده شناخت و به محتویات خرافی و خیالی آن پی برد که چه مزخرفات بی‌پایه و اساسی است. عجیب این‌که وقتی چنین مهملاتی به نظر پاشای مزبور می‌رسد، به‌عنوان تجلیل از کاظم رشتی می‌گوید: «خدا می‌داند که من آنچه را که سید گفته از این قصیده خیال نکرده و منظور نداشتم»^۱

ب: آنچه مهم است توجه به موضوع با اهمیتی می‌باشد که تاکنون از کنار آن بی‌تفاوت و بدون اعتناء گذشته‌اند. اشاره کردیم که «عبدالباقی پاشا» شاعر سنی مذهب براساس کلام نورانی «انا مدینه‌العلم و علی بابها» که پیامبر اکرم علی امیرالمؤمنین را به‌جامعه بعد از خویش شناسانده، قصیده خود را سروده است. پس اگر شارحی بخواهد حدیث مزبور را که به‌صورت قصیده وصف شده است شرح کند، باید به بیان خصوصیت‌های انحصاری نبوت ختمی مرتبت، انسانی که جلوه نخستین، یعنی صادر اول است، و در سیر نزولی افضل المرسلین، رحمة للعالمین و... می‌باشند اشاره نماید، مهم‌تر به‌لحاظ «علی بابها» تمام آن خصوصیت‌ها را با استدال‌های نقلی و عقلی در انحصار علی بن ابیطالب - سلام‌الله علیهما - قرار دهد.

عجیب است کاظم رشتی با عنوان غالی بودن نسبت به‌اهلیت - علیهم‌السلام - و آگاهی کامل به‌چنین موقعیتی که بعد از پیامبر اکرم مربوط به‌علی امیرالمؤمنین می‌شود و لاغیر، در شرح قصیده عبدالباقی پاشا، این مزخرفات را «مدینه علم» دانسته است! در حقیقت به‌خواست دولت عثمانی، اذهان عوام فریب خورده را از موقعیتی که «انا مدینه العلم و علی بابها» در بیان فضائل و خصوصیت‌های استثنائی علی مرتضی - علیه‌السلام - تفهیم می‌کند منحرف ساخته، سرگرم اراجیف خود نموده است.

شریک دشمن، رفیق دوست

پس از این‌که شیخ احمد احسائی وسائل اختلاف سنی و شیعه را فراهم آورد، «داود پاشا» والی بغداد، میرآخور خود را مأمور کربلا نمود. و این شخص مدت یازده ماه آن

۱. همان مأخذ ماقبل.

شهر مقدس را در محاصره داشت، به تقریب دوازده هزار گلوله توپ و خمپاره بر آن فرو ریختند؛ به طوری که قسمت کفش داری حرم مطهر حضرت سیدالشهداء - علیه السلام - بر اثر بمباران ویران و خراب گردید.^۱ شیخ درنگ را جایز ندانسته، فرار را برقرار ترجیح داد، خانه مرید و شاگرد و جانشین «او» امان خانه گردید. - و بماند به چه لحاظ یا موقعیتی خانه نوکر روس با حرم اباعبدالله الحسین و قمرینی هاشم برابری می‌کند، یا بر سایر بیوت علماء کربلاء برتری می‌یابد. - چنانکه مرحوم آیت‌اله حاج سید مرتضی میلانی معروف به حاج سید حاج آقا، اول شخصیت روحانیت آذربایجان^۲ مکرر فرموده بودند: «روس‌ها خانه کاظم رشتی را که معلوم نیست «سید» هم بوده باشد «بست» قرار دادند تا عملاً گفته باشند این خانه، برتر از حرم امامان شیعه است. در حقیقت به بازماندگان احسانی بفهمانند که نعوذبالله اگر احسانی امام مُرده است، کاظم رشتی امام زنده است است. مهم‌تر با این شأن‌سازی برای خانه رشتی، ثابت کرده باشند احسانی از علمائی که او را تکفیر کرده بودند، در حقیقت روحانیت شیعه برتری دارد.»، البته دولت عثمانی به این موقعیت‌سازی برای نوکران روس اکتفا نکرده، حتی در همان اوقات که خانه کاظم رشتی به خواست دولت عثمانی «بست» شده بود، «چندین دفعه هم برای میانجی‌گری از شهر خارج به اردوگاه عثمانیان رفته، حتی نامه عفو برای مقاومتان کربلا آورده است، ولی سید داماد اروحانی برجسته^۳ که قیادت^۳ شورشیان را داشته زیربار نرفته، عمده‌اش را بر زمین کوبیده و گفته است: صلحی که به وسیله سید رشتی انجام بگیرد، مرگ بهتر از آن صلح است.»^۴ این خود دلالت دارد که مجاهدان مدافعۀ اماکن مقدسه و کیان همیشه خونین تشیع در همان اوقات به‌ماهیت کاظم رشتی پی برده بودند. و یقین داشتند رفیق دوست و شریک دشمن است.

۱. هدایة الطالبین حاج محمدکریم کرمانی رئیس شیخی: ۱۰۷.

۲. پدر مرحوم آیت‌الله العظمی حاج سیدابراهیم میلانی و عمومی فقیه اهل بیت آیت‌الله العظمی حاج سید محمدهادی میلانی.
۳. رهبری، پیشوائی کردن با پیشرو شدن.

۴. بهائی از کجا و چگونه پیدا شد: ۳۳.

کفر استاد

به فتوای شاگردِ جانشین

هر چند فرار شیخ احمد احسائی در هنگامه‌ای که خود به‌پا کرده بود سؤال‌های بی‌شماری را همراه دارد و آدمی را وا می‌دارد تا تاریخ را مورد سؤال قرار داده، جویا شود، چطور شاگردی شیفته و ارادتمند، مومن و معتمد، استاد را به‌هنگام فرار به‌سوی سرنوشتی که لحظه به‌لحظه‌اش را خطر تهدید می‌کرد رها نموده، به‌رتق و فتق تهاجم عثمانیان به کربلا می‌پردازد. در معنا این بی‌اعتنائی شاگرد به‌سرنوشت استاد فراری فتنه‌برانگیز بیان‌کننده توافقی پشت پرده بین مثلث شوم دولت عثمانی، شیخ احمد احسائی و کاظم رشتی است. که رئیس شیخیان وظیفه داشته با نوشتن شرح‌الزیاره وسیله تهاجم به کربلا را فراهم آورد، پاشای عثمانی به‌قتل عام شیعیان کربلا بپردازد. سپس کاظم رشتی این شورش و کشتار را به‌نفع جانشینی خود خاتمه دهد.

و ای کاش! می‌دانستیم یا می‌توانستیم به‌دست آوریم در آن معرکه خونین که فتنه‌اش برای شیخیان ثمره سالیان دراز جلب اعتماد مردم و علماء کربلاء بود بین احسائی و رشتی - استاد و شاگرد - چه رد و بدل شده است. به‌چه مهمی در آن لحظات حساس جدائی پرداخته‌اند. تردیدی نیست اگر با سکوت تاریخ مواجه می‌شویم، فقط به‌جهت سیاستی است که بین استاد و شاگرد، تعیین‌کننده بوده است. و ناگزیر بوده‌اند حتی بعضاً دنیائی درد دل را فقط با سکوت و نگاه به‌هم انتقال‌دهند. لکن آن‌چه در پی این جدائی تاریخ شده است و قسمتی از سرنوشت استاد و شاگرد را تدوین نموده، فقط قصه بی‌تفاوتی‌های شاگرد به‌استاد نیست، بل دستور مأموریت است. زیرا شاگردی که به‌الهام مرسوم نزد صوفیان در کنار قبر شیخ صفی‌الدین اردبیلی صوفی سرشناس کبرویه^۱ بدون این‌که پای بشری به‌حسب ادعا در میان باشد، جهت دست ارادت دادن به‌شیخ احسائی به‌یزد می‌رود و یک اربعین با بی‌تفاوتی و بی‌اعتنائی احسائی می‌سازد، چطور چنان استاد را فراموش می‌کند که حتی کلامی از او به‌جای نمی‌ماند! آن هم دو فرد که مانند

۱. شیخ صفی‌الدین اردبیلی مؤسس تصوف صفویه، شاگرد و جانشین و داماد شیخ ابراهیم زاهد گیلانی بوده او جانشین جمال‌الدین عین‌الزمان گیلی او جانشین شیخ نجم‌الدین کبری مؤسس طریقه کبرویه است.

لیلی و مسجون خاطره ساخته‌اند. چگونه امکان دارد بدون کلامی، سفارشی و دستورالعملی از هم جدا شده باشند. **چطور** می‌توان باور کرد در پی جنجالی که لحظه به لحظه آن خطر مرگ، استاد عامل فتنه حمله والی بغداد به کربلا را تهدید می‌کرده است، شاگرد، استاد را با همراهانی قلیل به دست سرنوشت می‌سپارد و خود به ریاست می‌پردازد، به او فکر نمی‌کند، در مرگش اعلام عزا نمی‌نماید، حتی به سوگ نمی‌نشیند! این سئوال‌ها و آنچه را که در پی می‌آوریم بیان‌کننده این مهم است که استاد و شاگرد می‌دانسته‌اند برای چه منظوری به هم رسیده‌اند و چرا مجبور شده‌اند به چنین وضعیتی تن داده، نسبت به سرگذشت یکدیگر بی‌تفاوت باشند. به هر حال با آرامش نسبی پس از یازده ماه که کربلا به برکت رئیس شیخیان زیر خمپاره بود، عالم برجسته آقا سید مهدی، خلف با شرف صاحب فضیلت، شخصیت بلند آوازه سیدعلی صاحب ریاض که از شدت تقوی و جربزه حاضر به فتوا دادن نمی‌شد، مردم از او درخواست نمودند که شهید ثالث، شیخ احمد احسائی را تکفیر کرده، اکنون تکلیف ما با تابعین شیخ چیست؟ آقا سید مهدی مجلسی با حضور برجستگان عصر نظیر شریف‌العلماء و ملا محمد جعفر استرآبادی ترتیب داد، **کاظم رشتی** را احضار نمود، ایشان با رشتی مناظره نمودند، مواضعی از چند کتاب شیخ [احسائی] را بیان کردند که ظاهر این عبارت کفر است. کاظم رشتی اذعان نمود که ظواهر این عبارت کفر است، لیکن شیخ ظواهر این عبارت را اراده نکرده است، بلکه این کلمات را تأویلی است که تأویل مراد شیخ است. علماء حاضر در مجلس - گفتند: که ما مأمور به تأویل نیستیم مگر در آیات قرآن و کلمات حضرت خدای سبحان [= احادیث قدسی او اخبار پیغمبر و آل اطهار، والا هر کفیری که به کلمه کفری تکلم کند لا محاله تأویلی در او راه دارد. پس به کاظم رشتی گفتند: تو بنویس که ظاهر این عبارت کفر است، او با کمال شهامت نوشت که ظاهر این عبارت کفر است و آنرا به مهر خود ممهور نمود. پس آقا سید مهدی اگر چه فتوا نمی‌گفت، لیکن به شهادت این دو عادل، شریف‌العلماء و حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی حکم به تکفیر شیخ و تابعین او نمود. و از آن پس به مسجد رفته، مردم را موعظه نمود که در این عصر، گرگانی چند

۱. جمع عبرت‌ها معنی کرده‌اند ولی از متن استفاده می‌شود اینجا منظور از «عبارت» عبارت است.

به لباس میش درآمده، دین مردم را فاسد و کاسد ساخته‌اند و ایشان شیخ احمد احسائی و متابعان او هستند و ایشان کافرند.^۱

آری آنجا که ارتباط بین استاد و شاگرد براساس خصوصیت‌های دنیائی مذموم است، برای حفظ منافع دنیائی نیز چنان یکدیگر را وسیله رسیدن به مقاصد مادی می‌نمایند که گوئی در طول ارتباط تعلیم و تعلم کوچک‌ترین معنویت را به یکدیگر انتقال نداده‌اند. و لذا در تاریخ با هزاران نمونه از این نوع استادان و شاگردان مواجه می‌شویم. که چون حلقه اتصال بین آنها براساس رضای خداوند نبوده، همان می‌شود که نظیرش را در طول تاریخ شنیده و دیده‌ایم.^۲

و عجیب است هر کجا عرشیان خاک‌نشین - علیهم‌السلام - مقتدا نیستند، یا برای آن ذوات مقدسه چنان شأن و منزلتی قائلند که برای خدای تبارک و تعالی قائل هستند، یعنی انسان‌های آسمانی با تمام موقعیت الهی فدای اغراض شخصی و مقاصد گروهی می‌شوند، هیچ‌گونه سرانجام نیک و خوشی، عاقبت آن ارتباط‌ها و نزدیکی‌ها را امضاء نمی‌کند. چنان فتنه‌ها آنها را از هم جدا می‌نمایند و به لعن و نفرین، کفر و زندقه، نسبت به یکدیگر مشغول می‌شوند که جز حیرت ناظران توجیه‌کننده‌ای وجود ندارد. و لذا در ارتباط حسن بصری همو که در مقابل مکتب کلامی اهل بیت - علیهم‌السلام - مکتبی

۱. قصص العلماء: ۴۳-۴۴.

۲. یا حسینعلی نوری مؤسس مسلک استعماری بهائیت در حالی که نماینده برادرش بحی صبح ازل - جانشین علی محمد شیرازی باب - است او را انکار می‌کند. صفی‌علیشاه صوفی بزرگ دو پیرو مرادش منور علی‌شاه و سعادت علی‌شاه اصفهانی را منکر می‌شود. محمد مداحی و سیدمرتضی ذاکری همان‌طور که میرطاهر مرشدش حاج مطهر را رد کرد، او را به خاطر ریاست برمشتی مردمان افیونی رد می‌کنند. جواد نوربخش دو نماینده خود، سینائی را با لقب، روشن علی‌شاه، و حسین سلیمانی اصفهانی را به لحاظ این که در ایام نبودن او در ایران سوء استفاده کرده‌اند، از شیخیت عزل می‌کند. محمدحسن گنابادی رئیس فرقه گنابادیه شیخ عباسعلی کیوان قزوینی را به لحاظ این که با پدر و جدش مخالفت می‌کرد می‌پذیرد ولی به لحاظ بی‌اعتنائی به خود با برچسب این که دنیا زده شده از شیخیت عزل می‌کند. بهرام الهی به همدستی همسرش جهت رواج مسائل اخلاقی کمپانی مکتب الهی عمه‌اش معروف به حضرت شیخ را به قتل می‌رساند. حاج میرزا احمد اردبیلی بعد از مرگ مجدالاشراف برای رسیدن به ریاست، سیدمحمد رضا شریفی مجدالاشراف ثانی را مردود و باطل معرفی می‌کند. سیدعلی کفری برای مستقل عمل کردن، وجود قطب ذهبیه اغتشاشیه را مزاحم خود دانسته، قطبیت او را باطل دانسته، خود مستقلاً وارد عمل شده فرقه‌سازی می‌کند و....

انحرافی تأسیس کرد و راه از ولایت و صاحبان ولایت جدا نمود، به‌ثبت تاریخ رسیده است شاگردش ابن ابی‌العوجا استاد معلوم‌الحال خویش را چون جز شیطننت از او ندیده است تکفیر کرد، درست همانطور که کاظم رشتی استاد را فدای آسایش و آرامش خود نموده و حکم تکفیرش را امضاء کرد، بی‌دینی معلمی الحق بی‌دین را به‌ثبت تاریخ می‌رساند. و این نوعی حرکات در تمامی دوران‌ها نتیجه‌ی ارتباط‌هایی بوده که شیطننت‌ها بل خواسته‌های ابلیسانه جهت و انگیزه ربط آن به‌شمار می‌رفته است.

جاسوس روس تزار در درس کاظم رشتی

کاظم رشتی با تائید «سید کاظم یفهم و غیره لایفهم» که شیخیان از مراد خویش احسائی شنیده بودند، و براساس «سیدکاظم علم را از من مشافهة آموخته است» پس از فرار استاد خود، مؤسس فتنه‌ای که شیخیه نام گرفت، زمام حوزه درسی او را به‌دست می‌گیرد و با انتشار خبر مرگ احسائی شاگردان، علاقمندان و نزدیکانی که با او سر و سری داشتند به‌کاظم رشتی می‌گروند. و همان‌گونه که شیخ را مطاع و متبوع خود می‌دانستند، او را مقتدا دانسته، بنابر ادعای شیخیان متجاوز از ششصد نفر در مجلس درسش می‌نشستند.^۱ به‌استناد «هدایة الطالبین»^۲ بازار کاظم رشتی از زمان شیخ احسائی داغ‌تر می‌شود؛ زیرا زجرها و غصه‌ها را او خورده، کمبودها و نواقص زمان شیخ شناسائی شده، و بعضاً تا حد امکان آنها برطرف شده بود. جنگ یک طرفه پاشای بغداد نیز تأثیرش را نهاده، شیعه و سنی در کنار هم زندگی می‌کردند. کاظم رشتی علاوه‌بر این‌که فقط نزد عالمان و طلاب حوزه‌های عراق شناخته شده بود، به‌لحاظ بست قرار گرفتن خانهاش و اقدام او برای صلح‌بین والی بغداد و انقلابیون کربلا، به‌محلله‌های شهر هم رسیده، ولی نه فقط شیعیان حتی سنیان فهیم به‌او وقعی نمی‌گذاشتند، زیرا یقین کرده بودند او مانند استادش احسائی از جمله ایادی سیاست سیاه در حوزه علمیه

۱. مجله یغما، ش ۱۱، س ۱۴، بهمن ۱۳۴۰، ۴۸۸، ۴۸۹.

۲. تألیف حاج محمدکریم کرمانی.

می‌باشد، مرحوم آیه‌الله العظمی حاج شیخ محمد صالح حائری مازندرانی می‌فرمودند: «علماء برجسته بعد از آن روزگار عراق براین عقیده بودند بایه حرکتی در راستای وهابیه برای ایران و شیعه بود» یعنی همان‌طور که بریتانیای کبیر «وهابیت» بی‌شبهت به تشیع و تسنن را بلای محیط‌های سنی‌نشینی کرد، تزار روس به یاری احسانی و رشتی، شیعه را به فتنه «بایه» که مقدمه‌ای برای «ازلیه» و «بهائیت» بود گرفتار ساخت.

به همین خصوصیت بود که شناخت هوشیارانه حوزه، اعم از اساتید و طلاب، جز مثنی ظاهربین که به تعبیر حاج سیدابراهیم میلانی «اگر مأموریت نداشتند، که بعضی داشتند، فریب خورده بودند، احدی به‌درس کاظم رشتی، که نشانه‌های جنون از نوشته‌هایش پیداست نمی‌رفتند». در حقیقت بساط کاظم رشتی را مأموران روس و انگلیس و عثمانی و عده‌ای فریب خورده اداره می‌کردند. به یاد فرموده مرحوم آیه‌الله العظمی حاج شیخ یوسف حائری خراسانی افتادم، وقتی ایشان را در زمان حسن البکر از عراق اخراج کردند، چند صباحی تهران اقامت داشتند به خدمتشان می‌رسیدم درباره مصائبی که نجف و کربلا به خود دیده سخن گفته می‌شد، به حاضرین می‌فرمودند: «از بلوای احسانی تا به امروز که پای جاسوسان روس و انگلیس و خلاصه اجنبی به‌اعتبات عالیات باز شد، اگر علماء مستقیماً برخورد نکرده‌اند که اغلب دوره‌ها شدیداً در مقابل آن‌ها ایستاده‌اند - زیر بار برنامه‌های به‌ظاهر دینی آن‌ها هم نرفته، بلکه در افشای توطئه‌ها موفق بوده‌اند.»

والحق اگر عراق تا به امروز در مقابل سیاست‌های سیاه روس و انگلیس و به‌روزگار ما آمریکا و متحدانش ایستادگی نموده، نه فقط به‌لحاظ رهبری روحانیت بیدار و آزاده بود که بی‌باکانه در صحنه‌های ضد استعماری حاضر شده‌اند، نه تنها زندان و شکنجه را تحمل کرده، بل تا سر حد شهادت از استقلال و تمامیت ارضی عراق دفاع کرده‌اند. و به‌گفته آیه‌الله العظمی حاج سید علی فانی اصفهانی^۱ «همین‌که مختصر بوی بدی از روحانی^۲ ولو در عالی‌ترین مرتبه علمی و ریاست باشد استثمام شود، فوراً تمام

۱. زمانی که به ایران آمدند در محله پامنار تهران چند ماهی سکونت داشتند، سپس در قم و اصفهان رحل اقامت افکندند.

۲. به بعضی اسامی هم اشاره کردند.

خصوصیت‌های فی مابین را نادیده گرفته، با او چنان برخورد می‌کنند که رفته رفته مطرود و مردود واقع می‌شود.»

به هر تقدیر، ناخواسته به بیان مطالبی پرداخته شد که اگر جایش در این مقطع نبود دانستن آن ضروری بود. زیرا هر آنچه - به هر وسیله‌ای - پرده از روی نقشه‌های سیاه و توطئه‌های تبهکارانه استعمار در مقابل دین و عالمان برداشته شود، فرد و جمع جامعه هوشیارانه تزویرها و خدعه‌ها، نیرنگ‌ها و شگردهای مزورانه را شناسائی کرده، فریب شکل و شمائل ساخته و پرداخته افرادی چون احسانی، رشتی، علی محمد شیرازی باب و سرکار آقا‌های کرمان یا احقاقی‌های اسکو را نخورده، دعاوی آنها را نیز دام و دانه‌ای برای شیادی استعمار می‌شناسد، فوراً در مقابل حرکت‌های مشکوک خزنده جبهه می‌گیرد. مرحوم حجة الاسلام و المسلمین حاج شیخ عباسعلی اسلامی، خطیب مؤسس کتابخانه بزرگ اسلامی، این دوره‌های خاص‌الخاص حوزه نجف و کربلا را به استناد کلام مرحوم آیت‌اله العظمی حاج سید عبدالاعلی سبزواری چنین بیان می‌کردند: «اهل علم برای این که شهریه وابسته به جایی را به مصرف نرسانند، و مبادا ناخودآگاه حاشیه‌نشین دستگاهی شوند که بوی تعفن آن مانند کاظم رشتی سال‌ها بعد به مشام عده‌ای برسد، بیشتر به درس مشاهیر حوزه و مباحثه با شناخته شده‌ها می‌پرداختند. درب آمد و شد را روی خود می‌بستند. زیرا شنیده بودند «کینیاژ دالگورکی»^۱ عضو سفارت روسیه در تهران که به‌ریا و تزویر مسلمان شده بود، با دربار و شخص محمدشاه هم رابطه خیلی نزدیک برقرار کرده بود تا حدی که شاه را وادار به قتل قائم مقام فراهانی آزادی‌خواه ضد استعمار نمود. و خود به وسیله حسینعلی نوری راپورتچی سفارت، مرحوم آیت‌اله مجاهد حکیم احمد گیلانی را به شهادت رسانید.^۲

چطور و با چه شگردی به نام آیت‌الله شیخ عیسی لنکرانی وارد حوزه کربلا شده بود^۳ حتی با این که مسلمان نبود در ایام اقامت تهران با برادرزاده شیخ محمد نامی که نزدش عربی را کامل کرده بود ازدواج نموده، به قول خودش در حالی که نیمچه مجتهدی شده

۱. با پرنس، نیکولای دالگورکی اشتباه نشود. ۲. بهائی از کجا و چگونه پیدا شده: ۴۱. ۳. سفینه النجات فی السلکات و المنجیات، تألیف فقیه پارسای تهران آیت‌الله مجاهد حاج شیخ ابوالفضل خراسانی: جز چهارم از جلد دوم: ۴۹۱.

بود عبا می پوشید و عمامه به سر می گذاشت، نعلین زرد پا می کرد و در خانه اعیان و اشراف و علماء رفت و آمد داشت، تمام جزئیاتی را که در این رابطه به دست می آورد به دولت متبوعه خود - روسیه - گزارش می کرد. چنان که می نویسند: «خلاصه یک آخوند به تمام معنای با سواد و معنوی^۱ بودم. به هر نوظهوری بی اعتماد، و هر ترقی علمی را برای ایران کفر قلمداد می کردم. و کما هو حقه، دستورات وزارت خارجه و دربار امپراتوری را به موقع اجرا می گذاشتم. و هیچ اشتباهی در امور سیاسی نکرده^۲ بودم.»^۳

به هر حال این جاسوس کهنه کار با مشخصاتی که هیچ کس باورش نمی شد، در ایران چه خیانت ها کرده است، در شب یکشنبه ۲۷ / ژوئیه بعد از مراجعت به روسیه به اتفاق همسر ساختگی خود که به رسم ایرانیان چادر و چاقجور و تنبان زری و آرخالق سمبوسه دار ترمه کشمیری و روبند و نعلین زرد به او پوشانیده بود، با لباس روحانی به قصر بیلاقی امپراتوری رفته اجازه خواست برای ادامه درس فقه و اصول عالی و اخبار به عتبات رود، آنچه را در ایران انجام داده است تعقیب کند، موافقت شد که با حقوق مکفی اواخر سپتامبر از روسیه به نام مستعار «شیخ عیسی لنکرانی» وارد کربلا شود.

پس از ورود به کربلا، به قول خودش به درس «حجة الاسلام !!! آقای آقا سید کاظم رشتی حاضر شده، با بعضی از طلاب گرم گرفتم و با کمال دقت مشغول درس شدم، من سر درس ها اغلب حاضر و طرف توجه آن مدرس محترم !!! رشتی واقع می شدم، مع هذا او را به چشم خود نمی نگریست». علتش به خوبی معلوم است زیرا خود او با رفتار سیاست مآبانه افراد مشکوک زیاد برخورد داشته، حتماً به تطبیق نشانه ها می پرداخته. به قول کینیاژ دالگورکی که شیخ عیسی لنکرانی خوانده می شد، کاظم رشتی احساسی کرده بود که «من به دروغ مباحثه و مطالعه می کنم؛ ولی من از رو نمی رفتم، با کمال پروائی طرح بعضی مسائل دیگر می کردم.» که این خود دلیل بر حساسیت کاظم رشتی می شد تا کنجکاوی کند چه چیز موجب می شود با این همه سردی که درباره او به کار

۱. معنی معنویت را هم از این جاسوس کهنه کار شاید فهمیدیم!

۲. البته کینیاژ دالگورکی جاسوس مسلک ساز، محرک علی محمد شیرازی در ادعای باب بودن در ماجرای مرگ فتحعلی شاه از قرار داد محرمانه عباس میرزا ولیعهد با دولت امپراتوری بی اطلاع بود تا این که از دربار امر شد باید به محمد میرزا مساعدت شود.

۳. یادداشت های سری کینیاژ دالگورکی.

گرفته می‌شود، بماند و بردرس خواند سماجت کند.»^۱

آشنایی جاسوس روس

با علی محمد شیرازی

جاسوس روس تزار - کاردار امپراتوری روس در ایران - که به نام شیخ عیسی لنکرانی در مجلس درس کاظم رشتی شرکت می‌کرد، بعد از دیدن علی محمد شیرازی، او را برای طرح ادعای باب امام زمان - ارواحنفاذ - مناسب دید، به همین جهت خانه‌ای در نزدیکی محل اقامت او تهیه کرده، سعی نمود خویش را در مقام هم مباحثه‌ای - که مرسوم طلاب حوزه‌های علمیه است - نزدیک کند. و چنان شد که در نظر داشت. به لحاظ این نزدیکی اغلب اوقات، در رفت و آمد از منزل تا مکان درس، یا برعکس، با علی محمد شیرازی برخورد می‌کردند، مسافت منزل و مدرس را با هم بودند. این برخوردها رفته رفته زیربنای علاقه و دوستی و نزدیکی فی مابین جاسوس روس و علی محمد شیرازی را فراهم آورده، چون بسیار خونگرم بود، بیش از انتظار کینیاژ دالگورکی که به لباس شیخ عیسی لنکرانی درآمده بود خود را به او نزدیک می‌کرد تا جایی که این کار کشته کهنه کار فن جاسوسی را به این تصور انداخته بود: «برحسب اشاره آقای رشتی، این آمد و شد را زیاد می‌کند که از من چیزی بفهمد» ولی طولی نکشید معلوم شد به واسطه محبتی که از او در دل دارد به او نزدیک می‌شود.

دالگورکی که جاسوس زرنگ، بل در کار خود ماهر بود، بنابر گفته خودش با کمال محبت از این مهرورزی استقبال نموده، در همین رابطه با جمعی از طلاب شیخی نیز مانوس و دم‌خور می‌شود. که این برای تسلط بر مجلس درس کاظم رشتی بسیار مفید بود. زیرا می‌توانست به وسیله هر کدام از آنها مقاصد جداگانه‌ای را عملی کند، و چون منظورش از زبان دیگران در مجلس درس و بحث کاظم رشتی مطرح شود، یک جمعیت هماهنگ همصدا از طلاب شیخی به نفع مأموریتی که دارد به وجود خواهد آمد.

در همین ایام که جاسوس روس علاوه بر محکم کردن ارتباط بین خود و علی محمد

۱. مطلب این قسمت به استناد یادداشت‌های کینیاژ دالگورکی می‌باشد.

شیرازی، طلاب شیخی را شستشوی عقیده‌ای می‌داد، علی محمد از سر مزاح به او گفت: شیخ عیسی! امیرالمؤمنین فرموده‌اند «من یکی از بندگان حضرت محمد هستم»، ولی این دسته [طلاب شیخی] می‌گویند: «آقا علی شکسته نفسی می‌کند». جاسوس روس می‌گوید: «با یک حال تعجبی به‌سید [علی محمد] گفتم: من حق را به طرف این‌ها می‌دانم». همین اظهارنظر به نفع اتباع شیخیه وسیله‌ی رخنه‌ی بیش از پیش در جمع شیخیان را فراهم می‌آورد. چنان‌که کینیاژ دالگورکی در یادداشت‌هایش می‌نویسد: «فردا دیدم همه آن‌ها که مذهب شیخی دارند با من گرم گرفته‌اند و بیشتر به من محبت می‌کردند.»

البته این رخداد مورد اشاره و ارتباط صمیمانه علی محمد شیرازی و کینیاژ دالگورکی بیشتر نشان می‌دهد که علی محمد مأمور پی بردن به ماهیت کینیاژ دالگورکی در دستگاه کاظم رشتی نیز بوده است تا او یقین کند شیخ عیسی لنکرانی حقیقتاً دوست است و به حمایت از شیخیان رفت و آمد دارد یا کاسه‌ای زیر نیمه کاسه می‌باشد. از طرفی به همین لحاظ باید پذیرفت بین کاظم رشتی و علی محمد شیرازی مانند شاگردانی چون محمدکریم کرمانی و دیگرانی نظیر او برای وقایع فردائی که یکی ادعای «باییت» و دیگری «رکنیت» و... می‌کند سروسری بوده است.

قلیان فهم آور

وسیله‌ای برای درک شایستگی

کینیاژ دالگورکی - جاسوس تزار روس - که شاگرد سرشناس مجلس درس کاظم رشتی محسوب شده است، هر چه بیشتر از زمان اقامتش در کربلا یا بهتر است بنویسم مأموریتش در کنار علی محمد شیرازی سپری می‌شد، بیش از پیش به روحیات برگزیده‌اش برای مسلک‌آوری آشنا شده، تا جایی که می‌گوید: «بی‌اندازه تیزهوش و با ذکاوت و خیلی ابن‌الوقت، مرد متلون الاعتقادی بود.» در معنا تمام آن خصوصیتی که باید

۱. اشاره به کلام علی بن ابیطالب است که فرموده‌اند: «انا عبد من عید محمد» من بنده‌ای از بندگان محمدم. (منهاج انوارالمعرفه فی شرح مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه: ۹).

یک جاسوس داشته باشد در او جمع بود. تا در شب جمعه‌ای که علی محمد، تنباکو سرقلیان گذاشت، بدون این که به عیسی لنکرانی در حقیقت «کینیاژ دالگورکی تعارف کند. جاسوس روس که رفیق حمام و گلستان شده بود شروع به کشیدن کرد می پرسد: «چرا قلیان را به من نمی دهی بکشم؟!» علی محمد در جواب می گوید: «تو هنوز قابل این اسرار نشدی که از این قلیان بکشی» بر اثر اصراری که می کند اجازه می دهد، لیبی به قلیان ببرد. دالگورکی بعد از مصرف می گوید: «تمام دهان و امعاء مرا خشک نمود، تشنگی شدیدی به من دست داد و خنده فراوان کردم. کمی شربت آبلیمو و مقدار زیادی دوغ به من داد تا نزدیکی صبح می خندیدیم.» روز بعد از او پرسیدم: این چه چیزی بود؟! گفت: «به عقیده عرفا اسرار» و به قول عامه «چرس» که «از برگ شاهدانه می گیرند» دانستم حشیش است و فقط برای پرخوری و خنده بسیار خوب است. ولی سید!! [علی محمد] می گفت: بعد از مصرف آن «مطالب رمز به من مکشوف می شود، خصوصاً هنگام مطالعه به قدری دقیق می شوم که حد ندارد».

اما جاسوس روس می گوید: «به واسطه چرس اصلاً میل درس و مطالعه از او فراری شده بود، دل به درس خواندن نمی داد». ولی متقابلاً این حُسن و خوبی را داشت که او را برای هر ادعائی که بی عقلی و بی فکری شرطش باشد آماده اش می کرد. چنان که دیدیم چگونه با بی عقلی مدعی مقاماتی بلاآورِ فتنه خیز گردید. از طرفی شیخ عیسی لنکرانی - جاسوس روس - که این نوع تعلقات علی محمد شیرازی را بهترین وسیله حمایت کننده طرح خود می دید، نه تنها او را از مصرف حشیش منع نمی کرد، بل در تشدید آن می کوشید. تا جائی که نوشته اند او را با بیان این که فهم اسرار از ضروریات ارتباط عقیده‌ای با کاظم رشتی است، او را به مصرف بیش از پیش افیون ترغیب و تشویق می کرد. تا جائی که دالگورکی در یادداشت‌هایش اشاره دارد، علی محمد مکرر به من می گفت: تو در آماده کردن من برای فهم رازِ بزرگ این که من چه کسی هستم، سهم به سزائی داری. اگر اصرار تو به ادامه روش من نبود، حتماً حقیقتی که به من مربوط شده است در غیبت می ماند. پس این تو بودی که مرا برای امر پنهانی که به من مربوط می شود آشنا کردی.

البته اگر **دالگورکی**، این جرثومه را در مسیر مسلک‌آوری به دلخواه امپراتوری روس تربیت نمی‌کرد، تردیدی نیست جاسوسان انگلیسی که کمین کرده بودند و مانند شیخ عیسی لنکرانی در جلسه درس رشتی حاضر می‌شدند، روند طرح مأموریتی همتای روسی خود را زیر نظر داشتند، علی‌محمد شیرازی را آماده ادعائی که می‌بایست از او شنیده می‌شد، می‌کردند. زیرا در غیراین صورت آنچه شیخ احمد احسائی و کاظم رشتی انجام داده بودند عقیم می‌ماند.

شاید صاحب‌الامر

در درس باشد

مجلس درس کاظم رشتی با پشتوانه اظهارنظر بعضی از شاگردان مسأله‌دار که می‌گفتند گویا شیخ احسائی برکرسی درس قرار دارد، بعد از آرامش کربلا روال ظاهراً معمولی خودش را می‌گذرانید و شرکت کنندگانی که فردای شیخیه در دست آنها بود پشت پرده، دور از چشم حاضرین سرمایه کفر شیخ احمد احسائی و بی‌حیثیتی و بی‌آبرویی ناشر افکارش **کاظم رشتی** شده بودند. باید پذیرفت ساده لوحان فریب‌خورده، واقعاً نمی‌دانستند با حضورشان در درس چه فتنه ضلالت‌آور گمراه کننده‌ای را شکل می‌دهند.

یک روز به لحاظ بحثی که مطرح بود طلبه‌ای از اهالی تبریز، کاظم رشتی را مورد سؤال قرار می‌دهد: «آقا صاحب‌الامر کجا تشریف دارند؟» استاد در جواب شاگرد تبریزی خود می‌گوید: «من چه می‌دانم، شاید در همین جا تشریف داشته باشند ولی من او را نمی‌شناسم.»

از ظاهر آن‌چه به ثبت تاریخ رسیده است، چیزی جز وقوع حادثه‌ای در زمانی خاص استنباط نمی‌شود، ولی ممکن است گفت و شنود این نوع کلمات در خیلی از موارد و حتی جاهای دیگر با منظور خاص و تعقیب مقصودی مطرح نشود، به این معنا سؤال کننده‌ای به‌طور طبیعی به‌دور از هیچ قصد و غرضی سئوالی کند و استاد هم جواب بدهد، ولی در جمعی مانند، مجلس درس کاظم رشتی که فتنه مسلک‌آوران مسلمان‌نما

از میان آن‌ها شکل گرفته، بدون تردید و به‌طور حتم و یقین از همان طلبه تبریزی سؤال کننده گرفته، تا همان استادی که در جمع مدعی می‌شود من او را [صاحب‌الامر] نمی‌شناسم، به‌همان وظیفه عمل کرده‌اند که به‌انجام آن، مأموریت داشته‌اند. زیرا امکان ندارد در جایگاهی که افراد آن بعدها مدعی «مهدویت» می‌شوند و هر کدام همان را انجام می‌دهند که دلخواه استعمار است. عده‌ای را به‌دور خود جمع کرده تا مأموریتی ضد دینی را به‌ثمر رسانند، طرح این‌گونه سئوالات بدون تبانی پشت صحنه صورت گیرد. چنان‌که گزارش‌های تاریخ پیرامون جنبش‌های انقلابی دینی و متقابلاً حرکت‌های خزنده استعماری توأم با این‌گونه حقایق است.

البته سبک سؤال «صاحب‌الامر کجا هستند؟» از کاظم رشتی در تاریخ بی‌سابقه نیست، مهم نتیجه‌ای است که از طرح این سؤال و جواب‌های شیطان‌زده‌ها گرفته شده است. که در جنبش‌های ضدطاغوتی دینی نتیجه‌ای در راستای تقویت اسلام و مسلمانی دارد و در شیطنت‌های استعماری برعکس.

چنانکه در زمینه‌سازی جهت قیام شیعیان سریدار، شیخ مازندرانی بعد از آن که با شیخ علاءالدوله سمنانی به‌توافق می‌رسند چگونه در مقابل مغولان نامسلمان به‌صورت انقلابی بایستند. یک روز علاءالدوله سمنانی در جمع یاران خود از شیخ خلیفه مازندرانی می‌پرسد: از کدامین مذاهب اربعه تبعیت می‌کنی؟ جواب می‌دهد آنچه را می‌جویم و رای این فرقه‌هائی است که بعد از پیامبر پیدا شده‌اند علاءالدوله طبق قرار قبلی دوات مرکب‌دان خویش را بر سر او می‌زند، شیخ خلیفه با سر شکسته به‌سوی سبزوار و نیشابور می‌رود قیام سر به‌داران شیعه را - که متأسفانه به‌تصوف فرقه‌ای نسبت داده‌اند - شکل می‌دهد. که البته بهترین دلیل توافق سیاسی بین خلیفه و مرادش علاءالدوله سمنانی در ماجرای تقاضای حکم شرعی قتل شیخ خلیفه و امتناع علاءالدوله به‌خوبی آشکار است.

به‌هرروی اگر طرح سؤال مابین شیخ خلیفه مازندرانی و علاءالدوله را با سؤال طلبه تبریزی از کاظم رشتی مورد دقت نظر قرار دهیم متوجه تفاوت این دو نقشه شبیه به‌هم خواهیم شد، به‌این ملهم می‌شویم در ماجرای قیام شجاعانه شیعیان سر به‌دار، آنچه بین

شاگرد مازندرانی و استاد سمنانی گذشته زمینه رسمیت دادن به تشیع روح «اسلام اهل بیت» بوده است ولی در شیطنتی که بین شاگرد شیخی تبریزی و استادش کاظم رشتی رخ داده، طرح فتنه امام تراشی فهم می‌شود. چنان که در وقایع گنگ مانده تاریخ به این اشاره شده است، حسین علی نوری زمانی که نمایندگی مطلق برادرش یحیی صبح ازل جانشین علی محمد باب داشت در فرصتهائی که پیش می‌آمد، اطرافیان هم‌کاسه خود را وادار می‌کرد تا از «من ینظهره اللهی» که خواهد آمد و پیامبری می‌کند سؤال نمایند. و جویا شوند: «چه کسی است و زمان ظهورش چه موقعی است» در صورتی که اگر علی محمد باب به نام شخص چنین فردی اشاره نداشته، زمان وقوع را با «قبل سنین المستغاث» مشخص نموده و همین دلالت بر ادعای خلاف بهاء‌الله دارد.

مرحوم علامه آیه‌الله حاج سیدابراهیم میلانی براین واقعه اضافه‌ای داشتند می‌فرمودند: «بها برای این که از فتنه باب در جامعه مسلمانان یک نهاد استعماری و پایگاه فعال و پویای ضداسلام و مسلمانی به وجود آورد نخست با تبعیت کامل از برادرش صبح ازل، جانشین علی محمد باب، جایگاه خود را نزد عوام اتباع بایه و خواص فعالان سیاسی خارجی و داخلی تثبیت کرده سپس با ادعای این که من همان وعده علی محمد باب هستم که باید می‌آمد، باییت را که ازلیان ادامه می‌دادند با نام بهائیت به‌آرزوی اینکه به‌عنوان جزئی منفور از جامعه نه مسلط به‌همه جامعه مطرح باشد به‌صورت نهادی استعماری رسمیت داد. البته نباید فراموش کرد حاشیه‌پردازان این نوع حرکت‌های خزنده به‌تمام معنا استعماری که باید پس از گذشت زمانی آشکار گردد همیشه کوشیده‌اند در راستای به‌ثمر رسیدن فتنه‌ها که مانند کوه‌های آتش‌فشان خاموش ناگهانی شروع می‌شوند، چنان زمینه‌سازی کنند که فتنه همانند کوه آتش‌فشان شعله کشد، جامعه‌ای به‌تمام معنا دینی را از بین برده، سپس همان را به‌وجود آورند که مأمور شده‌اند».

بعد از اینکه اضافه کردند: «اثبات شده است این‌ها همه آدم زرخرید دارند» ادامه دادند: «خاطر دارم با شخصی که از لحاظ اعتقادی کمی بو می‌داد و در جمع طرفداران سرشناس جبهه ملی [زمان مصدق] هم رفت و آمدی داشت - متأسفانه نزد بعضی از

آقایان هم با اظهارنظرهای بودار خود را جا انداخته بود - وقتی می‌دید امثال حقیر با برخورد روشنفکر مآبانه با دین شدیداً برخورد می‌کنیم، مثلاً بنده می‌گفتم او که می‌خواهد کار اجرایی دینی در مقام‌های حساسی مانند نخست‌وزیری و نظیر آن داشته باشد باید قیافه‌اش هم به‌تمام معنا مانند آرا و عقائد، تصمیم‌های اجرایی او اسلامی باشد، برای مثال در حالی که مردم از کراوات استفاده می‌کنند و نهی هم نشده است او استفاده نکند. این آقای بودار طاقت صبوری که ماهیت خود را پشت آن مخفی می‌کرد از دست می‌داد و می‌گفت: «به‌نظر من اگر یک روشنفکر مذهبی نیستیم باید ژست روشنفکران را داشته باشیم» سپس اضافه کردند: «آقای انگجی (گویا مرحوم آیه‌الله حاج سیدعلی انگجی عموی بزرگوار حضرت حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج سیدعلی انگجی بوده‌اند) می‌فرمودند: به‌شرط اینکه سعی نداشته باشد با ژست روشنفکری سیاست مزورانه روشنفکران را اعمال کند» و توضیح دادند: «منظور آقای انگجی این بود که ژست روشنفکری به‌دنیوی کردن دین کشیده نشود».

به‌هرروی این افراد بودار همیشه مانند کعب‌الاحبار در جمع مسلمانان وجود داشته‌اند و عجیب است همیشه در تمامی ادوار و اعصار نقش خود را در تعیین سرنوشت جامعه اسلامی به‌خوبی بازی کرده‌اند. به‌لحاظ حساس بودن نقش نقابداران استعماری باید به‌مهمی توجه داشت که متأسفانه با رحلت امثال آیه‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی همان شخصیت‌های دقیق و تحلیل‌گر گذشته‌ی تاریخ به‌دست فراموشی سپرده شده است. این بزرگواران نه اینکه به‌عضویت مهره‌های حکومت‌ها، مثلاً ایران در بهائیت توجه نداشتند، تردیدی نیست متوجه این خطر هم بودند ولی از گودال شیخیه که کرم بهائیت را تولید کرده غافل نمی‌شدند بلکه حساس بودند که شاخه شیخیه همان کار بهائیت را می‌کنند، آن هم با خطر تحت لوای شیعه خالص‌الولایه بودن.

القاء صاحب‌الامری

جاسوس روس به‌علی محمد شیرازی

بعد از آنچه در مجلس درس کاظم رشتی بین شاگرد تبریزی و استاد وابسته

به عثمانی رد و بدل شد، دالگورکی خویش را به مقصود نزدیک دیده، علی محمد شیرازی را که به لحاظ مصرف قلیان چرس و دوغ وحدت، آماده هر ادعائی بود، بهترین فردی تشخیص داد تا آنچه را احسائی یا شاگرد و جانشین او کاظم رشتی در قالب موضوعات ابداعی و مرموزانه بی سابقه در اسلام گفته‌اند را به او القاء کند. البته چون این ابداعات سلیقه‌ای سابقه‌ای در اسلام ندارد که به صورت معارف دینی مطرح شده باشد، فرد یا اشخاصی از عالمان دین محمدی براساس مبانی نقلی و عقلی آن را دریافت کرده، به طرح آن پردازد. می‌تواند در عوام مؤثر واقع شود. و همین بهترین وضعیتی است که می‌تواند دالگورکی جاسوس تزار را در رسیدن به آرزویش موفق بدارد.

شیخ عیسی لنکرانی در حقیقت دالگورکی که تسلط کامل به علی محمد شیرازی داشت از همان مجلس درس که کاظم رشتی در جواب طلبه تبریزی گفته بود، «شاید صاحب‌الامر همین جا باشد» علی محمد را مورد احترام خاص قرار داد و برایش حریمی بیش از گذشته قائل شد. حتی او را با لقب حضرت آقا، مورد خطاب قرار می‌داد و در انظار شدیداً چنین تکریم و احترامی را مراعات می‌کرد. او در یادداشت‌های دوران مأموریت خود می‌نویسد: «در حضور او خود را جمع کرده، می‌گفتم حضرت صاحب‌الامر به من تفضل و ترحمی فرمائید؛ دیگر بر من پوشیده نیست توئی تو».

علی محمد شیرازی با شنیدن این نوع حرف و سخن‌ها از شیخ عیسی لنکرانی جاسوس روس یک پوزخندی می‌زده، خویش را از تک و تاب نمی‌انداخت و بیشتر نشان میداد که متوجه ریاضت است، نه ریاست. گویا آن قلاش مزور نیز شنیده‌های دالگورکی روسی را سبک و سنگین می‌کرده، تا اگر بر اثر خدعه و تزویر احسائی و رشتی موقعیتی برای پیشرفت او پیش آمده، نقش بر آب نشود. این صبوری‌ها و اتلاف وقت، همان‌طور که علی محمد شیرازی را برآنچه کینیاژ دالگورکی برایش قائل بود راسخ‌تر می‌کرد، جاسوس ضد اسلام و مسلمانی را چون مصمم بود دکان جدیدی در مقابل دکه شیخی‌ها باز کند، هیچ‌گاه دل‌سرد نکرد؛ بلکه با خود حدیث نفس داشت «اقلای اختلاف را من در مذهب شیعه ایجاد کنم». به همین علت و انگیزه نه تنها دالگورکی از اقداماتش پشیمان نشده بود، بلکه بنابر ادعایش «گاهی بعضی مسائل آسان را از سید !!

محمدعلی | می‌پرسیدم، او هم جواب‌هایی مطابق ذوق خویش که اغلب بی‌سر و ته بود، از روی بخار حشیش می‌داد؛ من هم فوری تعظیمی کرده می‌گفتم: تو باب علمی، یا صاحب‌الزمان! پرده‌پوشی بس است، خود را از من مپوش.» حتی یک روز که علی‌محمد از حمام آمده بود، به او می‌گوید:

«**تو صاحب‌الزمانی** چرا پرده‌پوشی می‌کنی؟!» جواب می‌دهد: «آقا شیخ عیسی این صحبت‌ها را کنار بگذار صاحب‌الزمان از صلب امام حسن عسکری - علیه‌السلام - و بطن نرجس خاتون است، صاحب ید و بیضاء است، صاحب معجزه است. مرا دست انداختی من پسر سیدرضا شیرازی و مادرم رقیه موسوم به‌خانم کوچک از اهل کازرون است.»

جاسوس روس به او می‌گوید: «آقای من، مولای من، تو خود می‌دانی که بشر هرگز هزار سال عمر نمی‌کند و این موهبت نوعی است»^۱ تو سیدی و صلب حضرت امیری، آنچه بر من محقق شده تو باب علمی و صاحب‌الزمانی، من دست از دامن تو برنمی‌دارم.»

علی‌محمد با حال قهر از مأموریک دنده پشtkاردار روس جدا می‌شود، اما دالگورکی می‌گوید: «من مجدداً به منزل او رفتم و طرح بعضی مطالب نمودم. از جمله تقاضای سوره عمه^۲ را کردم.» تا این‌که القانات در او کارگر افتاد، فقط تردید داشت و می‌ترسید دعوی صاحب‌الامری کند؛ به همین لحاظ به شیخ عیسی، در حقیقت جاسوس روس گفت: «اسم من مهدی نیست»، او در جواب می‌گوید: «من نام تو را مهدی می‌گذارم، تو به طرف تهران حرکت کن، این‌هایی که ادعا کردند، از تو مهم‌تر نبودند، مردم مشرق زمین جن دارند تو نگیری دیگری می‌گیرد، من به شما قول می‌دهم، چنان به تو کمک کنم که همه ایران به تو بگروند، تو فقط حال تردید و ترس را از خود دور کن، متلون مباش، هر رطب و یا بسی بگوئی مردم زیر بار تو می‌روند حتی اگر خواهر را به برادر حلال کنی.»

۱. منظور «مهدویت نوعیه» که او به «موهبت نوعی» از آن یاد کرده است. صوفیه این ادعا را بهترین وسیله ابلاغ و اثبات قطیبت کرده‌اند.
۲. منظور سوره مبارکه النبأ است.

از نوع این گفتگو فی مابین علی محمد شیرازی و جاسوس امپراتوری روس، به دست می آید، کار که به اینجا می رسد پرده ها کنار می رود، علنی وارد شور و جدال و بیان مشکلات و موانع کار می شوند که دالگورکی می گوید: «من برای این که به او [علی محمد شیرازی] جرأت بدهم به بغداد رفته، چند بطری شراب خوب شیراز یافتم، چند شبی به او خوراندم، کم کم با هم محرم شدیم، به او حقایق را حالی کردم، گفتم عزیزم تمام این صحبت ها در روی زمین برای رسیدن به مال و تجمل است. و سهم تو نیز می باشد، نباید کاری کنی که دیگری از راه برسد، علاوه بر سهم خود آنچه را به تو اختصاص دارد نیز تاراج کند.»

به هر تقدیر این تشویش ها و القائات موجب شد، علی محمد شیرازی در ماه مه ۱۸۴۴ به بوشهر رفته، مدعی نایب امام عصر و باب علم شد. در همین ایام کینیناز دالگورکی در هیبت شیخ عیسی لنکرانی به بوشهر وارد شده، به علی محمد عرض ایمان کرد. آری این رفیق حجره و گرمابه^۱ قلیان محبت و آب انگور، در تمامی عتبات شایعه کرد حضرت امام عصر ظهور نموده است، رقبای انگلیسی جاسوس روس نیز به خوبی این مراحل را پی گیری می کردند. چنان که دالگورکی می نویسد: «چند نفر طلبه که مدعی بودند اهل شام هستند، کم کم معلوم شد که از ملت رقیب ما [انگلستان] هستند و همیشه متوجه عملیات من بودند، آن ها فهمیدند که این دسیسه کاری از من است و حدس زدند که من از کارکنان دولت امپراتوری هستم، لذا در صدد برآمدند که نوشته های مرا به دست بیاورند» که البته به دست هم آوردند و لذا می بینیم آنچه را روس ساخته بود، بعدها به خدمت انگلستان هم درآمد.^۲

چنان که در یکی از موثق ترین کتاب های بهائیان به نام «قرن بدیع» در مورد حمایت دولت انگلستان از بهائیان آمده است که دولت انگلستان به حمایت جدی عباس افندی

۱. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

۲. ادامه موضوع در کتاب های مربوط به بهائیت مطرح است؛ لکن اینجانب از کتاب «سفینه النجات فی المهلكات و المنجبات، جزء چهارم از جلد دوم تألیف آیت الله پارسا مجاهد حاج شیخ ابوالفضل خراسانی - قدس الله روحه العزیز - والد معظم حضرت حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ محسن خراسانی دامت برکاته استفاده کرده ام.

برخاست و «لرد بلفور» وزیر خارجه انگلیس در همان ایام طی چند دستور تلگرافی به جنرال‌النبی فرمانده قشون انگلیس در فلسطین صادر کرده، تأکید جدی نمود که با جمیع قوا در حفظ و صیانت عبدالبهاء و عائله و دوستان آن بکوشد^۱ و می‌بینم متقابلاً خانم «بلانفلیه» در کتابش صفحه ۲۱۰ می‌نویسد: «وقتی قشون انگلیس وارد «حیفا» می‌شود و از کمبود گندم متأثر بوده است، عبدالبهاء می‌گوید: ما گندم داریم، افسر انگلیس سؤال می‌کند که آیا برای ارتش انگلیس هم دارید؟ جواب می‌دهد: «من برای ارتش انگلیس هم گندم دارم.»^۲

تردیدی نیست که هر تحقیقی کامل و جامع نبوده، و مسلماً رساله حاضر به لحاظ‌هایی که از جمله «کوتاه دستی» نویسنده به اطلاعات ضروری است، دارای نواقصی می‌باشد، و به‌همین لحاظ از محققان «بالابندی» که در تحقیق و پژوهش حقایق تحریف شده یا گنگ مانده در تاریخ، نواقصی دیدند. برای این‌که موضوع ضروری بهره‌کشی ابرقدرت‌های استکباری از مسلک استعماری «شیخیه» نهایتاً «بسایه» و «بهائیه» ناگفته نمانده باشد، از تذکر و یادآوری موضوعات تکمیل‌کننده بی‌نصیب نگذارند.

۱. قرن بدیع، شوق افندی؛ ۲۹۷/۳.

۲. کتابی که این واقعه را نقل کرده، مورد تأیید بهائیان فلسطین است.

بخش پنجم

مسیر استفاده فرقه‌سازان
مسلک آور از کجاست؟

توجه به موضوعی بسیار مهم که کمتر هم مورد دقت نظر قرار گرفته است، در این مقطع از تحقیقات ضروری به نظر می‌رسد، تا دانسته شود راه آغازین مسلک‌آوران از کدام جایگاه و اعتقادات دینی در ادیان آسمانی است. از بررسی وقایع فرقه‌ای در اسلام به این مهم بارور می‌شویم که مسلک‌آوران بر اساس دو جایگاه دینی که از جمله ارکان اصلی اصول اعتقادی اسلامی به‌شمار می‌روند، روش سوءاستفاده را در پاره‌پاره نمودن اسلام آموخته‌اند. و از منصب‌های الهی که جز به اراده خداوند به کسی تفویض نشده است - و با آن آشنا بوده‌اند - برای سر بی‌کلاه خود نمدی فراهم آورده‌اند.

۱- نبوت: دومین اصل از اصول اساسی اعتقادی اسلامی که در تمامی ادیان آسمانی رکنی از ارکان عقیدتی به‌شمار می‌رود، جایگاهی در جامعه دینی بوده که عده‌ای را برانگیخته، به دروغ و ادعائی بی‌اصل و اساس، خویش را فرستاده خدا بدانند و به فریب و اغوای مردمانی که استعداد دار و دسته‌سازی را داشته بپردازند.

۲- امامت: مهم‌ترین اصل اعتقادی اسلام ناب محمدی است که مذهب تشیع بر آن استوار می‌باشد و به‌همین موقعیتی که در آئین ناب احمدی دارد از اصول «اسلام اهل‌بیت» به‌شمار می‌رود. که بنابر اعتراف بزرگان اسلامی اعم از شیعه مهم‌تر سنی، واقعه‌ی به‌تمام معنا الهی غدیرخیم «نص» بر خلافت، امامت و وصایت امام الاولیاء علی بن ابیطالب - سلام‌الله علیهما - یگانه امیرمؤمنان جهان اسلام و ائمه طاهرین - علیهم‌السلام - می‌باشد.

این منصب آسمانی مخصوص ائمه دوازده‌گانه‌ی «اسلام اهل‌بیت»، به‌زمان امامت ائمه معصومین - علیهم‌السلام - به‌وسیله کج‌اندیشان منحرف که همیشه بوده‌اند،

همان‌هائی که در اسلام فرقه‌سازی نموده و خواهند نمود^۱.

برای نمونه ادعائی که زیدیه فرقه‌ای برای امامت حضرت زید بن علی بن الحسین نمودند یا طرح امامت اسماعیل بن امام صادق - علیه السلام - که دستاویز فریب‌خوردگان عباسی گردید و بعدها به صورت یک فرقه انحرافی سیاسی وابسته به استعمار جهانی با نام «اسماعیلیه» درآمد، و امروز شاهدیم روسای این گروهک منحرف از اسلام ناب محمدی، در اروپا و آمریکا بازیچه‌ی دست استعمار ضد دین قرار گرفته‌اند.

۳- ادعای مهدویت: پس از این‌که حضرت حجة بن الحسن العسکری، امام موجود موعود - ارواحنفا فدا - در سال ۲۶۰ برپیکر مطهر و مقدس پدر بزرگوارشان اقامه نماز نمودند، وارد غیبت شدند؛ و آخرین زمانی که امت اسلامی دوازدهمین پیشوای خویش را در میان مردم دیدند و زیارت کردند همان روز جانسوز بود. از آن روزگار تا عصر ما، بل الی روز موعود ظهور حضرتش، نه به لحاظ ترس از دشمنان، بل مصلحت و اراده الهی که از جمله اصل «زمین هیچ‌گاه نباید از حجت خدای تعالی خالی باشد» در غیبت به سر می‌برند و از انظار پنهان هستند. در این دوره که امام بر حسب ظاهر در دسترس نیستند، شیعیان از شرفیابی و درک فیض حضور حضرتشان محروم می‌باشند، «استعمارگران از اوائل قرن نوزدهم براساس اطلاعات تاریخی از مدعیان باییت^۲ به این نتیجه رسیدند در ایران زمینه‌ای برای ایجاد فرقه‌ای جدید که اختلاف تازه‌ای به دنبال داشته باشد، وجود دارد و آن مسأله مربوط به غیبت «امام زمان» است که شیعیان مشتاقانه در انتظار ظهورش دقیقه شماری می‌نمایند. و لذا به فکر افتادند که با استفاده از این زمینه، اختلاف تازه‌ای به وجود آورند. و نوکران جدیدی که در بست به اختیار خودشان باشد بسازند»^۲ و لذا ناظریم عده‌ای خود فروخته به استخدام استعمار مدرن درآمد، تحت عناوین «صاحب‌الزمان» و «امام زمان» مدعی ظهور شدند.

فتنه‌های دوران غیبت: در آئین تشیع روح اسلام ناب محمدی که براساس اعتقادات امامیه دوران فراق ظاهری با حضرت امام قائم غائب موجود موعود - ارواحنفا فدا -

۱. آقای علی امیر مستوفیان در اثر بی نظیر «رهبران ضلالت» مورد بحث قرار داده‌اند.

۲. امیرکبیر قهرمان مبارزه با استعمار: ۲۶۷.

است، به «غیبت صغری» و «غیبت کبری» تقسیم شده است.

دوران غیبت صغری را که از اقامه نماز حضرت برپدر بزرگوارشان آغاز می‌شود و هفتاد و چهار سال طول کشیده، با چهار «سفیر» یا «نایب» یا «ابواب» یا «سفراء» گذرانیده‌اند، که عنوان «نایب خاص» دارند و چون تعدادشان از چهارتن بیش نبوده، با «نواب اربعه» شناسائی شده و می‌شوند. و این بیان کننده حقیقتی غیرقابل تغییر و انکار است که نایبان خاص از چهارتن بیشتر نبوده‌اند و نیستند.

نایب اول: ابو عمرو عثمان بن سعید بن عمرو اسدی از اصحاب امام هادی و امام عسکری - سلام الله علیهما - بود مراسم تغسیل و تکفین و تدفین امام یازدهم را انجام داد و به حکم آن بزرگوار پیشکاری حضرت مهدی آل محمد - ارواحنا فداه - را به عهده گرفت.

نایب دوم: ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید می‌باشند.

نایب سوم: ابوالقاسم حسین بن روح بوده‌اند.

نایب چهارم: ابوالحسن علی بن محمد شمری که حضراتشان «سفراء محمودون» و «نواب مرضیون» نامیده شده‌اند.

پس از رحلت آخرین نایب، کسانی مانند «شریعی»، «نمیری»، «حسین منصور حلاج»، «شلمغانی» به دروغ ادعای سفارت و باییت کردند. و این علاوه بر این که مخالفت با اصل نیابت عامه بود، الگویی برای دسیسه‌سازان دینی گردید تا برای مقابله با خصوصیت‌های ضد استعماری که در تشیع جهت انتظار ظهور وجود دارد بکار گرفته شود. و اگر مراعات شود تردیدی نیست و نباید باشد که دست ظالمان غارتگر سلطه‌گر دنیا خوار از تعیین سرنوشت ملت‌های اسلامی زیر سلطه استعمار کوتاه خواهد شد، و راه ادعای نیابت را بهترین وسیله رسیدن به نیات پلید و شوم خود شناخته، به نایب‌سازی، خواسته‌های خود را در تشیع که «اسلام اهلیت» است تأمین نمایند.

به هر حال با شروع «غیبت کبری» یعنی بعد از سفارت چهار سفیر خاص و ارجاع حضرت امام قائم غائب - روحی فداه - به حجت‌های خود که «روایات احادیث» مجتهد خوانده شده‌اند، یا به تعبیر حضرت امام عسکری - علیه السلام - حضرات فقهاء آل بیت، زعامت دینی سیاسی جامعه اسلامی بر اساس آنچه در فقه امامیه اصل است به ولی فقیه

سپرده شد. زیرا ولایت از ناحیه ذات باری تعالی معین شده و به پیغمبر رسیده، پیامبر به امام داده، و امام به فقهاء، و فقهاء وقتی که انتخاب می‌کنند تعیین مصداق می‌باشد. و منصوب از ناحیه مقدسه حضرت بقية الله الاعظم - عجل الله تعالی فرجه اشریف - است. با شکل‌گیری سیاست مدرن و پی‌بردن به این مهم، که به‌راه انداختن اختلافات مذهبی هم شرط کافی برای حفظ منافع استعمار نیست، زیرا بالاخره طرفین اختلاف درک می‌کنند که این اختلافات به نفع دشمن مشترک تمام می‌شود و لذا دست از دعوی برداشته، به‌جان دشمن اختلاف افکن می‌افتند.

این بود که سیاست پیشرفته، شکل تازه‌ای را فراهم آورد، استعمارگران با مسأله حساس جدیدی در مذهب آشنا شدند، دانستند بهره‌برداری از آن می‌تواند آن‌ها را به مقاصد شومشان برساند. به همین جهت نویسندگان مغرض که خود نیز به نوعی در خدمت استعمار بوده‌اند، مانند «احمد کسروی» و دکتر «فریدون آدمیت» دو شخص معلوم الحال که دانسته با تخریب سنگر دین و توهین و تحقیر عقائد دینی، به اربابان خارجی خود خدمت می‌کنند، در این موضوع هم با طرح این‌که: اعتقاد به وجود امام زمان - ارواحنا فداه - در دسرهای پیش آورده، عقیده به امامت حضرت ولی عصر را، در نهایت خامی و ناپختگی به باد انتقاد گرفته، عده‌ای را هم گمراه کرده‌اند.

در صورتی که هیچ شکی نیست مفاهیم مقدس و اعتقاداتی که در افکار اکثریت ملت‌ها اعتبار و ارج و ارزشی دارند می‌توانند دستاویز و سوژه‌ای برای فتنه جویان و مفسدان بشود تا بتوانند از آن‌ها بهره‌گیری کنند. مثلاً از صدر تاریخ بشریت موضوع اعتقاد به خداوند عالم که مقدس‌ترین و عمومی‌ترین فکر بشری است، بارها مورد سوءاستفاده قرار گرفته و افرادی با ادعای «الوهیت»، جمع کثیری از مردم را گمراه کرده، فسادهای فراوانی به‌بار آورده، خون‌های زیادی هم ریخته‌اند. و در موارد زیاد دیگر حتی از افکار و ایده‌ها و مفاهیم شریف اجتماعی سوءاستفاده‌هایی شده و چه جنایاتی به‌نام همان ایده‌ها و افکار و مفاهیم مقدس اجتماعی تحقق پذیرفته است.

پس زر خریدان طالسب جاه و مقام و جلال که به خاطر سوءاستفاده مانند «شیخی‌گری»، «بابی‌گری»، «بهائی‌گری»، و نظایر این‌ها، که عقیده به وجود نازنین

حضرت حجة بن الحسن العسکری - ارواحنا فداه - را که منشاء آثاری عالی و ارزنده است - چون مأمور هستند - به باد انتقاد گرفته و یا می‌گیرند، باید همه مفاهیم عالی را محکوم نمایند؛ زیرا هر کدام از آنها در یک دوره‌ای به نوعی مورد استفاده قرار گرفته‌اند.

ادعای امام زمانی: بعد از غیبت کبری با استفاده از عنوان «امام زمان» که مخصوص حضرت حجة بن الحسن العسکری - ارواحنا فداه - است عده‌ای به طور صریح مدعی شده‌اند که امام زمان هستند. این گروه به سه دسته تقسیم می‌شوند:

گروه اول: عده‌ای برای آرام کردن نفس خودبین و خودخواه، در حد شعاع وجودی خود نغمه ناموزون رسواکننده‌ای را آغاز کرده‌اند. اینان اگرچه ابتدا در خدمت جریان سیاسی نبودند، ولی به مرور زمان تحت تأثیر خیالات و اوهام خود و بعضاً به لحاظ پیشنهاد دول استعمارگر خارجی به صورت نوکر مارک‌دار اجنبی درآمده، در این راه بدون این‌که در خدمت سیاسی باشند، با چنین خیال واهی مُرده، تمام شده‌اند. اگر هم پیروانی فریب‌خورده داشته‌اند با مُردن آنان نیز سفره برچیده شده است. از قبیل «شریعت سنگلجی»، «احمد کسروی» و...

گروه دوم: نیز که در خدمت هوای نفس نغمه‌ای را آغاز کرده‌اند، مورد توجه استعمار قرار گرفته، تحریک به ادعا شده‌اند. مانند «صوفی اسلام» با لباس زهد، و صورتی آراسته سوار بر هودج با ۳۶۰ نفر فدائی که اطراف هودج بودند، و ۵۰ هزار شمشیر زن به عنوان امام زمان از افغانستان به سوی خراسان حرکت کرد. یا «خواجه یوسف کاشغری» که با هزار جنگجو از میان ترکمن‌ها به نام امام زمان برای تسخیر ایران به سمت گرگان حرکت داده شد؛ ولی این امام زمان انگلیسی هم موفق از آب درنیامد.

گروه سوم: چون زمینه‌ای برای چنین ادعائی داشتند، به طور مرموزانه‌ای مورد تعلیم و تربیت استعمار نو قرار گرفته، عاقبت الامر مدعی امام زمانی شدند. و تا امروز هم به وسیله اربابانشان برقرار مانده، به گمراهی که منتهای آرزوی استعمارگران می‌باشد مشغول هستند.

نتیجه آثار این حرکت‌های استعماری، چپاول و غارت کشورهای اسلامی است که به لحاظ آن فلسطین، افغانستان، لبنان و عراق به خاک و خون کشیده می‌شود. در معنا

استعمار سلطه‌گر جنگ هفتاد و دو ملت را به‌راه می‌اندازد، وقتی بر اثر تعصبات مذهبی به‌رد و قبول مشغولند، او هم با خیال راحت تاراج می‌کند؛ یعنی برای چپاول، اندازه‌ای در نظر ندارند. که این از جمله روش‌های دیرین دزدان خرده‌پا بوده است، وقتی آن‌چه را باید دزدیده شود شناسائی کردند، بین دو نفر خودی با توافق و هماهنگی قبلی برسر موضوعی نزاع به‌وجود می‌آورند، وقتی همه سرگرم شدند می‌دزدند و می‌برند.

مدعیان باییت، مظهریت، ظلیت و نیابت در خدمت استعمار

آشنایان با موضوعاتی که عنوان بحث قرار گرفته، می‌دانند «باییت»، «مظهریت» و «نیابت» هرکدام به‌تنهایی دارای اهمیت بوده و در آئین مقدس اسلام از جایگاه ویژه‌ای برخوردار می‌باشند، که همین موقعیت خاص می‌طلبد هر کدام به‌طور جداگانه و مشروح مورد تحقیق قرار گیرند، و به‌طور حتم، پژوهش جامع و اساسی می‌تواند گویای مسائلی مهم، و نمایانگر حقایق تکان‌دهنده‌ی و افشاکننده باشد.

آن‌جا که استعمارگران نتوانسته - با نفوذی‌های به‌ظاهر مذهبی و معتقد به‌مبانی اسلامی - مذهب و ملیت را با شعارهای جداسازی دین از سیاست و ملیت از هم جدا نمایند، در حقیقت مردم را سرگرم دینداری نموده، از مسائل سیاسی مربوط به جامعه دینی دور نگاه دارند، با پدیده‌هایی به‌ظاهر دینی نظیر «صوفی‌گری»، «شیخی‌گری» و «بابی‌گری» مهم‌تر از همه آن‌ها «مظهریت» سازی، نه تنها مشغول نموده‌اند، بلکه یکپارچگی مذهبی ملی جامعه را در هم ریخته، به‌مقصد رسیده‌اند. و اگر استعمار به‌لحاظ قوی بودن قوه قدسی دینی مردم از مسلک‌آوری هیچ سودی نصیب نبرد، همین‌که از طنطنه چشمگیر اتحاد و طمطراق خیره‌کننده همبستگی ملتی اسلامی کاسته، آن‌ها را دچار فتنه دست‌بندی آن هم با نام‌های «صوفی»، «شیخی»، «بابی» و «اهل حق» که نام «مسلمانی» فرد یا جمع در جامعه را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد، می‌سازند. زیرا آنان که از «يَدُ اللَّهِ مَعَ الْجَسَاعَةِ»^۱ می‌ترسند - و از سر، بیمناکی هیچ‌گاه نگذاشته‌اند چنین

۱. جامع‌الصغیر: ۲/۷۶۰ ش ۱۰۰۰۴، کنوزالحقایق: ۲/۳۷۶ ش ۱۰۱۴۹.

ایده‌ای عملی شود - بهترین بهره‌ای که از فعالیت مسلک‌ها برده‌اند، با هم نبودن آن‌ها، یعنی هم عقیده، هم صدا، هم آرزو، هم سو، هم مقصد، هم مقصود و هم آهنگ نبودن امت اسلامی است که بهترین نتیجه فعالیت استعمار در ساخت و ساز مسلک‌های به‌ظاهر دینی می‌باشد.

بابیان کسانی می‌باشند که به‌اعتبار منصب «باییت» خدا یا معصوم مدعی شده‌اند باب خداوند یا باب امام هستند. که نزد امامیه و فرقه اسماعیلیه راز دارترین و مقرب‌ترین اصحاب به‌امام - علیه‌السلام - باب خوانده می‌شوند^۱ در تشیع جماعتی از همان آغاز غیبت به‌کذب و افترا ادعای باییت نمودند، نخستین شخص که مدعی باب بودن شد «ابومحمد شریعی» از اصحاب امام یازدهم بود^۲. و بعد از او «محمدبن نصیر نمیری» مؤسس فرقه «نصریه» ادعا کرد؛ و حضرت حجة‌بن الحسن - ارواحنا فداه - او را لعن فرموده‌اند. بعد از او «احمدبن موسی بن الفرات» و «احمدبن ابی‌الحسن بَشر» مدعی باییت شدند^۳. حسین منصور حلاج صوفی معروف^۴ از جمله مدعیان باییت است که آیت‌الله العظمی حاج سیدمحمدصادق روحانی «او را مرد فاسد و بسیار ضال و مضل می‌دانند» و معتقدند «توقیع شریف در لعن او وارد شده است»^۵ و ابوجعفر محمدبن علی بن شلمغانی معروف به‌ابن ابی‌الغرافر^۶. ابوبکر بن محمدبن احمدبن عثمان بغدادی^۷. احمدبن هلال کرخی^۸. ابودلف مجنون صاحب کتاب اخبارالشعرا^۹. عبدالله بن میمون قداح. یحیی بن ذکرویه. محمدبن سعدشاعر کوفی. سید شرف‌الدین ابراهیم^{۱۰} و عده‌ای دیگر که شیخ احمد احسانی و کاظم رشتی و علی محمد شیرازی از جمله آنان به‌شمار می‌روند.

۱. برای شناخت ابواب معصومین - علیهم‌السلام - به‌کتاب‌های الرواة: ۸۳/۲، ۱۵۲ و ۳۳/۱، ۳۵، ۴۹، ۳۰۷، رجال ابن‌داود: ۲۴، ۱۹، رجال کشی: ش/۵۰۸، ۵۰۹، ۴۴۴۶ فهرست شیخ طوسی: ۱۳۱، اعیان‌الشیعه: ۴۸/۲ رجوع شود.
۲. بحارالانوار: ۳۶۷/۵۱.
۳. معجم رجال‌الحديث: ۳۳۶/۱، ۳۳۸.
۴. بحارالانوار: ۳۶۹/۵۱، معجم رجال‌الحديث: ۹۷/۶.
۵. استفتانات: ۳۷۴/۱.
۶. معجم رجال‌الحديث: ۵۳/۱۷.
۷. همان مأخذ: ۲۹۷/۱۷.
۸. جامع‌الرواة: ۷۴/۱، بحارالانوار: ۳۶۸/۵۱، معجم رجال‌الحديث: ۳۶۷/۲، ۳۷۱.
۹. جامع‌الرواة: ۲۰۲/۲، معجم رجال‌الحديث: ۲۹۶/۱۷.
۱۰. تاریخ و صاف: ۱۹۱، ۱۹۲.

مظهریت:

از جمله مباحث مهم دینی که در جایگاه خاص خود دارای اهمیت ویژه‌ای است و متأسفانه غالبان با اضافات سلیقه‌ای جنبه الحادی به آن داده، در دوره سوم از ورود پدیده نوظهور تصوف به اسلام برای موقعیت‌سازی قطبیت، به تقلید از فرقه منحرف اسماعیلیه این مهم را اصل ادعا قرار داده‌اند. و سپس سران «شیخیان»، «بایان» و «بهائیان» در تعریف خود و بیان آنچه که دارا نیستند، با آن مشروعیت‌سازی فرقه‌ای نموده‌اند، مظهریتی است که در «اسلام اهل بیت» مخصوص ائمه معصومین - علیهم‌السلام - است. در معنا همان‌طور که با سیر آفاقی و نفسی، یعنی با تعلیم و تزکیه، راه معرفت و شهود اوصاف الهی باز است. و انسان به مرتبه مظهر فعلی از افعال الهی می‌رسد، باید بدانیم معصومین - علیهم‌السلام - که در مقام انسان کامل بودن و خلافت مطلقه الهی، نور واحدند^۱ دارای جایگاه ویژه‌اند که غیرمعصوم را در آن حریم راهی نیست. زیرا آن بزرگواران مظاهر بی‌واسطه خدایند. و به همین منزلت و مرتبت، کامل‌ترین مظهر او محسوب می‌شوند.^۲ و موجودات دیگر، مظاهر با واسطه خدایند، چون قدرت دریافت فیض خدا را، به‌طور مستقیم ندارند. به همین اصل فیض الهی ابتداء به ائمه می‌رسد و از آن ذوات مقدسه دیگران مستفیض، و اگر مسأله با اهمیت تبرا را در کنار تولا مراعات کنند بل مست فیض می‌شوند.

البته باید توجه شود مراد از مظهریتی که برای ائمه قائل شده‌ایم، حلول و اتحاد نیست که بعضی از طبقات صوفیه به آن گرفتارند. زیرا محال است که خداوند متعال در چیزی حلول کند یا با چیزی اتحاد یابد. بلکه مقصود آن است که معصوم مظهریت تام و مرآتیت کامل نسبت به معبود و خالق خود دارد. یعنی همان‌طور که اعتبار «فَأَنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ

۱. در این رابطه می‌توان به کلام امام - علیه‌السلام - که به زیارت جامعه کبیره شهرت دارد استناد کرد: «وَ أَنْ أَرْوَاخُكُمْ وَ نُورُكُمْ وَ طَيْبَتُكُمْ وَاحِدَةٌ» ارواح شما و نور شما و سرشت شما یکی است.

و هم می‌توان به حدیث نبوی «اولنا محمد، اوسطنا محمد، آخرنا محمد، کلنا محمد»^۳ استناد کرد. (در کتاب نخستین تجلی بحث جامعی پیرامون این حقیقت شده است).

* رساله‌الولاية، محمدرضا قمشه‌ای: ۵، ولایت‌نامه آیه‌الله حاج سید ابراهیم میلانی: ۸۹، ولایت‌نامه

آیت‌الحق علی محمد همدانی: ۱۰۱. ۲. ولایت‌نامه آیه‌الله حاج سید ابراهیم میلانی: ۹۰.

جسماً»^۱ خداوند عزت را فقط از آن خود می‌داند، به استناد «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ اللَّهُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ»^۲ آن را مخصوص رسول خدا و مؤمنان نیز نموده است. با «فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ»^۳ نیز تنها خود را صاحب ولایت معرفی می‌کند. ولی در آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا»^۴ برای رسول خود و معصوم نیز اثبات کرده است.

در حقیقت جمع میان این دو دسته از آیات، بیان کننده این مهم است که رسول و نفس او امام معصوم مظهر و آیت ولی مطلق، دارای ولایت هستند. پس اگر می‌فرماید «مَالله آية اكبر مني»^۵ برای خداوند نشانه‌ای بزرگتر از من نیست، تفهیم می‌کند، راز این مقام را باید در مظهریت معصوم برای اسم اعظم الهی جست و جو کرد.

یعنی اگر صورت مرآتیه که در تمام شئون، مرآت حق و مظهر کمال مطلق و آیت «هو الولی» است، بخواهد سخن بگوید، می‌فرماید: من آیت و مظهر صاحب صورتم. یعنی کار را خدای تعالی انجام می‌دهد، من فقط نشان اویم و نشان می‌دهم که این کار را او انجام داده است. در چنین موقعیتی که مظهریت معصوم - علیه السلام - فقط نشان‌دهنده خدای تعالی است، اگر خارق العاده‌ای از او سر بزند، با «من فقط نشان اویم و نشان می‌دهم که این کار را او انجام داده است»، تعریف می‌کند. طبیعی است که غیر معصوم در هر مرتبت و موقعیتی معنوی هر چند بالا و والا هم باشد، نمی‌تواند ادعا کند مظهر علم شهودی خداوند است.

و اگر بخواهد دعوی مظهریت معصوم را داشته باشد، اولین شرط چنین ادعائی این است که واقعاً در طریق «اسلام اهلیت» باشد. کم یا افزون از آنچه معصوم - علیه السلام - فرموده است نگویید. در حقیقت به هیچ کلامی و اعمالی آنچه شیعه بودن او را به اثبات می‌رساند با تحریف و تحذیف خدشه‌دار نسازد.

اگر بخواهیم با مثالی مطلب را بهتر تفهیم کرده باشیم، به آن‌چه شیخ احمد احسانی رواج داده و به آن «رکن رابع» را ابداع نموده، اشاره می‌کنیم؛ او می‌گوید: «شیعی کامل [روسای شیخیه] در هر عصر و زمانی، مظهر او [امام زمان - ارواحنا فداه -] هستند. و از

۲. منافقون: ۸

۴. مائده: ۵۵

۱. نساء: ۱۳۹

۳. شوری: ۹

۵. بحار الانوار: ۲۰۶/۲۳

این رودارای عنوان «امام زمان» و واسطه امام غائب و خلقند^۱. چنان‌که غالبان اهل حق فرقه‌ای نظیر حاج فتح‌الله جیحون‌آبادی که به لحاظ اغراض سیاسی، خود را نورعلی‌الهی خواند، نخست دم از مظهریت زد، برخلاف شیخ احمد احسانی که مظهریت را نوعی حلول می‌داند^۲؛ او می‌گوید: «مظهریت حلول نیست»^۳ بلکه مظهر را محل ظهور [خدا و امام] می‌داند^۴. در حقیقت این کلام و ادعا را جا انداخته‌اند که زمین هیچ‌گاه خالی از نماینده این چنانی خدا نیست.

در صورتی که مظهریت کامل، مثل حضرت علی همیشه بوده و هست و خواهد بود و نیازی به مظهرسازی نیست ولی مظهرسازان که مدعی مظهریت شده‌اند مانند نورعلی‌الهی سلطان^۵ یا در درجات پائین‌تری^۶ برای دیگران ادعای مظهریت کرده‌اند، این گروه به نوعی جبر هم در این زمینه اعتقاد دارند. زیرا معتقدند مظهر را خدا از زمانی که نطفه منعقد می‌شود مظهر قرار داده است^۷.

مدعیان این مقام برای تعمیم دادن این مظهریت، با این‌که معتقدند: «اگر خدا هست باید خود را به ما بنمایاند و همچون خدای زمان با ما رفتار کند»^۸، برای تعمیم دادن مظهریت در انحصار معصوم - علیهم‌السلام - مدعی شده‌اند «خداوند در هر دوره‌ای وجهی از خود را می‌نمایاند»^۹. که اینان نیز او را براساس روایات اسلامی «وجه‌الله»^{۱۰} می‌دانند. و سپس برای این‌که بتوانند این مرتبت را از انحصار معصوم در آرند، با «خدای زمان، وجه‌الله، در هر زمان آینه مظهریت مطلق ولی مطلق است»^{۱۱} تعریف کرده‌اند. در این ادعا براساس مبانی اعتقادی اسلامی، خدای تعالی را «ولی مطلق» و

۱. بابی‌گری بهائی‌گری و کسروی‌گرایی چاپ اول: ۶۱.

۲. چنان‌که درباره امام زمان می‌گوید: «روح و جسم هورقلیانی او در قالب شخص دیگری ظاهر شود» (مأخذ ماقبل: ۶۰).

۳. آثارالحق: ۲/۲۴۸.

۴. همان مأخذ: ۲/۳۴۹.

۵. سلطان اسحاق زنده‌کننده مسلک اهل حق به‌شمار می‌رود، که این طایفه او را در تمامی شئون با مولی‌الموحدین علی امیرالمؤمنین هم‌شان و هم‌سنگ می‌دانند!

۶. آثارالحق: ۲/۲۰۸ در حقیقت پائین‌تر روسا فرقه‌ها هستند.

۷. آثارالحق: ۲/۱۲۱، گفتار: ۳۵۲ برای توضیح بیشتر به کتاب «سلوک تاریکی» مراجعه نمایند.

۸. مبانی معنویت فطری، بهرام‌الهی: ۷۹-۸۰. ۹. طب روح، بهرام‌الهی: ۱۶۰.

۱۰. نظیر «نحن وجه‌الله» ما وجه‌الهی هستیم. ۱۱. مبانی معنویت فطری: ۱۸۸.

«وجه‌الله» را «خدای زمان» نامیده، به‌عنوان **مظهریت مطلق** پذیرفته‌اند. در حالی‌که آنچه در آئین آسمانی اسلام جایگاهی ندارد، همگانی کردن این مرتبت مخصوص معصوم است. که به‌تعبیر همین مدعی «موجود ریزی که از سوراخ سوزنی [هم] کوچک‌تر است»^۱ و با نام‌های «اولیاء‌الله حقیقی»^۲، «مردان خدا»^۳، خدای زمان همان مظهریت «یاران ماهیت»^۴ دانسته^۵، رواج می‌دهد «منظور از خدای زمان جلوه‌ هدایت او برای تعلیم و تربیت است که در بعضی زمان‌ها طبق فهم و ادراک مردمان آن زمان جلوه‌گر می‌شود»^۶ و برای این‌که جنبه استدلالی عوام‌فریبی هم به‌این اباطیل بدهند، مظهریت را برای غیرمعصوم که می‌خواهند در حد معصوم مطرحش سازند «ذات مهمان» که ما دون حق می‌باشد معرفی می‌کنند.^۷ در حالی‌که برایش مرتبتی در حد معصوم قائلند. چنان‌که شیخیه چنین شخص را «رکن رابع» در کنار ارکان سه‌گانه توحید، نبوت و امامت مطرح می‌کنند. ولی هرکدام این مدعیان برای این‌که تظاهر به‌مراعات کردن مبانی دینی کرده باشند، برخلاف ادعاهائی که نموده‌اند متذکر می‌شوند «مظہرات کامل خدا» با «مظہرات دوره‌های دیگر متفاوت هستند»^۸ که هرگاه ایشان (معصوم) در زمین نباشند، ذات اینان که با عنوان «ولی» و نام «خدای زمان» خوانده می‌شوند، میزبان «ذات مهمان» که جلوه‌تام و تمام خدا است می‌باشد. و چنین فردی که «نمایندۀ خدا»^۹ و «مظهر نسبی او»^{۱۰} در زمین است، انجام مأموریت می‌نماید.^{۱۱}

ظلیت

یکی از اساسی‌ترین معتقدات باطنی اسلام پس از توحید، تجلی تام اسماء و صفات

۱. آثارالحق: ۲۱۶/۱.
۲. مبانی معنویت فطری: ۸۰.
۳. همان مأخذ قبل: ۹۹.
۴. ماهیت را روح کل اولین مخلوق و مظهر کل تعریف کرده است. (مبانی معنویت فطری: ۱۰۳).
۵. همان مأخذ ماقبل: ۱۴۴.
۶. مبانی معنویت فطری: ۸۰.
۷. همان مأخذ ماقبل: ۱۹۵.
۸. همان مأخذ.
۹. مبانی معنویت فطری: ۱۹۵، طب روح: ۱۶۵.
۱۰. مبانی معنویت فطری: ۱۴۲.
۱۱. همان مأخذ ما قبل.

حق سبحانه در مظهر اولین انسان کامل است که «نگین انگشتر عالم آفرینش است»^۱ بل «معلم فرشته [می باشد] که با نفس او گردش فلک آفرینش انجام می‌گیرد.»^۲ عرفای امامیه - که با صوفیه دو طبقه جداگانه‌اند - «او را عرش پیامبران»^۳ بل به اعتقاد اهل معرفت «رب الارض»^۴ پذیرفته و تعریف کرده‌اند.

زیرا این مظهر تام و تمام اسماء و صفات که پیغمبر است با جلوه‌ای از جلوه‌های علم الهی را که در واقع خود مظهر آن است، در جهان آشکار سازد. در این تصور انسان کامل **حقیقت محمدی** می‌شود که تحقق ارضی آن به صورت پیامبر اسلام، در حقیقت «کلنا محمد» یعنی چهارده معصوم می‌باشد.^۵

به همین اعتبار است **بزرگان اهل کمال**، برخلاف متصوفه به این حساس بوده، حتی در رسائل محققانه‌ای که پیرامون بحث «انسان کامل» داشته‌اند، اشاره کرده‌اند؛ انسان کامل به معنی واقعی کلمه در غیرانسان معصوم امکان تحقق ندارد. و به لحاظ چنین خصوصیتی او را هدف آفرینش خوانده‌اند. و معتقدند خداوند بر سر چنین انسانی تاج خلافت الهی گذاشته است که کمال نهایی و حقیقی انسان غیر معصوم به مقام پذیرش ولایت او می‌باشد.^۶ در این مقام انسان کامل به فرموده فقیه عارف آل محمد، امام خمینی «هم چنان که آینه حق نماست و خدای سبحان، ذات خود را در آن مشاهده می‌کند، آینه شهود تمام عالم هستی نیز می‌باشد.»^۷ و به همین موقعت خاص که با مرتبه الهیه فقط به لحاظ ربوبیت و مربوبیت متفاوت است^۸ تعریف می‌شود، به تعبیر عارف شبستری^۹

ز احمد تا احد یک میم فرق است جهانی اندر این یک میم غرق است

و به لحاظ چنین مقامی خاص الخاص پذیرفته‌اند؛ چون همه مظاهر جامع جمیع

۱. فصوص الحکم، محیی‌الدین: فص آدمی / ۷۳.

۲. جامع الاسرار و منبع الانوار، سیدحیدر آملی: ۱۰.

۳. ولایت‌نامه حاج شیخ علی محمد همدانی: ۲۰۱.

۴. ولایت‌نامه آیت‌الله حاج سید ابراهیم میلانی: ۱۵۶.

۵. رسول خدا فرموده‌اند: «اولنا محمد، اوسطنا محمد، آخرنا محمد، کلنا محمد» (قبلاً به اسناد روایت اشاره شد).

۶. ولایت‌نامه آیت‌الله سید ابراهیم میلانی: ۱۱۹.

۷. تعلیقات امام خمینی بر فصوص الحکم، فص آدمی: ۵۹.

۸. نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص: ۶۳. ۹. گلشن راز: ۲.

مراتب است، که گاهی به عقل و گاهی به شجره و گاهی به کتاب مستور و امثال آن یاد می‌شود، همه و همه خصوصیت انسان کامل و از اجزای ذات او هستند. به همین جهت گفته‌اند: در عالم امکان موجودی برتر از او نیست، و به اعتبار این خصوصیت‌های انحصاری «کلنا محمد» است. آن‌هایی که پیرامون «انسان کامل» - دور از خیالات سلیقه‌ای صوفیه - تحقیق داشته‌اند، این مقام معصوم را همگانی نکرده، اشاره نموده‌اند «در تمام عالم امکان تنها انسان کامل است که می‌تواند مرآت کامل حق سبحانه باشد»^۱ چون «دیگران توان تجلی ذات را که در مقام ظهور برذات خود به کلیت سعی واحدیت جمعی ظاهر شود نداشتند، انسان کاملی که در جامعیت و قابلیت به تمام و کمال است»^۲ از این توان برخوردار بوده، مرتبت مرآتیت، ظلیت و مظهریت الهی را به خود، که منظور «انسان کامل» قرآن و «کلنا محمد» می‌باشد، اختصاص داده است. چنان‌که مجدد اسلام ناب محمدی حضرت امام خمینی فرموده‌اند: «امیرالمؤمنین، ظل الله است، پیغمبر اکرم، ظل الله است»^۳

به همین مقام است که «می‌تواند آئینه شهود تمام حقایق هستی شود و خدای سبحان، عالم را از روزنه وجود او مشاهده نماید، همان‌طور که انسان با چشم خود جهان و جهانیان را تماشا می‌کند»^۴ و به چنین موقعیت و خصوصیتی است که عارف کبروی مشرب عزیزالدین نسفی معتقد است «موجودی گیتی‌نما، جام جهان‌نماست»^۵

به هر روی وقتی می‌پذیرند «عالم بدون وجود انسان کامل مانند جسد بدون روح است»^۶ یعنی روح محمد و آل طاهرین آن ذات نازنین کبرا می‌باشند. به هر روی همان‌طور که بندگان سیم و زر^۷ شاهان را با «تشخیص غلطی که معمولاً اصحاب شیاطین

۱. انسان کامل از نگاه امام خمینی و عارفان مسلمان / محمدامین صادقی ارزگانی: ۶۵.

۲. علامه جوادی آملی، تحریر تہذیب القواعد: ۴۴۳.

۳. امامت و انسان کامل از دیدگاه امام خمینی: ۳۱۳.

۴. امام خمینی، تعلیقات علی الفصوص و المصباح، فص آدمی: ۶۰.

۵. انسان کامل از دیدگاه کبروی، دکتر محمدسجاد روزبه: ۹۲ به نقل از انسان کامل نسفی.

۶. نقد الفصوص فی شرح الفصوص: ۹۰.

۷. معین‌الدین جامی به شاه شجاع خطاب می‌کند: «آن سایه خدا که ندارد چو آفتاب» (فوائد غیائی: ۳۵/۱).

دارند»^۱ «ظل الله» خطاب کرده، اقطاب صوفیه نیز بعد از این که ولایت الهیه را به «ولایت شمسیه» و «ولایت قمریه»^۲ تقسیم نموده‌اند، ولایت قمریه را ولایت جزئیه خوانده، آن را در اختصاص دادن به خود، چنین تعریف کرده‌اند: «ولایت جزئیه اقتباسی است از مشکوة صاحب ولایت کلیه شمسیه در هر عصر، مثل قمر از شمس، فی کل الزمان»^۳ بدون واسطه «نور ولایت خویش را از خورشید می‌گیرند، ولایتشان بالعرض است نه بالذات»^۴ و به همین ساخته خیالی مدعی شده‌اند «نایب باب الله اعظم»^۵ اند. از جانب خدا منصوب می‌شوند تا «کوری دلیل کوری نگردد»^۶، مهم‌تر این که چون در عصر پهلوی مورد حمایت بوده‌اند، با افراد صاحب نفوذ قُلدر در رأس امور ارتباط داشته‌اند، زیر گوش عوام زمزمه کرده، حتی به دفتر سپرده‌اند، اگر این مدعیان نباشند «قرآن را مبین نباشد، بلکه عترت [را] هم نباشد»^۷

با همین ادعاهای واهی و خیالات که با دلائل نقلی و عقلی باطل می‌شود با تصور خود، رئیس صوفی را که برایش «ولایت قمریه» ساخته‌اند، «مظهر ذات، زبده ممکنات»^۸ معرفی کرده، گفته‌اند: «علی است به صورت، ولی است به حقیقت»^۹ به این معنا که «در شریعت خلیفه محمد مصطفی و در طریقت به نص»^{۱۰} ولایت نایب مناب مرتضی»^{۱۱} است. این تفکر با آنچه که درباره «رکن رابع» در شیخیه مطرح شده است یکی است؛ در حقیقت مقام «مرآتیت» است که صوفیه قطب را «مرآت شمس وجود مبارک» امام زمان می‌دانند!!!^{۱۲} و شیخیه چنین مقامی را برای «رکن رابع» قائلند و براساس همین استدلال بی‌اصل و اساس علی محمد شیرازی ادعای «باییت» نموده، به محمدشاه قاجار در اوائل سال ۱۲۶۴ می‌نویسد: «خدا را شاهد می‌گیرم به این که وحدانیت او، نبوت او و ولایت

۱. مقام معظم رهبری، آیت‌الله العظمی حضرت آقای خامنه‌ای، حدیث ولایت: ۲۹۷/۲.

۲. تحفة الوجود از مجدالاشراف ذهبی: ۷۶. ۳. همان مأخذ ماقبل: ۹.

۴. خورشید تابنده: ۱۴. ۵. مناجات خمس عشر چاپ آقای چراغ ذهبی: ۵۱.

۶. صالحیه، از ملاعلی گنابادی، چاپ دوم: ۲۱۸.

۷. همان مأخذ ماقبل. ۸. عرفان الحق / صفی‌علیشاه، چاپ اول: ۱۳.

۹. همان مأخذ ماقبل.

۱۰. درباره نص صوفیانه به کتاب غوغاسالاری صوفیه رجوع شود.

۱۱. همان مأخذ: ۹۲-۹۳. ۱۲. قوائم الانوار: ۳۹.

خلفای رسول او ظاهر نمی‌شود مگر به مرآت چهارم ارکن رابع | که پرتوی از سه مرآت قبلی است. و خداوند مرا از طینتی پاک آفریده و به این مقام رسانید.^۱

حاج محمدکریم خان رئیس شیخیه شاخه کرمان هم در نامه‌ای به کاظم رشتی می‌نویسد: «از جمله مطالب، اعتقاد دارم براین که هر کس سابق بر خود بابی را شناسد که تمامی فیوضات از او سرچشمه می‌گیرد فیوضاتی که کون و شرع با آنها پایدار است چیزی از توحید و نبوت و امامت را نشناخته است. و هر کس شناسد که بین او و ائمه - علیهم السلام - قرار دارند، نه موحد است و نه شیعه. نه از ملیت اسلام است و نه از موالی.»^۲ چرا؟ چون شیخیه ساخته‌اند «هر کس شیخ زمانش را شناسد، امامش را نشناخته است. زیرا شیخ سیل انام است، صورت او است، شناخت اوست.»^۳

سلطان حسین تابنده این مقام را که با «مرآتیت» معصوم تعریف شده و در تصوف با به‌کارگیری «قطب» تأمین کرده‌اند به «ظلیت» برگردانده که: «نمایندگان امام در غیبت قطب حقیقی نیستند، بلکه ظلیت دارند.»^۴ جای دیگر ظل را همان‌طور که لغت‌شناسان معنی کرده‌اند^۵ چنین تعریف می‌کند: «ظل به معنی سایه است و بزرگان سلسله، به عقیده ماجنبه ظلیت نسبت به مقام ولایت مطلقه کلیه دارند، یعنی همان طوری که ظل تابع ذی‌ظل است و از خود شخصیتی ندارند، بزرگان عرفا نیز نسبت به مقام امام همین سمت را دارند.»^۶

دو موضوع باید در این جایگاه مورد توجه قرار گیرد، تا صریح و شفاف منظور ما از بیان این مطالب فهم شود: نخست، چرا شیخیه «رکن رابع» را مرآت چهارم می‌دانند و نعمه‌اللهیه گنابادیه، روسای فرقه را «ظل» سایه معصوم دانسته‌اند؟
جواب این است: چون گفته باشند «ظل» - سایه - همه چیزهایش به ذی ظل - که در این ادعا معصوم است - مربوط می‌باشد، در حقیقت برای روسای فرقه مدعی «ظلیت»

۱. مطالع الانوار، شوقی افندی: پاورقی ۱۹۹ + ریح مختوم از اشراق خاوری: ۵۸۱/۱.

۲. ترجمه احقاق الحق، میرزا موسی حائری: ۲۸۴ به نقل از برهان قاطع: ۲۴۰.

۳. همان مأخذ: ۲۹۲. ۴. خورشید تابنده، ۵۲۳.

۵. لغت‌نامه دهخدا، فرهنگ پیروز، فرهنگ دانش، فرهنگ سعدی، واژه‌نامه نوین: ذیل واژه ظل.

۶. خورشید تابنده: ۵۲۸.

شده‌اند تا گفته باشند، شیخ مانند ظلّ - سایه - از خود هیچ ندارد، یعنی تمام حرکات، دستورات، سخنان و ادعاهای روساء گنابادیه در حقیقت فرقه‌داران صوفیه که قطب خوانده می‌شوند مربوط به معصوم - علیه‌السلام - می‌شود. مثل «ظلّ» - سایه - که خودش از خود حرکتی ندارد، هر حرکتی که ذی ظلّ کند، سایه - ظلّ - هم، همان‌طور حرکت می‌کند. در صورتی که این مقام با تعبیر «تالی تلو معصوم» مربوط به شخصیت‌هایی نظیر حضرت عباس بن علی بن ابیطالب قمر بنی‌هاشم و قاسم بن الحسن و علی اکبر بن الحسین - علیهم‌السلام - مربوط می‌شود.

جای دارد پس از این که درباره قطب معتقدند: «اقطاب، سلسله نواب می‌باشند»^۱ و سپس متذکر می‌شوند «در زمان غیبت نمایندگان آن حضرت، مجازاً قطب اصطلاح می‌شوند»^۲ تذکر دهیم، حال که مجازاً از واژه قطب استفاده می‌شود، چرا شخصاً از این کلمه درباره غیر معصوم استفاده نموده‌اید^۳

و یا همان‌طور که اشاره کرده‌اید «ظلیت» به کسی مربوط می‌شود که هیچ حرکتی از خود نداشته باشد، بل هر چه هست از ذی ظلّ - که منظور شما - امام معصوم است باشد، و مسلماً چنین ادعائی برای هیچ کس ثابت نمی‌شود، مگر افرادی که به مقام «منا اهلیتی» رسیده باشند، زیرا خواسته‌هایی که غیر معصوم را پُر کرده است، اجازه نمی‌دهد شخص در مقام «ظلیت» معصوم قرار گیرد، مگر این که روساء صوفیه مدعی عصمت هم باشند. علاوه اگر «مِنْ أَتِيكُمْ نَجِيٌّ وَ مَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكٌ»^۴ یعنی: هر کسی رو به شما [معصوم] آمد، نجات ابدی یافت و آن که از این درگاه دور شد، به هلاکت رسید، را در نظر بگیریم، همان‌طور که شما هم خوب می‌دانید، کسانی که از بساط قطبیت فرقه‌های صوفیه دور شده‌اند، نه فقط به هلاکت گرفتار نشدند، بلکه هدایت یافته، و از این که زنجیر قیودات فرقه‌ای را پاره کرده‌اند پشیمان نبوده و نیستند.

خاطر دارم بعد از این که سلطان حسین تابنده ابداع کننده «ظلیت» اقطابی که مجازاً قطب خوانده می‌شوند^۵، فرزند خود علی تابنده را با لقب «محبوب علیشاه» به جانشینی

۲. همان مأخذ: ۶۷۸.

۴. زیارت جامعه کبیره.

۱. همان مأخذ: ۴۶۱.

۳. همان مأخذ: ۴۲۶.

۵. خورشید تابنده: ۶۷۸.

انتخاب کرد، چون موج مخالفتی خزنده به وجود آمده بود، حتی عده‌ای از مأذونین زمان صالح علیشاه هم، با بود و حضور امثال خود آبروان درهم کشیده بودند، و نزدیک می‌شد که به عوام فرقه هم سرایت کند، - تقریباً هم کرد - نزدیکان به سلطان حسین تابنده پیشنهاد جانشینی نورعلی تابنده را داده بودند، و جواب می‌دهد: با در نظر گرفتن سوابقی که داشته، اگر منصوب شود اعتراض‌ها شدید می‌شود. این سربسته تفهیم کننده این حقیقت است که سابقه او با «ظلیت» سازش ندارد. علاوه دردار هستی، هر مرحله عالی از وجود نسبت به مرحله دانی، آسمان اطلاق می‌شود، و بر هر مرحله دانی نسبت به عالی، ارض و زمین اطلاق می‌گردد، بر این اساس آن که آسمان است، مرحله عالی است، نسبت به ارض و زمین، از حیث وجودی سایه افکن است، و هر زمین زیر سایه وجودی و احاطه آسمان آن قرار دارد. درباره معصوم گذشته از عنوان سما و آسمان با معنای احاطی آن، برای تأکید عنوان «الظلیة» بیان شده است. یعنی امام آسمان سایه افکن است. امام از حیث ارتقای وجودی و اطلاق سعه ذاتی در مرتبه‌ای از وجود است که تمام کائنات در تحت احاطه وجودی اوست. جمیع موجودات عالم امکان زیر سایه ولایت اوست. و خلاصه آن که وجود مبارک امام معصوم بر سراسر جهان امکان سایه افکن است. زیرا یکی از اسم‌های صادر نخستین «ظَلْ ممدود» است. یعنی سایه گسترده الهی، یعنی سریان وجود دردار هستی. و انسان کامل که معصوم است در مقام عروج و اعتلایش با آن ظَلْ ممدود ورق منشور، اتحاد وجودی برقرار کرده است. بر این اساس انسان کامل آسمان سایه افکن بر عالم امکان است، یعنی سعه وجودی امام که به حکم «وَالْأَرْضُ الْبَسِيطَةُ» مانند زمین گسترده است، محدود به زمین و زمان معین نیست. و این مرتبه اشاره به گستردگی رحمت و برکت بدون واسطه امام دارد که برای همه گسترده است، چه مسلمان باشند چه مسلمان نباشند و اصلاً اعتقادی به امام و امامت نداشته باشند، از رحمت عام وجود امام که مایه بقاء عالم و آدم است مستفیض، بل مست فیض هستند. یعنی تکویناً همه به فرمان الهی به واسطه معصوم - علیه السلام - حیات پیدا می‌کنند و روزی می‌خورند، چه نیازی به افرادی است که با ادعای «ظلیت» آن‌ها را به هر عنوانی واسطه بین امام و خلق بدانیم.

علاوه موقعیت معصوم - علیه‌السلام - بیان‌کننده این حقیقت است که همیشه خواست بنی‌آدم را تأمین نموده و نیازی به واسطه‌ای ندارد تا بتواند افاضه و دستگیری کند. برای نمونه همتائی امام با قرآن‌گویای خیلی از حقایق و مهمات است. و در ارتباط با این‌که به «ظلیت» نیازی نیست، با اشاره‌ای عوامانه منظورمان را به قید تحریر درمی‌آوریم. همتائی قرآن و امام، این‌را تفهیم می‌کند؛ همان‌طور که قرآن بدون واسطه‌ای که عنوان «ظلیت» داشته باشد در تمامی لحظات زندگی در دسترس است، امام نیز بدون هیچ واسطه‌ای که دارای مقام «ظلیت» باشد در دسترس عموم خواهد بود.

نیابت

با توجه به ابداعات و اختراعات غالیان، صوفیان، شیخیان و بهائیان که درباره نیابت گفته‌اند و نوشته‌اند، می‌توان نیابت را در دو مقام پذیرفت: نخست نایب خدا که در اصطلاح روایات «امام الارض» یا «نایب‌الحق» نام گرفته است، تردیدی نیست طبقه پیامبران و امامان - علیهم‌السلام - می‌باشند و لاغیر.

دیگر نایبان پیامبران و امامان که این قسم در زمان نبوت و امامت دیده شده است. و متأسفانه اشاره به نمونه‌هایی از آن در حوصله رساله ما نیست؛ لکن در زمان غیبت امام موجود موعود حضرت بقیه‌الله الاعظم حجة‌بن‌الحسن العسکری - ارواحنا فداه - که برای امت محمدی دوره افضل‌الاعمال به‌شمار می‌رود، نایبان امامت به دو طبقه تقسیم می‌شوند:

اول: نایبان زمان غیبت صغری که نواب اربعه، نایب خاص بوده‌اند. و بعضاً عده‌ای هم^۱ در همین دوران دارای مقام سفارت و باب امام قائم غائب بوده‌اند.

۱. محمدبن جعفر اسدی کوفی رازی ساکن ری^۱ ابوعلی احمدبن اسحاق اشعری قمی از اصحاب امام جواد و امام هادی در قم^۲ و ابراهیم‌بن محمد همدانی^۳ و ابواسحاق ابراهیم‌بن مهزیار اهوازی^۴ و احمدبن حمزه‌بن الیع قمی^۵ و ابوهاشم داودبن قاسم‌بن اسحاق‌بن عبدالله‌بن جعفر بن ابیطالب^۶ و محمدبن علی‌بن بلال^۷ و محمدبن ابراهیم مهزیار^۸ و ابوجعفر عبدالله ابی غاتم قزوینی^۹.

۱- جامع‌الرواة: ۸۳/۲.

۲- همان مأخذ: ۴۱/۱ و رجال ابن داود: ۲۴.

علامه رجال شناس شیعه سید محسن امین عاملی می نویسد: «نواب اربعه که به باب امام نیز معروف هستند، دارای نیابت عامه بودند [در منصب نایب خاص] و باقی سفرا و ابواب امام دارای سفارت و وکالات در امور خاص»^۱ لکن آنچه باید مورد دقت قرار گیرد، این است که نامبردگان مدعی نبوده‌اند؛ بل برای تثبیت آن برگزیدگان برجسته، به نوعی از جانب حضرت حجة بن الحسن العسکری - ارواحنا فداه - تائید دیده شده است.

قابل تذکر است نواب زمان غیبت کبری، روات احادیثی هستند که قوه استنباط و اجتهاد داشته باشند. باید توجه داشت برخلاف مشرب اخباریون که می‌گویند: «رواة حدیث» محدثانی هستند که حدیث می‌دانند، شیخیان معتقدند «رواة حدیث»ی مورد نظرند که قوه استنباط از حدیث را داشته باشند. می‌گوئیم این تعریف از «رواة حدیث» همان روش اجتهاد اصولیان می‌باشد. چنان‌که آخرین فرد از «شیخیه» شاخه «احقاقیه»^۲ به استناد همین تعریف «رساله عملیه» نوشته است.

فهم استعمار

از خطر جدی نایبان امام برای سلطه‌گری

استعمار جهان‌خوار با مرور بر تاریخ اسلام ناب محمدی متوجه موقعیت بی‌مثل و نظیر مرجعیت شیعه شده به یقین غیر قابل انکار رسید، اگر با بی‌اعتنائی با چنین مهم

← ۳- رجال کشی: ۵۰۹-۵۰۸، جامع الرواة: ۳۳/۱۰.

۴- رجال کشی: ۴۲۳ رجال ابن داود: ۱۰۱، جامع الرواة: ۳۵/۱.

۵- اعیان الشیعه: ۴۸/۲، رجال ابن داود: ۲۷، جامع الرواة: ۴۹/۱.

۶- جامع الرواة: ۳۰۷/۱، فهرست شیخ طوسی: ۱۳۱.

۷- جامع الرواة: ۱۵۳/۲، رجال ابن داود: ۲۴.

۸- جامع الرواة: ۴۲/۲.

۹- غیبت طوسی: ۱۷۲، ضیافة الاخوان: ۶۶.

۱. اعیان الشیعه: ۴۸/۲.

۲. حاج میرزا حسن احقاقی که حقیر مکرراً در منزل حجة الاسلام والمسلمین مرحوم حاج سید کاظم شبستری او را دیده بودم. مرحوم آیت‌الله العظمی حاج سید ابراهیم میلانی در دیداری که به اتفاق چند تن از آیات تهران مانند حاج سید مهدی کماری، علوی خوئی، سید مرتضی اعلم، شیخ ابوطالب فاضلی به ایشان فرمودند: عجیب است شما با مذاق اصولی که دارید چرا خود را گرفتار «شیخیه» نموده‌اید؟

سرنوشت‌سازی برخورد شود، تیشه به ریشه سلطه‌گری ظالمانه دژخمیانه خویش‌زدن است. زیرا با این شواهد در تاریخ برخورد کرد که مرجعیت همواره چون دژی پولادین در برابر سلطه سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی استعمارگران و استبدادطلبان بوده است. حتی آنان که آرزوی «تز اسلام منهای آخوند» را به‌گور بردند، به‌این اشاره نمودند که در پای هیچ قرارداد ننگینی امضاء مراجع و روحانیت آزاده شیعه به‌چشم نمی‌خورد. و برفراز منزل هیچ مرجع و حوزه علمیه‌ای پرچم بیگانه به‌اهتزاز در نیامده است. این پیشینه‌گران سنگ، در وفاداری مراجع به‌مردم و به‌سرزمین خود ریشه دارد. مرجعیت شیعه که از متن مردم برخاسته و از حمایت‌های بی‌دریغ مردم برخوردار بوده، در گذرگاه‌های دشوار تاریخ در کنار مردم مانده است و هم‌سوی آنان در حفظ و حراست از استقلال ملی، سیاسی و فرهنگی کوشیده است. حکم جهاد آیت‌الله سیدعلی طباطبائی^۱ آیت‌الله کاشف‌الغطا^۲ آیت‌الله سیدمحمد مجاهد^۳ برای مقابله با تجاوز روس به‌ایران که توأم با حرکت مرحوم آیت‌الله مجاهد از عراق به‌تهران بود استعمار را متوجه رشادت و خطر جدی نیابت در غیبت نمود. خصوصاً این‌که علمایی چون آیت‌الله محمدجعفر استرآبادی، شهید محمدتقی برغانی، آیت‌الله میرزا عبدالوهاب نائینی و ملااحمد نراقی لباس رزم برتن کرده، به‌صف مجاهدین پیوستند که موجب عقب‌نشینی و شکست آنان شد. حتی بسیاری از مناطقی که ایران در عهدنامه گلستان از دست داده بود، پس گرفته شد.

یا در مقابل «الکساندرگویچ» که بیشتر با نام «گریباید^۴ وف» از او یاد می‌شود، خواهرزاده «ژنرال پاسکوویچ» سردار گرجستان که از سوی امپراتور روسیه، و زیرمختار آن دولت در ایران شد^۵ بعد از احراز این مقام دستور استرداد زنان گرجی که به‌ازدواج مردان مسلمان ایرانی در آمده بودند را داد، آیت‌الله حاج میرزا مسیح تهرانی مسجد جامعی فتوای آزادی زنان مسلمان را از سفارتخانه روس صادر کرد با این‌که حکومت

۱. سیدمحمد مجاهد پیشاهنگ جهاد تألیف: سید حمید میرخندان: ۹۷-۹۵.

۲. همان مأخذ.

۳. همان مأخذ: ۹۹.

۴. به‌معنی سوسک قارچ‌خوار است.

۵. میرزا مسیح تهرانی و فتوای شرف، غلامرضا زواره: ۱۰۱.

وقت در دفاع از سفارتخانه نیروهایی را گسیل داشته بود مؤثر واقع نشد.^۱
 یا فتوای تحریم تنباکو که میرزای شیرازی صادر کرد چه هنگامه‌ی ضداجنبی در
 ایران به پا کرد، در پی این که آن بزرگوار در مداخله اتباع خارجه در امور مملکت و
 مخالطه و تردد آن‌ها با مسلمین و اجرای عمل تنباکو و بانک و راه آهن و غیره را از جهاتی
 منافی صریح قرآن مجید^۲ دانسته بود. در شیراز عالم مجاهد سیدعلی اکبر فال اسیری با
 شمشیر به منبر رفت، فریاد زد «موقع جهاد عمومی است، ای مردم بکوشید تا جامه‌ی زنان
 نپوشید. من یک شمشیر و دو قطره خون دارم، هر بیگانه‌ای را که برای انحصار دخانیات
 به شیراز بیاید، شکمش را با این شمشیر پاره خواهم کرد.»^۳

در تبریز به پیشوائی حاج میرزا جواد مجتهد تبریزی پس از تلگرافی به شاه که «از
 حالا به شما اطلاع می‌دهیم، دانسته باشید که اعتراض ما به جهت عمل تنباکو و این که شاه
 مملکت خودش را به فرنگی‌ها فروخته است می‌باشد»^۴، مردم را هدایت و دلالت کرد تا
 به شاه نوشتند: «۴۲ سال است سلطنت می‌کنی، محض طمع، مملکت خودت [را]
 قطعه‌قطعه [کرده] به فرنگی فروخته‌ای، خود دانی، اما ما اهالی آذربایجان، خودمان را
 به فرنگی نمی‌فروشیم و تا جان داریم می‌کوشیم.»^۵ در اصفهان سه عالم مجاهد شیخ
 محمدتقی معروف به آقا نجفی، ملا باقر فشارکی و شیخ محمدعلی در مقابل هوس‌های
 شاه و عمالش مردانه ایستادند.^۶

یا بعد از مرگ مظفرالدین شاه که محمدعلی شاه به جایش می‌نشیند، آیه‌الله العظمی
 آخوند خراسانی او را با پند و نصیحت به رعایت حقوق مردم و این که مواظب دخالت
 بیگانگان در کشورها باشد، به دین اهمیت بیشتر بدهد و می‌دارد، و آنگاه که مطلع
 می‌شود او پنهانی نقشه‌براندازی مشروطه را بررسی می‌کند. و به بهانه‌های واهی رهبران
 مشروطه را زندانی، تبعید و شهید می‌کند^۷، با ارسال نامه‌ای شدیدالحن، به نتایج دوران

۱. همان مأخذ: ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۳۴.

۲. نور علم - دوره چهارم، شماره هفتم و هشتم، سیدابوالحسن مطلبی.

۳. همان مأخذ.

۴. همان مأخذ.

۵. همان مأخذ.

۶. همان مأخذ.

۷. آخوند خراسانی، آفتاب نیمه‌شب: ۶۶.

سلطنت قاجار اشاره می‌نماید که «چقدر از مملکت شیعه از حُسن کفایت! آنان به دست کفار افتاده» و این‌که «مبالغ هنگفت قرض کرده، در ممالک کفر خرج نمودند و مملکت شیعه را به رهن کفار دادند» یا یادآور می‌شوند با «دادن امتیازات منحوسه، ثروت شیعیان را به مشرکین سپردند» و این‌که ذخیره بیت‌المال مسلمین را «که از عهد صفویه، نادرشاه و زندیه» گردآوری شده بود «خرج فواحش فرنگستان شد». سپس با لحن تند خطاب به محمدعلی شاه می‌نویسد: «ای منکر دین! ای گمراه! پدرت دستور [مشروطه] را صادر کرد، اما از روزی که تو به سلطنت رسیدی، همه وعده‌های مشروطه را زیر پا نهادی. شنیدم شخصی از سوی تو به نجف فرستاده شد تا ما را با پول بخرد، و حال این‌که نمی‌دانی قیمت سعادت مردم بیش‌تر از پول تو است. تو دشمن دین و خائن به مملکت هستی. من به زودی به ایران می‌آیم و اعلان جنگ می‌کنم»^۱ و فوراً اعلامیه‌ای بدین شرح صادر می‌کنند: «به عموم ملت حکم خدا را اعلام می‌داریم؛ الیوم همت در دفع این سفاک جبار و دفاع از نفوس و اعراض و اموال مسلمین از اهم واجبات و دادن مالیات به گماشتگان او از اعظم محرّمات است»^۲

یا فتوای انحلال دولت قاجار که آیت‌الله سیدعبدالحسین موسوی لاری با «واجب است تبدیل سلطنت امویة قاجاریه به دولت حقه اسلامیة»^۳ صادر کرد، مورد حمایت و تائید میرزای شیرازی قرار گرفت.

یا فتوای مبارزه با اشغالگران انگلیس که همان بزرگوار صادر کرد و شخصاً رهبری آن را به عهده داشت.^۴

یا فتوای تحریم کارکردن برای انگلیس که از ناحیه دوازده تن از مجتهدان شیرازی صادر شد^۵ و مردم را از کمک کاری به مقاصد انگلیس‌ها باز داشت.

یا فتوای تحریم اجناس خارجی که علماء اصفهان^۶ طی اعلامیه‌ای صادر کردند.

۱. همام مأخذ ماقبل: ۶۸ و ۶۹. ۲. همان مأخذ: ۷۰.

۳. سیدعبدالحسین لاری پیشوای تنگستان، سیدعلی رضا کبیری: ۸۴.

۴. همان مأخذ: ۱۳۱، ۱۳۲. ۵. نور علم، دوره سوم، شماره هشتم: ۱۸۱.

۶. آقا نجفی، حاج آقا نورالله، حسین فشارکی، شیخ مرتضی دیزی، محمدتقی مدرس، سیدمحمد باقر بروجردی - حاجی میرزا محمد مهدی جویباره‌ای، سیدابوالقاسم دهکردی، حاج سیدابوالقاسم زنجانی، محمد جواد قزوینی.

یا افشاگری آیه‌الله حاج شیخ محمدعلی شاه‌آبادی بعد از این‌که به شهید مدرس می‌فرماید: این مردک [رضاخان] الان که به قدرت نرسیده است، این چنین به دستبوس علماء و مراجع می‌رود و تظاهر به دینداری می‌کند و از محبت اهل بیت دم می‌زند، لکن به محض آن‌که به قدرت رسد به همه علماء پشت می‌کند و اول کسی را که لگد می‌زند خود شما هستید.» وقتی با آنچه پیش‌بینی کرده بود مواجه می‌شود، بر علیه رضاخان سواد کوهی قیام کرده، در حرم حضرت عبدالعظیم متحصن می‌شود، چون مصادف با ایام دهه عاشورا بوده منبر می‌رود، اول و وسط و آخر منبر می‌فرماید: «رضاخان دست نشاندۀ دولت انگلیس است و هدفش، انهدام قرآن و اسلام است و اگر با من روحانی مبارزه می‌کند، نه به خاطر خود من است، بلکه به این است که من مبلغ قرآنم، به دنیا اعلام می‌کنم که اگر حرکت نکنید این خبیث اسلام را از بین می‌برد.»^۱

این اقدامات تکان‌دهنده شجاعانه نواب در ایام غیبت کبری در طول تاریخ سلطه‌گران را به وحشت انداخته، طرح‌های خائنانه آن‌ها را نقش بر آب می‌کرد، نه تنها به دفاع از ایران و شیعه خلاصه می‌شد بلکه:

به هنگام حمله دولت فاشیست ایتالیا به سرزمین لیبی، پیشوای شیعیان آخوند خراسانی، شیخ عبدالله مازندرانی و شریعت اصفهانی در سال ۱۳۲۹ قمری فتوای دفاع از کشور لیبی را صادر کردند.^۲ و آیت‌الله العظمی حاج سید محمد کاظم یزدی نیز فتوا دادند: «واجب است مسلمانان به دفاع از طرابلس در مقام هجوم ایتالیا، و از ایران در قبال یورش روس بپردازند.»^۳

یا این‌که آیت‌الله محمد مهدی خالصی با صدور فتوایی بدین شرح حکم کرد «داخل

۱. روزنامه همشهری: چهارشنبه ۲۳ آبان ۱۳۸۶، صفحه ۲۱، ستون ۳.

۲. متن فتوای مراجع ثلاثه نجف بدین شرح بود: «ای مؤمنان، شما باید بدانید که بنا به نظر همه مسلمانان و معتقدات مذهبی، جهاد برضد کافران واجب است. اکنون ارتش ایتالیا، طرابلس را اشغال کرده، مناطق مسکونی آن‌را از میان برده و مردان و زنان و کودکانشان را کشته است. وظیفه جهاد خود را در راه خدا انجام دهید و متحد گردید و از صرف مال خود در این راه دریغ نورزید. پیش از آن‌که خیلی دیر شود، خود را برای دفاع آماده کنید.» (میرزا محمد تقی شیرازی، سروش استقلال: ۶۱).

۳. میرزا محمد تقی شیرازی سروش استقلال: ۶۱.

شدن در پُست‌های دولتی حرام است و به‌مثابه همکاری کافران می‌باشد.^۱ و متقابلاً آیت‌الله میرزا محمدتقی شیرازی نیز انتخابات فرمایشی انگلیسی‌ها در عراق را جایز ندانسته، فتوا داد: «هیچ مسلمانی حق انتخاب و اختیار غیرمسلمان را برای حکومت و سلطنت برمسلمانان ندارد.»^۲ و عاقبت برای پایان دادن به سلطه انگلیس در عراق به‌نهضت مسلحانه مردم عراق فتوا داد^۳ که منجر به انقلاب ۱۹۲۰ میلادی شد.

و عجیب است که استعمار به‌این توجه داشت عالمان دینی شیعه به‌هنگام فراخوانی امت اسلامی علیه سلطه‌گری وحشیانه آنان به‌ملیت حتی نوع مذهب که شیعه است یا سنی توجه ندارند. چنان‌که آیت‌الله العظمی حاج سیدابوالحسن اصفهانی در اعلان جهاد علیه انگلیس و فرانسه در زمان جنگ جهانی دوم مجاهدان شیعه و سنی را خطاب نموده است.^۴

قیام‌های نواب امام قائم غائب را از دوره رضاخان چون به‌قاجاریه مربوط نمی‌شود بازنویسی نمی‌نمائیم، زیرا منظور اشاره به حرکت شجاعانه ضداستعماری نواب عامه در مقام مرجعیت دینی سیاسی در دوره‌ای بود که استعمار سلطه‌گر متوجه عظمت نهاد مرجعیت شده و تقویت «قطبیت» تصوف در مقابل مرجعیت و ابداع «رکنیت» در شیخیه، نهایتاً «بابیت» و «ظلمت» را که در زمان پهلوی مطرح شد یگانه راه مقابله با نفوذ کلام مرجعیت دوران غیبت دانسته به تقویت آن سعی مافوق تصور داشت و هنوز هم دارد.

پس علت مسلک‌آوری توأم با «نایب» تراشی و «باب» سازی، با توضیح ادامه تقویت تصوف در اسلام، که امویان و عباسیان برای تضعیف «امامت» در اسلام شکل دادند. «نایب» و «باب» را در کنار «قطب» تصوف فرقه‌ای برای مقابله با موقعیت مرجعیت دینی

۱. محمد مهدی خالصی خصم استعمار، اصغری نژاد: ۱۰۰.

۲. میرزا محمدتقی شیرازی سروش استقلال: ۷۳.

۳. متن فتوای بدین شرح است: «مطالبه حقوق برعراقیان واجب است؛ و برآنان است در ضمن درخواست‌های خویش رعایت آرامش و امنیت را بنمایند، و در صورتی که انگلستان از پذیرش درخواست‌هایشان خودداری ورزد، جایز است به‌قوة دفاعی متوسل شوند.» (میرزا محمدتقی شیرازی سروش استقلال: ۷۳).

۴. سیدابوالحسن اصفهانی شکوه مرجعیت، محمد اصغری نژاد: ۱۸۷.

سیاسی نواب عامه دوران غیبت کبری به وجود آوردند. بل به قدرت رساندند. زیرا خطر مرجعیت شیعه را با موقعیت استمرار ولایت با امامت، همانند صحابه راستین ایام امامت معصوم شناختند. زیرا اینان نیز در زمان خود فریاد برمی آورند: «ما وارث دینی، هستیم که از زمان رسول اکرم تاکنون گذشته از شهادت ائمه اطهار و اصحاب و یارانش، هزاران شهید از علمای بزرگ، در به ثمر رساندن آن نقش داشته‌اند. و اکنون ما هستیم که ثمره آن همه فداکاری و جان نثاری را در اختیار داریم. لذا وظیفه است تا جان در بدن داریم در حفظ آن بکوشیم و این هدیه گرانبهای الهی را که با خون بسیاری از شهدا آبیاری شده محافظت کنیم... چون معتقدیم که خون ما رنگین‌تر از خون گذشتگان نیست»^۱.

به هر روی استعمار که در طول تاریخ سلطنت قاجار با شجاعت‌های کمرشکن مرجعیت مواجه بود به این پی برد که مرجعیت شیعه، استعمار را مصداق عینی سلطه کفار بر مؤمنان می‌داند، مسلک‌های وابسته به آن را نیز پایگاهی برای اعمال نفوذ استعمارگران در جامعه اسلامی می‌شناسد. چنان‌که نگاه مرجعیت شیعه بعد از شنیدن آرای ابداعی شیخ احمد احسائی به او نگاهی ملحدانه بود. زیرا افکار و عقائد او را مانند مسلک انگلیسی «وهابیت» بدعتی در اسلام دانسته که جهت تخریب آئین آسمانی اسلام ساخته و پرداخته شده است.

به اعتبار استنباطی مرجعیت شیعه، فرقه «شیخیه» را با تمام تظاهراتی که نسبت به شیعه - آنهم از نوع غالی بودن - دارند، بنیان یافته بر تشیع نمی‌داند. افزون بر آن، به دلیل وابستگی «بابیه»، «ازلیه» و «بهائیه» به «شیخیه»، اظهارات شیخ احمد احسائی را طرحی استعماری با استادی کاظم رشتی برای «باب‌سازی، نهایتاً ادعای پیامبری و خدائی کردن «بهاء‌الله» می‌داند. که با مروری حتی گذرا به گزارش تاریخ معاصر متوجه می‌شویم «شیخیه» همان‌زنی را می‌ماند که از استعمار روس تزار به علی محمد باب باردار شد. و این ناخلف مزدور افرادی چون «یحیی صبح ازل»، «حسینعلی بهاء» را تقویت کرد، تا «عبدالبهاء» و «شوقی افندی» معلوم‌الحال نیز در پی آنها، دین و ایمان

۱. از آیت‌الله حاج شیخ محمدعلی شاه‌آبادی، درج در روز همشهری / چهارشنبه ۲۳ آبان، ۱۳۸۶ صفحه ۲۱ ستون ۳.

مردمانی سست ایمان را به نفع «روس»، «انگلیس»، «فرانسه»، «آمریکا» به حراج گذارند که گذاشتند.

سران «بابیه»، «ازلیه» و «بهائیه» علاوه بر این که با ادعای پیامبری و خدائشی، فریب کارگزاران مسلک‌های استعماری نظیر معرکه خود را خوردند، به لحاظ این که زمان پذیرش این آراجیف سپری شده، مورد تمسخر واقع شدند. توانستند مردمانی عوام و مزورانی مزدورِ مارک‌دار - مانند خود را - به حلقهٔ حمایت از خود در آورند. مهم‌تر با توان وابستگی اقتصادی و سیاسی به یهود و صهیونیست‌ها در رأس وزارتخانه‌ها و مناصب حساس و مهم دولتی ایران مرکز حکومت دینی مرجعیت نواب دوران غیبت کبری قرار گرفته، تا در خدمت یهود و اسرائیل، در معنا وسیله تسلط استعمارگر جهانی بر کشورهای جهان باشند. چنان که اسرائیل در سال ۱۹۷۲ فرقه بهائی فرزند «بابی» نوادهٔ نامشروع «شیخی» را به عنوان یک مذهب به رسمیت شناخت و متقابلاً به رسم تشکر و سپاس «بهائیان - ایران قبل از انقلاب - نیز مبالغ هنگفتی پول برای کمک به ارتش اسرائیل جمع می‌کنند.»^۱

تقلید مشروع در غیبت

تبعیت از همان نیابتی است که به روزگار ما به عنوان «نواب عامه» با موقعیت مجتهدان جامع‌الشرایط به نام «مرجعیت شیعه» زعامت امور شیعیان را در دست دارند. که به حکم کلام امام صادق - علیه السلام - «هرکس از شما بتواند نقل حدیث کند، دربارهٔ حلال و حرام ما نظر دهد [اجتهاد کند]، احکام ما را بشناسد، به رای و حکم وی راضی شود که من او را بر شما حاکم کردم. هرگاه به حکم ما حکم کرد و شما نپذیرفتید، حکم خدا را سبک شمرده و [حکم] ما را رد کرده‌اید. رد [حکم] ما ردّ خدا است، و آن، در حدّ شرک به خداوند است.»^۲

و به عصر ما که دروهٔ مجد و عظمت اسلام می‌باشد، ولی فقیه حاکم که رهبری

۱. فصلنامه مطالعات تاریخی و پژوهشی بهائیت: ۲۲.

۲. کافی: ۶۷/۱ - قریب همین مضمون روایتی از امام صادق - علیه السلام - در «المرجعیه الدنیه و مراجع الامامیه: ۱۶» نیز آمده است.

سیاسی و متقابلاً مقام مرجعیت فقهی شیعه را به عهده دارد، می‌باید طبقات «مجتهد»، «مجتهد جامع‌الشرائط» و «مجتهد نافذ» در امورات فقهی که به جهان اسلام مربوط می‌شود، از رأی او تبعیت کنند. چنان‌که چنین مرتبت و منزلتی را حضرت آیت‌الله العظمی حاج سیدعلی سیستانی با صدور فتوایی برای حضرت ولی فقیه قائل شده‌اند. در این صورت تقلیدی مشروع است که پیامبر اکرم و امامان معصوم - علیهم‌السلام - هم زمان با گشودن باب اجتهاد به روی فقیهان و تشویق آنان به فتوا دادن بر محور قرآن و سنت، عامه مردم را به مراجعه کردن به فقیهان، برای گرفتن پاسخ پرسش‌هایشان دعوت می‌کردند، پس همان‌طور که می‌توان گفت باب تقلید را معصومین - علیهم‌السلام - بنیان نهاده‌اند، باید توجه داشت دعوت ائمه - علیهم‌السلام - به فراگیری مسائل شرعی و آموزه‌های دینی و نیز پرسش و تقلید از فتوای عالمان شیعه، دعوت به تقلیدی آگاهانه و مشروع است؛ چرا که در بینش ایشان، حرکت بدون علم، حرکتی است در بیراهه جهل. زیرا حضرت امام صادق - علیه‌السلام - در این باره فرموده‌اند: «هر کس بدون بینش و علم کاری انجام دهد، همانند رونده‌ای است که در بیراهه حرکت می‌کند؛ هر چه سریع‌تر حرکت کند، از مقصد دورتر می‌شود.»^۱

پس اگر در این باره از واژه تقلید استفاده می‌کنیم، نه برای پائین آوردن کرامت انسان و شخصیت او است، بلکه برای آن است که مسئولیت سنگین مرجع تقلید را در مقام نیابت امام قائم غائب موجود موعود - روحی فدا - نشان دهیم و مسئولیت اخروی را به عهده او بگذاریم. از سوی دیگر، امنیت خاطر اشخاص غیرمجتهد را فراهم آوریم و برای آنان این اطمینان حاصل شود که با عمل به دستورها و قوانین شرعی از عذاب الهی ایمن خواهند بود؛ زیرا احکام خود را از کسی دریافت می‌دارند که طبق مبانی علمی فقهی اسلامی احکام الهی را به دست آورده‌اند.

مهم‌تر همان‌طور که دغدغه معصومان در رسیدن اصحاب به جایگاه بلند فقاہت و اجتهاد تا بدان جا بوده که فرموده‌اند: «می‌خواهم با تازیانه بر سر اصحابم بزنم تا در دین

۱. قال الصادق - علیه‌السلام - «العامل علی غیر بصیرة کالسائر غیر طریق لایزیده سرعة السیر الابدأ» (اصول کافی: ۴۳/۱).

فقیه شوند»^۱، ما نیز وظیفه داریم امت امام را در ایام غیبت به‌امین‌ترین و معتمدترین، بلکه یگانه نهاد دینی مورد تائید امام قائم غائب - ارواحنفاذ - ارجاع داده باشیم - و هم خود در آن مجموعه واقع شویم - که در رأس آنان ائمه معصوم حرکت فکری جهان اسلام را رهبری می‌کردند که اگر در مجموعه متابعان نواب عامه قرار نگیریم از جمله مصادیق کلام مبارک علی مرتضی خواهیم شد که فرموده‌اند: «عبادت کننده ناآگاه [به مبانی دینی] چون خر آسیابی است که به‌دور خود می‌چرخد و به‌جایی نمی‌رسد»^۲

جماعتی از فقهای بلندمرتبه که از عصر علی، وصی نبی - صلوات‌الله علیهما - «علی بن رابع» کتاب فقیه بزرگ شیعه، باب‌های مختلف فقه علوی را^۳ برای ایشان تألیف کرد. این را ثابت نمود او که با در نظر گرفتن شروط مرجعیت به‌فقیه‌ای از فقهای حقیقی اسلام رجوع نموده، در امورات خود از رأی ایشان تبعیت کرده، علاوه بر این که با امام زمان - ارواحنفاذ - بیعت نموده و نیازی به بیعت خلاف شرع اسلام با مدعیان اخذ بیعت فرقه‌ای ندارد، بلکه همان را انجام داده که امام وظیفه‌اش دانسته و به آن تأکید داشته‌اند.

در این صورت باید توجه داشته باشیم این انتخاب آزادانه، در حقیقت پذیرش خردمندانه که تقلید خوانده می‌شود و ریشه دینی دارد رابطه‌ای تنگاتنگ با تعقل و اندیشه دارد. اگر برخورد مکلف با برداشت‌های مرجع تقلید را برخوردی متعبدانه بنامیم، زمینه این «تعبد» را «تعقل» در آنچه وظیفه مسلمانان است فراهم ساخته، به‌ویژه باید توجه داشت گرفتار تبعیت از مدعیان انواع نیابت‌های نامشروع فرقه‌ای نشده‌ایم، بل بنابر دستور و راهنمایی امام قائم غائب - ارواحنفاذ - تقلیدی آگاهانه نموده، احکام موردنیاز خود را از کسی دریافت کرده‌ایم که حقیقتاً نایب امام در دوران غیبت است.

تبعیت از مدعیان نیابت

یا تقلید حرام

با توجه به این که تقلید نه تنها جنبه دینی دارد، بل ضرورتی است که انسان مدنی در

۱. از امام صادق: «قال لودرت ان اصحابی ضربت رؤسهم بالسیاط حتی یتفقها» (اصول کافی: ۳۱/۱).

۲. «المتعبد علی غیر فقه کحما را الطاحونه یدور و لا یرح» (بحار الانوار: ۲۰۸/۱).

۳. دانش مسلمین، محمدرضا حکیمی: ۲۹۷.

زندگی اجتماعی ناگزیر از پذیرش آن می‌باشد، در معنا فهم می‌کنیم تقلید رمز بقای تمدن بشری است که بنی آدم به آن نیازمند است. زیرا انسان به اقتضای طبیعت و سرشت خود، موجودی است اجتماعی. بدین معنا که سرشت آدمی به گونه‌ای است که نمی‌تواند زندگانی خود را تنها و به شایستگی تأمین کند؛ بلکه باید گروه‌هایی در جامعه گرد هم آمده، انبوه آنان به اداره امور پرداخته، با همراهی و همگامی هم هر کسی باری از بارهای زندگی اجتماعی را به دوش کشد. و هر فردی راهی را برای ادامه حیات نوع خود باز سازد تا همه با همکاری و کمک، زمینه‌ساز رفاه در زندگی خویش برای نیل به سعادت و کمال باشند. بدین ترتیب، همان‌طور که هر فرد به‌طور طبیعی از به‌دست آوردن همه نیازهای خود در زندگی بشری درمانده و عاجز است، در مورد صحیح انجام دادن وظایف دینی نیاز به متخصصانی دارد که احکام الهی را به‌دست آورده، شخص نیازمند ناآگاه نظری را قانون شرع دانسته، تخلف از آن را نیز سرپیچی از قانون الهی قلمداد کند. در این صورت دوام و بقاء نوع بشر در این است که هر فرد به‌تخصص در حرفه‌ای دست یابد و بقیه مردم به‌هنگام نیاز با رجوع به او، خود را تأمین کنند. به همین اعتبار استخراج حکم احکام الهی که علمی است بسیار وسیع و حساس، به لحاظ این‌که اغلب امورات جاری روزانه زندگی انسان به‌دین مربوط می‌شود، یعنی باید با در نظر گرفتن قانون شرع آن را، انجام داد. می‌طلبند او که خویش را مقید به‌دین می‌داند و با دینداری روزگار می‌گذرانند، از صاحب‌نظری که به‌عنوان مرجع در ایام غیبت مقتدا قرار می‌گیرد تبعیت کند، و اگر چنین شخصی وجود نداشته باشد و هر کس به‌فراخور اندیشه و مشرب خود به‌استنباط از قرآن و سنت بپردازد، جامعه آشفته خواهد شد. پس همان‌طور که علامه طباطبائی اشاره دارند «بی‌شک طریق اجتهاد و تقلید یکی از اساسی‌ترین اجزای برنامه زندگی انسان می‌باشد»^۱ و تردیدی نباید داشت، همان‌طور که اگر مرجع تقلید، صلاحیت‌دار نباشد، تقلید مذموم است، بر همین اساس پیروی از نظریات «قطب» و «رکن رابع»، که برای خود قائل به نیابت خاصه می‌باشند، حرام و ابتلاء به معصیت است.

۱. چرا تقلید می‌کنیم / شیخ محمد رضا ایروانی: ۱۰۱.

زیرا استعمار سلطه‌گر که حضور نیابت ولایت با امامت را خطری جدی برای خود تشخیص دارد، و دانست همان‌طور که همه طبقات جامعه کاری را که راه و رسم آن را نمی‌دانند به‌خبره همان‌کار و می‌گذارند، یا به‌هر شغلی که مایل باشند وارد شوند، راه و چاره آن را از متخصص همان شغل می‌پرسند، این دقت نظر که در مسائل دینی نیز مراعات شده و می‌شود نشان دهنده نفوذ مرجعیت در تصمیم‌گیری مقلدین است که ملتی عظیم را شامل می‌شوند، و چون در طول زعامت نواب دوران غیبت، با مرجعیت مقتدر شیعه مواجه بودند، راه نجات از نفوذ به‌تمام معنا دینی نواب عامه ایام غیبت امام زمان - ارواحنا فدا - را در نیابت‌سازی و ارجاع مردم به آن دانستند. تا با رجوع مردم به ایشان به‌هر مقدار امکان از خطر نیابت فقهاء در امان بمانند.

به‌همین اعتبار در قرن نوزدهم که دوران اوج اقتدار بعضی از امپراتوری‌های استعماری است که در رأس آن‌ها سه کشور «انگلیس»، «روس» و «فرانسه» قرار داشته باید اشاره کرد. این سه کشور به‌مثابه مثلث شوم قدرت و تزویر، خدعه و نیرنگ خود را با جهان اسلام درگیر نمودند^۱ و هر کدام برای یکدیگر رقیبی سخت‌کوش مزور به‌شمار می‌رفتند، متفقاً به‌خطر ضدیت رهبران دینی جهان اسلام خاصه مرجعیت شیعه توجه داشتند و لذا در طول تاریخ معاصر برای رهائی خود از این خطر جدی متفق بودند، دلیل ما این که روس و انگلیس و فرانسه متفقاً به آن رسیده بودند. اینست که در اشغال ممالک شرقی اسلامی متوجه مقاومت شجاعانه مردمی تحت هدایت و راهنمایی مدبرانه رهبران دینی شدند که با «اگر کشتیم و یا کشته شویم بهشت را نصیب برده‌ایم.» از هیچ قدرتی و تجهیزات نظامی هراس نداشته، بی‌باکانه تا سرحد شهادت به‌دل دشمن تجاوزگر حمله می‌برند.

با مرور این روحیه و بررسی نوع مقابله با آن، به‌این نتیجه واحد رسیده بودند که

۱. بریتانیا یک منطقه مهم و پهناور از جهان اسلام را که شبه قاره هند و شامل بنگلادش، هند و پاکستان امروزی باشد - اشغال کرده و به افغانستان هم دست‌اندازی کرد، فرانسه به شمال آفریقا - از مصر تا مراکش و الجزایر - چشم طمع دوخته بود، روس‌ها هم ایران و آسیای مرکزی را هدف گرفته، می‌کوشیدند از طریق ایران و افغانستان به هند و آب‌های گرم خلیج فارس دست یابند.

باورها و اعتقادات دینی اسلامی خاصه تبعیت از عالمان بیدار دینی موجب چنین مقاومتی سلحشورانه در برابر نفوذ و تجاوز استعمار گردیده است. زیرا دیده بودند چنین مقاومتی با چنین حدی از مقاومت در نقاط غیرمسلمان نشین - مثل بخشی مهمی از آفریقا و آمریکای لاتین - وجود ندارد. بنابر استنباط جناب دکتر ولایتی از گزارش تاریخ، به این نتیجه رسیده بودند: اگر بتوانند این مانع را «که اسلام و باورهای حیات بخش آن باشد به طور ریشه‌ای و بنیادین، از سر راهشان بردارند»، موفق شده از تنگنای خطر مهمی عبور کرده، به همین منظور «دست به اقدامات گوناگون زدند که یکی از مهم‌ترین و خطرناک‌ترین آن‌ها ایجاد اختلاف فکری و اعتقادی در ذهنیت مسلمانانها بود. که از جمله به صورت ایجاد و شکل‌دهی مسلک‌ها و مذاهب ساختگی بروز یافت.»^۱

و لذا روس‌ها که در لشکرکشی به قفقاز با مقاومت ملت ایران مواجه شدند از نزدیک ناظر بودند انتشار «جهادیه» که در زمان میرزای بزرگ فراهانی - پدر قائم مقام - با امضاء بیش از ۱۰۰ نفر از علمای بزرگ وقت شیعه در تشویق مردم به جهاد چه نقش مهمی ایفا نمود، یا انگلیسی‌ها علاوه بر نظارت این مقاومت و شجاعت، با مشکلاتی که ملت غیور و جان برکف مسلمان ایران شیعه برای آن‌ها فراهم آورده بودند، مانع بلعیدن ایران شدند. این جا بود که انگلیسی‌ها همانند تزار به این مهم پی بردند مادامی که نهاد مرجعیت تشیع مظهر مبارزه با ظلم و نفی طواغیت ملت ایران است نقشه‌های استعماری سلطه‌گران ولو اگر با حمایت استبداد داخلی هم باشد نقش بر آب است، لذا بیش از هر چیز، هدف حمله‌شان را تشیع و مرجعیت پاسدار آن قرار دادند. و برای این امر نیز، مزورانه از فرهنگ شیعه بهره‌جستند. در واقع از بستری که موجود بود برای هدف برخورد با نهاد مرجعیت استفاده کردند.

شیخ احمد احسائی را با همان فرهنگ و ادبیات و اعتقادات اسلامی که مسلمانان با آن آشنا و مأنوس بودند جهت تأسیس یک مسلک جعلی و مذهب دروغین انتخاب کردند تا در کنار مرجعیت روات احادیث، مجتهدان فقیه که نواب عامه دوران غیبت به‌شمار می‌روند، به‌همان استدلالی که برای مشروعیت تقلید از نواب عامه در دوران

غیبت می‌شود با مسأله ابداع «نوکر مقرب» نهادی را به نام «رکنیت» به وجود آورده و آن را چهارمین رکن ایمان در کنار «توحید»، «نبوت» و «امامت» مطرح نموده تا بتواند با نهاد نیابت مشروع ایام غیبت برابری کند. که احسانی با شکل دادن به مبانی اعتقادی فرقه «شیخیه» کرد.

به این ترتیب «شیخیه» ای که دولت عثمانی مؤسس آن را انتخاب کرده، و جانشینی او را تقویت می‌نمود، توانست در کنار «قطبیت» صوفیه، عقیده اختراعی «رکن رابع» را به وجود آورد. و برای این که یگانه نهاد مشروع دوره حساس غیبت را در ارتباط با امام قائم غایب^۱ موجود موعود^۲ از سر راه مأموریت مسلک‌آوری براساس «نایب» و «باب» سازی بردارد، و اگر چنین نقشه‌ای امکان‌پذیر نبود - که تاکنون نشان داده شده نیست - لااقل نیابت امام - ارواحنفا - به صورت مرجعیت «روایات احادیث» مجتهد را برای اتباع «شیخیه» بی اعتبار ساخته، به «رکن رابع» ایمان که او را «نوکر مقرب» امام غائب، در دوره حساس غیبت معرفی کرده، و ادعا نموده واسطه بین امت و امام است ارجاع دهد. به این معنا؛ «نوکر مقرب» در فرقه «شیخیه» در حالی که رکن چهارم ایمان در اسلام است، به لحاظ عنوان «ناطق واحد» - که احسانی از جانب خود به او داده است - به هر مقام صلاحیت داری نظیر «روایات احادیث» ارجعیت دارد. در صورتی که طرح این موقعیت برای هر شخص یا اشخاص، ادعای نیابت خاصه محسوب می‌شود که برحسب

۱. می‌طلبید تا این جایگاه به‌واژه «غایب» که در مورد حضرت ولی‌الله الاعظم - ارواحنفا - به کار گرفته‌ایم اشاره داشته باشیم و متأسفانه غفلت شد، نخست باید توجه داده شود حضرت بقیه‌الله «غایب» از نظر هستند، نه «مخفی» که بعضی سهواً به اشتباه آن را یکی گرفته‌اند؛ مخفی شدن؛ یعنی کسی این جا هست و در عرض ما، مثلاً پشت دیوار پنهان شده است؛ ولی غایب بودن؛ یعنی کسی فوق هستی مادی است، مثل ملائکه که در غیب هستند و در مقامی بالاتر از ماده جای دارند و به جهت واسطه فیض بودن هستی در قبضه مقام غیبی حضرتش می‌باشد.

۲. یکی از مسائلی که شیعه در ارتباط با حضرت امام زمان - ارواحنفا - معتقد است و از نکات عمیق تفکر شیعه می‌باشد، «موجود» بودن حضرت «موعود» است. و این عقیده، هم مبانی دینی دارد هم مبانی فلسفی، به گفته «هانری کرین» همین سبب زنده بودن مکتب تشیع شده است که آن موعود، هم اکنون موجود است^۳ یعنی این طور نیست که امام زمان - عجل‌الله تعالی وجه الشریف - در آخر تاریخ عالم، موجود شوند و سپس ظهور کنند، بلکه آخرالزمان، زمان ظهور وجود نازنین حضرتش می‌باشد. یعنی وجودی که قبلاً هم بوده، در آخر زمان ظاهر می‌شود.

* کتاب شیعه (مذاکرات و مکاتبات پرفسور هانری کرین با علامه طباطبائی).

ارادة خدا و امام زمان - ارواحنا فداه - زمان آن به اتمام رسیده است. در این صورت تبعیت از این فرد ساختگی عثمانی زده شیخ احمد احسائی، چون رجوع یا اطاعت و تبعیت از بدعت سلیقه‌ای است، آن را با تقلید حرام تعریف کردیم.

چرائی حرام بودن

تبعیت از قطب و رکن رابع

باید به این مهم توجه داشت اگر بخواهیم به استناد آنچه در فرقه‌های صوفیه پیرامون «قطب» و «شیخیه» نسبت به مشروعیت «رکنیت» مطرح شده، دلیل نقلی و عقلی آن را به دست آوریم، به نتیجه نمی‌رسیم؛ زیرا همان‌طور که در تصوف فرقه‌ای بدون ارائه دلیل، «قطبیت» برگرفته از کلام علی امیرالمؤمنین^۱ - علیه السلام - را که عنوانی مخصوص امام معصوم است، به رئیس فرقه مخصوص ساخته‌اند، تا بدین وسیله بتوانند عنوان «انسان کامل» را عمومی سازند، در حقیقت تصوف را کفایت کننده امامت معرفی کنند، و اگر در بعضی از شعب فرقی صوفیه مانند نعمة اللهیه گنابادیه رواج داده شده که «قطب» مخصوص امام - علیه السلام - است^۲ تزویری است برای اغفال آنهایی که نسبت به ولایت و امامت تعصب دارند، زیرا ملاسلطان گنابادی در «ولایت نامه» و پسرش ملاعلی در «صالحیه» خصوصیت‌های معصوم را به «قطب» اختصاص داده‌اند. درست مانند همان که سلطان حسین تابنده در عریضه‌ای به مرحوم آية الله العظمی حاج سید محمود شاهرودی می‌نویسد: «به عقیده فقیر آیت‌الله العظمی اختصاص به امام دارد»^۳ در صورتی که به آقای شریعتمداری خطاب آیت‌الله العظمی می‌نماید^۴ و اینکه بیعت بی اعتبار مرسوم در تصوف را مستند به آیه مبارکه «أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۵ دانسته، می‌نویسد: «ذکر اولی الامر دلالت دارد که در هر زمان باید اطاعت اولی الامر نمود و نسبت به نمایندگان اولی الامر هم حکم مجری است»^۶.

۱. وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلَّيْهَا مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرُّخَا (نهج البلاغه، خطبه ۳).

۲. همان مأخذ: ۵۹۹.

۳. سوره نساء: آیه ۵۹.

۴. همان مأخذ: ۵۴۵.

۵. سوره نساء: آیه ۵۹.

۶. خورشید تابنده: ۵۸۰.

در شیخیه نیز با «نوکر مقرب» آوری، و استفاده از موقعیت «نیابت» مخصوص نواب خاص و عام دوران غیبت، او را واسطه بین امام و امت معرفی کرده، تا دو کار انجام داده باشند:

الف: با جعل و اختراع این که «نوکر مقرب»، رکن چهارم ایسان، است چنین ادعائی را به نام «رکنیت» در کنار امامت، مشروعیت بدهند.

ب: آن هائی را که به عضویت «شیخیه» در آمده‌اند از مرجعیت نواب عامه دور و بی‌نیاز کنند.

ولی نباید فراموش کرد آن چه صوفیه پیرامون موقعیت «قطب»، با تعریف «انسان کامل»، و شیخیه درباره «نوکر مقرب» با عنوان «رکن رابع» که «ناطق واحد» است بافته‌اند، برپایه دلائل نقلی و عقلی نیست؛ بل صرفاً ادعاست. و زمانی می‌توان برای آن مشروعیت قائل شد، یعنی چنین منصبی را پذیرفت که به تائید ادله دور از هر نوع خدشه، و مستند اسلامی برسد.

در حقیقت ما با این بی‌اعتباری ادعای صوفیان، شیخیان و بابیان مواجه‌ایم که بدون اقامه دلیل و ارائه مدرکی استوار بر ادله اسلامی، خویش را در مقامی قرار می‌دهند که بر اساس فرموده معصوم خاصه حضرت حجة بن الحسن العسکری - روحی فداء - مخصوص فقیه آل محمد است که در زمان غیبت با عنوان «روای حدیث» مجتهد دارای مقامی رفیع و شانی عظیم می‌باشند؛ زیرا همان‌طور که اشاره کردیم حضرت امام زمان - عجل الله تعالی فرجه - در زمان دومین نائب خاص خود، در پاسخ به نامه اسحاق بن یعقوب، مبنی بر این که در حوادث پیش آمده به چه کسی مراجعه کنیم و راه درست را از چه کسی پرسیم؟ فرموده‌اند: «در حوادث پیش آمده به راویان احادیث ما مراجعه کنید؛ چرا که آنان حجت من بر شما و من نیز حجت خدا بر آنان هستم.»^۱

در صورتی که صوفیه در اثبات «قطبیت» روساء خود و «شیخیه» برای اثبات «رکن رابع» که مدعی‌اند «نوکر مقرب» امام زمان - ارواحنا فداء - می‌باشند، چنین دلیلی کفایت کننده در دست ندارند؛ بلکه با استفاده از اصل اصیل «نیابت» در زمان غیبت، برای

حضرت، «نوکر مقرب» قائل شده‌اند. که اعتقاد به آن همانند امامت است. و به همین لحاظ «رکن رابع» ایمان می‌باشد که جز ادعای بی‌دلیل نیست.

البته «صوفیان» غیرغالی که از اطلاق القابی مانند «غالی»، «نایب خاص» و «فلان امامی» شدیداً هراس دارند، بدون این‌که دلیلی ارائه داده باشند، رئیس فرقه‌ای تصوف را «نایب خاص» می‌دانند. زیرا ملا علی گنابادی معتقد است: «دراویش که معتقد به نیابت خاصه‌اند»^۱ البته فرزندش محمدحسن گنابادی فراتر رفته می‌گوید: همان‌طور که غیراهل طریقت زمین را هیچگاه از حجت خالی نمی‌بیند، اهل طریقت درباره‌ی نماینده‌ی واقعی امام زمان همین را معتقدند و اینان خلیفه‌الله هستند.^۲ این همان ادعای حرام است که صوفیه سعی داشته‌اند کمتر به‌زبان یا قلم آورده صریح خود را «خلیفه‌الله» معرفی کنند. و اگر در اثبات چنین ادعائی در تنگنای لاعلاج قرار گیرند، به این موضوع اختراعی صوفیه متأخر تمسک می‌جویند که علوم اسلامی در حقیقت اسلام، دارای ظاهر و باطنی است؛ حضرات فقهای امامیه، نایبان در علوم ظاهر اسلام به‌شمار می‌روند، اقطاب چون متخصصان در امور باطنی اسلام می‌باشند، نواب در علوم باطنی محسوب می‌شوند. البته همین افراد، منافقانه زیرگوش اتباع فرقه، برای خود اگر مقام امام زمانی ادعا نکنند حتماً معتقدند نایب خاص دوره‌ی خود می‌باشند.

تا عصر شاه نعمت‌الله کرمانی - چون تمامی روسای صوفیه، از زمان به‌وجود آوردن تصوف در اسلام تا زمان او از اهل سنت و جماعت بوده‌اند - موضوع ادعای نیابت یا بایبیت امام زمان - ارواحنا فداه - رواج نداشته است، زیرا جز قلیلی از صوفیه تماماً مذهب اهل تسنن را داشته‌اند. چنان‌که خواجه عبدالله انصاری یادآور شده: «از میان دو هزار صوفی که شناخته‌ام، تنها دو تن از آن‌ها شیعه‌اند»^۳ در حقیقت صوفیه تا قبل از صفویه، چون بر طریق مذاهب چهارگانه اهل تسنن بوده‌اند، مانند آنان رواج می‌دادند. بقاء دین به‌امام نیازی ندارد.^۴ به‌همین لحاظ ادعای نیابت خاصه برای آن‌ها مفهومی نداشته است.

۱. صالحیه چاپ دوم: ۲۲۶. ۲. یادنامه صالح: ۲۳۰.

۳. ترجمه تصوف و تشیع از هاشم معروف الحسنی: ۱۱۳-۱۱۴.

۴. برخلاف نظر امامیه که معتقدند، سند نیازمندی انسان به امامت حکم عقل است، زیرا همچنان که در

و لذا تا عصر شاه نعمت‌الله کرمانی، صوفیه کوچکترین توجهی به مسأله منصب نیابت مرسوم در «اسلام اهل بیت» نداشته - یا لااقل راقم ندیده است -، ولی بعدها که تصوف نعمه‌اللهی به ایران بازگردانده شد، مذهب رسمی ایرانیان تشیع شده بود، ناچاراً در صدد برآمدند جهت اصالت شیعی فرقه نعمه‌اللهی و تشیع نعمت‌الله کرمانی فکری بکنند ولی نه تنها دلیلی برای تشیع او در دست نداشتند بلکه شواهد سنی بودن در آثار او جلب توجه می‌کرد. به لحاظ بی‌سندی کلاه نم‌دی دوازده ترک او را به جهت دوازده ترک بودن نشان و دلیل تشیع نعمت‌الله کرمانی دانستند. که این اثبات تشیع کلاه نم‌دی مؤسس فرقه نعمه‌اللهیه است نه شخص او.

به هر روی از دوره شاه علی رضا دکنی که استعمار انگلیس تصمیم گرفت در ایران فعالیت پنهانی، تحت پوشش عناوین دینی داشته باشد، نامبرده معصوم علیشاه را که هیچ کس او را نمی‌شناخت، به عنوان منصب‌دار فرقه نعمه‌اللهیه به ایران اعزام داشته تقویت کرد. حتی پول‌هایی تحت عنوان نذر و نیاز صوفیانه به وسیله مردمانی غیرمسلمان به او رسانده، تا اطرافیان گردآمده، پول دادن به معصوم علیشاه را از جمله وظائف ارادتمندی خود بدانند.^۱

بعد از این که او را وادار کردند تا نماینده‌ای جهت تجدید مرام صوفی‌گری نعمه‌اللهی به ایران اعزام دارد. در حقیقت انگلیس برای اجرای طرح‌های خائنانه استعماری خود پایگاهی داشته باشد، مغزهای عیلی مانند «معصوم علیشاه» و «ظاهر علیشاه» به ایران فرستاده شدند تا زمینه را برای قطبیت مستقل از هند در ایران فراهم کنند. محمدشاه قاجار با دسیسه سازی که به واسطه میرزا آقاسی و صدرالممالک اردبیلی، دو مدعی قطبیت نعمه‌اللهی انجام شد، نه تنها ترویج و فعالیت صوفی‌گری را منع نکرد، بلکه خود نیز با ارشاد میرزا آقاسی معلوم‌الحال، نوکر بله قربان‌گوی استعمار، به جرگه صوفیان پیوست. در حقیقت شاهان و شاهزادگان در این دوره به صوفی و شیخی تقسیم شدند. از مسلمانی هم که در چنین معرکه‌هایی خبری نیست.

← ولایت گفته می‌شود، «ولایت‌الله» همان ولایت نبویه و ولایت معصومیه مخصوص ائمه طاهرین است که بدون آغاز و انجام، و ناگسستی است، حکم شرعی نیست که نتیجه اجتهاد و استنباط باشد.
۱. تجدید صوفی‌گری در ایران، دکتر منوچهر جاهدی کرمانشاهی: ۱۰۲.

این دوران که به زمان ناصری و مظفری می‌رسد، خطرناک‌ترین دوره‌ی توجه سیاست خارجی برای تسلط بر ایران است. که در کنار ترفندهای مختلف نظیر احداث بانک و رفت و آمدهای تجاری با حيله و تزویر و نیرنگ، سوداگرانی را به نام و عنوان «قطب»، «مرشد»، «نوکر مقرب»، «سرکار آقا» و «باب» که همه با تفاوت در القاب «رکن رابع» محسوب می‌شدند به میدان مرجعیت مقتدر شیعه یگانه مانع تسلط بر ایران می‌فرستند. ایران، «قطب» و «سرکار آقا» باران می‌شود. در حالی که به ظاهر صوفی و شیخی، بالای سری و پائین پائی، بابی و ازلی، اهل حق فرقه‌ای و بهائی متفاوت هستند، ولی به لحاظ این که همه و همه از یک منبع و مرکز استعماری تأمین می‌شوند، هم عقیده، هم مرام، هم سو، هم مقصد بوده، هر کدام بر اساس دستورالعملی که از قبل دیکته شده، نغمه نیابت توأم با «مظهریت»، «ظلیت» و «بابیت» را ساز کرده، در حالی که ظاهراً هم‌آواز و هم‌ساز نبودند؛ ولی باطناً از یک مرام برای یک ارباب دم می‌زدند. فریب‌خوردگانی را در اختیار گرفته، به وسیله‌ی آنها تأمین منظور استعمار را می‌نمودند. به این معنا، در حالی که جامعه اسلامی - شیعی گوش به فرمان مرجعیت شیعه بودند، گروه‌های به وجود آمده ساز دیگری را که مقابله با نیابت نواب عامه بود کوک می‌کردند و با اختلاف افکنی بین طبقات مختلف جامعه، راه سلطه‌گری را برای روس و انگلیس، فرانسه و آلمان باز می‌کردند، و به آمریکای نوپا چراغ دعوت به همکاری می‌زدند.

شیخیان در کنار طرح قطبیت به عنوان نیابت خاصه صوفیان، موضوع «شیعه کامل» را که مقام مخصوص «نوکر مقرب» می‌دانستند مطرح کرده، همان‌طور که اشاره شد و در صفحات بعد نیز اشاره می‌شود، «رکن رابع» در حقیقت «سرکار آقا»های رئیس، شاخه‌ای از شیخیه را به میدان تضعیف نیابت نواب عام دوران غیبت فرستادند. در همین ایام «شیخیه» را به شاخه‌های «همدانیه» و «احقاقیه» تقسیم کرده، هر کدام را با دستورالعملی به تضعیف نهاد مرجعیت وادار کردند. مثلاً «شیخیه» شاخه احقاقیه که با اصل «رکن رابع» به لحاظ تعریف و برداشت «شیخیه» شاخه کرمان مخالف هستند، لکن تفکر و توضیح این که «روایت احادیث» مجتهد «رکن رابع» می‌باشند، تاکنون با رساله عملیه آن هم به نام «احکام شیعیان» که مدعی‌اند اثبات تشیع آنان را می‌کند، به ظاهر در

کنار نهاد مرجعیت، ولی در حقیقت مقابل آن قرار دارند.

در بایبان که مأموریت علی محمد شیرازی با ادعای «باب» امام بودن آغاز شد، به لحاظ عدول از «بابیت» به «امامت» و «الوهیت» مسأله نیابت و باب امام بودن مستفی شد. و برای تبار بدبخت بهائیت با طی مراتب بهاء‌الله از نیابت یحیی صبح ازل تا ادعای بی‌معنای خدائی نمودن هر چه وجود داشته آمده است. امروز به‌بندگی و بردگی اربابان، ارباب‌های بهائی خود که گاهی به‌سوی کاخ الیزابت، و زمانی کرملین، و دیگر روز کاخ سفید، در حال کرنش هستند مشغول می‌باشند. و هر روز به‌افتخاری سرافرازند. یک روز دولت روس بهائیان را به رسمیت می‌شناسند و قمراف (= کاماروف) حاکم ترکستان، به معاونت و مساعدت آنها می‌پردازد^۱، امروز هم «اولمرت» نخست وزیر اسرائیل می‌گوید، به خاطر بهائیان به ایران حمله نمی‌کنم. البته به گفته جناب دکتر ولایتی «این حرف را آدمی می‌زند که هم نزد مسلمانان منفور است، و هم صهیونیست‌ها به علت شکست فضاحت بارش از حزب‌الله لبنان او را بی‌عرضه می‌دانند»^۲.

به هر روی چون اقطاب صوفیه مدعی نیابت امام زمان - ارواحنا فداه - شده، خود را مظهر کلیه اسماء و صفات الهی می‌دانند. بنابر همین موقعیت رواج می‌دهند که اقطاب «اسم اعظم بلکه خود اسم اعظم»^۳ می‌باشند. این ادعای صوفیانه را در کنار کلام بهاء‌الله نهاده، هماهنگی مسلک‌سازان با فرقه‌داران را در راستای یک خواست استعماری فهم کنید. رئیس بهائیان می‌گوید: «مرشد ولی از جانب خدا، عالم به علم لدنی است و متصف به صفات الله است و صاحب وحی و الهام می‌باشد»^۴.

یا صفی علیشاه همانند رقبای گنابادی و کوثریه و روساء ذهبیه اغتشاشیه در تعریف قطب می‌نویسد: «به حقیقت غائب» اند. یعنی حقیقت قطب صوفی، امام غایب است. و «به ولایت نایب» می‌باشد، به خصوصیت امام قائم غایب موجود موعود - ارواحنا فداه - تعریفش کرده، گفته‌اند: این قطب - بی‌سر و پا - مانند امام زمان - روحی فداه - «ذاتش قائم

۱. فصلنامه مطالعات تاریخی، ویژه‌نامه بهائیت: ۱۰۲.

۲. ایام ۲۹ مربوط به روزنامه جام‌جم، ۶ / شهریور / ۱۳۸۶ صفحه ۳۳.

۳. گفته مرتضی سرافراز درباره محمد عنقادر (عنقای قاف غنا: ۹۶).

۴. فاضلیه: ۲۲۵/۱ به نقل از تنبیه مهدویت: ۷۰۸.

است و لطفش دائم به عنایت هادی است و به هدایت مهدی، به ظاهر خلق و به باطن حق، به جمال رهبر است و به جلال قلندر، و قلندری اشاره به جمع ولایت است.^۱ یعنی این صوفی رئیس صوفیان، همان امام قائم است که در مقام نایب بودن دیده می‌شود. و شاید منظور از جمع ولایت، ولایت نبوی و ائمه طاهرین باشد. دقت در مطلب پرده از روی ادعای امام زمانی اقطاب برداشته می‌شود.

به همین خیالبافی‌های بی‌پایه و اساس که کفرآور است، بیعت با خود را از اهم فرائض، و الزام لوازم اسلام و ایمان می‌دانند.^۲ که معتقدند عمل بدون اتصال به آن‌ها هدر است.^۳ بلکه می‌گویند مقصود از نماز همین بیعت است.^۴ به همین لحاظ انسان خسران‌زده مورد نظر قرآن را^۵ با «همه زیانکارند مگر آن‌ها که دست به دست امام یا شیخ مجاز [= اقطاب صوفیه] داده‌اند^۶، تفسیر می‌کنند. در معنا عقیده دارند که «خلیفه حق به دور عالم» اند.^۷ که نه فقط باید «دستورهایش بدون چون و چرا اجرا شود»، بلکه «در هیچ امری براو اعتراض نکنند»^۸ حتی اضافه کرده‌اند: «هر کسی از ولی [قطب] وقت سرپیچیده، اگر هفتاد سال عبادت کند نفع نبخشد و به جانی نرسد»^۹ و چون معتقدند بیعت به واسطه افراد شجره فرقه بیعت با امام زمان است^{۱۰} چرائی حرام بودن تبعیت از خود را بیان کرده‌اند.

این ادعاهای خیالی واهی صوفیه را با آنچه حاج محمدکریم خان رئیس شیخیه شاخه کرمان می‌گوید تطبیق کنید؛ او می‌نویسد: «پس معرفت خدا و پیغمبر و ائمه از این راه [معرفت به رکن رابع] درست است لاغیر، و معرفت واقعی همین است»^{۱۱} صوفیه بیعت با قطب خود را واجب می‌دانند که اگر کسی با او بیعت نکند، اعمال هفتاد ساله‌اش هدر است. حاج محمدکریم خان کرمانی شیخی دوستداری «رکن رابع» را واجب دانسته

۱. عرفان الحق چاپ اول: ۱۳.

۲. ملاعلی گنابادی، در صالحیه چاپ دوم ۳۱۲ حقیقت ۵۳۵.

۳. در همان مأخذ: ۳۳۴ حقیقت ۵۹۹.

۴. ملاسلطان گنابادی، در ولایت نامه: ۱۷۳.

۵. سوره والعصر.

۶. ملاسلطان گنابادی، در بشارة المؤمنین: ۲۲ مقدمه.

۷. جواد نوربخش، در تفسیر منظوم سوره حجرات: ۷۸.

۸. از همو در خرابات: ۸۱.

۹. ملاعلی گنابادی، در صالحیه، ۲۱۹ حقیقت ۲۷۳.

۱۰. در کوی صوفیان: ۲۳۰.

۱۱. مجمع الرسائل فارسی: ۸۶.

و معتقد است او «حامل علم الهی» است. پس باب این علم اوست. و خداوند چنین مقدر فرموده است که هر چیز را از بابش بگیرند و اگر از غیر باب او بگیرند به‌مطلب نمی‌رسند.^۱ صوفیه ذهبیه معتقدند امام که حجة‌الله است «به‌امرالله تعالی در حجاب بشریت و غیب است، لهذا شخص ولی جز [قطب] که مرآت شمس وجه مبارک او [می‌باشد] همیشه در بین مخلوق است، مربی قمر است و کسب نور از شمس دارد.»^۲ پس «امام حی ظاهر» است.^۳ به‌تعبیر ابوالقاسم‌خان کرمانی شیخی چنین فردی که در صوفیه «قطب» و در شیخیه «نوکر مقرب» و در اهل حق شاخه الهی «مظهر» تعریف شده است «حاکم و رئیس و فرمانفرمای برجمیع است، او کسی که در میانه رعیت فرمان امام به‌او می‌رسد»^۴.

صوفیه معتقدند نماز و روزه و حج و... بدون بیعت با قطب تصوف، فایده‌ای ندارد.^۵ حتی در ارتباط تصوف و نقش ارشادی مرشد در سیر و سلوک نیز معتقدند «اگر دست پیر برسر نباشد و به‌خودسری ریاضت کشد، اگر صفایی دست دهد و نمایشی به‌هم رساند، به‌اتصال به‌ملکوت سفلی و القاء شیطان است... در راه نیز اگر در زیر بال تربیت شیخ نباشد، خطر دارد که غولان رایزنی کنند.»^۶

حاج محمدکریم‌خان شیخی هم می‌گوید، کسی که به «رکن ایمان» نرسیده باشد، وقتی در قبر گذاشته شود متوجه خواهد شد: «نماز نخوانده، روزه نگرفته، زکات نداده، خمس نداده، مکه نرفته، در هیچ عملی نکوشیده، همه اعمالش گرد و غبارهای پراکنده‌ای خواهد شد»^۷.

صوفیه با این‌که موقعیت خود را در طول شجره طیبه قدسیه امامت اهل عصمت - علیهم‌السلام - می‌دانند، تمام آنچه را در نپذیرفتن ولایت با امامت نصیب منکر معصوم می‌شود به‌انکار کننده خود نیز ربط می‌دهند. در معنا منکر خویش را همانند منکر امامت می‌دانند. ولی آن‌جا که با تعجب سئوال کننده‌ای مورد پرسش قرار می‌گیرند که آیا مدعی

۱. همان مأخذ: ۲۳۴.

۲. قوائم‌الانوار: ۳۹.

۳. ملاعلی گنابادی، صالحیه: ۳۴۸.

۴. فهرست ابوالقاسم کرمانی: ۱۲۷.

۵. صالحیه: ۲۱۹.

۶. صالحیه: ۱۸۰.

۷. ترجمه احقاق‌الحق، میرزا موسی حایری: ۲۸۴.

ولایت مخصوص ائمه دین می‌باشید؟! آن همه ادعاهای کفرآور را کنار گذاشته، برخلاف عقیده‌ای که به فریب خوردگان القاء کرده، گفته‌اند: «اساس تصوف، فقط همان مسأله وصایت و ولایت است، نه سایر مطالب زائد»^۱ جواب می‌دهند: «چنین ادعائی نداریم؛ بلکه این انتساب تربیتی است، نه خلافت و وصایت»^۲.

حاج محمدکریم خان کرمانی رئیس شیخیه شاخه کرمان - در مقابل اعتراضات کوبنده می‌گوید: «هیچ وقت مشایخ ما نفرموده‌اند که [باب اعظم و نایب خاص امام هستند] فقط وجود چنین شخصی را در هر زمان با ادله‌ی زیادی که دارند اثبات می‌کنند، نه معرفت شخص او را، زیرا مکلف به معرفت چنین شخصی به‌طور تعیین در زمان غیبت نیستیم»^۳ در صورتی که طرح مسأله «باب اعظم» یا «نایب خاص» آن هم در عصر و زمانی که با این مقامات مربوط به امام دوازدهم توسط آن حضرت مسدود گردیده، دلیل بر ادعای افرادی است که مطرح کرده‌اند.

به هر روی همان طور که اهل فن می‌دانند نظائر این وجه اشتراک‌های زیاد که نقل آن رساله‌ای جداگانه خواهد شد، بهترین دلیل است که هر نوع تبعیت از افرادی به‌عنوان نیابت، مظهریت، قطبیت، ظلیت، باییت و رکنیت، مشروع و جایز نیست.

۱. از نورعلی تابنده در «آشنایی با عرفان و تصوف: ۱۰».

۲. رساله خاطرات سفر حج، از سلطان حسین تابنده: ۸.

۳. رساله سی فصل: ۱۳۰.

بخش ششم

شیخیه طرح توطئه‌ای که
به بابیت و بهائیت ختم شد

اشاره به این که «شیخیه» مقدمه چه حوادث ضد «اسلام اهل بیت» بوده است، می تواند تاریخ مسلک آوری در تشیع دوره قاجاریه را مشخص نموده، و این را ثابت کند، قدمت مسلک هائی که از قرن یازدهم به بعد با ادعای پشتوانه دینی به فعالیت گمراه کننده مشغولند، مانند «وهابیت» که در همین دوره توسط انگلیس به اسلام آورده شده تا در جامعه اسلامی سنی نشین همان کار را بکند که بهائیت در تشیع کرد. و فرقه هائی نظیر زیدیه، اسماعیلیه، مذاهب چهارگانه اسلامی، و صوفیه، که به عصر نبوی نرسیده، و به همین نقص بزرگ دارای اعتبار اسلامی نیستند؛ بلکه نتیجه جدائی عده ای مسلمان بعد از رحلت پیامبر اکرم از مسلمانی اسلام ناب محمدی است که اسلام را با پسوندهای غیر اسلامی تعریف می کند. مثلاً اسلام تاریخ - که به وجود آورنده مذاهب چهارگانه اسلامی است - اسلام زیدی، اسلام اموی، اسلام عباسی، اسلام اسماعیلی، اسلام انگلیسی (وهابیت)، اسلام عثمانی (شیخیه). و چون اسلام های تاریخ معاصر در خدمت آمریکا در آمده اند، «اسلام آمریکائی» خوانده شده و هر کدام در به انحراف کشاندن اسلام ناب محمدی نقش به سزایی داشته اند.

تحقیق و پژوهش، نشان دهنده این واقعیت غیر قابل انکار است که مؤسسان اسلام های بدلی در کنار «اسلام اهل بیت» که با اصل امامت، روح «اسلام ناب محمدی» مخالف می باشند، هر کدام در زمانی به تحریکات زر و زور قدرت طلبان مسلمان نما که زمانی در رأس جهان اسلام قرار داشته فرقه سازی و مسلک آوری کرده اند...

... و شیخ احمد احسانی با عقائد آمیخته درهم و برهمی از تعالیم صوفیان و باطنیان، غلات شیعه مبتنی بر تأویل نادرست آیات و احکام، تغییر و تبدیل قوانین و سنن اسلام،

نخستین کسی بود که در عصر خودش تحت پوشش شیعه‌ای فانی در محبت اهل بیت -
علیهم‌السلام - نخست گفت: «ظهور حقیقت و روح امام زمان در قالب شخص دیگری
ظاهر!!! می‌شود»^۱.

چنین عقیده‌ای بدون پشتوانه اعتقادی اسلامی مدت‌ها شاگردان و اطرافیان او را
به‌خود مشغول کرد. و شاید رد و قبول‌ها موجب شده بود، جویا شوند، چه جسمی آن
شرافت و قداست را دارد که روح حضرت امام زمان - ارواحنا فداه - در آن حلول کند؟! و
اصولاً آیا چنین اندیشه‌ای خطرناک با مبنای تشیع سازش دارد؟! آیا در گذشته دور یا
نزدیک، نظیر این اندیشه در تشیع دیده شده است؟؟ و... از این قبیل سئوال‌هایی که
به‌طور صریح و آشکار در بین مردم مطرح بود.

گویا طراح چنین توطئه‌ای، به‌این توجه داشته که پس از پخش نظریه مردود و
مطروودش، سئوالاتی مطرح خواهد شد، که گفته است: «هرکس به‌مقام شیعه کامل رسد،
می‌تواند محل حلول حقیقت و روح امام غایب باشد»^۲.

شیخ احمد احسانی طراح چنین توطئه‌ای بسیار خطرناک، توانست بعد از نظریه
«ظهور حقیقت و روح امام غائب در قالب شخص دیگری ظاهر می‌شود»، مرحله دوم
اندیشه الحادی خویش را به‌اجرا درآورد و خود را به‌مقصد نزدیک‌تر سازد. در این
جایگاه آن عده از شنوندگان نظر اول که جذب طرح توطئه او شده بودند، در پس «شیعه
کامل» به‌هر دری می‌زدند، واله و شیدای درک حضور انسانی لایق و شایسته، در
حقیقت، دیدار جسم و قالبی بودند که «امام غایب» در آن حلول کرده است. هرچند
نظریه تازه شیخ احسانی که گوهر وجود امام غایب در کالبدی دیگر پیدا می‌شود، راه را
برای همه مدعیان مهدویت^۳ باز کرد، چنان‌که دیدیم علی‌محمد شیرازی از دیگر
شاگردان کاظم رشتی جانشین احسانی طراح توطئه سبقت گرفت و مدعی شد، ولی باید
بدانیم آن روزها حتی علی‌محمد باب اگر تحریکات کینیاز دالگورکی به‌او قوت دل
نمی‌بخشید - جرأت چنین گناهی نابخشودنی را نداشت، لذا بدون این‌که کسی جرأت

۱. صوفی‌گری، شیخی‌گری، بابی‌گری و بهائی‌گری، دکتر محمدجواد آل‌یوسف: ۱۸۶.

۲. بابی‌گری، بهائی‌گری و کسروی‌گرایی، دکتر فضائی چاپ اول: ۶۰-۶۱.

۳. جادوگران مسلمان / سیدرضی باقری: ۱۲۱ به‌نقل از دائرةالمعارف اسلام.

ادعا داشته باشد، مشتاقانه مسائلی که زمینه شناخت «شیعه کامل» را فراهم می‌آورد دنبال می‌کردند، شاید بیابند و بشناسند، که احسانی طراح چنین توطئه خطرناک، مدعی شد «شیعه خالص منم و دیگران گمراهند»^۱

کار پی‌گیری ریشه‌یابی انگیزه‌ها - که به ادعای علی محمد باب انجامید - به این مقطع از تدوین رساله حاضر که رسید، توجه به موضوعی مطلب را گویاتر و حقیقت را روشن‌تر می‌نماید، اگر در متن آنچه نقل کردیم دقت نموده باشید متوجه این مهم می‌شوید که شیخ احسانی به هنگام بُردن نام حضرت حجة بن الحسن العسکری - ارواحنا فداه - عنوان «امام غایب» را به کار گرفته است، در حالی که مردمان بیشتر با لقب مبارک «امام زمان» آشنایی دارند.

این انتخاب، بسیار به جا و حساب شده بوده است؛ زیرا «امام غایب» همان شخص می‌شود که در دسترس نیست. یعنی از نظرها پنهان می‌باشد. و می‌توان برایش مصداق خارجی پیدا کرد و او را «امام زمان» خواند. و با تعبیری که در تعریف واژه «امام زمان» می‌توان داشت، هم مخصوص حجت معصوم از آل محمد - علیهم السلام - است و هم حجتی است که به طور مطلق امام است؛ یعنی پیشوا می‌باشد. گاهی امام را بر پیش‌نماز اطلاق می‌کنند که او نیز در همان زمان اقامه جماعت بر اطاعت کنندگان امامت می‌نماید. به هر روی، لفظ «امام زمان» عنوانی از مقوله‌ی «اشتراک لفظی» است که معانی مختلفی را شامل می‌شود، امامتی که با غایب بودن امام توأم است. صاحب این امامت که دارای ولایت مطلقه الهیه می‌باشد در زمان غیبت غایب است و آشکار شدن او با غیبت مقدر منافات دارد.

طرح «شیعه کامل» که فتنه «رکن رابع» را با نام «نوکر مقرب» و خصوصیت «ناطق واحد» ریخته است، به همین منظور بوده که مدعی شوند «رکن چهارم» «شیعه کامل» به معنای مقتدا و پیشوا - امام زمان - اطلاق می‌شود. در این صورت شیخ احمد احسانی با طرح «امام غایب» موضوع «امام زمان» ظاهر را در کنار عقیده ایمانی «امام زمان» غائب به اثبات رسانیده، و چون مبنای «زمین هیچ‌گاه از حجت خالی نمی‌ماند» از مسلمات

۱. شیخ احمد احسانی: ۱۹.

اعتقادات شیعه است، پس «امام زمان غایب» باید رابطی بین خود و امت داشته باشد که او «امام زمان ظاهر» است.

در پی فرار شیخ احمد احسائی از میان معرکه وحشتناک هجوم بی‌رحمانه پاشای بغداد و به‌توپ بستن حرمین شریفین کربلا که خود عامل آن بود، کاظم رشتی با مهارتی خاص که مخصوص به این نوع افراد است، مطلب استادش احسائی را روشن‌تر به‌زبان آورد و آتش ایمان‌سوزی را که احسائی برافروخته بود با «ظهور امام غایب خیلی نزدیک است» شعله‌ور کرد. در حقیقت ارواح خبیث را که در صدد بدعت‌آوری بودند متوجه چنین موضوعی حساس نمود؛ و باید قبول کرد «عقاید و افکاری که مخصوص به شیخ احمد بود توانست سرمایه دین‌سازان پس از او باشد و به‌نام او مسلک شیخیه را ابداع کنند.»^۱ چنان‌که ادعای علی‌محمد باب از نتایج عقیده احسائی پیرامون «امام غایب» است که خود را همان واسطه امام غایب و امت دانسته و به‌استناد «هرکس به‌مقام شیعه کامل رسد می‌تواند محل حلول حقیقت و روح امام غایب باشد» مدعی شد «من همان غایب» هستم.

در کنار چنین بلوائی که علی‌محمد باب به‌راه انداخت، تربیت شدگان دیگر احمد احسائی و جانشین او کاظم رشتی حرکت خزنده مرموزانه ماهرانه‌ای را آغاز کردند و تحت عنوان «رکن رابع» که همانند عقیده ملحدانه «مظهریت»، «باییت» و «نیابت» واسطه‌ای مرسوم در صوفیه، خویش را واسطه بین امت و امام معرفی کردند. در صورتی که اگر اینان شیعه واقعی بودند چنین ادعائی را که در تشیع جایگاهی ندارد به‌زبان نمی‌آوردند. چه رسد با بی‌پروایی مدعی چنین مرتبه‌ای شده، مقدمه فساد اعتقادی در جامعه اسلامی شوند. ضلالت را رواج داده، راهی برای اعمال غرض استعمار - که غارت و چپاول ذخائر ملت‌های مسلمان است - به‌حساب آیند.

توجیه شیخیان

از شیعه بودن به شیخی خوانده شدن

همان اوقات که میان اصولی‌ها و اخباری‌ها سخت اختلاف افتاده بود، اخباریان گروهی از فقهای محتاط و متعصب بودند که در امر فقه، زمان و مکان و مقتضیات را در نظر نمی‌گرفتند و به هیچ وجه حاضر نبودند، در جایی که حدیث و اخبار وجود دارد به اصول عملیه و قواعد عقلیه متوسل شوند. شیخ احمد احسانی مذاق و روش اخباریان را پذیرفته، با ذوق بسیار ضعیف فلسفی که داشت متن اخبار را تفسیر کرده، با آموخته‌هایی از صوفیان، غالیان و باطینان عقائد و نظریات تازه‌ای را از این ائتلاف و تأویل به وجود آورد. برای نمونه عقیده‌ای را که در تعریف «امام غایب» دارد از عقائد سید محمد مشعشع خوزستانی گرفته است، زیرا نامبرده عقیده داشته هر چیز دارای دو جنبه می‌باشد، یکی جنبه‌ی حقیقی و دیگری جنبه‌ی حجاب. به سخن دیگر هر چیز یک ماهیتی دارد و وجودی، جنبه‌ی حقیقی یا ماهیت هر چیز، همیشه ثابت و لایتغیر است.^۱ احسانی این‌گونه مطالب متروک دور انداخته از جامعه اعتقادی را کم‌کم جمع‌آوری کرده، به آن رسمیت داده، جزو مذهب شیعه نموده، مسلک شیخیه را به وجود آورد. و او را که به حلقه‌ی این نوع اعتقادات درآمد «شیخی» لقب دادند. در معنا نامی را که به لحاظ اطلاق «شیخ» به احمد احسانی مجهول‌الحال فراهم آورده بودند به «شیعه» که رسول خدا پیروان اسلام ناب محمدی را به آن خطاب کرده‌اند ترجیح دادند.

ولی باز خویش را مسلمانی مطیع و منقاد ختمی مرتبت دانسته، همان‌طور که «اسلام شیخی» را به وجود آوردند، نام «مسلمان شیخی» را برای فریب خوردگان معرکه گردانان دست پرورده‌های احسانی و رشتی جایز دانسته، حتی توضیح دادند: «این اسمی است که به طور فطری ما را به این اسم می‌خوانند. و اسم بدی هم نیست، و ما خوشوقتیم که ما را نسبت به یکی از دوستان مخلص محمد و آل محمد - علیهم‌السلام - نسبت می‌دهند [!!!] و چرا خوشوقت نباشیم که چنین اسمی به ما داده‌اند، که معنی آن متابعت از کسی است که در جزئی و کلی تابع محمد و آل محمد بوده و نشر فضائل و علوم آن بزرگواران

۱. جادوگران مسلمان: ۱۰۱ و صوفی‌گری، شیخی‌گری، بابی‌گری، بهائی‌گری: ۸۹.

را بیش از دیگران نموده است.^۱ در حالی که احسانی اگر تابع آل‌محمد بود، فرمان امام زمان - ارواحنا فداه - را درباره نواب عامه - روات فقیه - دوران غیبت می‌پذیرفت. و در مقابل ایشان که حضرتشان فرموده‌اند: «فانهم حجتی علیکم» آنان حجت من بر شما هستند «و انا حجة الله علیهم» و من نیز حجت خدا بر آنان هستم^۲، «رکن رابع» آن هم با عنوان ساختگی «ناطق واحد» قرار نمی‌داد.

عبدالرضا ابراهیمی که از جمله روساء شیخی شاخه کرمان است در ادامه گفته بالا برای این که ثابت کرده باشد ما اسم «شیخی» را برنام «شیعه» ترجیح نداده‌ایم، می‌نویسد: «آیا اگر کسی اهل ایران و مقیم و متولد در کرمان باشد، از او بپرسند اهل کجا هستی، بگوید کرمان، این افکار ایرانی بودن او است یا موهم غیرایرانی بودن او است، ابداً چنین چیزی نیست، بلی هر وقت بخواهد بگوید اهل کدام مملکت است می‌گوید ایرانی هستم و هر وقت بگوید اهل کدام شهر از این مملکت است می‌گوید کرمانی، و با این جواب مزید معرفتی هم برای شنونده حاصل می‌شود...» تا این که ادامه می‌دهد «آیا اگر کسی از شما بپرسد چه دینی دارید، بفرمائید شیعه هستم، این موهم این است که شما مسلمان نیستید و کلمه شیعه را به جای مسلمان برای خود اختیار کرده‌اید! ابداً چنین چیزی نیست و معنی شیعه یعنی واقعاً مسلمان.»^۳

ما نخست پاسخی به این مغلطه‌کاری عوام‌پسندانه می‌دهیم و سپس به موضوعی اساسی و کلی اشاره می‌کنیم، اگر «اهل کرمان هستم» در جواب آن کس که می‌پرسد: «کجایی هستی؟» نفی ایران و ایرانی بودن نمی‌کند، بلکه خویش را از لحاظ خاک و نژاد جزئی از ایران معرفی می‌نماید، او نیز که می‌گوید: «شیعه هستم»، هم به‌اسمی که پیامبر اکرم برای تبار مسلمانان حقیقی، همان‌هایی که دچار فلج فکری نشده‌اند، اشاره می‌نماید و هم به‌پشتوانه شیعه که دو آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»^۴ و «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنْ

۱. علل اربعه و اصول دین: ۴۸.

۲. به‌تمام حدیث قبلاً اشاره شده است (بحار الانوار: ۳۹۳/۲).

۳. علل اربعه و اصول دین: ۴۸-۴۹.

۴. یعنی: «امروز دین را برایتان کامل نمودم و نعمت خود را به شما تمام کردم و اسلام را به‌عنوان دین شما

الخاسرین»^۱ است توجه می دهد.

که در وهله اول مستفیض می شویم با نصب علی بن ابیطالب - سلام الله علیهما - به خلافت اسلامی رهبری سیاسی و مرجعیت فقهی، دین بدون هیچ کمبود و کاستی که نقص آوری کند کامل گردیده است. یعنی اگر علی امیرالمؤمنین به این منصب منصوب نمی شد دین دارای کمبود و نقص کامل بود، و این که دین با چنین مشخصه نعمت خدا است، مهم تر که قابل توجه دقیق می باشد و باید همه و همه به آن معتقد بوده و چنین عقیده ای را دین خود قرار دهند، در این صورت دینی «اسلام» است که این مشخصه کامل کننده را داشته باشد. در آیه بعد، خدای علی اعلی ما را به موضوع مهم تری توجه می دهد، که این «اسلام» با چنین خصوصیتی دین مورد قبول است و لاغیر، حتی اگر در توحید موحدترین فرد بوده و به رسالت حضرت ختمی مرتبت مؤمن باشند، لکن چنین مشخصه ای را برای اسلام قائل نباشند، دارای دینی هستند که اسمش «اسلام» است، لکن خصوصیت اسلام را ندارد و به طور حتم مورد قبول حضرت حق تعالی نخواهد بود. پس اسلام دین آن هائی است که نه تنها اصل امامت را قبول داشته، بلکه اصول آن را دست کاری نکرده، اصالت الهی آن را خدشه دار ننموده، آن را با عنوان «اسلام ناب محمدی» حفظ کرده باشند. در حقیقت اسلام، دین کسانی است که غدیر یعنی توحید غدیر، نبوت غدیر، معاد غدیر، امامت غدیر و اصول اعتقادی غدیر را با حضور همیشگی امامی از امامان آل محمد - علیهم السلام - قبول کرده، مهم تر در غیاب ائمه طاهرین، روشی را کفایت کننده می داند که به تائید امام رسیده باشد. یعنی نسبت به دوران غیبت، یقین داشته باشد امام قائم غایب موجود موعود، در ایام عدم حضور عینی خود، به عالمان «اسلام اهل بیت» که روایت مجتهدانند ارجاع داده اند و اطاعت از ایشان را عیناً اطاعت از خود که امام دوران آخر زمان هستند می دانند. و برعکس تخلف از امرشان را نیز سرپیچی از حکم امام، و معصیت دانسته اند.

پس اگر گفتیم مسلمانیم، لکن به آنچه در تشیع اصل است اعتقادی نداشتیم، مانند آن

← راضی شدم» (مائده: ۳).

۱. یعنی: «و هر کس دینی غیر از اسلام انتخاب کند، هرگز از او قبول نخواهد شد. او در آخرت از زیانکاران خواهد بود.» (آل عمران: ۸۵).

«کرمانی» نیستیم که اگر بگویید «اهل کرمان می‌باشم» مثل این است که گفته باشد «ایرانی هستم». ولی در مورد این که اگر گفتم «شیخی» هستم یعنی شیعه‌ام، ثابت کننده‌ی این نیست، که آن چه «شیخیه» را تشکیل می‌دهد با تشیع مطابق باشد. به همین اعتبار اگر ظاهراً اصول عقاید شیخ احمد احسائی مؤسس فرقه شیخیه، مطابق عقاید شیعیان دوازده امامی باشد، در تطبیق با اصولی که در تشیع اصل است مغایرت دارد. زیرا اگر احسائی در کیفیت دو اصل نخست، یعنی توحید و نبوت تغییری نداده ولی اصل امامت را به سلیقه خود با بافته‌هایی تعریف کرده که کوچک‌ترین شباهتی با امامت اصل اصول اعتقادی شیعیان ندارد؛ علاوه نفی اصل عدالت هم نموده است. و به قول دکتر یوسف فضائی «اصول عقاید شیخیه، پیوستگی و نزدیکی به اصول عقاید صوفیه و اسماعیلیه دارد.»^۱ «کمتر به آن چه از اصول تشیع است شباهت دارد.»^۲ پس بنا بر استدلال عبدالرضا ابراهیمی رئیس شیخیه شاخه کرمان، شما از جمله ساکنان کرمان هستید که ایرانی نیستید، مسلمان شیخی هستید که اعتقادات شما مطابق شیعه نیست. و به لحاظ پنهان داری این مهم بوده است که خود را با عنوان «شیعه غالی» مطرح کرده‌اید؛ یا گونه‌ای اعتقادات خود را بیان نموده‌اید که از آن‌ها «شیعه غالی» بودن استنباط شود.

در صورتی که «غالیان» هر چند به امامان اهل بیت - علیهم‌السلام - اعتقاد دارند - هم‌چنان که مسیحیان به قمر بنی‌هاشم معتقدند - لکن چون مذهبشان در حالی که به تشیع شباهت دارد، ولی مطابق مذهب شیعه نیست، معتقدند: به همین دلیل غالیان، شیعه نمی‌باشند. بلکه «غالی» دوستدار آل محمدند. زیرا شیعه کسی است که اعتقادات او در اصول و فروع طابق النعل بالنعل مطابق تشیع باشد. چنان‌که زبیری در تألیف خود به این مهم اشاره دارد، او معتقد است: شیعیان غالی «گروه‌هایی اند که به ظاهر به اهل بیت پیامبر اظهار علاقه می‌کنند و به ناحق به شیعیان منسوبند. آنان در مورد امامان خود غلو کرده، ادعا می‌کردند که روح خدا در آنان حلول کرده است و باورهایشان متأثر از آئین حلولی و تناسخی پارسی و هندی بود.»^۳

۱. بابی‌گری، بهانی‌گری و کسروی‌گرایی / چاپ اول: ۵۱.

۲. صوفی‌گری، شیخی‌گری، بابی‌گری و بهانی‌گری: ۹۱.

۳. ترجمه دائرةالمعارف تاریخی رویدادهای تاریخ اسلام، دکتر عبدالسلام ترمائینی: ۵۴/۱ به نقل از نسبت

آری آنان که تضادهای اعتقادی شیخ احمد احسائی با تشیع را غیرقابل انکار دیده‌اند، خواسته‌اند با تزویری ماهرانه، فرقه «شیخیه» را شیعه معرفی کنند. به همین منظور خطر و خیانت تحریف و تصرف در اصول اعتقادی شیعه را که توسط احسائی صورت گرفته، با داغی بحث غلو در حق امامان - علیهم‌السلام - پنهان داشته، به مسلک ساختگی شیخیه که در خیلی موارد مغایر با اسلام است عنوان شیعه داده‌اند.

پس این‌که عبدالرضا ابراهیمی شیخی ادعا دارد اگر بگوئیم شیعه هستیم، نه تنها نفی اسلام و مسلمانی نکرده‌ایم، بل به اسلام اصیل همان تشیع که روح و اصل‌الاصل است اشاره نموده‌ایم، می‌گوئیم چنین نیست؛ شما با آن‌چه تحت مثال «کرمانی» بودن، یعنی «ایرانی» بودن است، می‌توانید عوام بی‌اطلاع و اشراف ناآگاه فراری از دینداری را قانع کنید. زیرا شیعه بودن شیخی یک ادعا بیش نیست، و اساساً اصول اعتقادی شیخی نفی اعتقادات شیعه را نموده، بافته‌های خیالی احسائی را جایگزین آن کرده است. این مهم را نمی‌توان با مثل «کرمانی» هستم، یعنی ایرانیم، در اذهان جا انداخت. همه می‌دانند کرمان از استان‌های پرآوازه و بنام ایران به‌شمار می‌رود، به همین لحاظ وقتی کسی می‌گوید کرمانی هستم، یعنی ایرانی می‌باشم؛ ولی در مورد «شیخیه» جز برای معدودی، خصوصاً از اهل کرمان، موضوع روشن نیست که شیخی کیست و شیخیه چیست؟! ولی اگر بگوئیم «شیعه» هستیم، فوراً اسلام و مسلمانی در شنونده تداعی می‌گردد.

لکن درباره «شیخی» این طور نیست، اگر کسی بگوید شیخی هستم، به شیعه بودن او ختم نمی‌گردد. زیرا شیخیه را نمی‌شناسد، ولی وقتی «شیخیه» را مورد تحقیق قرار داد، اصول اولیه این فرقه را با تشیع تطبیق کرد، می‌تواند شیخی را بشناسد و بداند با تشیع دو کس می‌باشند. زیرا «شیخیه» و «شیعه» با تمام ظاهرسازی‌های که جهت تشیع‌سازی برای «شیخیه» کرده‌اند، دو مقوله جدا از هم هستند. و اصولاً همان‌طور که یک بار دیگر هم در همین رساله اشاره کردیم، منظور از این‌که خود را «شیخی» می‌خوانید چیست؟ اگر واقعاً منظوری ندارید، چرا مانند همه شیعیان خود را با نام شیعه مطرح نمی‌کنید!؟

البته جواب واضح است، زیرا شیعه «رکن رابع» ندارد، و چون گرفتار فتنه «نوکر مقرب» نشده است، «سرکار آقا» هم نخواهد داشت. در حقیقت مزایای ریاستی که برای رؤسای شیخیه وجود دارد منتفی می‌شود. دکانی وجود نخواهد داشت که متاع آنرا انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها تدارک ببینند. و اگر مدعی شوند ما منظوری نداریم، می‌گوئیم پس چرا بین مسلمانان تفرقه می‌افکنید؟! برخلاف اراده پیامبر اکرم که معتقدان به امامت امامان را «شیعه» خوانده‌اند، گروهی به وجود آورده‌اید و ادعای تشیع دارید، ولی خود را «شیخی» می‌خوانید.

باید به این اشاره کرد اگر واقعاً «زیدیه» یا «اسماعیلیه»، «صوفیه» یا «شیخیه» با اسلام و مسلمانی مسأله ندارند، بهتر است به رهنمود فقیه آل محمد، آیت‌الله العظمی حضرت آقای خامنه‌ای - مدظله العالی - که در پاسخ عده‌ای نسبت به تصرف تذکر داده‌اند توجه نموده، خویش را از قید فرقه‌ای که شایسته مسلمانی نیست رهائی بخشند. و همان‌طور که فرموده‌اند: «چه بهتر است که اسم جداگانه‌ای را که لازم نیست، بلکه مضر است، کنار گذاشته، در جماعت عظیم ملت بزرگ و مسلمان باشند»^۱ در حقیقت تبعیت از «دین» و «مذهب» آسمانی نموده، گرویدن به «مسلک» و «فرقه» ساخته دست بشری را که گرفتار توطئه‌های سیاست‌بازان رسوا می‌باشد شایسته مقام انسانی نداند.^۲

۱. عرفان اسلامی و التقاطی / رضا مدنی: ۱۹۷ به نقل از جستاری در تصوف از آقای عبدالحسین خسرو پناه: ۱۷.

۲. کار به اینجا که رسید می‌طلبند فشرده‌ای را درباره ادیان و مذاهب به قید تحریر درآوریم تا فرق بین «دین» و «مذهب» آسمانی و «مسلک» یا «فرقه» ساخته دست بشر را بشناسیم:

باید بدانیم ادیان و مذاهبی را که در عالم وجود دارند می‌توان به دو دسته تقسیم نموده، مورد شناسایی قرار داد:

اول: ادیان و مذاهبی که دارای اصل صحیح و از جانب خداوند برای هدایت بشر به وسیله بعثت پیامبران نازل شده، هرچند بعد از مدتی به واسطه تکامل اوضاع بشر به وسیله پیامبری که حامل دین کامل تری می‌باشد منسوخ می‌شود؛ لکن نامش در زمره ادیان و مذاهب الهی باقی می‌ماند.

دوم: ادیانی که دو نقص بزرگ آن‌ها را از حیثیت و اصالت انداخته است:

الف: تحریف و تصرف در مبانی اولیه اصیل آن دین، مثلاً نگارش کتاب مذهبی آن به دست عالمان دینی‌اش، که مسلماً در چنین موقعیتی افکار شخصی نگارنده در کنار وحی الهی قرار می‌گیرد. و ملاحظه

گندم‌نمایان جو فروش

موضوع بسیار حساس و حائز اهمیتی که ضرورت دارد به آن پرداخته شود و بعضاً افکار عده‌ای را به خود مشغول نموده و هم خوراک تبلیغات طرفداران مسلک‌ها گردیده، که به آن، مذهبی بودن مسلک‌ها را ثابت کرده‌اند، وجود روحانی نمایان در فرقه‌ها، یا ملیس بودن روسای مسلک‌ها به لباس مقدس این طبقه عزیزالوجود و معظم و شریف است. تا علاوه بر این که وحدت دینی را دچار مشکلات زیاد کنند، مقامات روحانی وارسته را، با مزوران مزدور حيله‌گر، دین فروشان سوداگر، در یک سطح قرار دهند. که البته دیده‌ایم و دیده‌اید این گندم‌نمایان جو فروش، دزدان عقائد خلق هستند که از خوش بینی مردم نسبت به این طایفه محترم و معظم سوءاستفاده کرده‌اند.

به هر روی مطالعه پیرامون اوضاع و موقعیت اتباع فرقه‌های «شیخیه»، «بابیه»،

«می‌کنید چه خرافات زنده‌ای در تورات دیده می‌شود که ای کاش! خرافات بود، بل نسبت شراب‌خواری^۱ و زنا با محارم^۲ به پیامبران داده شده، و اگر مانند «اناجیل» اشخاص متعدد آن را تدوین کرده باشند با اختلاف بسیار زنده و فاحش برخورد می‌کنیم.

ب: مسأله انقراض زمان حاکمیت ادیان می‌باشد که از اهمیت خاص برخوردار است، زیرا درست مانند موادغذائی و داروهای شفابخش است که تاریخ مصرف آن سررسیده است، استفاده آن مسمومیت همراه خواهد داشت.

مسلک‌ها: در کنار این دسته‌بندی از ادیان و مذاهب به مسلک‌ها نیز برخورد می‌کنیم که دارای اصل صحیح آسمانی نبوده، مخلوق اوهام و ساخته سیاست‌های استعماری است. و یا از این گونه فرقه‌ها که دین و مذهب ابداعی و ساختگی و جعلی می‌باشد، مانند «شیخیه» در شیعه، و «وهابیت» در تسنن که پایه و اساس آسمانی ندارند؛ لکن جاعلان آن موضوعی از دینی آسمانی را بهانه قرار داده، مسلک ابداعی خود را فراهم آورده، خدمتی به استعمار نموده‌اند. حتی دیده می‌شود در حالی که بی‌شرمانه مدعی اسلامیت و تشیع هستند، می‌گویند: «علی به من فرمود دین تو ابداعی است، ولی نیک ابداعی است»^۳.

البته این مجعولات و بست و بندهای استعماری را نباید به نام دین و مذهب تعبیر نمود؛ زیرا کلمه دین و مذهب شامل قوانین و مقرراتی است که خداوند عالم تشریح فرموده باشد. بلکه باید آنچه را غالیان، صوفیان و باطنیان ساخته‌اند و شیخ احمد احسانی به نام «شیخیه» فراهم آورده، یا دیگرانی مانند بهرام الهی با دخل و تصرف در مطالب به نام دین ابداعی، به پدرش نورعلی^۴ نسبت داده.

۱- سفر پیدایش ۹ ص ۱۲ شماره ۲۰-۲۱ پیدایش ۱۹ شماره ۳۸-۳۰، خروج ۱۹ ش ۴۲، سفر اعداد ۱۵ ش ۵ تا ۷، سفر لاویان ۲۳ ش ۱۴-۱۳، کتاب دوم سمونیل ۱۶ ش ۲ و سمونیل ۱۱ ش ۱۳ و در لوقا از ۳۳ تا ۳۵ عیسی را شرابخوار معرفی می‌کند.

۲- ماجرای زنای حضرت لوط با دخترش در سفر پیدایش: ۱۹ شماره ۳۲ تا ۳۴.

۳- آثارالحق: ۱۲/۱ گفتار ۱۵ و ۶۴۴ گفتار ۱۹۴.

۴- کتاب «استاد نورعلی الهی در آثار الحق» نوشته علی اکبرخان زمانی» پرده از روی این راز برمی‌دارد.

«ازلیه»، «بهائیه» و «وهابیه» تفهیم می‌کند، بیشترین مبلغان، مروجان و مدافعان آن‌ها، از لباس اهل توحید استفاده کرده‌اند؛ تا وانمود کنند از حمایت روحانیت در حد عضویت فرقه برخوردار هستند. مانند میرزا ابوالفضل گلپایگانی که بهائیان او را «ابوالفضائل»!! لقب داده‌اند. و او با نوشتن کتاب «الفرائد» به دفاع از فرقه‌آورانمانند علی‌محمد مدعی «باییت» برخاسته است.

در چنین معرکه‌ای جهت شناسائی افرادِ به‌ظاهر روحانی که وابسته به فرقه‌های گمراه‌اند، باید با قانون تجزیه و تحلیل این معضل را حل کنیم، و این ساده‌ترین و سهل‌ترین راه است که روحانی‌نماهای فرقه‌آور را بدان می‌توان شناخت؛ به این طریق: عقاید و احکام مسلکی را که در رأس آن روحانی‌نمائی قرار دارد، دقیقاً بررسی کرده، ماهیت آنرا تشریح نموده، اگر دیدیم تار و پود عقاید فردِ به‌ظاهر روحانی از خیالات و اوهام و قوانین مبنی بر جهالت و سفاهت فرقه‌ای ساخته شده است، واضح خواهد بود روحانی خویش را در لباس مقدس روحانیت پنهان داشته در معنا روحانی‌نما است. از لباس روحانیون که بهترین وسیله جلب اعتماد است استفاده کرده، تا با زحمت کمتری به اغوای مردم بپردازند.

اول: بد نیست بدانیم چنین بلای فتنه‌انگیزی حتی به زمان امامت امامان - علیهم‌السلام - دیده می‌شود. و فهم می‌کنیم همه بنیانگذاران مسلک‌ها که اقدام به فرقه‌سازی کرده‌اند از اسلام هم سوءاستفاده نموده‌اند، برای مثال «واصل بن عطا»، «نافع بن ارزق»، «محمد بن کرام»، «ابراهیم بن یسارنظام» که فرقه‌آوران معتزله بودند. و «ابوالحسن اشعری» مؤسس اشاعره «محمد بن عبدالوهاب» فتنه‌آور وهابیه، و خلاصه «شیخ احمد احسانی» جاعل شیخیه، و «علی محمد شیرازی» دندان‌ضاللت و گمراهی، هر کدام از روز نوپائی اسلام تا عصر ما از عقائد و افکار و آرای بزرگان اسلامی بهره‌مند شده و متأسفانه به لباس آنان ملبس بودند.

و ما در تاریخ کلامی اسلام می‌بینیم که همیشه علماء و فقهای حقیقی با همین گندم نمایان جو فروش، در مبارزه بوده‌اند؛ ولی نتوانسته‌اند بر آن‌ها چیره شوند. و به‌طور حتم و یقین نخواهند شد. داستان معروف میرزای قمی با آن ملای ده چاپلق که خواست او را

از ده بیرون کند، عکس «مار» را کشید و میرزای قمی اسم «مار» را نوشت، روحانی حرفه‌ای و عوام فریب به‌مریدان خود گفت: «ببینید مار را کدام ما درست کشیده‌ایم...»
 دوّم: احیاناً استعمار که تنها مقابله‌کننده با خود را در مقامات عالیه روحانی می‌بیند، مصمم می‌شود همان‌طور که در مجامع بین‌الملل نماینده‌ای رسمی دارد، در مراکز علمی اسلامی خاصه تشیع، عوامل نفوذی داشته باشد که از دین و ایمان به‌خاطر پول و شهرت باکی نداشته باشد و بگذرد. و اگر چنین دین‌فروشی خائن را پیدا نمی‌کردند، از نژاد و اتباع حکومت خود، شخص زیرک و مرموزی را انتخاب نموده، آماده‌اش می‌کردند تا بتواند در یکی از حوزه‌های علمی اسلامی شیعی به‌کسب علوم اسلامی بپردازد. و خلاصه نماینده پنهانی آنان در جایگاهی باشد که مکرر در مکرر از آن‌جا سیلی خورده‌اند. از این روحانی نمای حرفه‌ای همان انتظار می‌رود که به‌لحاظش به‌استخدام درآمده است.

سوم: باید به‌این توجه داشت که به‌چه کسی می‌توان روحانی خطاب کرد و اصولاً چه شخصیتی روحانی به‌شمار می‌رود. آیا به‌صرف این‌که شخصی عبا و دستار و قبائی را مورد استفاده قرار داد، روحانی است؟!

در حالی که می‌دانیم تا عصر قاجاریه این نوع البسه از جمله لباس‌های رسمی ایرانیان بوده، و حتی امروزه در مرزهای ایران و پاکستان و افغانستان، خلاصه اطراف خراسان با چنین مظاهری مواجه هستیم. آیا اگر شکل لباس اینان مانند لباس علماء دین بود، که هنوز هم هست، راستی دارای چنان شخصیت و موقعیتی می‌باشند؟! نه چنین نیست، او که در شهر و ده و روستا در شکل و شمایل لباسی یک روحانی زندگی می‌کند، لباسش آن است، نه این‌که در زمره عالمان می‌باشد.

علاوه‌او که دانش مذهب را آموخته دارد و در خدمت اربابان زر و زور درآمده، با او که دانش دین را برای تعالی معنویت خود فرا گرفته، تا در انتهای فراگیری، در خدمت جامعه اسلامی باشد، مانند تلخ و شیرین فرق دارد.

حتی اگر چنین افرادی دانش دین را آموخته باشند، باید توجه داشت یک متخصص مذهبی بیش نیستند و نمی‌توانند در زمره پیشوایان روحانی آن دین باشند. چنان‌که در

طول تاریخ با چنین اشخاصی مواجه بوده و هستیم. داریم یهودیان کهنه‌کار اسلام‌شناسی، مانند «گلدیهر» که در مسائل جاری اسلامی نیز، نظر هم می‌دادند و حتی به نظریاتشان استناد هم می‌شود، ولی مسلمان نیست.

نتیجه می‌گیریم او که تخصص در معارف اسلامی دارد، و لباس اهل علم را هم پوشیده است، بنا نیست معنویت اسلام را نیز داشته باشد. جرثومه شیطانی مانند شیخ ابراهیم زنجانی یهودی‌زاده و نظیر افنان‌ها ملبس به لباس روحانیت که وقیحانه از علی محمد شیرزای حمایت کردند و..

مرحوم آية الله العظمی حاج سید ابراهیم میلانی - قدس سره - نقل می‌کردند آن دوره که برای تکمیل تحصیلات به عتبه بوسی ائمه عراق عرب رفته بودم مراجع عصر حضرت آیات عظام آقای حاج سید ابوالحسن اصفهانی و حاج آقا ضیاء عراقی و حاج شیخ محمد حسین کمپانی - قدس الله ارواحهم - مورد اعتراض قرار گرفته بودند که چرا فکری اساسی جهت این قبیل موضوعات نمی‌شود و اصولاً می‌باید اقدامی کارساز نمود. آنچه که مورد اتفاق آن نوادر روزگار بوده است و در پاسخ ایرادکنندگان می‌گفته‌اند، چند موضوع آن جلب توجه می‌کند: این‌که امروز وظیفه همین روش می‌باشد. دوم: خائن خود را می‌شناساند. سوم: خداوند حافظ دینش می‌باشد. و بعضاً ممکن است هر اقدامی موجب آشوبی شود که در چنین موقعیت حساسی منشاء مشکلات و درگیری‌های غیرقابل پیش‌بینی گردد. در معنا همانطور که مایع یا پودر سفید رنگی مورد استفاده قرار می‌گیرد، حقیقتش درک می‌شود، شور است یا شیرین.

هر روحانی نیز باگذشت اندک زمان، حقیقت خود را در معرض دید و استنباط قرار می‌دهد، سیه رو می‌شود هر که درش غش باشد، دیده‌اند و خوانده‌ایم روحانیانی که در حوزه درس شیخ احمد احسائی و کاظم رشتی تلمذ کرده بودند، عاقبت مروجان علی محمد شیرازی شدند.

بخش ہفتم

شکل گیری شیخیه بعد از مرگ

شیخ احمد احسائی

در کنار اندیشه امپریالیستی و سرمایه‌داری غرب برم‌محور ماتریالیستی و سوجدوئی، بل غارت ثروت^۱ و متولد شدن لیبرالیسم و سکولاریسم در کنار اندیشه صهیونیستی که از شاخه‌های نوسرمایه‌داری است، و حرکت الحادی کمونیستی^۲ که براساس مکتب فکری سوسیالیستی و مقابله با سرمایه‌داری و امپریالیسم آغاز شد، نتیجه آن برای مسلمانان توجه استعمارگران به نقش مخرب فرقه‌گرایی در میان مسلمانان آزاده سلحشور بود که خطرناک‌ترین نیروی ضد استعماری و شجاع‌ترین مقابله‌کننده ضد استکباری به‌شمار می‌رفتند. زیرا تربیت شدگان سیاست سیاه به‌این یقین رسیده بودند فرقه‌گری، عقاید مذهبی قشر ناآگاه جامعه اسلامی را متزلزل خواهد کرد. و تا حدود زیادی فرهنگ و برخی ارزش‌های اجتماعی جوامع اسلامی را به‌انحراف خواهد کشید. که گزارش تاریخ پیرامون نقش فرقه‌سازی در صدر اسلام تا دوران امامت امام قائم غایب موجود موعود - ارواح‌نفاذ - مؤید است. به‌این معنا که باید پذیرفت فرقه‌آوری و فرقه‌گرایی سبب نابسامانی اجتماعی و آشوب‌ها گردیده است.^۳ در حالی که کمونیست‌های مورد حمایت استبداد و استعمار، به تخریب دینداری و تضعیف دین مشغول بودند، صاحبان تشکیلات فرقه‌ای، با تظاهر به دینداری، همان نتیجه نامطلوب و خطر را اعمال داشتند.

اگر روس‌ها با القاء اندیشه الحادی کمونیستی، در فکر گسترش قلمرو خود در ایران

۱. استراتژی وحدت، سیداحمد موثقی: ۳۶۲/۲، ۳۶۴. البته قابل تذکر است بعضاً این تعریف سیاسی از ماتریالیستی را براساس لغوی آن که دنیاخواهی است می‌دانند. و معتقدند به لحاظ اندیشه سیاسی، امپریالیسم و سرمایه‌داری غرب و برم‌محور اندیشه اقتصادی و یا سیاسی ماتریالیسم نیست.

۲. همان مأخذ: ۳۶۴ و ۳۶۶. ۳. این است آیین ما. ۶۹-۵۳.

بودند، انگلیس‌ها نیز در مناطقی مسلک‌سازی می‌کردند. مهم‌تر در کشورهایی نظیر هندوستان، اهداف تجزیه خاک عثمانی و نفوذ در کشورهای اسلامی را دنبال می‌کردند. چنان‌که مسلک وحشی و خونخوار «وهابیت» را در مرکز جهان اسلام به‌وجود آوردند. لکن آنچه حائز اهمیت است و در بحث فرقه‌شناسی، مقدمه‌ای کارگشا می‌باشد، مقاومت و مبارزات علمای شیعه در تمامی جبهه‌هایی است که استعمار برای تسلط خود بر ایران شیعه به‌وجود آورده، به‌لغو برخی از امتیازات استعمار منجر شده بود. در معنا فرقه‌سازی به‌صورت وسیله‌ای برای مقابله با مرجعیت همیشه بیدار شیعه درآمده، با محیط استعمارزدهٔ دربار قاجار که به‌لحاظ وابستگی سیصدنفری شاهزادگان^۱ به اجنبی، هرج و مرج بود، جایگاهی مناسب برای تقویت روحانی نماهانی به‌شمار می‌رفت که استعمار برای مقابله با عالمان شیعی مورد استفاده قرار داده، آن‌ها را جهت رسیدن به اهدافشان یاری کرد.

در همین ایام که با بدعت در امور مذهبی، دین و فرهنگ دینی را وارونه می‌کردند، نقشه‌ی برخورد با متولیان دین را - که فقها و علمای شیعه هستند - دنبال می‌کردند. دولت عثمانی که مانند رقبای کهنه کار روس، انگلیس و فرانسه برای رسیدن به مطامع خود به ایران امیدوار بود، با مرگ شیخ احمد احسانی از نتیجه‌گیری، در حقیقت سودبری نقشهٔ استعماری به‌ظاهر مذهبی که به‌عهدهٔ او گذاشته بودند محروم شده، ترویج غالی‌گری را که بدترین ضربه را به فرهنگ غنی شیعه وارد ساخته و می‌سازد، در توان کاظم رشتی دانست؛ که به‌لحاظ وابستگی نزدیک به احسانی دارای بهترین موقعیت بود. خصوصاً این‌که فرزندان او هر کدام به‌نوعی با عثمانیان در ارتباط بودند.

دولت روس تزار که سلی‌های پی‌درپی غیرقابل جبرانی از قدرت و نفوذ همه‌جانبه مرجعیت در تهاجمات نظامی با ایران را مشاهده کرده، نقش حساس این نهاد را در برقراری انسجام و وحدت مردم تحت رهنمودهای عالمان دینی فهم کرده بود، به‌این مهم یقین داشت که مرجعیت در زنده نگاه داشتن عقیده مردم به‌امامت، خاصه وجود نازنین امام زمان - روحی‌فداه - و روحیه ضداستعماری در جامعه اسلامی، یک

۱. شیخی‌گری، بابی‌گری: ۲۰۹، ۲۱۰ دیده شود.

ایدئولوژی پایدار و بنیادین محسوب می‌شود. به همین جهت در کمین نقشه عثمانیان بود، همان‌طور که در زمان حیات احسان‌ی نقش او را در پیشبرد اهداف سیاسی دولت عثمانی دقیقاً دنبال می‌کرد، و به یقین رسیده بود، دعاوی و افکار احسان‌ی بهترین تهدید برای مرجعیت، و تضعیف مبانی اعتقادی تشیع در ارتباط با امامت و نیابت دوران غیبت کبری است، در پی مرگ احسان‌ی، علاوه بر این که مترصد بود ادامه دهنده نقشه طراحی شده عثمانی را شناسائی کند، و بداند با چه سلیقه و برنامه‌ای نقش احسان‌ی را دنبال می‌کند، در صدد برآمد آنچه را عثمانیان به ثمر رسانده‌اند به نفع سیاست تزار خاتمه دهد.

که با فرار احسان‌ی در قائله هجوم عثمانیان به کربلا، کاظم رشتی مجهول‌الهویه شاگرد مدرسه، رفیق گرمابه و گلستان احسان‌ی - هموکه در ارتباط با سفارت عثمانی، احسان‌ی را زیر نظر داشت^۱، نه «رشتی» بود و نه «سید»، بلکه از «فلادی فتک» [ولادی و ستکا] روسیه به عتبات عالیات اعزام شده بود، که البته دلایل و شواهد قابل اعتناء و توجهی هم ارائه داده شده است^۲ در آنچه شکی نیست او به لحاظ شباهت لهجه‌اش با شمال ایران خود را در حوزه کربلا و نجف، رشتی جا زده بود، هم از توبره روس می‌خورد و هم از آخور عثمانی^۳....

... با آن که شیخ ده‌ها بلکه صدها شاگرد فاضل و عالم داشت و علاوه بر آن پسر او شیخ علی‌نقی، فقیه به‌شمار می‌رفت، و یا فرزند بزرگش شیخ علی با حافظه‌ترین فضلا و علماء حضورش بود، با این که «نصی» دربارۀ جانشینی خود نسبت به کسی قلمی نکرده بود، نه تنها هیچ‌کس به آن اشاره نکرده، بلکه با تعجب متذکر شده‌اند «نمی‌دانیم چه رمز و سری در وجود سید کاظم رشتی وجود داشت که چون بعد از استاد خود برای عقاید و نظریات عرفانی وی قیام کرد، هیچ‌کس از حوزه شیخ و بستگان نزدیک با او معارضه نکردند، به این ترتیب جوانی کمتر از سی سال با وجود دویست یا سیصد نفر مجتهدین

۱. استفاده از اطلاعات شفاهی آیت‌الله العظمی حاج سیدابراهیم میلانی از آیت‌الله العظمی زنجانی در نجف اشرف.

۲. اعترافات، خرافات شیخیه و مزدوران استعمار ملاحظه شود.

۳. مزدوران استعمار در لباس مذهب: ۵۶.

شصت و هفتاد ساله به پیشوائی فرقه شیخیه منصوب گردید.^۱

تذکر آن‌چه که می‌تواند نقش کاظم رشتی را در پیشبرد اهداف تزار روس همه فهم سازد، عملکرد او فی مابین تصادم دو سیاست حاکم آن زمان نسبت به عراق است: اول: سیاست دولت عثمانی که خود را مالک و متصرف حقیقی عراق می‌دانست. دوم: سیاست خارجی ضد عثمانی که سعی داشت عراق را از پیکر امپراتوری عثمانی انتزاع نماید.

کاظم رشتی با سیاستی که تحت شعار و پوشش افکار و عقاید استادش شیخ احمد احسائی به کار می‌گرفت، توانست توطئه عثمانیان را که به‌امیدی توسط احسائی آغاز کرده بودند به نفع هموطنان روسی به سامان رساند.

به هر روی در زمان تصادم دو سیاست، کاظم رشتی به‌استناد کلماتی از احسائی، نظیر این‌که رشتی «یفهم و غیر ما یفهم»^۲ یا این‌که تا در مجلس درس حاضر نمی‌شد، احسائی درس نمی‌گفت^۳، موجب شد بعد از مرگ احسائی بدون هیچ زحمتی، نه تنها برکرسی درس او قرار گرفته، چون استادش به نشر معارفی به‌ظاهر اسلامی لکن ابداعی پردازد. بلکه به‌عنوان جانشینی او، توانست موضوع مهم شکل‌گیری «شیخیه» را به‌خود اختصاص دهد.

سیاست رشتی

در شکل دادن ادامه فعالیت شیخیه

هرچند کاظم رشتی در طول شانزده سالی که ریاست شیخیه را عهده‌دار بود^۴ اشارات کمی، آن هم ضد و نقیض نسبت به رهبری شیخیه بعد از خود داشت، اما هیچ‌کدام مشخص‌کننده سیاست خاص او نیست. بلکه می‌توان اشاره کرد پاسخ رشتی به‌سئوال‌های - از قبل طراحی شده - که به‌هنگام درس در جمع شاگردان داده است، روشن‌کننده این حقیقت غیرقابل انکار می‌باشد که رشتی مأموریت داشته «شیخیه» را از

۲. هدایة الطالبین: ۷۱.

۴. همان مأخذ ماقبل.

۱. شیخی‌گری، بابی‌گری: ۱۳۷.

۳. شیخی‌گری، بابی‌گری: ۲۹۴.

یک پارچگی در آورده، تا هرکدام از کسانی که می‌توانند با داعیه ریاست، نقشه‌ای را در پیشبرد اهداف استعمار ایفاء کنند بدون معارض انجام وظیفه نمایند. که چنین شد.

به‌همین لحاظ وقتی از او درباره‌ی جانشینی سؤال می‌شد، در جواب می‌گفت: موعود در میان شماست و شما او را نمی‌شناسید.^۱ یا به نقل از «القتیل بن الکر بلا» - که احتمالاً اسم مستعار است - کاظم رشتی کمی بیش از مرگ خود به او می‌گوید «تو خوشحال نیستی که من می‌میرم و با مرگ من نهضت امام تو آشکار خواهد شد» - و این که حاج محمدکریم خان کرمانی از جمله جانشینان رشتی اشاره دارد: هر که از او در خصوص جانشینی سؤال می‌کرد، می‌گفت: «خدا امری دارد که امر خود را بارور خواهد ساخت.»

با توجه به این سلیقه دیکته شده‌ی کسانی که رشتی را در اختیار داشتند و او موظف بود نقشه آن‌ها را مو به مو عملی کند، با این که افرادی نظیر میرزا محیط کرمانی، میرزا حسن گوهر، محمدکریم خان کرمانی، میرزا شفیع ثقة‌الاسلام، احمد، فرزند کاظم رشتی شایستگی ریاست فرقه را داشتند، فرد مشخصی تعیین نشده، و لذا بسیاری می‌گفتند اگر قرار بود کاظم رشتی کسی را جهت جانشینی بعد از خود اعلام کند، حتماً او را معرفی می‌کرد. در حالی که به شکل رمزگونه و در قالب تذکر و راهنمایی به شاگردان خود می‌گفت: به جستجوی جانشین بعدی پردازید.

حتی در جواب نامه امثال حاج محمدکریم خان کرمانی که با اظهار عقیده نسبت به شیعه خالص الولایه، جویای جانشین او می‌شود، پاسخی نمی‌دهد و به همان توصیه که «در تمام نقاط جهان پراکنده شوید و به جستجوی موعود پردازید» اکتفا می‌کند.

همین سلیقه‌ی القاء شده‌ی مرموزانه مزورانه، موجب شد با مرگ کاظم رشتی در سال ۱۲۵۹ دو گروه از شاگردان او در تجزیه فرقه «شیخیه» سهیم باشند. در حقیقت خواست روس تأمین شود. زیرا سیاست تزاری سرنوشت «شیخیه» را چنین مشخص کرده بود که مبدأ فرقه‌های انشعابی گوناگونی باشد تا به وسیله روسای شاخه‌های به وجود آمده، به نوعی با مهدویت و مرجعیت دوران غیبت به عنوان نیابت امام قائم غائب مقابله کنند.

گروه اول:

۱. نامه‌ای از سن پائولو: ۷۳ به نقل از نیل زرنندی: ۲۸.

میرزا شفیع ثقة‌الاسلام تبریزی بود که شاخه‌اش را «ثقه‌الاسلامیه» می‌شناسند. ملا محمد، حجة‌الاسلام مامقانی که از شاگردان ارشد شیخ احمد احسائی بود؛ شاخه او به «شیخیه حجة‌الاسلامی» معروف شد که در سال ۱۲۶۹ مُرد. آخوند ملا باقر اسکوئی که دار و دسته او به «احقاقیه» شهرت دارند که در سال ۱۳۰۱ مُرده است. حاج محمد کریم خان کرمانی که ریاست انشعاب شیخیه کرمان را به عهده داشت و در سال ۱۲۸۸ مُرد.

البته دو انشعاب «شیخیه» عمیدالاسلامی که با اختلاف مشرب از «شیخیه» تبریز جدا شدند، و «شیخیه» همدانیه که بعد از اعتراض حاج میرزا محمد باقر در چه‌بی، معروف به همدانی به ارثی شدن «رکن رابع»، از شاخه شیخیه کرمان به وجود آمد. سید احمد فرزند کاظم رشتی که در کربلا ادعای جانشینی پدر را کرد، در سال ۱۲۹۵، به دست عربی کشته شد.

گروه دوم:

در کنار آن‌هائی که به لحاظ سابقه بیشتر، به راز و رمز گفتارهای احسائی و رشتی آشنا تر بودند و می‌دانستند آنچه این استاد و شاگرد درباره ظهور امام غایب گفته‌اند داستانی بیش نیست که مقدمه فتنه‌ای دیگر خواهد بود، به همین اعتبار به گفته «زود است که پس از من امام غائب آشکار شود» یا «شاید امام غایب در میان شماها باشد» که کاظم رشتی مکرر به منظوری در درس عنوان کرده بود اعتنایی ننموده، در کنار آن‌هائی که عزم را برای یافتن موعود مورد نظر کاظم رشتی جزم کرده بودند، مدعی جانشینی او شدند. و هر کدام در گوشه‌ای بساط ریاست فرقه شیخیه را پهن کرده، به اغفال سست ایمانان پرداختند.

ملاحسین بشرویه، در گروه ملا علی بسطامی که دانش گسترده‌ای داشت، و در مسائل مربوط به شیخیه عمیقاً متبحر بود، هر کدام به تنهایی با گروهی از شاگردان رشتی به دنبال گمشده خود عازم کرمان می‌شوند. در مسیرشان از هر کجا آوازه‌ای شنیده بودند، توقفی می‌کردند، تا مبادا از کنار موعودی که بنابر گفته کاظم رشتی روح امام در او ظاهر شده است بی‌اعتنا بگذرند. تا این‌که در شیراز با علی محمد شیرازی روبرو

می‌شوند، در اولین ملاقاتشان علی محمد در خصوص سوره یوسف به بحث و تفسیر می‌پردازد^۱ و سپس ادعای خود را به عنوان «باب» اعلام می‌کند و مدعی می‌شود «هر که می‌خواهد امام غایب را ببیند باید از در «باب» وارد شود» و خود را همان «باب» معرفی کرده، مورد تأیید ملاحسین بشرویه قرار می‌گیرد.

ملاعلی بسطامی نیز بعد از ملاحسین بشرویه، با گروه خود وارد شیراز می‌شود، او نیز بابیت. علی محمد را تأیید می‌کند. ولی عجیب است، حتی معترضان به این تزویر، از کنار این مهم گذشته‌اند؛ چرا که ماجرای پنهانی بین ملاعلی بسطامی و ملاحسین بشرویه و علی محمد شیرازی وجود داشته که بین ادعای «باب» با مرتبه «انسانی» که روح امام غایب در قالب او ظاهر می‌شود تفاوت قائل نشده‌اند.

علاوه **ملاحسین بشرویه** از جمله کسانی است که می‌گوید: استادش کاظم رشتی می‌گفت: مهدی - ارواحناده - از نژاد پاک و از خاندان برجسته و از ذریه فاطمه است. به او دانش ذاتی موهبت شده است، از هر گونه دود پرهیز می‌کند. در صورتی که ضد این مشخصات در علی محمد شیرازی دیده می‌شد، باز او را به عنوان همان موعود که شاگردان رشتی برای یافتنش کشورهای آسیایی، آفریقائی و اروپا را زیر پا گذاشته بودند پذیرفته‌اند. به هر روی این چنین کاظم رشتی، خواست تزار روس را تأمین کرد، شاگردان خود را به بهانه جستجوی موعود به نقاط مختلف پراکنده کرد. حتی برخی از آنان مثل حسین بشرویه در خراسان حضور یافتند تا قسمتی از علایمی را که در روایات آمده محقق ساخته، در انجام این توطئه تا این حد پیش رفت که خود را سید معرفی کرد، تا با سید خراسانی که در اخبار و علائم ظهور آمده منطبق باشد.

درگیری جانشینان رشتی

توجه به انگیزه‌های درگیری بین روساء بدون «نص» جانشینی کاظم رشتی، تعیین کننده علت نزاعی است که نه فقط به پاره پاره شدن این فرقه‌ی بی‌اعتبار دینی ختم شده، بل به جنجال آن برای همیشه به عنوان بهترین دلیل بطلان «شیخیه» استناد کرده و

۱. این سوره بعدها به عنوان اولین سوره قیوم‌الاسماء لقب گرفت.

می‌کنند. توجهی نه حتی دقیق به آنچه بین روسای مدعی شیخیه رخ داده، علت نزاعی را که به طرد و قهر افراد وابسته به شاخه‌ای از انشعابات شیخیه خلاصه می‌شود به سه نوع، تقسیم‌بندی می‌کنند:

اول: افرادی که جهت منافع شخصی برگرفته از ریاست فرقه با رئیس، وقت به مخالفت پرداخته‌اند، مانند حاج میرزا باقر خندق‌آبادی که بعدها به «همدانی» شهرت یافت و «میرزا ابوتراب» که پس از ارثی شدن ریاست شاخه «رکنیه» مربوط به «شیخیه» به عنوان اعتراض به حضور و نمایندگی حاج محمدکریم‌خان کرمانی رئیس وقت را ترک کردند، انشعابات به وجود آوردند که تا عصر حاضر ادامه یافته است.

دوم: ظاهراً براساس اعتقادی دینی که در فرقه مراعات نشده، بل آنرا بدعتی در اسلام می‌دانستند، مانند علتی که اتباع انشعاب «عمید الاسلامی» آنرا بهانه قرار دادند از «شیخیه» شاخه تبریز جدا شده اعلام استقلال کردند. یا شیخیه شاخه «حجة الاسلامی» که به «احقاقیه» معروفند، مسأله «رکن رابع» را بهانه‌ی مخالفت با حاج محمد کریم‌خان کرمانی قرار داده، با نوشتن جزواتی او را مورد حملاتی قرار داده، با این‌که خود مستقلاً مدعی ریاست فرقه منحرف «شیخیه» شده‌اند، با چنین مخالفتی عوام فریبانه جهت فرقه‌ی مذموم خود مشروعیتی فرقه‌ای را فراهم آورده، بساط ریاستی را با این ادعا که «شیخیه» شعبه‌ای از شیعه است به راه انداختند.

ولی نباید فراموش شود که افراد فهیم جامعه فریب این تزویرهای بی‌آبرو شده را نمی‌خورند، زیرا چنین جنجالی بین شاخه‌های «شیخیه» مانند همان نزاعی است که به لحاظ ریاست میان یحیی نوری صبح ازل و حسینعلی نوری بهاء‌الله به وجود آمد، و الا اگر مخالفت روسای انشعابات شیخیه با یکدیگر به لحاظ بدعت‌گذاری در اسلام، یا انحراف از مبانی حقه تشیع بود، می‌بایست، کرکره دکان «شیخیه» را که در مقابل تشیع برای تضعیف مهدویت و نیابت دوران غیبت کبری باز کرده‌اند پائین می‌کشیدند و بدون این‌که «شیخی» فلان شاخه خوانده شوند، در خدمت شیعه بودند و به نام «شیعه» که رسول خدا جهت معتقدان به ولایت با امامت ائمه طاهرین - علیهم‌السلام - انتخاب کرده‌اند، افتخار نموده، زیر بار ننگ «صوفی» نعمة‌اللهی یا ذهبی و «شیخیه» احقاقی و

همدانی که همان سبک انحرافی «بابی»، «بهائی» و «غالی» یا «اهل حق» می‌باشد نمی‌رفتند. نه این‌که حاج محمدکریم‌خان کرمانی را به‌همان گناه که خود به‌نوع دیگر آن آلوده‌اند تخطئه کرده، با شاخه‌ای دیگر به‌فعالیت غیرمشروع خود ادامه دهد.

در حقیقت باید روسای فرقه «شیخیه» توجه داشته باشند، جرم حاج محمدکریم‌خان کرمانی به‌اعتبار اعتقادات و عقایدی می‌باشد، که از شیخ احمد احسانی و کاظم رشتی گرفته شده است. استاد و شاگردی که نه تنها اصول اعتقادی اسلامی را دستکاری کردند، بل خطرناک‌ترین بنای بی‌بنیادی را گذاشتند که در مقابل اصل «مهدویت» تا به‌امروز مورد استفاده استعمارگران قرار گرفته است؛ ضلالتی به‌نام «بابیه»، «ازلیه» و «بهائیه» که دامن انحراف آن حتی به‌درون ادیان غیراسلام هم کشیده شده است. زیرا طبق آنچه مراکز تحقیقاتی در اختیار گذاشته‌اند، «بهائی» یهودی، «بهائی» مسیحی، «بهائی» زرتشتی، حتی «بهائی» لائیک هم داریم.

به‌همین اعتبار ماجرای «بابیه» که «ازلیه» و «بهائیه» را در پی داشت، نتیجه ابداعات حاج محمدکریم‌خان کرمانی در شیعه نیست. بلکه طبق گواهی مستند تاریخ برخاسته از خیالبافی، بل کفریات اعتقادی احسانی و شاگرد مرموز و مزدور او کاظم رشتی است که اولین خشت ضلالت و گمراهی را که به «بابیت»، «بهائیت» و «رکنیت» ختم شد، این استاد و شاگرد در خدمت استعمار گذاشته‌اند. در معنا فتنه کبرای تاریخ معاصر که مورد استفاده همه جانبه استعمار جهانی است، میراث فکری فرقه استعماری «شیخیه» است. آن هم قبل از پاره‌پاره شدن، پس نه تنها به‌میدان مخالفت حاج محمدکریم‌خان شیخی آمدن برای شاخه‌های «احقاقیه»، «همدانیه» و... «شیخیه» مشروعیت سازی نمی‌کند، بلکه استفاده از لباس روحانیت شیعه یا روش اتباع مروج نان‌خور روسای فرقه‌های شیخیه، که فرقه‌داران را با «آیت‌الله» و «آیت‌الله العظمی»، «ثقة الاسلام» و «حجة الاسلام» یا «عمیدالاسلام» خطاب کرده و می‌کنند، کاری از پیش نبرده و نمی‌برند. زیرا وقتی «کینیاز دالگورکی» جاسوس روس تزار با عنوان حجة الاسلام حاج شیخ عیسی لنکرانی در حوزه درس کاظم رشتی حاضر شود، حنای این بازیگری‌ها که متأسفانه در «شیخیه» تا امروز وجود دارد، رنگی نخواهد داشت. خصوصاً این‌که علی‌محمد شیرازی

فرزند و نواده فکری رشتی و احسانى با همین لباس، مدعى «باب» بودن شد. و کثیری به همین شکل و شمائل از او حمایت کردند.

علاوه چرا شیخیه احقاقیه که نان «حجة الاسلامی» حاج میرزا محمدسالمقانی را می‌خورند، حاج محمدکریم‌خان کرمانی را به لحاظ همان ادعائی که - خود با تعریف دیگر قبول دارند - تکفیر می‌کنند، به فتاوی فحول فقهاء و مجتهدین که شیخ احمد احسانى را به لحاظ، اعتقاداتش تکفیر کرده‌اند بی‌اعتنا بوده، او و شاگردش کاظم رشتی را تا سر حد عصمت مورد تجلیل قرار داده‌اند؟! یادم از کلام آیه‌الله العظمی حاج سید ابراهیم میلانی آمد که می‌نویسند: «عصمت از شئون لدنی امام معصوم است، یعنی معصوم در مطلق شئونش، حتی در تلقی وحی و الهام معصوم است، چون از ابتدا مطلقاً معصوم می‌باشد در سکوتش، در قولش، در قیامش، در قعودش در تمام شئون وجودی معصوم است»^۱

به هر روی شاخه‌های شیخیه باید بدانند با تکفیر یکدیگر و تظاهر به دینداری، حتی استفاده از لباس شریف و مقدس عالمان دینی شیعه نمی‌توانند ننگ حمایت از احسانى و رشتی را برطرف سازند. زیرا این دو تن مایه فتنه کبرای «بابیه»، نهایتاً «ازلیه» و «بهائیه» بوده‌اند. و تا وقتی که خود را «شیخی» با شجره و طومار معرفی می‌کنند که به احسانى و رشتی ختم می‌شود، فرقی بین شاخه‌های «شیخیه» نیست. مهم‌تر این که سبک فرقه شیخیه «احقاقیه» که همان بدعت «رکن رابع» را در مرجعیت به سلیقه سیره اصولیان خلاصه کرده پذیرفته است، تازه‌ای نیست که به آن بتوان ننگ وابستگی به «شیخیه» را از خود دور کنند. زیرا مدعیان «رکنیت» در شاخه «شیخیه» کرمان به این اشاره و اعتراف دارند که علماء و فقهاء امامیه نیز «رکن رابع» اند. پس آنچه مهم است روش «احقاقیه» می‌باشد که فعلاً جماعتی را به عنوان «شیخیه» احقاقیه از جامعه اسلامی شیعی جدا کرده، در مقابل نواب دوران غیبت قرار داده‌اند. حتی با مجتهدآوری، تقلید اتباع فرقه شیخیه احقاقیه را در انحصار فرقه گرفته‌اند. و اگر مجتهد شیخی در مقام اعلیت نباشد، در صورتی که اجماع فقهای عصر ما تقلید اعلم را واجب بدانند، رجوع به مجتهد شیخی احقاقی خلاف فتوای جمهور فقهاء خواهد بود.

سوم: نزاع دیگری که در شیخیه رواج دارد، دفع بدنامی وابستگی علی محمد شیرازی مدعی بابت به احسانی و رشتی، در حقیقت فرقه «شیخیه» است؛ که موجب گردیده طرفداران و قداست آوران احسانی و رشتی به هر نوع ممکن با ادعای «بابت» بی اعتبار در دوران غیبت مخالفت کنند. در صورتی که این نیز فریب افکار عمومی است؛ زیرا آنچه علی محمد شیرازی با ادعای «باب» بودن، برخلاف موازین مربوط به مهدویت در شیعه رواج داده با طرح ابداعی «نوکر مقرب» که «ناطق واحد» است، مهم تر با «رکن رابع» در شیخیه تفاوتی ندارد. حتی باید توجه داشته باشیم که با مرجعیت مرسوم در شیخیه احقاقیه مطابق است. زیرا هر آنچه تحت نام احسانی و شاگردش رشتی استاد مدعیان «بابت»، «رکنیت» و «شیخیه» به صورت فرقه درآید، مسلماً در راستای حفظ مبانی فرقه‌ای است که احسانی مؤسس و رشتی ادامه دهنده آن بوده است. هر چند اگر رساله‌ای به نام «احکام شیعیان» باشد.^۱

در این صورت با این چنین دقت نظری باید پذیرفت در «شیخیه» براساس آنچه مؤسس فرقه و شاگردش پیرامون مسأله «نیابت» روایت مجتهد دوران غیبت به سلیقه و رأی ابداعی خویش رواج داده‌اند، و نتیجه‌اش مسأله «باب» سازی است، به نوعی در تمامی شاخه‌های «شیخیه» به صورت خاص آن شعبه وجود دارد و اغلب بر سر مسأله «رکن رابع» نزاع زرگری دارند تا خود را از هر دلیلی که اثبات بدعت در دین کند دور نگاه دارند، در صورتی که «رکن رابع» را انکار نکرده، بل آن را طوری تعریف کرده‌اند که به عنوان نوعی «بابت» مطرح می‌باشد. در حقیقت اگر برای مثال شاخه شیخیه «احقاقیه» با «کرمانیه» بر اثر «رکن رابع» یا موضوعات دیگر که اشاره دارند مخالف هستند، کار مهم اعتقادی در راستای مخالفت با آنچه در شیخیه رایج است انجام نداده‌اند؛ بل باید شیخ احمد احسانی و کاظم رشتی دو عامل اصلی فتنه «باب» سازی و ابداع «رکن رابع» را طرد کنند و خویش را از ننگ وابستگی به این دو عامل ضلالت و گمراهی رها سازند. و الا توجیه آراء و عقائد احسانی یا رشتی به سلیقه و مذاقی که دور از منظور و نظر صاحبان آن است دردی را دوا نمی‌کند و مشروعیتی برای شیخیه در ارتباط با تائید احسانی و رشتی فراهم نمی‌آورد. خصوصاً این که عالمان برجسته شیعه‌ی معاصر

۱. حاج میرزا حسن احقاقی رساله‌ای به این نام دارد.

احسانى و رشتى، اين استاد و شاگرد را تكفير کرده‌اند. حتى حضرت آيت‌الله حاج سيد محمد صادق روحانى در جواب كسى كه ازدواج با مرد شيعى دارد و مى‌نويسد تصميم دارد به لحاظ شيعى بودن همسرش و منحرف نشدن فرزندش از او طلاق بگيرد فتوا مى‌دهند^۱ با سمه جلت اسمائه درخواست طلاق زوجه به واسطه منحرف نشدن اولاد از طريق مستقيم اسلام و تشيع نه تنها جائز است بلكه خواهشهاى است مورد پسند امام زمان - ارواحنا فداه - نهايت به شما توصيه مى‌كنم اين درخواست را از شوهرتان با رعايت ادب و زبان خوش و احترام نسبت به شوهرتان بنمائيد تا آنكه به همه وظائف شرعيه عمل نموده باشيد الروحانى مَهر.

به هر روى وابستگان به فرقه انحرافى شيعيه، در اعتقادات، پيرو آراى شيخ احمد احسانى و كاظم رشتى هستند^۲؛ كه شخصيت‌هاى علمى شيعه نظير حاج ميرزا احمد مجتهد خونى حكم تكفيرشان را داده‌اند^۳ اما در فروع دين و اعمال ديگر اختلاف نظر دارند. براى نمونه شيعه كرمان از شيوه اخبارى‌گرى پيروى مى‌كنند و به تقليد از مراجع اعتقاد ندارند. - و اين بهترين سياست جهت خلاصى از مخالفت مرجعيت شيعه نسبت به فرقه‌سازى و فرقه‌گرائى است - ولى شيعه آذربايجان به لحاظ اين كه مخالف سبكي مذاق و سليقه شيعه كرمان با اعتقاد «ركن رابع» عمل کرده باشند و برحسب ظاهر به اعتقاد «ركن رابع» تظاهر نكرده اجتهاد و تقليد مرسوم رايج نزد شيعيان را با تفاوت اين كه شيعيان از مجتهد شيعى آذربايجانى تقليد مى‌كنند پذيرفته‌اند. در حقيقت هر دو گروه شيعى كرمان و آذربايجان به نوعى «ركن رابع» شاخه اصلى شيعه را قبول داشته‌اند.

قابل توجه و تذكر است هر سه شاخه شيعه كريم خانى، احقاقى و بابيه پيروان على محمد شيرازى، ادعاى كاظم رشتى را مبنى بر «آن ظهورى كه منتظرید^۴ من هستم»^۵

۱. سند شماره: ۱. ۲. شيعى‌گرى، بابى‌گرى: ۱۵۷.

۳. دست پنهان سياست انگليس در ايران / خان ملك ساسانى: ۳۰.

۴. توجه به اين مهم جالب است، على محمد آنهائى را كه براساس گفته‌هاى كاظم رشتى، انتظار انسانى را مى‌كشيدند كه حقيقت امام قائم غائب در قالب او حلول کرده است، مورد خطاب قرار مى‌دهد نه منتظران امام زمان - ارواحنا فداه - را ولى بعداً كه ادعاى امام زمانى مى‌كند مورد خطاب منتظران امام موعود مى‌باشند.

۵. شيعى‌گرى، بابى‌گرى: ۱۹۹.

قبول نکرده، برای خود و او ادعای در حدّ «باب» امام قائم غائب - ارواحنفاذ - بودن را پذیرفته‌اند. - البته نه آنچه بعداً تا ادعای امام زمانی به آن اضافه شد. - در معنا مخالفتِ روسای شاخه‌های انشعابی شیخیه، با علی محمد شیرازی در مرتبه ادعای «باب» امام بودن، صورت نگرفته بلکه به جهت ادعای مهدویت بوده است به این معنا که شاخه‌های شیخیه با تعبیرها و ادعاهائی مانند «نوکر مقرب» عنوانی که برای «رکن رابع» نموده‌اند و «فقیه» که باید شیخیان از او تقلید کنند. در حقیقت روساء شیخیان کرمانی، احقاقی، حجة الاسلامی، ثقة الاسلامی همه و همه در حدّ ادعای «باب» بودن علی محمد شیرازی با او تفاوتی ندارند. به این معنا شیخیه کرمان با اضافه کردن عنوان اختراعی «ناطق واحد» بر ابداع «رکن رابع» در حقیقت همان «نوکر مقرب» - که با ادعای «باب» بودن تفاوتی ندارند - آنرا در انحصار روسای شیخیه کرمان در آورده‌اند. شیخیه آذربایجان نیز هر چند «رکن رابع» را به اجتهاد مرسوم و مخصوص روات مجتهد مربوط دانسته‌اند، ولی قابل انکار نیست که اتباع شیخیه آذربایجان تحت تزویر مخالفت با شیخیه کرمان، به لحاظ قائل بودن، به «رکنیت» خود از مجتهدی تقلید می‌کنند که شیخی آذربایجانی است. و این همان تعریف دیگر از «نوکر مقرب» در حقیقت «باب» امام بودن - علی محمد باب - به نام «رکن رابع» آن هم با موقعیت «واحد ناطق» است. زیرا مرجعیت شیخی را تنها وسیله استنباط احکام شرعی شیخیان آذربایجان دانستن، دارای این مرتبت است که قول مجتهد شیخی برای اتباع شیخی نسبت به سایر مجتهدین ارجحیت دارد. و این همان «ناطق واحد» است.

سؤال و جوابی

بیان کننده حقیقتی پنهان مانده

کار نگارش که به موضوع درگیری‌های جانشیان رشتی انجامید، به دفتر سپردن جوابی را که مرحوم آیت الله العظمی حاج سیدابراهیم میلانی در پاسخ سؤال کننده‌ای فرموده بودند، جهت تکمیل رساله و حل معنائی که ممکن است بعضی را به خود مشغول سازد ضروری می‌دانیم.

بعد از بحث «اجتهاد و تقلید» درس خارج مرحوم آیه‌الله حاج سیدابراهیم میلانی که صبح‌ها در رواق حرم امامزاده زید، واقع در بازار تهران برقرار بود، حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ مهدی حق‌پناه دولابی که از محترمین و سرشناسان تهران بودند، پرسیدند: «روش فقهی شیخیه که فقیه را با عنوان «شیعه کامل» منحصر به گروه شیخیان می‌دانند در تقلید غیرمجتهد خللی وارد نمی‌سازد؟»

مرحوم آیه‌الله میلانی در جواب فرمودند: «حتماً توجه دارید، مسأله «شیعه کامل» در تمامی شعبات شیخیه مطرح است، آنچه در بعضی از شاخه‌ها نظیر «احقاقیه» با مخالفت مواجه شده است مسأله «رکن رابع» بودن «شیعه کامل» می‌باشد، که در شاخه کرمانیه اصل بر آن گذاشته شده است.

سپس ادامه دادند: اگر در فرض مسأله یقین حاصل شود که بعضی از اتباع فرقه شیخیه تقلید را به فقهی که شیخی باشد منحصر کرده‌اند، این همان معنای ادعائی «ناطق واحد» بودن «رکن رابع» است که شیخیان غیر از احقاقیه | هر کدام به نوعی | پذیرفته‌اند. و طرح «شیعه کامل» را تحت عنوان «نوکر مقرب» مطرح کرده‌اند. ولی اگر مسأله «رکن رابع» اختراعی شیخیه را که شاخه کرمانی بر آن اصرار دارد نادیده بگیریم، و فرض کنیم گروهی از شیخیان به ضرورت تقلید غیرمجتهد طبق سیره علمی اصولیان قائل هستند، لکن آن را در انحصار فقیه شیخی می‌دانند، یعنی تقلید از سایر فقهاء غیر شیخی را تخطئه می‌نمایند، باید بپذیریم در حالی که به ظاهر با «رکن رابع» مخالفت می‌کنند، «ناطق واحد» بودن فقیه شیخیه را نسبت به فقهاء بزرگوار امامیه قبول کرده‌اند که این بدعت و خروج از سیره اجماع فقهاء نواب عام است. و تردیدی نیست اگر با اعتقاد به این که فقهاء در هر عصری از ادوار غیبت روایت مجتهد می‌باشند، چنین ردی که خروج برفقهاء نواب است، چون تخلف از امر مطاع امام مفترض الطاعه است به حکم روایت «والرادعلینا الراد علی الله و هو علی حد شرک بالله»^۱ در حد شرک می‌باشد.

به هر حال اگر یقین حاصل شود، گروهی از «شیخیه» تقلید را منحصر به فقیه شیخی می‌دانند، بخواهیم علتی جهت این بدعت به دست آوریم، بدون تردید جنبه شرعی

نداشته و بر مبنای علمی استوار عمل نکرده‌اند. بلکه باید پذیریم نوعی بدعت فرقه‌ای است که به مصلحت مشربی جعل کرده‌اند. زیرا اگر، شخصی که به طریق شیخیه گرفتار شده، بخواهد بر اساس مبانی تقلیدی^۱ از فقیهی تقلید کند که فرموده امام حسن عسکری - علیه السلام - «خویشتن دار، نگهبان دین، مخالف هوا و هوس و صرفاً مطیع و فرمانبردار دستور الهی»^۲ را اصل قرار دهد، تردیدی نیست که مغایر ابداع «شیخیه» است. زیرا چه بسا با دردسترس بودن فقیهی که مشرب شیخی دارد، با اصل اختراعی «رکن رابع» هم مخالف است^۳، به لحاظ وجوب تقلید اعلم، تقلید از فقیه شیخی که اعلم نیست جایز نباشد؛ بر فرض اعلمیت، چون به لحاظ پذیرفتن فرقه انحرافی «شیخیه» و جعلیات و اختراعات که شیخ احمد احسائی بنا نهاده، و اصل مسلک شیخیه بر آن استوار است، یا آنچه کاظم رشتی پیرامون ظهور امام ساخته است که زمینه‌ای برای ادعای مدعیان «رکنیت»، «بابیت» و «نیابت» گردید: شرط «نگهبان دین» را ندارد، جایزالتقلید نیست.

به هر روی با توجه به رأی فقهی مرحوم آیه الله حاج سیدابراهیم میلانی بر فرض این که ادعای شیعه بودن این طیف از شیخیه را که «احقاقیه» نام دارند بپذیریم به لحاظ گرایش‌های غیرانکار فقیه شیخی به فرقه انحرافی که احسائی در مقابل شیعه به وجود آورد، چون دارای نشانه‌هایی که امام عسکری - علیه السلام - فرموده‌اند نیست جایزالتقلید نمی‌باشد. چنان که در کلام مبارک حضرت آمده است: «البتة اینان بعضی از فقهای شیعه هستند، نه همه آنان.»

علاوه بنابر استنباط آیت کبرای دوران غیبت نایب الامام، امام خمینی - قدس الله روحه العزیز - از روایت امام عسکری - علیه السلام - که فرموده‌اند: «از این روایت، یک امر تاریخی استفاده می‌شود و آن این که تقلید به مفهوم زمان ما، در زمان قدیم، زمان ائمه - علیه السلام - شایع بوده است»^۴، به همین دلیل اگر فقیه شیخی معتقد به جعلیات

۱. خوشبختانه بعدها اثر محققانه «اجتهاد در عصر ائمه معصومین» نوشته آقای محمدرضا جواهری منتشر شد. مطالعه این کتاب برای مقلدان عصر غیبت ضروری است.

۲. وسائل الشیعه: ۹۴/۱۸ و ۹۵، بحار الانوار: ۸۸/۲، الاصول الاصلیه، شبر: ۲۲۹، سفینه البحار: ۳۸۱/۲.

۳. و بر مطالب بالا اضافه داشتند: «دست‌یازی شیخ احمد احسائی و رشتی در مهم‌های اعتقادی شیعه قبول ندارند. ۴. الرسائل چاپ اول: ۱۴۰/۲.

احسانى و رشتى باشد، به اعتبار همین عیب بزرگ تقلیدش را جایز ندانسته‌اند. و اگر معتقد نیست، چرا به فقیه شیخی بودن شهرت دارد؟! البته این اعتراض برگروه شیخیه «احقاقیه» وارد است که چه اصراری هست خود را شیخی بخوانند و از احسانى و رشتى که فقهاء امامیه برانحراف آنها اجماع دارند دفاع کنند؟!^۱

هرچند چرائى این موضوع معلوم است اگر شیخی نباشند دیگر از امتیازات گروهى که اتباع‌دارى و اقتصاد مخصوص به فرقه است بی‌نصیب خواهند بود. و الا جهت دیگرى با آن همه بی‌آبروئى که با نام احسانى و رشتى همراه است وجود ندارد.

استمرار جریان شیخیه

در قرن دوازدهم هجرى قمرى که شیخ احمد احسانى به وسیله اظهار بعضى نظریات تازه، ضد آنچه در تشیع اعتقاد به آن اصل بود ارائه داد - دسته و گروهى به وجود آمدند که به جهت ارتباط با احسانى، بل حمایت از او «شیخی» خوانده شدند و «چون بنابر اصطلاح خود آنان [از شیخ] تبعیت می‌کنند به شیخیه معروف شدند»^۱

در این صورت «شیخیه» بعد از احسانى و کاظم رشتى، به تمامى آن‌هائى گفته می‌شد که از عقائد احسانى و شاگردش رشتى تبعیت کرده و می‌کنند. و با تکریم و تعظیم از آن دو یاد کرده، بلکه به عنوان مؤسس و مروج قبولشان دارند. به همین اعتبار احسانى و رشتى در تمامى شاخه‌های انشعابى «شیخیه»، با این‌که در مسائلى با هم اختلاف نظر دارند حتى بعضاً جنجال رد و تکذیب بین آنها به کفر و تکفیر کشیده شده است - ولى تمامى شاخه‌های انشعاب یافته شیخیه که «رکنیه»، «بایده»، «احقاقیه»، «ثقة الاسلامیه» و «عمیدالاسلامى» می‌باشند، نسبت به احسانى و رشتى تعظیم و تکریم اعتقادى نموده، این استاد و شاگرد را مربى خود می‌دانند.

پس اگر «شیخیه حجة الاسلامى» که به احقاقیه مشهورند و «شیخیه همدانیه» که به حاج میرزا محمدباقر خندق‌آبادى مربوط می‌شود، با حاج محمدکریم‌خان کرمانى اختلاف دارند، یا میرزا محمدحسین تبریزى، رئیس و فرزند مؤسس شیخیه احقاقى^۲ و

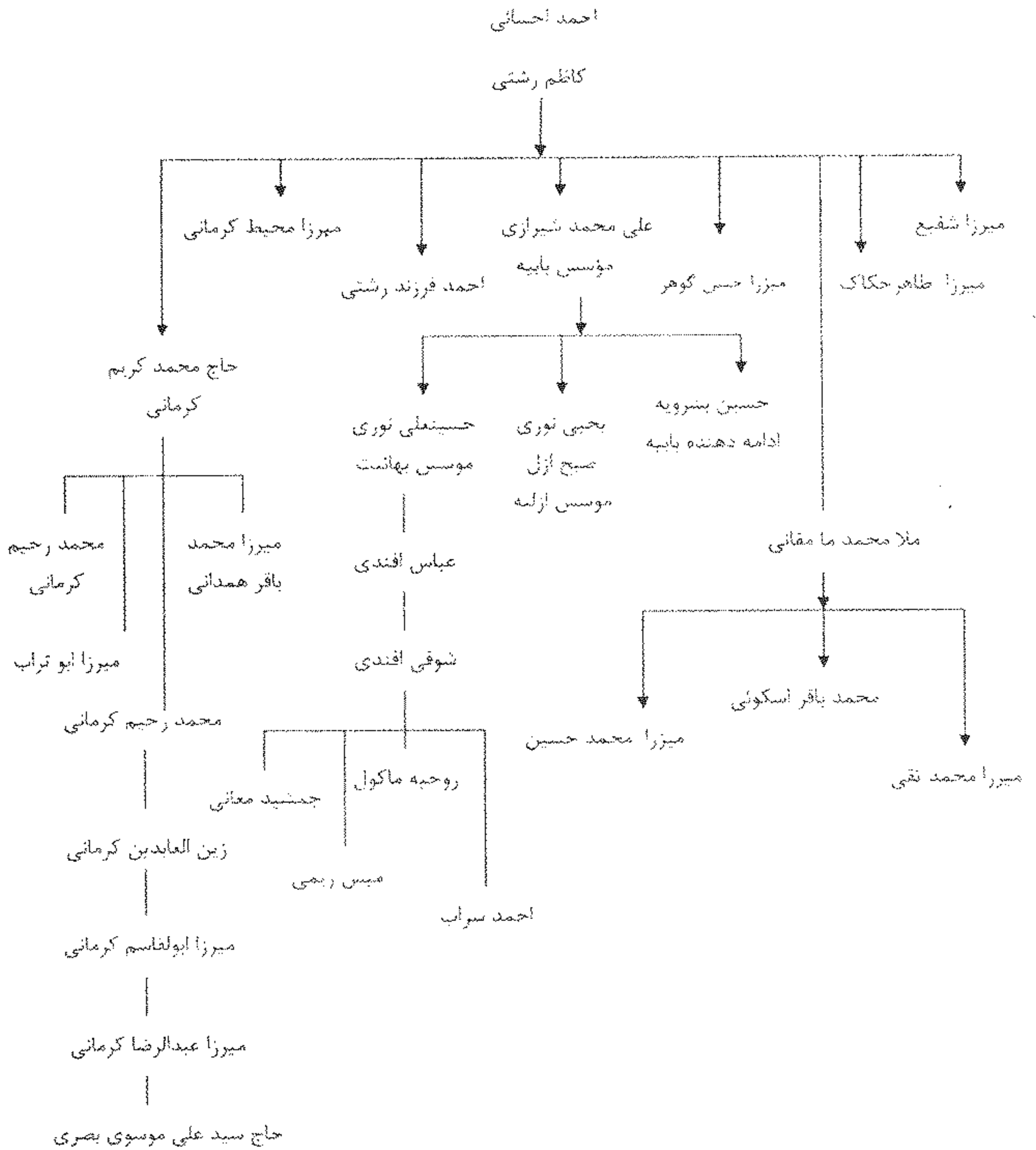
۱. شیخی‌گری بابی‌گری: ۲۳.

۲. شیخی‌گری بابی‌گری: ۵۸-۵۹.

حاج محمدکریم کرمانی^۱ ردیه‌ای بر ادعای باییت علی محمد شیرازی دست پرورده کاظم رشتی نوشته‌اند، منافی با این حقیقت غیرقابل انکار نیست که تمامی آن‌ها به لحاظ اعتقاد به مبانی شیخیه، پیرو مؤسس^۲ یا به تعبیری بنیانگذار^۳، بل ابداع کننده آن شیخ احمد احسائی^۴ که گفته‌اند دارای عقائد متناقضی بوده^۵ می‌باشند. و در تمامی شاخه‌ها با هرافکار و عقائد ضد یکدیگر از اتباع «شیخیه» به‌شمار می‌روند. مهم‌تر توجه به اصول فرقه‌ای انشعابات کنونی، ثابت کننده این حقیقت است که تمامی شاخه‌های «شیخیه» به نوعی نیابت امام را برای خود قائل^۶ می‌باشند. چنانکه علامه خوانساری مؤلف روضات الجنان اشاره دارد: «شیخیه نیابت خاصه و باییت حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه را برای خود قائل هستند»^۷

در این صورت اگر بخواهیم «شیخیه» را بعد از کاظم رشتی شناسائی کنیم، باید به صورت شجره تنظیمی توجه نمائیم:

۱. ایقاز الغافل و ابطال الباطل فی ردالباب.
۲. فتنه باب از اعتضاد السلطنه مقدمه عبدالحسین نوانی: ۲۳۲-۶۶.
۳. بهائیت به روایت تاریخ از بهرام افراسیابی، چاپ اول: ۲۴.
۴. دانشنامه قرآن: ۱۱۳۲۵/۲. ۵. همان مأخذ ماقبل: ۱۳۴۷/۲.
۶. گفت و شنود با سیدعلی محمدباب: ۸۷.
۷. الله‌شناسی: ۷۱/۳ به نقل از روضات الجنات طبع تهران: ۲۸۶-۲۸۵ (تعلیقه).



و اگر کارگزاران شاخه‌های «شیخیه» بر ما ایراد گیرند، در حالی که بزرگان انشعابی شیخیه مربوط به آن‌ها علی محمد شیرازی را تکفیر کرده‌اند، چرا انشعابات مربوط به آن‌ها را در کنار شاخه «شیخیه بابیه» قرار داده‌ایم، به این توجه می‌دهیم که باید بپذیریم علی محمد شیرازی از پیروان فکری احسائی، مهم‌تر شاگردان مقرب، بل «از اصحاب و هواداران»^۱ کاظم رشتی است، اگر حاج محمدکریم خان کرمانی با تقدیم $\frac{1}{7}$ ثروت خود به رشتی^۲ نظر او را جلب می‌نماید تا مقدمش را گرامی بدارد، و هفته‌ای یک‌بار به منزلش برود^۳، علی محمد شیرازی بدون چنین مخارج و ریخت و پاشی جلب توجه رشتی را نموده، دور از چشم اغیار به دیدنش می‌رفته است.^۴

علاوه میرزا محمد تنکابنی معاصر احسائی و رشتی می‌نویسد: «فرقه دیگر از تابعان شیخ احمد [احسائی] بابیه می‌باشند و رئیس ایشان علی محمد شیرازی است که نزد حاجی کاظم رشتی تلمذ می‌کرد»^۵ یا دیگری به این اشاره دارد «جمعی که پیروان احسائی و رشتی بودند متفرق به دو فرقه شدند و هر دو طرف تقیض، یکی به نام رکنیه [که منظور تمامی شاخه‌های شیخیه است]^۶ و دیگری بابیه»^۷ مهم‌تر آن‌هایی که نظیر دکتر یوسف فضائی، تحقیقی پیرامون مسأله بابی‌گری و بهائی‌گری داشته‌اند، پس از تحقیقاتی که رساله‌ای جامع گردیده، در مورد این‌که چرا پیروان احسائی و رشتی به علی محمد شیرازی گرویدند و ادعای «باب» امام بودن او را پذیرفتند، می‌نویسد زیرا: «حقیقتاً معتقد بودند که سید باب همان امام غائب و مهدی موعودی است که شیخ احسائی و رشتی به ظهور او مژده داده بودند»^۸.

علامه سید محمد حسین حسینی **تهرانی** نیز شیخ احمد احسائی را «مبدأ و ریشه دو

۱. هزار پاسخ از آیت‌الله یحیی نوری: ۵۱۶/۱. ۲. شیخی‌گری بابی‌گری: ۲۱۵.

۳. همان مأخذ ماقبل: ۲۱۶. ۴. جنگ زمانی: ۱۰۲/۵.

۵. قصص العلماء: ۵۹.

۶. زیرا محققانی که در شیخیه تحقیق داشته‌اند بر اساس اصول اقتصادی فرقه‌ای آنان نتیجه گرفته‌اند که مسأله «رکن رابع» را همگی به نوعی قبول دارند به همین جهت «رکنیه» خوانده می‌شوند.

۷. طرائق الحقایق: ۱۵۲/۳.

۸. بابی‌گری و بهائی‌گری و کسروی‌گرانی / چاپ اول: ۱۲۱.

فرقه شیخیه کریم خانیه، و بابیه و بهائیه» می‌داند^۱ جای دیگر می‌نویسد: بعد از مرگ کاظم رشتی «طولی نکشید که دو مدعی برای این مقام پیدا شد؛ یکی حاجی محمدکریم خان کرمانی که رئیس کل شیخیه متأخرین گردید، دیگر میرزا علی محمد باب شیرازی که خود را به لقب «باب» یعنی «ذر» می‌خواند»^۲ حاج ملا نصرالله دزفولی از معارف علمای دوره ناصری معتقد است از احسانی و رشتی «رکن رابع و بابی و قره‌العین که تفسیر ایشان ظاهر و واضحند» بیرون آمد.^۳

و اگر سابقه ارتباط اعتقادی علی محمد باب را با فرقه «شیخیه» مورد بررسی قرار دهیم، سپس در ارتباط او با شیخیه نتیجه‌گیری کنیم، به این گزارش برخورد می‌کنیم، علی محمد از آن روز که رغبت درس خواندن نداشت، او را به شیخ عابد شیرازی که شاگرد^۴، مهم‌تر از پیروان احسانی و رشتی بود سپردند. محققانی که در این زمینه تحقیقات دقیق و جامعی داشته‌اند، معتقدند این دست‌پرورده مؤسس «شیخیه» و شاگردش بروح و فکر علی محمد تأثیر گذاشتند^۵ و بعد از ادعای باب به او گرویدند.^۶ در حقیقت استاد دوران جوانی، مرید و پیرو علی محمد شده، به ترویج او پرداخت.

از طرفی علی محمد باب مکرر در بیان^۷، کاظم رشتی را به عنوان معلمی [آموزگار من] جالب‌تر «سیدی و معتمدی و معلمی حاج سید کاظم رشتی»^۸ نام می‌برد. و جالب توجه این‌که، وقتی علی محمد باب در جایی از معلم دیگر خود نام می‌برد، محققان بابی می‌گویند: منظور او «ملا صادق خراسانی از علمای شیخیه می‌باشد»^۹ و به این اشاره کرده‌اند که کاظم رشتی بازگو کننده افکار شیخ احسانی بود، نغمه‌های او را به تکرار می‌نواخت^{۱۰} به لحاظ این ارتباط تنگاتنگ بوده که توضیح داده‌اند «شیخ و سید از یک

۱. الله‌شناسی: ۳۵۶/۳.
۲. همان مأخذ: ۷۳/۳.
۳. همان مأخذ: ۶۹/۳ به نقل از آخرین صفحه جلد ششم شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید.
۴. مطلع‌الانوار (تلخیص نبیل زرنندی) عبدالحمید اشراق خاوری چاپ چهارم: ۶۳، ۶۴.
۵. درس اخلاق، علی اکبر فروتن، قسمت ۷ صفحه ۱۶ ناشر مطبوعات امری.
۶. الکواکب الدریه: ۳۱، البته بابیه چون می‌خواهند برای علی محمد اثبات علم لدنی کنند با این‌گونه وقایع زندگی او مخالف هستند.
۷. مراد کتاب دینی و الواح علی محمد باب است.
۸. اسرار آثار تألیف اسداله مازندرانی: ۳۶۹.
۹. همان مأخذ قبل: ۳۷۰.
۱۰. ماجرای باب و بهاء: ۳۵.

کوزه آب می‌خوردند»^۱ و علی محمد از کوزه آن‌ها سیراب سیراب شده است.^۲ چنان‌که اشاره کرده‌اند: علی محمد «عقائد شیخیه را تنقید نمی‌نمود، بلکه تمجید کرده می‌گفت عقاید شیخیه صحیح و متین است.»^۳ به همین دلیل آن‌گاه که به وضع «مسلک آنان آشنا شد، ملازمت رشتی را اختیار کرد.»^۴ و تا آخرین روزهای عمر رشتی حضورش را ترک نکرد. علاوه آقای دکتر سید سعید زاهد، بعد از بحثی کوتاه لکن جامع پیرامون آن‌چه به بهائیت انجامید^۵ توجه می‌دهد روس و انگلیس برای درهم شکستن اقتدار و استقامت خصمانه ایران در مقابل دشمنان «به فکر شکستن اقتدار مذهب شیعه افتادند، آنان زمینه این تفرقه دینی را در مسلک شیخیه یافتند و براساس آن به تحریم و ایجاد فرقه بابیه پرداختند.»^۶ سپس ارتباط میان «شیخیه»، «بابیه»، «ازلیه» و «بهائیه» را مورد بحث قرار می‌دهد. گزارش محقق دیگر نتیجه تحقیق فوق را تأیید کرده، می‌نویسد: «شیخ احمد احسائی مأموریت سیاسی داشته که بین مسلمین اختلاف ایجاد و زمینه را برای پیدایش دین جدیدی آماده نماید.»^۷

در این صورت اگر چه روسای شاخه‌های انشعابی «شیخیه» بعد از ادعای امام زمانی علی محمد شیرازی معروف به «باب» سعی کرده‌اند «شیخیه» را مستقل از «بابیه» تا به امروز ادامه دهند، ولی باید توجه داشت همان‌طور که «فرقه شیخیه با استفاده از زمینه اقتدار روحانیت و دلایل مشروعیت اقتدار آنان که نیابت امام زمان - ارواحنا فداه - می‌باشد رشد یافت»^۸ علی محمد باب، شیخیه را برای ایجاد فرقه بابیه توسط انتساب به یکی از شاگردان احمد احسائی مناسب دید؛ چنان‌که تطبیق ایدئولوژی بابیه با مرام شیخیه تأیید کننده این استنباط است. آقای بهاء‌الدین خرمشاهی اشاره‌ای جالب و درخور توجه دارد، او می‌نویسد: «پس از درگذشت شیخ احمد احسائی، جانشین او سیدکاظم رشتی که او نیز در همه عقائد افراطی پیرو، و هم مشرب با شیخ احمد بود،

۱. بهائی از کجا و چگونه پیدا شد: ۳۲.
۲. جنگ زمانی: ۱۰۳/۵.
۳. محاکمه بررسی باب و بهاء: ۳۴/۱.
۴. ترجمه مفتاح باب الابواب، میرزا محمد مهدی زعیم‌الدوله: ۹۰، ۵۷.
۵. بهائیت در ایران: از ۵۰ تا ۸۵.
۶. همان مأخذ ماقبل: ۸۹.
۷. بهائی از کجا و چگونه پیدا شد، سید حسن کیانی: ۳۱.
۸. بهائیت در ایران: ۱۷۳.

سیدعلی محمد باب مؤسس مذهب^۱ ناصواب بابیه، شاگرد همین سید کاظم رشتی است؛ لذا نسب عقیدتی فکری باب و بابیه به شیخ احمد و شیخیه می‌رسد.^۲

عبدالحسین آیتی معروف به آواره، بهائی نادم نیز به این اشاره دارد که علی محمد وقتی از کربلا مراجعت می‌کند «حدود بیست و یک سال داشته و یکی از یاران جوان شیخیه محسوب می‌شده است.»^۳ آن‌گاه که «پیروان شیخیان یعنی شیخ احمد احسائی و کاظم رشتی هرکدام دسته‌ای را به دنبال خود کشانیدند، سیدی هم در شیراز به نام علی محمد به دعوی برخاست.»^۴ و همان‌طور که یادآور شده‌اند «علی محمد باب از نظریه اعتقادی شیخیه استفاده کرد خود را باب بین مردم و امام عصر نامید؛ در حقیقت بابیه انشعاب انحرافی از شیخیه بود.»^۵

بنابراین باید دانست شیخ احمد احسائی آرای ویژه‌ای آورده بود که نه فقط از دیگر علمای شیعه جدایش کرد^۶، بلکه دست مایه خیالبافی علی محمد باب شده، او نیز مانند دیگر تلامذه کاظم رشتی، مدعی نیابت خاص شد.^۷

آری مروری بر عقائد نوظهور احسائی می‌تواند روشن کننده این مهم باشد که چگونه علی محمد باب به انحراف کشیده شده است. مخصوصاً که علی محمد به پاره‌ای از آرای غریب شیخ احسائی در کتاب «بیان فارسی»^۸ صریحاً اعتماد و استناد می‌کند.^۹ و بعضاً محققانی موفق به این توجه داده‌اند که علی محمد باب، تاویل محکمت قرآن را از شیخی‌گری آموخته^{۱۰}، در حقیقت شیوه تاویل‌گرایی از فرقه شیخیه به او منتقل شده^{۱۱}، مورد استفاده‌اش قرار گرفته^{۱۲} است. خوشبختانه کسانی که به تأثیرگذاری شیخ احمد احسائی مؤسس شیخیه بر علی محمد باب توجه داشته‌اند، نشانه‌هایی ارائه داده، در

۱. بهتر بود جنابشان با ذوق تحقیقی که دارند به جای واژه «مذهب» از مسلک استفاده می‌کردند.
۲. دانشنامه قرآن: ۱۳۲۷/۲.
۳. کشف‌الحیل: جلد سوم.
۴. بهائیت به روایت تاریخ، چاپ اول: ۲۹.
۵. گفت و شنود علی محمد باب با روحانیون تبریز: ۸۷.
۶. ماجرای باب و بهاء: ۳۴.
۷. فتنه باب: ۱۰.
۸. چاپ سنگی: ۲۷۶.
۹. ماجرای باب و بهاء: ۳۵.
۱۰. همان مأخذ ماقبل: ۳۸.
۱۱. همان مأخذ: ۳۹.
۱۲. جنگ زمانی: ۱۰۶/۵.

انتهای بحث خود متذکر شده‌اند: «آنچه درباره تأثیر شیخ احمد احسائی برسید علی محمد آوردیم، نه‌ری از بحر و مثنی نمونه خروار بود.»^۱

به‌همین اعتبار باید به‌دست آورد احسائی و رشتی به‌شاگردان خود چه القائاتی داشته‌اند که علی محمد با اعتقاد به مداومت زیارت عاشورا^۲ و اقرار به وجود امام زمان^۳ به‌انحراف کشیده شده، برخلاف اعتقادش ادعای «باب» بودن آن مقام آسمانی را نموده است؟!!

علی محمد قبل از این که مدعی شود باب امام زمان - ارواح‌نفاذ - است، به‌چه اساس و اعتباری کاظم رشتی را «باب» امام می‌دانسته و در نوشته‌هایش از او با عنوان «باب‌الله المقدم» یاد می‌کرده است!^۴

به‌زیر گوش او چه گفته بودند که می‌گوید: «دوام عالم بر وجود هجده نفر است، اول خود من که سید علی محمدم، پس از آن چهارده معصوم، بعد شیخ احمد احسائی و حاجی کاظم رشتی»!^۵ و اگر روسای شاخه‌های انشعابی شیخیه بگویند این برگرفته از کفر باطن شخصی علی محمد است، جواب می‌دهیم چنین نیست، زیرا نوشته‌اند: «عمده‌گرویدگان به‌باب از شیخیه و شاگردان سید کاظم رشتی بوده‌اند.»^۶ و این بهترین دلیل تائیدهای رشتی از علی محمد است.

مهم‌تر این که علی محمد باب، شیخ احمد احسائی را مبشر خود می‌داند.^۷ و همراهان مؤید او به‌این اشاره کرده‌اند که رشتی نیز مبشر علی محمد بوده است.^۸ و اگر روسای انشعابات شیخیه مدعی شوند این برای احسائی و رشتی ننگی و عیبی همراه ندارد که مشروعیت «شیخیه» را زیر سؤال ببرد، یادآور می‌شویم آیت‌الله العظمی ملا محمد تقی برغانی شهید ثالث که از زعمای دینی ساکن قزوین این دوران است، همان کسی است که اسم احسائی و رشتی را به‌زبان می‌آورد و تکفیر می‌کرد.^۹

۱. ماجرای باب و بهاء: ۴۲.
۲. بهائیت و باییت در بستر تاریخ، ۴ ایلایی: ۱۱.
۳. همان مأخذ: ۱۳.
۴. فتنه باب: ۳۳.
۵. همان مأخذ: ۱۰.
۶. همان مأخذ: ۱۱۱.
۷. محاکمه و بررسی باب و بهاء: ۷/۱، ۳۰ به‌نقل از جوامع‌الکلم: ۴۰/۱.
۸. جنگ زمانی: ۱۱۰/۵.
۹. گفت و شنود سید علی محمد باب با روحانیون تبریز: ۹۴.

به هر روی با این همه شواهد باید پذیرفت القاء عقائد احسانی و آموزگاری رشتی، علی محمد را برانگیخت تا ادعای «باییت» نماید. به همین خصوصیت نمی توان منکر شد علی محمد باب که «معارف دینی را به سبک شیخیه» کسب کرده و به «ذکر و اوراد به طریقه شیخیه اشتغال داشته»^۱، در مسأله «باییت و ظهور امام به نحوی [که کاظم رشتی] به شاگردانش آموزش داده بود» تحت تأثیر استادش قرار نگرفته باشد. چنان که «میرزا طاهر، شیخ مهدی قزوینی، سید ولی الله و میرزا همدانی و چند تن دیگر هر یک ادعای مقام باییت کردند، به طوری که تعدادشان به ۳۸ نفر» رسیده است.^۲

با این کیفیت روسای شاخه‌های انشعابی شیخیه که به شیخ احمد احسانی و شاگردش کاظم رشتی افتخار می‌کنند - از دکانی که آن‌ها گشوده‌اند لقمه نانی به کف آورده، در راه به ضلالت کشیدن عوام مردم می‌خورند - باید پذیرند احسانی و رشتی همانطور که «نوکر مقرب» سازی کرده با «رکنیت» اصول اعتقادی را دستکاری نموده، نهاد مرجعیت نواب عامه را در ایام غیبت کبری با فتنه «رکن رابع» مواجه کرده، امام زمان آوری نموده، و جهان بشریت را به بلای بهائیت که مانند «وهابیت»، در جامعه سنی، و «صهیونیزم» در یهود، و اقتدار جاه طلبانه «پاپ» در مسیحیت می‌باشد گرفتار کرده‌اند. زیرا بدون تردید توجه به روند شکل‌گیری «شیخیه» و ادامه آن ثابت می‌کند که شیخ احمد احسانی و شاگردش کاظم رشتی که استاد مدعیان «رکنیت»، «نیابت» و «باییت» محسوب می‌شوند، آگاهانه برای این فتنه سه‌گانه زمینه‌سازی کرده‌اند.

زمینه‌سازی‌های آگاهانه

احسانی و رشتی

خوشبختانه همان‌طور که تحقیقات محققانه پیرامون نقش استعمار سلطه‌گر در به وجود آوردن «بابیه»، «ازلیه» و «بهائیه» اذهان را متوجه بی‌اعتباری مسلک‌های استعماری ساخت^۳، متأسفانه در معرفی مُهره‌های اصلی این معرکه جاسوسانه خائنانه

۱. بهائیت به روایت تاریخ: ۲۳. ۲. همان مأخذ: ۳۵.

۳. ایام شماره ۲۹، تاریخ ۶ / شهریور / ۱۳۶۸، از انتشارات جام‌جم مطالعه شود و ایام شماره ۳۱ که در تاریخ ۱۷ / آبان / ۱۳۸۶ منتشر شده است به تأثیر آن پرداخته است.

استعمار کوتاهی نموده است. به لحاظ همین کمبود، بلکه نقش چشمگیر تحقیقات صورت گرفته، کسانی که سرسختانه با بهائیت در ستیزند، بعضاً بر اثر بی‌اطلاعی از نقش احسانی و رشتی در شکل‌گیری این فتنه، نسبت به آن‌ها با خوشبینی برخورد کرده، حتی دیده شده است به‌دام فرقه‌داران شیخیه گرفتار شده‌اند. و چه بسا اگر کاری تحقیقی صورت نگیرد، دیگران هم به‌دام شیخیان افتاده و در حالی که با بهائیت ضدیت می‌کنند به‌اجداد این فرقه گمراه گمراه کننده خدمت نمایند.

در صورتی که احمد احسانی و کاظم رشتی با تأسیس فرقه انحرافی «شیخیه» نقش مهمی را در شکل‌گیری «بابیه» پدر «ازلیه» و «بهائیه» داشته‌اند. و اگر این دو جرثومه خیانت به‌خدمت عثمانیان و تزار روس در نمی‌آمدند، تردیدی نیست که وزارت مستعمرات در «باب» سازی موفق نبود. هر چند شکی نیست همان‌طور که برای رهایی از شیخ‌الاسلام‌های ضد درباری آزاده در تسنن «وهابیت» تروریست را آورند، جهت شعله‌ور کردن فتنه‌ای مانند «بهائیت» که خلاصه‌ای از «بابیه» و «ازلیه»، در حقیقت «شیخیه» است، در تشیع فکری می‌کردند، نظیر احسانی و رشتی را شناسائی می‌نمودند، ولی حال که این استاد و شاگرد کارگردانان چنین خیانتی شده‌اند، باید به‌نقش این دو روحانی‌نما در شکل‌گیری فتنه بهائیت توجه داد که چگونه با استفاده از لباس خاص روحانیان مذهب تشیع، بر امامت و نیابت آن تاختند. و مسلماً تردیدی نیست زمانی اطلاعات فرد و جمع در جامعه مفید می‌افتد که به‌طور کامل وسائل استعمار در مسلک‌آوری شناخته شود.

به‌همین اعتبار در تدوین رساله حاضر به‌آن‌چه در کمبود تحقیقات صورت گرفته و به‌طور فهرست‌وار اشاره گردید، شاید به‌وسیله محققانی مدقق مورد بحث قرار گیرد. که حتماً بیش از انتظار، چنین مهمی تحقق خواهد یافت. برای پی‌بردن به‌راز و رمز «باب» سازی و «نوکر مقرب» آوری که واسطه‌ی بین امام و امت باشد و پذیرفتن «اجتهاد شیخی مشربی» که نتیجه فرقه مرموز «شیخیه» است، می‌باید به‌طور دقیق با توجه به حرکات مزورانه شیخ احمد احسانی و کاظم رشتی و گروه‌گروه شدن پیروان «شیخیه» به نتیجه رسید.

نخست باید به‌مهمی توجه دهیم که کمتر به آن اشاره شده است، همان‌طور که بررسی تاریخ و وقایع فرقه «شیخیه» نشان می‌دهد ادامه دهندگان این فرقه نوظهور در اسلام بعد از مرگ کاظم رشتی در حالی که شاگردان برجسته او یک منظور و مقصود را دنبال می‌کردند، گروه‌گروه شده، هرکدام به‌طور جداگانه با اصولی که به‌امامت دوران آخر زمان مربوط می‌شود برخورد کرده‌اند.

یکم: گروهی از شیخیه با اعتقاد به «رکن رابع» در مقابل مرجعیت روات مجتهد که نواب عامه‌اند، دار و دسته‌ای را به‌وجود آوردند که به‌جهت «ناطق واحد» بودن «رکن رابع» بی‌اعتبار در تشیع^۱، عده‌ای را فریب داده، از تبعیت واجب نواب مرجع زمان غیبت باز داشته‌اند.

دوم: گروهی از شیخیه با «رکن رابع» که اختراع احسانی است مخالفت کرده، کسب تکلیف غیر مجتهد از نواب مجتهد را دنبال نموده، و سعی کرده‌اند با این تدبیر به‌ننگ «رکن رابع» آلوده نباشند، لکن این گروه با بدعتی دیگر از زعامت روات مجتهد ایام غیبت که امام زمان - ارواحنا فداه - تکلیف نموده‌اند شانه خالی کرده‌اند، زیرا این گروه «شیخیه» تقلید از مجتهدی را که شیخی می‌باشد جایز می‌دانند. و تاکنون چنین روشی را مراعات کرده‌اند. در حقیقت این دسته از شیخیه که خود را از ننگ «رکن رابع» پاک نگاه داشته‌اند و با ظاهری مرسوم در تشیع، امر تقلید غیرمجتهد را به‌نمایش گذاشته‌اند، در ارتباط با روات مجتهد که نواب عامه غیبت کبری می‌باشند همان روشی را اتخاذ کرده‌اند که نتیجه‌اش با تبعیت از «رکن رابع» تفاوتی ندارد.

سوم: پیروان شیخیه بابیه با طرح گمراه‌کننده «باب» سازی، نه تنها روش دو گروه دیگر از شیخیه را کنار زده‌اند، بلکه توجه داده که شاخه انشعابی شیخیه کرمان «نوکر مقرب» را قبول کرده و «باب» از این مرتبت بالاتر است. زیرا «نوکر مقرب» نیز در جهت ارتباط پیدا کردن با حضرت امام قائم - ارواحنا فداه - نیاز به «باب» دارد. و یا شاخه انشعابی شیخیه احقاقی با مجتهد شیخی مقصود را تأمین کرده، که «باب» در مقامی

۱. آرای فقهاء امامیه را در این زمینه در کتاب «رهبران ضلالت» تألیف آقای علی‌امیر مستوفیان مطالعه نماید.

حساس تر قرار دارد.

نتیجه این که هر سه شعبه «کریم خانیه»، «بابیه» و «احقاقیه» از شیخیه همان را انجام داده و می دهند که نتیجه اش انحراف از تشیع است. در معنا نباید فریب مبانی ساختگی آن ها را خورد، و اگر چنین نتیجه گیری و برداشتی را نمی پذیرند و قبول ندارند، چرا نام «شیخی» به خود نهاده و خویش را از جامعه شیعه جدا کرده اند.

در پی این تذکر افشاء کننده، می باید عملکرد احسائی مؤسس فرقه شیخیه، و رشتی معلم روسی روساء شاخه های انشعابی آن را مورد توجه و دقت نظر قرار داد، تا زمینه سازی های احسائی و رشتی را در شکل گیری شیخیه «کریم خانیه»، «بابیه» و «احقاقیه» شناسائی کرد.

همان طور که در قسمت شرح احوال احسائی اشاره شد، چند مهم زندگی او جلب توجه می نماید، و زمینه را برای فهم این که احسائی بدون برنامه به اقدامات زیر پرداخته است آماده می سازد:

اول: بدون منظور «شرح الزیاره» نوشته نشد.

دوم: بدون جهت به عضویت اخباری گری در نیامده است.

سوم: بدون مقصود و منظور به گشت و گذار در شهرهای ایران و عراق پرداخته است، روشن می کند.

چهارم: بدون مصلحت اندیشی شخصی و سفارش غریبه های به ظاهر دینی، دعوت ملاقات فتح علی شاه قاجار را قبول نکرده است.

پنجم: مسلماً با غرض به عضویت تصوف ذهبیه اغتشاشیه درآمده است. تمامی آنچه به صورت اقدامات پنج گانه، دوره های زندگی او را شکل می دهد، به لحاظ های حساب شده ای است نظیر:

الف: به راه انداختن جنگ شیعه و سنی به جهت جلب شیعیان، و این که عقاید خویش را مربوط به شیعه سازد. در معنا نتیجه اش مربوط به شیعه شود. به همین لحاظ است که مسلمانان غیر شیعی فتنه «بهائیت» را به شیعه ربط می دهند.

ب: پذیرفتن مشرب اخباری به لحاظ این که حساسیت خویش را به اهل بیت -

علیهم‌السلام - به‌نمایش درآورد. مهم‌تر روش فقهی خود قرار دهد؛ که در این راستا دو کار مهم تحقق می‌یابد: نخست ردّ مرجعیت فقهاء به‌روش اصولیان، دیگر در طرح «رکنیت» از مخالفت فقهای امامیه اصولی در امان ماندن.

ج: ایران و عراق گردی را به‌لحاظ یارگیری برای فدائی که باید برخلاف مذاق شیعه حرکت خویش را آغاز کند، «رکن رابع» ایمان را با موقعیت «نوکر مقرب» امام زمان - ارواحنفا - به‌عنوان «ناطق واحد» در مقابل مرجعیت نواب عامه قرار دهد تا روات مجتهد اصول‌گرا - تحت‌الشعاع قرار گیرند، دارای اتباع از هر شهر و نژاد باشد و به‌لحاظ حمایت آن‌ها از گزند مصون بماند.

د: پذیرفتن دعوت فتح‌علیشاه قاجار از دو دیدگاه باید مورد دقت‌نظر قرار گیرد: ۱- دعوت‌کننده از احسان‌ی که دربار معلوم‌الحال خود فروخته عیاش قاجار است. ۲- به‌لحاظ وابستگی‌های خارجی، محلی مناسب برای تقویت افراد وابسته به‌سیاست غریبه‌های وطنی دینی است.

احسان‌ی برگزیده سیاست ضد‌اقتدار شیعه به‌جهت آنچه قبل و بعد ملاقات با فتح‌علیشاه قاجار انجام داد، به‌لحاظ دقیق و منظم، بل حساب شده عمل کردن او تفهیم‌کننده این حقیقت غیرقابل انکار است که زمینه‌ساز اقدامی بی‌سابقه در ایران شیعه است. هـ به‌عضویت درآمدن پیچیده‌ترین تصوف فرقه‌ای که ذهبیه اغتشاشیه باشد، آشنائی با جایگاه قطبیت را همراه دارد که با «رکنیت» سنخیت تام و تمام دارد. اگر دعاوی صوفیه در تعریف مقام و مرتبه قطب مورد دقت‌نظر قرار گیرد، تفهیم‌کننده این مهم است که قطب نیز در ایام غیبت کبری «رکن رابع» است که هیچ‌کدام - قطب و نوکر مقرب - با «باب» مورد ادعای علی‌محمد شیرازی فرقی ندارد. آری آن سه رفیق فارس، عرب و ترک زبان را می‌مانند که در پی انگور بودند و نمی‌دانستند هر سه انگور می‌خواهند، با فرق این‌که صوفی و شیخی و بابی هر سه می‌دانند ادعای نیابت خاص امام زمان را دارند.

در دوره ریاست کاظم رشتی که با ادعای جانشینی احسان‌ی شروع می‌شود، سه کار مهم صورت گرفته است که تحقیق ثابت می‌کند، دارای اهمیت خاص می‌باشد و در

شکل‌گیری «بابیه» و حفظ مسأله «رکن رابع» نقش به‌سزائی داشته، و می‌توان به‌صورت زیر مورد توجه و دقت‌نظر قرار داد:

۱- بازسازی آثارِ مخرب بر خورد خونین دولت عثمانی با شیعیان که توأم با حمایت دو پاشای عثمانی از «شیخیه» است.

۲- کاظم رشتی با ادعای جانشینی احسانی دو نقش مهم را در استمرار آنچه اصل و اساس فرقه انحرافی «شیخیه» بود ایفا کرد: الف: مانع عقیم ماندن طرح سیاست سیاه شد.

ب: ابداعات اعتقادی احسانی در تشیع را که به‌بدعت «رکن رابع» بستگی داشت به‌وسیله شاگردان او که از مشاهیر پیروان و وابستگان به شیخیه محسوب می‌شدند از خطر فراموشی حفظ کرد.

۳- با عدم تعیین جانشینی به‌بهانه این‌که ظهور نزدیک است، شیخیه را به «رکنیت» خلاصه نکرد، بل دست کارگردانان سیاستی را که شیخ احمد احسانی مقدماتش را فراهم کرده بود باز گذاشته، علی‌محمد که می‌بایست «شیخیه» را سامان سیاسی دهد، از همان ذیقعدۀ سال ۱۲۵۹ که کاظم رشتی مُرد، براساس رؤیای مرموزی شایع کرد مرکز علمیه رشتی از کربلا شیراز را می‌بیند^۱ و این ادامه طرح انتقال سیاست احسانی به‌علی‌محمد شیرازی بود. که در غیر این‌صورت ماجرای «باب» سازی برای امام قائم غائب موجود موعود عقیم می‌ماند. در حقیقت منظور کارگزاران سیاست سیاه تأمین نمی‌شد. یعنی سیاستی که اصل آن بر تقویت احسانی و رشتی گذاشته شده بود، به‌مسأله ابداع «رکن رابع» که در نظر استعمار کفایت‌کننده از «باب» سازی نبود اکتفا شد. و تردیدی نیست که چنین نتیجه‌ای منظور استعمار سلطه‌گر ضداسلام و مسلمانی را تأمین نمی‌کرد.

به‌همین دلیل طرح دیگته شده «ظهور نزدیک است» به‌جای تعیین جانشین در دستور کار رشتی قرار می‌گیرد تا ادامه «شیخیه» به‌مسأله ابداعی «رکنیت» خلاصه نشود. و این به‌زمینه‌سازی بسیار دقیق نیاز داشت که بدون تردید با القائنات خاص به‌گفته «کینیاژ

۱. تاریخ جامع بهائیت: ۷۱.

دالگورکی» به وسیله دوستان انگلیسی حاضر در مجلس درس کاظم رشتی تأمین می‌شد. که بررسی علل شکل‌گیری «بابیه» ثابت‌کننده تشخیص جاسوس روس تزار است!^۱

به هر تقدیر بررسی و تفحص پیرامون آنچه بعد از مرگ شیخ احمد احسائی به وسیله کاظم رشتی با ادعای جانشینی او صورت گرفت، بیان‌کننده آن است که حرکت رشتی از قبل طراحی شده بود تا به موقع ابلاغ گردیده اجرا شود. زیرا شیخ احمد احسائی می‌بایست، بل وظیفه داشت هم‌زمان، هم محیط را برای اجرای طرح سیاست سیاه آماده کند. که این را به‌گشت و سیاحت در شهرهای ایران و عراق انجام داد. و هم افراد مناسبی را جهت به‌اجرا درآوردن چنین توطئه شوم استعماری شناسائی نماید. به‌همین لحاظ باید توجه داشت در این مقطع از شکل‌گیری «شیخیه» نه این‌که فرصتی برای آنچه در دوره کاظم رشتی مطرح شد نبود، بلکه جزئیات نقشه اجرای طرح «باب» سازی زمان می‌طلبید تا در نطفه خفه نشود، که شیخیه آنرا فراهم کرد.

ولی در آخرین روزهای حیات کاظم رشتی که تمامی نقشه‌های ضد شیعی استعمار مشترک بین تزار روس، عثمانی و انگلیس توسط احسائی و رشتی عملی شده بود، «شیخیه» می‌بایست به‌صورت ارثی جاودانه میان روس و انگلیس تقسیم می‌شد؛ افرادی مانند حاج محمدکریم‌خان کرمانی با پشتوانه وابستگی به‌دربار قاجار و زیاده از چهل شاهزاده برادر و خواهر، دویست تا سیصد برادرزاده و خواهرزاده، که هرکدام در سال دویست الی سیصد هزار تومان خمس و زکات به‌او می‌دادند^۲، برای این مهم به‌کربلا اعزام شد تا علاوه براین‌که دیگری رهبری فرقه استعماری شیخیه را غصب نکند. در حقیقت زمام فرقه از دست سیاستگران خارج شود. وسیله‌ای نیز برای جداسازی سهم‌الارث روس و انگلیس‌ها باشد. مهم‌تر به‌آنچه تحت نام «شیخیه» به‌وجود آمده صورت دینی بدهد.

که با گذاردن احسائی در جایگاه پیامبر، و رشتی در مقام علی امیرالمؤمنین^۳ نه فقط

۱. مجاهد پارسا مرحوم آیت‌الله حاج شیخ ابوالفضل خراسانی - قدس الله روحه العزیز - دقیقاً از گزارشات تاریخ پیرامون این توطئه استعمار پرده برداشته‌اند.

۲. شیخی‌گری بابی‌گری، ۲۰۹، ۲۱۰.

۳. هدایة الطالبین: ۷۱.

وظیفه‌اش را انجام داد، بل «رکنیت» را با تزویر «نوکر مقرب» ادامه امامت ائمه طاهرین - علیهم‌السلام - و «بابیت» را کفایت کننده از مرجعیت روات مجتهد دوران غیبت مطرح کرد. «رکنیت» در خدمت سیاست روس، سهم‌الارث امپراتوری تزار باشد و «بابیت» تأمین کننده اغراض مستکبرانه انگلیس آن روزگار شود.

در حقیقت حاج محمدکریم خان کرمانی، زمینه را برای سیاستی که شاید نمی‌شناخت، لکن آرزوی رهبری مسلکش را در سر و سر می‌پروراند آماده کرد. آری دقت در آنچه به‌عنوان «شیخیه» از عصر احسائی آغاز شد و به‌دوران رشتی به‌صورت فرقه‌ای به‌ظاهر مذهبی درآمد، توسط جانشینان او که در مقام ریاست شاخه‌های انشعابی شیخیه بایه به‌ثمر نشسته، مورد استفاده استعمار مشترک قرار گرفت. این نتیجه توام با واقعیتهای تلخ است که متأسفانه احسائی با علامت مشخصه عالمان شیعی مورد استفاده عثمانیان قرار گرفته، با نگارش «شرح الزیاره» تشیع خویش را تثبیت نموده، جهت تأمین اغراض سیاسی عثمانی - بنابر رسم همیشه تاریخ - شیعه را به‌جنگ سنی فرستاده، طرح «نوکر مقرب» بین امام و امت، به‌نام «رکن رابع» را با اشتها شیعه بودن خود عملی ساخته مربوط به شیعه سازد.

کاظم رشتی نیز در حالی که «رکنیت» توسط استادش احسائی جهت اقتدارشکنی نهاد مرجعیت نواب عامه ابداع شده بود مقدمات «باب» سازی را که به‌ادعای «امام زمانی» ختم شد فراهم آورد. در حقیقت باید بدون تردید پذیرفت اگر خیالبافی‌ها و اشاعه جعلیات احسائی و رشتی مورد تکریم و تعظیم «شیخیه» نبود، به‌طور حتم و یقین «بابیت» در کنار «رکنیت» به‌وجود نمی‌آمد.

پس باید مخالفان شیخی مشرب علی‌محمد باب پذیرند احسائی و شاگردش کاظم رشتی دو کار انجام دادند: با «رکن رابع» به‌میدان اقتدار و قداست نواب عامه که زعامت جهان تشیع را به‌عهده داشتند آمدند و با «باب» آوری که به‌ادعای «امام زمانی» ختم شد مهدویت را دچار بلیه فتنه «بابیه» «ازلیه» و «بهائیه» کردند.

پس کاظم رشتی که در سه گروه «شیخیه رکنیه» کرمان، «شیخیه احقاقیه» ضد رکنیه، و «شیخیه بابیه» از قداست خاصی برخوردار است و هر سه دسته برای او احترام خاص

قائل هستند، نامش را با تعظیم به‌زبان و قلم می‌آورند، با اشاعه «ظهور نزدیک است» چند هدف را عملی کرد:

- ۱- شاگردان خود را آماده پذیرا شدن فتنه «باب» نمود.
 - ۲- قبل از مرگ به‌جای انتخاب جانشین، شاگردانش را متوجه شخصی کرد که بنا بر ادعای بی‌پایه و اساس احسائی حقیقت امام غائب در قالب او حلول می‌کند.
 - ۳- به‌افرادی نظیر «القتیل بن‌الکربلا»، - که احتمالاً اسم مستعار است و بعداً بهائی شد - می‌گفت: «تو خوشحال نیستی که من می‌میرم و با مرگ من نهضت امام تو آشکار خواهد شد.»
 - ۴- در پاسخ به‌این سؤال که جانشین او کیست؟ جواب می‌داد: «خدا امری دارد که امر خود را بارور خواهد ساخت.» و برای این که نشانی از امر خدا ارائه داده باشد گاهی هم می‌گفت: «ظهور امام غایب بسیار نزدیک است احتیاج به‌تعیین جانشین نیست»^۱ رشتی با این مبهم‌گوئی، همه افرادی را که در انتظار جانشین بودند از هر حرکت ریاست طلبانه بازداشت و هم وسیله‌ای به‌دست جاسوس روسی برای تحریک علی‌محمد شیرازی داد.
- در حقیقت شاگردان معتقد به «رکن رابع» حوزه رشتی که سه گروه شدند، به‌تخطئه کردن یکدیگر پرداختند، وقتی سیاست‌دانی وابسته به‌استعمار اختلاف و نزاع، فتنه‌گران بعد از رشتی را دید متوجه شد که جملگی در پی یک چیزند؛ اگر میراث‌داران احسائی و رشتی که سه گروه «شیخیه رکنیه»، «شیخیه احقاقیه» و «شیخیه باییه» اند مصلحت‌اندیشی را رها کرده، حقیقت را آن‌چنان‌که وجود دارد بپذیرند قبول خواهند کرد با این‌که هر سه گروه با یکدیگر مخالفند، در صدد تقویت و عملی نمودن یک توطئه استعمارند.
- به‌هر حال وابستگان فرقه‌ای کاظم رشتی چه بخواهند چه نخواهند، تمایلی به‌پذیرش این واقعیت تاریخی نداشته باشند، این حقیقت ثبت شده تاریخ است که رشتی با بافته‌های خیالی خود که در هیچ دین و آئین جایگاهی ندارد، خواست تزار روس را تأمین کرده است. زیرا شاگردان خود را به‌بهانه جستجوی موعود به‌نقاط مختلف پراکنده

۱. بدیع، نبیل زرنندی: ۲۴.

ساخت، حتی برخی از آن‌ها مانند حسین بشرویه در خراسان خود را سید معرفی کرده، با پرچم‌های سیاه که گفته‌اند از علائم ظهور امام موعود است^۱، بین مردم ظاهر شد؛ هم مردم ناآگاه را به جستجو علی محمد شیرازی واداشت و هم فتنه باب را با ظهور امام - ارواحنفا - منطبق ساخت.

بهائی‌گری

فتنه‌ای در ادامه شیخی‌گری

اگر نبود اصرار ضدیت حاج محمدکریم خان کرمانی و سران شیخیه احقاقی با علی محمد شیرازی معروف به «باب»، تصور این که «بهائیه» فتنه‌ای از متن «شیخیه» است کمتر جلب توجه می‌کرد. به همین لحاظ دانستن این که «بهائی» کجائی است و «بهائیت» از کجاست؟ از سوئی، و مخالفت‌های اتباع شیخیه با «باییه» از سوی دیگر، این را ضروری می‌سازد به مهم «بهائی‌گری» که فتنه‌ای در ادامه «شیخی‌گری» است. توجه شود.

هرچند به‌روزگار ما به لحاظ وجه اشتراکی که «بابی‌گری» و «بهائی‌گری» با برخی فرق «صوفیه، حروفیان و نقطویان دارند» موجب شده است نتیجه‌گیری کنند این مسلک‌ها نیز «از گایالیسم یهود ریشه و مایه دارند»^۲ و از نظر علل سیاسی پذیرفته‌اند: بقای بابی‌گری و بهائی‌گری به «صهیونیسم بین‌المللی و امپریالیسم انگلیس و آمریکا و... مربوط» می‌شود.^۳

ولی هزار نکته باریکتر از مو اینجاست، که نباید هم داستان بودن بهائی‌گری با صهیونیسم و امپریالیسم جهانی، مسأله کجائی بودن «بابی‌گری» که ثابت‌کننده کجائی بودن بهائیت است را تحت الشعاع قرار دهد. زیرا همان‌طور که دانستن ارتباطات استعماری باییه و بهائیه بهترین دلیل این مهم است که بابیان و بهائیان در چه خط سیاسی قرار دارند، زنده نگاه داشتن جایگاهی که بابی‌گری را تولید کرده است، توجه دادن

۲. هزار پاسخ، علامه آیت‌الله یحیی نوری: ۵۱۶/۱.

۱. ترجمه مفتاح باب الایاب: ۹۶۰.

۳. همان مأخذ: ۵۱۶/۱.

به‌فتنه‌ای می‌باشد که مانند خوره از درون تشیع، روح اسلام ناب محمدی را می‌خورد و مسلماً غفلت از این مهم عواقبی جدی مانند بابی‌گری و بهائی‌گری در پی خواهد داشت. به‌هر روی این مُسلم است که علی‌محمد شیرازی با ادعای «باب» امام زمان بودن - ارواح‌نفاذ - مسلک بابیه را به‌وجود آورد. و به‌نقل آراء و اقوال اهل تحقیق و تاریخ اشاره کردیم که نمی‌توان انکار کرد، افکار ابداعی احسانی و القانات رشتی پیرامون نزدیک بودن ظهور - همان‌طور که کینیاز دالگورکی جاسوس روس اشاره کرده است - وسیله‌ی او برای تحریک کردن علی‌محمد شیرازی بود. در حقیقت مایه‌هایی که کاظم رشتی فراهم آورده بود، سرمایه ادعای «بابیت» و سپس «مهدویت» علی‌محمد شیرازی گردید - البته نه تنها کار او به‌اینجا ختم نشد، بلکه به‌ربوبیت و حلول ربوبیت کشید. - در حقیقت رشتی برای استعمار بین‌الملل وسیله تراشی نمود تا پس از او کارگردانی از سنخ احسانی و رشتی را در اختیار داشته باشند.

آری علی‌محمد باب همان‌طور که استادش کاظم رشتی به‌ظهور عن‌قریب امام زمان - عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف - اشاره کرده بود مسأله ظهور را با ادعای باب امام بودن تعقیب کرد، مهم‌تر اکثر شیخیان به‌تشویق کاظم رشتی رئیس خود به‌حمایت باب برخاستند، علی‌محمد مانند استادش رشتی به‌ظهور فردی مبهم که در پی او به‌ظهور می‌رسد، با «من یظهره الله» بشارت داد. و این بهانه شد بعد از کشتن باب در حالی که یحیی نوری، صبح ازل را به‌جانشینی تعیین کرده بود - و حسین علی نوری ریاست او را بعد از باب پذیرفته، بابیه را اداره می‌نمود - براساس وعده‌های جاسوسان استعمار که با او در تماس بودند خود را بهاء‌الله خوانده، داعیه‌دار سمت «من یظهره الله» بشود، و با کمک عوامل استعمار روس و انگلیس که برای چنین ادعائی تحریک‌ش کرده بودند، مسلک استعماری «بهائیت» پا گرفت.

در این‌صورت همان‌طور که در تاریخ، مسلک استعماری «شیخیه» ذکر شده است، باید بپذیریم علی‌محمد باب مؤسس «بابیه»، شاگرد و از جمله جانشینان سرشناس کاظم رشتی به‌شمار می‌رفته است. در حقیقت از وابستگان شناخته شده «شیخیه» وابسته به‌شیخ احمد احسانی بوده، که زمینه‌ساز موقعیت، بل یگانه عامل تشویق و تحریک

حسین علی نوری در به وجود آوردن «بهائیت» می باشد. به همین لحاظ بهائیان به عنوان سپاس و قدردانی علی محمد باب را مهدی موعود، نقطه اولی و حضرت اعلی می خوانند.

با این مقدمات نتیجه می گیریم بهائی گری که به عنوان ستون پنجم و یکی از ابزارهای سیاست سیاست بازان دغلكار انگلیس و آمریکا است و امروز به نتیجه رسیده اند عامل مستقیم اسرائیل برای تضعیف جهان اسلام به شمار می رود، از جمله فتنه هائی است که به شیخیه مربوط می شود. نهایتاً باید توجه داشت مستندات تاریخ ثابت نموده، همان طور که نطفه بایه را دولت مقتدر عثمانی در شیخیه ریخت، بایه نوزاد افکار و عقائد شیخ احمد احسانی را سفارت روس مادری کرد، و از پستان انگلیس شیر خورده، تحت سرپرستی انگلیس کهنه کار فرقه ساز رشد کرد و پس از محدود شدن قدرت استعمار انگلیس، بهائی گری به نوکری آمریکا و صهیونیسم درآمد.^۱

اما مهمی که نوبهائیان به آن بی توجه بوده اند یا آگاهانه از کنار آن گذشته اند، مسأله ادعای مهدویت، ربوبیت و حلول الوهیت می باشد که علی محمد شیرازی پس از بابت مدعی آن شده است. در حقیقت هر چه بوده در زمان علی محمد باب به ظهور نشسته، و این تفهیم کننده این است که زمان چنین مناصبی به اتمام رسیده، و جایی برای ادعای دیگران باقی نمی ماند که حسین علی نوری مدعی آن شود.

بخش هشتم

مسلك احساسى و رشتى
وسيله‌اى براى توطئه‌هاى استعمار

باید پذیرفت گاهی خوش رقصی استخدام شده‌های استعمار زمینه‌ای برای فتنه‌انگیزی‌های بیشتری است که سلطه‌گران در پی آن نبوده‌اند، مانند آنچه به‌وسیله علی محمد شیرازی بعد از ادعای «باب» امام بودن، مطرح شد و زمینه توطئه‌های بعدی استعمار گردید.

پس باید احتمال داد اگر علی محمد شیرازی به ادعای «باب» امام قائم غائب موجود موعود بودن اکتفا می‌کرد و مدعی «امام زمانی» نمی‌شد، استعمار کهنه‌کار انگلیس که در این نوع امور بی‌مثل و نظیر است در فکر تکمیل توطئه همتای مسلک‌سازش نمی‌افتاد و سیاست فرقه‌سازی در فرقه «شیخیه بابیه» را طراحی نمی‌کرد. نتیجتاً «بابیه» به هر صورتی که ادامه می‌یافت، به همان ادعای «باب» امام بودن خلاصه شده. حسینعلی نوری خیرچین تزار روس در ایران مدعی «الوهیت» نمی‌شد، و «بهائیت» نتیجه «شیخیه بابیه» را به صورت فتنه‌ای نو در نمی‌آورد.

هرچند اگر دشمنان قسم‌خورده تشیع از ادعای «باب» امام بودن به «امام زمانی» و «پیامبری» ترقی نمی‌کردند، سپس دعوی «الوهیت» نمی‌نمودند، اثبات این‌که نوکران در بست در خدمت استعمار بود - نه این‌که ممکن نبود - بلکه سخت می‌نمود، ولی به حکم «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد» علی محمد، یحیی صبح ازل، بهاء‌الله با دعاوی مختلفی که نموده‌اند خود را در خدمت استعمار تعریف کرده‌اند، و باید قبول کرد که بهترین دلیل و برهان را برای این توضیح ارائه داده‌اند؛ آن‌هایی که در پی امثال علی محمد، یحیی صبح ازل و بهاء یا عبدالبهاء و شوقی معلوم‌الحال که نتیجه شیخیه‌اند - به‌راه افتاده‌اند از پنج صورت خارج نیستند:

- ۱- مأموریت تظاهر به بهائی‌گری نداشته باشند.
- ۲- به وعده و وعیدهای مرسوم در بهائیت که به مسائل جنسی و پولی ختم می‌شود گرفتار شده‌اند.
- ۳- یا اگر این دو جهت در بین نباشد تردیدی نیست از نعمت شعور خدادادی و تشخیص بد از خوب، حق از باطل بی‌نصیب بوده، ابله‌اند.
- ۴- یا از دسته پادوهای حقوق‌بگیر استعمارند که مأموریت تقویت‌کننده دارند چنانکه با نظیر آن در تصوف گنابادی برخورد می‌کنیم، شیخ عبدالله حائری حقوق‌بگیر انگلیس به لحاظ مأموریتی که داشت موقعیت خانوادگی را نادیده گرفت از نجف به عنوان آیت‌الله زاده عازم بیدخت شد به حمایت ملاسلطان قیام کرد. دقت در این رخدادها بسیاری از امور مربوط به نقش استعمار در ایران را فاش می‌سازد. برای نمونه توجه شد، یک روحانی‌زاده سرشناس مثل شیخ عبدالله حائری که از تمامی عنوان‌های اجتماعی و موقعیت‌ها برخوردار است، برای چه منظور و مقصودی به‌ده بیدخت می‌رود، تردیدی نیست که کارگردانان گنابادی می‌گویند کسب فیض، دستیابی به کمال. این ادعا را چنین پاسخ می‌دهیم. اگر این سفر و پیوستن به ملاسلطان جنبه معنوی داشت که با مسأله جانشینی ملاعلی گنابادی مخالفت نمی‌کرد. می‌بایست برای رسیدن به کمال تبعیت می‌نمود. علاوه اگر فیض بیدخت را بیش از فیض اقامت نجف می‌دانست که باید پذیرفت بسیار آدم ابله بی‌شعور بی‌استعداد بوده که تردیدی نیست شیخ عبدالله حائری با القاء شاهی از دوره سربازی رضاخان سوادکوهی به او نمی‌تواند بی‌استعداد باشد. او به لحاظ ارتباطی که با سفارت انگلیس در بغداد داشت در ایران دو کار مهم برای انگلیس‌ها کرد:

الف- رضا سوادکوهی را با خصوصیت تعصب نداشتن به تشیع و تسنن، مهم‌تر مورد تائید بهائیت بودن برای سلطنت ایران آماده می‌کرد.

ب- فرقه‌ای را که به لحاظ ادعای نیابت خاصه روساء آن با شیخیه بابیه فرقی نداشت تقویت می‌کرد.

هـ- یا کسانی بوده‌اند که پایبندی دینی نداشته با وابستگی گروهی به مسلک‌های

استعماری مثل بهائیت خود را تأمین می‌کردند که نظیرش کسانی که در فرقه ذهبیه اغتشاشیه خود را پشت قیافه‌های ظاهرالصلاح عده‌ای از وابستگان فرقه پنهان کرده برای استعمار کارگری می‌کنند.

به هر روی در این بخش از تدوین رساله حاضر باید نخست به «چگونگی» و انگیزه فرقه‌سازی استعمار در کشورهای اسلامی - که تقریباً در طول رساله به مناسبت‌های پیش آمده به آن اشاره شده است - پرداخت؛ سپس به «چرائی» گرایش مردمی دیندار به فتنه‌ای که علی‌محمد به وجود آورد توجه نمود. سپس **نوبهائیان** بی‌اطلاع از دیروز بهائیت را با آنچه به دامش گرفتار شده‌اند آشنا کرد و به این تذکرشان داد که «برسر قبرخالی به‌زاری و شیون» یا «التجاء و التماس» نشسته‌اند. و اگر برای تأمین «عیش تن» گرفتار بهائیت شده‌اند، خویش را مشغول اجسام بی‌روح کرده‌اند.

آنچه مسلم تاریخ است و دوست و دشمن به آن اشاره داشته و به‌استناد آن انگیزه فرقه‌سازی استعمار را تعریف و شناسائی کرده‌اند، حرکت‌های مکتب اجتهادی در دوره تاریخ معاصر و واکنش مخالفان درونی و بیرونی آن است. این واکنش‌ها که از آغاز غیبت کبری با **صوفی‌گری** آغاز گردید، سپس در قالب **ترویج اخباری‌گری**، **شیخی‌گری**، **بابی‌گری**، **بهائی‌گری** نمایان شد. به گفته مرحوم آیه‌الله علامه حاج سیدابراهیم میلانی - که یک دوره سیاست عملی را دیده بودند - در پشت صحنه این جریان‌ها، تحریک‌ها، زمینه‌سازی‌ها، دست پنهان استعمار به‌ویژه انگلیس و آمریکا در کار بوده و به‌روزگار معاصر از آستین اقطاب صوفیه و سردمداران بیت‌العدل بهائیه دست‌هایی درمی‌آید که گره از کار سر بسته استعمار باز می‌کند. به تعبیر جناب ایشان، گاهی «به‌چهل واسطه سرنخ حرکتی فتنه‌خیز در دست استعمار است.» چنان‌که نقش گسترش **فراماسونری** و **سکولاریسم** را باید عیناً همان نقش فرقه‌سازی ضد ادیان آسمانی خاصه اسلام دانست، با این تفاوت که ایجاد فرقه‌هایی مانند «شیخیه»، «بابیه» و «بهائیه» برای ضربه‌زدن و ایجاد تشنگی در میان شیعیان و پاره‌پاره کردن تشیع یکپارچه بود که استعمار از تحت فرمان مرجعیت نواب عامه دوران غیبت کبری می‌ترسید.

و اگر بخواهیم شواهدی ارائه دهیم که مکتب اجتهادی مخصوص مرجعیت شیعه

به هیچ وجه حاضر به تسلیم در برابر سلطه استعمار از مسیر سلطنت نیست، به مخالفت سید محمد باقر شفتی در اصفهان با حکومت محمدشاه قاجار^۱ اشاره می‌کنیم. و اگر آن‌هایی که معتقدند نقل تاریخ چون دیدنی نیست تأثیر کمتری دارد، می‌توان صحنه‌های قیام مجدد هزارهٔ ثانی، حضرت نایب‌الامام امام خمینی در مقابل نه فقط پهلوی، بلکه تأییدکنندگان تا بن دندان مسلح او را در نظر آورد. و این‌که می‌فرمود: «شاه باید برود». آری این‌گونه رشادت‌های بی‌مثل و نظیر که استعمار تاریخ معاصر از آن به سماجت‌های ریشه برانداز تعبیر می‌کند، چنان کهنه‌کاران معرکهٔ سیاست جهان را کلافه کرده، بل به وحشت انداخته بود که برای رهائی از آن، طرح‌های گوناگونی را به آزمایش گذاشته، عاقبت تنها راه علاج را در تضعیف قدرت نواب عامه دوران غیبت دیدند. خصوصاً اینکه احتمال پیروزی یا شکست، غالباً تغییری در تصمیم آنها مبنی بر مقابله با استعمارگران و طرد آنها از سرزمین‌های اسلامی ایجاد نمی‌کرد. مهم‌تر برخی از این قیام‌ها چنان گسترده بود که سال‌ها استعمارگران را با همهٔ توش و توان نظامی، به خود مشغول می‌ساخت و حتی شکست‌های سنگینی را بر آنان تحمیل می‌کرد.

استعمار

و تنها راه علاج

اگر بخواهیم روش استعمار را در مقابل قدرت مکتب اجتهاد بدانیم باید به دو حقیقت غیرقابل انکار توجه داشته باشیم:

الف: استعمار با آگاهی از جوهر تفکر توحیدی و ضداستکباری اسلام، و روحیهٔ سیادت، سازش‌ناپذیری و ضدیت با حاکمیت بیگانه در میان مسلمانان، تلاش‌های وسیعی را توسط کارشناسان استعماری به عمل آورد تا این ذهنیت را در میان مسلمانان القا کند که اسلام، دینی صرفاً عبادی است و سعادت آنان، منوط به انجام احکام عبادی است و سیاست در آن جایگاهی ندارد و ورود به امور سیاسی، دون شأن علما و رهبران مذهبی بوده که لاجرم وجاهت و حیثیت دینی و اجتماعی آنها را مخدوش ساخته و

۱. برای اطلاع کافی به کتاب «علمای مجاهد» تألیف آقای محمدحسن رجبی مراجعه نمایید.

موجب وهن اسلام نیز خواهد گردید. این شگرد هوشمندانه در کنار ایجاد تفرقه مذهبی در جوامع اسلامی، متأسفانه تا اندازه زیادی مؤثر واقع شد و موجب کندی، رکود و شکاف در حرکت‌های ضداستعماری و ضداستبدادی و ایجاد تردید و بی‌تفاوتی در میان گروهی از رهبران مذهبی در برخورد با مسائل سیاسی گردید، ولی این گروه از عالمان نه تنها روش‌های استعماری را تأیید نکردند بلکه مخالفت با مجاهدان جان برکف اسلامی را جائز ندانستند، در حقیقت روحیه ضد سیاست سیاه استعمار به صورت جنبشی همیشگی وجود داشت تا این که دست قدرت‌نمائی مکتب اجتهاد از آستین نادره دوران وحید زمان حضرت امام خمینی و یاران مجاهد او درآمد مبدأ و انگیزه حرکت‌های ضداستعماری حتی در کشورهای غیر اسلامی گردید.

ب: یکی از روش‌های مقابله استعمار با این قدرت بی‌پشتوانه حکومت‌های حاکم بردنیای اسلام روش ایجاد ضعف و تزلزل در باورهای اسلامی، و شکاف در صفوف ضداستعماری مسلمانان بود که با فرقه‌های به‌ظاهر مذهبی استعمار ساخته در جهان اسلام، در کنار تشکیلات فراماسونری و نیز رواج اندیشه‌ها و مکتب‌های لیبرالیستی و کمونیستی شکل داده شد. تاریخ چنین باوری را تأیید می‌کند، بعد از این که استعمارگران سلطه‌گر، قدرتمندی نواب عامه و برخوردارهای اصولی مکتب اجتهادی را با استعمار سلطه طلب تحمل کردند، به این نتیجه رسیدند که با حضور نهاد مرجعیت کاری از پیش نمی‌برند، با الگو قرار دادن «زیدیه» و «اسماعیلیه» فرقه‌ای که توسط امویان و عباسیان در مقابل امامت قرار داده شد، که به‌پدید آوردن تصوف ختم گردید و صوفیان که با قطب‌آوری نقش نیابت واسطه‌ای را ایفا می‌کردند، شاید از عظمت مکتب اجتهادی بکاهند که نشد. احسانی مؤسس فرقه «شیخیه» را با انگشت گذاشتن بر نقطه مرکزی اعتقاد سیاسی شیعه، یعنی وجود امام زمان - ارواح‌نفاذ - و محدود کردن نایب آن امام در وجود یک انسان، به میدان مرجعیت شیعه فرستادند. و تلاش نمودند زمام اعتقادات مردم را به دست او دهند. که با توجه به خصوصیت‌های شیخ احسانی، خاصه خود بزرگ‌بینی او، انتخاب خوبی صورت گرفته بود ولی نتیجه‌ای که خواست استعماری استکبار جهانی را تأمین کند، نداشت.

زیرا احساساتی خود را در حدی می‌دید که می‌تواند با امامان معصوم تماس داشته و دستورات دینی را مستقیماً از آنان دریافت دارد. غافل از این‌که چنین تزویر مزورانه‌ای به‌وسیله علمای اصولی شیعه، ادعائی کذب معرفی شده، مهم‌تر به شیعیان تفهیم شده بود اگر کسی دارای چنین مرتبه و مقامی باشد نیازی به ادعای آن ندارد زیرا همانطور که در تشیع بی‌سابقه نیست، به‌هرنوع ممکن از ناحیه امام - روحی فداه - تأیید می‌شود که منجر به اقبال رجوع مردم می‌شود.

از این مقطع تاریخ بود که استعمار با سیاست ایجاد فرقه در صدد جدا کردن ملت شیعه ایران از رهبران دینی اجتماعی خود یعنی مراجع برآمد، این حرکت از جانب احساساتی و رشتی با حمایت بی‌دریغ دولت روس و پشتیبانی بریتانیا پیگیری شد. درست زمانی که نظر دول اروپائی نظیر فرانسه را نیز به‌سوی خود جلب کرده بود، توسط روسای شاخه‌های شیخیه و علی‌محمد باب دنبال شد. بعد از خیانت بهاء‌الله به برادرش یحیی صبح‌ازل در مقام جانشین علی‌محمد باب، دین‌سازی با ایجاد فرقه‌های استعماری متوقف شد؛ اما پیروان این مسلک‌ها در قالب «شیخیه»، «بابیه»، «ازلویه» و «بهاثیه» و دیگر انشعابات فرعی ادامه حیات دادند و در مواقع ضروری به استعمار سلطه‌گر لبیک گفتند.

آن‌چه را نباید از نظر دور داشت، برخورد بازیگرانه روس و انگلیس نسبت به «شیخیه» است که بعد از استفاده کامل از احساساتی و رشتی با آغاز ادعای «علی‌محمد باب» فهم می‌شود؛ بازیگران روس و انگلیسی «شیخیه» را در گوشه‌ای رها کرده، به این اکتفا کرده‌اند که با «رکن رابع» در مقابل نهاد مرجعیت - هر چند به حساب نمی‌آید - ایستاده‌اند که هر از گاهی از آن استفاده می‌شود. و بهتر است بدانیم بعد از این‌که برای بهائی‌گری وضعیت بین‌المللی فراهم آوردند، «شیخیه» را مانند «تصوف» فرقه‌ای از جمله ابزارهای سیاست‌های پهلوی درآوردند. - که بررسی دوره خدمتگزاری صوفیه و شیخیه به سیاست‌های ضد‌دینی پهلوی از جمله ضرورت‌های شناخت رویدادهای تاریخ معاصر است - ولی نسبت به بهائیت غیر از این عمل شد، زیرا از زمان عباس افندی که «جهان وطنی» را آغاز نمود و با اتخاذ این سیاست به‌دام کشورهای

امپریالیستی افتاد و در راستای منافع آنان مورد استفاده قرار گرفت، دول خارجی مخصوصاً آمریکا و صهیونیست‌ها در صحنه بین‌المللی از آنان حمایت نموده، بهائیت و بهائیان را زیر چتر حمایتی خویش قرار دادند. چنان‌که بهائیت نیز موجودیت خود را در این وابستگی و حمایت می‌داند و به آن تن داده است. ولی حمایت کنندگان در مقابل این فرقه، سیاستی دوگانه داشته و دارد، مثلاً گاهی آن‌ها را محدود ساخته و از طریق جریان‌ات موازی به آن‌ها گوشمالی داده‌اند تا از حدود بردگی و غلامی و بله‌قربان‌گویی خویش تجاوز نکنند.

به هر حال امروزه این فرقه با مرکزیت اسرائیل دارای سرشاخه اصلی است که مورد حمایت کشورهای سلطه‌گر می‌باشد. زیرا نشر عقائد بهائیت یکی از وسائل مهم برای مقابله با حرکت‌های ضد استعماری اسلامی به رهبری روحانیون در منطقه خاورمیانه است.

هر چند اجانب گاهی از راه مسلط کردن عمال خبیث خود بر کشورهای اسلامی، و گاهی از راه ایجاد مسلک‌های باطله نظیر «شیخیه»، «وهابیه»، «بابیه» و «بهائیه»، و زمانی از طریق احزاب انحرافی و مکاتیب بی‌اساس که همگی با شکست مواجه شده‌اند پیگیری می‌کنند ولی به فرموده مصلح مجدد حضرت امام خمینی برای «شکست وحدت اسلامی و کوبیدن قرآن کریم و روحانیت آزاده شیعه کوشیده‌اند، ولی بازنده بودن این مکتب بزرگ هرگز از جانب غارتگر به‌آرزوی غیر انسانی خود نمی‌رسند.» به لحاظ این خصوصیت تشیع و روحانیت آن ناگزیرند «مذهب مقدس تشیع و روحانیت را که پاسداران آن هستند، به وسیله تضعیف کنند و بکوبند.»^۱

این نتیجه‌گیری را گزارش نیم‌قرن قبل دالگورکی به «نسلرود» وزیر خارجه روس تأکید می‌کند. زیرا دالگورکی بعد از این‌که علی محمد باب را «فناتیک»^۲ و طرفداران او را «فناتیک‌ها»^۳ «بی‌بند و بار»^۴ معرفی می‌کند «اهداف و مقاصد سیاسی و اجتماعی آنان

۱. صحیفه نور: ۲۲۹/۱، مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی ۱۳۶۱.

۲. تاریخ جامع بهائیت، بهرام افراسیابی: ۲۷۲ سند شماره ۲.

۳. همان مأخذ: ۲۷۸ سند شماره ۱۵.

۴. همان مأخذ: ۲۷۲ سند شماره ۲.

را تشبیه به کمونیست‌های اروپا» می‌نماید^۱ که به «دو جناح مبارز»^۲ ضد دولت و علما تقسیم می‌شوند؛ سپس توضیح می‌دهد: «ضدیت با علماء به علت آن است که آنان معتقدند که علما قادر نیستند احکام و آنرا اجرا کنند و مخالفت با دولت به سبب جلوگیری از حاکمیت روحانیت می‌باشد.»^۳ در هر دو صورت مقصود عالمان ضد استعمار شیعه می‌باشند. چنان‌که دالگورکی در گزارش دیگری به «نسلرود» وزیر خارجه می‌نویسد: «خیلی خوب است که فرقه بابیه با علمای اسلام مخالفت و مبارزه شدید شروع کرده و آنان را متهم به انحراف از اصول دین و عدم مراعات قوانین قرآن می‌نماید.»^۴

علت این استقبال و خوش‌آیند از عملکرد بابیان، همان نتیجه‌ای است که از فرقه «شیخیه بابیه» گرفته، می‌نویسد: «آنان در صدد تأسیس دیانت جدیدی هستند»^۵ و چون این با تضعیف عالمان شیعه امکان‌پذیر بوده، به همین جهت بر ضد علماء و دولتی که حاکمیت روحانیت را پذیرفته باشد برمی‌خاسته است.

به هر روی دول استعمار به حکم «فَرَّقْ تَدُّ» جدایی بینداز آقایی کن، مصمم بوده بین شیعه و تفکرش، در حقیقت شیعه و اعتقاداتش که در شیعه و عالمان او خلاصه می‌شده جدائی بیندازد. مثلاً در هند به عنوان هندو و مسلمان و عنوان اسماعیلی و اخیراً قادیانی، در ایران، به عنوان حیدری و نعمتی، شیخی و متشرع بابی و بهایی و امثال این‌ها^۶ برای نیل به مقاصد استعماری خود استفاده کرده است.

چرائی گرایش‌ها و گرویدن‌ها

به شیخیه بابیه

موضوع بسیار مهمی که کمتر به صورت بحثی مستقل مورد تحقیق و بررسی قرار

۱. تاریخ جامع بهائیت ۲۸۳ سند شماره ۲۵. ۲. همان مأخذ: ۲۷۳ سند شماره ۴.

۳. همان مأخذ. ۴. همان مأخذ: ۲۷۶ سند شماره ۱۳.

۵. همان مأخذ: ۲۸۳ سند شماره ۲۵.

۶. از مقدمه آیت‌الله شیخ حسین لنکرانی بر کتاب «مبلغ بهانی در محضر شریف آیت‌الله خالصی» به نقل از مقاله آقا علی ابوالحسنی درج در فصلنامه تاریخی ویژه بهائیت: ۱۱۴.

گرفته است و به لحاظ چنین کمبودی در ارتباط با «شیخیه بابیه» و «بابیه ازلیه» یا «بابیه بهائیه»، برای عده‌ای سؤال بوده، چرا عناصر دانشمندی در زمره حامیان بابی‌گری یا بهائی‌گری دیده شده‌اند؟ که با توجه به بعضی تحقیقات وقایع‌شناسی شده، می‌توان با استناد به آراء و عقائد تاریخی، مرحوم حاج شیخ حسین لنکرانی نتیجه گرفت، این طیف به تزویر همیشگی بهائیت، نخست متهم به حمایت از بابی‌گری و بهائی‌گری شده بودند^۱ چنان که در آنچه رد بر مسلک بهائیت نوشته‌اند به این اشاره کرده‌اند فقط «با بهائیان اجتهاد پی بردن به ماهیت آنها محشور بوده به خرافات آنها قائل نبودند»^۲ یا این که چرا عده‌ای با شکل و شمائل اهل ایمان، خاصه در لباس دینی عالمان اسلامی در فتنه باب دیده شده‌اند.

نخست می‌طلبید گرویدگان اولیه به فتنه علی محمد باب شاگرد کاظم رشتی - ادامه‌دهنده تزویر شیخ احمد احسانی را شناسائی کرده - سپس در صورت ممکن گروه‌بندی کنیم که این به ذوق و سلیقه پژوهنده بستگی دارد، زیرا شناخت انسان از حقایق و پدیده‌های سیاسی که با موضوعات دینی ربط داده شده است در بسیاری از اوقات به استنباط‌های جوینده حقیقت گمشده ارتباط دارد. و البته چه بسا در کنار نتایج تحقیقات ارزنده‌ای که واقعیت‌های گمشده در تاریخ است، گاهی به لحاظ اجتهادهای محقق، در برخورد با گزارش‌های ارائه شده با واقعیت و حقیقت آنها انطباق کافی نداشته باشد. مانند طرح همه بهائی‌اند. که رسم تبلیغی بهائی‌گری بوده و هست - طبیعی است که نتایج استنباط‌ها از اطلاعات به دست آمده با یکدیگر ناسازگار باشد و ساختار تعریف و تصور خواننده را درهم ریزد.

به همین اعتبار محققان مدقق که در اجتهاد گزارش‌های تاریخ، الحق متخصص زبردست به شمار می‌روند، «هیچ‌گاه فهم و درک خود از پدیده‌ها را صددرصد تام و مطلق»^۳ ندانسته، پیوسته در پی اظهارنظرهایی هستند که نتیجه‌گیری ایشان را تائید یا رد می‌کند. البته بوده‌اند محققانی که پذیرفته‌اند استنباط‌های ایشان از گزارش‌های تاریخ

۱. چنانکه بنا بر نوشته‌های «عبدالحسین آیتی» و «صالح مراغه‌ای» از این قبیل‌اند.

۲. اظهارات و خاطرات آیه‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی درج در فصلنامه مطالعات تاریخی ویژه‌نامه بهائیت: ۱۱۵.

۳. تاریخ معاصر: شماره ۹۵:۴۸.

منقح نبوده، بل نتیجه‌گیری خود را در بند ابهامات و اشکالاتی دانسته، قبول کرده‌اند در یک چالش جدی فکری و علمی با حریف یا تحقیقات صورت گرفته محققانی دیگر دست در گریبان بوده، به تنقیح کامل نظریه خود یا رفع ابهامات و اشکالات قائل بوده، تا در پایان پژوهش و تحقیق خود، درک صحیحی (یا صحیح‌ترین درک) را از حقیقت قضایا و واقعیت رویدادهای تاریخ ارائه داده باشند. و چه‌بسا با گذشت زمان و دسترسی بیشتر به اسناد تاریخی، به‌اظهارنظریه‌های تازه‌ای برخورد نمائیم که اذعان کنیم عمیق‌تر، واقع‌بینانه‌تر از نظریات و نتیجه‌گیری‌های محققانه‌ای است که ارائه شده است.

با توجه به آن‌چه از نظر گذشت می‌توانیم علت‌های گرایش به‌علی‌محمد باب را به‌صورتی که ذوق و سلیقه از گزارش تاریخ داشته‌اند ارائه دهیم، باشد که مفید افتد و مقدمه‌ای برای اظهار نظریاتی جدید باشد که جوینده این نوع حقایق را قانع می‌سازد. آن‌چه را از تحقیقات محققانی سخت‌کوش خوش ذوق صاحب رأی فهم کرده و می‌تواند تا این لحظه بیانی یا استنباطی از واقعیت‌هایی باشد که در جستجوی آن هستیم به‌صورت زیر ارائه می‌دهیم، البته تردیدی نیست، با این‌که برداشتی کاملاً دقیق از تحلیل‌های صاحب‌نظران تاریخ می‌باشد، ولی ممکن است اطلاعات جدید نشان دهد نکته یا نکاتی که بیان‌کننده حقیقتی باشد از چشم ما دور مانده، و برای دیگرانی که در این زمینه تحقیقاتی خواهند داشت مکشوف شود. به‌تعبیر دلنشین عزیزالوجودی که سالیانی متمادی بین ما و او آشنائی بوده «همه ما بسیار چیزها می‌دانیم، اما باید بسیار چیزهای دیگر یاد بگیریم»^۱ و این یک تفسیر یا دریافت از «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ فِي كُلِّ حَالٍ»^۲ کلام مبارک امام صادق - علیه‌السلام - است. اما آن‌چه از گزارش تاریخ فهم کرده، به‌طور دسته‌بندی ارائه می‌دهیم، شاید جوابگوی چرایی «گرایش‌ها و گرویدن‌ها» به «شیخیه بابیه» باشد، به‌شرح زیر است:

۱- حکومت استبداد استعمارزده قاجار، از شخص پادشاه گرفته تا نخبگان لشکری و کشوری برمبنای توانائی‌ها، بل مناصبی که داشتند، بین روس و انگلیس تقسیم شده بودند - جز معدودی مانند دو شهید توطنه‌های ایادی استعمار، قائم‌مقام فراهانی و

۱. تاریخ معاصر: ش ۳۸: ۹۵.

۲. بحارالانوار: ۱۷۲/۱.

امیرکبیر - و این حراج شخصیت‌های حکومتی قاجار، ایران آن روز را به صورتی درآورده بود که ملت در پی ملجأ و پناهی می‌گشت تا به هر نامی علیه ظلم و وابستگی بی‌قید و شرط، در حقیقت استعمارزدگی قاجار قیام کند. در معنا برای مردم ستم‌دیده، مظلوم رنج کشیده که «منتظر قیام مصلح و ظهور مهدی موعود و چشم به‌راه او بودند، عقاید احسانی و مزده‌های رشتی در مورد نزدیکی زمان ظهور امام غایب هم، این انتظار را تأییدکننده بود»، به همین اعتبار «چنان پنداشتند که او حتماً همان امام غایب و مهدی است»^۱ که داد مظلومان را می‌ستاند.

چنان‌که کنل شیل، سفیر انگلیس در ایران، زمان باب، در گزارش خود به پالمستون - وزیر خارج لندن - در نوامبر ۱۸۵۰ می‌نویسد: «گفته می‌شود مدافعین زنجان از فتنه باب [اصلاً بابی نیستند]»^۲ بل «خسته‌های از فشار حکومت و بی‌تفاوتی آن‌ها نسبت به تعدی‌هایی است که عمال حکومتی در حق مردم مظلوم بی‌پناه روا می‌دارند»^۳ یعنی افرادی که در پی فتنه باب به‌زنده باد و مُرده بادگویی برخاسته‌اند، حتی مسلحانه در مقابل حکومت ایستاده‌اند، کسانی هستند که مترصد بودند پرچمی علیه حکومت برافراشته شود، زیر آن مقاصد ضدحکومتی خود را عملی کنند. چنان‌که احمد کسروی و فریدون آدمیت با بدبینی که به بابی‌گری داشته‌اند فتنه باب را به‌عنوان یک جنبش اجتماعی و اصلاحی و انقلابی معرفی می‌کنند.^۴

به هر روی فتنه باب در ایران پر آشوب دوره قاجار به صورت بلوای بزرگی درآمد. دولت‌های استعمارگروقت برشعله‌های آشوب دامن زدند. آری آب گل‌آلود را گل‌آلودتر کردند. محمدعلی باب را تا ادعای امام زمانی تقویت کردند. اصل مهدویت را با فتنه‌ای دیگر مواجه نمودند. به گفته مرحوم حاج شیخ حسین لنکرانی این بهترین دلیل است که استعمار همواره در مقابل حیات و استقلال ما اخلاص می‌کند، زیرا اساس شیعه بر مهدویت است، اگر مهدویت نباشد شیعه رفته و اگر شیعه برود اسلام رفته است

۱. بابی‌گری، بهائی‌گری و کسروی‌گرانی، چاپ اول: ۱۰۵.

۲. فصلنامه مطالعات تاریخی ویژه بهائیت: ۸۹. ۳. صوفی‌گری، شیخی‌گری و بابی‌گری: ۱۰۹.

۴. بهائی‌گری، کسروی از کتابفروشی پایدار: ۱۲۱-۲۲۲، امیرکبیر و ایران، از انتشارات خوارزمی چاپ پنجم، ۴۴۳.

مهدویت اساس تشیع و ضامن بقای ما است.^۱

۲- عده‌ای نیز دانسته یا ندانسته مأموریت حمایت از علی محمد باب را داشته‌اند تردیدی نیست این گروه به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم حقوق‌بگیر بوده‌اند و مسلماً به «باب» بودن علی محمد اعتقادی نداشته، استعمار حلقوم آن‌ها را اجاره کرده بود تا فتنه باب را با زنده‌باد حمایت کنند. چه بسا مسلمانان یا لائیک‌هایی بودند که تحت تأثیر علی محمد قرار نگرفته، فقط برای امرار معاش در صف مدافعان و مروجان او قرار داشتند.

۳- یهودیانی که پیش از حرکت علی محمد باب به‌ظاهر مسلمان شده بودند، گروهی مأمور شدند در سلک اهل تصوف درآیند، که در زمرة مریدان میرزا ابوالقاسم سکوت شیرازی - قطب نعمة‌اللهی - درآمدند و به‌ترویج افکار او پرداختند، گروهی هم، به بابی‌گری پیوستند که بعدها نقش فعالانه‌ای در گسترش بهائی‌گری برعهده گرفتند.^۲ به‌مهمی در این برداشت نباید بی‌توجهی شود، این‌که یهودیان به‌ظاهر مسلمان واقعاً یهودی، بین تصوف و بابی‌گری تقسیم شدند، یعنی صوفی‌گری و بابی‌گری، هر دو برای استعمار یک بهره و نتیجه دارد.

۴- هرچند بنا بر گزارش اسماعیل رائین، مسلمانانی که به «شیخیه بابیه» گرویده‌اند در اقلیت می‌باشند^۳، در حقیقت بیشتر خریداری شده‌ها از زرتشتیان و یهودیان به‌ظاهر مسلمان بودند، ولی باید پذیرفت باورهای دینی عده‌ای ناآگاه از مسائل مربوط به «مهدویت» موجب گرایش آن‌ها به‌علی محمد شده بود. مرحوم آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی نیز به این مهم اشاره داشته: «این باور تحرک‌بخش اسلامی و شیعی مهدویت بود که (البته با خطای در تشخیص مصداق)، و صحنه‌گردانی بازیگران سیاسی غوغای بابیت را در ایران اسلامی شیعه برانگیخت و جمعی از شیعیان (ساده دل) را حول پرچم کسی گردآورد که مدعی باب امام عصر (یا العیاذبالله، خود او) بود و باندای «یا صاحب‌الزمان» به‌جلادت‌ها و تهوره‌های بعضاً کم‌نظیر و شگفت‌انگیز (در برابر قوای

۱. فصلنامه مطالعات تاریخی: ۷۰.

۲. تاریخ معاصر، شماره ۲۷: ۲۲.

۳. اشعاب در بهائیت: ۳۰۲.

حکومت) واداشت.^۱ دوباره به‌این مهم اشاره دارند «در واقع، آن تحرک‌ها و فداکاری‌های عصر باب، آتش سوختنش از باورها و عقاید شوربخش و تحرک‌آفرینی [فریب خوردگان] شیعه، به‌ویژه باور مهدویت و انتظار مهدی موعود - عج - نشأت می‌گرفت. و اگر تحرکات یاد شده را امتیاز و افتخاری به‌شمار آوریم - که نیست - ثمره آنرا باید به‌آئین تشیع داد که با آموزه‌های حرکت‌آفرین و شوربخش خویش، همواره توان تحریص و برانگیختن انبوه پیروان خویش را برضد ظلم و استکبار دارد.»^۲ ولی افسوس به‌لحاظ ناآگاهی و خامی افرادی - نظیر آن‌هایی که گرد علی‌محمد باب جمع آمدند - گاهی در مسیر غلط تحقق یافته است. چنان‌که میرزا ابوالفضل گلپایگانی مبلغ و تاریخ‌نویس مشهور بهائی می‌نویسد: «وقتی باب قیام کرد، اهل اسلام عموماً، و شیعه امامیه خصوصاً، به‌جان، طالب ظهور مهدی بودند و او [علی‌محمد] را مروج شریعت اسلامیة گمان می‌کردند.»^۳ دقت کنید این بهائی اعتراف دارد: «گمان می‌کردند»، یعنی براساس این گمان علی‌محمد را حمایت نمودند.

یا **مسیونیکلای** فرانسوی عضو سفارت فرانسه در ایران عهد ناصری می‌نویسد: «نباید فراموش کرد که بابی‌های اولیه - یعنی عامه - به‌هیچ‌وجه آگاهی تامی از مذهب [فتنه] جدید نداشتند و به‌طور صاف و ساده تصور ظهور امام مهدی را می‌کردند که باید شمشیر در یک دست و قرآن در دست دیگر پشت تمام ملل را در زیر قانون اسلام خم کند.»^۴ به‌تعبیر روشن‌تر حاج شیخ حسین لنکرانی: «افرادی که به‌باب و دیگر سران وقت این فرقه پیوستند، غالباً خارج از طرز تفکر یاد شده راجع به‌باب، تصور دیگری نداشته، و از نیات شوم و سرائر پلیدی که در طول تاریخ از طرف باب و دیگران سران بابیه تدریجاً کشف گردید بی‌اطلاع بوده‌اند. بنابراین، آن هیاهوی اولیه، نتیجه همان نیت خالص و صفای قلبی بوده که توده مردم داشته. و لذا به‌مجرد این‌که میرزا علی‌محمد شخصاً ادعای مهدویت می‌کند، به‌کلی از اطراف او پراکنده شده و به‌خانه‌های خود رفته‌اند.»^۵ جای دیگر اشاره دارند: «بابیان فداکار و جان‌فشان اولیه، که در قیام‌های خونی

۱. فصلنامه مطالعات تاریخی ویژه بهائیت: ۹۰. ۲. همان مأخذ: ۹۰-۹۱.

۳. همان مأخذ: ۸۹. ۴. همان مأخذ: ۸۹.

۵. همان مأخذ: ۸۸.

زمان باب شرکت داشتند و خود را به آب و آتش می‌زدند، «بابی» و «بهائی» (به معنایی که امروزه از این کلمات مراد می‌کنیم) نبودند، بلکه شیعیانی ساده لوح و ره‌گم کرده بودند که در تشخیص «مصدق»، به خطا رفته، به عشق هواداری از «صاحب الزمان» و «قائم موعود هزار ساله شیعیان» اسیر مثنی بازیگران سیاسی شده بودند.^۱

چنان‌که **دالگورکی** در گزارش ۱۰ فوریه ۱۸۴۹ مطابق ۲۱ بهمن ۱۲۲۷ به «نسلرود» وزیر امور خارجه می‌نویسد: «بابیان با در دست داشتن شمشیر در حالی که خود را آماده استقبال مرگ کرده‌اند حمله می‌کنند و حمله خود را با فریاد یا صاحب الزمان که لقب امام دوازدهم می‌باشد شروع می‌کنند.»^۲

مهم‌تر نباید به تشکل فرقه‌ای از پیش فراهم آمده که به لحاظ وابستگی علی محمد شیرازی به آن، او را در فتنه‌اش حمایت کردند بی توجه بود. یعنی نباید تردید داشت نقش شیخ احمد احسائی مؤسس فرقه «شیخیه» و جانشینش کاظم رشتی در ایجاد همبستگی اعتقادی بین عده‌ای به ظاهر اهل مذهب و دیانت، و علی محمد باب بسیار مهم بوده است؛ زیرا آن‌چه احسائی بافته بود و رشتی با توضیحات خیالی خود آن‌ها را شرح می‌کرد و بسط می‌داد هم زمینه‌ای بود برای ادعای مدعیان نیابت، بابت و رکنیت، و هم حمایت گروهی که به لحاظ ایمان سطحی در زمره داعیان قرار نمی‌گرفتند. این گروه طالبان علوم حوزوی که از بد حادثه به حلقه درس احسائی گرفتار آمدند. به حدی تحت تأثیر ابداعات به ظاهر مذهبی او قرار گرفته بودند که برخلاف سیره حسنه طلاب، از شرکت در مجالس درس سایر بزرگان حوزه مقدسه کربلا و نجف فارغ شده، به همین لحاظ به «شیخی» بودن که جهت شناسائی و معرفی وابستگان شیخ احمد احسائی به کار گرفته می‌شد شهرت یافته، مانند سایر طلاب حوزه علمیه از لباس مرسوم اهل علم و فضیلت استفاده می‌کردند، و «به حکم تا مرد سخن نگفته باشد» شناخته نمی‌شود، طلاب شیخیه تا سخن علمی نمی‌گفتند، پیرامون مسائل اعتقادی اظهار عقیده نمی‌کردند شناخته نمی‌شدند. به همین اعتبار آن‌هایی که با گروه منحرف «شیخیه» برخوردی نداشتند، ایشان را در زمره سایر طلاب می‌شناختند.

۱. همان مأخذ: ۸۷.

۲. تاریخ جامع بهائیت: ۲۷۳ سند شماره ۴.

این عده از طلاب کربلا که به ظاهر ملبس به لباس اهل علم بودند، به لحاظ پذیرفتن افکار ناخالص شیخ احمد احسائی و جانشین او، با القانات منحرفانه کاظم رشتی نسبت به مسأله ظهور که مغایر با اعتقادات مرسوم مخصوص شیعه بود، انتظار عن قریب ظهور را می کشیدند. حتی برای این که از طبقه نخستین لیبیک‌گویان ملتزم رکاب باشند به جستجو پرداخته بودند. این طیف از شاگردان احسائی و رشتی چون با ادعای علی محمد باب، که پرورده، همان تفکر انحرافی بود، مواجه شده، به او گرویده و ثابت کردند، یا بهتر است اشاره کنیم دلیل اثبات این حقیقت شدند که «بیشتر این رسولان سینه چاک از شاگردان شیخ احمد احسائی و یا کاظم رشتی بودند؛ از این رو چون عقیده‌ی آن‌ها در باب امام غایب و ظهور مهدی موعود، با ادعای سید باب به عنوان امام و مهدی، تطبیق می‌کرد، از جان و مال خود گذشته، دعوت او را اجابت کرده و آن را اشاعه دادند. چه آن که حقیقتاً معتقد بودند، سید باب همان امام غایب و مهدی موعود است که شیخ احمد احسائی و سید رشتی به ظهور او مرزده داده بودند.» به همین جهت «بیشتر مبلغان و رسولان امر و مدافعان عقاید و ادعاهای او | علی محمد باب | از دسته‌ی به اصطلاح روحانیان حرفه‌ای شیعه | با تفاوت این که دست پرورده ابداعات عقیده‌ای و خیالات احسائی و رشتی به شمار می‌رفتند^۱ از «صنف آخوندهای شیخی بودند»^۲ امثال ابوالفضل گلپایگانی که از جمله همین روحانیان حرفه‌ای است و مانند دیگر هم پیاله‌های به ظاهر روحانی خود دین و مذهب را برای خود ملعبه، بل وسیله‌ی کسب شهرت و ارتزاق و عوام‌فریبی قرار داده‌اند.

البته در مسیر تاریخ ادیان به ویژه مذاهب اسلام - شیعه و سنی - به این منحرفان بنده شکم و شهوت برخورد می‌کنیم، چنان که علی محمد باب خود نیز مانند فرقه‌سازان و مسلک‌آوران دیگر در لباس اهل علم و فضیلت چنین ادعائی کرده است.

البته نباید از نظر دور داشت به هنگام بروز و ظهور چنین فتنه‌هایی که دزدان عقاید دینی با لباس اهل دین دیده شده‌اند، علماء و فقهای واقعی همیشه با روحانیون حرفه‌ای

۱. بابی‌گری و بهائی‌گری و کسروی‌گرایی چاپ اول: ۱۲۱.

۲. همان مأخذ: ۸۸.

که سر از درون مسلک‌ها و فرقه‌ها در آورده‌اند. به مبارزه برخاسته‌اند. مهم‌تر چون وسیله نفوذ بیگانگان یا مجری طرح‌های خائنانه استعمار سلطه‌گر بوده‌اند. مانند شیخ ابراهیم زنجانی که حضرت شیخ شهید آیت‌الله العظمی فضل‌الله نوری را محاکمه کرد. همین عالمان وقت با صدور حکم فقهی او را از جامعه دینی خاصه روحانیت عظیم‌الشان آن‌طور کرده‌اند. به هرروی اگر در فتنه باب افراد روحانی دیده می‌شوند، «آخوندهای پیروان سیدکاظم رشتی هستند» که او را اجابت کردند.^۱

عجهت دیگری که در به‌دست آوردن انگیزه‌گرایش افرادی با ظاهر اسلامی به‌فتنه باب نباید فراموش شود، مسأله مهم اعتقادی این گروه فریب‌خورده است؛ اینان با باور به این‌که در مسیر ظهور امام قرار گرفته‌اند، تحت تأثیر علی محمد شیرازی و تبلیغات او واقع شدند. چنان‌که علی محمد باب خود نیز در کتاب «تفسیر سوره کوثر» با آیات و روایات و برهان منطقی وجود امام دوازدهم را ثابت کرده می‌نویسد: «پس چون یقین کرد که شکی در وجود امام غایب و قائم - سلام‌الله‌علیه - نیست، اگر او نباشد جهان پایدار نخواهد ماند، این امر مانند خورشید روشن است، پس کسانی از مسلمانان که منکر وجود امام غایبند، اقوالشان از درجه اعتبار ساقط است. چه آن‌که شک در وجود امام غایب، مستلزم انکار قدرت خدا است. و کسی هم که در خدا شک کند، مرتد و مرتاب است. و اما شیعیان اثنی‌عشری، ولادت امام غایب - که روح من فدای او باد - و غیبت صغرا و معجزات او و آیاتی که درباره‌ی او نازل شده و احادیثی که از رسول خدا درباره‌ی او روایت شده در نزد آن‌ها ثابت است...»^۲

در حقیقت وابستگان استعمار، مانند کینیاز دالگورکی که در لباس روحانیت با نام مستعار شیخ عیسی لنکرانی به جاسوسی روس تزار مشغول بوده، با اعتقاد به امام زمان - ارواحنا فداه - علی محمد باب را فریب داده تا مدعی شود «باب» امام است. ولی چون آب این ادعای بی‌پایه و اساس از سراو نه به اندازه یک نی، بل صدها نی گذشت، به‌ننگ انکار امام غایب تن داد و مدعی شد؛ امام غایب وجود شخصی ندارد. یعنی شخصی

۱. بابی‌گری، بهائی‌گری و کسروی‌گرایی، چاپ اول: ۹۰.

۲. متن عربی و ترجمه در کتاب بابی‌گری، بهائی‌گری و کسروی‌گرایی، چاپ اول: ۱۲۸.

معین و مشخص نیست. کثیری هم همین ادعا را دلیل بر تزویر و خدعه، بل خیانت علی محمد باب به شیعه دانسته، از او جدا شدند. چنان‌که وقتی **قره‌العین** در دشت بدشت، سخن از تغییر شریعت اسلام، و نسخ احکام آن، به میان افکند «همه در میان اصحاب افتاد بعضی تمجید نمودند و برخی زبان به تنقید گشودند» و به‌رغم تدابیری که اندیشیده شد «همه و دمدمه فرونشست و حتی بعضی از آن سرزمین رخت بر بستند و چنان رفتند که دیگر برنگشتند»^۱

شیخیان و بایان کهنه کار داند

نوبهائیان بی‌خبر از آنند

برخلاف افرادی شناخته شده مانند **احمد کسروی** و **فریدون آدمیت** که بابی‌گری اولیه را جنبش خودجوش و ناوابسته به قدرت‌های استعماری دانسته‌اند^۲، بررسی وقایع این فتنه نتیجه می‌دهد آنچه را عثمانیان و روس تزار به نام «**شیخیه بایه**» به وجود آورده بودند، با تغییر رژیم تزاری روسیه به بلشویکی، با شهرت «**بهائیت**» نصیب انگلستان شد^۳ این نشان‌دهنده حقیقتی غیرقابل انکار است که بابی‌گری نتیجه شیخی‌گری تولید فرقه‌ای عثمانی است. و بهائی‌گری محصول سیاست روس تزار می‌باشد. و شکی نیست **نوبهائیان**، همانند مسلمانانی که زمان بروز فتنه «**شیخیه**» و «**بایه**» و «**وهابیه**» را درک نکرده‌اند، از ریشه استعماری شیخی‌گری، بابی‌گری، بهائی‌گری و وهابی‌گری بی‌اطلاع هستند، چنانکه برای **زیدیان**، **صوفیان** و **اسماعیلیان** روزگار ما قابل قبول و باور نیست، زیدیه، تصوف و اسماعیلیه دست‌آورد سیاست امویان و عباسیان در مقابل امامت مربوط به «اسلام اهلیت» باشند که مأموریت داشته‌اند امت اسلامی را از امامت

۱. مطالعات تاریخی ویژه‌نامه بهائیت: ۹۰. ۲. امیرکبیر و ایران: ۴۴۳-۴۴۴.

۳. مرحوم آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی در مقدمه‌ای بر خاطرات سیاسی و تاریخی مستر همسفر در کشورهای اسلامی صفحه ۷-۴ آورده‌اند، اضافه می‌کنند: «البته در اثر جنگ دوم جهانی و تفوق میراث خوار استعمار، بهائیت هم ضمیمه دستگاه جاسوسی گردید و مانند «وهابیسیم» و «صهیونیسیم» (مخلوق انگلستان) شش دانگ به خدمتگزاری عمو سام و در کنف «ینگی دنیا» درآمد.»

آری نباید تردید داشت به‌نیرنگ انگلیس کهنه‌کار با دست عثمانی سپس روسیه تزاری شیخیه، بایه، ازلیه و بهائیه به شکل یک کانون ضداسلامی شیعی و ستون پنجم جاسوسی درآمد.

ادامه‌دهنده نبوت جدا کنند. چنان‌که فرقه‌سازی «شیخیه» و «بابیه»^۱ برای جدایی نواب عامه، در حقیقت مرجعیت روات مجتهد از مهدویت در دوران غیبت بوده است. به‌همین نقص بزرگ است، آن‌گاه که نو صوفیان، نو اسماعیلیان، نو شیخیان و نوبهائیان با تکرار حقایق کتمان شده تاریخ مربوط به این گروه‌های فرقه‌ای مواجه می‌شوند، چون برایشان باور کردنی نیست، فریب یک دستگاه جاسوسی هرزه‌ی همه‌جائی را خورده باشند، که یک‌روز ملعبه دست تزار روس، و روز دیگر بازیچه سیاست‌های انگلیس، خلاصه به‌لحاظ اغراض مادی و روسای تشکیلات جاسوسی خود به‌خدمت آمریکا در آمده باشند، عصبی شده، چون قادر به انکار حقایق تاریخ نیستند و ضمناً مایل به پذیرفتن ننگ وابستگی به این‌گونه شبکه‌های جاسوسی نمی‌باشند، لذا آنچه در حمایت فرقه‌ای که وابسته به آن است ادا می‌کنند که نه تنها ثابت‌کننده چیزی نیست، بلکه نشان‌دهنده این حقیقت است که به‌لحاظ‌های مادی یا شهوات جنسی، مهم‌تر غرض‌ورزی بی‌جهت با اسلام، به‌دام بازیگران مسلک‌ساز جاسوس افتاده است.

به‌همین جهت وقتی عده‌ای نوبهائی با مقالات محققانه «ایام شماره ۲۹» وابسته به روزنامه جام‌جم مواجه می‌شوند، چون بی‌خبر از اصل و اساس بهائی‌گری هستند، افشاگری محققانه مقالات «ایام» به‌کامشان شیرین نمی‌افتد، با «فحش، اهانت‌های تند و تیز و انواع تهدیدات» (حتی تهدید به‌اسیدپاشی و قتل!) مسئولان نشر مقالات را که از برجسته‌ترین شخصیت‌های محقق تاریخ معاصر می‌باشند، مورد هجوم قرار می‌دهند و نشان می‌دهند از طرح این حقایق غیرقابل انکار سراسر ننگ، ترس و هراس دارند. به‌لحاظ همین موضوع وقتی «ایام» منتشر می‌شود «در پاره‌ای از شهرها افرادی با برنامه‌ریزی به‌کیوسک‌های روزنامه‌فروشی مراجعه کرده، ایام ۲۹ را جمع‌آوری کرده‌اند»^۲

البته بهائیان این بازی را به‌هنگام انتشار «کشف‌الحیل» تألیف عبدالحسین آیتی معروف به‌آواره، «خاطرات صبحی» تألیف فضل‌الله مهتدی، «فلسفه نیکو» تألیف

۱. البته تا قبل از این‌که علی‌محمد باب ادعای امام‌زمانی کند.

۲. صفحه ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ایام شماره ۳۱ به‌برخوردهای خارج از نزاکت نوبهائیان ناآگاه از بهائیت اشاره کرده است.

میرزا حسن نیکو و «چرا از بهائیت برگشتم» تألیف مسیح‌الله رحمانی و «ایقاظ» تألیف صالح مراغه‌ای و «بارقه حقیقت» تألیف بانو قدس ایران انجام داده‌اند. و باید توجه داشت این حرکت استعماری جمع‌آوری یا تحریم «خریدن» و «خواندن» آن در تمامی مسلک‌های وابسته به کانون‌های ضداسلامی مرسوم بوده و هست.

البته بعضی گروهک‌های منحرف مانند دار و دسته بهرام الهی، با انتشارات کتاب محققانه «سلوک در تاریکی» اقدام به آتش‌زدن چاپخانه آفتاب و مرکز پخش اشجع و اسیدپاشی برغرفه انتشارات مهتاب در نمایشگاه بین‌المللی سال ۱۳۸۴ حتی آتش زدن ماشین مدیر انتشارات کردند. قابل تذکر است این روش در تصوف فرقه‌ای گنابادی به صورت‌های گوناگونی دیده می‌شود؛ برای نمونه با انتشار کتاب بی‌مثل و نظیر «در کوی صوفیان» اول شایع کردند کتاب مؤلفی ندارد. وقتی در چاپ‌های بعدی که کتاب با مشخصات کامل مؤلف محترم آن منتشر شد مواجه شدند، به‌طور وقیحانه مطالب مستند کتاب را انکار کردند، زمانی که با ارائه فتوکپی سند مواجه شدند، در صدد تهدید مؤلف سالخورده آن درآمده، همان‌طور که جواد نوربخش جانشینان ذوالریاستین را به چرخ‌های ماشین سپرد، این انشعاب نعمه‌اللهی نیز با برخورد فیزیکی، مؤلف کتاب «در کوی صوفیان» را سال‌ها به‌بستر بیماری افکنده، عاقبت به‌همان ضرب و شتم، دعوت حق را لبیک گفت.

به‌هر روی آنچه برخلاف حساسیت نوگرایان فرقه‌های صوفیه، شیخیه، بابیه، ازلیه و بهائیه به فرقه‌ای که در آن عضویت دارند باید صورت گیرد، منصفانه و بی‌غرض مرض‌آور، بل مستند روشنگری کردن است و این که وابستگان بدون تعصب، مورد دقت نظر قرار دهند.

تا بداند مؤمن و گبر و یهود کاندر آن کتاب جز نعمت نبود

و اصولاً انسانی که طالب سعادت و خوشبختی است، باید به‌این مهم توجه داشته باشد تعصباتی که نتیجه‌اش به‌ضرر انسان و سودش مربوط به‌دیگری می‌شود که کوچک‌ترین احساسی نسبت به‌او ندارد، نه تنها دیوانگی است، بلکه به‌جهت مختلف دارای ضرر و زیان‌های جبران‌ناپذیری مانند اتلاف عمر، برای آباد نگاه داشتن دنیای کسانی است که از انواع توپره‌های بین‌المللی نصیب برده و می‌برند و سر در هر آخوری

دارند.

طبیعی است نتیجه این زیانکاری زمانی حس می‌شود که فریب خورده، به تمام معنای کلمه، خود را فدای شیادان طرار نموده است. مثل دانشمند محترم مرحوم عبدالحسین آیتی یزدی تفتی، و فیلسوف نیرومند مرحوم میرزا حسن نیکوی بروجردی، و نویسنده گرانمایه فضل‌الله مهتدی، و بانو قدس ایران، و مسیح‌الله رحمانی یار مهربان عبدالبهاء، و آقای صالح اقتصاد مراغه‌ای که از ارکان بهائیان بودند، به خرافات، شیادی، طراری، فجایع ناموسی و اباحی بودن سران بهائیت پی‌برده، با تدوین آثاری رسوا کننده، نه فقط ماهیت ضدانسانی بهائیت را برملاء کرد، پرده ترویز از شنای اعمال و حیل این شیاطین اجتماعی برداشته، دسایس آنان را مکشوف کرده، به معرض افکار عمومی گذاشتند، بلکه ننگ عضویت در حوزه پُر از فساد بهائیت را با شجاعت از خود برداشتند. نوبهائیان اگر «کشف‌الحیل» آیتی، «فلسفه نیکو» نیکوی بروجردی، «خاطرات» و «پیام پدر» صبحی^۱، «بارقه حقیقت» بانو قدس ایران، «چرا از بهائیت برگشتم» مسیح‌الله رحمانی، «ایقاز» صالح اقتصاد، و «سلخ عشق» رئوفی را بخوانند، دل از بهائیت بر می‌دارند. مانند نام‌برددگانی که تمامی از صاحب‌منصبان مهم در بهائیت بودند، خود را در برابر خداوند و وجدان خویش، مسئول و موظف به مبارزه با این فرقه استعماری خواهند دید. و به معنای این سروده آیتی رسیده، خود شرحی بر آن می‌شوند که عده‌ای را بدون هیچ جنجالی به توبه از بهائیت وادار کنند.

گر روشنی از باب بهاجویی و باب
 زین باب نه روشنی برآید نه جواب
 بی‌خانه اگر بمانی ای خانه خراب
 ز آن به که به سیل خانه‌سازی و برآب

حمایت امپریالیسم تزاری از شیخیه

تا اهمیت نقش سرپرستی انگلیس و آمریکا از بهائیه

پس از این که عثمانی، شیخ احمد احسائی را به جهت اغراض ضد شیعی و به دست دادن بهانه علیه شیعه، شناسائی نمود و توسط کاظم رشتی او را در مسیر اهداف شوم

۱. این کتاب با نام خاطرات انحطاط و سقوط توسط انتشارات علم منتشر شده است.

خویش قرار داد، احساسی با گفتن و نوشتن، زمینه حمله به کربلا و تشویش در امر مهم «مهدویت» را فراهم آورد، ماجرای مأموریتش در مسیر خواست عثمانی با فرار او از کربلا خاتمه یافته، با مرگش ادامه وظائف ضددینی او به کاظم رشتی سپرده شد. کینیاژ دالگورکی که ابتدا در ایران به عنوان مترجم در سفارت روس مشغول به کار شد پنهان از سفیر و کارکنان سفارتخانه مأمور سرّی وزارت امور خارجه روس نیز بود، به بهانه آموختن زبان فارسی و علوم اسلامی با عده‌ای از علمای شیعه پایتخت ارتباط برقرار نمود، حتی به ظاهر مسلمانی را اختیار کرده، با رفتارهای مقدس مآبانه به علماء نزدیک شده، چون بر اثر پیشرفت‌های غیرتصورش مورد حسادت و سعایت همکاران روسی خود قرار گرفت، به بهانه این‌که آن‌ها از ارتباط او با مسلمانان، خاصه علمای ایشان احساس خوشی ندارند، گزارش‌های دلخواه خود را به سفیر روس در ایران داده، عاقبت منجر به فراخوان او شد. در بازگشت به روسیه شبی که با امپراتور ملاقات داشت، در هیئت «شیخ عیسی لنکرانی» وارد شده، امپراتور را به تعجب انداخته، در همان مجلس نظر مساعد او را جلب کرده، تا به همان هیئت «شیخ عیسی لنکرانی» جهت ضربه‌زدن به اسلام عازم عتبات عالیات شود. و به بهانه تکمیل دروس اجتهادی این مأموریت را شکل دهد.

دالگورکی با ورود به کربلا و پی بردن «به این‌که طلاب شیخی مذهب در میان شیعیان اختلاف افکنده‌اند»^۱ حوزه کاظم رشتی را بهترین محیط برای رشد شخصیت خود و کوک کردن افراد علیه اسلام تشخیص داد.^۲ پس از آشنائی با علی محمد شیرازی او را به جهات ساده لوحی، خوش‌باوری، استعمال مواد مخدر، جهت مأموریتی که برای آن عازم عتبات شده بود مناسب دید. نخست در تقرب به او کوشید و تا جایی پیش رفت که شراب ناب شیراز در مجلس سرّی علی محمد و او مورد استفاده قرار می‌گرفت.^۳ چون علی محمد به عنوان فردی که بتواند بی‌پروا در مقابل اسلام بایستد شناسائی شد، رفاقت با او در سطح محرمانه برقرار گردید. کینیاژ دالگورکی در پی شناسائی سبک و روش

۱. فصلنامه مطالعات تاریخی ویژه‌نامه بهائیت: ۱۵۸.

۲. جنگ زمانی: ۱۹۱/۵.

۳. فصلنامه مطالعات تاریخی ویژه‌نامه بهائیت مقاله آقای احسان‌الله شکراللهی طالقانی: ۱۵۸.

عملکرد ضربه‌زدن به اسلام بود که کاظم رشتی در یکی از جلسات درس به‌شاگردی که از جایگاه امام زمان - ارواحنا فداه - جویا شده بود جواب داد: «شاید الان امام زمان در همین مکان درس حاضر باشند اما من ایشان را نشناسم».

این پاسخ جرقة توطئه‌ای را در ذهن دالگورکی شکل داد و علی محمد حشیشی را که به‌شراپخواری هم آلوده شده بود جهت ادعای امام زمانی آماده کرد. لکن «از آن‌جا که از عواقب چنین ادعائی وحشت داشت، در ابتدا خود را باب ارتباط با امام زمان»^۱ معرفی کرد. بدین ترتیب امپراتوری عثمانی که بهره‌برداری خویش را به‌طور کامل از اقدامات احساسائی نموده بود، با جانشین کاظم رشتی موافقت کرده، حتی از او با کمک‌های بی‌دریغانه مالی و اعطای قدرت حکومتی حمایت می‌نمود، اکنون رقیبی مانند تزار روس پیدا شده، با فهم این مأموریت کوچک‌ترین مانعی برای کینیز دالگورکی نتراشیده، تا جایی که بعد از مرگ کاظم رشتی اوضاع «شیخیه» به‌طور کامل در دست روس درآمده بود.

ادعای علی محمد که با آدمکشی‌های شیخیان بابی به‌سامان رسیده بود، موجب شد علی محمد شیرازی به‌مقام «باب» ارتباط امام زمان بودن اکتفا نکند؛ براساس علی که دست بیگانگان آماده کرده بود، کم‌کم پا را بالاتر گذارد^۲، مدعی شود «امام زمان» است.

تا این‌که رژیم تزاری روس جایش را به‌رژیم بلشویکی داد. در این مقطع بود که بلشویک‌ها از سهم‌الارث شیخیه بابیه چشم‌پوشی کرده، آنچه را روس تزار برایش زحمت‌ها کشیده و خرج‌ها کرده بود به‌انگلستان واگذار نموده، خویش را از جنجال بابیه که به «ازلیه» و «بهائیه» تقسیم شده بود کنار کشیدند. در پی این بزرگ‌منشی سخاوتمندانه رژیم بلشویکی روس، دول فزون‌خواه و استعمارگر انگلیس و آمریکا از فرصت کناره‌گیری روس استفاده نموده، از «بهائیه» که بدون وابستگی به «شیخیه بابیه» و «ازلیه بابیه» مطرح شده بود - حتی برای اثبات این‌که فضائل! بهاء‌الله از علی محمد بیشتر است مسائلی را در کتاب «کشف‌الغطا» مطرح می‌کرد - حمایت نمودند.

۲. باب و بها را بشناسید، فتح‌الله مفتون یزدی: ۷۷.

۱. همان مأخذ: ۱۵۹.

البته باید تذکر داد این وابستگی سیاسی صددرصد، و حمایت استعمار از بهائیت، نه حقیقتی است که نتیجه تحقیق محققان باشد، بل از زبان سران بهائی و مبلغان بابی در مأخذ و مسانید بایان نیز ثبت است. حتی در بررسی تاریخی این مسلک استعماری، با توجه به این ننگ پاک نشدنی که اشاره شد، نتیجه‌گیری کرده‌اند بایه، ازلیه و بهائیه به حمایت‌های همه‌جانبه‌ی استعمار مشترک عثمانی، روس و انگلیس شکل گرفت. و اگر کمک‌های مالی، نفوذی و اعمال قدرت و زور آن‌ها نبود، علی‌محمد باب و حسین‌علی نوری کاری از پیش نمی‌بردند. هم‌چنان‌که **یحیی صبح ازل** با داشتن حکم جانشینی علی‌محمد باب، در مقابل حمایت‌های انگلیس از برادرش بهاء‌الله، خانه‌نشین شد. و امروز در حد این‌که نامی از او در بازنویسی کردن تاریخ باب و بها ببرند دارای حشمت و شوکتی نیست. به هر روی محمدعلی زنجانی، رئیس بایان زنجان که دعوی فتح کردن زمین را داشت و فریبکارانه شعار می‌داد، تاجداران جهان باید فرمان او را گردن نهند، زمانی که با قشون اعزامی از سوی امیرکبیر می‌جنگیدند، به یارانش اطمینان می‌داد: «دولت روس به یاری آنان خواهد آمد.»^۱ یا در تجمع بایان در بندشت حوالی شاهرود به رهبری **قره‌العین** و حسین‌علی نوری، تصمیم گرفتند در ماکو محیط بازداشتگاه علی‌محمد باب جمع شده، چنان‌چه شکست خوردند به خاک روسیه پناهنده شوند.^۲

در پی آنچه از نظر گذشت و بیان‌کننده حقیقت آغاز ادعای «باییت» علی‌محمد شیرازی بود، باید موضوع حمایت امپریالیسم تزاری را از زمانی که علی‌محمد باب همراه دستیارش محمدعلی زنوزی در تبریز اعدام شد آغاز کرد. به این تذکر داده‌اند صبح روز بعد از اعدام، کنسول روس در تبریز به کنار خندق آمد و توسط نقاش کنسولخانه از جسد اعدام شده، با دو دستیارش تصویربرداری کرد.^۳ چنان‌که عبدالحمید اشراق خاوری نویسنده و مبلغ مشهور بهائی در تلخیص تاریخ نبیل تائید نموده، می‌نویسد: «صبح روز بعد، قونسول روس در تبریز با نقاشی ماهر به کنار خندق رفته و

۱. امیرکبیر ایران / فریدون آدمیت: ۱۰، ۴۴.

۲. فتنه باب اعتضادالسلطنه / توضیحات مرحوم عبدالحسین نوانی: ۱۷۹.

۳. تلخیص تاریخ نبیل زرنندی ترجمه عبدالحمید اشراقی خاوری: ۱۳۴، بدیع: ۵۰۳-۵۰۴، ظهورالحق فاضل مازندرانی: ۲۵۷/۳.

نقشه آن دو جسد را که در کنار خندق افتاده بود برداشت، حاجی علی عسگر برای من حکایت کرد و گفت که یکی از اعضای قونسولخانه روس که با من رابطه و نسبت داشت آن نقشه را در همان روز که کشیده شده بود به من نشان داد. آن نقشه با نهایت مهارت کشیده شده بود.^۱ محمدعلی فیضی دیگر مورخ سرشناس بهائی نیز در تاریخ خود به نقل از حاجی عسگر به نکته فوق تصریح دارد.^۲ حتی عباس افندی که به عبدالبهاء مشهور است، و شوقی معلوم الحال نیز این موضوع را نقل کرده‌اند.^۳

مهم‌تر این که به پاس آنچه روس از علی محمد باب خواست و او انجام داد، اعضاء طایفه افنان که وابستگان نزدیک او بودند در خدمت سفارت روس در تهران یا وکیل‌التجاره دولت روسیه در بمبئی شدند.^۴ حتی محمدطاهر المیری، ضمن شرحی در تعریف از خویشاوندان مادری باب چنین می‌گوید: «حاجی میرزا محمدتقی وکیل‌الدوله نماینده رسمی دولت روس، با نشان مخصوص و بیرق بالای سر در ب خانه‌شان ممتاز از دیگران بودند... روزی که نشان طلای بزرگ از طرف دولت روس برای ایشان رسیده بود، چند نفر از تجار را در بیت دعوت نمود و دو ساعت این نشان را زد.»^۵ به لحاظ حمایت روس بود که وکیل‌الدوله به سفارش عباس افندی اولین مرکز بهائیان را در عشق‌آباد روسیه با پشتیبانی روس‌های تزار بنا کرد. حتی والتین چیرول، مخبر مشهور روزنامه در کتاب معتبر خود «مساله شرق وسطی» یا «چند مساله سیاسی راجع به دفاع هندوستان» بهائیان را جاسوس روس‌ها معرفی می‌کند. وی «کاپیتان تومانسکی» را از مبارزترین مأموران و عاملان آن دولت شمرده، و حتی اشاعه بایب‌گری را نتیجه علاقه روس‌ها و اقدام در انتشار آثار آنان می‌داند. به باور او، تومانسکی در این راه به دولت متبوع خود خدمت کرد.^۶ البته قابل تذکر است که ابوالفضل گلپایگانی - مبلغ صاحب شهرت بهائیت - زمان اقامت خود در سمرقند به سال ۱۳۱۰ قمری «رساله اسکندریه» را به نام مسیو الکساندر تومانسکی، صاحب منصب توپخانه روس در

۱. مطلع‌الانوار: ۵۰۳، ۵۰۴. ۲. حضرت نقطه اولی: ۳۴۷-۳۴۸.

۳. مقاله شخصی سیاح... عباس افندی: ۴۹، بدیع شوقی: ۲۴۷۱ به بعد.

۴. ظهور الحق: ۸ قسمت اول / ۴۳۱، تاریخ معاصر س ۷، ش ۲۷: ۲۰.

۵. خاطرات المیری: ۱۴۹، بدیع: ۶۱، ۶۰.

۶. امیرکبیر و ایران / آدمیت با مقدمه محمود محمود: ق اول ص ۲۵۶.

عشق‌آباد تألیف کرد و تومانسکی نیز بخشی از آن رساله را در جلد ششم - مجله روسی زیبسکی، متعلق به شعبه‌ای از انجمن همایونی روسی آثار عتیقه - در سال‌های ۱۸۹۳-۱۸۹۴ به چاپ رساند.^۱ و دیگر این که تومانسکی به همکاری ابوالفضل گلپایگانی، کتاب اقدس بهائیان را به روسی برگرداند.^۲ یا به این نیز اشاره کرده‌اند رضاقلی نیکوبین «نایب» که در اصفهان از نظامیان بود، در غائله معروف به واقعه قنولخانه - به واسطه ملبس بودن به لباس نظام، آزادانه - به بهائیان «متحصن» در سفارت روسیه «کمک و همراهی می‌کرد.» و به همین دلیل بعداً که از طرف ظل‌السلطان به زندان افتاد، عباس افندی لوحی در تقدیر از او صادر کرد.^۳

نوشته‌اند: رضاقلی «تنها کسی بود که در اصفهان موقع پناه بردن احبابه سفارتخانه روس، می‌توانست در آن جا با لباس رسمی رفت و آمد کند و مایحتاج پناهندگان را تأمین نماید.»^۴ نه تنها روسیه تزار، بلکه به استناد تحقیقات محقق مدقق، در دوران قاجاریه سفارتخانه‌های اروپائی را در ایران به شکلی آشکار و بعضاً زننده، حامی بابی‌ها و بهائی‌ها می‌یابیم.^۵ برای نمونه در ماجرای زندانی شدن بهائیان آذربایجان حیدرعلی اسکویی و گروهی از بهائیان مدتی در تبریز زندانی شدند با مداخله کنسول‌های روسیه و فراتسه رهائی یافتند. حتی نوشته‌اند کنسول روسیه به شجاع‌الدوله حاکم تبریز «تغییر نمود» و شخصاً شبانه به زندان رفته بهائیان را آزاد کرد و با درشکه شخصی خود به کنسول‌گری برده، پذیرائی نمود.^۶ به هر روی موارد فراوانی از هم‌دستانی و هم‌دستی در امور و همکاری بابیان و بهائیان با روسیه تزار در دست است که نقل آن رساله‌ای مستقل خواهد شد.

اما در مورد ارتباط بهائیان بازمانده گروهک «شیخیه بابیه» با روسیه و این که مورد تائید و حمایت بوده‌اند، باید موضوع را از آن مقطع تاریخی این مسلک استعماری شروع

۱. بهائیان. محمدباقر نجفی: ۳۶۲-۳۶۳ چاپ اول.

۲. آهنگ بدیع، ۱۹۵۳. ش ۱، مقاله «کتاب اقدس» تدوین محمد افنان: ۱۳.

۳. اخبار امری سال ۱۳۵۴ ش ۹: ۲۳۵-۲۳۶. ۴. اخبار امری: سال ۱۳۵۶، ش ۱۹: ۷۵۳.

۵. مقاله جناب عبدالله شهبازی در تاریخ معاصر ایران، س ۷، ش ۲۷: ۲۱.

۶. مصابیح هدایت: ۲۱۳/۵-۲۱۷.

کرد که عباس نوری پدر حسین علی بها که به میرزا بزرگ وزیر معروف شده بود، دستیار شاهزاده «روس فیل» قاجار «امام وردی میرزا» پسر فتحعلیشاه، کشیکچی باشی^۱ - رئیس گارد مخصوص سلطنتی که ردپای ارتباط با سفارت روسیه در کارنامه او مشهور است - شروع کرد. زیرا از نوشته مهدی بامداد چنین فهم می‌شود که پس از قتل گریبایدوف - سفیر مغرور و فتنه جوی روسیه - در ۱۲۴۴ ق. خانه امام وردی میرزا در تهران چندی منزلگاه سفرای روس بود.^۲

سپس به این توجه داشت که سه تن از منسوبین نزدیک بهاءالله مانند میرزااحسن برادر بزرگش، میرزا مجیدخان شوهر خواهرش و میرزا ابوالقاسم خان آهی خواهرزاده او در مقام و منصب «منشی» سفارت روسیه در تهران اشتغال داشته‌اند.^۳ و این حقیقتی است که **شوقی افندی** تأیید کرده، می‌نویسد: «در زرگنده میرزامجید شوهر همشیره»^۴ بهاء «در خدمت سفیر روس پرنس دالگورکی سمت منشی‌گری داشت»^۵

مهم‌تر در ارتباط با شخص حسین علی نوری معروف به بها، باید موضوع وابستگی او را بعد از ریشه داشتن در ارتباط خانواده‌اش از دوران بایان بدانیم؛ زیرا زمانی که در بندرگز سابق - قریه‌ای از مازندران - بود با مستخدمین و سرحداران دولت روس در ارتباط بود^۶ در پی این خصوصیت‌های او بود که پرنس دالگورکی سفیر روس بعد از ماجرای ترور ناصرالدین شاه به بهاءالله پیشنهاد کرد به روسیه رفته، و از پذیرایی دولت روسیه تزاری بهره‌مند شود.^۷ یا آنگاه که ناصرالدین شاه مطلع شد حسین علی توسط میرزا مجید به محل ییلاقی سفارت روس در زرگنده رفته^۸، دستور تحویل او را داده

۱. داماد محمدخان قاجار (رجال قاجاریه / حسین سعادت نوری: ۱۷۰، روضةالصفار هدامت: ۵۰۹/۹، تاریخ عضدی: ۲۶) شوهرخواهر محمدحسن خان سردار ایروانی، که هر دو بنابر اسناد موجود از وابستگان سیاست روسیه در ایران به‌شمار می‌رفتند. ۲. شرح حال رجال ایران: ۵۱/۶، پاورقی ۸.

۳. کشف‌الحیل آیتی: ۶۲/۱، ۸۷/۲ چاپ هفتم، فلسفه نیکو: ۸۶/۴، مقدمات مشروطیت، محیط مافی: ۳۵.

۴. وزیر مشهور عصر پهلوی برای تحصیل به پایتخت تزار رفته بود، رشته حقوق را گذرانید (شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران / عاقلی: ۳۸/۱).

۵. قرن بدیع: ۳۳. ۶. الکواکب الدریه: ۲۸۴/۱.

۷. قرن بدیع: ۲۳/۲، ۸۳، ۸۶ تلخیص تاریخ نبیل: ۶۳۱، ۶۵۰، ۶۵۷.

۸. دهکده‌های زرگنده و قلعهک در عصر قاجار تحت مباشرت مستقیم روس و انگلیس قرار داشتند و

سفیر روس او را با این تأکید «امانتی را که دولت روس به‌وی می‌سپارد در حفظ و حراست او بکوشد»^۱ تحویل صدر اعظم داد، حتی نامه‌ای به‌او نوشت که باید بهاء‌الله را از طرف من پذیرائی کنی و اگر حادثه‌ای رخ دهد شخص تو مسئول سفارت روس خواهی بود.^۲

یا وقتی بهاء را زندان کردند، سفیر روس به‌اتفاق حاجب‌الدوله نماینده ایران به‌سیاه چال رفتند، پس از این‌که ملاعلی ترشیزی ملقب به‌عظیم، گناه را گردن گرفت بهاء را آزاد کردند.^۳ چنان‌که شوقی اعتراف کرده: «از یک طرف دخالت پرنس دالگورکی^۴ سفیر روس در ایران که به‌جمع و وسائل در آزادی بهاء بکوشید...»^۵ مهم‌تر در زمینه ارائه شواهد ارتباط کارگردانان بهائیت، نباید از کنار گزارش اسلمونت بی‌اعتناء گذشت، او می‌نویسد: «در جریان محاکمه سفیر روس به‌برائت بهاء شهادت داده است.»^۶

به‌هر روی این ارتباط تا زمان ریاست استالین که در سال ۱۹۳۸ میلادی، مشرق الاذکار عشق‌آباد را تصرف کردند برقرار بود. و به‌نوشته مرحوم فضل‌الله صبحی که آن‌را از نزدیک دیده بود، عکس تزار و همسرش بردیوارش دیده می‌شد که شورشیان کمونیست در هنگامه ضدتزار پائین کشیدند. و عجیب است در همین ایام که بهائیان در نمازخانه مشرق‌الاذکار دعای عباس افندی عبدالبها، در حق پادشاه روس را نصب کرده بودند و هر بامداد می‌خواندند، برای انگلیس هم جاسوسی می‌کردند. چنان‌که خان ملک ساسانی سفیر ایران در پایتخت عثمانی می‌نویسد: «بعد از جنگ بین‌المللی اول که حکومت شوروی در روسیه برقرار شد، در عشق‌آباد که مرکز اجتماع و عملیات بهائی‌ها بود، بالشویک‌ها درون مشرق الاذکار شبکه جاسوسی به‌نفع انگلیس‌ها کشف کرده، و

← رعایای این دو قریه عملاً اتباع روسیه و انگلستان شمرده می‌شدند. امتیازی که این دو دولت در این مورد به‌دست آورده بودند، ناشی از حق کاپیتولاسیون بود که تا سال ۱۹۲۷ در ایران اجرا می‌شد. (نامه‌های خصوصی سرسیل اسپرینگ رایس، ترجمه دکتر جواد شیخ‌الاسلامی: ۹۲).

۱. قرن بدیع: ۳۳/۲. ۲. مطلع‌الانوار: ۵۹۳.

۳. همان: ۶۱۱ + قرن بدیع: ۸۳/۲.

۴. پرنس نیکولای دالگورکی با پرنس دالگورکی سفیر زمان امیرکبیر اشتباه نشود.

۵. قرن بدیع: ۸۳/۲. ۶. بهاء و عصر جدید: ۴.

قریب یکصد نفر از وجوه بابی‌های آن‌جا را معدوم ساختند.^۱ خان ملک ساسان بعد از این گزارش تاریخی سقوط تزار روس و وقایعی که رخ داده، به این نیز اشاره دارد «بهائی‌ها هم مات و سرگشته بودند که چگونه تزار روس که عبدالبهاء درباره‌اش آفرین گفته... و فرمانروایی جاوید و خوشبختی از برایش خواسته بود، گرفتار چنگ زبردستان خود شد.» سپس به این روش خاص سران جیره‌خوار بهائیت استناد کرده، متذکر شده: «و چون این گروه شیوه‌شان این است که در هر پیش‌آمدی شادمانی کنند و آن‌را به سود خود دانند، گفتند: برای بزرگی و آینده‌کیش بهائی این پیش‌آمد سزاوار بود.»^۲

ولی عجیب است چراخان ملک ساسان به این اشاره نکرده است، نوبهائیان کسانی را به عنوان مقتدا پذیرفته‌اند، که مردمانی منافق بوده‌اند، زیرا در حالی که از حمایت‌های اقتصادی و امنیتی تزار برخوردار بودند، عکس او و همسرش را در مشرق‌الاذکار نصب کرده، حتی صبح‌ها زیر آن عکس، جهت دوام و حکومت تزار دعا می‌کردند. همزمان برای انگلیس هم جاسوسی می‌نمودند! این مخصوص کثیف‌ترین بل منفورترین افرادی می‌باشد که در جامعه بشری کمتر دیده شده است.

البته تردیدی نیست این نفاق و تزویر زمینه‌ای بود برای قبله‌گردانی بهائیان از روس به سوی انگلیس، که از زمان تبعید بهاء در عراق و ارتباط با ژنرال کلنل سرآرنولد باوزکمبل کنسول انگلیس برقرار شد و او طی نامه‌ای به بهاء پیشنهاد داده بود که تبعیت دولت انگلیس را قبول کند، تحت حمایت آن دولت درآید.^۳ که داستانی عجیب دارد.

اهداف عثمانی، روس و انگلیس

از شیخیه‌سازی و تقویت بابیه، بهائیه

آگاهی دقیق و جامع استراتژی قدرت‌های سلطه‌جوی خارجی، عثمانی، روس و انگلیس بیان‌کننده این حقیقت است که تلاش‌ها و ترفندهای رنگارنگ آن‌ها برای

۱. دست پنهان سیاست انگلیس در ایران: ۱۰۲. ۲. اسناد و مدارک درباره بهائی‌گری: ۷۰-۷۲.

۳. قرن بدیع / ترجمه نصرالله مودت: ۸۲۵/۲.

تضعیف و به‌انحراف کشاندن دینداری مسلمانان و شکاف در صفوف امت اسلامی در جامعه جهانی با نفوذ به‌تار و پود اقتصاد، سیاست و فرهنگ در سطح جهان اسلام، به‌صورت جریان‌های هزار توی صورت گرفته که برای نمونه باید از تشکیل لژهای فراماسونری، پرورش یا تقویت وهابیت، سران شیخیه، باییت و بهائیت نام برد. و دانست استعمار در پوشش مسلک‌سازی به‌ظاهر دینی، چه منویات شومی را دنبال کرده، که خوشبختانه از همان آغاز شکل‌گیری مسلک‌ها مبارزات ضداستعماری تحت رهبری زعمای بیدار مذهبی و تبعیت رجال اصیل ملی، نظیر قائم مقام فراهانی و امیرکبیر از ایشان به‌نحو مستمر تا امروز ادامه داشته است.

هرچند تمام آن‌چه تاریخ معاصر، از سلطنت فتحعلیشاه تا انقراض پهلوی را تدوین کرده، همه زنجیروار مربوط به‌هم بوده، خواسته استعمار کهنه انگلیس و هم‌پاله‌هایش را تأمین نموده است، و می‌طلبد به‌لحاظ همین ارتباط تنگاتنگ، اقدامات استعمار خارجی با پشتوانه استبداد داخلی مورد تحقیق و بررسی قرار گیرد، تا دانسته شود روس تزاری و انگلیس در ماجرای مشروطه یا در پی اقدام تقویت احسانی، که در برنامه دولت عثمانی قرار گرفت و به‌صورت توطئه مسلک‌سازی مثل وهابیت در عربستان و شیخیه، باییه و بهائیت در ایران، در آمده، جهان اسلام را به‌چه فتنه‌ای مبتلا کرد. ولی باید در این راستا به‌همی توجه داشت، بحث «تشکیل لژهای فراماسونری» و پرداختن «به‌عقد و اجرای قراردادهای رویترو رژی» یا «انجام کودتای ۱۲۹۹» و «تفکیک زعمای اصیل و مستقل و مؤمن و آگاه جنبش‌های تاریخ معاصر» از «رهبران پاکدل و خیراندیش، ولی اغفال شده» و «بازی خورده» یا «انقلابی نمایان فرصت‌طلب سرسپرده که با تعبیر رجال صالح دینی سیاسی» از «خود فروختگان مزدور یا خودباختگان مُشْتَبِه» و...

... نباید حقایق مهمی نظیر نقش استعماری «شیخیه» که در شکل‌گیری باییه و بهائیه نقش کلیدی را داشته و در تمامی جریان‌های استعماری جا پای آن‌ها دیده شده است به‌دست فراموشی سپرده شود. یا لااقل به‌مقدار کفایت و ضرورت که لازمه آگاهی کامل از تاریخ معاصر است مورد تحقیق قرار نگیرد.

بل باید به‌واسطه پیوند و ارتباط نزدیک و تنگاتنگ توطئه‌های استعماری با حوادثی

که توانست مقابل اسلام قرار گیرد، امت اسلامی را به انحراف کشاند، و به دلیل این که تمامی جریان‌های به وقوع پیوسته در تاریخ معاصر، توطئه روس و انگلیس و آمریکا بوده است، هر کدام معرف و مؤید دیگری می‌باشد، شناسائی گردد و به نقش ارتباطی توطئه‌ها اشاره شده، تا دانسته شود استعمار خارجی به کمک استبداد داخلی چه ضربات غیرقابل جبرانی را بر اسلام و کشورهای اسلامی وارد آورده است.

حرکت استعماری دولت عثمانی که به مسلک «شیخیه» و تزار روس که به «باییه» و در پی این دو فرقه استعماری انگلیس که به حمایت از «بهاییه» انجامید، بهترین طریقی است که سیاست دول استعماری را در اسلام شیعه مشخص و معین می‌نماید.

تردیدی نیست دولت عثمانی از مرکز علمی شیعه در عراق عرب ترسان بوده، و به لحاظ چنین وحشتی پیوسته در این اندیشه بوده است - اگر قدرت تخریب حوزه علمی نجف و کربلا، نهایتاً اخراج علماء برجسته شیعه را از عراق ندارد، لااقل به هر وسیله ممکن - از حوزه و پیشوایان دینی و طلاب علوم دینی سلب آسایش و راحتی بنماید. و لذا با شناسائی شیخ احمد احسانی و حسن جاه طلبی مخصوص به او که - در طرح «رکن رابع» اش آن هم با عنوان «ناطق واحد» بودن - قابل درک و فهم است، هم و غم خویش را در تقویت احسانی دیده، چنان کرد که خواسته بود. با حمایت‌های مالی، امنیتی و به نمایش درآوردن قدرت‌ها و توانائی‌های مخصوص وابستگان به حکومت، احسانی گمنام، بل بی‌هویت توانست در کنار شخصیت‌های بلند پایه علمی آن روز مطرح شود. و برای فردای تاریخ که از احسانی شناخته شده کاری یا خدمت شایسته‌ای ساخته نیست، کاظم رشتی را در کنار او تقویت کردند تا جایی که در حمله به کربلا، با وجود حرمین شریفین، خانه او پناهگاه امن به شمار می‌رفت. و اگر مصمم شویم به ماهیت احسانی که مورد توجه دولت عثمانی قرار گرفته بود پی ببریم، باید به دو مهم مربوط به او دقیق شویم: نخست این که کدام خصوصیت احسانی نظر دولت عثمانی را جلب کرد. و سپس با چه اقداماتی توانست از عهده مأموریتی که دولت عثمانی به او واگذار کرده بود، برآید؟

درباره خصوصیت احسانی که جلب توجه عثمانی را نموده بود، در پی آن چه قبلاً

هم اشاره کردیم، حسّ جاه‌طلبی، خود بزرگ‌بینی، ریاست‌جویی به‌بهای دین‌فروشی، بهترین خصوصیت‌هایی بودند که دولت عثمانی را در انتخاب او ترغیب و تشویق نمودند.

و برای این‌که دانسته باشیم احسانی در قبال تقویت‌های مالی - امنیتی دولت عثمانی چه خوش خدمتی نمود؛ باید به‌دستی‌یازی او در اعتقادات شیعه توجه کرده، دانست او با آن‌چه پیرامون معاد، معراج، مهدویت، ظهور امام قائم - ارواح‌نفاذ - انتشار داد یا طرح علل اربعه نفی اصل عدل از اصول اعتقادی و ابداع فقهی خاص در مقابل فقهاء امامیه، یا قائل شدن به‌وجود نوکر مقرب که رابط بین امت و امام قائم - عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف - می‌باشد، بهترین خدمت را در تحریف و تحذیف اعتقادات شیعه و تضعیف نهاد مقتدر مرجعیت به‌دولت عثمانی نمود. که در دوره جانشینی کاظم رشتی نه تنها همان اعتقادات ابداعی اختراعی ضداسلامی دنبال شد، بل برای ابداعات احسانی، آموزگاران تربیت شدند که خود را از آب و خاک دیگر می‌دانستند و مأموریت داشتند «مهدویت» را به‌هر شکل و عنوانی تعمیم دهند.

مهم‌تر با طرح تعمیم مهدویت که به‌وسیله شاگردان کاظم رشتی شیخی تأمین می‌شد - و شد - یگانه علت بقاء حوزه نجف و کربلا که علت و انگیزه استقرار روحانیت شیعه در عراق، بل رواج تشیع و بالا گرفتن نفوذ شیعیان بود، آسیبی سخت بل جبران‌ناپذیر دید. زیرا سیاست ضد تشیع دولت عثمانی را در عراق فراگیر نمود. مرحوم تنکابنی که از مشاهیر هم عصر احسانی است می‌نویسد: «زمانی که در مجلس درس حاجی سیدکاظم حاضر می‌شدم و می‌خواستم از مذهب ایشان اطلاعی حاصل کنم، غالباً مذمت از فقهاء می‌کردند و سخن درشت، بلکه - العیاذبالله - به‌فقهائیم می‌نمودند.»^۱ همو اشاره دارد کاظم رشتی تنها کسی بود که صاحب جواهر - شخصیت بلند پایه علمی تمامی دوره‌های قاجاریه به‌بعد - را احمق متضعف خواند و او را شیعه نمی‌دانست.^۲

البته باید توجه داشت برخورد شیخیان با عالمان شیعی، علاوه بر این‌که لازمه ادامه مسلک شیخیه بود، نتیجه بی‌تفاوتی علماء امامیه نسبت به‌کاظم رشتی در بلوای کربلا

بود که نه فقط او را تأیید نکردند، بل منکر فضل و صحت عقیده او شدند.^۱ به هر روی کاظم رشتی و یارانش به لحاظ برخورد شدید روحانیت شیعه «سخت مورد احترام و محبت مقامات عثمانی بودند.» زیرا شیخیه توانسته بود در زمان کاظم رشتی آن چنان تضاد و تشتتی در میان جامعه ایجاد کند که دست مأموران عثمانی را جهت مداخله در امور باز بگذارد. و از طرفی نفوذ و قدرت محافل شیعی را که از مراکز مهم نفوذ حکومت شیعی ایران به حساب می‌آمد و افکاری مغایر و مخالف با خلافت عثمانی در قلمرو عثمانی داشت سرکوب نماید.^۲ مهم‌تر این‌که «مردم شیعه کربلا با حمایت علماء اقدام به قیام علیه زورگویان و حکام دست‌نشانده ترک عثمانی در کربلا نمودند اولی‌ا پیروان سیدکاظم رشتی تمام نیروی خود را صرف مقابله با علماء» می‌کردند.^۳

موضوع دیگری که نباید در مأموریت و انتخاب شیخ احمد احسانی و کاظم رشتی فراموش شود، مسأله قداست کربلا است. - که موجب رنج و تشویش خاطر عثمانیان را فراهم آورده بود - هر چند احسانی با زمینه‌سازی حمله عثمانی به کربلا، مانند همتای سیاسی خود محمدبن عبدالوهاب - مسلک‌آور انگلیس - خدمتی به عثمانی کرد، ولی روش و شرائط کاظم رشتی، محیط کربلا را به صورتی درآورده بود که مشتی رند و اوباش را به دور وی جمع سازد.^۴ و به همین اعتبار وقایع‌شناسان نتیجه گرفته‌اند. کاظم رشتی با همین مشتی رند و اوباش، کربلا را «مساعد هرگونه بهره‌برداری مقامات عثمانی ساخته بود.»

البته دولت عثمانی بعد از مُردن کاظم رشتی و بالا گرفتن فتنه علی محمد باب که بابیان در عراق به حالت تبعید به سر می‌بردند، به آن‌ها «امکان فعالیت و رشد زیادی دادند و آنان با استفاده از همین زمینه مساعد به قلع و قمع کردن مخالفان خود که عمدتاً مسلمانان بودند به وحشتناک‌ترین وجه پرداخته و به هر کسی که در راه آنان قرار می‌گرفت حمله نمودند.»^۴ این عملکرد بابیان که دلخواه دولت عثمانی بود «در بغداد با برخورداری

۱. هدایة الطالبین: ۱۴۴.

۳. روضة الصفا: ۳۵۶/۱.

۲. تاریخ جامع بهائیت: ۴۴.

۴. تاریخ جامع بهائیت: ۳۰۱.

از حمایت‌های دولت عثمانی از چارچوب متعارف خارج شد و کارشان به جایی رسید که دست به تهدید و تعرض هم زدند و برای شخصیت‌های شیعه مزاحمت‌هایی فراهم آوردند.^۱ تا جایی که شوقی افندی می‌نویسد: «بایان در عراق شب‌ها به‌دزدیدن ملبوس و نقدینه و کفش و کلاه زوار عتبات عالیات پرداخته، و حتی از شمع‌ها و صحائف و زیارتنامه‌ها و جام‌های آب سقاخانه دریغ نداشتند.»^۲ این تأمین کردن خواست سیاسی دولت عثمانی به‌بایان خلاصه نمی‌شد، بلکه بهائیان نیز در تأمین خواسته‌های استعمار، همان کرده‌اند که «شیخیه بابیه» نموده‌اند. چنان‌که شوقی در نامه‌ای به «عمه» خود، پرده از روی تهدیدات و شرارت و جنایت بایان که به‌رهبری پدرش صورت گرفته برمی‌دارد، می‌نویسد: «زلزله در ارکان عراق انداخت و اهل نفاق (منظورش شیعیان می‌باشند) را همیشه خائف و هراسان داشت. ستوتش در عروق و اعصاب نفوذ نموده بود که نفسی در کربلا و نجف در نیمه‌شب جرأت مذمت نمی‌نمودند. و جسارت برشناخت نمی‌کرد. تا آن‌که کل هوائف وصل متفق شدند و پای دول در میان آمد.»^۳

اما درباره هدف تزار روس از انتخاب علی‌محمد شیرازی چه بوده است؟ با توجه به گزارش تاریخی موجود، بعد از این‌که کینیاژ دالگورکی بر اثر سعایت دوستان همکارش از ایران فراخوانده شد، در ملاقات امپراتور، شایستگی‌های خود را به‌ظهور رساند، مورد توجه قرار می‌گیرد و مأمور می‌شود برای ایجاد اختلاف در اسلام، دروس اجتهاد را در حوزه‌های شیعه عراق ادامه دهد.

چنان‌که اشاره شد او به‌خلوت علی‌محمد رفته، او را به‌دلخواه خود وادار کرد، تا سرحد ادعای بابیت با جاسوس روس پیش رود و آن‌چه انجام داد مورد رضایت روس واقع شد و چنان اختلافی در حوزه اعتقادی شیعه به‌وجود آورد که نه تنها با گذشت زمان کم‌رنگ یا بی‌رنگ نشد، بل به‌بهائیت تبدیل گشت. مسلکی که در هر جامعه رخنه کرد، از اتباع دین رسمی آن یارگیری نمود. و در ادیان پیروان تحریف شده یهودی، مسیحی و

۱. همان مأخذ: ۳۰۲. ۲. قرن بدیع: ۱۷۱/۲.

۳. مکاتیب، عباس افندی: ۱۷۷/۲ به‌اهتمام فرج‌الله زکی الکردی.

مجوس، حتی ملیت‌ها، مانند آنچه با شیعه کرد، نفاق و دو دستگی به وجود آورد. اما این که انگلیس با چه منظور و ایده‌ای بهائیت را تقویت کرد، و با همکار همه‌جائی خود، آمریکا، هنوز در کنار تمامی حوادثی که بهائیت را تهدید می‌کند حضور داشته، از هیچ فداکاری در نصرت دادن به بهائیت گمراه گمراه کننده کوتاهی نکرده و نمی‌کند.

جهت به دست آوردن حقیقت علت و انگیزه حمایت انگلیس از بهائیت، باید به این مقطع تاریخ عراق توجه داشت، همان زمان که دولت عثمانی تقاضای وزارت امور خارجه ایران را جهت اخراج بابیان از عراق و اعزام آن‌ها به استانبول را پذیرفته بود، مأموران دولت انگلستان در خاک عثمانی نیاز به افرادی فعال و جاسوس و همکار با نقشه‌های دولت بریتانیا، مبنی بر تحقق زمینه‌های مساعد جهت نفوذ و رخنه، و احیاناً بلوا و آشوب داشتند. به تصریح شوقی افندی در کتاب «قرن بدیع»^۱ کلنل سر آرنولد باوزکمبل که در آن اوان سمت جنرال قونسولی دولت انگلستان را در بغداد حائز بود، چون علو مقامات بهاء‌الله را احساس نمود، شرحی دوستانه به ساحت انور تقدیم، و به طوری که هیکل اطهر بنفسه اقدس! شهادت داده، قبول حمایت و تبعیت دولت مطبوعه خویش را به محضر مبارک پیشنهاد نمود، و در تشریف حضوری نیز متعهد گردید که هرگاه وجود اقدس مایل به ارسال پیامی به «ملکه ویکتوریا» باشند، در مخابره آن به دربار انگلستان اقدام نماید. حتی معروض داشت حاضر است ترتیباتی فراهم سازد که محل استقرار وجه قدم به هندوستان یا به هر نقطه‌ای دیگر که مورد نظر مبارک باشد تبدیل یابد. ولی حسین‌علی نوری که از حمایت روس‌ها برخوردار بود، از مأموران مخفی عثمانی و قدرت دولت عثمانی ترس و واهمه داشت، صلاح بابیان را در اطاعت ظاهری از دولت عثمانی می‌دانست، پیشنهاد ژنرال انگلیسی را موقتاً رد، و در باطن رابطه دوستانه خود را برای روزهای مبادا با مأمورین انگلیس برقرار ساخت.^۲

آری نیاز انگلستان به جاسوسانی در خاک عثمانی که بتوانند نقش خود را بازی کنند، بابیان را به بازی گرفت و آنان را به خدمت سیاست دولت انگلستان درآورد. و از طرف دیگر دولت عثمانی هم با این تصور که می‌توان از این افراد به عنوان ناراضیان ایرانی علیه

دولت ایران در موقع ضروری استفاده کند به آنان فرصت و موقعیت داد.^۱

منظور از شگردهای استعماری

دقت به آن چه پیرامون اهداف سه‌گانه عثمانی، روس و انگلیس درباره تقویت و حمایت شیخیه، شیخیه بابیه و بابیه بهائیه که به صورت جمع‌بندی کوتاه، ذیلاً به آن اشاره می‌شود، خلاصه‌ای از مقاصد و نیات شوم سه قدرت مقتدر دوره قاجاریه است که در طرح و توطئه فرقه‌سازی به وقوع پیوسته و نتیجه آن تا به امروز وسیله‌ای برای اجرای طرح‌های استعمار خارجی در کشورهای اسلامی بوده است:

الف: ایجاد اختلاف و بدبینی، بل به آشوب کشاندن کشورهای اسلامی در جامعه جهانی می‌باشد. چنان‌که کینیاز دالگورکی جاسوس زیرک روسی بعد از این‌که بر اثر سعایت رقبای هموطنش به روسیه فراخوانده شد به این اشاره کرد: من در این فکر بودم که چگونه اختلافات را در میان مسلمانان گسترش دهم و چگونه ایران را به وسیله ایجاد نفاق و بدبینی مسخر نمایم و تمام همتم متوجه این هدف بود.^۲

ب: طرح و اثبات این‌که عالمان دینی جهان اسلام نباید در سیاست مداخله کنند؛ بلکه باید به مسائل معنوی پردازند. چنان‌که عباس افندی معروف به عبدالبهاء این خواست استعماری را به قلم می‌آورد، می‌نویسد: «وظیفه علما و فریضه فقها مواظب امور روحانیه و ترویج شئون رحمانیه است و هر وقت علمای دین مبین و ارکان شرع متین در عالم سیاسی مداخلی جستند و رأیی زدند و تدبیری نمودند تشتت شامل موحدین شد و تفریق جمع مؤمنین گشت.»^۳ باید توجه داشت استعمار خارجی و استبداد داخلی این مهم را به دست سران فرقه‌های صوفیه، شیخیه و بهائیه تأمین می‌کرد.^۴

شاید به وسیله امثال ملاسلطان گنابادی، محمدحسن صفی علیشاه، محمدحسن گنابادی و جواد نوربخش، محمد و صادق عنقا در کنار سرکار آقاها شیخیه و شیخیه

۱. همان مأخذ: ۳۱۲.

۲. فصلنامه مطالعات تاریخی ویژه‌نامه بهائیت: ۱۵۸.

۳. رساله سیاسی، عبدالبهاء: ۱۱-۶.

۴. در کوی صوفیان: از ۲۵۱ به بعد.

احقاقیه تز جدائی دین از سیاست مورد استقبال واقع شود و گروهی با لباس روحانیت در مقابل روش سیاسی ایشان مطرح باشند. زیرا اگر روحانیت سیاست عدم مداخله در سیاست را می‌پذیرفتند، تردیدی نبود جنبش‌های انقلابی ضد رژیم وابسته به استعمار جهانی سرکوب می‌شد و این همان خواستی بود که استعمار مشترک جهت آن فرقه‌سازی می‌کرد و در رأس آن فردی ملبس به لباس روحانیت را قرار می‌داد. که البته شهید مدرس با شعار «دیانت ما عین سیاست ماست، سیاست ما عین دیانت ماست»^۱ آن‌چه را نظیر میرزای شیرازی، آخوند خراسانی، شهید شیخ فضل‌الله نوری و... عملاً انجام داده بودند تکرار کرد، و با قیام شجاعانه و بی‌باکانه امام خمینی به نتیجه رسید. در صورتی که امثال شیخ احمد احسائی وابسته به دولت عثمانی و معاصر فتحعلیشاه قاجار، کاظم رشتی استخدام سفارت روس تزار و روسای شاخه‌های شیخیه کرمان، اسکو، آذربایجان در مسیر اطاعت از حکومت‌ها و تقویت آن‌ها رفتار می‌کردند و حکم می‌نمودند. اگر حاج محمدکاظم اصفهانی سعادت علیشاه از ندمای ظل‌السلطان دائم عیاش بی‌بند و بار است، و صفی علیشاه نعمه‌اللهی می‌گوید: «امر شاه مطاع است»^۲ یا ملاسلطان گنابادی می‌گوید: «مطیع امر دولت می‌باشیم»^۳، و امثال تیمورتاش جلاد و عیاش را محمدحسن گنابادی به‌مریدی می‌پذیرد^۴ قالیچه‌ای به‌رضاخان تقدیم می‌کند و سیصد تومان صلّه دریافت می‌کند^۵، سلطان حسین تابنده روحانیون را که با ظلم و استبداد به‌مبارزه برخاسته بودند با «پا از گلیم خود بیرون کشیده» تعریف می‌کند^۶، جواد نوربخش و صادق عنقا در خدمتگزاری به‌سازمان امنیت عملاً با روحانیت آزادیخواه مخالفت می‌کنند و...

شوقی افندی رئیس وقت بهائیت نیز به‌یک‌ی از بهائیان می‌نویسد: «هیچ بهائی مؤمنی نباید تحت هیچ‌گونه شرایطی خود را نسبت به برنامه‌های سیاسی و یا سیاست‌های هر حزب سیاسی متعهد سازد. بنابراین احباء باید خود را از فعالیت‌های حزبی و سیاسی

۱. مدرس در پنج دوره تفنینه مجلس شورای ملی، محمد ترکمان: ۴۳۰/۱.

۲. خاطرات سیاسی و اسناد ظهیرالدوله: ۱۰۱. ۳. نابغه علم و عرفان: ۱۰۳-۱۰۲.

۴. تذکره الشعراء خراسان. ۵. نابغه علم و عرفان: ۲۳۴.

۶. تجلی حقیقت: ۳۶۸.

برکنار نگاه دارند.^۱ و هم می‌نویسد: «اصل عدم مداخله در امور سیاسی، نباید چنین تعبیر شود که فقط باید از سیاست‌های فاسد و سیاست‌های فرقه‌ای و حزبی اجتناب شود، بلکه از هر سنخی درباره هر یک از سیستم‌های حاکم سیاسی مرتبط با هر یک از دولت‌ها باید دوری جست.»^۲

در صورتی که اسماعیل رائین می‌نویسد: «نه تنها سران بهائیت در گذشته و هیئت‌های محافل بهائی کنونی متفقاً دولت اسرائیل و صهیونیسم جهانی را تائید و همراهی کرده و می‌کنند، بلکه در بسیاری از نقاط جهان، به‌خصوص در کشورهای اسلامی و عرب، اکثراً از بهائیان متمایل به جهود و دولت اسرائیل بوده و هستند. در بسیاری از کشورها، به‌خصوص کشورهای عربی، شنیده و دیده شده که بهائیان داخل در تشکیلات جاسوسی موساد شده و همه جا به نفع اسرائیلیان به‌خبرچینی و جاسوسی و نوکری مشغول‌اند.»^۳

ج: دولت عثمانی، روس و انگلیس مصمم بودند به وسیله روسای شیخیه که به شاخه‌هایی تقسیم شدند و تظاهر به مسلمانی می‌کردند، نشان دهند روسای فرقه‌های اسلامی که هوادارانی دارند، نه تنها در سیاست‌های ضدحکومتی که علیه سلاطین و حکام یا امراء باشد مداخله نکرده‌اند، بلکه مانند عبدالبها معتقدند: «باید اوامر حکومت را خاضع و خاشع، و پایه سریر سلطنت را منقاد و مطیع باشند. یعنی در اطاعت و عبودیت شه‌ریاران، رعیت صادق و بنده موافق باشند.»^۴ که به‌گواهی اسناد موجود فرقه‌داران اعم از صوفیه، شیخیه، بهائیه بوده‌اند.

د: ارتباط مسلمانان را با عالمان دینی به تقلید از امور فقهی، آن هم در سطح مسائلی که به عبادات مربوط می‌شود خلاصه کردن؛ در صورتی که ادوارد براون اذعان دارد «بی‌حمایت روحانیت، مردم نمی‌توانستند امتیاز انحصار تنباکو را در هم بشکنند. و نه می‌توانستند شاه را به اعطای مشروطیت وادارند.»^۵ به هر تقدیر این در نهضت مشروطه بیان شده است که نفوذ عالمان آن دوره نظیر آیات عظام آخوند خراسانی، مازندرانی و...

۱. انوار هدایت: ۵۵۵. ۲. همان مأخذ: ۵۶۵.

۳. انشعاب در بهائیت پس از مرگ شوقی: ۱۷۱. ۴. رساله سیاسیة: ۱۰-۱۱.

۵. انقلاب مشروطیت ایران، ترجمه مهری قزوینی: ۱۵۰.

تا زمانی که استبداد در مقابل بود نافع، و از آن به بعد مضر است؛ باید در سلب این نفوذ بکوشند.^۱ و مسلماً این حکمی بوده که در تمامی نهضت‌های ضداستعمار خارجی و استبداد داخلی مراعات شده است.

ایدئولوژی مسلک‌ها

کار تدوین رساله به‌انجام می‌رسید که با گفتگوی خبرنگار هفته‌نامه خبری «شهروند امروز» با شهرام پازوکی برخورد کردم^۲، او برای ترمیم و تعمیر خرابکاری‌های تصوف در اسلام که ثابت می‌کند تصوف پدیده‌ای غریبه در اسلام می‌باشد، در جواب سئوالی پاسخ داده بود «تصوف عین طریقه‌های صوفیه نیست. چنان‌که فرقه‌های شیعی بودند با عقاید آن‌چنان سخیف که مسلمانی آن‌را نمی‌پذیرد.»^۳ این‌گونه بازی دور از پارسائی که روش همیشگی نامبرده در حمایت از تصوف فرقه‌ای گنابادی بوده است، موجب شد نسبت به ایدئولوژی چند فرقه مورد بحث رساله، اشاره‌ای فشرده و گذرا کرده، شاید علاوه بر این‌که گفته باشیم ادعای فرقه‌ها در شیعه بودن - مانند تشیع تصوف - تا ثابت نشود ادعائی بیش نیست، مفید افتد.

در این صورت با توجه به ایدئولوژی مسلک‌های نامبرده که متأسفانه به لحاظ ادعای شیعه بودن شیخ احمد احسانی و کاظم رشتی و علی محمد باب به تشیع ربط داده شده است، می‌توان دو مقوله بودن مسلک‌ها با تشیع را ثابت کرد.

ایدئولوژی واژه‌ای است با تعاریف بسیار، که برخی این واژه را در معنایی تحقیرآمیز

۱. فراز و فرود مشروطه، سیدمصطفی تقوی: ۳۶۷-۳۶۶.

۲. هفته‌نامه خبری شهروند. سال دوم، شماره ۲۸، یکشنبه ۱۸ آذر ۱۳۸۶: ۵۴، ستون اول.

۳. البته اگر شهرام پازوکی به منظور دفاع از تصوف تشکیلاتی مدعی شده! «تصوف عین طریقه‌های تصوف نیست» این بوده که تصوف فرقه‌ای با تصوف مطرح در اسلام تفاوت دارد، این جعل و اختراع بودن طریقه‌های صوفیانه را در تصوف ثابت می‌کند و اصالت تصوف فرقه‌ای را که به پدیده تصوف بستگی دارد بی اعتبار می‌سازد.

و اگر در دفاع از تصوف در مقابل تصوف فرقه‌ای گفته است، به لحاظ این‌که طریقه‌های تصوف که به صورت فرقه فرقه مطرح می‌باشند، در خیلی از مسائل اساسی به پدیده نوظهور تصوف در اسلام مربوط می‌شوند. و به همین اعتبار تصوف را زیر سؤال برده است، زیرا فرقه‌های صوفیه به اعتبار تصوف اعتبار کسب کرده‌اند.

به کار می‌برند. مانند من دارای افکار و عقائدی هستم، او ایدئولوژی دارد - متقابلاً بعضی به طور بی‌طرف آنرا به عنوان مترادفی برای «جهانبینی» مورد استفاده قرار داده‌اند. «کارل مانهایم» تمایزی دقیق و مفید بین این دو نوع برداشت از مفهوم ایدئولوژی ارائه می‌دهد، برداشت اول که از آن تحت عنوان برداشت «کلی» یا عام از ایدئولوژی نام می‌برد، مبین آن است که نوعی تداعی و همخوانی بین مجموعه خاصی از آرا و عقاید یا نگرش به جهان [جهانبینی] و یک گروه اجتماعی خاص یا طبقه وجود دارد؛ برداشت دوم کارل مانهایم که آنرا برداشت «خاص» از ایدئولوژی می‌نامد، مبین آن است که از آرا و عقاید یا بازنمایی‌ها می‌توان در جهت حفظ و تثبیت یک نظم اجتماعی یا سیاسی خاص سود جست. برای مثال از ایده دموکراسی می‌توان برای «رمزآلود یارازورزانه ساختن» یا پنهان ساختن دامنه اعمال قدرت از سوی گروهی کوچک، سود جست. از سوی دیگر آرا و عقاید می‌توانند به توجیه نظام پردازند، غالباً از طریق بازنمایی نظم سیاسی به عنوان جریانی طبیعی و نه فرهنگی.

به هر روی مطالعه ایدئولوژی به مطالعه ابزار، وسایل و روش‌هایی می‌انجامد که به کمک آن آرا و عقاید بسط و انتشار می‌یابند. در حقیقت؛ دانش اندیشه‌ها، علم افکار، مجموعه افکار متعلق به یک رسته، یک عصر و دوره است. پس برای پی بردن به انگیزه فرقه‌سازی حکومت‌های استعماری مانند «شیخیه»، «بابیه» که به بهائیت انجامید، در کنار مکاتب سکولاریسم که در مقابل فرهنگ اصیل دینی و حرکت‌های احیاگر سنت‌های ملی - دینی ایستادند و حرکت‌های سنت شکن ضد دینی را تائید بل ترویج کردند، می‌باید به ایدئولوژی فرقه‌ها توجه کامل نمود. زیرا ایدئولوژی که برای خود جنبش ایجاد می‌کند و پهنه‌ای از جغرافیای سیاسی را به خود اختصاص می‌دهد، نقش اساسی در ایجاد فرقه‌هایی به ظاهر دینی دارد که در حقیقت یک شکل به تمام معنا سیاسی می‌باشند. چنان‌که نظری گذرا به وقایع اجتماعی ایران دوره قاجاریه نشان می‌دهد همه‌ی آنچه یک واقعیت تلخ سیاسی ضداسلام و ایران اسلامی بود، برخلاف ماهیتش با نوعی ایدئولوژی مذهبی تعریف شده است، که استفاده محمدرضا، شاه معدوم ایران از عبارت مارکسیست اسلامی برای سرکوبی مخالفان مذهبی خود بهترین شاهد این

دریافت می‌باشد.

این وقایع و حقایق غیرقابل انکار، نشان می‌دهد در جغرافیای سیاسی ایران استفاده از مسلک‌های به‌تمام معنا سیاسی، لکن با ایدئولوژی‌های مذهبی به‌مراتب کارسازتر از ایدئولوژی‌های سکولار می‌باشد. چنان‌که اگر این حقیقت را از ایران باستان تا به‌امروز شناسائی کنیم متوجه می‌شویم، کورش شاه ایران با اتکاء به‌ایدئولوژی مذهبی زرتشت قوام گرفت. و ساسانیان برای تجدید آن جلال و شکوه به‌وجهی همان ایدئولوژی را تکیه‌گاه و معرف خود قرار دادند. یا حاکمان خودکامه اموی و عباسی چند قرن به‌اسم مسلمانی براسلام حکومت کردند. یا صفویه، افشاریه، زندیه در پی اینان که بر ایران حکومت نمودند، با استفاده از لقب «ظل‌الله» مردم را به‌پذیرش حکومت خود آماده کردند.

به‌لحاظ همین شواهد، مقایسه و تحلیل راه‌ها، روش‌هایی که طی آن آراء و عقاید به‌حمایت از نظام‌های سیاسی پرداخته‌اند، موجب روشن شدن حقایقی است که نقش مسلک‌سازی را در پیشبرد اهداف سیاست‌های استعماری برملا می‌سازد. و چون عده‌ای فرقه شیخیه، مادر مسلک‌های به‌ظاهر دینی ضد دین دوره قاجاریه را فرقه‌ای وابسته به‌تشیع می‌دانند، می‌باید به‌این اشاره کنیم ایدئولوژی شیعه، مذهب حاکم بر ایران در دوره قاجاریه بود که مراجع تقلید آن - نواب ایام غیبت کبری - از علمای دینی و رهبران حقیقی ملت مسلمان ایران به‌شمار می‌رفتند. و این برای دولت‌هائی مانند عثمانی، روس و انگلیس که خود را ارباب دنیا می‌دانستند و مصمم بودند سلطه خود را بر دولت ایران تحمیل کنند، اقتدار ملت ایران را که نتیجه اطاعت و تبعیت از پیشوایان دینی شعبه بود، مهم‌ترین مانع دانسته، به‌این نتیجه رسیده بودند شکستن اقتدار مرجعیت شیعه، تنها راه عبور از موانع دستیابی به‌ایران است. و این موفقیت و پیروزی را در ایجاد تفرقه در تشیع تشخیص دادند. به‌همین جهت بعد از تقویت اسماعیلیه و صوفیه که در ایران از قبل ریشه داشتند، تصمیم به‌ایجاد مسلکی گرفتند که صددرصد در اختیارشان باشد و مسائل روز سلطه‌گری را تأمین کند.

اینان با مروری به‌آن‌چه توسط همتای حکومتی خود، دولت عثمانی صورت گرفته

بود و به صورت حوزه علمی در کربلا فعالیت چشمگیری بی وقفه داشت، به دست آوردند که قسمت اعظم آنچه مسلک‌سازی می‌کند انجام شده است. زیرا گروه «شیخیان» که شاگردان و پیروان شیخ احمد احسائی محسوب می‌شدند به صورت فرقه‌ای به نام «شیخیه» درآمده بود. که ایدئولوژی آن با الگو قرار دادن فرقه‌های کهنه شده صوفیان، غالیان و باطنیان تنظیم شده، می‌توانست شیخیه را از جمله وابستگان فرقه‌ای تشیع مطرح کند. دوره شکل‌گیری ایدئولوژی شیخیه مقارن با سلطنت فتحعلیشاه قاجار است، در ایام مخالفت شاه با تصوف فرقه‌ای و اخباری‌گری فزونی می‌یابد و در همین اوان که اصولی‌ها و اخباری‌ها به نبوغ علمی رسیده بودند. شیخ احمد احسائی با دست گذاشتن روی مفهوم «نایب امام زمان» از مکتب شیعه فاصله می‌گیرد. نهایتاً با تدوین اصول و فروع دین جدید کاملاً از دین اسلام جدا می‌شود. و با رفت و آمد در دربار شهرتی به هم زده، با بهشت فروشی به شاهزادگان قاجار ثروتی فراهم می‌آورد.

اگر چه شیخ احسائی همانند شیعیان به خاتمیت و امامت و حیات امام قائم اظهار اعتقاد می‌کرد، لکن با علمای شیعه در مورد نواب امام زمان - ارواحنا فداه - نظر مخالف داشت. زیرا به نظر او می‌بایست میان امام غایب و مردم، رجال الهی باشند که واسطه فیض و رابط بین خلق و آخرین حجت خدا گردند. و به تقلید از قرآن این واسطه را «قریه ظاهره» بین امام و رعیت می‌نامید. و آنچه را که ساخته بود چنان شرح و بسط می‌داد، که نهایتاً به شنونده القا شود خود او دارای آن صفات است و همان قریه ظاهر می‌باشد. در حقیقت با توجه به اندیشه علمای شیعه، باب نیابت خاصه حضرت امام غایب موجود موعود که از سال ۳۲۹ - با شروع غیبت کبری مسدود شده بود - بار دیگر احسائی با این ابداع باز نموده، خود را تلویحاً همان نایب خاص یا باب امام خواند. تنها تفاوتی که میان قراء ظاهره و نواب اربعه قائل می‌شود، این بود که آنان از جانب خود امام به طور رسمی تعیین شده بودند. مهم‌تر این که مدعی بود به لحاظ چنین مقام و مرتبه‌ای آنچه به زبان می‌آورد در خواب از امامان معصوم می‌شنود. از این رو در بسیاری از موارد روش او از نظر استناد با روش علمای اصولی که مطالب خویش را به قرآن و روایات ارجاع می‌دهند

متفاوت است. در حقیقت مرجع مکتوبی ندارد.

آری چنین استنباط می‌شود در معرفی روش فقهی خود چنان رفتار کرد. که ضد مکتب اجتهاد باشد، و شایع کنند مشرب فقهی او اخباری است. ولی نباید بی‌توجه بود که به موضوع رکن رابع با طرح قریه ظاهره اهمیت زیاد می‌داد و پیایی مردم را به یافتن این رجل الهی دعوت می‌نمود. در معنا به طور غیرمستقیم آنان را با آنچه در تشیع اصل است بیگانه ساخته متقابلاً مدعی بود اساس دین بر شناسائی چهار رکن استوار است: خدا، پیغمبر، امام و باب امام یا قریه ظاهره. و چون مردم نمی‌توانند به معرفت خدا و پیامبر و امام و شناخت آنان نائل شوند، زیرا از وجودشان دورند به ناچار به دنبال رکن چهارم که نامش را شیعه خالص گذاشته بود باشند. و با شناخت او به معرفت ارکان بعد نائل آیند.^۱

علی محمد شیرازی مدعی بابت نیز در نامه‌ای به محمدشاه قاجار به آنچه شیخ احسانی پایه‌اش را گذاشت استدلال کرده، می‌نویسد: «خدا را شاهد می‌گیرم به این که وحدانیت او و نبوت او ولایت خلفای رسول او ظاهر نمی‌شود، مگر به مرآت چهارم که پرتوی از سه مرآت قبلی است. و خدا مرا از طینتی پاک آفریده و به این مقام رسانید.»^۲

بدین ترتیب همان‌طور که با تنظیم اصول اعتقادی شیخیه، معاد جسمانی را انکار کردند و عدل را کنار زدند، درباره امامت که شیعیان اصولی وجود امام زمان را به عنوان حجت حق بر روی زمین می‌دانند، و روات مجتهد را نایب حضرتشان می‌خوانند، ولی در شیخیه امام عنوان مقتدا و پیشوا است و بر شیعه کامل که رکن رابع است هم اطلاق

۱. که البته این سبک را صوفیه در ارتباط با استعانت جوئی از خدا در تلاوت فاتحة الكتاب گفته‌اند و معتقدند چون خدای تعالی صورتی ندارد تا در نظر گرفته شود تا «خطاب صحیح باشد»^۱، از طرفی «مقلد ناچار است که در وقت عمل، مطاع را در نظر آورد»^۲، و چون صوفی‌آشنائی با صورت امام معصوم ندارد، باید صورت مرشد را مجسم کند^۳، و بعضی این قانون را «برای حضور قلب حتی از نماز لازم‌تر دانسته‌اند»^۴. البته شوقی افندی هم دستور می‌دهد در نمازهای انفرادی، صورت عبدالبهاء در نظر گرفته شود.^۵

۲. بهائیان: ۱۶۶ به نقل از مطالع الانوار: ۱۹۹ و ریحیق مختوم: ۵۸۱/۱.

۱- ولایت‌نامه ملاسلطان گنابادی: ۸۷.

۲- صایحه، ملاعلی گنابادی چاپ دوم: ۳۳۴ حقیقت ۵۹۸.

۳- تفسیر صفی علیشاه سوره حمد.

۴- عنقای قاف غنا: ۶۲۹.

۵- بهائیان: ۴۳۴.

می‌شود. به همین لحاظ در استنباط مسائل فقهی، روش استنباط احکامشان، شبیه روش اخباریون است. و معتقدند عقل حجیت ندارد و باید از ظاهر روایات پیروی نمود. و تفسیر قرآن را جایز نمی‌دانند.

ایدئولوژی شیخیه

از دیدگاه مراجع تقلید شیعه

از تحلیل‌های محققانه که پیرامون اصول اعتقادی شیخیه بر مبنای افکار و عقائد شیخ احمد احسانی صورت گرفته استنباط می‌شود علاوه بر توجیهاات باطلی که پیرامون معاد جسمانی، معراج جسمانی، غیبت امام زمان - ارواحنفاذ - و عدل داشته، مسأله رکن رابع در مقام «نوکر مقرب» با خصوصیت «ناطق واحد» که تعریفی از نیابت خاصه می‌شود نیز به‌طور کامل احسانی در حقیقت «شیخیه» را از تشیع دور ساخته است. و این مسلک را با ایدئولوژی خاص به‌خود در مذهب تشیع که روح اسلام ناب محمدی است شکل داده، که ما به‌طور پراکنده در جابه‌جای مجموعه حاضر به آنها اشاره کرده‌ایم و در این بحث به‌جای تکرار آن چه به‌قید تحریر در آورده‌ایم به‌نقل آرای پیشوایان دینی معاصر که آیا ایدئولوژی شیخیه مطابق اصول و فروع شیعه هست یا نه می‌پردازیم.

نخست باید توجه بدهم صدیق فاضل ارجمندم جناب علی امیر مستوفیان در کتاب کم‌نظیر «رهبران ضلالت» آرای مراجع معاصر پیرامون «رکن رابع» را زینت‌بخش اثر خود نموده به‌عنوان بهترین میراث معنوی جهت محققان آینده به‌تاریخ سپرده است.

آنچه را ما ذیلاً می‌آوریم مکمل آرای مراجع امامیه و فقهاء عظیم‌الشان تشیع است که ایشان گردآوری نموده‌اند. از حضور حضرات مراجع عصر استدعا نموده‌ایم در مقام عالی‌ترین مقامات علمی جهان تشیع به‌سؤالی که ذیلاً می‌آوریم جهت راهنمایی کسانی که ممکن است براساس ادعای شیخیه این مسلک را از جمله شاخه‌های تشیع بدانند جوابی صریح مرقوم فرمایند.

بعضی از آیات که حضرت آیت‌الله حاج شیخ محمدتقی بهجت مدظله در آن زمره‌اند به‌این اکتفا کرده نوشته‌اند: «خودمان [منظور سؤال کننده] باید به‌کتب کلامیه

رجوع کنیم هرچه موافق با عقائد حقه قطعیه باشد مقبول و هرچه مخالف باشد مردود است.^۱

آیت‌الله حاج شیخ حسین مظاهری مدظله نیز به این سفارش داده‌اند: «باید اعتقادات خود را از مراجع و علمائی که صد درصد مورد وثوق هستند بگیریم».^۲

آیت‌الله حاج سید عبدالکریم موسوی اردبیلی دام ظلّه راهنمایی نموده‌اند که «مناسب است به کتب معتبر مربوط و علمای کارشناس محلی مراجعه شود».^۳

خوشبختانه جمع دیگری از مشاهیر فقهاء معاصر به‌سؤالی که درباره جایگاه عقائد و آرای شیخ احمد احسانی در تشیع به این شرح شده: «آیا عقائد شیخ احمد احسانی پیرامون عدل، معاد، معراج، نوع غیبت امام، رکن رابع در تشیع جایگاهی دارد؟» پاسخ داده‌اند، که تأمین‌کننده آرای حضرات آیات فوق می‌باشد زیرا بنا بر اظهار آقایان هم رجوع به پیشوایانی است که برکت کلامیه اشراف کامل دارند، و هم دریافت و اخذ اعتقادات از علماء مورد وثوق آن هم در حد مرجعیت می‌باشد.

قابل تذکر است که نقل آرای حضرات ایشان را با مراعات حروف تهجی اسامی مبارکشان آورده‌ایم که دلالت بر موقعیت علمی ایشان ندارد.

حضرت آیت‌الله حاج شیخ جعفر سبحانی تبریزی مدظلّه بعد از توجه دادن به مسأله وحدت که نیاز مبرم است مرقوم داشته‌اند^۴ بسمه تعالی اگر علاقمند هستید از عقاید ایشان مطلع باشید به کتاب «النحلة» نگارش ملاحسن همدانی مراجعه فرمایند و نیز عقیده ایشان درباره معراج در کتاب فروغ ابدیت جلد یکم آمده است و نیز در کتاب تاریخ المذاهب الاسلامیه درباره عقائد شیخ بحث‌هایی صورت گرفته است.

جعفر سبحانی

مهر

دفتر حضرت آیت‌الله حاج شیخ حسین نوری همدانی مدظلّه نظر ایشان را به شرح زیر در اختیار گذاشته‌اند^۵: بسمه تعالی دیدگاه‌های شیخ احمد احسانی در رابطه با

۲. سند شماره: ۳.

۴. سند شماره: ۵.

۱. سند شماره: ۲.

۳. سند شماره: ۴.

۵. سند شماره: ۶.

مسائل مذکور در تشیع جایگاهی ندارد و از مکتب اهل بیت منحرف می‌باشد و علمای شیعه مطالب مستدلی را درباره بطلان عقائد او نوشته‌اند. مهر دفتر

حضرت آیت‌الله حاج شیخ حسین وحید خراسانی مدظله العالی^۱ فرمودند: «البته ایشان انحرافاتی دارد» و در جواب این سؤال که نامبرده مورد تائید علماء شیعه بوده‌اند؟ جواب فرمودند: «خیر کسی او را تائید نکرده است».

حضرت آیت‌الله حاج سیدعباس مدرسی یزدی مدظله در جواب سؤال نوشته‌اند:^۲ «بسمه تعالی آنچه مختصراً درباره شیخ احمد احسائی به نظر می‌رسد مرحوم طبرسی در کتاب کفایة الموحدین فرموده که از طائفه (کشفیه) شیخ احمد (احسائی) است و اعتقادات او را درباره کیفیت علم خداوند و کلام نفسی (که حدیث نفس است به زعم او) و غیر آن بیان نموده و رد نموده - و منکر معاد جسمانی شده و معاد را رجوع نفس ناطقه در جسد (هورقلیائی) قائل شده نه در این جسد عنصری دنیوی که این عقیده مخالف کتاب و سنت و ضرورت دین است و عقائد دیگر که اساس عقائد (شیخیه) بوده است و ادعاهای زیادی دارد مانند سائر کشفیه و علی ای حال علماء معاصرش حتی عالم محقق استرآبادی او را تکفیر نموده‌اند چون عقائد او با دین امامیه مطابقت ندارد پس هرکس خود را ملزم به این عقائد بداند کافر است و از شیعه دوازده امامی و پیرو مذهب امام جعفر صادق - علیه السلام - نیست خداوند مؤمنین را به راه راست هدایت نماید.

عباس الحسینی المدرسی مهر

حضرت آیت‌الله حاج شیخ قربانعلی محقق کابلی مدظله جواب داده‌اند:^۳ «بسمه تعالی در فرض سؤال هر عقیده که از غیر طریق و راه ائمه معصومین - علیهم السلام - به وجود آمده باشد از قبیل مذاهب اختراعی و باطله گوناگون که متأسفانه کم هم نیست همه‌اش باطل است از قبیل رکن رابع و غیره و علما شیعه هم در رابطه با مذاهب باطله کتاب‌های زیادی نوشته‌اند که باید مراجعه کنید موفق و مؤید باشید به ادامه راه راست و طریق مستقیم که همان راه پیغمبر و ائمه طاهرین است انشاءالله.

قربانعلی محقق کابلی مهر

۱. روز پنجشنبه ۱۳۸۶/۱۱/۲۵ مطابق ۶/ صفر ۱۴۲۸ ساعت ۹ بعد از ظهر بعد از برگزاری مراسم چهلم مرحوم حاج سیدجلال فقیه ایمانی.

۲. سند شماره: ۷.

۳. سند شماره: ۸.

دفتر حضرت آیت‌الله حاج شیخ لطف‌الله صافی گلپایگانی مدظله العالی نظر حضرت ایشان را به شرح زیر در اختیار گذاشت^۱ بسم‌الله الرحمن الرحیم فرد مذکور در عقائد خود انحرافات دارد و فرقه منسوب به او منحرف و گمراهند و موجب اضلال بعضی افراد شده‌اند، ترویج و تقویت آنها جایز نیست، مؤمنین باید خودشان را از شر مکائد شیطانی و دشمنان محافظت نمایند. و کتاب‌هایی در رد آنها نوشته شده از جمله به کتاب علمی «البعث و النشور» مراجعه شود. مهر دفتر

حضرت آیت‌الله حاج شیخ محمد رحمتی سیرجانی مدظله^۲ مرقوم داشته‌اند بسم‌الله الرحمن الرحیم برداشت‌هایی که از کلمات شیخ شده و بعضی عقائدی که منتسب به وی ابراز داشته، خلاف مسلمات مذهب و بعضی از آنها نزدیک کفر است. و کلماتی متشابه دارد که صریحاً نمی‌شود ایشان را تکفیر کرد. بلی جمعی از علماء هم‌زمان وی او را تکفیر کرده تا حدی که بنا به گفته صاحب روضات الجنات مجبور شد که فرار را برقرار ترجیح دهد. صاحب روضات الجنات اوصاف فراوانی برایش ذکر کرده و صاحب مستدرک او را عالم عارف خوانده و بهترین عبارت همان است که بعضی گفته‌اند: من نظر فی عباراته فکر مدحه و من نظر فی عبارته قدحه خداوند همه را از انحراف عقیده و عمل محافظت فرماید. شیخ محمد رحمتی مهر

حضرت آیت‌الله حاج سید محمد شاهرودی مدظله در جواب سؤال کنندۀ ای نوشته‌اند: «سخنان احسانی پریشان و انحراف‌برانگیز است. می‌گوید معاد بازگشت روح به جسم هورقلیائی است، نه به این جسم طبیعی. منظورش از هورقلیائی، چیزی است که پیش از بدن مثالی برزخی بوده است. اگر این مطلب تأویل نشود، مخالف مسأله ثابت و یقینی معاد است. آن چه از کتاب و سنت برمی‌آید این است که معاد با همین بدن طبیعی رخ می‌دهد. عذاب و ثواب بر همین جسم طبیعی وارد می‌شود، نه بر چیزی دیگر، مانند این حرف‌های قابل تأویل در سخنانش زیاد است در عدم پایداری دینی‌اش همین بس که روش و مسلک او زیربنای اصلی عقائد «شیخیه» و «بابیه» شده است. از شاگردان او سید کاظم رشتی، استاد «محمد علی باب»، پایه‌گذار بابیه است. محمد علی باب متأثر از افکار رشتی است و او هم از افکار احسانی تأثیر گرفته بود.»^۳

۱. سند شماره: ۹.

۲. سند شماره: ۱۰.

۳. ترجمه پاسخ به پرسش‌های اعتقادی: ۱۶۳.

از حضرت آیت‌الله حاج سید محمدصادق روحانی دام‌ظله سؤال شده است: «حکم برخورد مسلمین با اعضای فرقه شیخیه که مؤسس آن شیخ احمد احسانی است و همچنین برخورد با اعضای صوفیه فرق نعمت‌اللهی و سلطان علیشاهی نبادی [کتابادی] را بیان فرمائید تقلید از قطب آنها چه صورتی دارد؟»

جواب داده‌اند: «باسمه تعالی، تقلید از آنها جایز نیست و در برخورد با آنها از شیوه «ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة» استفاده کنید و مباحثات و برخورد ائمه طاهرین (ع) با فرق ضاله و روایات متضمنه را متابعت بنمائید»^۱

دفتر حضرت آیت‌الله حاج سید محمدعلی علوی گرگانی نظر ایشان را چنین در اختیار گذاشته است^۲ بسمه تعالی بسیاری از بزرگان اعتقادات باطل فرد مذکور را جواب داده‌اند.

حضرت آیت‌الله حاج شیخ محمدعلی گرامی مدظله جواب داده‌اند^۳ بسمه تعالی در عقائد ایشان اشکالاتی هست، علما هم تذکر داده‌اند برخی کتاب هم در رد او نوشته‌اند. معروف است که از شیخ انصاری هم پرسیدند رکن رابع منظور چیست؟ فرمود: محقق در شرایع فرموده: «الرکن الرابع فی النجاسات» برسبیل مطایبه فرمود، و منظورش آلوده بودن عقائد او بود از کتابخانه‌ها می‌توانید پیدا کنید. به هر حال راه ما راه عقل و کتاب و سنت است و اعتقادات خود را از این راه‌ها به دست می‌آوریم. امضاء و مهر

حضرت آیت‌الله مکارم شیرازی مد ظله‌العالی در جواب مرقوم داشته‌اند^۴ بسمه تعالی شیخیه و از جمله نامبرده دارای خطاها و اشتباهاتی هستند از آنها دوری کنید و اگر بتوانید آنها را ارشاد کنید همیشه موفق باشید. مهر

حضرت آیت‌الله حاج سید یوسف مدنی تبریزی حضوراً در جواب یکی از مقلدین خود درباره احسانی و شیخیه فرموده بودند: «این‌ها منحرف هستند نباید کسی به راه انحرافی شیخیه برود، عقائد این‌ها انحرافی است.» سپس اضافه کردند یکی از محترمین که مرید شیخ حسن احقاقی بود بعد از مرگ او آمد پیش من گفت اجازه

۱. استفتائات، پرسش و پاسخ‌های مسائل شرعی / آیت‌الله حاج روحانی: ۳۷۲/۱.

۲. سند شماره: ۱۱. ۳. سند شماره: ۱۲.

۴. سند شماره: ۱۳.

می‌دهید من باقی برفتوا و تقلید او بمانم؟ با این که بقا بر میت را جایز می‌دانم گفتم نه اجازه نمی‌دهم.»

متقابلاً بعضی از فقهاء سلف با قوت گرفتن سیاست مذهب‌تراشی استعمار در جهان اسلام حساس شده، در پی برخورد شدید پیشوایان عصر شیخ احمد احسائی با عقائد او اگر هم نسبت به مسلک‌های شبه مذهبی مورد سؤال قرار نمی‌گرفتند در طرح مکاسب محرمة یا شرکت در مجالس ضاله حکم شرعی آن را در ارتباط با مسلمانان مشخص می‌کردند. چنان که مرحوم آیت‌الله حاج سیدابراهیم میلانی اشاره داشته فرموده‌اند: «بسمه تعالی فرقه‌های زیدیه، اسماعیلیه، صوفیه، وهابیه، شیخیه که برخلاف بایبه و بهائیه و قادیانیه به‌ظاهر جنبه‌های اسلامی را مراعات کرده‌اند، لکن همانطور که از مطالعه نوشتجات آنها به‌دست می‌آید هرکدام به‌طریق و نوعی با مذهب اهل بیت - علیهم‌السلام - مغایرت دارد باطل و نزدیک شدن غیراهل فن، آن هم جهت پند و موعظه و هدایت فریب خوردگان جائز نیست. زیرا اگر غیرمتخصص به‌این جهات در تماس نباشد حمل بر ترویج و تائید می‌کنند»^۱

ایدئولوژی بایبه

به‌استناد این‌که علی‌محمد باب شاگرد کاظم رشتی و معتقد به مشرب شیخ احمد احسائی بوده است، باید پذیرفت بایبه از جمله انشعابات «شیخیه» می‌باشد. و به‌همین لحاظ عمده فعالیت‌های بایبان حول محور «مهدویت» دور می‌زند. علی‌محمد در ابتداء خود را «رکن چهارم» معرفی کرد. ولی به‌این‌که باب مراجعات امام - ارواح‌نقده - باشد اکتفا ننموده اسلام و اساس آنرا منسوخ اعلام کرده، خود را امام‌زمان معرفی کرد. چنان‌که در اسماعیلیه چندین مرتبه شریعت منسوخ شده و اعلام قیامت نموده‌اند. به‌هر روی علی‌محمد در شعبان سال ۱۲۶۴ یک هفته بعد از ادعای مهدویت در حضور ناصرالدین میرزا ولیعهد زمان توبه کرد و دوباره در اواخر همان سال ادعای مهدویت نمود. بعد از این ادعا خویش را پیامبر خواند، سرانجام ادعای اولو‌هیت کرد.

در این صورت همان‌طور که اصول عقاید شیخیان را با توجه به آراء و عقائد شیخ احمد احسائی مشخص و معین کرده‌اند، اصول عقاید بابیان را با توجه به آراء و عقائد علی محمد چنین تدوین کرده‌اند:

۱- علی محمد باب با استفاده از ابجد، که علی محمد ۲۰۲ می‌شود و حروف «رب» نیز ۲۰۲ می‌باشد، خود را رب اعلی نامیده است. در صورتی که عدد «اعلی» در جمع‌بندی ۲۰۲ منظور نشده است.

۲- علی محمد شیرازی مؤسس شیخیه بابیه، خاتمیت پیامبر اکرم را نفی می‌کند و پیامبری خویش را اعلام می‌دارد و به آمدن پیامبرهای بعدی نوید می‌دهد.

۳- به نظر او قیامت در همین دنیا اتفاق می‌افتد.

البته فروعی نیز در کنار اصول عقائد این چنانی شیخیه بابیه ساخته‌اند که به شرح زیر است:

۱- محو کردن تمام کتب دینی، علمی، ادبی و اخلاقی.

۲- منهدم کردن بقاع روی زمین، از کعبه معظم تا قبور انبیاء و ائمه و تمام مساجد، کنیسه‌ها و کلیساها و هر بنایی که به اسم دیانت برپا شده است.

در این فرع بایزیدبن معاویه که کعبه را به منجنیق بست و محمدبن عبدالوهاب که قبور ائمه طاهری - علیهم‌السلام - را ویران کرد مشترک است.

۳- هر گرانبهائی که صاحب ندارد، از آن باب می‌باشد.

۴- بیت شیراز او کعبه است و حج آن بر تمام مردان بایی واجب است.

۵- ازدواج به رضای زوجین است، خطبه عقد نمی‌خواهد.

۶- البسه ابریشمی، و طلا برای مردان حلال می‌باشد.

۷- حرام است معلم شاگردش را بزند. و اگر ضرورت داشت پنج ضربه به اطراف لباس او بزند.

۸- سال فرقه شیخیه بابیه نوزده ماه، ماه نوزده روز، و روز عید فطر اول نوروز است.

ایدئولوژی بهائیه

آن‌هائی که مسلک استعماری «بابیه» را در کنار «شیخیه» مورد بررسی و تحقیق قرار داده‌اند به این توجه داشته‌اند که علی محمد باب، یحیی نوری برادر حسین علی نوری جاسوس سفارت روس در ایران را با لقب «صبح ازل» به‌جانشین خود تعیین نمود. برادرش حسین علی نوری نخست از این نصب و جانشینی تبعیت کرد، سپس با فحاشی و ناسزاگویی به‌جانشین باب، اعلام استقلال نمود و بهائیت را با توجه به این‌که به‌خود لقب «بهاء‌الله» داده بود در کنار بابیه به‌وجود آورد. از آن پس «شیخیه بابیه» به‌صورت دو فرقه جداگانه، به‌نام‌های «ازلیه» و «بهائیه» در خدمت استعمار انگلیس، فرانسه و آمریکا انجام وظیفه کرده و می‌کنند.

حسین علی نوری با این‌که احکام بهائیت را به‌استناد کتاب «بیان» علی محمد باب ساخته است، ولی باز تفاوت‌هایی بین آن دو وجود دارد:

- ۱- نماز و روزه را از اول بلوغ واجب دانسته است.
- ۲- نماز میت را هفت رکعت مشخص کرده است.
- ۳- قبله همان گور بهاء در عکا می‌باشد.
- ۴- ازدواج جز با زن پدر با هیچ‌کس منع نشده است.
- ۵- روز به‌دنیا آمدن حسین علی نوری و روز ادعای باب از اعیاد واجب است.
- ۶- ازدواج با بیش از دو زن را حرام دانسته است.
- ۷- معاملات ربوی مانعی ندارد.
- ۸- حجاب زنان و تراشیدن ریش مردان ملغی است یعنی بی‌حجابی و ریش‌تراشی اشکال ندارد.

و برای این‌که بتواند در هر سیاستی جایگاهی داشته باشد، گفته است: این حزب بهائیان در مملکت هر دولتی ساکن شود، باید به‌امانت و صدق و صفا با آن دولت رفتار نماید.

با توجه به آن‌چه از نظر گذشت، جهت‌گیری کلی ایدئولوژی شیخیه، بابیه، ازلیه و بهائیه همانند ایدئولوژی صوفیه، جداسازی شیعیان از مراجع تقلید و مشغول کردن آنان

به مسلک‌های ساخته استعمار است. مسلک‌هایی که جنبه‌های غیرعقلانی آن به عقلانیتش می‌چربد و به تدریج از صحنه عملی زندگی اجتماعی و سیاسی خارج می‌گردد. در نهایت موجب جدا شدن مردم از دین و دینداری می‌شود.

به هر روی همان‌طور که از نظر گذرانیدید در جدائی ایدئولوژی شیخیه، بابیه و بهائیت از ایدئولوژی شیعی تردیدی نیست، زیرا شیخیه ابتداء در مسأله نیابت امام زمان - ارواحنا فداه - تغییر ایجاد کرد و سپس عده‌ای را به نام شیخیان از مرجعیت شیعه که مخصوص نواب عامه است جدا نمودند و به «رکن رابع» با تعریف جذاب «نوکر مقرب» ارجاع دادند. با ارائه تغییرات تازه از اصول توحید، نبوت، معاد، عدل و امامت، زمینه را برای امثال علی محمد شیرازی جهت ادعاهائی هموار کردند.

به هر حال بهائی‌گری بر سه پایه قرار دارد:

الف - بستگی حیاتی به سفارتخانه‌ها و سیاست‌های بیگانه و استعمار.

ب - ادعاهای گزاف حسین علی نوری.

ج - حرف‌های بیهوده که اگر کسی متون به اصطلاح مقدس آن‌ها را بخواند، متوجه

مهم‌گویی‌ها و سخنان بیهوده، پوچ و بی‌معنای آنان می‌شود.^۱

د - تغییر روش بر حسب شرائط زمان و مکان.

ه - توسل به دروغ و جعل و نیرنگ.^۲

۱. با استفاده از هزار پاسخ آیت‌الله علامه یحیی نوری: ۵۲۱.

۲. ابطال تحلیلی بهائیگری: ۷۵.

اسناد کتاب

سند شماره ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت مبارک حضرت آیت الله العظمی روحانی مدظلہ

باتقدیم سلام و عرض ارادت، من محترم پیر و مسلک شیخیه است و در باره
بعضی مسائل باهم اختلاف نظر داریم، من دلم نمی خواهم بچیدار شوم که بپیغام
علاقه مند به شیخ اصصانی و کاظم رشتی بشود به همین لحاظ اختلاف بین ما
شدت گرفته که می خواهم طلاق بگیرم. این مسئله شرعاً از نظر شما چه صورتی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درخواست طلاق زوجه بواسطه

سینا اصصانی

خوف نشدن اولاد از طریق

تفقیم اسلام و تشیع نه تنها

جائز است بلکه خواسته است مورد پسند اما از زمان ارواحنا
فداه بنیبت لبنا توفیه میکنم این درخواست را از موهرتان با رعایت
ادب و زبان خویش و احترام نسبت بر موهرتان بنمائید تا آنکه

بهمه وظائف شرعیه عمل نموده باشید

۱۳۶۸
الروحانی



سند شماره ۲

بسمه تعالی

محضر مبارک حضرت آیه العظمیٰ حاج شیخ محمد تقی بهجت دامه ظلهم العالی

باتقدم سلام و عذر از مزاحمت ، با این معضلی برخورد کردم نیازمند احساسی هستم آن اولاد فدا
کری عقاید شیخ لحد احساسی بیرون صادر ، قبول ، مراجع ، نوع کیفیت اما از
درکن رابع که لحد دین را تغییر دهد در تسبیح حالها دارد و در امور دیگری که چنین موضوع
بهترین و مهم آید و عمای شیخ اثر را نظر نموده اند یا خیر ؟

جواب

بسمه تعالی : خود را با این به کتب کلامیه رجوع کنیم هر چه
موافق با عقاید حقه قطعیه باشد ، مقبول
و هر چه مخالف باشد ، مردود است .



سند شماره ۳

بسم تعالی

حضرت مبارک حضرت آیت الله حاج شیخ حسین مظاهری دام ظلّه

با تقدیم ملام و عرض ارادت با این معضل بر نمود کرده ام که آیا عقاید شیخ احمد احسانی

پیرامون معاد، عدل، معراج، نبوت ضیبت امام، کتب رابع در تشیح جایگاه داری و

آیاد عصری که پیشین موضوع به زبان و قلم آورده شد علماءی شیعیان اظهار نظر

فرموده اند یا خیر .

بسم تعالی
در شیخ احمد احسانی کتبها
و کلماتی که در این کتابها
در باره ادب بر روی کتب ما
اعتماد است خود را از مزاج
در از علانی که در ۱۳۳۳
در آن هستند بفرماید



سند شماره ۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت انور حضرت آية الله العظمى حاج سيد عبد الكريم ارجبيلي مد ظله
 سلام عليكم، با معضل اعتقادي بسیار بدی در پیار شدیم با دختری که نمی دانستم
 دارای عقاید شیخ احمد امسالی است از واج کردم و وقتی به واسطه او با نوشته های امسالی
 آشنا شدم متوجه شدم او در باره اهل بیت، عدل، نوع غیبت، معراج و کتب اربعه نظریات دارد که
 با آنچه آموخته داشتم سازش ندارد. حال دچار اعوجاج فکری شدیم
 ۱- آیا نظریات امسالی در تشیع جایگاهی دارد؟
 ۲- آیا دارای فواید بشوم در صورتی که احتمال هست همسر فرزندان ما با این نظریات
 بزرگ کند؟
 ۳- و اگر فرزندان ما شدن صلاح نباشد همسر تقاضای طلاق می کند چه کنیم؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 مناسب است بکن مقرب بر طریقه علمای کاشانی

مطابق با فتاوی و احکام لازم است
 استفتائات

سند شماره ۵

بسمه تعالی

محضر مبارک حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ محمد سبجانی دام ظلہ
باعرض سلام و ارادت، باین معضل برخورد کردیم که آیا عقائد
شیخ احمد احسانی پیرامون معاد، عدل، معراج، نوع نبوت و کتب اربع
در تشیع جایگاهی دارد و آیا در عصری که چنین موضوع به زبان
و قلم آورده شده علماء شیعیان اظهار نظر نموده اند یا خیر؟

الفالی

در شریعت کوفی که مسلمانان به دعوت و کلامی نیاز مهم دارند سخن گفتن از
در باره عقاید شیخ احمد احسانی چندان لزوم ندارد در عقاید شیعیان
مطرح باشد به سبب عقیده ائمه «^{علیهم السلام}» که ایشان ملازم حقا و کلامی بفرارند
و نیز عقیده ایشان در باره معراج در متن معتبر حدیثی که در نزد
تاریخ المذاهب الاسلامیه در باره عقاید شیخ محمد سبجانی مورد ابراز نظر است
نیاز به استفسار ندارد. ^{تفصیل}

محمد سبجانی


۲۰ ربیع الاول ۱۴۲۹

سند شماره ۶

بسم الله تعالی
 محضر مبارک حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ حسن ذوری (امجدانی) مدظلہ
 با تقدیم سلام و عرض ارادت باین محفل بر خورده ام نه آبا عقاید شیخ امجد امجدانی ملاحظه
 معاد عدل و معراج، نوع غیبت امام، رکن رابع در تشیع امامی دارد و اینها در حدیث
 حنین موضوع نه زایل و ظلم آورده شد علمای شیعه اخبار نظر فرموده اند یا غیر.

جواب
 دیدگاههای شیخ احمد حقیق در رابطه با سائل مذکور، در
 تشیع، جایگاهش در اردو و از مکتب اهل بیت منحرف است
 و علمای شیعه مطالب مستند را در باره بطلان عقاید او



نوشته اند
 ۱۳۰۹، ۱۳۰۸

سند شماره ۷

بسمه تعالی

محضر مبارک حضرت آیت الله العظمی حاج سید عباس مدنی پوری مدظله

با تقدیم سلام و عرض التماس باین معضل بر خود کرده ام که آیا عقاید شیخ احمد احسانی
پیرامون معاد، مدخل، معراج، نوع نبوت امام، رکن اربع در تشیع جایگاهی خارج
و آیات عصری که چنین موضوعیه نمایان و قلم آورده شد علمای شیعه اظهار نظر

فرموده اند یا نه. بسمه تعالی

آنچه مختصراً در باره شیخ احمد احسانی به نظری رسد

مرحوم طبری در کتاب کفایة المؤمنین فرموده که از فائزیه (کشفیه) شیخ احمد احسانی است و
اعتقادات او را در باره کیفیت علم خداوند و کلام نفسی (که حدیث نفس است بزعم او) و غیر آن با
درده نموده و منکر معاد جهانی شده و معاد را رجوع نفس ناطقه در جسد (هور قلبیائی) قائل شده
نه در این جسد عسری دنیوی که این عقیده مخالف کتاب و سنت و ضرورت دین است و عقاید دیگر
که اساس عقائد (شیخیه) بوده است و ادعاهای زیادی دارد مانند سائر کشفیه و علیائی
حال علاء معاصرش می عالم محقق است آبادی او را تکفیر نموده اند چون عقائد او با دین امامیه
مطابقت ندارد پس هر که خود را ملزم باین عقائد بداند کافر است و از شیعه دوازده امامی
و پیرو مذهب امام جعفر صادق علیه السلام نیست خداوند مؤمنین را براه راست هدایت نماید.

۸۶/۱۱/۱۴
عبدالحق مدظله العالی



سند شماره ۸

بسم الله الرحمن الرحیم
 حضرت بزرگوار حضرت آیه الله العظمی آقا حاج شیخ مرتضیٰ انصاری مدظلها
 و تقدرم سلام یارین و فضل پروردگاره امم که ابا عقاید شیخ ابراهیم حائری شیرازی معارف
 عدل - معارف و فروع عدلیت امام زمان، رکن رابع - در شیخ حائری مدظلها دارد و آیا در حدیث
 که همین موضوع در زین و قلم آورده شده است علامای شیخ انصاری نظر فرموده اند؟
 علی رضا شکرالله
 هراتی

در ضمن سوال مرعیه که از غیر طریق و از اسماء معصومین میسر است
 بوجود آمده باشد از قبیل مذاهب افراطی و باطله توانا تون که متانتان
 کم هم نیست هم اش باطل است از قبیل رکن رابع و غیره و علما شیعه هم
 در رابطه با مذاهب باطله کتابهای زیادی نوشته اند که باید مراجع کنید
 موثق و مؤید باشید. ادامه در آداب و طریق مستقیم که چهار راه
 غیره و اسماء طاهرین است. قرآنعلی محقق کابلی



سند شماره ۹

بسم تعالی
 معصوم مبارک حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ لطف الله صافی کلبایگان مدظله
 با تقدیم سلام و عرض ارادت با این معضل برخورد کرده ام که آیا عقاید شیخ احمد امسالی
 پیرامون معاد، عدل، معراج، نوع غیبت امام، رکن اربع در تشیع جایگاهی دارد
 آیا در عصری که چنین موضوع به زبان و قلم آورده شده علمای شیعه اظهار نظر
 زموده اند یا خیر.

بسم الله الرحمن الرحیم - فرد مذکور در عقاید خود انحرافات دارد و فرقه منسوب بر او
 معروف و گمراهند و موجب اضلال بعضی افراد شده اند ترویج و ترویج آنها
 جایز نیست. مؤمنین باید خودشان را از شر مکاتد شیطان و دشمنان محافظت
 نمایند و کتابهای در رد آنها نوشته شده از جمله به کتاب علی (البعث والنشور)
 مراجعه شود. ۱۴۲۸ / ۱۲ / ۲۷



سند شماره ۱۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

محضر مبارک حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ محمد حسینی سیرجانی مد ظله
 با تقدیم سلام و عرض ارادت، با این معضل برخورد کرده ام که آیا عقاید
 شیخ احمد احسانی پیرامون معاد، عدل، معراج، نوع غیبت امام، کنز اربع
 و تشیع جایگاهی دارد، و آیا در عصری که چنین موضوع به زبان و قلم آورده
 شد علمای شیعه اظهار نظر فرموده اند یا خیر.

استاد ارجمند ارفع. برداشته‌ای که از کلیات شیخ سنده و بعضی عقاید شیعه
 بوی ایراد داشته. صحت سندی نه در این مورد و نیز بزرگ یک بگیر است. و کلماتی مثل بدادر که
 صریحاً نهی شده این را تکفیر کرد. بلی جعفر از علماء طهران و کار او را تکفیر کرده. تا صحتی
 نه با تکفیر صاحب روایات اجمالی مجبور شد که قرار بر ایراد ترجیح دهد. در صاحب روایات او
 فراوانی برایش ذکر کرده و صاحب سند است او را عالم عارف خوانده و بهترین عبودت طالب است
 که بعضی نفوذ از من نظر فی عبادت فرمودم. در من نظری عبارتند. صادرند و او را از احوال
 عقیده هر مخالفی نماید شیخ محمد حسینی



سند شماره ۱۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت مبارک حضرت آیت الله العظمی حاج سید محمد علی سلوی گرگانی مد ظله
 با تقدیم سلام و عرض ارادت باین معضل بر خود کرده ام که آیا عقاید شیخ احمد امسالی
 پیامون معاد، عدل، معراج، نبوت، صفت امام، کن اربع در شیخ جایگاهی دارد و
 آیا در عصری که چنین موضوع به زبان و قلم آورده شد علمای شیعه اظهار نظر
 فرموده اند یا خیر.

الحمد لله

بیدراز بزرگان اعتقاد است باطل فرزند نور را

جواب داده اند و در ضمن دین اربع از نظر ما است



اینقدر نیست


سند شماره ۱۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بعضی مبارک حضرت آینه الله العظمی حاج شیخ محمد علی گرامی دام ظلّه
 با تقدیم سلام و عرض امانت باین معضل برشود کرده ام که آیا عقاید شیخ احمد احسانی
 پیرامون معاد، عدل، معراج، نوع غیبت امام، رکن اربع در تشیع جایگاهی دارد
 و آیا در عصری که چنین موضوع به زبان و قلم آورده شد علمای شیعه از آنها نظر
 فرموده اند یا خیر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در عقاید این اشکالات هست، علمای مذکور کرده اند
 یعنی کتاب هم در آن نوشته اند. هر روز است که از
 شیخ انصاری هم پرسیدند رکن اربع منظور چیست. فرمود: محقق
 در ترمذی فرمود: اگر رکن اربع غایب است در بسمل مطایبه فرمود
 و منظورش آوردن بدون عقائد او بود. از آن بیانه ها می تواند پیدا
 بر حال راه ما راه عقل و کن بسوگت است. و العقائد
 خود را از این راه بهت می آوریم.

گرامی


سند شماره ۱۳

حضرت آیت الله العظمی آقا ناصر محترم اسیر نوری داماد
 به تقدیم سلام و عرض ارادت بانی مهفل برخوردارم که عقاید صحیح اسلام را در این
 معاد عدل و صلاح و نفع غیبت اعمام و این رابع در شیخ جاد باهی دارد و این بار
 این موضوع نیز برای و قلم آورده شد کما می بینیم احضار نظر فرموده نفراتین.

بسم الله

عاشقانه و از جمله نامبرده دارا می نظار و استیلا
 هستند از آنها دوری کنید و اگر بمانند آنها ارشاد
 کنید همیشه موفق باشید
 ۸۲، ۸۱



- نمایه آیات: ۴۶۳
- نمایه احادیث با متن عربی: ۴۶۴
- نمایه ترجمه احادیث: ۴۶۵
- نمایه حضرات معصومین علیهم السلام: ۴۶۶
- نمایه خاندان رسالت: ۴۶۷
- نمایه پیامبران - علیهم السلام: ۴۶۸
- نمایه اصحاب معصومین علیهم السلام: ۴۶۸
- نمایه حضرات حجج اسلام، آیات عظام، مراجع تقلید معاصر: ۴۶۹
- نمایه پیشوایان روحانی جهان تشیع: ۴۷۰
- نمایه مردان و زنان: ۴۷۲
- نمایه طوایف، فرق، ملیت‌ها، مکاتب علمی و سیاسی: ۴۷۹
- نمایه اصطلاحات: ۴۸۷
- نمایه اماکن: ۵۰۱
- نمایه مأخذ و مصادر: ۵۰۶

نمايه آيات

فان العزة لله جميعاً، ٣٠٢
ليس كمثلته شئ، ١٧، ١٨، ٢١٤
ما ينطق عن الهوى، ١٩
و قال ربكم ادعوني، ١٧
و لله العزة الله و لرسوله، ٣٠٣
و من يتبع غير الاسلام ديناً، ٣٤٤
يخرجونهم من النور، ٩٧، ٢٦١
يخرجهم من الظلمات الى النور، ١٨

اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم، ٣٢٧
اليوم اكملت لكم دينكم، ٣٤٤
انما وليكم الله و رسوله، ٣٠٣
ان هو الا وحى يوحى، ١٩
اياك نعبد و اياك نستعين، ٨٥، ٢٤٧
سبحان الذى اسرى بعبده ليلاً، ١٩١
فاوحى الى عبده ما اوحى، ١٩٣
فالله هو الوحي، ٣٠٣

نمايه احاديث با متن عربى

- اصالح الناس اصلحهم للناس، ١٧
العامل على غير بصيرة، ٣٢١
المتعبد على غير فقه، ٣٢٢
انا عبد من عبيد محمد، ٢٨٣
انا مدينة العلم و على بابها، ٢٧١، ٢٧٣
ان ممن يتخذ اهل البيت، ٩٧
اياكم و الغلو فينا قولوا انا، ٩٩
الشيعة ثلاثة و محب، ٢٠٣
اولنا محمد و اوسطنا محمد، ٣٠٢، ٣٠٦
حب على حسنه لاتضر، ٢٤٩
حب الوطن من الايمان، ٧٥
سبحان الله سبحان الله، ١٨٩
سياتي عليكم من بعدى زمان، ٩
شيعتنا المسلمون لامرنا، ١٩٧
شيعتنا من شيعتنا و، ٢٠١
شيعتنا من لا يمدح، ٢٠٧
فانهم حجتى عليكم، ٣٤٤
فانى يرى من الغالين، ٢٠٠
قتلوا شيعتى، ١٩٦
- كافر بالله و برسول الله، ٩٨
لعن الله الغلاة، ٢٠١
لكل زمان سلمان، ٢٣٩
لما يمنعن احدكم بمخافة الناس، ٧
ما لله آية اكبر منى، ٣٠٣
معه جنة و نار فنازه، ٩٨
من اتبعكم فالجنة ماواه، ٢٤٦
من اتاكم نحى و من، ٣١٠
من مات و هو لا يعرف امامه، ٢٤٩
و اما الحوادث الواقعة، ٢٢١، ٢٣٩
والارض البسيطة، ٣١١
و الراد علينا الراد على الله، ٣٦٨
و بنا عبدالله، ٢٤٦
هلك رجلان و محب، ٩٩
يا على ما عرف الله...، ٢٤٨
يا معشر الشيعة انكم، ١٩٧
يخرج الدجال فى خفقة، ٩٨
يدالله مع الجماعة، ٣٠٠

نمایه ترجمه احادیث

- آنان حجت من بر شما هستند، ۳۴۴
 ابواب ما اول ایشان و، ۲۲۵
 از میان کسانی که دوستدار ما، ۹۷
 اگر کسی به استغاثه کننده‌ای، ۱۴۸
 ای علی خداوند یکتا را جز، ۲۴۸
 ایشان حجت من بر شما و من، ۲۴۴
 ای گروه شیعه! شما، ۱۹۷
 بعد از من روزگاری بر شما، ۹
 بگوئید ما بندگان خدائیم، ۱۹۸
 به خدا قسم غالیان برتر، ۱۸۹
 به وسیله ما خداوند، ۲۲۶
 جوانان خود را از غالیان، ۱۸۹
 دجال به هنگام ضعیف شدن، ۹۸
 دو طایفه درباره من، ۲۰۰
 در حوادث به‌راویان اخبار، ۲۲۱
 روش‌ها شما را از راه به‌در، ۱۹۸
 زاهد کسی است که آخرت را، ۱۴۸
 شقی‌ترین آیندگان کسی است که، ۲۴۵
 شیعیان ما به‌امر ما گردن، ۱۹۷
 شیعیان ما شخص معیوب را، ۲۰۷
 عبادت کننده ناآگاه، ۳۲۲
 عظمت و بزرگی خدا را، ۱۹۸
 فرزند آدمی را از، ۱۲۲
 کسی که به زبان اظهار ولایت، ۲۰۱
 کسانی که در حق ائمه...، ۲۰۰
 کسی که به وسیله ما مردم...، ۲۰۳
 لابد با هراممی بایی است...، ۲۲۵، ۲۳۹
 مثل مؤمنین در قبول ولایت...، ۲۰
 مرا برتر از حق من مبرید...، ۱۹۸
 مریم از مسیحیان...، ۱۹۸
 می‌خواهم با تازیانه بر سر...، ۳۲۱
 وای بر شما شیعه علی، امام حسن و...، ۲۰۲
 هرکس از شما بتواند...، ۸۴، ۲۲۲، ۳۲۰
 هرکس بدون بینش و علم...، ۳۲۱
 هرکس بگوید ما انبیاء...، ۲۰۰
 هرکس که از اطاعت حکومت اسلامی...، ۱۴۷
 هرکس ما اهل بیت را...، ۹۸
 هرکه فریاد و استغاثه مرد مسلمانی، ۱۴۷
 یک قسم به وسیله ما زینت و...، ۲۰۲

نمایه حضرات معصومین علیهم السلام

- حضرت محمد - صلوات الله علیه وآله - ۱۸، ۷، ۱۹، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۳۰، ۳۲، ۳۴، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۶۷، ۶۸، ۸۰، ۸۱، ۸۵، ۸۶، ۸۹، ۹۴، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۷۰، ۱۷۸، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۱۲، ۲۳۲، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۷۳، ۲۸۶، ۳۰۳، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۹، ۳۳۳، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۸۴
- حضرت امام علی - علیه السلام - ۲۰، ۹، ۱۷، ۲۵، ۲۶، ۶۶، ۶۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۹۳، ۹۴، ۹۸، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۸، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۷، ۱۷۱، ۱۷۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۸، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۳، ۲۹۵، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۲۲، ۳۲۶، ۳۴۵، ۳۴۹، ۳۸۴
- حضرت فاطمه زهرا - سلام الله علیها - ۱۷، ۱۰۸، ۱۲۲، ۲۲۶
- حضرت امام حسن مجتبی - علیه السلام - ۸۱، ۱۹۴، ۲۰۲
- حضرت امام حسین - علیه السلام - ۱۹، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۴۹، ۱۹۴، ۲۰۲، ۲۵۸، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۷۳
- حضرت امام سجاد - علیه السلام - ۸۱، ۸۲، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۶، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۲
- حضرت امام باقر - علیه السلام - ۱۹۴، ۱۲۳، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۷
- حضرت امام صادق - علیه السلام - ۸۱، ۲۵، ۱۹، ۸۲، ۸۴، ۹۸، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۸، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۴، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۲۵، ۳۲۰، ۳۲۱، ۴۰۲، ۴۳۷
- حضرت امام کاظم - علیه السلام - ۲۲۵
- حضرت امام رضا - علیه السلام - ۹۷، ۴۰، ۲۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۶۵، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۰۲
- حضرت امام هادی - علیه السلام - ۲۹۷
- حضرت امام حسن عسکری - علیه السلام - ۲۹۰، ۲۹۷، ۳۶۹
- حضرت امام زمان - ارواحنا فداه - ۲۷، ۱۸، ۱۷، ۳۱، ۴۵، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۳۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۶، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۲

۳۸۹ ، ۳۹۳ ، ۴۰۳ ، ۴۰۵ ، ۴۰۷ ، ۴۰۸ ، ۴۲۳ ،
۴۳۴

۳۴۰ ، ۳۴۱ ، ۳۴۲ ، ۳۴۴ ، ۳۴۵ ، ۳۵۵ ، ۳۵۶ ،
۳۶۰ ، ۳۶۱ ، ۳۶۶ ، ۳۶۷ ، ۳۷۱ ، ۳۷۵ ، ۳۷۷ ،
۳۷۸ ، ۳۸۰ ، ۳۸۲ ، ۳۸۳ ، ۳۸۶ ، ۳۸۷ ، ۳۸۸

نمایه خاندان رسالت

قاسم بن الحسن - سلام الله علیهما ، ۳۱۰
عبدالعظیم حسنی - علیه السلام ، ۳۱۷
احمد بن موسی شاهچراغ - علیه السلام ، ۱۶۵
زید بن علی - سلام الله علیهما ، ۸۱ ، ۸۲ ، ۲۹۶
اسماعیل بن امام صادق - علیه السلام ، ۸۱ ، ۸۲ ،
۲۹۶
امامزاده زید (تهران) ، ۳۶۸

عبدالله بن عبدالمطلب - سلام الله علیهما ، ۲۵
ابوالفضل العباس - علیه السلام ، ۱۱۶ ، ۱۱۷ ،
۲۶۳ ، ۲۶۴ ، ۲۷۳ ، ۳۱۰ ، ۳۴۶
عبدالله بن جعفر ، ۳۱۲
فاطمه معصومه - سلام الله علیها ، ۱۶۵ ، ۲۶۴
نرجس خاتون - سلام الله علیها ، ۲۹۰
فاطمه ام البنین - سلام الله علیها ، ۴۵۲
علی اکبر بن الحسین - سلام الله علیهما ، ۳۱۰

نمایه پیامبران - علیهم السلام -

غزیر، ۷۶	آدم، ۲۰، ۲۲۵
عیسی ← مسیح بن مریم	آصف بن برخیا، ۱۶۵
لوط، ۴۲	ابراهیم خلیل، ۴۲
مسیح بن مریم، ۲۴-۳۴، ۴۴، ۶۵، ۱۰۹، ۱۹۸	داود، ۴۲
	سلیمان، ۳۵، ۱۶۴

نمایه اصحاب معصومین علیهم السلام

علی بن محمد سمري، ۲۲۰، ۲۳۸، ۲۹۷	ابان بن تغلب، ۱۳۴
عمار، ۲۴، ۱۰۸، ۲۰۲، ۲۵۸	ابوبصير، ۱۸۸
قنبر، ۱۰۸	ابو خالد کابلی، ۲۲۵
کمیل، ۱۰۸، ۲۵۸	ابوذر غفاری، ۲۴، ۱۰۴، ۱۰۸، ۲۰۲، ۲۵۸
مالک اشتر، ۲۵۸	ابوالقاسم حسین بن روح، ۲۹۷
محمد بن ابوبکر، ۲۰۲، ۲۵۸	جابر بن عبدالله انصاری، ۲۵۸
محمد بن سنان، ۲۲۵	حجر بن عدی، ۱۰۸، ۲۵۸
مقداد، ۲۴، ۲۰۲	حذیفه، ۲۴، ۹۸
میثم، ۲۵۸	سلمان، ۲۴، ۲۰۲، ۲۱۶، ۲۲۵، ۲۳۲
یاسر، ۲۴، ۱۰۸، ۲۰۲، ۲۵۸	عثمان بن سعید، ۲۹۷

حضرات حجج اسلام، آیات عظام، مراجع تقلید معاصر

- امام خمینی، ۲۸، ۷۲، ۱۸۱، ۲۵۸، ۲۵۹، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۶۹، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۲۸
- نایب‌الامام سیدعلی خامنه‌ای مدظله العالی، ۲۱، ۳۰، ۳۳، ۷۲، ۱۹۷، ۳۴۸
- حاج شیخ ابوطالب تجلیل تبریزی، ۶۹
- حاج شیخ جعفر سبحانی، ۶۹، ۱۳۰، ۱۹۲، ۴۳۶
- حاج شیخ حسین مظاهری، ۴۳۶
- حاج شیخ حسین نوری همدانی، ۴۳۶
- حاج شیخ حسین وحید خراسانی، ۴۳۷
- حاج سید عباس مدرسی یزدی، ۴۳۷
- حاج سید عبدالکریم موسوی اردبیلی، ۴۳۶
- حاج سید علی سیستانی، ۳۲۱
- حاج شیخ قربانعلی محقق کابلی، ۴۳۷
- حاج شیخ لطف‌الله صافی گلپایگانی، ۴۳۸
- حاج شیخ محمد رحمتی سیرجانی، ۴۳۸
- حاج سید محمد شاهرودی، ۴۳۸
- حاج شیخ محمدتقی بهجت، ۴۳۵
- حاج سیدمحمدصادق روحانی، ۳۰۱، ۳۶۶، ۴۳۹
- حاج سیدمحمدعلی علوی گرگانی، ۴۳۹
- حاج شیخ محمدعلی گرامی، ۴۳۹
- حاج شیخ مهدی فیاض نجفی، ۹۸
- ناصر مکارم شیرازی، ۴۳۹
- حاج سیدیوسف مدنی تبریزی، ۴۳۹

پیشوایان روحانی جهان تشیع

محدثین، مفسرین، فقهاء، خطباء

حجج اسلام، آیات عظام، مراجع تقلید

- | | |
|---------------------------------------|--|
| سید علی طباطبائی، ۱۳۲، ۱۳۶، ۲۷۶، ۳۱۴ | آنخوند خراسانی، ۷۳، ۳۱۵، ۳۱۷، ۴۲۹ |
| سیدعلی فانی اصفهانی، ۲۷۹ | آقا نجفی اصفهانی، ۳۱۵ |
| سیدکاظم شبستری، ۳۱۳ | ابن بابویه، ۱۰۰، ۲۳۹ |
| سیدکاظم شریعتمداری، ۳۲۷ | ابن قولہ، ۱۰۰، ۲۳۹ |
| سیدمحسن امین عاملی، ۳۱۳ | حاج آقا حسین فشارکی، ۳۱۶ |
| سیدمحمدباقر بروجردی، ۳۱۶ | حاج آقا ضیاء عراقی، ۳۵۲ |
| سیدمحمدباقر خوانساری، ۱۷۵، ۳۷۱ | حاج سید احمد خوانساری، ۱۷۵ |
| سیدمحمد بحرالعلوم، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۳۹، ۲۷۶ | حاج سیدحاج آقا میلانی ← سیدمرتضی میلانی |
| سیدمحمدتقی خوانساری، ۱۷ | حجةالاسلام شفتی، ۴۱ |
| سیدمحمدحسین تهرانی، ۱۵۵، ۱۸۲، ۳۷۳ | زیارتی سمنانی، ۱۵۲ |
| سیدمحمدکاظم یزدی، ۳۱۷ | سیدابراهیم علوی خونی، ۳۱۳ |
| سیدمحمد مجاهد، ۳۱۴ | سیدابراهیم میلانی، ۳۴، ۴۱، ۱۰۹، ۱۶۹، ۲۰۹ |
| سیدمحمدهادی میلانی، ۲۶۷ | ۲۲۲، ۲۴۵، ۲۶۵، ۲۸۷، ۳۶۸، ۴۴۰ |
| سید محمود شاهرودی، ۳۲۷ | سید ابوالحسن اصفهانی، ۳۱۸، ۳۵۲ |
| سیدمرتضی اعلم تبریزی، ۳۱۳ | سید ابوالقاسم دهگردی، ۳۱۶ |
| سیدمرتضی مرتضوی، ۱۶۴ | سید ابوالقاسم زنجانی، ۳۱۶ |
| سیدمرتضی میلانی، ۲۶۷ | سید حسن مدرس، ۶۷ |
| سیدمهدی کماری، ۳۱۳ | سید عبدالاعلی سبزواری، ۲۸۰ |
| شریفالعلماء مازندرانی، ۱۸۳، ۲۷۶ | سید عبدالحسین لاری، ۳۱۶ |
| شهید اول، ۱۳۴ | سید عبدالمنعم جزائری، ۱۴۰ |
| شهید ثالث، ۱۵۴، ۱۸۲، ۲۰۴، ۲۶۳، ۲۷۶ | سید علی اکبر فال اسیری، ۳۱۵ |
| شیخ ابوالفضل خراسانی، ۱۰۶، ۲۹۱، ۳۸۴ | سید علی انگجی، ۲۸۸ |

- شیخ ابوطالب فاضلی خوئی، ۳۱۳
 شیخ احمد بحرانی، ۱۳۶
 شیخ الشریعه اصفهانی، ۳۱۷، ۸۸
 شیخ جعفر کاشف الغطاء، ۱۳۲، ۳۱۴
 شیخ جعفر نجفی، ۱۳۶، ۱۴۷
 شیخ حسین بحرانی، ۱۳۶
 شیخ حسین لنکرانی، ۵۵، ۵۶، ۱۶۹، ۲۶۵، ۲۸۸،
 ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۰۹
 شیخ صدوق، ۲۳۸
 شیخ طبرسی، ۴۳۷
 شیخ طوسی، ۲۳۸
 شیخ عباسعلی اسلامی، ۲۸۰
 شیخ عبدالحسین لنکرانی، ۱۵۲
 شیخ عبدالله جوادی آملی ← علامه جوادی آملی
 شیخ عبدالله مازندرانی، ۷۳، ۳۱۷، ۴۲۹
 شیخ فضل الله نوری، ۶۷، ۲۰۳، ۲۰۴، ۴۰۸، ۴۲۸
 شیخ قاسم اسلامی، ۲۵۸
 شیخ محسن خراسانی، ۳۱۳
 شیخ محمدتقی بافقی یزدی، ۲۶۴
 شیخ محمدتقی فلسفی، ۲۱۸
 شیخ محمدتقی نجفی ← آقانجفی
 شیخ محمدحسن نجفی، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۸۳
 شیخ محمدحسین کمپانی، ۳۵۲
 شیخ محمدصالح حائری مازندرانی، ۱۵۲، ۲۷۹
 شیخ محمدعلی شاه آبادی، ۳۱۷
 شیخ محمد مهدی خالصی، ۳۱۷
 شیخ مرتضی انصاری، ۱۰۲، ۱۸۳، ۴۳۹
 شیخ مرتضی دیزی، ۳۱۶
 شیخ یحیی نوری، ۱۶۸
 شیخ یوسف بحرانی، ۱۰۲
 شیخ یوسف حائری خراسانی، ۲۷۹
 صدرالمتألهین: ۱۹، ۱۵۶، ۱۵۷
 علامه جبل عاملی، ۳۰۶
 علامه جوادی آملی، ۱۹
 علامه حلی، ۱۳۶
 علامه سیدمرتضی عسکری، ۱۲۲
 علامه طباطبائی، ۳۲۳
 علامه مجلسی، ۱۳۵، ۲۳۹، ۲۵۹
 علی اکبر هاشمی رفسنجانی، ۱۷۷
 کلینی، ۱۰۰، ۲۳۹
 محمدامین استرآبادی، ۱۰۲، ۱۸۳، ۲۷۶، ۳۱۴
 محمدتقی مدرس، ۳۱۶
 ملا آقابزرگ تهرانی، ۱۳۶
 ملا احمد نراقی، ۳۱۴
 ملا اسماعیل اصفهانی، ۱۵۵
 ملا عبدالله حکیم زنوزی، ۱۵۵
 ملا محمدباقر فشارکی، ۳۱۵
 ملا نصرالله دزفولی، ۱۵۵، ۳۷۴
 ملاهادی سبزواری، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۷۶
 ملا یوسف حکمی، ۱۸۳، ۲۶۳
 میرزا احمد مجتهد تبریزی، ۲۶۷
 میرزا جواد آقاملکی تبریزی، ۱۵۵
 میرزا حسن شیرازی، ۵۵، ۵۶، ۶۷، ۳۱۵، ۳۱۶
 میرزا عبدالوهاب نائینی، ۳۱۴
 میرزا محمدتقی شیرازی، ۳۱۸
 میرزا مسیح تهرانی، ۳۱۴
 میرزا مهدی شهرستانی، ۱۳۲، ۱۳۶
 میرزای قمی، ۱۴۴، ۳۵۱
 وحید بهبهانی، ۱۸۰

نمایه مردان و زنان

- آتاتورک، ۴۴
 آزادخان، ۵۰، ۱۲۶
 آقاخان اول، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۱۱۸
 آقامحمدخان قاجار، ۴۹، ۵۱
 آواره ← عبدالحسین آیتی
 ابراهیم خان منشی، ۷۳
 ابن ابی العوجا، ۲۵۷، ۲۷۸
 ابن ابی الغرافر، ۳۰۱
 ابن اسحاق، ۱۹۲
 ابن تیمیه، ۶۶، ۱۵۰
 ابن جریر، ۱۹۲
 ابن جوزی، ۹۳
 ابن رشد، ۳۲
 ابن شیرویه، ۹۳
 ابن عربی، ۱۵۶
 ابن عساکر، ۹۳
 ابن مردویه، ۹۳
 ابن مغزلی، ۹۳
 ابوبکر بغدادی، ۳۰۱
 ابوبکر بن ابی قحافه، ۶۶
 اوجعفر شلمغالی، ۳۰۱
 ابوحنیفه، ۱۸۰
 ابودلف مجنون، ۳۰۱
 ابوطاهر جنایی، ۱۲۴، ۱۲۵
 ابوطاهر حسن، ۱۲۳
 ابوالحسن اشعری، ۳۵۰
 ابوالقاسم ابراهیمی، ۱۷۲، ۱۷۷، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۲۰، ۲۲۷، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۴۱، ۳۳۴
 ابونعیم، ۹۳
 ابوهاشم کوفی صوفی، ۲۰۸
 ابوهریره، ۲۵۷
 ابی سفیان، ۱۹۲
 احمد ابدالی افغان، ۱۲۶
 احمد بن هلال کرخی، ۳۰۱
 احمد صراف، ۲۲۸
 احمد غزالی، ۱۵۶
 احمد کسروی، ۷۴، ۲۹۸، ۲۹۹، ۴۰۳، ۴۰۹
 ادوارد براوان، ۷۹، ۴۲۹
 اردشیر جی، ۷۳، ۷۸، ۱۰۴، ۱۰۵
 ارسطو، ۱۸۸، ۱۹۰
 ارنست ادوار کلت، ۴۲
 استالین: ۴۱۹
 اسداله ابوالفتح زاده، ۷۳
 اسماعیل رائین، ۳۹، ۴۰۴، ۴۲۹
 افلاطون، ۱۸۸، ۱۹۰
 الکساندر گویچ، ۳۱۴
 امام وردی میرزا، ۴۱۸

- حاج سیاح، ۷۱
- حاج فتح‌الله جیحون‌آبادی ← نورعلی
- حاج محمدکریم کرمانی، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۶۷، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۰، ۳۰۹، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۷
- حاج مطهر (خاکسار)، ۲۷۷
- حاج میرزا باقر خندق‌آبادی، ۳۶۲، ۳۷۰
- حاجی علی عسگر، ۴۱۵
- حاکم اسکانی، ۹۳
- حجاج‌بن یوسف ثقفی، ۱۴۹
- حسن بصری، ۳۰، ۱۰۸، ۱۳۷، ۱۴۹، ۱۹۲، ۲۰۸، ۲۵۷، ۲۷۷
- حسن صباح، ۵۷
- حسن علیشاه، ۵۷، ۵۸
- حسن البکر، ۷۹، ۲۷۹
- حسن نیکو، ۲۱، ۴۱۰
- حسین خان قاجار، ۵۱
- حسین سلیمانی اصفهانی، ۲۷۷
- حسین منصور حلاج ← منصور حلاج
- حسینعلی نوری، ۲۷، ۴۵، ۱۱۲، ۱۹۶، ۲۴۲، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۷، ۳۱۹، ۳۳۲، ۳۶۲، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۸، ۴۱۴، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۶، ۴۴۲، ۴۴۳
- حیدرعلی اسکوئی، ۴۱۷
- حیدر معجزه، ۲۵۰
- خان ملک ساسان، ۴۱۹، ۴۲۰
- خطیب خوارزمی، ۹۳
- خلیل‌الله ← شاه خلیل‌الله
- امیر تیمور گورکانی، ۵۰
- امیرکبیر، ۴۰۳، ۴۱۵، ۴۲۱
- اوشو، ۲۸
- اولمرت، ۳۳۲
- بانو قدس ایران، ۲۱، ۴۱۱
- برنارد شاو، ۴۳
- بطل‌بن مالک، ۱۲۴
- بلا نغلیه، ۲۹۲
- بن‌باز (وهابی)، ۲۵۵
- بودا، ۲۴
- بهاء‌الله ← حسینعلی نوری
- بهاء‌الدین خرمشاهی ← دکتر بهاء‌الدین...
- بهرام الهی، ۲۷، ۷۵، ۷۹، ۸۹، ۱۲۸، ۲۷۷، ۳۴۹، ۴۱۱
- بهمن میرزا بهاء‌الدوله: ۴۱
- پاپ، ۳۴
- پاتیتجر، ۱۰۵
- پاشا عبدالباقی افندی، ۱۷۱، ۲۷۳
- پل لمرستون، ۴۰۳
- تومانسکی، ۴۱۶، ۴۱۷
- تیلستیت، ۵۲
- تیمورتاش، ۴۲۸
- ثعلبی، ۹۳
- جرج سوم، ۷۱
- جلایر، ۵۰
- جلال‌الدین میرزا، ۷۷
- جمال‌الدین عین‌الزمان گیلی، ۲۷۵
- جنید بغدادی، ۳۱، ۸۷، ۱۵۰، ۲۰۸، ۲۲۸، ۲۵۷
- جیمز اندرسن، ۷۰
- جواد نوربخش، ۲۸، ۷۵، ۷۹، ۲۷۷، ۴۱۱، ۴۲۸
- حاجب‌الدوله، ۴۱۹
- حاج زین‌العابدین کرمانی، ۱۳۵

- اصفهانی
- سقیان ثوری، ۳۱، ۲۱۸، ۲۵۷
- سلطان اسحاق، ۳۰۴
- سلطان حسین تابنده: ۷۵، ۷۸، ۱۱۱، ۲۲۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۲۷، ۳۳۵، ۴۲۸
- سلطان سلیم، ۹۰
- سلطان مراد، ۸۹
- سلیمانی اصفهانی، ۵۷
- سینائی ← روشن علیشاه
- سیداحمدخان هندی، ۲۵۷
- سیدجواد شیرازی، ۱۶۳
- سیدجواد غروی اصفهانی، ۶۸
- سیدحسن تقی زاده، ۷۳
- سیدحسن کیانی، ۲۶۵
- سیدحسین جابری ← میرطاهر
- سیدرضا شیرازی، ۲۹۰
- سیدشرف الدین ابراهیم، ۳۰۱
- سیدعلی کفری، ۲۷۷
- سیدعلی همدانی، ۱۶
- سیدمرتضی ذاکری، ۲۷۷
- سیدمرتضی کتابچی، ۱۶۴
- سیدمحمدباقر نجفی، ۱۵۷
- سیدمحمدرضا شریفی ذهبی، ۲۷۷
- سیدمحمدعلی جمال زاده، ۱۲۸
- سیدمحمد علوی طباطبائی، ۱۷۰، ۱۷۷
- سیدمحمد مشعشع، ۳۴۳
- سیدمسلم مدنی، ۱۱۰
- سیدولی الله، ۳۷۸
- شابنای زوی، ۳۸
- شاه اسماعیل صفوی، ۵۰
- شاه خلیل الله، ۵۷، ۵۸، ۵۹
- شاه طهماسب، ۵۰، ۵۶
- خواجه عبدالله انصاری، ۳۲۹
- خواجه یوسف کاشغری، ۲۹۹
- داود پاشا، ۴۵، ۱۱۳، ۱۱۵، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۳
- داود طائی، ۲۰۸
- داون پورت، ۴۳
- درویش فانی ← مانکجی
- دکتر جواد مشکور، ۱۷۶
- دکتر سیدسعید زاهد، ۳۷۵
- دکتر صالحی، ۱۷۰
- دکتر علی اکبر ولایتی، ۳۲۵، ۳۷۳
- دکتر غلامحسین رضائزاد، ۱۲۷، ۱۷۶
- دکتر معین، ۱۷۴
- دکتر مقدم نامدار، ۱۱۸
- دکتر موسی حقانی، ۲۷، ۱۱۰
- دکتر موسی نجفی، ۲۷
- دکتر نوشین، ۱۵۷، ۱۷۶، ۱۷۷
- دکتر یوسف فضائی، ۳۴۶، ۳۷۳
- رضا سوادکوهی ← رضاشاه
- رضاشاه، ۷۸، ۲۶۴، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۹۴، ۴۲۸
- روسو، ۳۳
- روشن علیشاه، ۲۷۷
- رحمت علیشاه شیرازی، ۷۸، ۱۱۰
- زکی خان زند، ۱۲۷
- زین الدین بن شیخ ابراهیم، ۱۳۰
- زین العابدین کرمانی، ۲۱۵
- ژان پل سارتر، ۲۵۹
- ژویر، ۵۲
- سای بابا، ۲۸
- سرجان ملکم، ۵۲، ۶۷، ۷۲
- سردار ابوالحسن خان، ۶۰
- سرگوراوزلی، ۷۱
- سعادت علیشاه گنابادی ← شیخ محمدکاظم

صدرالممالک اردبیلی ← میرزانصرالله
 صفا علیشاه، ۷۵، ۱۱۱، ۱۷۱
 صفی علیشاه، ۷۱، ۲۷۷، ۳۳۲، ۴۲۸
 صوفی اسلام، ۲۹۹
 طاهرعلی شاه دکنی، ۳۳۰
 طلحه، ۱۹۰
 ظل السلطان، ۱۷۳، ۴۲۸
 عادل شاه، ۱۲۶
 عایشه، ۱۹۲
 عباس افندی ← عبدالبهاء
 عباس نوری، ۴۱۸
 عبدالله بن صبا، ۲۲
 عبدالله بن میمون قداح، ۳۰۱
 عبدالله شهبازی، ۷۷
 عبدالباقی افندی، پاشا عبدالباقی
 عبدالبهاء، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۱۹، ۳۹۳، ۳۹۸، ۴۱۶
 ۴۱۷، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۹، ۴۳۴
 عبدالرحمن سلمی، ۱۳۵
 عبدالرضا ابراهیمی، ۱۱۶، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴
 ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۴۷
 عبدالرضا بارفروش، ۲۲۸
 عبدالحسین آیتی، ۲۱، ۳۷۶، ۴۰۱، ۴۱۰
 عبدالحمید اشراقی خاوری، ۴۱۵
 عبدالمجید موسوی قره‌باغی، ۱۳۵
 عبدالمحمد محلاتی، ۶۰
 عثمان بن عفان، ۲۴، ۸۱، ۱۰۴
 عزیزالدین نسفی، ۳۰۷
 علی اکبرخان زمانی، ۱۶۳
 علی امیر مستوفیان، ۱۰۶، ۳۸۰، ۴۳۵
 علی تابنده، ۳۱۰
 علی رضا مستوفی، ۶۰
 علی شیخی، ۱۱۰

شاه عباس صفوی، ۵۰
 شاه علی رضا دکنی، ۶۳، ۳۳۰
 شاه نعمت‌اله کرمانی، ۳۱، ۳۲۹، ۳۳۰
 شجاع‌الدوله، ۴۱۷
 شریعت سنگلجی، ۲۹۹
 شریح قاضی، ۱۴۹
 شوقی افندی، ۳۱۹، ۳۹۳، ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۱۹
 ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۳۴
 شیخ ابراهیم زاهد گیلانی، ۲۷۵
 شیخ ابراهیم زنجانی، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۲، ۳۵۲
 شیخ ابوالحسن خرقانی، ۱۶۱
 شیخ احمد احسانی، در اغلب صفحات
 شیخ احمد شاهرودی، ۸۸
 شیخ اوحد، ۲۰۶
 شیخ خلیفه مازندرانی، ۲۸۶
 شیخ سلیمان، ۱۲۷
 شیخ صفی‌الدین اردبیلی، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۵
 شیخ عابد شیرازی، ۳۷۴
 شیخ عباسعلی کیوان قزوینی، ۲۷۷
 شیخ عبدالله احسانی، ۱۴۱، ۱۴۴
 شیخ عبدالله حائری، ۷۹، ۳۹۴
 شیخ علاءالدوله سمنانی، ۲۸۶
 شیخ علی احسانی، ۱۴۱، ۱۴۲، ۲۶۷، ۳۵۷
 شیخ محمدبن مبارک قطیفی، ۱۴۰
 شیخ محمدتقی احسانی، ۱۴۱
 شیخ محمد شاهرودی، ۸۸
 شیخ محمد صادقی تهرانی، ۶۷
 شیخ محمدکاظم اصفهانی، ۱۳۵، ۲۷۷، ۴۲۸
 شیخ مهدی قزوینی، ۳۷۸
 شهرام پازوکی، ۴۳۰
 صادق عنقا، ۲۹۰، ۴۲۸
 صالح مراغهای، ۲۱، ۴۰۱، ۴۱۱

۳۶۰، ۳۵۸، ۳۵۷، ۳۵۶، ۳۴۳، ۳۴۲، ۳۴۰

۳۶۳، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۳، ۳۹۰، ۴۰۰، ۴۲۲

۴۲۳، ۴۲۴، ۴۳۰، ۴۳۸، ۴۴۰

کریم خان زند، ۲۹، ۵۰، ۱۲۶، ۱۲۷

کعب الاحبار، ۲۴، ۳۰، ۴۱، ۱۰۴، ۱۵۳، ۲۵۷

۲۸۸

کمال الدین حسین خوارزمی، ۱۶

کلنل سرآرنولد باوزکمیل، ۴۲۰، ۴۲۶

کلنل شیل، ۴۰۳

کورش، ۴۳۲

کیا، ۲۶۶

کسیناز دالگورکی، ۳۱، ۹۱، ۱۰۶، ۱۱۴، ۲۷۰

۲۸۰ تا ۲۸۴، ۲۸۹، ۲۹۱، ۳۴۰، ۳۶۳، ۳۸۳

۳۸۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۱۳، ۴۱۸

۴۲۵، ۴۲۷

گاردان، ۵۲

گاندی، ۲۵۹

گریبایدوف، ۴۱۸

گلذینهر، ۳۱، ۳۵۲

گنجی شافعی، ۹۳

گنجویان، ۲۸، ۷۵، ۷۹

گورویچ، ۲۵۹

گوستاو لوبون، ۴۳

لطفعلی خان زند، ۵۱

لرد بلفور، ۲۹۲

مارکس، ۴۴

ماسینون، ۲۵۹

مأمون، ۸۶

مانکجی بمجی، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱

مجدالاشراف ذهبی، ۱۲۸، ۲۷۷

مجدوب علیشاه کبودرآهنگی، ۶۳

محمدباقر ساعدی خراسانی، ۱۵۱، ۱۵۷

علی مردان خان، ۱۲۷

علی نقی میرزا رکن الدوله، ۱۸۳

علی محمد شیرازی، ۲۷، ۳۱، ۳۷، ۴۰، ۴۵، ۸۷

۹۴، ۱۱۲، ۱۶۷، ۱۷۶، ۲۰۶، ۲۱۴، ۲۲۸

۲۳۵، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۸۰، ۲۸۲

۲۹۰، ۲۹۱، ۳۰۱، ۳۰۸، ۳۳۲، ۳۴۰، ۳۴۱

۳۴۲، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۸۷

۳۹۳، ۳۹۸، ۴۲۵، ۴۴۳

عمر بن خطاب، ۶۶

عمرپاشا، ۱۲۷

عموسام، ۴۶

غازان خان، ۵۰

فتح علی خان، ۵۰

فتح علیشاه قاجار، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۷، ۵۸، ۷۲

۱۲۷، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۰

۱۵۱، ۱۹۵، ۱۰۶، ۱۸۲، ۱۸۴، ۲۰۹، ۲۸۱

۳۸۱، ۳۸۲، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۳۳

فریدالدین عطار، ۴۹، ۱۳۰

فریدون آدمیت، ۲۹۸، ۴۰۳، ۴۰۹

فضل الله صبحی، ۲۱، ۱۰۶، ۴۱۰، ۴۱۹

قائم مقام فراهانی، ۵۹، ۶۳، ۳۲۵، ۴۰۲، ۴۲۱

قره العین، ۴۱۵

قطب الدین نیریزی، ۲۱۰

قمراف، ۳۳۲

کاسیوس، ۴۳

کاماروف ← قمراف

کاظم دشتی، ۲۷، ۳۱، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۵، ۸۸

۹۱، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۱۴ تا ۱۱۷، ۱۴۹، ۱۵۲

۱۶۲، ۱۶۷، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹

۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۴

۲۲۷، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۳، ۲۴۴

۲۴۹، ۲۶۲، ۲۶۵ تا ۲۸۹، ۳۰۱، ۳۰۹، ۳۱۹

- محمدبن سعد کوفی، ۳۰۱
 محمدبن طلحه، ۹۳
 محمدبن عبدالوهاب، ۶۵، ۶۶، ۱۱۱، ۱۵۰، ۲۵۳، ۲۵۴، ۳۵۰، ۴۲۴، ۴۴۱
 محمدبن کرام، ۳۵۰
 محمدحسن خان قاجار، ۵۰، ۱۲۶، ۱۲۷
 محمدحسن گنابادی، ۷۸، ۲۷۷، ۳۲۹
 محمدرضا آشتیانی زاده، ۱۰۴
 محمدرضا پهلوی، ۴۳۱
 محمدشاه قاجار، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۷۸، ۸۰، ۳۰۸، ۳۳۰، ۳۹۶، ۴۲۴
 محمدصادق محلاتی، ۵۸
 محمد عتقا، ۷۹
 محمدطاهر مالگیری، ۴۱۶
 محمدعلی پاشا، ۱۲۴
 محمدعلی زنجانی، ۴۱۵
 محمدعلی زنوزی، ۴۱۵
 محمدعلی شاه قاجار، ۶۷، ۳۱۵، ۳۱۶
 محمدعلی فیضی، ۴۱۶
 محمدعلی میرزا، ۱۶۹، ۱۸۲
 محمد مداحی، ۲۷۷
 محمدنجیب پاشا ← نجیب پاشا
 مرتضی مدرسی چهاردهی، ۱۶۷، ۱۷۶، ۱۸۷، ۲۶۴، ۲۷۲
 مروان، ۱۹۰
 مست علیشاه ← میرزازین العابدین شیروانی
 مستر همفر، ۳۱، ۴۵، ۵۳، ۲۵۳
 مستعلی طیبی، ۵۷
 مسیح رحمانی، ۲۱، ۴۱۰
 مسیو الکساندر تومانسکی ← تومانسکی
 مسیو نیکلای، ۴۰۵
 مصلح‌الدین سعدی شیرازی، ۱۶
 مصطفی نورانی، ۲۶۵
 مظفرالدین شاه، ۸۷، ۳۱۵
 معاویه، ۲۵، ۸۶، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۹۲، ۱۹۴، ۴۴۱
 معروف کرخی، ۲۲۸، ۲۵۷
 معصوم علیشاه، ۶۳، ۳۳۰
 ملاباقر اسکونی، ۳۶۰
 ملاحسین بشرویه، ۳۶۰، ۳۶۱
 ملاسلطان گنابادی، ۲۷، ۷۸، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۱، ۳۲۷، ۳۹۴، ۴۲۸
 ملاصادقی خراسانی، ۳۷۴
 ملاعباس ایروانی ← میرزا آقاسی
 ملا عبدالخالق یزدی، ۳۷
 ملاعلی بسطامی، ۳۶۰، ۳۶۱
 ملاعلی ترشیزی، ۴۱۹
 ملاعلی گنابادی، ۷۸، ۲۲۹، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۹۶
 ملامحمد مامقانی، ۳۶۰، ۳۶۴
 ملک عبدالعزیز بن سعود، ۱۲۴
 ملکی تبریزی، ۲۵۵
 ملکه ویکتوریا، ۴۲۶
 منصور حلاج، ۲۹۷
 منورعلیشاه شیرازی، ۲۷۷
 مولوی خراسانی، ۱۵۶
 مونتسکیو، ۷۰
 مهدی بامداد، ۴۱۸
 مهناز رئوفی، ۲۱، ۴۱۲
 میرزا آقاسی، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۷۸، ۳۱۳
 میرزا ابوتراب، ۳۶۲
 میرزا ابوالحسن خان ایلچی، ۷۱
 میرزا ابوالفضل گلپایگانی، ۳۵۰، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۶۷
 میرزا ابوالقاسم آهی، ۴۱۸

- میرزا ابوالقاسم سکوت، ۳۷، ۴۰۴
 میرزا حسن احقاقی، ۸۸، ۳۱۳، ۴۳۹
 میرزا حسن کوزه‌کنانی، ۴۰، ۷۹
 میرزا حسن گوهر، ۳۵۹
 میرزا حسن نوری، ۴۱۸
 میرزا حسین سپهسالار، ۷۹
 میرزازین‌العابدین شیروانی، ۵۹، ۶۲، ۶۳
 میرزا شفیع تبریزی، ۳۵۹
 میرزا صفا سوادکوهی قنبرعلی شاه، ۷۹
 میرزا طاهر حکاک، ۲۱۴، ۲۱۷، ۳۷۸
 میرزا عبدالحسین ذوالریاستین، ۷۵، ۱۶۳، ۴۱۱
 میرزا عبدالوهاب نائینی، ۴۰
 میرزا عیسی اسکوئی، ۱۷۸
 میرزا فتح علی آخوندزاده، ۷۷
 میرزا محمد مامقانی ← ملامحمد مامقانی
 میرزا محمد مجدالملک، ۲۶۶
 میرزا محمدباقر دریچه‌ای، ۳۶۰
 میرزا محمدتقی وکیل‌الدوله، ۴۱۶
 میرزا محمدحسین تبریزی، ۳۷۰
 میرزا محمدعلی پیرزاده، ۷۹
 میرزا محمدعلی صدرالممالک، ۱۲۷
 میرزا محمدعلی مدرس، ۱۵۲
 میرزا محیط کرمانی، ۳۵۹
 میرزا نصرالله اردبیلی، ۶۲، ۳۳۰
 میرزا نصرت‌الدوله، ۶۰
 میرزا ملکم خان ← سر جان ملکم
 میرزا موسی اسکوئی، ۲۴۵
 میرطاهر، ۷۹، ۲۷۷
 ناپلئون، ۵۲
 نادرشاه، ۴۹، ۸۹، ۹۰، ۱۲۶
 ناصرخسرو، ۱۲۴، ۱۲۵
 ناصرالدین شاه، ۷۱، ۱۵۱
 ناصر ملک‌نیا، ۷۹
 نانا غزه‌ای، ۳۸
 نجم‌الدین کبری ← شیخ نجم‌الدین
 نجیب پاشا، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶
 نسلرود، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۶
 نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی، ۹۹
 نورعلی الهی، ۶۴، ۱۲۸، ۱۶۷، ۳۴۲، ۳۴۹
 نورعلی تابنده، ۳۱۱، ۳۳۵
 واتر فیش، ۳۸
 والتین چیروول، ۴۱۶
 وصال شیرازی، ۵۸
 وقار شیرازی، ۵۸
 وهب‌ابن منبه، ۴۱
 هادی المضلین، ۲۴۸
 هارود جونز، ۵۲
 هارون‌الرشید، ۲۵، ۸۶
 هانری کرین، ۳۲۶
 هدایت‌الله خان، ۱۲۶
 هراکلیوس، ۱۲۶
 هلاکوخان، ۵۰
 هنری فورد، ۴۳، ۴۴
 هوشنگ هاتر، ۱۰۵
 هیتلر، ۴۳
 یحیی بن زکرویه، ۳۰۱
 یحیی خان مشیرالدوله، ۷۲
 یحیی نوری (صبح ازل)، ۲۷، ۴۵، ۴۶، ۲۲۸،
 ۲۴۲، ۲۸۷، ۳۱۹، ۳۳۲، ۳۶۲، ۳۸۸، ۳۹۳،
 ۴۱۵، ۴۴۲
 یزید، ۸۶، ۴۴۱

طوائف و فرق و ملیت‌ها

۳۸۱	آئین محمدی، ۲۳۳
احقاقی‌های اسکو، ۲۸۰	آب‌برغشی، ۳۸
احمدی، ۱۷	آتش‌پرست و ۱۸۹
اخباری، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱	آخرالزمان، ۳۲۶
۱۸۲، ۲۵۵، ۳۸۱، ۴۳۴	آرکایسم، ۷۸
اخباریان، ۹۲، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۷۹، ۳۴۳	آریایی‌گرایی، ۷۷
اخباریان متقدم، ۱۰۰	آق‌قویونلو، ۵۰
اخباریون، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۷۳، ۱۸۰، ۳۱۳	آل اطهار، ۲۷۶
۴۳۵	آل بیت - علیهم‌السلام - ۹۷، ۲۰۳، ۲۶۱
اخباریون جدید، ۱۰۲، ۱۰۳	آل رسول، ۹۴، ۹۶، ۱۰۸، ۲۰۵
اخباریون متأخر، ۱۰۰	آل سعود، ۶۶، ۲۵۴
اخباریه، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۷۸	آل عصر، ۱۳۹
اخباری‌ها، ۱۰۰، ۳۴۳، ۴۳۳	آل عصفور، ۱۳۹
اخوت، ۷۱	آل علی - علیهم‌السلام - ۱۳۱
ارمنی، ۱۰۴	آل علی و فاطمه، ۱۰۸
ازلیان، ۱۱۸، ۲۸۷	آل محمد - علیهم‌السلام - ۱۸، ۲۱۱، ۲۲۳، ۲۳۴
ازلیه، ۲۱، ۶۴، ۷۸، ۷۹، ۱۱۴، ۱۷۵، ۲۶۹، ۲۷۹	۲۳۵، ۲۳۶، ۲۵۸، ۲۶۱، ۳۰۶، ۳۴۴، ۳۴۵
۳۱۹، ۳۲۰، ۳۵۰، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۷۵، ۳۷۸	۳۴۶، ۳۴۸
۳۷۹، ۳۸۵، ۳۹۸، ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۱۴، ۴۱۵	آنوسی‌های ایران، ۳۸
۴۴۲	ابراهیمی کرمان، ۴۰
ازلیه باییه، ۴۱۴	اخبار یهود، ۲۶۹
اسپینوزا، ۳۸	احقاقی، ۸۸، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۷
اسرائیلیان، ۴۲۹	احقاقیه، ۸۶، ۲۴۰، ۲۸۰، ۳۱۳، ۳۳۱، ۳۶۰
اسلام، ۱۵، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶	۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰

اسلام عباسی، ۴۹، ۱۰۷، ۲۵۹، ۳۳۹	۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵
اسلام محمدی، ۲۰	۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵
اسلام ناب، ۷۸	۴۹، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۵
اسلام ناب محمدی، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۳۰، ۳۱، ۶۴	۶۸، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۰
۶۸، ۸۴، ۱۰۷، ۱۸۷، ۲۰۹، ۲۵۱، ۲۹۵	۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۵
۲۹۶، ۳۰۷، ۳۱۳، ۳۳۹، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۸۸	۹۷، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸
۴۳۵	۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۳۷
اسماعیلی، ۲۶، ۵۷، ۵۸، ۶۴، ۸۷، ۴۰۰	۱۴۲، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۶
اسماعیلیان، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۸۱، ۸۳، ۴۰۹	۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷
اسماعیلیان نزاری، ۵۷، ۶۱	۱۸۳، ۱۸۷، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱
اسماعیلی نزاری، ۵۸	۲۰۲، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۲۵، ۲۳۱
اسماعیلیه، ۱۱، ۲۱، ۳۱، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۲، ۶۴	۲۴۴، ۲۴۷، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷
۷۴، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۴	۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۶۹
۹۵، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۳۰، ۲۰۸، ۲۱۹، ۲۴۴	۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۰۲
۲۵۷، ۲۶۰، ۲۹۶، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۳۹، ۳۴۶	۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۷، ۳۱۸
۳۴۸، ۳۹۷، ۴۰۹، ۴۳۲، ۴۴۰	۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶
اسماعیلیه نزاری، ۵۶	۳۲۹، ۳۳۳، ۳۳۹، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۴۸
اشاعره، ۳۵۰	۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۸۰
اشاقه‌باش، ۵۰	۳۸۳، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۰۰
اصولیان، ۳۹، ۱۰۰، ۱۰۳، ۳۶۴، ۳۶۸، ۳۸۲	۴۰۳، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۳، ۴۱۴
اصوليون، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳	۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲
اصوليون شیعه، ۱۰۲	۴۳۳، ۴۳۵، ۴۴۰
اصولیین، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱	اسلام اسماعیلی، ۳۳۹
افاغنه، ۱۰۲	اسلام اموی، ۲۹، ۱۰۷، ۲۵۹، ۳۳۹
افشاریه، ۶۲، ۱۲۶، ۴۳۲	اسلام انگلیسی، ۳۳۹
افغان‌ها، ۶۱	اسلام اهل بیت، ۱۰۷، ۱۲۲، ۱۶۹، ۱۹۲، ۲۵۹
افغان‌ها، ۳۵۲	۲۶۲، ۲۸۷، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۳۰
افواج ازبک، ۱۲۶	۳۳۹، ۳۴۵، ۴۰۹
اقطاب، ۸۵، ۳۱۰، ۳۳۳	اسلام تاریخ، ۳۰، ۱۰۷، ۲۵۹
اقطاب صوفیه، ۳۰۸، ۳۳۳	اسلام روسی، ۳۳۹
امپریالیسم، ۳۵۵	اسلام زیدی، ۳۳۹
اموی، ۲۰، ۳۰، ۴۹، ۶۴، ۸۱، ۸۲، ۸۶، ۱۰۸	اسلام شیخی، ۳۴۳

۳۸۸، ۳۸۹، ۴۰۶، ۴۱۵، ۴۲۱، ۴۲۵، ۴۳۴
 بسیاری‌گری، ۳۷، ۳۸، ۱۲۶، ۱۵۲، ۲۹۸، ۳۰۰،
 ۳۷۳، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۹۵، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۴،
 ۴۰۹، ۴۱۶
 باییه، ۱۴، ۲۱، ۲۸، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۵۵، ۶۴، ۷۸،
 ۷۹، ۸۵، ۸۷، ۹۲، ۹۵، ۱۱۴، ۲۰۲، ۲۰۴،
 ۲۴۶، ۲۵۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۶۲، ۲۷۲، ۲۸۲،
 ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۴۹، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۷۰،
 ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۱،
 ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۳،
 ۳۹۵، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۵، ۴۰۹، ۴۱۰،
 ۴۱۱، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۳۱،
 ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۴۳
 باییه ازلیه، ۴۰۱
 باییه بهائیه، ۴۰۱، ۴۲۷
 باستان‌گرائی، ۱۱، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸
 باطنیان، ۳۳۹، ۳۴۳، ۳۴۸، ۳۴۹، ۴۳۳
 بالای سری، ۳۳۱
 بالشویک‌ها، ۶۷، ۴۱۴، ۴۱۹
 بالشویکی، ۴۶، ۴۱۴
 بن‌بازی، ۲۵۵
 بنی‌اسرائیل، ۳۵، ۴۲
 بنی‌عباس، ۸۱، ۱۵۰، ۲۵۷
 بنی‌امیه، ۸۱، ۸۳، ۲۵۷
 بنی‌عباس، ۸۳
 بودایی، ۱۰۹
 بهائی، ۲۶، ۳۹، ۱۰۴، ۱۷۱، ۲۳۱، ۲۵۵، ۳۳۱،
 ۳۳۲، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۷۶، ۳۸۶، ۳۸۷، ۴۰۱،
 ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۲۰، ۴۲۹
 بهائیان، ۳۹، ۷۸، ۱۰۶، ۱۱۸، ۱۷۱، ۱۷۱، ۱۷۱،
 ۱۹۱، ۲۰۲، ۳۱۲، ۳۲۰، ۳۳۲، ۳۵۰، ۳۸۷،
 ۳۸۹، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۶، ۴۱۷،

۲۵۹، ۴۳۲
 امویان، ۲۶، ۳۱، ۴۵، ۵۴، ۶۴، ۶۹، ۸۱، ۸۲، ۸۳،
 ۸۶، ۸۹، ۹۰، ۱۰۸، ۱۳۰، ۱۴۹، ۲۰۲، ۲۰۸،
 ۳۱۸، ۳۹۷، ۴۰۹
 اموی زیدیه، ۱۰۸
 امویة قاجاریه، ۳۱۶
 انجمن اخوت، ۷۵
 انجمن بیداری ایرانیان، ۷۱
 انجمن زرتشتیان، ۱۰۹
 انجمن‌های ماسونی، ۷۴، ۹۲
 اویسی، ۱۰۹
 اویسیه، ۱۷۰
 اهلیت، ۹۲، ۹۷، ۹۸، ۱۶۵، ۱۷۹، ۲۰۳، ۲۰۴،
 ۲۰۷، ۲۲۰، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۶۵، ۲۶۶،
 ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۷، ۳۱۷، ۳۸۱، ۳۴۰، ۴۳۷،
 ۴۴۰
 اهل تنزیه، ۱۵۵
 اهل حق، ۲۷، ۴۵، ۸۹، ۱۰۹، ۲۱۰، ۳۰۰، ۳۰۴،
 ۳۳۴، ۳۶۲
 اهل حق شاخه الهی، ۳۳۴
 اهل حق فرقه‌ای، ۲۴۲، ۲۴۶، ۳۳۱
 ایلخانیان، ۵۰
 بابیان، ۱۴، ۱۱۷، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۲۸، ۳۳۲، ۳۸۷،
 ۴۰۰، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۹، ۴۱۵، ۴۱۷، ۴۱۸،
 ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۴۰، ۴۴۱
 بابیان زنجان، ۴۱۵
 بابیان و بهائیان، ۴۱۷
 باییت، ۱۳، ۲۷، ۳۷، ۸۷، ۹۱، ۹۴، ۹۶، ۱۱۸،
 ۱۶۲، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۲۸، ۲۴۰، ۲۴۴،
 ۲۶۰، ۲۸۳، ۲۸۷، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۰۱،
 ۳۰۸، ۳۱۸، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۴۲،
 ۳۵۰، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۸، ۳۸۵،

ترکمنان، ۵۰، ۵۱	۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۵، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۴۲
ترکمن‌ها، ۲۹۹	بهنیان آذربایجان، ۲۱۷
ترک‌ها، ۳۲	بهنایت، ۱۲، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۵، ۴۶، ۷۳
ترک‌های عثمانی، ۱۲۴	۷۴، ۷۸، ۷۹، ۸۵، ۸۷، ۹۴، ۹۶، ۱۰۶، ۱۱۱
تروریسم وهابیت، ۶۸	۱۱۴، ۱۱۸، ۱۳۰، ۱۴۲، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۷۰
تزار روس، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۳، ۲۸۳، ۳۷۹، ۳۸۴	۱۷۳، ۱۹۶، ۲۰۶، ۲۶۰، ۲۶۵، ۲۷۰، ۲۷۱
۴۲۲، ۴۲۵	۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۱، ۳۳۲، ۳۳۷
تصوف، ۲۹، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۸۲، ۸۵، ۱۰۹، ۱۱۳	۳۳۹، ۳۶۳، ۳۷۱، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۷۹
۲۱۰، ۳۰۲، ۳۰۹، ۳۱۸، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۴	۳۸۱، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵
۳۳۵، ۳۴۸، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۴، ۴۰۹، ۴۳۰	۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۳
تصوف ذهبی اغتشاشی، ۲۱۰	۴۱۴، ۴۱۶، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۵، ۴۲۶
تصوف فرقه‌ای گنابادی، ۳۹۴، ۴۱۱، ۴۳۰	۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۴۲، ۴۴۳
تصوف نعمة‌اللهی، ۳۳۰	بهنایی زرتشتی، ۳۶۳
تناسخی، ۳۴۶	بهنایی‌گری، ۱۴، ۳۷، ۳۸، ۱۲۶، ۲۹۸، ۳۷۳
ثقة‌الاسلامیه، ۳۵۹، ۳۷۰	۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۸، ۴۰۱
جبریان، ۲۰۰	۴۰۴، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۴۳
جبهه ملی، ۲۸۷	بهنایی لائیک، ۳۶۳
جدیدالاسلام‌های مشهد، ۳۸	بهنایه، ۱۴، ۲۱، ۲۸، ۳۸، ۴۱، ۵۵، ۶۴، ۸۵، ۹۲
جدیدالاسلام‌های یهودی، ۳۸	۹۵، ۱۶۹، ۱۷۱، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۴۶
جمعیت لندن، ۴۵	۲۵۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۹۲، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۵۰
جهودان، ۴۲۹	۳۶۳، ۳۶۴، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۵
حروفیان، ۳۸۷	۳۸۷، ۳۹۵، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۱۲
حضرات فقهاء آل‌بیت، ۲۹۷	۴۱۴، ۴۱۵، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۷، ۴۲۹
حلولی، ۳۴۶	۴۴۰، ۴۴۲
حواریون مسیح، ۲۶۹	بهنایی‌ها، ۴۱۷، ۴۱۹، ۴۲۰
حیدری، ۴۰۰	پائین‌پائی، ۳۳۱
خاخام‌های یهود، ۲۹	پروتستان‌ها، ۳۳
خاندان شاه قاجار، ۱۴۹	پهلوی، ۷۴، ۷۵، ۷۸، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۸
خاندان عصمت و طهارت، ۹۳	۲۶۴، ۳۰۸، ۳۹۶
خاندان قاجار، ۱۵۰	تاتار، ۲۰
خانواده صفویه، ۱۲۶	ترک، ۲۰، ۲۲۴
خلفاء، ۱۵۰	ترکان، ۵۰

سوسیالیستی، ۳۵۵	دئیست، ۷۱
شاهان قاجار، ۳۹	درباریان قاجار، ۲۷
شاهزادگان، ۳۹، ۳۵۶	دکترهای یهودی، ۴۳
شاهزادگان قاجار، ۴۳۳	دوئمه‌های عثمانی، ۳۸
شیخی، ۱۴، ۲۶، ۳۹، ۷۶، ۸۶، ۱۰۰، ۱۰۶	دین یهود، ۳۷، ۳۸
۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۵۴، ۱۱۱، ۲۱۳، ۲۱۵	ذهبیه اغتشاشیه، ۲۸، ۷۵، ۱۰۹، ۲۴۲، ۳۳۲
۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲	۳۶۲، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۹۵
۲۳۴، ۲۳۶، ۲۴۱، ۲۴۹، ۲۵۵، ۲۶۶، ۲۸۲	رکنیه، ۳۶۲، ۳۷۰، ۳۷۳، ۳۸۵
۲۸۳، ۳۰۰، ۳۲۰، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۴	روایات مجتهد، ۱۸، ۶۴، ۸۴، ۸۸، ۹۵، ۱۰۲
۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۶۲، ۳۶۳	۱۰۹، ۱۶۸، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۸، ۲۲۰
۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۸۰	۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۵
۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۵، ۴۰۰، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۲۳	۲۶۰، ۳۴۵، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۸۰، ۴۱۰
شیخی آذربایجانی، ۳۶۶، ۳۶۷	۴۳۴
شیخی احقاقی، ۸۸	روایات مجتهد اصول‌گرا، ۳۸۲
شیخیان، ۱۴، ۷۸، ۱۰۳، ۱۵۵، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۴۱	روشنفکران سکولار، ۱۱۸
۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۳، ۳۰۲، ۳۱۲، ۳۱۳	روشنفکران عصر مشروطه، ۲۰۳
۳۲۸، ۳۳۱، ۳۴۳، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۶	زرتشتی، ۱۰۹، ۳۶۳
۳۷۹، ۳۸۸، ۴۰۹، ۴۱۴، ۴۲۳، ۴۳۳، ۴۴۱	زرتشتیان، ۲۵، ۴۰۴
۴۲۳	زندیه، ۱۱، ۵۰، ۵۱، ۶۲، ۱۲۶، ۱۲۷، ۳۱۶، ۴۳۲
شیخیان آذربایجان، ۳۶۷	زیدی، ۲۶، ۸۷
شیخیان احقاقی، ۳۶۷	زیدیان، ۸۱، ۸۳، ۴۰۹
شیخیان بابی، ۴۱۴	زیدیه، ۲۱، ۳۱، ۵۷، ۶۴، ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۸۶، ۸۷
شیخیان شاخه کرمان، ۲۱۹	۸۹، ۹۴، ۹۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۳۰، ۲۰۸
شیخی تبریزی، ۲۸۷	۲۵۷، ۲۵۹، ۳۳۹، ۳۴۸، ۳۹۷، ۴۰۹، ۴۴۰
شیخیه، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۲۱، ۲۶، ۲۸، ۳۱، ۳۶، ۳۷	سازمان فراماسونری، ۱۱۰، ۱۱۱
۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۶، ۵۵، ۶۴، ۷۴، ۷۵	سازمان ماسونی بیداری ایران، ۷۳
۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۸۷	ساسانیان، ۴۳۲
۸۸، ۸۹، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۹	سپاه صحابه، ۲۸
۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۴	سران شیخیه، ۴۲۱
۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۷	سکولاریسم، ۷۱، ۳۵۵، ۳۹۵
۱۳۶، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۸	سلاطین صفویه، ۲۶۸
۱۸۷، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳	سلفی‌گری، ۲۵۷

شیخیه کریم خانیه، ۳۷۴، ۳۸۱
 شیخیه همدانیه، ۳۳۱، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۷۰
 شیعه اخباری، ۱۰۱
 شیعه غالی، ۳۴۶
 صائبی، ۱۹۵
 صائیان، ۱۹۵
 صفوی، ۸۹
 صفویان، ۸۹
 صفویه، ۶۲، ۳۱۶، ۳۲۹، ۴۳۲
 صوفیان، ۲۶، ۷۸، ۸۳، ۱۶۱، ۱۷۰، ۲۰۸، ۲۷۵،
 ۳۱۲، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۹
 ۳۴۳، ۳۴۸، ۳۹۷، ۴۰۹، ۴۳۳
 صوفیان چشتیه، ۱۷۱
 صوفیان چشتیه هند، ۱۷۸
 صوفیه، ۱۱، ۱۲، ۲۱، ۲۶، ۲۸، ۳۶، ۳۸، ۴۱، ۴۶،
 ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۶۴، ۶۵، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۸،
 ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۹۴، ۹۵، ۱۱۰، ۱۱۱،
 ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۹،
 ۱۷۱، ۱۷۳، ۲۰۲، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۲۴، ۲۲۸،
 ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹،
 ۲۵۰، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۸، ۲۹۰، ۳۰۲، ۳۰۶،
 ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰،
 ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۴۶، ۳۴۸،
 ۳۸۲، ۳۸۷، ۳۹۵، ۳۹۸، ۴۱۱، ۴۱۷، ۴۲۷، ۴۲۹،
 ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۴۲

صوفیه ذهبیه، ۳۳۴
 صوفیه فرق نعمت اللهی، ۴۳۹
 صوفیه گنابادیه، ۲۴۰
 صهیونی، ۷۸
 صهیونیزم یهودی، ۲۸
 صهیونیسم، ۴۶، ۳۸۷، ۳۸۹، ۴۰۹
 صهیونیسم بین المللی، ۳۸۷

۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳،
 ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱،
 ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸،
 ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۶،
 ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳،
 ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰،
 ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۸، ۲۶۸،
 ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۹۲، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۰۹،
 ۳۱۳، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۱،
 ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۴۶،
 ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۵۷، ۳۵۸،
 ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵،
 ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۳،
 ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰،
 ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹،
 ۳۹۳، ۳۹۵، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۶، ۴۰۹،
 ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۱۴، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳،
 ۴۲۴، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴،
 ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۴۳

شیخیه احقاقی، ۳۶۲، ۳۷۰، ۳۸۰، ۳۸۷
 شیخیه احقاقیه، ۸۸، ۲۱۹، ۳۳۱، ۳۶۰، ۳۶۳،
 ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۹، ۳۸۱، ۳۸۵، ۳۸۶، ۴۲۷،
 ۴۳۰، ۴۲۹

شیخیه احقاقیه اسکو، ۲۱۹
 شیخیه بایه، ۳۷۰، ۳۷۳، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۵،
 ۳۸۶، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۴،
 ۴۰۹، ۴۱۴، ۴۱۷، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۴۱، ۴۴۲

شیخیه تبریز، ۳۶۰
 شیخیه ثقة الاسلامیه، ۳۷۰، ۳۵۹
 شیخیه حجة الاسلامی، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۷۰
 شیخیه رکنیه، ۳۷۰، ۳۷۳، ۳۸۵، ۳۸۶
 شیخیه عمید الاسلامی: ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۷۰

قاجار، ۲۰، ۳۷، ۳۹، ۵۹، ۷۴، ۷۵، ۷۸، ۱۰۲،	طایفه افغان، ۴۱۶
۱۰۹، ۱۱۲، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۵۰،	عباسی، ۲۰، ۳۰، ۴۹، ۶۴، ۸۱، ۸۲، ۲۵۹، ۲۹۶،
۱۵۱، ۱۵۷، ۲۶۷، ۳۱۶، ۳۵۶، ۳۸۲، ۳۸۴،	۴۳۲
۴۰۲، ۴۰۳، ۴۱۸،	عباسیان، ۲۶، ۳۱، ۴۵، ۵۴، ۶۴، ۸۱، ۸۲، ۸۳،
قاجاریه، ۵۰، ۵۱، ۶۲، ۱۰۴، ۱۲۷، ۱۲۰، ۲۶۷،	۸۶، ۸۹، ۹۰، ۱۳۰، ۲۰۲، ۲۰۸، ۳۱۸، ۳۹۷،
۳۱۸، ۳۳۹، ۳۵۱، ۴۳۲،	۴۰۹
قادیانی، ۱۱۲، ۴۰۰،	عثمانی، ۲۱، ۸۹، ۹۱، ۱۱۵،
قادیانیه، ۴۴۰،	عثمانیان، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۲۷۴، ۲۷۵، ۳۵۶، ۳۵۷،
قبیله کند، ۱۳۳،	۳۵۸، ۳۷۹، ۳۸۵، ۴۰۹، ۴۲۴،
قبیله ربیع، ۱۲۴،	عجم، ۱۴۸،
قرامطه، ۱۲۳،	عرب، ۴۲۹،
قرمطیان، ۱۲۴،	عرب ایران، ۱۲۷،
قزلباش، ۵۰،	علمای اصولی، ۴۳۳،
کاتولیک‌ها، ۳۳،	علمای دوره ناصری، ۱۵۵،
کبروی نوربخشی سدیری، ۶۲،	علوی، ۸۱،
کبرویه، ۲۷۵،	علی‌اللهی، ۱۰۴،
کرمانی‌های کرمان، ۲۳۶،	غالیان، ۹۲، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۰۰، ۲۶۰،
کریم‌خانیه، ۳۷۴، ۳۸۱،	۳۰۲، ۳۱۲، ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۴۹، ۴۳۳،
کشیشان، ۱۶۸،	۴۳۶
کلیسا، ۱۶۸،	غالیان اهل حق فرقه‌ای، ۳۰۴،
کمونیست‌های اروپا، ۴۰۰،	غلات، ۱۷۴، ۱۹۰، ۱۹۱، ۳۳۹،
کنفوسیوس، ۵۳،	فراعنه، ۷۶،
کوثرعلیشاهی، ۷۵،	فراماسونری، ۳۷، ۶۷، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۵، ۷۸،
کوثریه، ۳۳۲،	۷۹، ۱۱۱، ۳۹۵، ۳۹۷، ۴۳۱،
گایالیسم یهود، ۳۸۷،	فرقه بابیه، ۳۷۵،
گنابادیان، ۷۹،	فرقه بهائی، ۳۲۰،
لیبرالیستی، ۳۹۷،	فرقه جهمی، ۱۵۵،
لیبرالیسم، ۷۱، ۳۵۵،	فرقه دونمه، ۳۸،
ماتریالیستی، ۳۵۵،	فرقه گنابادی، ۲۲۸، ۴۴۱،
ماراتوهای اسپانیا، ۳۸،	فرقه نعمت‌اللهی، ۷۵، ۳۳۰،
مارکیست اسلامی، ۴۳۱،	فرقه نعمه‌اللهیه، ۷۸،
مانیفست فراماسونری، ۷۰،	فقهاء اهل بیت: ۸۹-۲۹۷،

نعمة اللہی و نعمة اللہیہ، ۳۹، ۶۲، ۶۳، ۷۵، ۷۸،
۱۱۰، ۱۱۱، ۱۶۳، ۱۶۹، ۲۴۲، ۳۳۰، ۳۶۲

۴۱۱

نعمة اللہیہ گنابادیه، ۱۳۵، ۳۰۹، ۳۲۷

نقبا، ۲۱۰، ۲۵۰

نقطویان، ۳۸۷

نمرودیان، ۲۶

نہضت آزادی، ۱۶۹

وہابی، ۲۶، ۲۸، ۶۸، ۱۷۰

وہابیت، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۵، ۵۴، ۵۵، ۶۴

۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۴، ۷۸، ۸۳، ۱۱۱، ۱۳۰

۱۵۰، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۵۳، ۲۵۷

۲۶۰، ۲۷۹، ۳۱۹، ۳۳۹، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۶

۳۷۸، ۳۷۹، ۴۲۱

وہابی سعودی، ۲۵۵

وہابیون، ۶۵

وہابیہ، ۲۱، ۶۴، ۲۰۲، ۲۷۹، ۳۵۰، ۳۹۹، ۴۰۹

۴۴۰

ہندو، ۴۰۰

ہندیان، ۱۷۰

یاران ماہیت، ۳۰۵

یہود، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۹، ۳۷، ۳۸، ۴۱، ۴۳، ۴۴

۴۵، ۴۶، ۵۷، ۷۶، ۷۸، ۸۶، ۱۰۹، ۱۷۰

۱۸۹، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۱، ۲۶۹، ۳۲۰، ۳۷۸

یہودیان، ۱۱، ۲۵، ۲۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۴

۴۵، ۷۶، ۸۰، ۱۱۷، ۳۵۲، ۴۰۴

مجوس، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۳۲، ۵۷، ۲۵۷، ۴۲۶

مجوسیان، ۱۵۶

مرجنہ، ۱۰۸

مسلمان، ۴۴، ۴۰۰

مسلمانان، ۳۳۲

مسلمان شیخی، ۳۲۳

مسیحی، ۲۵، ۴۴، ۸۰، ۱۱۰، ۱۷۳، ۲۵۹، ۴۲۵

مسیحیان، ۲۶، ۳۳، ۴۴، ۵۳

مسیحیان جدیدالاسلام، ۲۵

مسیحیت، ۲۴، ۲۶، ۳۳، ۳۴، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵

۵۳، ۵۷، ۶۵، ۸۶، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۷۰، ۲۵۷

۳۷۸

معتزلہ، ۳۵۰

مغول، ۲۰، ۵۰

مغولان، ۲۸۶

مکاتب سکولاریسم، ۴۳۱

موساد، ۴۲۹

ناسیونالیست عربی، ۳۳

ناسیونالیسم، ۳۲

نزاریان، ۶۱

نصارا، ۲۴، ۱۸۹

نصریہ، ۳۰۱

نعمتی، ۴۰۰

نعمة اللہیان، ۶۰

نعمة اللہی صفی علیشاہ، ۷۵

نعمة اللہی کوثر علیشاہی، ۷۵

نمایه اصطلاحات

- آخر زمان، ۳۴۵، ۳۸۰
 آخرنا محمد، ۳۰۲، ۳۰۶
 آقا صاحب الامر، ۲۸۵
 آل علی و فاطمه - علیهم السلام - ۲۲۵
 ائمه، ۱۵۸، ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۰۱، ۲۱۶، ۳۰۲، ۳۲۱
 ائمه آل البیت - علیهم السلام - ۱۳۹
 ائمه اطهار - علیهم السلام - ۹۶، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۷۶، ۲۰۰، ۳۱۹
 ائمه اهل بیت، ۹۴، ۱۸۷، ۱۹۶
 ائمه دوازده، ۲۲۴
 ائمه طاهرین - علیهم السلام - ۶۹، ۹۲، ۹۶، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۳۹، ۱۵۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۶، ۲۲۶، ۲۴۵، ۲۶۹، ۲۹۵، ۳۶۲، ۳۸۵، ۴۳۹
 ائمه معصوم، ۳۲۲
 ائمه معصومین، ۶۸، ۱۱۷، ۱۹۹، ۱۲۲، ۲۰۰، ۲۱۶، ۲۹۵، ۳۰۲، ۴۳۷
 ائمه هدی، ۲۱۵، ۲۱۶
 ابواب، ۲۹۷
 ابواب امام، ۳۱۳
 ابواب معصومین - علیهم السلام - ۲۲۴
 اتحاد، ۲۹۹، ۳۰۲
 اجتهاد اصولی، ۱۸۰
 اجتهاد اصولیان، ۳۱۳
 اجتهادی، ۱۷۸
 احادیث ائمه، ۱۷۸
 احقاق حق ائمه اطهار، ۱۹۹
 اخبار، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۸، ۱۹۱، ۲۰۴
 اخبار پیغمبر، ۲۷۶
 اخباری جدید، ۱۰۲
 اخباری گری، ۱۲، ۳۹، ۹۱، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۳۶۶، ۳۸۱، ۴۳۳، ۴۹۵
 اخباری گری جدید، ۱۰۲، ۱۰۳
 اخباری گری نو، ۱۰۲
 ادعای امام زمانی، ۲۹۹
 ادعای رکنیت، ۲۲۸
 ادعای نیابت، ۲۹۷
 ازلی، ۳۳۱
 ازلیت، ۴۶
 استعماری، ۳۸۴
 استعماری بهائیت، ۱۷۱
 استنباطی اخباری متقدم، ۱۰۰
 اسرائیلیات، ۴۱، ۴۹، ۹۹
 اسرائیلیاتی، ۱۶۹
 اسلام، ۳۴۵
 اسلام آمریکایی، ۳۰، ۱۰۷، ۲۵۴، ۲۵۹، ۳۳۹

- اسم اعظم، ۲۱۵
 اسم اعظم، ۳۳۲
 اسم اعظم الهی، ۳۰۳
 اسم اعظمش، ۲۱۵
 اشتراکی، ۳۳
 اصل اصیل مهدویت، ۲۲۷
 اصل مهدویت، ۴۰۳
 اصول آدمیت، ۶۷
 اصول اسلامی، ۳۴
 اصول گرا، ۱۰۱
 اصول گرانی، ۱۱۷، ۱۰۱
 اصول گرانی شیعی، ۱۰۱
 اصولی، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰
 اصولی ها، ۳۴۳، ۴۳۳
 افسانه یونانی، ۱۹۳
 افغان، ۵۰
 اقطاب تصوف فرقه‌ای، ۱۱۱
 اقطاب صوفیه فرقه‌ای، ۶۴
 اقطاب فرقه‌های صوفیه، ۱۰۶
 الظلیة، ۳۱۱
 الوهیت، ۱۱۸، ۲۹۸، ۳۳۲، ۳۹۳
 امام، ۲۲۰
 امام، ۱۶۵، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۳۷، ۲۴۶، ۲۴۷، ۳۰۴، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۲۸، ۳۳۴، ۳۴۱، ۳۶۰، ۳۶۹، ۴۰۷، ۴۳۳، ۴۳۴
 امام آن عصر می‌شدند، ۸۶
 امام - ارواحنفا - ۸۷، ۱۰۳، ۲۰۹، ۳۲۶، ۳۸۷، ۴۴۰
 امام الارض، ۳۱۲
 امام الاولیاء علی بن ابیطالب - سلام الله علیهما - ۲۹۵
 امامان، ۱۹۰
 امامان، ۲۵، ۱۵۸، ۱۹۵
 امامان اهلیت - علیهم السلام - ۳۴۶
 امامان پاک تشیع، ۷۴
 امامان - علیهم السلام - ۲۵، ۲۶، ۹۷، ۱۱۸، ۱۳۹، ۱۵۸، ۱۹۶، ۱۹۷، ۳۱۲، ۳۴۷، ۳۵۰
 امامان معصوم، ۳۹۸، ۴۳۳
 امامان معصوم - علیهم السلام - ۳۲۱
 امامانی، ۸۰
 امامت، ۸۶، ۳۳۲
 امامت، ۸۶
 امامت ائمه - علیهم السلام - ۱۹۶
 امامت اهل عصمت - علیهم السلام - ۳۳۴
 امام تراش، ۲۱۶
 امام تراشی، ۸۱، ۸۶، ۱۰۸، ۱۳۰، ۲۶۰، ۲۸۷
 امامت زیدین علی و اسماعیل بن صادق - علیهم السلام - ۸۲
 امامت غدیر، ۳۴۵
 امامت معصوم، ۴۴، ۸۲
 امام - روحی فداه - ۲۱۷، ۳۹۸
 امام زمان بودن - ارواحنفا - ۴۵
 «امام زمان» ظاهر، ۳۴۱، ۳۴۲
 امام زمان غایب، ۳۴۲
 امام زمانی، ۲۹۹، ۳۲۹، ۳۳۳، ۳۷۵، ۳۸۵، ۳۹۳، ۴۰۳، ۴۱۰، ۴۱۴
 امام زمانی، ۳۹۳
 امام غائب، ۳۰۴، ۳۷۳
 امام معصوم، ۱۰۸، ۲۱۰، ۲۲۴، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۲۷، ۳۶۴، ۴۳۴
 امام معصوم مظهر، ۳۰۳
 امام مفترض الطاعة، ۱۴۸، ۳۶۸
 امام موجود موعود، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۹۳، ۲۵۴

۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴	۲۹۶
۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۹۳، ۴۰۱، ۴۰۳	امام و باب امام، ۴۳۴
۴۰۴، ۴۱۴	امپریالیستی، ۳۳، ۳۵۵، ۳۹۹
باب اعظم، ۲۲۳، ۳۳۵	امپریالیسم تزاری، ۱۴، ۴۱۵
باب‌الله، ۲۴۷	امپریالیسم جهانی، ۳۸۷
باب‌الله المقدم، ۳۷۷	امت محمدی، ۲۶۲، ۳۱۲
باب‌اللهی سلمان، ۲۱۵	امیرالمؤمنین، ۹، ۱۷، ۲۰، ۲۵، ۸۰، ۸۱، ۸۲
باب امام، ۲۲۰، ۲۴۱، ۳۰۱، ۴۰۸	۱۰۷، ۱۰۸، ۱۳۷، ۱۷۰، ۲۰۸، ۲۵۸، ۲۸۳
باب امام، ۳۱۳، ۳۸۸	۳۰۷
باب امام زمان - ارواحنا فداء - ۳۲۹، ۳۷۷	امیرمؤمنان جهان اسلام، ۲۹۵
باب امام سجاد، ۲۲۴	انسان کامل، ۳۰۶، ۳۰۷
باب امام عصر، ۴۰۴	انسان کامل، ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۱، ۳۲۷، ۳۲۸
باب امام قائم غائب، ۳۱۲	انسان کامل حقیقت محمدی، ۳۰۶
باب بودن، ۲۲۵	انسان کاملی، ۳۰۷
باب تراشی، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۶۵	انقراض پهلوی، ۴۲۱
باب خداوند، ۳۰۱	انگلیسی مآبانه‌ی مؤسس وهابیت، ۶۸
باب رجوع، ۲۴۳	اولوهیت، ۴۴۰
باب سازی، ۱۱۴، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۷۹، ۳۸۰	اولی الامر، ۳۲۷
بابش، ۲۱۶، ۳۳۴	اولیاءالله حقیقی، ۳۰۵
باب علم، ۲۱۴	اومانیسیم، ۷۱
باب مخصوص، ۱۹۶	اهل بیت پیامبر، ۳۴۶
بابی، ۲۶، ۳۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۳۰۰، ۳۰۹، ۳۲۰	اهل بیت عصمت و طهارت، ۱۷۲، ۲۶۹
۳۳۱، ۳۶۲، ۳۷۴، ۳۸۲، ۴۰۰، ۴۰۳، ۴۰۶	اهلیت نبوت، ۲۴۷
۴۱۵	اهلیتی، ۲۲۵
بابی‌ها، ۴۱۷	اهل حق مسلکی، ۲۸، ۹۵
بابی‌های اولیه، ۴۰۵	اهل عصمت و طهارت، ۱۲۹
باستانگرایانه، ۷۷	ایدئولوژی‌های سکولار، ۴۳۲
باستان‌گرایی افراطی، ۷۵	ای علی، ۲۴۷
با نواب خاص دوران غیبت صغری، ۲۱۴	باب، ۲۷، ۸۷، ۱۱۴، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۲۸
بخشش‌نامه، ۱۶۸	۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۱
برجسته ماسونی، ۷۷	۲۹۱، ۳۰۱، ۳۱۸، ۳۲۶، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۴
پرسول الله، ۹۸	۳۶۱، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵

- بروز حوادث، ۲۲۲
 بروز حوادث، ۲۲۲
 بهایی، ۴۰۰
 بهشت فروشی، ۱۶۸، ۱۷۰، ۴۳۳
 به‌علی‌بن ابیطالب - سلام‌الله علیهما - ۹۹
 بی‌بند و بار، ۳۹۹
 بیعت با مرشد، ۸۵
 پیامبر اسلام و امامان - علیهم‌السلام - ۸۹
 پیامبری، ۳۹۳
 پیامبری، ۸۰، ۱۹۸، ۲۱۲
 پیروان علی‌بن ابیطالب، ۱۹۶
 پیغمبران، ۱۷۶
 پیغمبر و ائمه، ۳۳۳
 پیغمبر و ائمه طاهرین، ۴۳۷
 پیغمبر و ائمه اطهار - علیهم‌السلام - ۲۳۱
 تاریخ، ۲۵۹
 تاریخ اسلام، ۱۶۲
 تاریخ باب و بها، ۴۱۵
 تاریخ قاجار، ۷۸
 تالی تلو معصوم، ۳۱۰
 تجسم چهره مرشد، ۱۷۰
 تجسم صورت، ۱۷۲، ۱۷۸، ۲۰۹
 تجسم صورت شیخ، ۲۴۷
 تجسم صورت مرشد، ۸۵، ۱۶۹، ۲۴۸
 تسلط یهود، ۴۴
 تشبیه، ۱۵۵
 تشبیه و تنزیه، ۱۵۵
 تشبیهی، ۱۵۵
 تشکیل لژهای فراماسونری، ۴۲۱
 تشیع کلاه نمدی، ۳۳۰
 تصوف تشکیلاتی، ۸۶، ۱۲۹
 تصوف عاشقانه، ۴۹
 تصوف فرقه‌ای، ۳۶، ۴۵، ۵۷، ۷۹، ۸۵، ۸۶، ۸۹
 ۹۵، ۱۳۵، ۱۶۷، ۱۷۱، ۲۱۰، ۲۸۶، ۳۱۸
 ۳۸۲، ۴۳۰، ۴۳۳
 تن‌پروران صوفی، ۲۹
 تنزیه، ۱۵۵
 تنزیه مطلق اسماعیلیه، ۱۵۵
 توحید، ۳۴۵
 ثقة‌الاسلام، ۳۶۳
 ثقة‌الاسلامی، ۳۶۷
 جامع آدمیت، ۶۷، ۷۱، ۷۲
 جایگزین، ۸۶
 جبهه به اصطلاح ملی، ۱۷۰
 جدیدالاسلام، ۳۷
 جهان اسلام، ۲۹
 جهان وطنی، ۱۱۸، ۳۹۸
 چهارده معصوم، ۳۰۶، ۳۷۷
 چهارده معصوم - علیهم‌السلام - ۲۴۳
 حجت بالغه الهی، ۱۹۹
 حجت خدای، ۲۹۶
 حجت معصوم از آل محمد - علیهم‌السلام - ۳۴۱
 حجت‌های امام زمان، ۲۲۲
 حجة‌الاسلام، ۳۶۳
 حجة‌الاسلامی، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۷
 حدیث ثقلین، ۶۹
 حراج شخصیت‌های حکومتی قاجار، ۴۰۳
 حضرت آقا، ۲۸۹
 حضور، ۸۱
 حضور قائم، ۲۴۲
 حفظ یهودی یا مسیحی، ۸۰
 حکومتی اموی، ۱۰۸
 حلول، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۸، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۴۰
 ۳۸۶، ۳۴۶، ۳۴۲

ذوات قدسی، ۶۸	حلول الوهیت، ۳۸۹
ذوات مقدسه انمه، ۲۰۳	حلول در ابدان، ۱۹۸
ذهبی، ۷۵، ۱۰۹، ۲۴۲، ۳۶۲	حلول ربوبیت، ۳۸۸
ذهبی اغتشاشی، ۴۹	حلول و اتحاد، ۳۰۲
ذی ظل، ۳۰۹، ۳۱۰	حوادث واقعه، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۳۹، ۲۴۰
رئیس العلمایی، ۳۹	خاتم‌الولایه، ۸۶
رئیس صوفی، ۳۰۸	خاتمیت اسلام، ۱۷۰
راویان احادیث، ۳۲۸	خان زند، ۱۲۷
رب‌الارض، ۳۰۶	خانواده طهارت‌اند، ۱۷۲
ربوبیت، ۳۰۶، ۳۸۸، ۳۸۹	ختمی مرتبت، ۱۹، ۸۰، ۱۰۷، ۳۴۳، ۳۴۵
رجوم الشیاطین، ۲۱۲	ختمی مرتبت و انمه طاهرین - علیهم‌السلام -
رحلت پیامبر اکرم، ۱۹۸	۲۵۴
رحمة للعالمین، ۲۷۳	ختمی مرتبتی، ۴۴، ۸۱، ۲۰۷
رسول و امام، ۱۷۳	خدا، ۲۱۲، ۲۱۳
رکن ایمان، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۳۳۴	خدای زمان، ۳۰۵
رکن چهارم، ۱۰۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۱، ۳۴۱، ۴۴۰	خرابکار یهود، ۴۳
رکن رابع، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۲۷، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹	خرابکار یهود، ۴۳
۹۲، ۹۴، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۱، ۱۵۰، ۱۶۶	خرقه، ۱۳۵
۱۶۸، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۷، ۱۹۶، ۲۰۷، ۲۰۸	خرقه پوشی، ۱۳۵
۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷	خلیفه‌الرسول، ۱۰۷
۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴	خلیفه‌الله، ۳۲۹
۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۲	دارونستی، ۳۳
۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹	دربار قاجار، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۹
۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷	۱۹۹، ۲۶۷، ۳۸۴
۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۶۰، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۸	دمکراسی، ۲۳۱
۳۰۹، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۱	دوران ایران باستان، ۸۰
۳۳۳، ۳۳۴، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۸، ۳۶۰	دوران غیبت، ۳۱۸، ۳۹۶، ۴۱۰
۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹	دوران قاجاریه، ۴۱۷
۳۷۴، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۵، ۳۸۶	دوره قاجاریه، ۲۲۰، ۴۲۷، ۴۳۱
۳۹۸، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۳۷، ۴۳۹	دین محمدی، ۱۶۶، ۲۸۹
۴۴۳	دینی یهود، ۴۲
	ذات مهمان، ۳۰۵

- رکن رابع سازی، ۱۳۰
 رکن رابع ناطق واحد، ۲۳۷
 رکن فرقه شیخیه، ۲۳۳
 رکنیت، ۲۸، ۸۶، ۱۶۷، ۱۹۹، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۸۳، ۳۱۸، ۳۲۵
 رکنیت ابداعی، ۲۴۱، ۲۴۰
 رکنیت ایمانی، ۲۴۵
 رکنیت شیخیه، ۹۵، ۱۱۸
 رکنی‌گری، ۲۶۸
 روای احادیث، ۹۲، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۹۷، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۱
 روای احادیثی، ۳۱۳
 روای حدیث، ۲۲۳، ۳۱۳، ۳۲۸
 روای مجتهدند، ۱۷۴، ۲۲۱، ۲۳۸
 رواة حدیث، ۳۱۳
 روحانی پرآواز اخباری، ۱۰۲
 روح حضرت امام زمان - ارواحنفاذاه - ۳۴۰
 روح کل اولین مخلوق، ۳۰۵
 روساء، ۲۲۲
 روش اجتهادی، ۱۸۰
 روضه منوره حضرت رضوی، ۴۰
 رهبران ضلالت، ۴۳۵
 زرتشتی‌گری، ۱۰۹
 زردشتی، ۱۰۴، ۱۷۳
 زردشتیان، ۳۹
 زمان پهلوی، ۳۱۸
 زمان غیبت صغری، ۳۱۲
 زمان غیبت کبری، ۱۳۰
 زمان غیبت کبری، ۱۳۰
 زمان قاجاریه، ۲۱۶
 زیدیه فرقه‌ای، ۲۹۶
 ساخته‌های یهود پسند، ۱۹۲
 سبک اصولی، ۱۰۱
 سرکار آقا، ۱۱۵، ۲۴۴، ۳۳۱، ۳۴۸
 سرکار آقاخان، ۸۵
 سرکار آقا‌های شیخیه، ۴۲۷
 «سرکار آقا‌های کرمان، ۱۰۳، ۲۸۰
 سرمایه‌داری غرب، ۳۵۵
 سفارت، ۲۹۷
 سفرا، ۲۹۷
 سفراء محمودون، ۲۹۷
 سفیر، ۲۹۷
 سلطان علیشاهی گنابادی، ۴۳۹
 سلطنت قاجار، ۷۴، ۳۱۶، ۳۱۹
 سیاست‌های ضددینی پهلوی، ۳۹۸
 سیاسی ماتریالیسم، ۳۵۵
 شاخه شیخیه، ۲۸۸
 شاگرد تبریزی، ۲۸۸
 شاهزاده قاجار، ۱۶۹
 شاه قاجار، ۶۷، ۱۴۳، ۱۶۰
 شبکه‌های فراماسونی، ۷۵
 شورای عالی ماسونی فرانسه، ۷۱
 شوندهای چهارگانه، ۱۹۰
 شیخ، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۶۵، ۲۷۶، ۲۷۸، ۳۰۹، ۳۳۴، ۳۴۳
 شیخ، ۳۷۰
 شیخ الاسلام، ۳۹
 شیخ مجاز، ۳۳۳
 شیخ وقت، ۲۴۷
 شیخی، ۲۸۳
 شیخیان کرمان، ۱۷۸

- صحابه، ۱۳۴، ۲۵۳
 صورت شیخ، ۱۷۱
 صورت مرشد، ۲۰۹، ۴۳۴
 صورت مرشدان، ۱۷۱
 صوف پوش، ۱۰۹
 صوفی، ۳۳۳
 صوفی، ۲۶، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۷۶، ۸۲، ۸۳، ۸۴
 ۱۰۹، ۱۶۳، ۱۶۵، ۲۳۱، ۲۴۹، ۳۰۰، ۳۲۹
 ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۶۲، ۳۸۲، ۴۳۴
 صوفیان زاهد، ۲۷
 صوفیان فرقه‌ای، ۱۳۵
 صوفیانه، ۴۹، ۶۳، ۲۰۹، ۳۳۲، ۴۳۰
 صوفی‌گری، ۱۱، ۶۲، ۲۶۰، ۳۰۰، ۳۳۰، ۳۹۵
 ۴۰۲
 صوفیه به‌اعتبار تصوف، ۴۳۰
 صوفیه فرقه‌ای، ۲۸، ۵۶
 صوفیه قطب، ۳۰۸
 صهیونیزم، ۳۷۸
 صهیونیست‌ها، ۳۲۰، ۳۳۲، ۳۹۹
 صهیونیستی، ۳۵۵
 صهیونیسم جهانی، ۷۱، ۴۲۹
 ضدآموی زیدیه، ۸۱
 ضددینی پهلوی، ۳۹۸
 طلبه تبریزی، ۲۸۶، ۲۸۹
 طنطنه قطیبت، ۲۱۰
 ظل، ۳۰۹، ۳۱۰
 ظل‌الله، ۳۰۷
 ظل تابع، ۳۰۹
 ظل ممدود، ۳۱۱
 ظلیت، ۱۳، ۳۰۰، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱
 ۳۱۲، ۳۱۸، ۳۳۱، ۳۳۵
 ظهور اسلام، ۷۷
- شیخیان کرمانی، ۳۶۷
 شیخیت، ۲۷۷
 شیخی کرمان، ۲۴۴، ۳۶۶
 شیخی‌گری، ۱۴، ۳۷، ۱۰۳، ۲۶۰، ۲۹۸، ۳۰۰
 ۳۷۶، ۳۸۷، ۳۹۵، ۴۰۹
 شیخی مشربی، ۳۷۹
 شیخیه آذربایجان، ۳۶۶، ۳۶۷
 شیخی‌ها، ۲۸۹
 شیخیه‌سازی، ۴۲۰
 «شیخیه» شاخه احقاقی، ۸۸
 شیخیه شاخه احقاقیه: ۳۱۳
 شیخیه شاخه کرمان، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۴۴
 شیخیه شاخه کرمان، ۳۰۹، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۴۴
 ۳۴۶
 شیخیه شاخه کرمانی، ۲۱۹
 شیخیه شاخه کرمانیه، ۳۶۸
 شیخیه شاخه احقاقی‌های اسکو، ۱۷۸
 شیخیه شاخه کرمانی، ۳۶۸
 شیخیه شاخه کرمانیه، ۳۶۸
 شیخیه فرقه‌ای، ۱۷۷
 شیخیه کرمان، ۸۸، ۱۰۳، ۱۱۵، ۱۷۸، ۱۷۹
 ۲۱۹، ۳۶۰، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۸۰، ۴۲۸
 شیخیه کریم‌خانی، ۳۶۶
 شیعه خالص، ۲۲۷، ۲۳۴
 شیعه کامل، ۲۲۷، ۳۳۱، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۶۸
 ۴۳۴
 شیعه کامل، ۳۳۱، ۳۴۰
 شیعیان شیفته اهلیت، ۹۷
 صاحب‌الامر، ۱۳، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۹
 صاحب‌الامری، ۲۸۸، ۲۹۰
 صاحب‌الزمانی، ۲۹۰
 صادر اول است، ۲۷۳

ظهور امام، ۴۰۸	غالی گری، ۹۲، ۹۹، ۱۲۳، ۳۵۶
ظهور امام غایب، ۳۸۶	غلو، ۹۶، ۹۹، ۱۷۸، ۱۸۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۳۳، ۳۴۶
ظهور امام قائم - ارواحنفااء - ۲۲۳	غلو درباره امامان، ۱۸۸
ظهور مهدی ارواحنفااء، ۲۲۴	غلو کنندگان، ۲۰۰
عارف کبروی، ۳۰۷	غلوگوئی، ۹۹
عارف کبروی نوریخشی سدیری، ۲۰	غوغای بابیت، ۴۰۴
عاشقانِ دلباخته آل بیت، ۹۷	غیبت امام، ۱۰۲
عامه غیبت کبری، ۳۸۰	غیبت امام - علیه السلام - ۱۳۴
عترت رسول خدا، ۲۰۱	غیبت امام موعود، ۲۰۸
عرش پیامبران، ۳۰۶	غیبت صفرا، ۲۱۸، ۲۲۷
عرشیان خاک نشین - علیهم السلام - ۲۷۷	غیبت صغری، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۹۷
عسکر، ۲۵۶	غیبت کبری، ۳۹، ۸۴، ۸۵، ۸۹، ۹۴، ۹۵، ۱۰۰
عشریه، ۸۴، ۱۷۰	۱۰۵، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۶۸، ۱۹۲، ۲۰۷، ۲۰۸
عشریه یهود، ۶۵	۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۷، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۲
«عشیریه» مرسوم در یهود، ۱۷۰، ۲۰۹	۲۴۴، ۲۴۶، ۲۵۷، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۱۷، ۳۵۷
عصر پهلوی، ۴۱۸	۳۶۲، ۳۷۸، ۳۸۲، ۳۹۵، ۴۳۳
عصر غیبت، ۱۶۶	غیبت کبری، ۱۶۴، ۱۸۷، ۲۳۶، ۱۹۴
عصر قاجار، ۴۱۸	غیر باب، ۲۱۶، ۳۳۴
عصر نبوی که پیامبر اکرم، ۴۴	غیر شیخی، ۲۱۴، ۳۶۸
عصمت و طهارت اند، ۱۷۳	غیر صوفی، ۶۵
عقل گرایی، ۱۰۱	غیر نزاریان، ۶۱
علت کوروش، ۷۷	فتنه باب، ۳۸۷، ۴۰۱
علل اربعه، ۱۳۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰	فتنه بابیه، ۱۶۹
۴۲۳	فراماسون، ۳۶
علل اربعه آفرینش، ۹۶	فراماسون باز، ۷۱
علویانِ راسخ تر، ۸۲	فراماسونرها، ۷۱
علویانِ وفادار، ۸۱	فراماسونرهاست، ۷۱
عمیدالاسلام، ۳۶۳	فراماسونرهای فرانسوی، ۷۱
عمیدالاسلامی، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۷۰	فراماسونری در ایران، ۷۹
غانله معروف به واقعه قنولخانه، ۴۱۷	فراماسونری مروج پلورالیسم، ۷۰
غالی، ۹۳، ۹۵، ۹۷، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۹	فراماسونها، ۷۰، ۷۱
۲۷۱، ۲۷۳، ۳۱۹، ۳۲۹، ۳۴۶، ۳۶۲	

- فراماسونی، ۷۸
 فراموشخانه‌ای، ۷۰
 فراموشخانه سوم، ۷۲
 فراموشخانه ملکم، ۶۷
 فراموشخانه میرزا ملکم خان، ۷۱
 فرعون‌زدگی، ۷۶، ۷۷
 فرعونی، ۷۶
 فرعونیان، ۲۶
 فرق نعمه‌اللہی: ۴۳۹
 فرقه، ۳۴۸
 فرقه‌داران صوفیه، ۷۹
 فرقه‌های اهل حق، ۸۹
 فرقه‌های صوفیه، ۱۷۰
 فرماسونری، ۷۵
 فرهنگ انجمن‌آرای ناصری، ۷۷
 فضائل ائمه - علیهم‌السلام - ۱۳۹
 فضائل امامان، ۱۳۹
 فقهاء آل بیت، ۲۹۷
 فقهاء اهلیت، ۸۹
 فقیه آل محمد، ۳۲۸
 فقیه شیخی، ۲۱۹، ۳۶۸، ۳۶۹
 فناتیک، ۳۹۹
 فناتیک‌های بی‌بندوبار، ۳۹۹
 قائمیت، ۱۱۸
 قاجاریخاری باش، ۵۰
 قالب مثالی، ۱۹۵
 قراء ظاهره، ۴۳۳
 قریه ظاهر، ۴۳۳، ۴۳۴
 قریه ظاهره، ۴۳۳، ۴۳۴
 قطب، ۱۴، ۴۵، ۸۳، ۸۷، ۹۵، ۲۱۲، ۲۴۶، ۲۴۷
 ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۶۰، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۸، ۳۲۳
 ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۸۲
- قطب‌آوری، ۳۹۷
 قطب‌تراشی، ۸۴، ۱۳۰
 قطب تصوف، ۳۳۴
 قطب تصوف فرقه‌ای، ۸۸
 قطب حقیقی، ۳۰۹
 قطب‌داری، ۹۵
 قطب ذهبیه اغتشاشیه، ۲۷۷
 قطب‌سازی، ۲۶۱
 قطب نعمه‌اللہی، ۴۰۴
 قطب‌های نعمه‌اللہی، ۱۰۹
 قطبیت، ۲۷، ۲۸، ۵۹، ۶۲، ۶۳، ۷۱، ۸۳، ۸۵
 ۸۶، ۸۷، ۹۵، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۲۸، ۱۶۷، ۱۹۹
 ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۲۴، ۲۴۲، ۲۹۰
 ۳۰۲، ۳۱۰، ۳۱۸، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۰
 ۳۳۱، ۳۳۵، ۳۸۲
 قطبیت صوفیه، ۸۷، ۱۱۸، ۱۶۶
 قطبیت فرقه‌ای، ۶۴
 قطبیت فرقه‌های، ۶۳
 قطبیت نعمه‌اللہی، ۳۳۰
 قمر از شمس، ۳۰۸
 کارگردانان گنابادی، ۳۹۴
 کامل‌ترین مظهر، ۳۰۲
 کثرت‌گرانی دینی، ۱۱۸
 کرمانیه، ۳۶۵
 کشیش پروتستان با سابقه یهودی، ۷۰
 کشیش مسیحی، ۱۱۰
 کلاتری، ۷۱
 کلاه نم‌دی، ۳۳۰
 کمونیستی، ۳۳، ۳۵۵، ۳۹۷
 کمیته مجازات، ۷۳
 کوروش‌زدگی، ۱۱، ۷۴، ۷۵، ۷۶
 کوروش‌زده‌ای، ۷۵

- ۱۶۲، کیمیا
 گنابادی، ۱۱۱، ۳۳۲، ۴۳۹
 گنابادیه، ۲۴۱، ۲۷۷، ۳۱۰
 لژ اصفهان، ۷۱
 لژ بیداری ایران، ۷۱
 لژ بیداری ماسونری، ۶۷
 لژ فراماسونری، ۷۱
 لژ فراماسونری اسکاتلند، ۱۱۱
 لژ گراند اوریان فرانسه، ۷۱
 لژهای فراماسونری، ۴۲۱
 لژهای فراماسونی، ۷۵
 لژهای فراماسونری، ۷۰
 ماسونی، ۱۱، ۴۳، ۴۴، ۶۹، ۷۴
 ماهیت شیخیه، ۱۱۵
 مأموریت مسیحیایی، ۳۸
 مبانی نظری فراماسونری، ۷۰
 مبلغان مسیحی، ۱۰۹
 متصوفه، ۲۲۵، ۳۰۶
 مجالس صوفیه، ۱۹۷
 مجتهد، ۳۲۰
 مجتهد، ۲۹۷
 مجتهد جامع‌الشرائط، ۳۲۱
 مجتهد شیخی، ۳۶۴، ۳۸۰
 مجتهد شیخی احقاقی، ۳۶۴
 مجتهد نافذ، ۳۲۱
 مجتهدین، ۳۹
 مجهول‌الکنه، ۱۷۱
 محافل فراماسونی، ۳۶
 محبت آل بیت، ۲۰۴
 محبت اهل بیت، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵
 محبت به اهل بیت رسالت، ۲۰۴
 محبت معصومین، ۲۰۵
 محمدی، ۱۱۲
 مخصوص یهود، ۸۴
 مدعیان مهدویت، ۹۱، ۲۴۴، ۳۴۰
 مدعیان نیابت، ۱۴
 مدعی مهدویت، ۹۱، ۲۹۶
 مذهب اهل بیت، ۹۲
 مذهبی زرتشت، ۴۳۲
 مرآت شمس، ۳۳۴
 مرآت شمس، ۳۰۸
 مرآت کامل، ۳۰۷
 مرآتیت، ۳۰۸، ۳۰۹
 مراجع تقلید، ۸۴
 مرآشد صوفیه، ۸۵
 مربوبیت، ۳۰۶
 مرتبت مرآتیت، ۳۰۷
 مرتضی، ۳۰۸
 مرجعیت، ۱۹۹، ۳۱۸، ۴۲۳
 مرجعیت دینی نواب عامه، ۸۳
 مرجعیت روات مجتهد، ۴۱۰
 مرجعیت روات مجتهد، ۲۱۱، ۳۸۵
 مرجعیت شیخی، ۳۶۷
 مرجعیت نواب دوران غیبت کبری، ۳۲۰
 مرجعیت نواب عامه، ۳۹، ۳۷۸، ۳۸۵، ۳۹۵
 مردان خدا، ۳۰۵
 مرشد، ۳۳۱
 مرشد ولی، ۳۳۲
 مزخرفاتی اسرائیلی، ۹۸
 مستشرق مسیحی، ۱۰۶
 مسلک، ۳۴۸
 مسلک تصوف، ۳۷
 مسلک شیخیه، ۳۴۳
 مسلک صوفیه، ۱۵۰

معرّاج، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۷، ۴۲۳، ۴۳۶	مسلک‌ها، ۳۴۹
معرّاج جسمانی، ۱۹۱، ۱۹۶، ۲۰۷، ۴۳۵	مسیحایی، ۷۷
معروف به یهودیت بود، ۶۷	مسیحی انگلیسی، ۴۳
معصوم، ۱۶۱، ۱۶۵، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵	مسیحیت واتیکانی، ۱۰۹
۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۹	مسیحی قشری، ۲۸
معصومان، ۳۲۱	مشروطه مشروعه، ۲۰۳
معصوم - علیه‌السلام - ۹۷، ۱۰۱، ۱۳۴، ۱۳۸	مظاهر، ۳۰۶
۱۵۲، ۱۶۲، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۱۴، ۲۵۳، ۳۰۳	مظاهر با واسطه، ۳۰۲
۳۰۴، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲	مظاهر بی‌واسطه، ۳۰۲
معصوم و مطهر، ۲۱۲	مظهر، ۲۱۱، ۲۴۶، ۲۵۰، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۳۴
معصومین - علیهم‌السلام - ۹۹، ۱۳۸، ۱۶۱	مظہرات دوره‌های، ۳۰۵
۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۲۱	مظہرات کامل خدا، ۳۰۵
مقام الوهیت، ۲۰۷	مظہر تام و تمام، ۳۰۶
مقام ولایت مطلقه کلیه، ۳۰۹	مظہر ذات، ۳۰۸
مکتب اصول، ۱۰۱	مظہر سازان، ۳۰۴
مکتب اصولی، ۱۰۱	مظہر سازی، ۱۰۹، ۳۰۴
مکتب الهی، ۲۷۷	مظہر علم شهودی، ۳۰۳
ملتش، ۷۶	مظہر کل، ۳۰۵
ملیت، ۷۵، ۷۶، ۱۰۵، ۱۱۳، ۳۰۰	مظہر نسبی او، ۳۰۵
ملیت آفریقایی، ۳۳	مظہریت، ۱۳، ۲۷، ۸۳، ۸۹، ۹۵، ۱۹۹، ۲۱۰
ملیت بربری، ۳۲	۲۴۲، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۳۱، ۳۳۵
ملیت پاکستانی، ۳۲	۳۴۲
ملیت پرستی، ۳۲	مظہریت الهی، ۳۰۷
ملیتشان، ۷۰	مظہریت اهل حق، ۱۱۸
ملیت طورانی، ۳۲	مظہریت اهل حق مسلکی، ۶۴
ملیت فارسی، ۳۲	مظہریت حلول، ۳۰۴
ملیت فرعونی، ۳۲	مظہریت کامل، ۳۰۴
ملیت فینیقی، ۳۲	مظہریت مطلق، ۳۰۵
ملیت‌ها، ۳۳، ۷۸، ۴۲۶	مظہریت معصوم، ۳۰۳
ملیت‌هائی، ۶۹	مظہریتی، ۳۰۲
منا اهلینی، ۳۱۰	معاد، ۳۴۵
	معاد جسمانی، ۱۷۸، ۲۰۷، ۴۲۴، ۴۳۵، ۴۳۷

نایبان امام، ۳۱۳	منزله، ۱۵۵
نایبان امام، ۱۳	منسوخ شده یهود، ۱۶۹
نایبان با واسطه، ۲۱۴	موجود، ۳۲۶
نایب ایام غیبت، ۲۱۰	موهبت نوعی، ۲۹۰
نایب باب‌الله اعظم، ۳۰۸	مهدویت، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳
نایب تراشی، ۳۱۸	۱۲۳، ۱۹۹، ۲۱۴، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۸۶، ۲۹۶
نایب خاص، ۸۷، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲	۳۵۹، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۸۵، ۳۸۸
۲۲۷، ۲۳۲، ۲۴۲، ۲۵۰، ۲۹۷، ۳۱۳، ۳۲۸	۳۸۹، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۱۰، ۴۱۳، ۴۲۳
۳۲۹، ۳۳۵، ۴۲۳	۴۴۰
نایب خاصی، ۲۱۹، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۹	مهدویت نوعیه، ۲۹۰
نایب خدا، ۳۱۲	مهدی موعودی، ۳۷۳
نایب‌سازی، ۱۱۴	مؤسس شیخیه باییه، ۴۴۱
نبوت، ۱۱۸، ۳۴۵	مؤمنان به آل‌بیت، ۲۶۶
نبوت، ۸۱، ۸۳، ۳۴۵	نائب، ۱۹۶
نبوت ختمی مرتبت، ۲۷۳	ناب احمدی، ۲۹۵
نبوی، ۸۱	ناحیه مقدسه، ۲۹۸
نجابت، ۲۱۰، ۲۳۳	ناطق، ۲۲۰، ۲۲۶
نجبا، ۲۱۰	ناطق حقیقی، ۲۲۴
نجیب، ۲۳۳، ۲۴۲	ناطق واحد، ۱۳، ۲۷، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۲، ۹۴
نعمه‌اللهی صفی علیشاهی، ۷۵	۱۰۲، ۱۶۸، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷
نقابت، ۲۱۰، ۲۳۲	۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۳۲
نقیب، ۲۳۳، ۲۴۲	۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۵۰، ۳۲۶
نماینده خدا، ۳۰۵	۳۲۸، ۳۴۱، ۳۴۴، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۸۰
نواب، ۳۷۸	۳۸۲، ۴۲۲، ۴۳۵
نواب اربعه، ۲۱۸، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۹۷، ۳۱۲، ۳۱۳	ناطق واقعی، ۲۱۷
۴۳۳	نامه خسروان، ۷۷
نواب امام زمان - ارواحنفا - ۴۳۳	نایب، ۸۷، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۴۲، ۲۹۷، ۳۱۸، ۳۲۶
نواب ایام غیبت کبرای حضرت مهدی آخر زمان -	۳۳۳
روحی فدا - ۱۱۳	نایب، ۲۹۱
نواب ایام غیبت کبری، ۴۳۲	نایب، ۲۹۷
نواب خاص، ۲۱۵، ۲۲۱، ۳۲۷	نایب‌الحق، ۳۱۲
نواب دوران غیبت، ۳۲۴، ۳۶۴	نایب امام زمان، ۴۳۳

۳۶۹، ۳۷۸، ۴۰۶	نواب زمان غیبت کبری، ۳۱۳
نیابت امام، ۳۷۱	نواب عام، ۳۳۱، ۳۶۸
نیابت خاص، ۸۷، ۳۷۶	نواب عامه، ۸۴، ۸۷، ۹۲، ۱۰۲، ۱۱۳، ۱۱۴،
نیابت خاص امام زمان، ۳۸۲	۱۷۵، ۱۹۶، ۲۰۸، ۲۱۸، ۲۳۴، ۲۶۱، ۳۱۸،
نیابت خاص نواب، ۲۲۶	۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۴۴،
نیابت خاصه، ۱۰۳، ۱۱۳، ۲۰۸، ۲۱۹، ۲۲۱،	۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۱۰، ۴۴۳،
۲۲۳، ۲۳۷، ۲۳۹، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۳۱،	نواب عامه امام زمان - ارواحنفاذ - ۸۵
۳۷۱، ۳۹۴، ۴۳۳، ۴۳۵	نواب عامه دوران غیبت، ۳۲۵، ۳۹۶
نیابت خاصه نواب اربعه، ۸۷	نواب عامه دوران غیبت کبری، ۳۱۹
نیابت روات مجتهد، ۱۹۹	نواب مجتهد، ۳۸۰
نیابت سازی، ۳۲۴	نواب مجتهد، ۹۲، ۳۸۰
نیابت عامه، ۱۰۳، ۱۱۳، ۲۰۹، ۲۲۴،	نواب مرضیون، ۲۹۷
نیابت واسطه‌ای، ۲۷، ۸۷	نواسماعیلیان، ۴۱۰
نیابت ولایت با امامت، ۳۲۳	نوافلاطونی، ۱۵۵
نیابت ولایت با امامت، ۳۲۳	نوبهانی، ۴۱۰
واحد ناطق، ۲۳۶، ۳۶۷	نسوبهائیان، ۱۴، ۳۸۹، ۳۹۵، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۲،
واسطه فیض، ۶۸	۴۲۰
واقعه، ۲۲۱	نوشیخیان، ۴۱۰
وحدت ناطق، ۲۱۹، ۲۳۵	نوصوفیان، ۴۱۰
وسائط فیض، ۶۸	نوظهور تصوف، ۴۳۰
وصی نبی - صلوات‌الله علیهما - ۳۲۲	نوکر مقرب، ۱۳، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۲، ۱۰۲،
ولادت امام غایب - که روح من فدای او باد -	۱۱۴، ۱۹۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹،
۴۰۸	۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۳۸، ۲۴۳، ۲۴۴،
ولایت الهیه، ۳۰۸	۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۶۱، ۲۶۵، ۳۲۶، ۳۲۷،
ولایت با امامت، ۱۰۸	۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۴۱، ۳۴۸، ۳۶۵، ۳۶۷،
ولایت تکوینی، ۶۸	۳۶۸، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۵، ۴۲۳،
ولایت شمسیه، ۳۰۸	۴۳۵، ۴۴۳
ولایت عظاما و رسول، ۲۴۵	نوکر مقرب تراشی، ۲۱۸
ولایت قمریه، ۳۰۸	نوکر مقربی، ۸۸، ۲۲۰، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۲،
ولایت مطلقه کلیه، ۳۰۹	نیابت، ۱۳، ۸۷، ۸۸، ۱۱۳، ۲۱۰، ۲۲۳، ۲۳۹،
ولایت معصوم، ۲۴۴	۲۴۴، ۲۴۶، ۳۰۰، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۲۲، ۳۲۷،
ولی، ۳۱، ۸۳، ۳۰۵، ۳۳۳	۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۵، ۳۴۲، ۳۵۹، ۳۶۲، ۳۶۵،

یهودیان تازه مسلمان، ۳۷	ولی‌الله، ۸۳
یهودیان توسط کوروش، ۷۷	ولی تراشی، ۱۰۸، ۲۰۸
یهودیان جدیدالاسلام، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۱، ۴۶	ولی تراشی صوفیه، ۸۶
یهودی انگلیسی، ۴۳	ولی داری، ۱۰۹
یهودیان مخفی، ۳۸	ولی مطلق، ۳۰۴
یهودیان مسلمان، ۳۷	وهابیسم، ۴۶، ۴۰۹
یهودیانی، ۳۸، ۴۰۴	وهابی‌گری، ۴۰۹
یهودیت، ۳۸	وهابی‌ها، ۱۲۴
یهودی جهانی، ۴۳	همدانیه، ۳۳۱، ۳۶۰، ۳۶۳
یهودی‌زاده، ۷۱، ۳۵۲	هور قلیانی، ۱۸۳، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷
یهودیسم، ۴۳	۳۰۴، ۴۳۷، ۴۳۸
یهودی مخفی، ۳۸	یهودی، ۲۹، ۳۱، ۳۸، ۴۴، ۹۸، ۱۰۴، ۲۵۳
	۲۵۸، ۳۶۳، ۴۰۴، ۴۲۵

اماکن

۱۴۴، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۸۴، ۲۷۹، ۳۱۵، ۳۱۶

۳۹۶، ۴۱۷

افغانستان، ۲۸، ۵۴، ۶۱، ۱۰۶، ۲۹۹، ۳۲۴، ۳۵۱

الازهر، ۵۳

الجزایر، ۳۲۴

المؤمنیه، ۱۲۳

امپراتوری روس تزاری، ۱۱۲

انگلستان، ۴۳، ۴۶، ۵۲، ۷۰، ۷۱، ۱۱۱، ۱۹۱

۳۱۸، ۴۰۹، ۴۱۴، ۴۱۸، ۴۲۶

انگلیس، ۱۴، ۲۶، ۳۱، ۴۲، ۴۵، ۴۹، ۵۱، ۵۲

۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۲

۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۱، ۷۳، ۷۸، ۷۹

۹۱، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۲۴

۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۵۰، ۱۵۹، ۲۵۳، ۲۵۴

۲۷۹، ۲۹۲، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۴

۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۹، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۶۶، ۳۷۵

۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۳، ۳۹۴

۳۹۵، ۳۹۸، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۲

۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲

۴۲۴، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۲، ۴۴۲

ایالت شرقی، ۱۲۳

ایتالیا، ۳۱۷

ایران، ۱۱، ۱۲، ۲۱، ۲۷، ۲۸، ۳۲، ۳۶، ۳۸، ۳۹

۴۰، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵

آذربایجان، ۵۰، ۱۲۶، ۱۲۷، ۲۷۴، ۳۱۵، ۳۶۶

۳۶۷، ۴۱۷، ۴۲۸

آسیا، ۳۶

آفریقا، ۳۳، ۲۵۹

آلمان، ۷۸، ۳۳۱

آمریکا، ۱۴، ۲۶، ۳۰، ۴۳، ۴۶، ۵۴، ۶۴، ۷۰

۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۸، ۱۳۰، ۲۵۴، ۲۵۹

۲۷۹، ۲۹۶، ۳۲۰، ۳۲۵، ۳۳۱، ۳۳۹، ۳۴۸

۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۵، ۳۹۹، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۴

۴۲۲، ۴۲۶، ۴۴۲

ابوظاهر حسن، ۱۲۳

احساء، ۱۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۴۱، ۱۶۰

احساء بنی سعد، ۱۲۳

ارگ بم، ۶۰

اروپا، ۴۳، ۵۲، ۷۳، ۲۹۶، ۳۶۱، ۳۹۸، ۴۰۰

۴۱۷

ارومیه، ۱۲۷

استانبول، ۷۹، ۹۰، ۴۲۶

استرآباد، ۵۰، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۲۶، ۱۸۲، ۲۷۶

۳۱۴، ۴۳۷

اسرائیل، ۳۵، ۴۲، ۴۳، ۷۶، ۱۰۵، ۳۲۰، ۳۳۲

۳۸۹، ۳۹۹، ۴۲۹

اسکاتلند، ۷۰، ۷۵، ۱۱۱

اصفهان، ۴۰، ۴۱، ۷۱، ۹۰، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۴۲

بنگلادش، ۳۲۴	۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴
بوشهر، ۳۷، ۲۹۱	۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶
بیت‌الله الحرام، ۶۱، ۲۴۷	۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶
بیدخت، ۳۹۴	۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴
پاکستان، ۳۲، ۳۲۴، ۳۵۱	۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵
تسبریز، ۴۱، ۵۹، ۶۹، ۱۱۰، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۶۵	۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹
۲۵۵، ۲۶۷، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹	۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵
۳۱۵، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۷۰، ۳۷۶، ۳۷۷	۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲
۴۱۵، ۴۱۷، ۴۳۶، ۴۳۹	۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵
تخت جمشید، ۷۷	۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴
ترکستان، ۳۳۲	۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱
ترکمنچای، ۲۷	۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲
تهران، ۵۱، ۵۲، ۵۹، ۶۲، ۷۸، ۱۱۰، ۱۳۷، ۱۴۵	۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸
۱۴۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۹، ۲۴۸، ۲۷۰، ۲۷۹	۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰
۲۸۰، ۲۹۰، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۶۸، ۳۷۱، ۴۱۶	۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸
۴۱۸	۴۴۲، ۴۴۳
جزیره‌العرب، ۴۴	ایروان، ۵۰، ۱۵۹
جسدالعید، ۱۴۰	بحر خزر، ۱۲۷
جنت‌البقیع، ۱۵۰، ۲۵۴	بحرین، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰
چین، ۴۵	بَدشت، ۱۱۷
حسینیه سادات شیراز، ۱۶۳	بروجرد، ۱۷۰
حیفا، ۲۹۲	بریتانیا، ۶۱، ۶۶، ۷۳، ۱۰۴، ۲۷۹، ۳۲۴، ۳۹۸
خراسان، ۴۰، ۱۲۶، ۲۹۹، ۳۵۱، ۳۶۱، ۳۸۷	۴۲۶
۴۲۸	بصره، ۱۲، ۹۰، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۵۳
خرقان، ۱۶۱	۱۹۵، ۱۵۴
خلیج فارس، ۱۲۳، ۱۷۷، ۳۲۴	بطالیه، ۱۲۴
دارالقرامطه، ۱۲۳	بغداد، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹
داق، ۸۹	۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶
دلیجان، ۶۱	۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲
دهنا، ۱۲۳	۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸
دیار عجم، ۱۵۹	۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹
ربع‌الخالی، ۱۲۳	۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹
	بمبئی، ۳۷
	بندرگز، ۴۱۸

شوروی، ۳۵، ۴۱۹
 شهر بابک، ۶۱
 شیخ نشین‌های، ۱۷۶
 شیراز، ۱۳، ۱۶، ۲۷، ۳۱، ۳۷، ۴۵، ۵۵، ۵۶، ۵۸،
 ۶۰، ۶۷، ۷۸، ۸۷، ۹۴، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۳۱،
 ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵،
 ۱۷۵، ۱۸۰، ۱۹۶، ۲۰۶، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۲۸،
 ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۸، ۲۷۷،
 ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۸۹،
 ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۰۱، ۳۰۸، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷،
 ۳۱۸، ۳۲۲، ۳۴۰، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۶۰، ۳۶۱،
 ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۴،
 ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸،
 ۳۸۹، ۳۹۳، ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۱۳، ۴۱۴،
 ۴۱۵، ۴۲۵، ۴۲۸، ۴۳۴، ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۴۳

طرابلس، ۳۱۷

عتبات عالیات، ۸۹، ۹۱، ۹۰، ۱۰۱، ۱۲۸، ۱۳۹،
 ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۶۲، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۱، ۳۵۷، ۴۱۳،
 عثمانی، ۱۱، ۱۴، ۲۱، ۳۱، ۳۸، ۳۹، ۴۴، ۴۵،
 ۵۱، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴،
 ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۴، ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۷۹،
 ۲۶۵، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۸۹، ۳۲۶،
 ۳۲۷، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵،
 ۳۸۹، ۴۰۹، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۹،
 ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶،
 ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۲

عراق، ۲۸، ۳۶، ۵۳، ۵۴، ۶۰، ۷۵، ۷۹، ۸۹، ۹۰،
 ۹۱، ۱۰۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۳۱،
 ۱۸۴، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۹۹، ۳۱۴، ۳۱۸، ۳۵۲،
 ۳۵۸، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۴، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۲۳،
 ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶

عراق عرب، ۱۲۷، ۱۴۱، ۴۲۲

رشت، ۲۷۰

رم، ۱۰۷، ۱۶۸

روس، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۲۶، ۴۵، ۴۶، ۴۹، ۵۱، ۵۲،
 ۵۴، ۵۵، ۶۱، ۶۲، ۶۶، ۷۸، ۹۱، ۱۰۵، ۱۰۶،
 ۱۱۸، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۴۳، ۱۵۰، ۲۱۶، ۲۶۵،
 ۲۷۰، ۲۷۴، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴،
 ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۱۴، ۳۱۷،
 ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۵۵،
 ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۷۵،
 ۳۷۹، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۳،
 ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۲، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۳،
 ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰،
 ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹،
 ۴۳۲، ۴۳۲

روس تسزار، ۱۱، ۱۳، ۱۱۱، ۱۱۴، ۲۶۵، ۲۷۰،

۳۱۹، ۳۶۳، ۴۰۹، ۴۱۴، ۴۲۰، ۴۲۸

روسیه، ۳۵، ۴۶، ۶۵، ۱۵۹، ۱۷۰، ۱۸۰، ۱۸۱،
 ۳۱۴، ۳۵۷، ۴۰۹، ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷،
 ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۷

روسیه تزاری، ۴۴، ۴۵، ۴۱۷

روم، ۱۶۸

زنجان، ۴۰۳

زرگنده، ۴۱۸

سامرا، ۵۵، ۹۰، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۳۹، ۱۴۰

سبزوار، ۲۸۶

سقیفه، ۱۹

سمرقند، ۴۱۶

سمنان، ۱۵۲

سنگسر، ۱۵۲

سوریه، ۳۲، ۴۵

سوق الشیوخ، ۱۴۱

شام، ۵۰

۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۵، ۳۴۲، ۳۵۷، ۳۶۰،
 ۳۷۶، ۳۸۳، ۳۸۴، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۱۳، ۴۲۲،
 ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۳۳
 کرمان، ۴۰، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۸۵، ۸۸، ۱۰۳، ۱۱۵،
 ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۲۹، ۲۳۶، ۲۴۴،
 ۲۸۰، ۳۰۹، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۴۴، ۳۴۶،
 ۳۴۷، ۳۶۰، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۸۰، ۳۸۵،
 ۴۲۸
 کرمانشاه، ۱۸۲، ۱۸۳
 کعبه، ۴۲، ۱۲۴، ۲۴۱
 کلیسای سن پتر، ۱۶۸
 کویت، ۱۲۳
 گرجستان، ۵۰، ۵۱، ۱۲۶، ۳۱۴
 گرگان، ۵۰، ۲۹۹
 گنجه، ۵۰
 لبنان، ۲۸، ۵۴، ۲۹۹، ۳۳۲
 لحيان، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۹
 لندن، ۴۰۳
 لیبی، ۳۱۷
 مازندران، ۱۲۶، ۴۱۸
 محلات، ۵۸، ۶۰، ۶۱
 مدینه، ۱۲۲، ۱۳۳، ۱۸۴، ۲۱۳، ۲۵۵، ۲۵۶
 مراکش، ۳۲، ۳۲۴
 مرو، ۵۰
 مسجد گوهرشاد، ۸۸
 مشهد، ۱۶۵، ۱۸۴
 مصر، ۳۲، ۷۶، ۷۷، ۱۲۴، ۲۵۹، ۳۲۴
 مطرف، ۱۲۶
 مکه، ۶۱، ۱۲۴، ۱۳۳، ۱۸۳، ۲۴۴، ۲۵۵، ۲۵۶،
 ۳۳۴
 منطقه الشرقیه، ۱۲۳
 مهریز، ۶۱

عربستان، ۳۱، ۵۴، ۶۶، ۱۲۳، ۱۳۱، ۲۵۵، ۴۲۱
 عربستان سعودی، ۱۲۳، ۱۲۴
 عشق آباد، ۴۱۶، ۴۱۹
 عکا، ۴۴۲
 غدیر، ۱۹، ۲۰۹، ۳۴۵
 غدیرخیم، ۱۰۲، ۱۹۹، ۲۹۵
 فارس، ۶۰، ۱۲۴، ۱۲۷، ۳۲۴، ۳۸۲
 فرانسه، ۳۳، ۴۱، ۴۲، ۴۵، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۵،
 ۶۱، ۶۲، ۶۵، ۶۶، ۷۰، ۷۱، ۱۰۵، ۱۰۹
 ۱۳۰، ۱۴۳، ۱۵۹، ۲۵۹، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۴،
 ۳۳۱، ۳۵۶، ۳۹۸، ۴۰۵، ۴۱۷، ۴۴۲
 فلسطین، ۲۸، ۲۹۲، ۲۹۹
 فلسطین اشغالی، ۲۸، ۵۴
 قانن، ۶۱
 قرية الجبارات، ۱۴۰
 قرية هدیة، ۱۸۴
 قزوین، ۱۸۲، ۱۸۳، ۳۷۷
 قطر، ۱۲۳
 قطیف، ۱۲۴
 قفقاز، ۱۲۷، ۳۲۵
 قلعه مبارک آباد، ۵۰
 قلعهک، ۴۱۸
 قم، ۵۸، ۶۰، ۱۰۱، ۱۶۵، ۲۷۹
 کازرون، ۲۹۰
 کاخ سفید، ۳۳۲
 کاخ الیزابت، ۳۳۲
 کاخ کرمین، ۳۳۲
 کاظمین، ۹۰، ۱۳۹، ۱۴۰
 کسریلا، ۱۹، ۹۰، ۹۱، ۱۰۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵،
 ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۰،
 ۱۵۰، ۱۸۴، ۱۹۴، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۸،
 ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۷۹

هند، ۳۲، ۵۲، ۵۳، ۶۳، ۶۴، ۸۵، ۹۲، ۱۲۱،
 ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۷،
 ۱۶۶، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۹۵، ۲۰۳، ۲۱۸، ۲۲۲،
 ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۵۴، ۲۵۹،
 ۲۸۶، ۲۹۶، ۳۰۵، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۸، ۳۳۰،
 ۳۳۲، ۳۴۳، ۳۵۰، ۳۷۰، ۳۷۴، ۳۸۱، ۳۸۶،
 ۳۹۷، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۲۹، ۴۳۳،
 ۴۳۸

هندوستان، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۷۱، ۳۵۶، ۴۱۶، ۴۲۶
 هنگ کنگ، ۴۵

یزد، ۳۷، ۵۷، ۶۱، ۱۰۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴،
 ۱۴۸، ۱۸۲، ۱۸۴، ۲۶۸، ۲۷۴

میانه، ۱۱۰، ۱۷۶، ۲۲۰، ۲۴۳، ۳۳۴، ۳۹۹
 نجد، ۱۲۴

نجف، ۴۱، ۶۷، ۹۰، ۹۸، ۱۰۱، ۱۱۳، ۱۳۲،
 ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۷۷، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۹،
 ۲۸۰، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۵۷، ۳۹۴، ۴۰۶، ۴۲۲،
 ۴۲۵، ۴۲۳

نجف اشرف، ۴۱، ۱۰۶، ۱۱۴

نخجوان، ۱۵۹

نیشابور، ۲۸۶

ولاری وستک، ۳۵۷، ۲۷۰

هرات، ۶۰، ۱۰۵

هفوف، ۱۲۳

همدان، ۲۱۵، ۲۱۹

نمایه مأخذ و مصادر

نام مؤلفین به هنگام نقل مأخذ در پاورقی برده شده است

- ۱- قرآن
- ۲- نهج البلاغه
- ۳- آثار الصادقین
- ۴- آثار الحق
- ۵- آخوند خراسانی آفتاب نیمه شب
- ۶- آسیب شناسی عرفان
- ۷- آشنائی با عرفان و تصوف
- ۸- آقاخان محلاتی و فرقه اسماعیلیه
- ۹- آنگاه که صحابه را شناختم
- ۱۰- ابطال تحلیلی بهائیگری
- ۱۱- اثبات الهداه
- ۱۲- احتجاج طبرسی
- ۱۳- احسن التقاسم فی معرفة الاقالیم
- ۱۴- احقاق الحق / شوشتری
- ۱۵- احقاق الحق / اسکونی
- ۱۶- ارشاد العوام
- ۱۷- استاد نورعلی الهی در آثار الحق
- ۱۸- استراتژی وحدت
- ۱۹- اسرار آثار
- ۲۰- اسماعیلیان و نعمة اللهیان
- ۲۱- اسناد و مدارک درباره بهائیگری
- ۲۲- اصول کافی
- ۲۳- اعیان الشیعه
- ۲۴- اقدس
- ۲۵- اکمال الدین
- ۲۶- الاختصاص / مفید
- ۲۷- الاستعمار عدو الشعوب
- ۲۸- الاصول الاصلیه
- ۲۹- التنبيه و الاشراف
- ۳۰- الذریعه
- ۳۱- الزام الناصب
- ۳۲- الشیعة و الدولة القومیة فی العراق
- ۳۳- الکرام البره
- ۳۴- الکواکب الدریه
- ۳۵- اللباب فی تهذیب الانساب
- ۳۶- الماسونیه متشنة ملک اسرائیل
- ۳۷- المرجعية الدینیة و مراجع الامامیه
- ۳۸- النقض
- ۳۹- اليهود فی تاریخ انحصارات الاولی
- ۴۰- الله شناسی
- ۴۱- ام البنین ستاره درخشان مدینه
- ۴۲- امالی طوسی
- ۴۳- امامت و انسان کامل از دیدگاه امام خمینی
- ۴۴- امیرکبیر و ایران
- ۴۵- امیرکبیر قهرمان مبارزه با استعمار
- ۴۶- انجیل

- ۴۷- انسان کامل / ارزگانی
 ۴۸- انسان کامل / نسفی
 ۴۹- انسان کامل از دیدگاه کبرویه
 ۵۰- انشعاب در بهائیت
 ۵۱- انقلاب مشروطه ایران
 ۵۲- انگیزه فرقه‌سازی در اسلام
 ۵۳- انگلیس دشمن ما
 ۵۴- انوار هدایت
 ۵۵- اوراق تازه‌یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده
 ۵۶- ایران بین دو انقلاب
 ۵۷- ایقاظ الغافل و ابطال الباطل
 ۵۸- ایقاظ / صالح مراغه‌ای / رد بهائیت
 ۵۹- اینست آئین ما
 ۶۰- باب و بهاء را بشناسید
 ۶۱- بارقه حقیقت (رد بهائیت)
 ۶۲- بایبگری، بهائیکگری و کسروی‌گرانی
 ۶۳- بحار الانوار
 ۶۴- برائة‌الابرار
 ۶۵- بررسی عقائد و ادیان
 ۶۶- برهان قاطع
 ۶۷- بشارة المؤمنین
 ۶۸- بهاء و عصر جدید
 ۶۹- بهائیت به روایت تاریخ
 ۷۰- بهائیت در ایران
 ۷۱- بهائیت و بابیت در بستر تاریخ
 ۷۲- بهائی از کجا و چگونه پیدا شد
 ۷۳- بهائیکگری / احمد کسروی
 ۷۴- بهائیان
 ۷۵- بیان فارسی
 ۷۶- پاسخ به کتاب مزدوران استعمار
 ۷۷- پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت
 ۷۸- تاریخ ایران / کمبریج
 ۷۹- تاریخ ایران / پیرنیا
 ۸۰- تاریخ اصلاحات کلیسا
 ۸۱- تاریخ جامع بهائیت
 ۸۲- تاریخ حبیب‌السیر
 ۸۳- تاریخ ده هزارساله ایران
 ۸۴- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس
 ۸۵- تاریخ روضة‌الصفا
 ۸۶- تاریخ سیاسی افغانستان
 ۸۷- تاریخ ظهورالحق
 ۸۸- تاریخ کامل ایران
 ۸۹- تاریخ معاصر ایران
 ۹۰- تاریخ نائین
 ۹۱- تاریخ وزیری
 ۹۲- تاریخ و صاف
 ۹۳- تاریخچه نقد و بررسی وهابی‌ها
 ۹۴- تأویل الآیات
 ۹۵- تحلیلی بر تاریخ و عقائد فرقه شیخیه
 ۹۶- تجدید صوفی‌گری در ایران
 ۹۷- تجلی حقیقت
 ۹۸- تحف‌العقول
 ۹۹- تحفة‌السنيه
 ۱۰۰- تذکرة‌الشعرا خراسان
 ۱۰۱- تذکرة‌الغافل و ارشادالجاهل
 ۱۰۲- تذکرة‌مدینه‌الادب
 ۱۰۳- ترمینولوژی حقوق
 ۱۰۴- تصوف و تشیع
 ۱۰۵- تعلیقات امام خمینی بر فصوص
 ۱۰۶- تفسیر برهان
 ۱۰۷- تفسیر جامع
 ۱۰۸- تفسیر صفی
 ۱۰۹- تفسیر عیاشی
 ۱۱۰- تفسیرالدر‌المنثور

- ۱۱۱- تفسیر المیزان
 ۱۱۲- تفسیر مجمع البیان
 ۱۱۳- تفسیر منظوم حجرات
 ۱۱۴- تکریم الاولیاء
 ۱۱۵- تلخیص تاریخ نبیل
 ۱۱۶- تنزیه الاولیاء
 ۱۱۷- تورات
 ۱۱۸- تولدی نو
 ۱۱۹- تهمت های ناروا به شیعه
 ۱۲۰- تیرشهاب راندن باب خسران مآب
 ۱۲۱- جادوگران مسلمان
 ۱۲۲- جامع احادیث الشیعه
 ۱۲۳- جامع الاسرار و منبع الانوار
 ۱۲۴- جامع الرواة
 ۱۲۵- جامع الصغیر
 ۱۲۶- جمال الهی
 ۱۲۷- جنگ زمانی
 ۱۲۸- جوامع الکلام
 ۱۲۹- جوامع الحکم
 ۱۳۰- چشم دل بگشا
 ۱۳۱- چرا بازگشتم
 ۱۳۲- چرا تقلید می کنیم
 ۱۳۳- حدیث ولایت / مقام معظم رهبری
 ۱۳۴- حسن بصری چهره جنجالی تصوف
 ۱۳۵- حقایق الاخبار ناصری
 ۱۳۶- حقوق بگیران انگلیس در ایران
 ۱۳۷- حکیم سبزواری
 ۱۳۸- حیات یحیی
 ۱۳۹- خاطرات انحطاط و سقوط (رد بهائیت)
 ۱۴۰- خاطرات حج - سلطان حسین تابنده
 ۱۴۱- خاطرات سید حسن تقی زاده
 ۱۴۲- خاطرات شیخ ابراهیم زنجانی
 ۱۴۳- خاطرات ظل السلطان
 ۱۴۴- خدمات متقابل اسلام و ایران
 ۱۴۵- خرقة مستوجب آتش
 ۱۴۶- خصال صدوق
 ۱۴۷- خطر اليهودیه العالمیه علی الاسلام و
 المسیحیت
 ۱۴۸- خطابات علیه
 ۱۴۹- خلیج فارس، آشنائی با امارات آن
 ۱۵۰- خود فروخته ها
 ۱۵۱- خورشید تابنده
 ۱۵۲- دائرة المعارف بستانی
 ۱۵۳- دائرة المعارف تشیع
 ۱۵۴- دائرة المعارف رویدادهای تاریخی اسلام
 ۱۵۵- دائرة المعارف فارسی
 ۱۵۶- دانش مسلمین
 ۱۵۷- دانشنامه ایران و اسلام
 ۱۵۸- دانشنامه قرآن
 ۱۵۹- در انتظار ظهور
 ۱۶۰- در خرابات
 ۱۶۱- در کوی صوفیان
 ۱۶۲- دزدان با چراغ
 ۱۶۳- دست های ناپیدا
 ۱۶۴- دلیل المتحیرین
 ۱۶۵- دنیا و یهود
 ۱۶۶- دو رساله عرفانی از نجم الدین کبری
 ۱۶۷- دیدی که راز پنهان آخر شد آشکارا
 ۱۶۸- دین و دولت در ایران
 ۱۶۹- رازگشا
 ۱۷۰- رجال ابی داود
 ۱۷۱- رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران
 ۱۷۲- رجال قاجار
 ۱۷۳- رجال کشی

- ۱۷۴- رجال نجاشی
- ۱۷۵- رجوم الشیاطین / محمدکریم کرمانی
- ۱۷۶- ریحق مختوم
- ۱۷۷- رساله باب ولایت / جذبی
- ۱۷۸- رساله تأثیر عقائد نوافلاطونیان در اسلام
- ۱۷۹- رساله سی فصل
- ۱۸۰- رساله سیاسیة عبدالبهاء
- ۱۸۱- رساله الولاية / قمشهای
- ۱۸۲- رساله لقاءالله
- ۱۸۳- رساله مجدیة
- ۱۸۴- رسائل، اعلامیه، مکتوبات شیخ فضل الله نوری
- ۱۸۵- رکن رابع
- ۱۸۶- روضات الجنات فی احوال...
- ۱۸۷- روضات الجنان و جنات الجنان
- ۱۸۸- رهبران ضلالت
- ۱۸۹- ریاض السیاحه
- ۱۹۰- زندگی نامه آیت الله حاج شیخ محمدتقی آملی
- ۱۹۱- زندگی و زمانه شیخ ابراهیم زنجانی
- ۱۹۲- سرگذشت فتحعلیشاه
- ۱۹۳- سرگذشت مسعودی
- ۱۹۴- سفرنامه پیرزاده
- ۱۹۵- سفرنامه کرمان و بلوچستان
- ۱۹۶- سفرنامه ناصر خسرو
- ۱۹۷- سفینه البحار
- ۱۹۸- سکولاریسم و عوامل شکل گیری آن در ایران
- ۱۹۹- سلسله های نعمه اللہیه
- ۲۰۰- سلاطین عشق
- ۲۰۱- سلوک در تاریکی
- ۲۰۲- سنن ابن ماجه
- ۲۰۳- سنن بیهقی
- ۲۰۴- سیاستگران دوره قاجار
- ۲۰۵- سیاست مدن
- ۲۰۶- سیاستنامه نظام الملک
- ۲۰۷- سید ابوالحسن اصفهانی شکوه مرجعیت
- ۲۰۸- سید عبدالحسین لاری پیشوای تنگستان
- ۲۰۹- سید محمد مجاهد پیشاهنگ جهاد
- ۲۱۰- شرح رجال ایران
- ۲۱۱- شرح زیارت جامعه / مجلس اول
- ۲۱۲- شرح القصیده
- ۲۱۳- شرح مصباح الشریعه...
- ۲۱۴- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید
- ۲۱۵- شواهد الربوبیه
- ۲۱۶- شهر حسین (ع)
- ۲۱۷- شیخ احمد احسانی
- ۲۱۸- شیخ بی خانقاه
- ۲۱۹- شیخی گری بابی گری
- ۲۲۰- شیعة العراق
- ۲۲۱- صالحیه
- ۲۲۲- صحیفه نور
- ۲۲۳- صدرالتواریخ
- ۲۲۴- صفات الشیعه
- ۲۲۵- صوفی گری، شیخی گری، بابی گری
- ۲۲۶- ضیافة الاخوان
- ۲۲۷- طب روح
- ۲۲۸- طرائق الحقایق
- ۲۲۹- طریق المستقیم
- ۲۳۰- عرب چگونه نهضت می کند
- ۲۳۱- عرفان اسلامی و عرفان التقاطی
- ۲۳۲- عرفان الحق
- ۲۳۳- عروة الوثقی
- ۲۳۴- عقد الدرر
- ۲۳۵- علل اربعه و اصول دین
- ۲۳۶- علل الشرايع

- ۲۳۷- علماء مجاهد
 ۲۳۸- علماء معاصرین
 ۲۳۹- علی مظلومی گمشده در سقیفه
 ۲۴۰- عمل العامل
 ۲۴۱- عنقای قاف غنا
 ۲۴۲- غررالحکم
 ۲۴۳- غوغاسالاری صوفیان
 ۲۴۴- غیبت شیخ طوسی
 ۲۴۵- فاضلیه
 ۲۴۶- فراز و فرود مشروطه
 ۲۴۷- فراموشخانه و فراماسونری ایران
 ۲۴۸- فراماسونری در ایران / کتیرائی
 ۲۴۹- فرقه سازان در اسلام
 ۲۵۰- فرقه صوفیان
 ۲۵۱- فروغ ابدیت
 ۲۵۲- فرهنگ آندراج
 ۲۵۳- فرهنگ برهان
 ۲۵۴- فرهنگ پیروز
 ۲۵۵- فرهنگ دانش
 ۲۵۶- فرهنگ سعدی
 ۲۵۷- فرهنگ فرق اسلامی
 ۲۵۸- فرهنگ معین
 ۲۵۹- فرهنگ ناظم الاطباء
 ۲۶۰- فتنه باب
 ۲۶۱- فصلنامه مطالعات تاریخی
 ۲۶۲- فصوص الحکم
 ۲۶۳- فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت
 ۲۶۴- فلسفه نیکو
 ۲۶۵- فوائد غیائی
 ۲۶۶- فهرست / ابوالقاسم کرمانی
 ۲۶۷- فهرست / ابن ندیم
 ۲۶۸- فهرست / طوسی
 ۲۶۹- قرن بدیع
 ۲۷۰- قریش / زهیری
 ۲۷۱- قصص العلماء
 ۲۷۲- قصة العقاقیر
 ۲۷۳- قوائم الانوار
 ۲۷۴- کتاب المصادر
 ۲۷۵- کشف الحیل
 ۲۷۶- کشکول / میدی
 ۲۷۷- کنزالدقائق
 ۲۷۸- کنوزالحقایق
 ۲۷۹- گفت و شنود با سیدعلی محمد باب
 ۲۸۰- گلشن راز
 ۲۸۱- لغتنامه دهخدا
 ۲۸۲- ماجرای باب و بهاء
 ۲۸۳- مبلغ بهائی در محضر آیه الله خالصی
 ۲۸۴- مثنوی
 ۲۸۵- مجمع الرسائل فارسی / شیخیه
 ۲۸۶- مجموعه آثار فارسی احمد غزالی
 ۲۸۷- مجموعه آثار سر سید احمدخان هندی
 ۲۸۸- محاکمه بررسی باب و بها
 ۲۸۹- مختصر
 ۲۹۰- مختصر البصائر
 ۲۹۱- محمد تصویر جمال خدا
 ۲۹۲- محمد مهدی خالصی خصم استعمار
 ۲۹۳- مرتاضان مسلمان
 ۲۹۴- مزدوران استعمار در لباس مذهب
 ۲۹۵- مدینه المعاجز
 ۲۹۶- مدعیان دروغگو
 ۲۹۷- مستدرک حاکم نیشابوری
 ۲۹۸- مشکاة الانوار
 ۲۹۹- مصابیح هدایت
 ۳۰۰- مصاحبه با شیطان

- ۳۰۱- معارف و معاریف
 ۳۰۲- معروف کرخی ناموس تصوف
 ۳۰۳- معجم البلدان
 ۳۰۴- مفتاح باب الابواب
 ۳۰۵- مقدمه ابن خلدون
 ۳۰۶- مقدمات مشروطیت
 ۳۰۷- مکاتیب
 ۳۰۸- مکاتیب عباس افندی
 ۳۰۹- منشور مقدس ولایت
 ۳۱۰- میرزا محمدتقی شیرازی سرورش استقلال
 ۳۱۱- میرزا مسیح تهرانی و فتوای شرف
 ۳۱۲- نابغه علم و عرفان
 ۳۱۳- ناسخ التواریخ قاجار
 ۳۱۴- نامه های عین القضاة
 ۳۱۵- نزاع سنت و تجدد
 ۳۱۶- نقد النصوص
 ۳۱۷- نقدی بر تفکر اخباریه
 ۳۱۸- نقش استعمار در فرقه سازی
 ۳۱۹- نقش کلیسا در ممالک اسلامی
 ۳۲۰- نقش یهود در تضعیف اسلام
 ۳۲۱- وارونه و خرافات در آخرالزمان
 ۳۲۲- واژه های نوین
- ۳۲۳- وسیلة النجاة / آية الله شیخ ابوالفضل خراسانی
 ۳۲۴- وقعه صفین
 ۳۲۵- ولایت فقیه / جوادی آملی
 ۳۲۶- ولایت نامه / سیدابراهیم میلانی
 ۳۲۷- ولایت نامه / همدانی
 ۳۲۸- ولایت نامه / گنابادی
 ۳۲۹- ولایت نامه / نیریزی
 ۳۳۰- وهابیت ایده استعمار
 ۳۳۱- هدایت السبیل
 ۳۳۲- هدایت الطالبین
 ۳۳۳- هدایت المؤمنین
 ۳۳۴- هزار پاسخ / یحیی نوری
 ۳۳۵- هزار واقعه تاریخ
 ۳۳۶- همبستگی ادیان و مذاهب اسلامی
 ۳۳۷- یادبودهای سفارت استانبول
 ۳۳۸- یادداشت های سرّی گینیا دالگورکی
 ۳۳۹- یادنامه صالح
 ۳۴۰- یاران امام
 ۳۴۱- یاقوت حموی
 ۳۴۲- یوم الخلاص
 ۳۴۳- یهودی جهانی یگانه مشکله جهان